بید/ /مارک بلوک/ فرناند برودل/ ای. اچ. کار/ چارلز منینگ هوپ کلارک/ آر. جی. کالینگ‌وود/

بندتو کروچه/ ناتالی زمون دیویس/ویلهلم دیلتای/ شیخ انتا

اسار/ فرانسیس فوکویاما/ پیتر خایل/ ادوارد گیبون/ گریگوری توری ح/ جی. دبلیو. اف. هگل/

مارتین هایدگر/ کارل گوستاو همپل/ هرودت/ اریک هابزبوم/ ابن خلدون/ امانوئل کانت/

موئل کوهن/ امانوئل لو روی لادوری/ لیوی/ توماس ببینگتن مکولی/ کارل مارکس/ ژوله میشله/

تئودر ویلیام مودی/ مایکل اکسهات/ پلیبیوس/ لئوپولد فون رانکه/ پل ریکور/ شیلا روباتم/ جون والاک اسکات/

اسوالد اشپنگلر/ سوما چی‌ین/ تاسیتوس/ ای. جی. پی تیلور/ ای. پی تامپسون/ توسیدیدس/ آرنولد جی. توین‌بی/

فردریک جکسن ترنر/ جامباتیستا ویکو/ دبلیو. اچ. والش/ هایدن وایت/ کارتر جی. وودسون

پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ

تألیف: مارنی هیوز ـ وارینگتن
ترجمه: محمدرضا بدیعی

پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ

تألیف

مارنی هیوز ـ وارینگتن

ترجمه

محمدرضا بدیعی

تهران، ۱۳۸۶

هیوز ـ وارینگتن، مارنی Hughes-Warrington, Marnie
پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ/ تالیف مارنی هیوز ـ وارینگتن؛ ترجمه محمدرضا بدیعی. ــ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸٦
٥٦٦ ص
ISBN: 978-964-00-1104-1
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا
عنوان اصلی: Fifty thinkers on history; 2000
۱. تاریخ‌نویسی. الف. بدیعی، محمدرضا، مترجم.
۱۳۸٦ ۹پ۹هـ/D۱۳ ۹۰۷/۲
کتابخانه ملی ۱۰۹۲٥۳٦

شابک: ۱ـ۱۱۰۴ـ۰۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Hughes-Warrington, Marine, *Fifty Key Thinkers on History*, London: Routledge, 2000

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳٦٥ـ٤۱۹۱

پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ

نوبت چاپ: اول
تألیف: مارنی هیوز ـ وارینگتن
ترجمه: محمدرضا بدیعی
طراح جلد: محمدرضا نبوی
صفحه‌آرایی: امیرحسین حیدری
حروف متن: لوتوس ۱۲ روی ۱۷ پوینت
چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران، خیابان ابن‌سینا (بهارستان)، شمارهٔ ۱۰۰
شمارگان: ۱٥۰۰
کاغذ: تحریر سفید ۷۰ گرمی
بها: ٦۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

پیشگفتار

این روزها، بسیاری از نویسندگان از نوشتن کتابی دربارهٔ «پنجاه متفکر کلیدی» شانه خالی می‌کنند. نوشتن آثاری از این دست، و به طور کلی آثار سنگین، دیگر رواجی ندارد. و شاید واقع امر هم همین باشد، چون بسیاری از مؤلفان استدلال کرده‌اند که آثار سنگین و معتبر فاقد صفات عینی و بی‌طرفانهٔ یک موضوع «خوب» هستند. تقریباً، این آثار را مظاهر ایده‌ها، ارزشها، امیدها و تجربه‌های بخش کوچکی از جمعیت ـ سفیدپوستان، طبقهٔ متوسط، فرهیختگان ـ تلقی می‌کنند. مؤلفان آثار معتبر مانند مقررات کمیتهٔ یک صنف، توانایی این را دارند که به قول مارک بلوک[1]، «وظایف مجاز را برای اعضای صنف مدون سازند، و با فهرستی که یک‌بار و برای کامل باشد، بدون تأمل فعالیتشان را به کارفرمایان دارای جواز اختصاص دهند... .»[1] همیشه هنگامی‌که آنان اظهار می‌دارند برخی از ویژگیها یا تعابیر یک موضوع مهمند، به آن ویژگیها و تعابیر وضوح و مشروعیت قانونی می‌بخشند. برعکس، نادیده گرفتن یا مستثنا کردن تعابیر یک موضوع ممکن است عده‌ای از مردم را به این احساس رهنمون کند که موضوع مزبور هیچ مناسبتی با نیازها و علایقشان ندارد. همان‌طور که چارلز تیلور اظهار داشته است:

> یک فرد یا گروه از مردم ممکن است دچار آسیب واقعی شود، یا به کژراهه بیفتد، اگر مردم یا جامعهٔ پیرامون او تصویری محدودکننده یا موهن یا تحقیرآمیز از خود نشان دهند. تشخیص ندادن یا تشخیص اشتباه می‌تواند آسیبی را تحمیل کند، می‌تواند شکلی از

1. Marc Bloch's.

تعدی و اختناق، بازداشت غیرقانونی و ناروای یک فرد، کژراهگی و خفت و خواری باشد.[۲]

با قبول اینکه عدم تشخیص، به خویشتن‌شناسی ضعیف می‌انجامد، جرّوبحث دربارهٔ این مطلب که ما باید برای ایده‌ها و علایق همهٔ انسانها ارج و احترام قایل شویم، سخنی است زاید و بدیهی. این جرّوبحث همچنین اغلب با تأکید بیشتر بر وجود تفاوتهای عمیقاً ریشه‌دار در طرز نگرش مردم نسبت به جهان همراه است. گفته‌اند که عقاید یک فرد دربارهٔ یک موضوع، به وسیلهٔ شرایط اجتماعی ـ تاریخی‌اش شکل گرفته و حد و مرز پیدا کرده است. راهی برای گریز یا فایق آمدن بر آن شرایط و نوشتن دربارهٔ یک موضوع از زاویهٔ دید چشم یک خدا وجود ندارد. همان‌طور که دونا هاراوی [1] خاطرنشان می‌کند، هم انسانها و هم ادعاهای شناختشان در «موقعیت» [2] قرار دارند.[۳] بنابراین ما باید از ادعاهای عینی یا کلی دربارهٔ یک موضوع یا «شبه‌روایتها» [3] روی برتابیم، زیرا که آنها مستلزم بحث کردن بیش از حد اغراق‌آمیز به سود یا به زیان دیگر انسانهایند. ما باید، کم یا بیش، مردم را به بحث کردن دربارهٔ خودشان ترغیب کنیم. و درواقع ما در سالهای اخیر شاهد تجزیهٔ تاریخ‌نگاری [4] (بحث در زمینهٔ نگارش تاریخی و ماهیت تاریخ) به صورت گفت‌وشنودهای متعدد موقعیتی بوده‌ایم: گفت‌وشنودهایی که اعلام می‌دارند درباره و برای انسانها با جنسیت متفاوت، جهت‌گیری جنسی، وضع اقتصادی، وضع آموزشی و یا پایگاه شغلی، نژاد، وابستگی مذهبی، معلولیت، سن و غیره‌اند.

در نخستین نگاه، حالت تجزیهٔ تاریخ‌نگاری جالب می‌نماید. این امر که ما باید برای دیگران احترام قایل شویم و بگذاریم که آنان خود سخنگوی خود باشند، به لحاظ موازین اخلاقی صحیح به نظر می‌رسد. با وجود این، چند مسئله مطرح می‌شود. اولاً، در روی خود برتافتن از «شبه‌روایتها»، از قبیل آثار سنگین و معتبر، به «مباحث در موقعیت» [5]، ما از دست سؤالهای مربوط به بازنمایی [6] خلاص می‌شویم. مثلاً، آیا همهٔ زنان با صدای تاریخ‌نگارانهٔ یکسانی سخن می‌گویند؟ آیا فقط زنان با آن صدای یکسان صحبت می‌کنند؟ آیا یک زن از لحاظ اقتصادی فقیر یا بیسواد، مختصات و روشهای تاریخ را به همان صورتی می‌بیند که من می‌بینم؟ به عبارت دقیقتر، بحثهای در

1. Donna Haraway. 2. situated. 3. metanarratives.
4. fragmentation of historiography. 5. situated discussions.
6. representation.

موقعیت طرفدار حقوق زن، صرفاً بازتابهای ایده‌ها و تجربه‌های زن سفیدپوست مرفه، از نظر اقتصادی و فرهنگی است؟ آنگونه که ماریا لوگونِس [1] و الیزابت اسپلمن [2] نوشته‌اند:

> موقعی‌که یک گروه خود را مجاز می‌داند تئوری را بسط دهد و بعد دیگران امکان می‌یابند از آن انتقاد کنند ورقهای بازی جور شده است. مقوله‌ها بلافاصله شکل می‌گیرند و تجربیات زنانی که زندگیهایشان با مقوله‌ها مطابقت پیدا نمی‌کنند، غیرعادی به نظر می‌رسند. درحالی‌که، درواقع از آغاز بهتر بود تئوری آنان را به اندازهٔ دیگران نادیده می‌گرفت.[۴]

لوگونِس و اسپلمن با ایدهٔ یک مفهوم «ماهوی» از زن [3] مخالفند، زیراکه معتقدند چنین مفهومی به سلسله مراتبی از مقولات دربارهٔ «زن» منجر خواهد شد. کسانی‌که با کمال مطلوب «زن واقعی» توافق نداشته باشند بسان فردی حقیر تلقی خواهند شد. از دیدگاه این دو، جنسیت را نمی‌توان از طبقه و نژاد مجزا نمود و جداگانه درباره‌اش نظریه‌پردازی کرد. براین اساس، اگر ما از ایدهٔ «زن» صرف‌نظر کنیم، باید از ایدهٔ «زن رنگین‌پوست طبقهٔ متوسط» یا «زن سفیدپوست مرفه از نظر اقتصادی و فرهنگی» یا «زن بیسواد شهری»، و به همین منوال از موارد بی‌شمار دیگر نیز صرف‌نظر کنیم. مسئله این است که ما باید ـ همان‌طور که ننسی فرایزر خاطرنشان می‌کند ـ «با اطمینان‌خاطر نادرستی میان خطرات توأمان ناشی از ضرورت‌گرایی (اسنتیالیسم) و ظاهرگرایی (نومینالیسم)، میان هویت زن ابزارشده به شکلهای کلیشه‌ای زنانه، از سویی، و محو کردن آنان در بی‌اعتباری مطلق و بی‌خبری را، از سوی دیگر، اثبات کنیم.»[۵] به نظر می‌رسد که اگر ما اصولاً طرفدار تبادل نظر کردن دربارهٔ تاریخ باشیم، براین اساس ناچاریم گاهی علیه عقاید دیگران به طور جدی جرّوبحث کنیم.

افزون بر این، ما باید به سؤالهایی دربارهٔ ایدهٔ «تفاوت» [4] تن در دهیم. حامیان بحثهای موقعیت استدلال کرده‌اند که تأکید در باب «مشترک» [5] در بحثها، اغلب امید شباهت با ایده‌ها و ایده‌آلهای یک نخبهٔ سفیدپوست مذکر را پنهان می‌کند. آنان در عکس‌العمل به این مطلب، «تفاوت» ضدِ مؤکد [6] را دارند. اما این را نیز باید بدقت مورد بررسی قرار داد: هنگامی‌که انسانها از «تفاوت» حرف می‌زنند،

1. Maria Lugones.
2. Elizabeth Spelman.
3. essential concept of woman.
4. difference.
5. common.
6. counter-emphasised.

آیا منظورشان چیزی است یکسان؟ مثلاً، یک نفر ممکن است تفاوت را برحسب انواع متفاوت در محدودهٔ یک مقولهٔ ویژه (مانند انواع سند تاریخی، شرحهای تاریخی و غیره) بفهمد. دیگری امکان دارد گمان کند که تفاوت به این معناست که دوچیز، مطلقاً حد مشترکی با هم ندارند. به‌علاوه، چگونه برخی از تفاوتها مهم و برخی دیگر غیرمهم تلقی می‌شوند؟ به عنوان مثال، چرا تفاوتها در مورد جنسیت مهم تلقی می‌شوند، اما تفاوتها در مورد چپ‌دست بودن یا راست‌دست بودن مهم تلقی نمی‌شوند؟ همچنین موضوع پردردسر این‌همانی تاریخ مطرح است: آیا بحثها در باب دیدگاه خاص یک گروه در قبال تاریخ، صرفاً باید با رهبری اعضای همان گروه برگزار گردند. اگر ما به این نتیجه برسیم که دربارهٔ تاریخ زنان، باید صرفاً زنان بنویسند، آیا مردان غیرواقع‌بین مُهر سکوت بر لب‌زده‌ای هستیم که بشدت با ایده‌های مبتنی بر طرفداری از حقوق زن احساس نزدیکی می‌کنیم؟ مهمتر اینکه ما باید جویا شویم که آیا اصولاً این صلاحیت را داریم تا به دیگران توضیح دهیم که صدای یک گروه ارزش گوش کردن را دارد یا اینکه باید آن صدا را به سکوت واداشت. مثلاً، به چه دلیلی من می‌توانم این ادعا راکه جعل کردن سند ایراد ندارد، نپذیرم؟ یا اینکه آیا مناقشات بر سر تاریخ‌نگاری باید در یک رینگ بوکس فیصله داده شوند؟ یا اینکه آیا فرد دانشجو باید جنبه‌های مربوط به سیاهان امریکا را در جنگ داخلی نادیده بگیرد؟ ما همچنین باید سؤال کنیم آیا انسانها با برخوردار بودن از خصایلی بسیار ارزشمند، همیشه از این خصایل سود خواهند برد؟ مدافعان بحثهای موقعیت می‌پندارند که اگر همهٔ انسانها این حق را برای خویش قایل شوند که خود سخنگوی خود باشند، حال و روز بهتری خواهند داشت. با وجود این، همیشه مسئله این نیست که پذیرش کورکورانهٔ آنچه یک فرد می‌گوید ممکن است عملاً به مردم زیان برساند. مثلاً، تاریخ‌نویسانی که بد می‌نویسند عاقلانه‌تر است متناسب با اوضاع و شرایطی حرکت کنند که در آن اوضاع و شرایط بد نوشتن بی‌ارزش است، اوضاع و شرایطی که به عنوان یک پیامد، احتمال دارد دیگران به آنان برای رساندن اطلاعات به نحوی مؤثرتر کمک کنند.[۶]

اما از همه مهمتر، من باور دارم که اساس ایدهٔ بحثهای موقعیت را یک منطق ضعیف در مورد آنچه بحثهای مربوط به تاریخ‌نگاری می‌توانند انجام دهند، تشکیل داده است. ارتقای سطح بحث در میان گروههای مختلف، احتمالاً ممکن است به بروز مجادله میان گروههای گوناگون تعبیر شود. امکان دارد برخی از گروهها به‌قدری بر تفاوتها تأکید کنند که این واقعیت راکه ما ایده‌ها را باید به طور همگانی مطرح کنیم، نادیده بگیرند. برخی حتی ممکن است از تفاوت برای سلب کردن حق

بحث استفاده کنند. دیگران احتمال دارد ندانند بحث درون‌گروهی به زحمتش می‌ارزد. پیشرفت بحثهای موقعیت درنهایت ممکن است به حال مساعی گروههایی که پیشتر به حاشیه رانده شده‌اند، برای فراهم ساختن زمینهٔ تغییر مضر باشد. بدین ترتیب احتمال دارد بحثهای موقعیت بسادگی بر آن ایده‌ها و تجربه‌هایی تأکید ورزد که هویت شخص را در جامعه‌ای که مردم از نظر روحی شبیه به هم هستند، تأیید می‌کند. همان‌طور که چارلز آلتیری[1] برای ما متذکر می‌شود:

> مغایرت بسیار اندک، بهانهٔ اندکی برای روبه‌رو شدن با از خود راضی بودن خاص خودمان، برای شکل دادن به دیدگاههای جایگزین هدفهایمان، جهت مبارزه کردن با دلایل اخلاقی توصیه‌شده از سوی یک مهارت حرفه‌ای توأم با فقدان آینده‌نگری، برای درک گذشته به شیوه‌ای که فرضهای زیرساختی تئوریهای رقابت‌کنندهٔ معاصر را به پرسش بگیرد، باقی می‌گذارد.[۷]

اگرچه همیشه مفهومی مانند «تفاوت» و «مغایرت»[2] دشوار می‌نماید، کلنجار رفتن با آن به دلیل نقش مهمی که در تاریخ‌نگاری ایفا می‌کند، پرارزش است. پرداختن به آن می‌تواند به ما برای درک آنچه همگام با دیگران تحمل می‌کنیم و اینکه چگونه و چرا ما متفاوت هستیم، کمک کند. اما این مطلب همچنین می‌تواند ما را به تأمل و بررسی دقیق امیدها و دلبستگیهای خاص خودمان رهنمون شود. این مطلب می‌تواند به ما توضیح دهد که چه هستیم و چه باید باشیم.

این هدف دوجانبهٔ اصرار بر تحقیق دربارهٔ خودمان و دیگران از راه تاریخ‌نگاری، اساس کتاب پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ را تشکیل می‌دهد.

شناسایی کردن پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ مطلب ساده‌ای نیست. بدیهی است که من نمی‌توانم فهرستی ارائه کنم ـ حتی با کمک بسیاری از تاریخ‌نویسان دیگر ـ که مورد توافق همگان قرارگیرد. هر تاریخ‌نویسی در مورد اینکه چه کسی را باید در این فهرست گنجاند و چرا باید این کار را کرد، دارای نظریات متفاوتی است. اما این موضوع به دو دلیل مزاحم کار من نیست. یکی اینکه پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ، بوضوح یک «پنجاه طراز اول» از میان برجسته‌ترینها، براساس قبول عام، نیست. دو دیگر اینکه، و به طور اساسی‌تر، قبول عام هدف من نیست. درواقع، اگر خوانندگان از هرکسی که من انتخاب کرده‌ام خوششان بیاید، این امر مایهٔ نومیدی من خواهد شد،

1. Charles Altieri. 2. otherness.

زیراکه توافق عام معمولاً به معنای پایان گفت‌وشنود است. قصد این را هم ندارم تا سعی کنم که خوانندگان را متقاعد سازم که باید با هر متفکری که روبه‌رو می‌شوند، با او موافقت کنند و او را سرمشق خود قرار دهند. انتخاب من از میان اندیشمندان این امر را برای هر خواننده‌ای که بخواهد چنین کند، ناممکن می‌سازد. مثلاً، سعی برای تطبیق دادن نظریات جفری التن[1] و هایدن وایت[2]، یا حتی نظریات مارک بلوک و لوسین فهور[3]. به نظر من، یکی از صفات بارز اندیشمند کلیدی این است که وی تردید کردن در مورد افکار و عقاید را به دیگران القا می‌کند. من، همراه با جون والاک اسکات[4]، این عقیده را تأیید می‌کنم که تضادها و اختلاف نظرها در مورد محتوا، کاربردها و معانی دانش یک بخش مهم از «تاریخ» را تشکیل می‌دهند.[۸] از این‌رو، من کوشیده‌ام متفکرانی را معرفی کنم که طرز تفکرشان در جامعهٔ تاریخی عمیقاً به منزلهٔ فراخوانی برای شک کردن، که باید به آن توجه کامل داشت، تلقی شده است؛ اگر انسان درصدد تحصیل حق فکر کردن به صورتی مشابه یا به صورتی دیگر است به چنین توجه کردنی نیازمند است و چنین فراخواندنی برای شک کردن مستلزم تلاش فراوان است. بنابراین از دیدگاه من، کتاب پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ همان اندازه که دربارهٔ تحریک[5] صحبت می‌کند، همان اندازه نیز به تلقین[6] می‌پردازد.

من، برحسب تصورم در قبال این اثر به عنوان کتابی القاکننده، محرک و فرهنگی، تلاش کرده‌ام تا طیف متنوعی از نظریات را در آن درج کنم. در وهلهٔ اول، از هر «متفکر در زمینهٔ تاریخ» برداشتی اجمالی از آرا و افکارش را اقتباس کرده‌ام: از هر اندیشمندی که به ما آثاری در زمینهٔ تاریخ (مانند کار، دیویس، هابزبوم، تیْلور، تامسُن، ترنر)، آثاری براساس تاریخ (نظیر کالینگ‌وود، کان، مارکس)، آثاری جامعتر که شیوهٔ تحقیق تاریخی را تغییر داده‌اند (مثلاً هایدگر، کانت)، پیامی که نتایجش می‌تواند طرز نگرش ما را در مورد گذشته تغییر دهد (وودسون)، یا موضوعاتی دیگر از این سنخ به ما عرضه می‌کند. آخرین متفکری که در این مجموعه گنجانده‌ام، این عقیده را منعکس می‌کند که اندیشه فقط از طریق کتاب ابراز نمی‌شود.

همچنین لازم به یادآوری است که شکل تاریخ صرفاً از سوی تاریخ‌نویسان، یا حتی از سوی کسانی‌که ایمان داشته‌اندکه در این زمینه راهگشا هستند، تعیین نمی‌شود. مثلاً، کانت قهرمان پرشور تاریخ‌نویسی نیست، اما آثارش از لحاظ نظری، از بُن شیوهٔ نگرش ما را در مورد بررسی کارهای

1. Geoffrey Elton.
2. Hayden White.
3. Lucien Febvre.
4. Joan Wallach Scott.
5. provocation.
6. suggestion.

تاریخ‌نویسان تغییر داده است. افزون بر این، شیوه‌های تحقیق که تاریخ امروز را شکل می‌دهند، انواع مسائل مورد بررسی، روشهای تدوین و پرداختن به این مسائل، و مفاهیمی که از آنها استنباط می‌شود، نسب‌شناسیهای طولانی دارند.

بنابراین بدیهی است که بررسی تاریخ مستلزم توجه به تاریخچهٔ تاریخ‌نویسی است. به همین دلیل است که انتخاب من به متفکران معاصر منحصر نشده است. به عنوان مثال، ما فقط باید در ذهنمان غیاب حضور هرودت، توسیدید و تاسیت را مجسم کنیم، تا دریابیم که تا چه مقدار شناختمان در خصوص تاریخ باستانی اروپا، همچنین تاریخ‌نگاری، منوط به وجود آنان است. به‌علاوه، متفکران از گذشتهٔ دور احتمالاً به جریان تحقیق کمک بسیار کرده‌اند؛ به عنوان مثال، آثار تاریخ‌نویس باستانی چین سوماچی‌ین، و تاریخ‌نویس قرون وسطایی فرانسوی فرواسار این سؤالات را مطرح می‌کند که هر دو آنان با تاریخ‌نویسان پسامدرن متناسب هستند. اما در عین حال، من معتقدم که مواجه شدن با نظری کاملاً متفاوت دربارهٔ جهان ـ مانند آنچه توسط لیوی، پلیبیوس، بید و گرگوری آوتور ارائه شده است ـ ممکن است ما را در رسیدن به برخوردی سخت انتقادی در مورد نظریات خاص خودمان یاری دهد. از لحاظ چشم‌انداز تاریخ‌نویسی غربی، شکل دادن به تاریخ فقط از امتیازات خاص اروپایی‌ها و امریکای شمالی نبوده است. آثار کسانی مانند سوماچی‌ین، ابن خلدون، شیخ آنتا دیوپ و منینگ کلارک به ما ثابت می‌کند که قضیه چنین نیست. افزون بر این، من یک متفکر ـ فردریک نیچه ـ را به دلیل آنکه عقاید و افکارش به قدر کافی از سوی یونه لشته در کتاب پنجاه متفکر کلیدی معاصر مورد بررسی قرار گرفته بود، در کتاب خود نیاورده‌ام. حذف نیچه، بیشتر اشاره‌ای است به کیفیت والای نوشتهٔ لشته که مرا از پرداختن به او بازداشت. در مجموع، توجیه نهایی در انتخاب هریک از این متفکران در محتوای مدخل مربوط به آنان نهفته است.

بنابراین، تنوع در این اثر، تنوعی است در حد معقول. این اثر نمی‌تواند ـ درواقع نمی‌تواند ـ به طور یکسان مقالات پرحجم از همهٔ زمانها و مکانها، یا از انسانهایی با جنسیت، جهتگیری سکسی، پایگاه اجتماعی، وابستگی مذهبی، یا عدم صلاحیت متفاوت را شامل باشد. اکثر متفکران گزینش شده مردان فرهیخته‌ای هستند متعلق به قرن نوزدهم ـ و بیستم ـ اروپا و شمال امریکا. تا حدی، این انعکاس نسبتاً خوبی است از شکل‌گیری تاریخ به عنوان یک شاخهٔ متفاوت دیگر در نواحی مزبور در قرن نوزدهم و افزایش ناگهانی بعدی شمار کتابهای دربارهٔ تاریخ و در زمینهٔ تاریخ.

علاوه بر این، من عقیده ندارم که تحقیق کردن دربارهٔ یک گروه خاص تاریخ (و دیدگاه تاریخ) باید صرفاً از جانب اعضای همان گروه انجام پذیرد. مثلاً، نوشته‌های میشل فوکو برای کسانی که به تاریخ زنان علاقه‌مندند، آیندهٔ روشنی را نوید داده است. اما این برتری نه تنها مایهٔ تأسف است بلکه نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر محدودیت سلسله کتابهای پنجاه کلیدی در قبال دستاوردهای افراد است. تاریخ‌نگاری صرفاً حاصل جمع اعمال مردان بزرگ نیست. ولی برجسته بودن به عنوان یک فرد، آن‌گونه که دیوید کریسچن خاطرنشان می‌کند، معمولاً به معنی فرهیخته بودن و داشتن یک منزلت سیاسی یا روشنفکرانهٔ مهم در جامعه بوده است.[۹] چنین شرایطی به حساب آوردن افراد از جوامع بدون زبانهای مکتوب، زنان، و افراد بی‌شماری که امکان برجسته بودن را برای عده‌ای معدود فراهم آورده‌اند، دشوار می‌سازد. برای داشتن تصویری واضحتر از تاریخ‌نگاری در مورد بسیاری از دستاوردهای افراد برجسته، به شما توصیه می‌کنم آثاری نظیر همراهی با تاریخ‌نگاری [1] (ویراستهٔ ام. بنتلی، انتشارات راتلیج، ۱۹۹۷)، مقدمه‌ای بر فلسفهٔ تاریخ [2] اثر میکل استنفرید (انتشارات بلکول، ۱۹۹۸)، تاریخ: چه و چرا؟ [3] اثر بورلی ساوت گیت (انتشارات راتلیج، ۱۹۹۶)، و کتاب همواره پرطرفدار ماهیت تاریخ [4] اثر آرتور مارویک (انتشارات مکمیلن، ۱۹۸۹) و تعقیب تاریخ [5] (نوشتهٔ جان تاش، انتشارات لانگمن، ۱۹۹۱) را مورد کندوکاو قرار دهید. اما من، در عین حال شما را فرا می‌خوانم که از این کتاب به عنوان یک پس‌زمینهٔ نگاتیو [6] برای تأمل در خصوص استثناهای دخیل در استنباطهای مرتبط با گذشته و حال «تاریخ» استفاده کنید.[۱۰]

در میان متفکران قرن بیستم، از جمله چند نفری هستند که دیدگاه سنتی تاریخ را که از سوی نخبگان مرد مدون شده است، زیر سؤال می‌برند، که دربارهٔ کارهای هریک از این افراد برجسته یک شرح «بی‌طرفانه» در همین کتاب آمده است (متفکرانی مانند دیویس، هابزبام، روباتم، اسکات، تامسن، و وایت). ولی هیچ متفکری صرفاً به دلیل جنسیت، پایگاه نژادی یا اقتصادی انتخاب نشده است. لازم به تأکید است که درحالی‌که من قصد تنوع مطالب را داشته‌ام، گزینشهایم را این فرض وحدت‌بخش که «متفکران کلیدی» در زمرهٔ کسانی قرار دارند که پرداختن به آنان پرارزش است، نافذتر کرده است. از دیدگاه من، نکتهٔ مهم این است که آنان سزاوارند جدی گرفته شوند، زیرا که

1. The Companion to Historiography.
2. Introduction to the philosophy of History.
3. History: What and Why?
4. The Nature of History.
5. The Pursuit of History.
6. negative backdrop.

الهام‌بخش مباحثه و حتی مجادله‌کردن دربارهٔ محتوا، کاربردها، و معانی تاریخند، آنان تا حد زیادی با نسب‌شناسی نظم[1] سر وکار داشته‌اند؛ و سؤالات و نظریاتشان و روشهای بررسی کردن سؤالات و نظریات مزبور، بر خط‌مشی نویدبخش تحقیق اشارت دارد.

من معتقدم که تنوع اندیشمندان گنجانده شده در پنجاه متفکر کلیدی در زمینهٔ تاریخ، گروه‌بندی آنان را در «مکتبهای فکری» یا «روشهای تحقیق» به آن صورت که توسط مؤلفان پیشین در این مجموعه از کتابها انجام گرفته است، دشوار می‌سازد. اما من از گروه‌بندی آنان به این دلیل نیز اجتناب ورزیده‌ام، زیرا که اعتقاد دارم این امر ممکن است باعث شود که ما متفکران را به صورتی یک‌بُعدی مورد ارزیابی قرار دهیم. مثلاً، برچسب «مارکسیست» زدن به یک نویسنده، امکان دارد ما را به نادیده گرفتن ایده‌هایی که وی برخلاف این مکتب ابراز داشته است، رهنمون شود. این امر همچنین بحث کردن دربارهٔ نویسندگانی که بیشتر از یک نظریه می‌پردازند، دیدگاههایشان را با مرور زمان تغییر می‌دهند، یا از نظریه‌ها به طرزی روشمند استفاده نمی‌کنند، مشکل می‌سازد. سؤالات همچنین امکان دارد دربارهٔ کسی که مشخص می‌کند کدام «برچسبها» و به چه نحوی کاربردشان با مرور زمان تغییر می‌یابد، مطرح شوند. این معنایش آن نیست که من از ذکر همهٔ «برچسبها» پرهیز کرده‌ام: در جای مناسب، من از آنها در محدودهٔ مدخلهای خاص نام برده‌ام. این موارد آنهایی است که اولاً، نویسندگان برچسبی دربارهٔ خودشان به‌کار برده‌اند، و ثانیاً، عده‌ای از شارحان برچسبی را دربارهٔ یک نویسنده به کار گرفته‌اند.

من، با توجه به این ملاحظات در خصوص گروه‌بندیها، یک ترتیب الفبایی را انتخاب کرده‌ام، زیرا که ترتیب الفبایی مزبور آسانترین ارجاع را در اختیار می‌گذارد. [این ترتیب براساس الفبای لاتین است]

من همچنین معتقدم که همجواریهای ناآشنا که از این ترتیب الفبایی حاصل می‌شود، ممکن است باعث واکنش انتقادآمیز شود. با این‌همه، به هرحال شما می‌توانید مدخلها را در متن تاریخی یک جدول زمانی از مطالبی که درج شده است، ملاحظه کنید.

در این کتاب نیز، مانند دیگر مجموعه کتابهای پنجاه کلیدی انتشارات راتـلیج، هـر مـدخل دربردارندهٔ مقاله‌ای است کوتاه براساس اطلاعاتی اجمالی از زندگینامه و ایده‌های کلیدی یک متفکر. امیدوارم هر مقاله شما را با نمونه‌ای از علایق و طرز نگرش متفکر مورد نظر در برخورد با تاریخ گذشته و نحوهٔ بررسی آن توسط دیگران (از جمله خودم) آشنا سازد. اینکه می‌گویم «نمونه»،

---

1. the genealogy of the discipline.

به این دلیل است که این کتاب صرفاً شما را با خلاصه‌ای از نظریات هر متفکر آشنا می‌سازد و از پرداختن به جزئیات احتراز می‌ورزد. امیدوارم با خواندن آنچه گفتنش در اینجا لازم بود، نظریات این متفکران را خودتان با ژرف‌اندیشی بیشتر مورد بررسی قرار دهید. من بخش پایانی ضمایم هر مقاله را «منابع» دیگر نامیده‌ام تا منابع «خواندنی»، زیرا آنها مطالب شنیداری ـ دیداری و شبکهٔ آدرسها و همچنین آثار به چاپ رسیده را در بر دارند. برای کمک به شما در کار تحقیق و برقراری ارتباط با نویسندگان مختلف، همچنین من هر مدخل را با سایر مدخلها در این کتاب و در مجموعه کتابهای پنجاه کلیدی ارجاع درون‌متنی داده‌ام.

به نظر نمی‌رسد این تأملها و گزینش من، هم مدافعان مرتجع و هم منتقدان سرسخت کتابهای معتبر را راضی کند و گمان می‌کنم در مابقی زندگی‌ام کسانی از من بپرسند: «چرا در کتابت فلان و بهمان را نیاورده‌ای؟» اگر این اثر باعث شود تا خوانندگان به تاریخ‌نگاری رغبت بیشتری نشان دهند، آنگاه این کار به زحمتش می‌ارزیده است.

یادداشت‌ها

1 M. Bloch, The Historian's Craft, trans. L. A. Manyon, Manchester: Manchester University Press, 1992, p. 18.

2 C. Taylor, Multiculturalism and 'The Politics of Education', Princeton, NJ: Princeton University Press, 1992, p. 25.

3 D. J. Haraway, 'Situated Knowledges: the Science Question in Feminism and the Privilege of Partial Perspective', in Simians, Cyborgs, and Women: the Reinvention of Nature, London: Free Association Books, 1991, pp. 183-201. See also S. Harding, The Science Question in Feminism, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1986; H. Longino, Science as Social Knowledge, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1990; and A. M. Jaggar, Feminist Politics and Human Nature, Totowa, NJ: Rowman & Allanheld, 1983, p. 376.

4 M. Lugones and E. Spelman, 'Have We Got a Theory for You: Feminist Theory, Cultural Imperialism, and the Demand for "The Woman's Voice"', ... Hypatia, a Special Issue of Women's Studies International Forum, 1983, 6: 579; cf. E. Spelman, Inessential Woman, Boston, MA: Beacon Press, 1988.

5 N. Fraser, 'The Uses and Abuses of French Discourse Theory', in N. Fraser and S. Bartky (eds), Revaluing French Feminism, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1991, p. 191.

6 H. Baber, 'The Market for Feminist Epistemology', Monist, 1994, 77(4): 405-6.

7 C. Altieri, 'Canons and Differences', in V. Nemoianu (ed.), Canons and Consequences: Rqiections on the Ethical Force of Imaginative Ideals, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1990, p. 59.

8 J. W. Scott, 'History in Crisis? The Others' Side of the Story', American Historical Review, 1989, 94(3): 680-92.

9 D. Christian, 'The Shapers', 'This Living Century: the Leaders', in The Weekend Australian, 12 June 1999, p. 20.

10 Elizabeth Fox-Genovese, 'The Feminist Challenge to the Canon', National Forum, Summer 1989, 33: 34.

بید (ح ۶۷۳ - ۷۳۵)

بید[1] غالباً به عنوان نویسنده‌ای با دلبستگی شدید برای انجام دادن کارهای اعجازآور توصیف شده است. درواقع، هنگامی‌که انسان معروفترین اثر به یادماندنی‌اش - تاریخ مذهبی مردم انگلستان[2] (۷۳۱ میلادی) - را ملاحظه می‌کند، بعید می‌نماید دچار شگفتی نشود. در این کتاب می‌خوانیم که کوران بینایی‌شان را باز می‌یابند، بیماران شفا پیدا می‌کنند، توفانها آرام می‌شوند و شهرها به لطف الهی از تخریب مصون می‌مانند. چنین چیزهایی کار خواندن را سرگرم‌کننده می‌سازد، اما در عین حال وقتی مردم عصر ما چنین مطالبی را می‌خوانند، برایشان دشوار است که وی را بسان تاریخ‌نگاری جدی تلقی کنند. با این همه وی استحقاق این را دارد که جدی گرفته شود، چون همان‌طور که لویسن[3] گفته است: «انسان فقط باید کتاب [ش] را به مثابهٔ چیزی که وجود خارجی ندارد، بینگارد تا دریابد که چه مقدار از شناخت ما دربارهٔ تاریخ کهن انگلستان، اوضاع سیاسی، و همچنین اوضاع مذهبی به وی مرتبط است.»[۱]

تقریباً هرچه ما دربارهٔ زندگی بید می‌دانیم از آخرین کتاب وی تاریخ مذهبی مردم انگلستان (کتاب ۵: فصل ۲۴؛ بعد از این، از کتاب مزبور با عنوان تاریخ یاد می‌شود) نشأت می‌گیرد.[۲]

وی در نزدیکی صومعهٔ انگلیسی ویرماوث[4] در حدود ۶۷۳ متولد شد. موقعی‌که هفت سال داشت، پدر و مادرش وی را به صومعه بردند و تربیتش را به راهبان واگذار نمودند. دو سال بعد، بنیانگذار صومعه، ابوت بندیکت بیسکوپ[5]، وی و بیست راهب دیگر را به کرانهٔ جنوبی رود تین[6] فرستاد، و در آنجا بود که آنان جامعهٔ جرو[7] را بنیاد نهادند. او در ۶۹۲ خادم کلیسا شد و در حدود ۷۰۳ به مقام کشیشی رسید. با اینکه بید، از لیندیسفارن پری‌اوری[8] در هلی آیلند[9] و همچنین احتمالاً یورک[10] دیدار نمود، بقیهٔ عمرش را در جرو به سر برد. وی در آنجا از کتابخانهٔ بزرگی که بیسکوپ بنیاد نهاده بود، کمال استفاده را برد و آثاری دربارهٔ کتاب مقدس، زبان لاتین، زندگی

---

1. Bede.
2. The Ecclesiastical History of English People.
3. Levison.
4. Wearmouth.
5. Abbot Benedict Biscop.
6. River Tyne.
7. Jarrow.
8. Lindisfarne Priory.
9. Holy Island.
10. York.

قدیسان (سیره‌نویسی)، گاه‌شماری، و تاریخ نوشت. وی در ۷۳۵ از جهان رخت بربست. در سدهٔ یازدهم، آثارش را برای نگه‌داری به دورهام[1] منتقل کردند. این آثار بعدها پراکنده شدند، اما مزارش هنوز هم در کلیسای جامع دورهام باقی مانده است.

بید از طریق نوشته‌هایش امیدوار بود به مردم کمک کند تا به وسیلهٔ آیین مسیحیت به رشد و تعالی نایل آیند. مثلاً وی در مقدمهٔ تاریخ خود می‌نویسد:

> اگر تاریخ کارهای نیک مردان نیک را ثبت کند، نیوشندهٔ اندیشمند ترغیب می‌شود تا به آنچه نیک است تأسی جوید: یا اگر کارهای بد مردان بد را ثبت کند، شخص مؤمن، مستمع یا خوانندهٔ متدین ترغیب می‌شود تا از همهٔ آنچه گناه‌آلود است اجتناب ورزد و سرسختانه از آنچه نیک می‌شمارد و خشنودی خداوند را فراهم می‌سازد، پیروی کند.

و این امر، در وهلهٔ نخست، یاد دادن زبان رسمی کلیسا ـ لاتین ـ را به همتایان راهبش در پی داشت. بید از معلومات خود در مورد آثار نحوییون لاتین کلاسیک متأخر برای تصنیف‌شماری از کتابهایش به زبان لاتین استفاده کرد. با وجود این، وی در ضمن به اهمیت زبان بومی (انگلیسی کهن) در آموزش دادن آیین مسیحیت واقف بود. شاگردش، کوتبرت[2]، برای ما نقل می‌کند بید درست بعد از اینکه آخرین سطر ترجمهٔ انجیل جان[3] را به زبان انگلیسی کهن املا کرد، چشم از جهان پوشید.[۳] افزون بر این، وی در کتاب چهارم تاریخ خود، به معرفی نخستین شاعر انگلیسی شناخته‌شده به اسم کدمان[4] می‌پردازد. بید در روایتش دربارهٔ زندگی کدمان، یکی از کهنترین اطلاعات ثبت‌شده در مورد دشواری ترجمهٔ شعر را از زبانی به زبان دیگر ابراز می‌دارد. وی می‌نویسد: «این یک معنی کلی است، اما نه واژه‌هایی واقعی که کدمان در رؤیایش می‌خواند؛ زیرا شعرها، هرقدر هم استادانه، ممکن نیست واژه به واژه از یک زبان به زبان دیگر بدون از دست دادن بسیاری از زیبایی و شکوهشان ترجمه شوند» (کتاب ۴: فصل ۲۴). تسلط بر زبان لاتین، امکان پژوهش راهبان را دربارهٔ کتاب مقدس و آثار مربوط به الهیات نویسندگانی مانند آمبروز[5]، جروم[6]، آگوستین از هیپو[7] و پاپ گره‌گوری[8] فراهم ساخت. بدیهی است که بید مایل به کمک در زمینهٔ چنین پژوهشهایی بود زیراکه بیش از نیمی از آثاری که وی به رشتهٔ تحریر درآورد، در مورد کتب مقدس

1. Durham.
2. Cuthbert.
3. John.
4. Coedmon.
5. Ambrose.
6. Jerome.
7. Augustine of Hippo.
8. Pope Gregory.

و اندیشه‌های «آبای کلیسا»[1] بود (کتاب ۵: فصل ۲۴).

کومپوتوس[2]، بررسی زمان و گاه‌شماری، نیز نقشی مهم در زندگی رهبانی در طی دوران حیات بید ایفاکرد. هنگامی‌که یورشهای انگلوساکسون، رشتهٔ ارتباط میان ایرلند و بقیهٔ جهان مسیحیت را گسیخت، هنوز برای محاسبه‌کردن تاریخ عید پاک[3] روشی ابداع نشده بود. وقتی که آیین مسیحیت رم دوباره تشکیلات خود را در بریتانیا ایجادکرد، با آیین مسیحیتی که توسط صومعه‌های سلتیک[4] در آیونه[5] و لیندسفارن برگزار می‌شد، در تضاد بود. این مسئله، منجر به مناقشاتی دربارهٔ تاریخ عید پاک شد. در شورای کلیسای ویتبی[6] (۶۶۴) این مناقشه به نفع کلیسای رم فیصله پیداکرد، اما این حل و فصل فقط قلمرو نورثمبریه[7] را در برمی‌گرفت. بید در بموقع[8] (۷۰۳) به نفع قوانین و اصول آیین مسیحیت رم به تبلیغ و دفاع پرداخت. بید نیز، با تأسی از راهب سدهٔ ششم دیونیسیوس اگزیکوس[9]، مبنای تاریخ را میلاد حضرت مسیح می‌دانست و بر آن تأکید می‌کرد. پیش از آن، انگلوساکسون‌ها معمولاً سالهای تاجگذاری پادشاهانشان را مبنای تاریخ قرار می‌دادند، یا دورهٔ پانزده‌سالهٔ مالیاتی را به عنوان مبنای تاریخ خود در نظر می‌گرفتند (دورهٔ پانزده‌سالهٔ مالیاتی توسط کنستانتین[10] در ۳۱۳ وضع شد). هردو این گاه‌شماریها اشکالهای مربوط به خود را داشتند، همان‌طور که سال تاجگذاری پادشاه قلمرو انگلوساکسون برای قلمرو دیگر نامناسب و غیرقابل انطباق و برای بیگانگان هم غیرقابل فهم بود، همان‌طور نیز دورهٔ پانزده‌سالهٔ مالیاتی فقط یک چرخهٔ پانزده‌ساله بود که هیچگاه مشخص نبود که کدام چرخه مورد نظر است.[۴] بنابراین به لطف ایمان بید مشکلی که باعث دردسر تاریخ‌نگاران پیشین مانند گیلداس[11] (کسی که فقط از یک تاریخ در نوشته‌هایش استفاده می‌کرد) و نِنیوس[12] (کسی که فقط از بیست‌وهشت دورهٔ متفاوت استفاده‌کرد) را فراهم آورده بود، حل شد. در نتیجهٔ کوششهای بید بود که اندیشه‌های آیین مسیحی رم توانست دوباره در بریتانیا پا بگیرد و اکثر مردم نیز همچنان از تاریخهای قبل از میلاد و بعد از میلاد استفاده می‌کنند.

بموقع و بعداً دربارهٔ محاسبهٔ زمان[13] نیز شامل شرح وقایع تاریخ جهان است: فهرست تاریخها

1. Church Fathers.
2. Computus.
3. Easter.
4. Celtic.
5. Iona.
6. Whitby.
7. Northumbria.
8. De Temporibus (trans. On Time, 703).
9. Dionysius Exiguus.
10. Constantine.
11. Gildas.
12. Nennius.
13. De Temporum.

مرتبط است با رویدادها. در این وقایع‌نامه‌ها بتفصیل مداخلهٔ خداوند در رویدادهای بشری و زندگی مردان و زنان مقدس شرح داده می‌شود. صرف‌نظر از این وقایع‌نامه‌ها تکریم از اعمال شماری از قدیسان، که مشهورترینشان مربوط است به زندگینامه‌های نخستین سه راهب بزرگ ویرماوث و جرو[۱] و اسقف بندیکت، هویت‌بت[۲] سولفرید[۳] و دو زندگینامهٔ کوتبرت مقدس[۴] نیز مطرح شده است.

علاقه‌مندی بید به وقایع‌نگاری و نوشتن سرگذشت قدیسان در تاریخ وی بخوبی مشهود است. بید در این کتاب اطلاعات ارزشمندش را دربارهٔ پیشرفتهای مذهبی و سیاسی یک دوران ـ ۵۹۷ تا ۷۳۱ ـ دورانی که از آن جز چند منبع معدود دیگر، چیزی باقی نمانده است، به ما عرضه می‌دارد. رویدادهای مورد بحث در این کتاب برحسب ترتیب تاریخی تنظیم گشته است، اما این امر تا اندازه‌ای در مورد شرح زندگینامه‌های قدیسان و پرداختن به شرح دوره‌های پادشاهیهای انگلوساکسن دچار اختلال شده است. نخستین کتاب تاریخ، با شرح مختصری از پیشینهٔ تاریخی و جغرافیایی استیلای انگلوساکسون‌ها بر بریتانیایی‌ها و عدم‌موفقیت سلت‌ها از درآوردن آنان به آیین مسیحیت شروع می‌شود. وی آنگاه به شرح زجر و شکنجهٔ مسیحیان که به صورت سلطه‌ای فراگیر درآمد و در زمان فرمانروایی دیوکلسیانوسن[۵] شدت تازه‌ای پیدا کرد، می‌پردازد. در بریتانیا، ثمرهٔ این حوادث به پدید آمدن نخستین شهید کشور، البن مقدس[۶]، انجامید. گزارش بید از نحوهٔ به شهادت رساندن البن پرشور و هیجان‌انگیز است:

> برای اعدام به بیرون هدایت شد، این انسان مقدس به‌سوی رودی رفت که از میان شهر و صحنه‌ای که در آنجا به شهادت رسید بسرعت در جریان بود....[و]ی به کرانهٔ رود رسید، و همین که سر خود را برای نیایش به سوی آسمان بالا برد، رود در بسترش خشکید و برای او راهی به جانب صلیب گشود. هنگامی که خود مأمور اعدام که در بین دیگر مأموران ایستاده بود این واقعه را دید، چنان از نظر روحی تکان خورد که برای دیدن البن در جایگاه اعدام شتاب کرد، و شمشیر آختهٔ خود را بر زمین انداخت، روی پاهایش افتاد، استدعا نمود که اگر او نتوانست به جایش بمیرد، احتمالاً شایستهٔ شهادت است.

---

1. Jarrow.
2. Hwaetbet.
3. Ceolfrid.
4. Two Lives of St Cuthbert.
5. Diocletian.
6. St Alban.

> درحالی‌که...دیگر مأموران اعدام از برداشتن شمشیرش از زمین درنگ کردند، محترمترین کشیش اعتراف‌نیوش خداوند به تپه‌ای در حدود پانصد گام فراتر از صحنه صعود کرد. ... آنگاه در اینجا شهید دلاور بمرد، و تاج زندگی را که خداوند به کسانی‌که عاشقش هستند، وعده داده است، دریافت نمود. اما مردی که دستهای ناپاکش آن سر مقدس را از تن جدا کرد، مجال این را نیافت که به عمل خود ببالد، زیرا به محض اینکه سر این شهید بر زمین افتاد، از چشمهای مأمور اعدام قطرات اشک بر زمین فروریخت.

(کتاب ۱: فصل ۷)

از دیدگاه بید، برتون‌ها[1] مانند بنی‌اسرائیل در اقامتگاه موقتی‌شان در سینا برای رسیدن به ارض موعود بودند. موقعی‌که آنان قوانین الهی را رعایت می‌کردند، کاروبارشان رونق می‌گرفت؛ موقعی‌که مرتکب گناه می‌شدند، خداوند آنان را به عذاب عواقب بدگناهانشان گرفتار می‌کرد. بزرگترین گناه آنها موفق نبودنشان در اشاعه دادن دین در میان انگلوها و ساکسون‌هایی بود که در بریتانیا ساکن شده بودند. اما خداوند «بکلی مردمی راکه برگزیده بود ترک نکرد؛ زیرا آنان را به خاطر داشت، و واعظان شایسته و صادقی را برای دعوت آنان به سوی دین به [بریتانیا] فرستاد» (کتاب ۱: فصل ۲۲). این «واعظان شایسته» عبارت بودند از سنت آگوستین از کانتربری[2] وگروه راهبانی که همراه با وی به بریتانیا در سال ۵۹۷ فرستاده شدند. گزارش بید از هیئت تبلیغی سنت آگوستین در بریتانیا به خاطر درج پاسخهای بظاهر واژه‌به‌واژهٔ‌گره‌گوری به پرسشهای مذهبی آگوستین درخور توجه است (کتاب ۱: فصل ۲۷)[۵].

کتاب دوم معطوف است به جریان نوکیشی ادوین[3] پادشاه نورتمبری[4]. بید اظهار می‌دارد که خداوند، ادوین و قلمروش را بسیار متبرک کرد، «زیراکه این ضرب‌المثل هنوز هم بر سر زبانهاست که یک زن با نوزاد خود می‌توانست سرتاسر جزیره را از این کرانهٔ دریا تا کرانهٔ دیگر طی کند، بی‌آنکه بترسدکه مبادا آسیبی ببیند» (کتاب ۲: فصل ۱۶). درکتاب مزبور، مانندکتاب اول، حوادث سیاسی و مذهبی درهم‌آمیخته‌اند. مثلاً، وی گزارش می‌دهد که در سال ۶۳۳ میلادی، ادوین قربانی شورشی شد که تا حدودی از سوی پنداشاه[5] کافر، هدایت شد. اما وی در سرآغاز کتاب سوم

1. Britons.
2. Augustine of Canterbury.
3. Edwin.
4. King of Northumbria.
5. King Penda.

خوشحال است که یادآوری کند که سپاه اسوالد شاه[1] «به شمارْ اندک اما از لحاظ ایمان به مسیح نیرومند»، پندا و سپاهش را نابود کرد (کتاب ۳: فصل ۱). در فصلهای بعدی کتاب سوم، با ارائه دادن مدرک، رشد و گسترش آیین مسیحیت را در نورتمبری، با حصول نتیجه میان هر دو طرف منازع سلتیک-رمی بر سر محاسبهٔ تاریخ عید پاک اثبات می‌کند. با توجه به اهمیتی که بید برای کومپوتوس قایل بود به چند رویداد در پیوند با شورای کلیسای ویتبی توجه نشان داده است. لازم به یادآوری است که او اگرچه از گروه رمی جانبداری می‌کرد، گزارشی منصفانه در مورد دلایل سلتیک ارائه می‌کند. درواقع بید در اینجا نیز، مانند سایر موارد در این تاریخ، از فرصت برای ستودن فضایل روحانیان سلتیک و اخلاص پیروانشان استفاده می‌کند (کتاب ۳: فصل ۲۵).

بید درکتاب چهارم، رسالت اسقف اعظم تئودور[2] را شرح می‌دهد. وی شخصیت بسیار بزرگی بود، زیرا که «اولین اسقف اعظمی بود که کل کلیسای انگلستان از فرمانش اطاعت می‌کرد». ما درمی‌یابیم که تئودور، با وجود سن بالایش، سرسختانه کلیسا را سازماندهی کرد. وی به سفرهای رسمی می‌رفت، دانشجویان را برای رفتن به کانتربری ترغیب می‌نمود، شوراهای کلیسا را در هرتفورد[3] و هاتفیلد[4] سازمان می‌داد و میان پادشاهان در حال جنگ ـ اگفرید[5] و ادلرد[6] ـ صلح برقرار می‌کرد (کتاب ۴: فصلهای ۵ و ۱۷). این کتاب دربردارندهٔ گزارشی دربارهٔ «نمونه‌های فراوان پرهیزگاری» در صومعهٔ بارکینگ[7] و شرح زندگی ملکه اتلدریدا[8] و سنت هیلدا[9] و سنت کوتبرت است. کتاب پنجم که آخرین کتاب این تاریخ است به شرح رویدادها تا اواسط سال ۷۳۱ ادامه می‌دهد. گزارش اجمالی بید از روزگار خویش، در نامه به اگبرت[10] که حاکی از جهالت، دنیاپرستی و فساد روحانیان آن است، اندکی از ناخشنودی وی را در قبال این‌گونه مسائل نشان می‌دهد. در این گزارش، شخص به تصور کاملاً روشنی از آنچه بید به عنوان فضایل و رذایل مشاهده می‌کند، دست می‌یابد. به عنوان نمونه، توصیف بید را از زندگی اسقف ایدن[11] ملاحظه کنید:

> او هرگز خواستار یا در اندیشهٔ تملک مال و منال دنیوی نبود، و با عشقی وافر آنچه را از پادشاهان یا اشخاص ثروتمند دریافت می‌داشت، به فقیری که برحسب تصادف با او

---

1. King Oswald.
2. Archbishop Theodore.
3. Hertford.
4. Hatfield.
5. Egfrid.
6. Ethelred.
7. Barking.
8. Queen Etheldreda.
9. St Hilda.
10. Letter to Egbert.
11. Bishop Aidan.

برخورد می‌کرد، می‌بخشید. چه در شهر و چه در روستا، همیشه با پای پیاده ره می‌پیمود، مگر اینکه ضرورت او را وامی‌داشت که سواره حرکت کند؛ و به هنگام راهپیمایی هرکس راکه می‌دید، خواه عالی یا دانی، می‌ایستاد و با او سخن می‌گفت. اگر کافر بود، او را ترغیب می‌کرد که تعمید داده شود؛ و اگر مسیحی بود، به تقویت ایمانش می‌پرداخت، و با حرف و عمل به او القا می‌کرد که زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشد و با دیگران به مهربانی رفتار کند.

زندگی‌اش در تضاد آشکار با دلمردگی زمان ما بود، برای اینکه به همهٔ کسانی‌که با وی معاشر بودند، خواه روحانی و خواه غیرروحانی، توصیه می‌نمود به تعمق بپردازند، به عبارت دیگر، خواه کتب مقدس را بخوانند خواه مزامیر داوود را.

(کتاب ۳: فصل ۵)

فصل پایانی تاریخ عمدتاً دربردارندهٔ خلاصه‌ای از رویدادهای شغلی است، که بید به عنوان «کمک‌کار حافظه»[1] عرضه می‌دارد. از آنجایی که خلاصهٔ عرضه‌شده شامل رویدادهایی است که در بدنهٔ اصلی کتاب ذکر نشده‌اند، تصور شده بود که بید تاریخ خود را با مدون کردن فهرستی از وقایع از روی چند سالنامهٔ عید پاک متعلق به خویش و آثاری که مطالبشان به ترتیب تاریخ تدوین شده بود، شروع کرد. وی بعداً مدخلهایی را از روی فهرستهای درباری و اسقفها، و اسناد و مدارک مربوط به ایرلند به فهرست خویش ضمیمه نمود. آنگاه بید، با در دست داشتن مجموعه‌ای از رئوس کلی رویدادهای تاریخ‌دار، روایت را با مطالبی که تاریخ مشخصی ندارند، در پیوند با شرح حال قدیسان، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، و گزارشهایی از نبردهایی که وی گمان می‌کرد باعث تهذیب اخلاقی کسانی خواهد شد که مندرجات کتابش را می‌شنوند یا مطالعه می‌کنند، بسط و تفصیل داد.[۶]

بید، در هنگام نوشتن تاریخ، ناچار بود از چند منبع در دسترس استفاده کند و غالباً، از لحاظ زمانی، از رویدادهایی که به شرحشان پرداخت، دور بود و فاصله داشت. اما وی تلاش بسیار نمود تا به ما اطمینان دهد که سخت کوشیده است تا صحت و سقم جزئیات حوادث را مشخص کند. با توجه به نخستین بخش کتاب، که شامل زمینه‌سازی برای آشنایی با ورود سنت آگوستین اهل کانتربری به بریتانیا در سال ۵۹۷ است، بید مطالبش را از «آثار نویسندگان متقدم که از منابع مختلف تألیف شده‌اند»، اقتباس کرد. این آثار را عمدتاً به عنوان نوشته‌هایی از پلینی بزرگ[2]، اوسیبیوس[3]،

1. an aid to the memory. 2. Pliny the Elder. 3. Eusebius.

اروژیوس[1]، گیلداس، پراسپر اهل اکوویتین[2] وکنستنتیوس[3] دانسته‌اند. وی زندگینامهٔ سنت البن[4] و «کتاب پاپ‌ها» (کتاب دربارهٔ زندگینامه پاپ‌ها)[5] را از روی گزارشهای رسمی مربوط به شرح حال پاپ‌ها استخراج کرد. با توجه به سالهای پس از ۵۹۷، بید به عنوان مرجع اصلی‌اش از راهب بزرگ البینوس[6] یاد می‌کند. البینوس به نحوی جامع دربارهٔ اسناد مکتوب و گزارشهای شفاهی مرتبط با اسطوره‌ها و سنتهای متعلق به کنت[7] و نواحی مجاور تحقیق می‌کرد. وی حاصل این تحقیقات را در اختیار نورتلم[8]، کشیشی در لندن نهاد، و این کشیش هم بنوبت آنها را به بید واگذار کرد. افزون بر این نورتلم از رم دیدار نمود، و اجازهٔ پاپ گره‌گوری دوم را برای بررسی بایگانی کلیسای رم در مورد نامه‌ها و اسناد گره‌گوری بزرگ و پاپ‌های بعدی دربارهٔ بریتانیا به دست آورد. بید همچنین از مساعدت اسقف دانیل[9] اهل وینچستر[10]، اسقف کانبرت، راهب بزرگ اِسی، راهبان لاشینگهام[11] و بسیاری از شاهدان مؤمن از نورتمبری سپاسگزاری خود را ابراز می‌دارد. این سپاسگزاری، بی‌شک راهبان جوامع ویرماوث، جرو، و «لیندیسفارن» را نیز در برمی‌گرفته است. منابع دیگر جامعهٔ ایونا، زندگی ویلفرید[12] اثر ایدییوس[13]، و کتاب پاپ‌ها را شامل می‌شد. بید، برخلاف بیشتر نویسندگان قرون وسطا، با دقت زیاد نام منابع مورد استفادهٔ خود را ذکر می‌کند، فرق میان گزارشهای مستقیم از رویدادها و گزارشهای شهود را مشخص می‌کند (کتاب ۲: فصل ۱۶؛ کتاب ۳: فصل ۱۵)، و در موقعی‌که گزارشی را از طریق شایعات به دست می‌آورد، آن را تذکر می‌دهد (کتاب ۱: فصل ۱۵؛ کتاب ۲: فصلهای ۵ و ۱۵). وی به قطعیت نداشتن شایعه واقف بود، و بوضوح خواستار بود:

> باید خواننده هر خطایی را که من نوشته‌ام متوجه شود، خاضعانه استدعا دارم که آنها را به من نسبت ندهد، زیرا، همان‌طور که قوانین تاریخ ایجاب می‌کند، من سخت صادقانه کوشیده‌ام هرچه را توانستم از اخبار عمومی دریابم، برای آموزش نسلهای آینده نقل کنم.

(پیشگفتار)

خوانندگان یافتن این‌گونه مسئولیت‌ناپذیری را در کتابهای تاریخ دوران معاصر نامحتمل می‌دانند.

1. Orosius.
2. Prosper of Aquitaine.
3. Constantius.
4. Life of St Alban.
5. Liber Pontificalis.
6. Abbot Albinus.
7. Kent.
8. Northelm.
9. Daniel.
10. Winchester.
11. Lashingham.
12. Life of Wilfrid.
13. Eddius.

آنها یافتن روایات مرتبط با معجزات را هم احتمال نمی‌دهند. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، عنصر معجزه‌آسا در تاریخ گرایش به متعجب کردن خوانندهٔ عصر حاضر دارد. بید امیدوار بود که توصیفهای تجلیات معجزه‌آسای قدرت الهی شنوندگان و خوانندگان را به «پیروی از آنچه نیک است و خوشایند خداوند است» برانگیزد (کتاب ۱: فصل ۲۰؛ کتاب ۲: فصلهای ۷ و ۲۲؛ کتاب ۴: فصلهای ۲۵ و ۲۶). هستی «از آن خداست»، او اندیشیده بود، دخالت و فضولی کردن در توصیفات مربوط به آن کاری خطاست. اما بید گاه‌گاه توجیهی عقلانی دربارهٔ یکی از معجزات ارائه می‌داد. مثلاً، وی شفا یافتن پسر بچه‌ای ناخوش و لال را با سری کچل به واسطهٔ درمان با دارو مطرح می‌کند که توسط جان اهل بورلی[1] با شیوه‌ای که ما اکنون آن را گفتاردرمانی[2] می‌نامیم، انجام می‌گیرد (کتاب ۵: فصل ۲).[۷]

تاریخ بید در قرون وسطا در سطحی گسترده مطالعه می‌شد و مورد توجه و احترام بود. بیش از صد و پنجاه نسخهٔ دست‌نویس هنوز هم از آن باقی مانده است، که کهن‌ترینشان در صومعه‌های ویرماث و جرو در یک دهه پس از مرگش به رشتهٔ تحریر درآمدند. در قرن هشتم میلادی، در وهلهٔ نخست برای هیئتهای مذهبی انگلوساکسون در اروپا، نسخه‌های این کتاب یکی از صادرات بزرگ ادبی به شمار می‌آمد. مقلدان و سارقان ادبی هم بسرعت در صحنه ظاهر شدند.[۸] این تاریخ در دوران فرمانروایی آلفرد کبیر[3] به انگلیسی قدیم ترجمه شد و اولین ترجمهٔ آن به زبان انگلیسی جدید به قلم توماس استپلتون[4] انجام گرفت. در نامه‌ای رسمی که استپلتون به ملکه الیزابت اول[5] نوشت، ما به چگونگی امکان استفاده از تاریخ در منازعات مذهبی پی می‌بریم:

> در این کتاب تاریخ، علیاحضرت ملاحظه خواهند فرمود که در چه موارد جدی و مهمی مصلحان دروغین کلیسا در ظل عنایت مهرآمیز فرمانروایی‌تان از اصل آن دین معتبر و عالمگیر که آن را اولین بار پیشوامان سنت اگوستین مقدس در میان اهالی انگلستان بنیاد نهاد فاصله گرفته‌اند.[۹]

در سالهای بعدی، از تاریخ برای تأیید دعاوی کاتولیک‌های رمی و پروتستان‌ها به طور یکسان استفاده شد. نخستین چاپ انتقادی این اثر در ۱۷۲۲ میلادی از سوی جان[6] و جرج اسمیت[7]

---

1. Beverly.
2. Speech therapy.
3. Alfred the Great.
4. Thomas Stapleton.
5. Queen Elizabeth 1.
6. John.
7. George Smith.

انتشار یافت. بنابراین، از آن زمان، و به واسطهٔ انتشار «نوشته‌های بید» از سوی «چارلز پلامر» (۱۸۹۶) و همین‌طور ارائهٔ ترجمه‌های فراوان از تاریخ وی به زبان انگلیسی، بررسی نوشته‌های این شخصیت مهم، افزایش یافت. اکنون شمار بسیاری مقاله و کتاب دربارهٔ اندیشه‌های بید در دسترس قرار دارد، و همه ساله به خاطر یادبود آثار و افکارش همایشی در دورهام برگزار می‌شود. اگرچه در این عصر غیر دینی[1] ممکن است برای خواننده درک انگیزهٔ اصلی نوشته‌های بید دشوار باشد، تردیدی وجود ندارد که وی، به قول شوارتز[2]: «نمونهٔ بارزکسانی بود که دست به دست دادن مشعل فروزان دانش را به نسلهای آینده، وظیفهٔ خود می‌دانستند.»[۱۰]

یادداشت‌ها

1 W. Levison, 'Bede as Historian', in A. H. Thompson (ed.), Bede: His Life, Times, and Writings, Oxford: Oxford University Press, 1935, p. 146.

2 Citations refer to the book and section number of The Ecclesiastical History of the English People. Quotations derive from the Penguin edition.

3 Cuthbert's letter about Bede may be found in Bede's Ealesiastical History of the English People, trans. B. Colgrave and R. A. B. Mynors, Oxford: Oxford University Press, 1969, p. 585.

4 R. L Poole, Chronicles and Annals, Oxford: Oxford University Press, 1926, pp.124-78.

5 P. Meyvaert, 'Bede's Text of the Libellus responsionism of Gregory the Great to Augustine of Canterbury', in P. Clemoes and K. Hughes (eds), England bifore the Conquest: Studies in Primary Sources Presented to Dorothy Whitelock, Cambridge: Cambridge University Press, 1971, pp. 15-33.

6 C. W. Jones, 'Bede the Medieval Historian', in Bede, the Schools and the Computus, Aldershot, Hampshire: Variorum, 1994, pp. 26-36.

7 C. Plummer, Operae Bedae, Oxford: Oxford University Press, 1896, voL 2, pp.17-18.

8 C. W. Jones, Bedae Pseudepigrapha: Scientific Writings Falsely AttribHted to Bede, Ithaca, NY, Cornell University Press, 1939, p. 1.

9 J. E. King, Thomas Stapleton's Edition of The Ecclesiastical History of the English People, Loeb Classical Library, 2 vols, London: W. Heinemann, 1930, p. 32. 10 As quoted in Thompson (ed.), Bede: Life, Times and Writings, p. 151.

---

1. Secular.
2. Schwartz.

آثار مهم

The Ecclesiastical History of the English People, trans. J. McClure and R. Collins, Oxford:Oxford University Press, 1994. This also includes an excerpt from De Temporum Ratione.

The Ecclesiastical History of the English People, trans. L. Sherley-Price, Harmondsworth: Penguin, 1955.

Homilies on the Gospels, trans. L. T. Martin and D. Hurst, Kalamazoo, MI: Cistercian Publications, 1991.

Two Lives of St Cuthbert, trans. B. Colgrave, Cambridge: Cambridge University Press, 1940.

همچنین نگاه کنید به

Augustine (MP), Froissart, Gregory of Tours, Ssu-ma Ch'ien, Tacitus.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Blair, P. H., The World of Bede, London: Seeker and Warburg, 1970.

Bonner, G. (ed.), Famulus Christi: Essays in Commemoration of the Thirteenth Century of the Birth of the Venerable Bede, London: General Society for the Promotion of Christian Knowledge, 1976.

Brown, G. H., Bede the Venerable, Boston: Twayne Publications, 1987.

Goffart, W., The Narrators of Barbarian History (AD 550-800): Jordanes, Gregory of Tours, Bede, and Paul the Deacon, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988.

Gransden, A., Historical Writing in England c. 550-c. 1307, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1974.

Hanning, R. W., The Vision of History in Early Britain: From Gildas to Geoffrey of Monmouth, New York: Columbia University Press, 1966.

Lapidge, M. (ed.), Bede and His World: the Jarrow Lectures, 2 vols, Aldershot: Brookfield, 1985.

Thompson, A. H., Bede: His Life, Times, and Writings, Oxford: Oxford University Press, 1935.

Wallace-Hadrill, J. M., Bede's Ecclesiastical History of the English People: A Historical Commentary, Oxford: Oxford University Press, 1988.

مارک بلوک[1] (۱۸۸۶ - ۱۹۴۴)

در زندگی و کار مارک بلوک چیزهای زیادی وجود دارد که الهام‌بخش کسانی خواهد بود که به مطالعهٔ تاریخ علاقه‌مندند. او نه‌تنها به طور خستگی‌ناپذیر برای پدید آوردن یک «تاریخ جامعتر و انسانی‌تر» تلاش ورزید، بلکه در عین حال زندگی‌اش را صرف نبرد برای آزادی فرانسه در جنگ جهانی دوم نمود. مارک بلوک (۱۸۸۶-۱۹۴۴)، فرزند تاریخ‌نویس رُمی، گوستاو بلوک[۲] و سارا ابستین بلوک[۳]، خود را به عنوان جزء «آخرین نسل قضیهٔ دریفوس»[۴] می‌دانست (مهارت تاریخ‌نویس[۵]، ص ۱۵۸). هنگامی‌که وی در دبیرستان لوئی لو گراند[۶] و آموزشگاه نرمال سوپریواور[۷] در پاریس تحصیل می‌کرد، افکار عمومی در مورد اینکه آیا کاپیتان الفرد دریفوس، یک یهودی، اسرار نظامی را به آلمانی‌ها فروخته است، بشدت دچار تفرقه گردیده بود. قضیهٔ دریفوس، بلوک را از یهودستیزی فرانسهٔ هم‌عصر خویش آگاه ساخت و دلبستگی روزافزونش را درخصوص نقش شایعه و اطلاعات کذب در جامعه فراهم کرد. بلوک، در روزهایی که در آموزشگاه نرمال تحصیل می‌کرد، همچنین از مجادلهٔ پرهیجانی که در میان تاریخ‌نویسان فرانسوی و بلژیکی دربارهٔ ماهیت تاریخ درگرفته بود، باخبر گشت. برخی، مانند شارل سیگنوبس[۸] و شارل ـ ویکتور لانگلوا[۹]، به تحقیق و تتبع آلمانی برای محرز کردن اصول علمی تاریخ دل‌بسته بودند. دیگران هم، مانند هنری هوسر[۱۰]، آلفونس اُلار[۱۱]، فردیناند لُت[۱۲]، و هنری پیرن[۱۳]، دربارهٔ دیدگاهی جامعتر در قبال تاریخ جر و بحث می‌کردند که دربرگیرندهٔ عاملهای اجتماعی، فرهنگی، زبان‌شناسی، جغرافیایی، و اقتصادی باشد.

هنگامی‌که او به مدون ساختن دیدگاههای خاص خویش دربارهٔ تاریخ پرداخت، در وهلهٔ نخست تاریخ و علم را با هم مقایسه کرد. بلوک در دفترچهٔ یادداشتش نوشت، درحالی‌که شیمی و

---

1. Marc Bloch.
2. Gustave Bloch.
3. Sarah Ebstein Bloch.
4. last generation of the Dreyfus Affair.
5. The Historian's Craft.
6. Louis-le-Grand.
7. Ecole Normale Superieure.
8. Charles Seignobos.
9. Charles-Victor Langlois.
10. Henri Hauser.
11. Alphonse Aulard.
12. Ferdinand Lot.
13. Henri Pirenne.

زیست‌شناسی مستلزم تجزیه و طبقه‌بندی است، تاریخ تا حد زیاد مستلزم توصیف و روایت است. در عین حال، تاریخ و علم در برخورد با پدیده‌ها از همدیگر متفاوتند. هنگامی‌که دانشمند به پدیده‌های ساده‌ای که فقط در ضمیر خودآگاهش می‌گذرد، سروکار دارد، تاریخ‌نویس به حل و فصل کردن پدیده‌هایی «ذهنی» که هم خودش و هم خودآگاهی عامل تاریخی را دربرمی‌گیرد، می‌پردازد. بلوک تأکید می‌کرد این امر دال بر این بود که صدها تفسیر در مورد رویدادهای گذشته امکان‌پذیر است. اما با این‌همه وی باور داشت که تاریخ‌نویسان می‌توانند اعتبار علمی را هدف خود قرار دهند.[۱] این صرفاً در نوشته‌های بعدی‌اش بود که دیدگاه «جامع» وی دربارهٔ تاریخ شکل گرفت.

بلوک، پس از موفق نشدن درگرفتن تخصص دکتری در تیئر فونداسیژ[1] پاریس در سال ۱۹۰۸، فرانسه را برای تحصیل در برلین و لایپزیک ترک گفت. با وجود این، دومین تلاشش در اخذ درجهٔ دکتری موفقیت‌آمیز بود، و یک سال بعد برای شروع پژوهشی در مورد از بین رفتن نظام ارباب رعیتی در نواحی روستایی پیرامون پاریس در قرنهای دوازدهم و سیزدهم به پاریس بازگشت. بلوک، در نتیجهٔ یک کار تحقیقی درخصوص اسناد اربابی و کلیسایی، امیدوار بود گزارشی روشمند از جنبه‌های اجتماعی، قانونی، و اقتصادی رهایی یک رعیت از قید یک نفر فئودال در ناحیه‌ای مشخص تهیه کند. وی، در طی نخستین سال اقامت مجددش در پاریس، نقشه‌هایی برای نشان دادن روند نابودی نظام ارباب رعیتی در ناحیهٔ ایل ـ د ـ فرانس[2] تدارک دید و ماهیت نظام ارباب رعیتی را مورد پژوهش قرار داد. بازتاب این مطالب در آثار بعدی‌اش پدیدار گشت: مزارع باز و محصور در جامعهٔ روستایی فرانسه؛ مشخص کردن حد و مرز زمینهای اطراف پاریس در قرنهای یازدهم و دوازدهم؛ نقش روحانیان در جامعه و اقتصاد؛ ارتباط میان سلطنت و رعایا؛ تشکیلات قضایی فئودالی؛ ریشه‌های عشریه و جنبه‌های اجتماعی و سیاسی هنر قرون وسطا، ادبیات و معماری.

بلوک، در اولین مقالهٔ چاپ‌شده‌اش[3]، استدلال می‌کند که فرمان سلطنتی ۱۲۵۱-۱۲۵۲، که به آزادی چند رعیت محبوس در رواق کلیسای نتردام[4] انجامید، بیشتر عمل یک حکومت سلطنتی ضعیف بود به خاطر تلاش در حفظ کردن سلطه‌اش بر روحانیت و طبقهٔ متوسط تا یک پیروزی در جهت آزادی انسانی. بلوک در این مقاله، مانند آثار بعدی‌اش، طیف وسیعی از اسناد و مدارک را

---

1. Fondation Thiers.
2. Ile - de - France.
3. Blanche de Castille et les serfs du chapitre de Paris.
4. Notre Dame.

مورد بررسی دقیق انتقادی قرار داد. وی در سایر مقالات قدیمی خود، از جمله «اشکال لغو ادای احترام در نظام کهن فئودالی»[1]، به مسائل تاریخی مهم از دیدگاههایی غیرمعمول برخورد می‌کند. بلوک، در مقالهٔ مزبور، استدلال می‌کند که تغییر در آداب و مراسم جدا شدن از یک علقهٔ فئودالی، مؤید این ادعاست که قوانین و عرف نظام فئودالی یکسان نبودند.[۲] اولین اثر مهم بلوک یک تک‌نگاری بود که در ایل ـ د ـ فرانس انتشار یافت. اگرچه این تک‌نگاری قسمتی از مجموعهٔ «لس رژیونز د لا فرانس»[2] بود که در «مجلهٔ تألیف تاریخی»[3] متعلق به آنری بر[4] در بین سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۳ منتشر شد، بلوک این مسئله را که ایل ـ د ـ فرانس یک ناحیهٔ واحد بود، تکذیب کرد. وی، در پی یافتن ویژگیهایی که یک ناحیهٔ مشخص را متمایز می‌کند، عواملی را که بر محل سکونت مردم تأثیر می‌گذارند و مواردی را که ویژگیهای مادی نواحی روستایی در افکار و اعمال مردم انعکاس می‌دهند، مورد بررسی قرار داد (L'lle - de -France، ۱۹۱۳).

بلوک در خاتمهٔ تحقیقش در سال ۱۹۱۲، به کار تدریس در دبیرستان «مونپلیه[5]» و آنگاه، یک سال بعد، در دبیرستان «آم‌ین»[6] مشغول شد. او، در هنگام تدریس در آم‌ین، یک مقالهٔ انتقادی درخصوص همکار آینده‌اش لوسین فه‌ور[7] صاحب‌امتیاز «تاریخ فرانش ـ کونته»[8] نوشت، و در مراسم جشن دبیرستان دربارهٔ اهمیت دارا بودن «روحیهٔ انتقادی» به سخنرانی پرداخت. بلوک در بخش پایانی سخنرانی این ادعای خود را تکرار کرد که تاریخ‌نویس، برخلاف دانشمند، از دو جهت در معرض سستی و نوانی حافظهٔ انسانی قرار دارد. از این‌رو، عمدهٔ کار تاریخ‌نویس مبتنی است بر شناخت حقیقت، کذب، و محتمل. وی نمی‌تواند از داوری کردن اجتناب ورزد: «اگر همسایهٔ سمت راستت بگوید دو در دو مساوی است با چهار، و همسایهٔ سمت چپت بگوید مساوی است با پنج، نتیجه نگیر که پاسخ چهار و نیم است.»[۳]

اندک‌زمانی پس از ایراد سخنرانی بلوک، آلمان به فرانسه اعلام جنگ داد و به بلژیک یورش برد. بلوک با درجهٔ گروهبانی در سپاه ذخیرهٔ ۲۷۲ به کار منصوب شد، و در نبردهای مرز فرانسه ـ بلژیک از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ شرکت جست، وی دو بار زخمی شد، چهار بار نشان شجاعت گرفت و به درجهٔ

1. Les formes de la rupture de l'hommage dans l'ancien droit féodal.

2. Les regions de la France.

3. Revue de Synthèse Historique.

4. Henri Berr.

5. Montpellier.

6. Amiens.

7. Lucien Febvre.

8. Histoire - de Franche - Comté.

سروانی ارتقا یافت. اگرچه بلوک تحت تأثیر شجاعت همقطاران سربازش قرار گرفت، در مورد دستگاه رهبری ارتش سخنان تندی اظهار داشت.[۴] وی، پس از آتش‌بس، در دانشگاه نوبنیاد استراسبورگ[1] در ناحیهٔ بازپس‌گرفته‌شدهٔ آلزاس[2] به عنوان استادیار به تدریس مشغول شد. بلوک در ایام اقامت در استراسبورگ، با سیمونز ویدال[3] ازدواج کرد، مسئولیت یک زندگی خانوادگی را به عهده گرفت، و با تاریخ‌نویس متجدد لوسین فه‌ور آشنا شد. بلوک و فه‌ور اندیشه‌های بسیار مشابهی دربارهٔ ماهیت تاریخ مطرح کردند، اگرچه بلوک بیشتر مجذوب مکتب جامعه‌شناسی دورکم[4] و استفاده از سنجش[5] در پژوهش تاریخی بود. این دو، به اتفاق هم، برای اصلاح روشهایی که در مورد نوشتن و آموزش تاریخ در فرانسه معمول بود، به کار پرداختند. بلوک به خاطر آنکه یک شغل دایمی داشته باشد، لازم بود درجهٔ دکتری‌اش را بگیرد. بدین‌منظور، وی یک نسخهٔ تجدید نظرشده از رسالهٔ ۱۹۱۲ را با عنوان «اشکال لغو ادای احترام در نظام کهن فئودالی» و یک اثر جدید را با عنوان «پادشاهان و رعایا»[6]، برای آزمون ارائه کرد. «پادشاهان و رعایا» بی‌درنگ به چاپ رسید، و صلاحیت بلوک را به عنوان متخصص تاریخ قرون وسطا به اثبات رساند. بلوک معتقد بود که دو فرمان آزادی لوئی دهم[7] در ۱۳۱۵ و فیلیپ پنجم[8] در ۱۳۱۸ حمایت از آزادی انسانی نبود، بلکه دعاوی تکراری برای قدرت بود (پادشاهان و رعایا، ۱۹۲۰).

بلوک همچنین در طی این دوره، کتاب معجزه‌نمایی پادشاهان[9] را به رشتهٔ تحریر کشید (۱۹۲۴). بلوک با بهره‌گیری از اطلاعات پزشکی، روان‌شناسی، شمایل‌نگاری و مردم‌شناسی، علل ظهور و ناپدید شدن اعتقاد به معجزهٔ پادشاهان را در انگلستان و فرانسه در مورد شفا دادن بیماران مبتلا به خنازیر[10]، گونه‌ای سل غدد لنفاوی گردن، مورد تحقیق و پژوهش قرار داد. مطابق اظهارنظر بلوک، در حدود سال هزار میلادی ربر[11]، پادشاه فرانسه، معروف به دیندار[12]، از این قدرت خارق‌العاده برای تثبیت مشروعیت و حق موروثی دودمانش استفاده کرد. بعداً، هنری[13] اول یا دوم از این عمل برای مهارکردن قدرت روحانیان تقلید نمود. از نظر بلوک، دعاوی این پادشاهان برای انجام دادن چنین قدرتی، با عقیدهٔ مسیحی فرمانروای مقدس درآمیخت و معجزه‌نمایی پادشاهان را پدید آورد.

---

1. Strasbourg.
2. Alsace.
3. Simonne Vidal.
4. Durkheimian Sociology.
5. comparison.
6. Rois et Serfs.
7. Louis X.
8. Philip V.
9. les rois thaumaturges.
10. scrofula.
11. Robert.
12. Pious.
13. Henry.

بر این اساس، در فرانسه و انگلستان، قدرت سلطنتی صرفاً با نیروی نظامی، قانونی، و نهادهای اجرایی نمود پیدا نمی‌کرد، بلکه از راه انجام دادن اعمال معجزه‌آسا نیز بروز پیدا می‌کرد. بلوک در این کتاب، مانند مقالهٔ قدیمی تأملاتی دربارهٔ ترفندهای جدید جنگی[1]، اظهارنظر می‌کند برای کشف اینکه چگونه شایعات و تصورات غلط اعتبار کسب می‌کنند، لازم است تاریخ‌نویس به بررسی «خودآگاهی جمعی» (فرضیات و مشاهدات) یک ملت بپردازد. از دیدگاه وی، شایعات و تصورات غلط بسان عینکی است که ما با آن خودآگاهی جمعی[2] را به طور مبهمی می‌بینیم. [ما] منتقدان استفادهٔ مبتکرانهٔ بلوک را از قضیهٔ معجزه‌نمایی پادشاهان برای روشن کردن تاریخ سیاسی ستودند، اما برخی متذکر شدند که وی این پدیده را برحسب ایدئولوژی بررسی ننمود و عقیدهٔ همگانی را مسلم فرض کرد.[۶] بلوک در این اثر به ما نشان می‌دهد که راههای بسیاری وجود دارند، برخی عجیب و غیرعادی، که به گذشته می‌رسند.

بلوک از طریق نوشته‌اش در مورد معجزه‌نمایی پادشاهان به بحث در زمینهٔ ماهیت فئودالیسم رسیده بود. وی در کتابهایش دربارهٔ فئودالیسم، راه میانه‌ای را در بین کسانی‌که معتقد بودند که یک نظام فئودالی یکسان در اروپا در فاصلهٔ قرن دهم و سیزدهم وجود داشت و کسانی‌که اظهارنظر می‌نمودند که تفاوتها به اندازه‌ای از محلی به محلی دیگر زیاد بود که هرگونه یکسان‌سازی را در قبال فئودالیسم ناممکن می‌کرد، برگزید. به نظر وی، نظام فئودالی یک رژیم سلسله‌مراتبی و قراردادی براساس پیوندهای دوجانبهٔ وابستگی بود که بیش یاکم به شکلهای مشابه در سرتاسر اروپا و دیگر قسمتهای دنیا وجود داشت. افزون بر این، اگرچه نظام مزبور باپیدایش شهرها، اقتصادهای پولی و حکومتهای سلطنتی ملی رو به انحطاط گذاشت، به مفهوم میثاق سیاسی تداوم یافت.[۷] وی همچنین درخصوص نقش قیاس در پژوهش تاریخی مطالبی نوشت. با آنکه بلوک مبتکر روش مقایسه‌ای نبود، در «تاریخ تطبیقی جوامع اروپایی»[3] تصریح کرد که آیندهٔ تاریخ به مثابهٔ یک رشتهٔ پژوهشی باید به استفاده از آن متکی باشد (ترجمهٔ عنوان مزبور چنین است: «تشریک مساعی برای شکل‌گیری تاریخ مقایسه‌ای جامعهٔ اروپایی»، در کشاورزی و کار در اروپای قرون وسطایی، صص ۴۴-۸۱). وی در این رساله متذکر می‌شود که دو راه برای اینکه تاریخ‌نویسان به مقایسه بپردازند، وجود دارد. راه اول، آنان می‌توانند در مورد پدیده‌های عام در فرهنگهای عمیقاً متمایز در زمان و / یا

1. Réflexions d´un historien sur les fausses nouvelles de la guerre.

2. répresentations mentals. 3. Pour une histoire comparée des sociétés européenes.

در مکان به پژوهش بپردازند. راه دوم، آنان می‌توانند یک پژوهش مقایسه‌ای را در جوامع همسایه یا معاصر انجام دهند. بلوک راه دوم را ترجیح می‌داد، زیرا عقیده داشت که به نظر می‌رسد راه مزبور دارای نتایج پربارتر و دقیقتری باشد (همان، صص ۴۶ - ۴۸). با این وصف، وی هیچ علامت مشخصی دربارهٔ ویژگیها و حد و مرزهای واحدهای سنجش[1] به دست نمی‌دهد. یعنی، آیا هیچ حد و مرزی در مورد کیفیت کوچک یا بزرگ بودن یک واحد سنجش برای سودمند بودن در تاریخ نباید وجود داشته باشد؟[۸]

از این گذشته، بلوک مجذوب تنوع نظامهای زمین‌داری فرانسوی و تأثیر تبدیل زمینهای بزرگ زراعی به زمینهای پرچین‌دار خصوصی در زندگی روستایی شده بود. این شیفتگی به‌روشنی در کتاب مهم دیگرش، «ویژگیهای اصلی تاریخ دهقانی فرانسه»[2] (۱۹۳۱)، اثری که از سوی پژوهندگان به عنوان فاخرترین کتاب بلوک تلقی شد، دیده می‌شود. وی در این کتاب از یک مجموعهٔ جامع اسناد و مدارک استثنایی، عمدتاً شامل نقشه‌ها، برای توصیف ارتباط میان محیط طبیعی و نهادهای اجتماعی از آغاز قرون وسطا تا انقلاب فرانسه بهره می‌گیرد. بلوک همچنین از آنچه «روش قهقرایی» «وارونه خواندن تاریخ» می‌نامید استفاده کرد، زیرا باور داشت که پرداختن به چنین روشی برای فرا رفتن از معلوم به سوی مجهول خردمندانه است.[۹]

بلوک و فه‌ور در ۱۹۲۹ میلادی، سالنامهٔ «تاریخ اقتصادی و اجتماعی»[3] را انتشار دادند که هنوز هم با عنوان سالنامهٔ: «تاریخ، علم، اجتماعی»[4] منتشر می‌شود.[۱۰] آنها در نخستین شمارهٔ سالنامهٔ مزبور، نکات عمدهٔ سه هدف را مطرح کردند: تدارک دیدن یک تریبون آزاد برای گردهمایی تاریخ‌نویسان و دانشمندان علوم اجتماعی برای بحث و تبادل نظر؛ مورد تردید قرار دادن تقسیم‌بندی تاریخ به باستانی، قرون وسطایی و جدید و جامعه به بدوی و متمدن؛ و ایجاد انجمن علوم انسانی.[۱۱] با آنکه میان بلوک و فه‌ور بر سر امکانات و سبک مجله اختلاف‌نظر بروز کرد، به نحوی ثمربخش همکاری با یکدیگر را نسبتاً به مدتی طولانی ادامه دادند. کار انتشار مجله بخصوص پس از رفتن فه‌ور به پاریس برای عهده‌دار شدن شغلی در کالج د دفرانس، که از اعتبار و ارزش برخوردار بود، دشوار شد. بلوک نیز در جست‌وجوی یافتن شغلی در کالج د فرانس بود، اما پذیرفته نشد، او فکر می‌کرد این پذیرش شدن به خاطر یهودی بودن و دیدگاههای تندروانه‌اش

---

1. units of comparison.
2. Les caractères originaux de l´histoire rurale Francaise.
3. Annales d,Histoire Economique et Sociale.
4. Annales d' Histoire, Sciences, Sociales.

دربارهٔ تاریخ بوده است. او، سرخورده، توجهش به سوربن معطوف شد، دانشگاهی که در ۱۹۳۶ کرسی استادی تاریخ اقتصادی را در اختیارش قرار داد. بلوک در سوربن به اتفاق جامعه‌شناس «موریس هُلبواچ»[1] انستیتو اقتصادی و تاریخ اجتماعی[2] را بنیاد نهاد، درکلاسهای «مدارس عالی»[3] و «مدرسهٔ سنت کلود»[4] و «فونتنی»[5] تدریس کرد، و درکمیسیونهای ملی دربارهٔ تاریخ قانون و تاریخ اقتصادی انقلاب فرانسه به تحقیق پرداخت.

با این‌همه، مشغلهٔ ذهنی اصلی‌اش نوشتن آخرین کاری بود که با عنوان جامعهٔ فئودالی[6] (دو جلد، ۱۹۳۰-۱۹۴۰) به طبع رسید. بلوک در این کتاب اجمالاً توصیف استادانه‌ای دربارهٔ ساختار اجتماعی جامعهٔ اروپای غربی و مرکزی در فاصلهٔ قرنهای نهم و سیزدهم به دست داد. وی دو دورهٔ فئودالی را تشریح نمود، یکی دورهٔ افزایش یافتن تهاجم و تخریب، و دیگری که با توسعهٔ اقتصادی و بیداری فکری مشخص شد. بلوک صرفاً به بررسی نظامهای «بومی» فئودالی فرانسه، آلمان، و ایتالیا نپرداخت، بلکه آنها را با نظامهای تحمیلی (مانند انگلستان)، جاهایی که فئودالیسم مورد پذیرش قرار نگرفته بود (نظیر اسکاتلند، اسکاندیناوی، و فریزی[7]، و نظام خارج از قارهٔ اروپا (مثلاً، ژاپن) مقایسه کرد. تصویری که وی از «حالات احساس و اندیشه» و پیوستگی اجتماعی ترسیم می‌کند از لحاظ محدوده، وسیع و در عین حال از نظر پرداختن به جزئیات، غنی و ارزشمند است. مثلاً، کتاب دربردارندهٔ مطالب جالبی از درک قرون وسطایی مفهوم زمان، نقش آثار حماسی در جامعه و اهمیت رکاب[8] است.

کتاب جامعهٔ فئودالی عمدتاً به علت زمان انتشارش، بندرت توجه مردم را جلب کرد. منتقدان، ازجمله لوسین فه‌ور، درخصوص موضوعاتی از قبیل بی‌توجهی بلوک در قبال نقش افراد، تاریخ‌گذاری غلط در مورد شکل‌گیری روابط فئودالی، محدودسازی کانون توجه اصلی به مرزهای «جهان مسیحی»[9] و تأکید بیش از حد بر ریشه‌های قرون وسطایی ملی‌گرایی جدید شکوه کردند. اگرچه شمار اندکی از منتقدان در اینکه کتاب مزبور اثر مهمی درخصوص تاریخ قرون وسطا باشد تردید روا داشتند. حتی اکنون نیز گمان می‌رود که چند نفری در مورد این کتاب چنین نظری داشته

---

1. Maurice Halbwachs. 2. Institute of Economic and Social History.
3. Ecoles Normale supérieure.
4. Ecole Normales of Saint - Cloud. 5. Fonteney.
6. La société féodale. 7. Frisia. 8. Stirrup.
9. Carolingian.

باشند.[۱۲]

درست در موقعی‌که بلوک کار نوشتن کتاب جامعهٔ فئودالی را به پایان رساند، اوضاع اروپا رو به وخامت گذاشت و او به خدمت سربازی احضار شد. با تسلیم نکبت‌بار ارتش و دولت در اواسط ۱۹۴۰، دو سوم سرزمین فرانسه زیر سیطرهٔ دولت آلمان قرار گرفت. بلوک و خانواده‌اش، با احساس ترس از شکنجه و آزار به سبب پیشینهٔ یهودی بودنشان، به کلرمونفرا[1] در منطقهٔ «آزاد» یا اشغال‌نشده فرار کردند. بلوک توانست مدت کوتاهی در دانشگاه استراسبورگ در تبعید (در کلرمونفرا) و دانشگاه مونپلیه تدریس کند، اما افزایش یهودی‌ستیزی او را واداشت تا خانواده‌اش را به ایالات متحد انتقال دهد و بعد هم خودش به «فورژر»[2] فرار کند. بلوک، به‌رغم نقل مکان و محروم گشتن از یادداشتها و کتابخانه‌اش، هنوز هم قادر به نوشتن بود. وی، اندکی پس از مستقر شدن در منطقهٔ اشغال‌نشده، مقاله‌ای انتقادی دربارهٔ سقوط فرانسه نوشت، که پس از مرگش با نام شکست عجیب[3] (۱۹۴۹) انتشار یافت.

بلوک همچنین تأملاتش را دربارهٔ تاریخ و روش تاریخ‌نویسی به رشتهٔ تحریر درآورد که احتمالاً معروفترین کتابش به شمار می‌آید، مهارت تاریخ‌نویس[4] (۱۹۴۹). بلوک در این کتاب اندیشه‌هایی را که زیربنای آثارش را تشکیل می‌دهند، مطرح می‌کند. مهارت تاریخ‌نویس پاسخی است به پرسش فرزندش، «مورد استفادهٔ تاریخ چیست؟» بلوک، با توصیف تاریخ به عنوان «دانش انسانها دربارهٔ گذشت روزگار»، به‌کسانی‌که مجذوب مسائل سیاسی و اصل و نسب‌ها و ایجاد موانع میان گذشته و حالند، می‌تازد (مهارت تاریخ‌نویس، صص ۲۸ و سطرهای بعد، ۱۵۰ و سطرهای جدید). وقتی که مطالعهٔ تاریخ با باریک‌بینی انجام گرفت، تاریخ فقط ارضا کردن قدرت تخیل نیست، به شخص امکان می‌دهد به شناختی از سرگذشت انسانی نایل آید. برای رسیدن به این شناخت لازم است: مورد توجه قرار دادن یافتن سند برای تعقیب رد پاها از میان مجموعهٔ متنوعی از اسناد؛ بررسی دقیق و کندوکاو سند؛ تفسیر سند در پرتو فحوای کلام و متن آن؛ احتراز از داوری کردن در مورد رویدادهای گذشته برحسب معیارهای اخلاقی شخص؛ تفحص برای واژگانی که «نکات عمدهٔ دقیق» را شرح دهد، اما در عین حال «لزوم انعطاف‌پذیری را برای تطبیق خود با کشفیات دیگر» حفظ کند (صص ۵۰ ـ ۶۲، ۹۱ ـ ۱۱۹، ۱۳۰).

---

1. Clermont-Ferrand. 2. Fourgères. 3. L'étrange défaite.

4. Apologie pour l'histoire métier d'historien.

کتاب مهارت تاریخ‌نویس هرگز تمام نشد، زیرا بلوک را سربازان آلمانی در ۱۶ ژوئن ۱۹۴۴ به خاطر شرکت در فعالیتهای اتحاد نهضتهای مقاومت[1] اعدام کردند. با این‌همه، وی امیدوار بود که کارش تداوم خواهد یافت. همان‌طور که در تقدیم‌نامهٔ کتابش به لوسین فه‌ور نوشت:

> ما با هم مدتی طولانی برای پدید آوردن تاریخی جامعتر و انسانی‌تر کار کردیم. در حال حاضر وظیفهٔ مشترکمان در معرض خطر قرار گرفته است، اما نه به‌واسطهٔ قصورمان. ما، برای لحظه‌ای، از سوی سرنوشتی ستمگر نیست و نابود می‌شویم. اما، اطمینان دارم، زمانی فرا خواهد رسید که دوباره همگان از فعالیتمان مطلع خواهند شد، و دوباره آزادی‌مان را باز خواهیم یافت. در این فاصله، بقیهٔ صفحات این کتاب با حضور تو پر خواهد شد، چراکه تا جایی که به من مربوط است، کار مشترک ما ادامه می‌یابد.

از سوی نویسندگانی که بعداً در «سالنامه»، به سبک همین نشریه، به نوشتن پرداختند، کار و رؤیای بلوک برای داشتن دیدگاهی جامعتر از تاریخ واقعاً تداوم یافته است.

یادداشت‌ها

1 Notebook, dated '1906' and 'Oct 07', described in C. Fink, Marc Bloch: A Life in History, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, pp. 35-7.

2 'Blanche de Castille et les serfs du chapitre du Paris', Memoires de la Société de l'Histoire de Paris et de l'Ile-de-France, 1911, vol. 38, pp. 224-72; 'Les formes de la rupture de l'hommage dans l'ancien droit feodal', Nouvelle Revue Historique de Droit Franfais et Etranger, 1912, vol. 36, pp. 141-77. Both are described in C. Fink, Marc Boch, pp. 44-45.

3 'Critique historique et critique du temoignage', address delivered 13 July 1914, reprinted in Annales: economies, societes, civilisations, 1950, vol. 5, pp. 1-8; Review of Histoire de Franche-Comte, Revue de Synthese Historique, 1914, vol. 28, pp. 354-6; described in C. Fink, Marc Bloch, pp. 23-4 and 51.

4 See Memoirs of the War, 1914-15, trans. with an introduction by C. Fink, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1980.

5 'Reflexions d'un historien sur les fausses nouvelles de la guerre', Revue Synthese Historique,

1. Mouvement Unis de la Résistance (MUR).

1921, 33: 41-57. See also 'Saint Martin de Tours: A propos d'une polemique', Revue d'Histoire et de Litterature Religieuse, 1921,7: 44-57; 'La vie de saint Edouard le Confesseur, par Osbert de Clare, avec Introduction sur Osbert et les premieres vies de saint Edouard', Analecta Bollandiana, 1923, 41: 5-31; and 'La vie d'outre-tombe du roi Salomon', Revue Belge de Philologie et d'Histoire, 1925,4: 349-77.

6 See, for example, the reviews of The Royal Touch by E. F. Jacob, English Historical Review, 1925,40(158): 267-70; and L. Thorndike, American Historical Review, 1925, 30(3): 584-5. See also H. Thurstin, 'Critical Commentary on the "Biographer" of St Edward the Confessor', The Month, 1923, no. 141: 448-51; R. W. Southern, 'The First Life of Edward the Confessor', English Historical Review, 1943, 58(232): 385-400; and G. H. Gerould, review of ' La vie d'outre-tombe du roi Salomon', Speculum, 1926, 1(2): 243.

7 'Feudalism: European', Encyclopedia of the Social Sciences, vol. 6, 1931, pp. 203-10

8 For a discussion on Bloch's comparative method, see W. H. Sewell, Jr, 'Marc Bloch and the Logic of Comparative History', History and Theory, 1967,6(2): 208-18; L. D. Walker, 'A Note on Historical Linguistics and Marc Bloch's Comparative Method', History and Theory, 1980, 19(2): 154-64; and A. O. Hill, B. H. Hill, Jr, W. H. Sewell, Jr, and S. Thrupp, 'AHR Forum: Marc Bloch and Comparative History', American Historical Review, 1980, 85(4): 828-57.

9 See F. M. Powicke, History, 1932, 17(66): 157-9; J. H. Clapham, English Historical Review, 1932, 47(188): 655-7; J. L. Cate, Journal of Modern History, 1933,5(4): 517-18; C. H. Taylor, American Historical Review, 1931,37(4): 736-7; and L. Febvre, Revue Historique, 1932, 169, pp. 189-95.

10 The journal kept its original title until 1938, was renamed Annales d'Histoire Sociale in 1939, Melanges d'Histoire Socia Ie from 1942 to 1944, and Annales d'Histoire Sociale from 1945 to 1946.

11 'A nos lecteurs', Annales d'Histoire Economique et Sociale, 1929, 1: 1-2; described in C. Fink, Marc Bloch, p. 142.

12 See L. Febvre, Annales d'Histoire Sociale, 1940, vol. 2, pp. 39-43, 1941, vol. 3, pp. 125-30; W. A. Morris, American Historical Review, 1940, 45(4): 855-6; F. M. Powicke, English Historical Review, 1940,55(219): 449-51; L. Walker, History and Theory, 1963, 3(2): 247-55; B. Lyon, 'The Feudalism of Marc Bloch', Tijdshcrift voor Geschiedenis, 1963, 76: 275-83; E. A. R.

Brown, 'The Tyranny of a Construct: Feudalism and Historians of Medieval Europe', American Historical Review, 1974, 79(4): 1063-88; and C. B. Bouchard, 'The Origins of the French Nobility: a Reassessment', American Historical Review, 1981,86(3): 501-32.

آثار مهم

The Ile de France: the Country around Paris, trans. J. E. Anderson, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1971.

The Royal Touch: Sacred Monarchy and Scrofula in England and France, trans. J. E. Anderson, London: Routledge & Kegan Paul, 1973.

French Rural History: an Essay on its Basic Characteristics. trans. J. Sondheimer. Berkeley: University of California Press, 1966.

Feudal Society, 2 vots, trans. L. A. Manyon, Chicago: University of Chicago Press, 1961.

Strange Difeat: a Statement of Evidence Written in 1940, trans. G. Hopkins, London: Oxford University Press, 1949.

The Historian's Craft, trans. L. A. Manyon, 1944, Manchester: Manchester University Press, 1992.

Slavery and Serfdom in the Middle Ages: Selected Essays, trans. W. R. Beer, Berkeley: University of California Press, 1975.

Land and Work in Medieval Europe: Selected Papers, trans. J. E. Anderson, Berkeley: University of California Press, 1967.

همچنین نگاه کنید به

Braudel, Davis, Febvre, Le Roy Ladurie.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Brown, E. A. R., 'The Tyranny of a Construct: Feudalism and Historians of Medieval Europe', American Historical Review. 1974,79(4): 1063-88.

Burke, P., 'Strengths and Weaknesses of the History of Mentalities', History of European Ideas, 1986,7(5): 439-51.

________, The French Historical Revolution: the Annales School 1929-89. Cambridge: Polity.

1990.

Fink, C., Marc Bloch: a Life in History, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.

Friedman, S. W., Marc Bloch, Sociology and Geography: Encountering Changing Disciplines, Cambridge: Cambridge University Press, 1996.

Hill, A. O., Hill, B. H., Jr, Sewell, W. H., Jr, and Thrupp, S., 'AHR Forum: Marc Bloch and Comparative History', American Historical Review, 1980, 85(4): 828-57.

Lyon, B., 'Marc Bloch: Did he Repudiate Annales History?' Journal of Medieval History, 1987, 11: 181-91.

Lyon, B., and Lyon, M. (eds), The Birth of Annales History: the Letters of Lucien Febvre and Marc Bloch to Henri Pirenne, 1921-1935, Brussels: Comm. Royale d'Histoire, 1991.

Sewell, W. H., Jr, 'Marc Bloch and the Logic of Comparative History', History and Theory, 1967, 6(2): 208-18.

Walker, L. D., 'A Note on Historical Linguistics and Marc Bloch's Comparative Method', History and Theory, 1980, 19(2): 154-64.

فرناند برودل (۱۹۰۲ ـ ۱۹۸۵)

فرناند برودل[1]، تاریخ‌نویس اولیهٔ اروپای مدرن و وارث طرز نگرش نشریهٔ «سالنامه» که با مدیرمسئولی مارک بلوک و لوسین فه‌ور پدید آمد، در دهکدهٔ کوچک «لوموی ـ ان ـ اورنوا»[2] در ۲۴ اوت ۱۹۰۲ چشم به جهان گشود. وی، پس از نقل مکان به پاریس در هفت‌سالگی، در دبیرستان ولتر[3] و دانشگاه سوربن[4] به تحصیل پرداخت و از همین دانشگاه با درجهٔ استادی[5] در رشتهٔ تاریخ فارغ‌التحصیل شد (۱۹۲۳). هنگامی‌که برودل در دانشگاه الجزایر[6] تدریس می‌کرد (۱۹۲۳ ـ ۱۹۳۲)، رساله‌ای دربارهٔ اسپانیایی‌ها در شمال افریقا در قرن شانزدهم به طبع رساند و برای نوشتن پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری‌اش، که پژوهشی درخصوص سیاست خارجی فیلیپ دوم بود، به‌کار پرداخت.[۱] وی، در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵، در دبیرستان کوندورسه[7] و دبیرستان هانری چهارم[8] در پاریس و دانشگاه سائوپائلو[9] در برزیل به تدریس مشغول شد. برودل، هنگام بازگشت از برزیل، درکشتی با لوسین فه‌ور، کسی‌که وی را به اختیارکردن دیدگاهی جامعتر در قبال تاریخ واداشت، آشنا شد.

برودل شغلی را در «مدرسهٔ مطالعات عالی»[10] در ۱۹۳۸ به عهده گرفت، اما با شروع جنگ دوم جهانی برای خدمت نظامی فرا خوانده شد و بعد هم دستگیر و زندانی گشت. برودل، در اردوگاههای ماینس[11] (۱۹۴۰ ـ ۱۹۴۲) و لوبک[12] (۱۹۴۲ ـ ۱۹۴۵)، دیدگاههایش را درخصوص خط مشی سیاسی فیلیپ دوم، به یک پژوهش گسترده دربارهٔ دریای مدیترانه در دوران سلطنت فیلیپ دوم تغییر داد. داستانها و مآخذ این پژوهش کیفیتی افسانه‌ای به خودگرفته است، که حتی بخش کوچکی از آن زادهٔ ذهن خود برودل نبود. همان‌طور که او اظهار داشت: «در دوران اسارت بود که من این اثر حجیم را که با استقبال لوسین فه‌ور مواجه شد، نوشتم ـ تألیف کتاب به

---

1. Fernand Braudel.
2. Lumeville-en-Ornois.
3. Lycée Voltaire.
4. Sorbonne.
5. agrégé.
6. University of Algiers.
7. L Cée Condorcet.
8. Lycée Henri IV.
9. University of São Paolo.
10. Ecole Pratique des Hautes Etudes.
11. Mainz.
12. Lübeck.

کمک کتاب. فقط حافظه‌ام به من برای تألیف این کار عظیم کمک کرد».[۲] موفقیت برودل محصول درخور ملاحظهٔ حافظه و سالها پژوهش دقیق وی بود. اما آن‌طور که جملّی[1] خاطرنشان می‌کند:

> او می‌توانست از کتابهای کتابخانهٔ محلی شهرداری استفاده کند. علاوه بر این، تعیین کردن تاریخ جرح و تعدیلهای به عمل آمده در دفترچه‌هایی که برای لوسین فه‌ور فرستاد، دشوار است: مثلاً، روشن نیست که آیا تاریخ مطالب افزوده‌شده به پیشگفتار کتاب جلوتر آمده یا تاریخ اسارتش جلوتر برده شده است. این‌گونه شبهات، تعیین دقیق زمان ارائه کردن نظریهٔ سه قسمتی زمان[2] را، که بعداً به صورت مشخصهٔ تصور وی از تاریخ درآمد، دشوار می‌کند.[۳]

نظریات برودل درمورد کشورهای حوزه مدیترانه که با عنوان مدیترانه و جهان مدیترانه‌ای در دوران فیلیپ دوم[3] در ۱۹۴۹ و با تجدیدنظر در ۱۹۶۶ منتشر شده و ترجمهٔ انگلیسی[4] آن نیز در ۱۹۷۲ ـ ۱۹۷۳ با عنوان، «مدیترانه‌ای‌ها و جهان مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم». به طبع رسیده بود، اثری است که به عنوان «نخستین اثر تاریخی زمان ما» و یک «اثر باشکوه از تاریخ‌نویسی قرن بیستم» توصیف شده بود.[۴] برودل، در ۱۹۴۷، همراه با «لوسین فه‌ور»، و «شارل مورازه» بخش ششم[5] یعنی بخش علوم اجتماعی[6] را در مدرسه مطالعات عالی بنیان نهاد و دو سال بعد، با عنوان استاد در کالج دفرانس جانشین فه‌ور شد. وی تا به هنگام مرگ، شماره‌های پس از جنگ نشریهٔ «سالنامه» را ویرایش کرد و تعداد زیادی مقاله و کتاب از جمله تمدن مادی و سرمایه‌داری، از قرن پانزدهم تا هجدهم[7] (این اثر در سال ۱۹۶۷ تجدید چاپ شد، و به صورت جلد اول از کتاب سه جلدی تمدن مادی، اقتصادی، و سرمایه‌داری: از قرن پانزده ـ هجده[8]، محسوب شد، ۱۹۷۹؛ ترجمهٔ این کتاب به انگلیسی با عنوان سرمایه‌داری و زندگی مادی، از ۱۴۰۰ ـ ۱۸۰۰[9] در ۱۹۳۷ منتشر شد؛ چاپ تجدیدنظرشدهٔ آن نیز با عنوان تمدن و سرمایه‌داری قرون ۱۵ ـ ۱۸[10]؛ سه جلد، نوشته‌هایی در باب

---

1. Gemelli.
2. Threefold View of Time.
3. La Méditerranée et le monde méditerranéen àl'époque de Philippe II.
4. The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II.
5. Sixième Section.
6. Charles Uorazé.
7. Civilisation matérielle et Capitalisme, XV^{e}-XVIII^{e}.
8. Civili sation matérielle, èconomique, et Capitalisme: X V^{e} - XVIII siécle.
9. Capitalism and Matevial Life, 1400 - 1800.
10. Civilisation and Capitalism 15th-18th Century.

تاریخ[1]، (۱۹٦۹)، ترجمه: در باب تاریخ ۱۹۸۰[2]، اندیشه‌هایی در باب تمدن مادی[3] (۱۹۷۷) هویت فرانسه[4] (۹۰ ـ ۱۹۸٦)، ۲ جلد، ترجمه: هویت فرانسه ۹۲ ـ ۱۹۹۰)، به چاپ رسید.[5]

از دیدگاه برودل، تاریخ آن‌گونه که به طور سنتی نوشته شده است، مانند پرتوافکنی کرمهای شب‌تاب به هنگام شب، بر گذشته پرتو می‌افکند:

> شبی را در باهیه[6] به خاطر می‌آورم، آنگاه که در نمایشی از آتش‌بازی کرمهای شب‌تاب فسفرسان محصور شده بودم؛ نور کم‌سویشان درخشید، خاموش شد، دوباره درخشید، بی‌آنکه با روشنی و پرتو حقیقی در شب نفوذ کند. تاریخ سنتی نیز در قبال رویدادها چنین رفتاری دارد؛ در فراسوی درخشندگی‌اش، تیرگی و تاریکی غلبه دارد.

(«موقعیت تاریخ در ۱۹۵۰»، دربارهٔ تاریخ، صص ۱۰ـ۱۱)

تاریخ «کورسویی بروز می‌دهد نه روشنایی و نوری؛ رویدادها را عرضه می‌کند بدون روشنگری و توضیح»، زیرا که تاریخ‌نویسان گرایش دارند صرفاً بر رویدادها، اعمال فردی و تحولات کوتاه‌مدت تأکید ورزند و می‌پندارند که هرکدام از اینها می‌تواند مستقیماً قابل دریافت باشد. بر این اساس، تاریخ تا حد «تاریخ وقایع»[7] بویژه رویدادهای سیاسی، تنزل یافته است. چشم‌پوشی از شور و هیجان و «شتاب بی‌تابانه» از «تاریخ وقایع» کار آسانی نیست، اما اگر می‌خواهیم به درک بهتری از جهان برسیم، باید چنین کنیم. از دیدگاه برودل، تحولات کوتاه‌مدت مرکز تاریخ نیستند؛ فقط تاریخ‌نویسان از آن چنین تصوری داشته‌اند. براستی تاریخ دارای یک مرکز نیست. وی، مانند سایر ساختارگرایان، معتقد بود که معنی دارای جنبهٔ اعتباری[8] است تا زیربنایی[9]: معنی اشیا، رویدادها و اعمال فردی در خود اشیا نهفته نیست، بلکه در روابطی نهفته است که ما در میان آنها ایجاد می‌کنیم. برودل می‌نویسد:

> در جهان زندگان افرادی که بکلی خودشان را منزوی کرده باشند وجود ندارند؛ هرگونه اقدام فردی در یک واقعیت پیچیده‌تر، یک واقعیت «درون شبکه[10]»، همان‌طور که جامعه‌شناسی آن را نامگذاری می‌کند، ریشه دارد.

(همان، ص ۱۱)

---

1. Ecrits sur histoire.
2. On History.
3. After thoughts on Material Civilisation.
4. L'identité dela France.
5. The Identity of France.
6. Bahia.
7. histoire événemetielle.
8. relational.
9. substantial.
10. entermeshed.

این «ساختارهای» روابط همه‌جانبه‌اند و بر طبق قواعدی که مردم از آن بی‌خبرند، عمل می‌کنند. برودل معتقد است درک ساختارها مستلزم وسعت دادن و عمیق کردن نگاهمان از میان و از وسط زمان است. یعنی، تاریخ‌نویسان صرفاً نباید به روابط عناصر همزیست[1] (مثلاً، تحولات فرهنگی، جغرافیایی، اقتصادی، و سیاسی) توجه کنند بلکه لازم است به آن دسته از تحولات ادوار مختلف زمان (مثلاً بلندمدت و کوتاه‌مدت) نیز توجه نشان دهند. وقتی ما طرز نگرشمان را تغییر دهیم، دیگر نمی‌توانیم بر این پندار اصرار ورزیم که زمان همگون[2] است: «زمان با آهنگی یکنواخت حرکت نمی‌کند، بلکه هزار گام متفاوت طی می‌کند، تند یا کُند، که تقریباً ارتباطی با ضرب‌آهنگ روزانهٔ یک وقایع‌نامه یا تاریخ سنتی ندارد» (همان، ص ۱۱). تفکیک کردن گامهای متفاوت زمان ناممکن است، اما برودل سه گروه‌بندی بزرگ در زمان تاریخی کشف می‌کند: زمان جغرافیایی[3] - بلندمدت: دوره‌هایی که دست‌کم یک قرن را دربرمی‌گیرند)، زمان اجتماعی، و زمان شخصی (تاریخ وقایع).

نظریهٔ سه قسمتی زمان اساس همهٔ آثار برودل را تشکیل می‌دهد، اما این موضوع به روشن‌ترین وجه در کتاب دریای مدیترانه و کشورهای مدیترانه در دوران فیلیپ دوم (از اینجا به بعد، از این کتاب با عنوان دریای مدیترانه نام می‌بریم) بیان شده است. کتاب دریای مدیترانه براساس سه‌گونه سرعت در زمان قسمت‌بندی شده است. برودل در قسمت نخست «نقش محیط»[4] را، تاریخ رابطهٔ مردم با محیط طبیعی، یا آنچه خود وی آن را «زمین - تاریخ»[5] می‌نامد، مورد بررسی قرار می‌دهد. این تاریخی است:

> که گذشت آن تقریباً نامحسوس است، تاریخ انسان در ارتباطش با محیط، تاریخی که در آن هرگونه تغییر آهسته و کُند انجام می‌گیرد، تاریخی از تکرار مداوم، چرخه‌های مکرر. نتوانستم به این تاریخ تقریباً جاودانی بی‌توجه بمانم، تاریخ برخورد انسان با اشیای بی‌جان، نیز نتوانستم از پیشگفتار سنتی جغرافیایی دربارهٔ تاریخ که اغلب بدون فایدهٔ چندانی در آغاز بسیاری از کتابها درج می‌شود، با توصیفهایش از رسوبات معدنی، انواع متفاوت کشت و کار، گیاهان ویژه، که به اختصار در فهرست قید شده است و هیچ‌گاه

1. coexisting elements.
2. homogeneous.
3. La longue durée.
4. The Role of the Environment.
5. geo-History.

دوباره از آنها یاد نمی‌شود، انگار که گلها در هر بهار برنمی‌گردند، گله‌های گوسفند هر سال کوچ می‌کنند، یا کشتیها در یک دریای واقعی که همراه با فصول تغییر می‌یابد حرکت می‌کنند، راضی باشم.

(مدیترانه‌ای‌ها، جلد اول. ص ۲۰)[۵]

این بخش از کتاب بوضوح علاقهٔ برودل را به پژوهش جغرافیایی ویدال دی لا بلانش[1] و آلبر دیمانژن[2] و در عین حال عشقش را به منطقهٔ مدیترانه نشان می‌دهد (همان، ص ۱۷). هدف برودل این است تا به ما نشان دهد که منظره[3] نقشی مهم در تاریخ ایفا می‌کند. مثلاً، وی مدعی است که افکار و اندیشه‌هایی که در جلگه‌ها پدید می‌آید، بندرت در نواحی کوهستانی رواج می‌یابد و بر سر زبانها می‌افتد و هم از این روست که در کوهستانها «تمدن هرگز پا نمی‌گیرد» (همان، ص ۳۶). دومین بخش، «سرنوشتهای مشترک و گرایشهای فراگیر»[4]، به تاریخ ساختارهای[5] اجتماعی یا (گرایشها و پیوندهای میان پدیده‌های متنوع همزمان) توجه دارد: تاریخی از هماهنگیها و قدرتهای دخیل در نظامهای اقتصادی، پیشرفتهای علمی و اقتصادی، نهادهای سیاسی، تحولات فکری، کشورها، جامعه‌ها، تمدن‌ها و شکلهای مختلف جنگاوری (همان، ص ۲۱؛ همچنین نک «تاریخ و علوم اجتماعی: دورهٔ طولانی»[6]، دربارهٔ تاریخ، ص ۳۰).[۶] مثلاً، دوران رشد اقتصادی در طی قرنهای پانزدهم و شانزدهم به پیدایش امپراتوری‌های اسپانیایی و عثمانی کمک کرد (همان، ج دوم، صص ۶۵۷ ـ ۷۰۳). بخش سوم، «رویدادها، سیاست و مردم»[7].

به حرفهای تاریخ سنتی گوش فرا می‌دهد ـ شخص بهتر است بگوید تاریخ نه در مقیاس فرد، بلکه در مقیاس افراد، آنچه پل لاکنب[8] و فرانسواز[9] از آن با عنوان «تاریخ وقایع» نام بردند، به عبارت دقیق‌تر، تاریخ وقایع: پهنهٔ آشوبها، خیزابهای خشم که جزر و مد تاریخ را بر دوشهای توانمندشان حمل می‌کنند. یک تاریخ موجز، سریع، با نوسانهای عصبی، بنا به تعریفی فوق‌العاده حساس؛ کمترین تکان، همهٔ آنتنهایش را می‌لرزاند.

(همان، جلد یک، ص ۲۱)

در این بخش، برودل برای ما تصویرهای زنده‌ای از چهره‌های کسانی مانند فیلیپ دوم، دُن

1. Vidal de la Blanche. 2. Albert Demangeon. 3. landscape.
4. Collective Destinies and General Trends. 5. Conjonctures.
6. History and the social sience: the Longue Durée. 7. Events, Politics and People.
8. Paul Lacombe. 9. Francois Simiand.

گارسیا تولی‌دو[1] و دُن‌یوهانِ اتریشی[2] ترسیم می‌کند، و گزارشهای دقیقی از جریان جنگها و عهدنامه‌های نیمهٔ دوم قرن شانزدهم در معرض دیدمان می‌گذارد. اگرچه برودل نمی‌خواهد تاریخ مربوط به شخصیتها را «محو کند» (آن‌طور که لوی استراُوس[3] در این مورد می‌گوید)، می‌پندارد که این تاریخ ممکن است باعث توجه نکردن به تاریخ جغرافیایی و اجتماعی گردد.[۷] وی همچنین سخت می‌کوشد تا این نکته را روشن کند که درحالی‌که افراد انسانی باعث تحول می‌شوند، خودشان زندانیان ساختارهای جغرافیایی و اجتماعی‌اند.[۸] برودل می‌نویسد: «انسانها تاریخ را می‌سازند، اما تاریخ نیز انسان را می‌سازد» («موقعیت تاریخی در ۱۹۵۰»، دربارهٔ تاریخ، ص ۱۱؛ همچنین نک «تاریخ و علوم اجتماعی: دورهٔ طولانی»، دربارهٔ تاریخ، ص ۳۰). بر این اساس، وی به کارهای انسانها تا آنجاکه آنان ساختارها را آشکار می‌سازند، ابراز علاقه می‌کند. همچنین برودل در برابر وسوسهٔ محوری ساختن یک شخصیت یا یک شیء درکتابش سخت می‌ایستد. با اینکه دریای مدیترانه تکه‌تکه شده است: «این مجموعه‌ای از دریاهاست؛ و این دریاها توسط جزیره‌ها تکه‌تکه گشته‌اند، به وسیلهٔ شبه‌جزیره‌ها از هم گسسته‌اند، با خطوط ساحلی پیچ در پیچ احاطه شده‌اند» (دریای مدیترانه، ج ۱، ص ۱۷).

برودل متفکری وابسته به مکان[4] است؛ وی جهان را با توصیف کردن تارهای درهم‌تنیدهٔ پیوندهای میان اشیا و آدمها وصف می‌کند. این شکل وابستگی به نقشه‌برداری از مکان نیز در دومین پژوهش مهمش، کتاب سه جلدی تمدن و سرمایه‌داری در قرن پانزدهم تا هجدهم (ساختارهای زندگی روزمره[5]، روند امور بازرگانی[6]، و دورنمای جهان[7]) نقش ایفا می‌کند. وی، در ساختارهای زندگی روزمره، اظهار نظر می‌کندکه تنگناهای پیشاصنعتی اقتصادهای اروپایی ـ «آذوقهٔ ناکافی، جمعیتی که برای بهره‌برداری از منابع و ذخایر کشور بسیار زیاد یا بسیار اندک بود، پایین بودن بهره‌وری کار، و تا به حال پیشرفت آهسته در قبال تسلط بر طبیعت» ـ بسختی در فاصلهٔ قرنهای پانزدهم و هجدهم (ساختارهای زندگی روزمره، ص ۲۷) تحول پیدا کرد. جلد دوم، روند امور بازرگانی، به‌گونه‌های مختلف گرایشهای اقتصادی توجه می‌کند (مانند بازارها، مبادلات، شرکتها و اسکناس) و جلد سوم، دورنمای جهان، به تشریح پیدایش چشمگیر سرمایه‌داری، از ونیز[8] قرن پانزدهم، از راه

1. Don Garcia de Toledo. 2. Don John of Austria. 3. Lévi-Strauss.
4. Spatial thinker. 5. The Structures of Everyday Life.
6. The Wheels of Commerce. 7. The Perspective of World.
8. Venice.

انتورپ[1]، جنوا[2] و آمستردام[3]، تا بریتانیا در بدو انقلاب صنعتی می‌پردازد. دو مطلب دیگر این کار، به طور بی‌سابقه‌ای برجسته است. اول، برودل مصر است که پدیدهٔ جهانی سرمایه‌داری را باید با ملاکهای جهانی توضیح داد. مثلاً، تعاریف مرتبط با نقش اقلیتهای مذهبی در تجارت جهانی، اقلیت پارسی‌های هند و اقلیت هوگنوت‌های[4] فرانسه را در برمی‌گیرد (روند امور بازرگانی، صص ۱۶۵ - ۷). مضافاً، هزینهٔ نسبی کار در اروپا در مقایسه با آسیا، افریقا، و امریکا به مثابهٔ مهیاکنندهٔ یک محرک برای پیشرفت ماشین‌آلات مرتبط با انقلاب صنعتی تلقی گردیده است. دوم، آن‌گونه که «والر اشتاین»[5] متذکر شده است، برودل عقیدهٔ مطرح‌شده از سوی اکثر لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها را دربارهٔ سرمایه‌داری وارونه می‌کند. آنجا که اینان سرمایه‌داری را به عنوان عامل استقرار نـوعی آزادی، بازار رقابتی[6]، ارزیابی می‌کنند، برودل آن را به عنوان حد اعلای انحصاری کردن[7] در نظر می‌گیرد (روند امور بازرگانی، صص ۴۱۲ - ۴۲۸). افزون بر این، آنجا که لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها، سرمایه‌داران را به مثابهٔ عاملان تخصصی کردن اقتصاد تلقی مـی‌کنند، بـرودل عـلت مـوفقیت سرمایه‌داری را در امتناع از تخصصی کردن قلمداد می‌کند (همان، صص ۳۷۷ - ۸۲).[۹]

روشن‌بینی برودل از تاریخ، مستلزم بررسی طیف وسیعی از اسناد تاریخی دربارهٔ دورهٔ طولانی است. در عین حال این امر احتیاج به صراحت در قبال روشها و مسائل مرتبط با بسیاری از انواع پژوهش تاریخی و علوم اجتماعی دارد. با این وصف، تاریخ و علوم اجتماعی طبق معمول در برابر یکدیگر موانعی ایجاد می‌کنند و نتیجه‌گیریهایشان را به عنوان تصویری کامل از وضعیت بشری عرضه می‌دارند («تاریخ و علوم اجتماعی: دورهٔ طولانی» دربارهٔ تاریخ، ص ۲۵؛ «وحدت و کثرت در علوم اجتماعی»[8]، دربارهٔ تاریخ، صص ۲۵ - ۵۵؛ «تاریخ و جامعه‌شناسی»، دربارهٔ تاریخ، ص ۶۴). به‌علاوه، هر دو رشته، روشها و انتخابشان از موضوعات تحقیقی را به عنوان موضوعاتی مصون از تغییر در نظر می‌گیرند. در نظر برودل این گرایش به ایجاد موانع و اصول پایدار نامطبوع است، چون که ما را از امکان درک حال و گذشته بازمی‌دارد. این موضوع برای برودل بدیهی است که بررسی گذشته خودشناسی[9] بیشتری را امکان‌پذیر می‌سازد: وی می‌نویسد:

> با یک سال اقامت در لندن چندان چیزی دربارهٔ انگلستان نخواهید آموخت، اما دربـارهٔ

---

1. Antwerp.
2. Genoa.
3. Amsterdam.
4. Huguenots.
5. Wallerstein.
6. competitive market.
7. monopolisation.
8. Vnity and Diversity in the social siences.
9. Self - understanding.

فرانسه مطالب فراوانی فرامی‌گیرید: شما می‌آموزید زیرا از خودتان فاصله گرفته‌اید. گذشته و حال، یکدیگر را به طور متقابل توضیح می‌دهند. بر این اساس، تاریخ همان اندازه که دربارهٔ حال است به همان اندازه نیز دربارهٔ گذشته است.

(«تاریخ و علوم اجتماعی: دورهٔ طولانی»، دربارهٔ تاریخ، ص ۳۷).

اینکه برودل چنین پیامی را از سویدای دل بیان می‌کند از پژوهش دو جلدی‌اش هویت فرانسه دربارهٔ شکل‌گیری فرانسهٔ امروزی آشکار می‌شود. این اثر ماهیت زودگذر حال را در موقعی که در شرایط بلندمدت بررسی شده است، نشان می‌دهد، و فرجام دردناک موقعیت «بی‌پناه» فرانسه را در اروپا که در درازمدت «بدون چاره» به آن سوق داده شده است، عرضه می‌کند (هویت فرانسه، ج ۱، صص ۱۱، ۱۵، ۱۱۴، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۹۸؛ ج ۲، ص ۱۴۹).[۱۰]

علاقهٔ برودل به ارتباط میان تاریخ و علوم اجتماعی، در پرداختن به تحقیقات تاریخی در فراسوی یک کانون عمدتاً سیاسی و در ورای تحولات تاریخی درازمدت، جای وی را به عنوان جانشین مارک بلوک، لوسین فهور و «پدر روحانی» ژاک گاف[1]، و امانوئل لوژی لادور[2] و مارک فرو[3] مشخص می‌کند. با وجود این، دیدگاه متکثرش از زمان و «تمرکززدایی»[4] بشریت وی را از محیط «سالنامه» متمایز می‌سازد. به عقیدهٔ او، ساختارها هرگز توانایی نمی‌بخشند؛ بلکه همیشه قید و بند می‌آورند. درنتیجه، بررسی افراد انسانی، صرفاً وسیله‌ای است برای پایان افشاگرانهٔ ساختارها. معدودی از تاریخ‌نویسان وابسته به «سالنامه»، یا هر تاریخ‌نویس دیگری از نوع همین گروه، برای مردم چنین پایگاه اجتماعی حاشیه‌ای و کم‌اهمیتی قایل شدند. الیوت[5] می‌نویسد: مدیترانه‌ای برودل «یک قلمرو بی‌اعتنا به سلطهٔ بشری است»، و «ویپلین» چنین شکوه می‌کند که این اثر با انکار انسان آن‌هم در نقش وحدت‌بخش، تاریخ را به چیزی جز یک (گردونهٔ) آسیاب توانفرسا تبدیل نمی‌سازد. تاریخ چیزی جز «یک کار یکنواخت توانفرسا» نیست.[۱۱] سرانجام، ماتینگلی[6] به این نتیجه می‌رسد که «خود دریا ناچیز شمرده شده است».[۱۲] با وجود این، شمار اندکی از مفسران، نظریاتی مساعدتر دربارهٔ محتوای این کتاب ابراز کرده‌اند. به عنوان مثال، هکستر[7] دریای مدیترانه را به مثابهٔ اثری به سبک مقامه[8]، که بیشتر به طور شانسی برای تغییر ذائقه خوانده می‌شود، ارزیابی

1. Jacques Le Goff.
2. Emmanuel Le Roy Ladurie.
3. Marc Ferro.
4. decentring.
5. Elliot.
6. Mattingly.
7. Hexter.
8. Picaresque.

می‌کند، وکلنر[1] از آن به عنوان یک اندام‌شناسی، یا هجو دانشنامه‌ای نظریات مسلط دربارهٔ تاریخ نام می‌برد.[۱۳] همان‌گونه که آنان اظهارنظر کرده‌اند، ممکن است برودل از ما بخواهد تا «ژرفناهای»[2] سبک و محتوا را مورد توجه قرار دهیم.

یادداشت‌ها

1 F. Braudel, 'Les espagnols et l'Afrique du Nord', Revue africaine, 1928, 69: 184-233,351-410.

2 F. Braudel, 'Personal Testimony', Journal of Modern History, 44(4): 453.

3 G. Gemelli, Fernand Braudel, trans. B. Pasquett and B. Propetto Marzi, Paris: Editions Odile Jacob, 1995, p. 78.

4 Anon., 'Historian of the Mediterranean', Times Literary Supplement, 15 Feb. 1968, no. 3442, p. 156; W. H. McNeill, 'History with a French Accent', Journal of Modern History, 1972, 44(2): 447.

5 See also p. 23; and 'History and the Social Sciences: the Longue Duree', in On History, pp. 31-3, and 'The Situation of History in 1950', On History, p. 12.

6 P. Burke, The French Historical Revolution: The Annales School 1929-89, Cambridge: Polity, 1990, p. 112.

7 C. Lévi-Strauss, The Savage Mind, trans. anon., London: Weidenfeld & Nicolson, 1966.

8 Burke, The French Historical Revolution, p. 34.

9 I. Wallerstein, 'Braudel on Capitalism, or Everything Upside Down', Journal of Modern History, 1991, 63(2): 354-61.

10 S. Kaplan, 'Long-run Lamentations: Braudel on France', Journal of Modern History, 1991, 63(2): 341-53.

11 J. H. Elliott, 'Mediterranean Mysteries', New York Review of Books, 3 May 1973,20(7): 28; and B. Bailyn, 'Braudel's Geohistory - a Reconsideration', Journal of Economic History, 1951, 11(3): 279.

12 G. Mattingly, 'Review of La Mediterranee et le monde mediterraneen a l'epoque de Philippe II', American Historical Review, 1950,55(2): 350.

13 J. H. Hexter, 'Fernand Braudel and the Monde Braudellien ...', Journal of Modern History, 44(4): 480-539; and H. Kellner, 'Disorderly Conduct: Braudel's Mediterranean Satire', History and Theory, 1979, 18(2): 197-222.

1. Kellner.
2. deeper water.

آثار مهم

'Personal Testimony, Journal of Modern History, 1972, 44: 448-67.

The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II, 2 vols, trans. S. Reynolds, Glasgow: William Collins, 1972-73.

Capitalism and Material Life 1400-1800, trans. M. Kochan, Glasgow: Fontana, 1974, revised edn, Civilization and Capitalism 15^{th}-18^{th} Century, 3 vols (The Structures of Everyday Life, The Wheels of Commerce, The Perspective of the World), trans. S. Reynolds, Glasgow: William Collins, 1981-92.

Afterthoughts on Material Civilisation, trans. P. M. Ranum, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1977.

On History, trans. S. Matthews, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1980. The Identity of France, 2 vols (History and Environment, People and Production), trans.

S. Reynolds, London: Harper Collins, 1990-92.

همچنین نگاه کنید به

Bloch, Braudel (CT), Diop, Febvre, Foucault, Le Roy Ladurie, Levi-Strauss (CT).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bulhof, L. N., 'The Cosmopolitan Orientation to History and Fernand Braudel', Clio, 1981, 11(1): 49-63.

Burke, P., The French Historical Revolution: the Annales School 1929-89, Cambridge: Polity, 1990.

Gemelli, G., Fernand Braudel, trans. from Italian to French by B. Pasquett and B. Propetto Marzi, Paris: Editions Odile Jacob, 1995.

Hufton, O., 'Fernand Braudel', Past and Presertt, 1986, 112: 208-13.

Kaplan, S., 'Long-run Lamentations: Braudel on France', Journal of Modern History, 1991, 63(2): 341-53.

Kellner, H., 'Disorderly Conduct: Braudet's Mediterranean Satire', History and Theory, 1979, 18(2): 197-222.

Kinser, S., 'Annaliste Paradigm? The Geohistorical Structuralism of Fernand Braudel', American

Historical Review, 1981,86(1): 63-105.

Lai, C.- C., 'Second Thoughts on Fernand Braudel's "Civilization and Capitalism"', Journal of European Economic History, 1995,24(1): 177-93.

McNeill, W. H. (ed.), Journal of Modern History, 1972, 44(4): 447-539. Morineau, M., 'A Fresh Look at Fernand Braudel: Response to Cheng-chung Lai', Journal of European Economic History, 1997, 26(3): 627-30.

Stoianovich, T., 'Theoretical Implications of Braudet's Civilisation matérielle', Journal of Modern History, 1969, 41 (1): 68-81.

Wallerstein, I., 'Braudel on Capitalism, or Everything Upside Down', Journal of Modern History, 1991, 63(2): 354-61.

ای. اچ. کار (۱۸۹۲ - ۱۹۸۲)

آثار و نوشته‌های ادوارد هَلِت کار[1] (۱۸۹۲-۱۹۸۲)، پژوهشگر روابط بین‌المللی، تاریخ‌نویس و وقایع‌نگار، هم تحسین و هم توهین رژیمی (اتحاد شوروی) راکه وی بیشتر دوران نویسندگی‌اش را به نوشتن دربارهٔ آن سپری کرد، برانگیخته بود. کار، که بزرگترین فرزند یک خانوادهٔ ساکن در شمال لندن بود، در مدرسهٔ مرچنت تیْلرز[2]، لندن، ترینیتی کالج[3]، کمبریج، جایی که به او درجهٔ ممتاز لیسانس در رشتهٔ ادبیات کلاسیک یونان و روم در ۱۹۱۶ اعطا شد، آموزش دیده بود. کار از ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۶ در وزارت امور خارجهٔ بریتانیا خدمت کرد. وی در کنفرانس صلح پاریس[4] شرکت جست و بعداً هم سمت رایزنی جامعهٔ ملل[5] را به عهده گرفت. کار، بعد از گماشته شدن به خدمت در ریگا[6] در دههٔ ۱۹۲۰، به طور روزافزون مجذوب فرهنگ و ادبیات روس شد. او، در فاصلهٔ ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷، آثاری را دربارهٔ داستایوسکی[7]، مارکس، و باکونین[8] انتشار داد. کار در ۱۹۳۶ با عنوان استادی برای تدریس موضوع درسی سیاست بین‌الملل در دانشکدهٔ وودرو ویلسن[9] یونیورسیتی کالج ولز[10] در ابه‌ریستویث[11] به کار مشغول شد. او در زمان خدمتش در دانشگاه پیش‌گفته، بیست سال بحران،[12] ۱۹۱۹ - ۱۹۳۹ (۱۹۳۹)، شرایط صلح[13] (۱۹۴۲) و ملی‌گرایی و پس از آن[14] (۱۹۴۵) را منتشر کرد - آثاری که به نظم و ترتیب نوپای روابط بین‌الملل تشکل بیشتری بخشید.[۱]
کار همچنین یکی از سردبیران نشریهٔ تایمز[15] لندن در دوران جنگ جهانی دوم بود. او، بعد از جنگ، به عضویت شورای مدیران بالیول کالج[16]، آکسفورد، و بعد هم ترینیتی کالج درآمد. وی تا به هنگام مرگ در کالج اخیر به کار مشغول بود. در آکسفورد بود که کار، مشهورترین آثارش را به رشتهٔ تحریر درآورد، از جمله اثر بزرگ تاریخ روسیهٔ شوروی[17] (۱۴ ج، ۱۹۵۰ - ۷۸) و تاریخ چیست؟[18] (۱۹۶۱، با تجدید نظر ۱۹۸۶).

---

1. E. H. CARR.
2. Merchant Taylor's School.
3. Trinity College.
4. Paris Peace Conference.
5. League of Nations.
6. Riga.
7. Dostoevsky.
8. Bakunin.
9. Woodrow Wilson.
10. University College of Wales.
11. Aberystwyth.
12. Woodrow Wilson.
13. Aberystwyth.
14. Nationalism and After.
15. The Times.
16. Balliol College.
17. History of Soviet Russia.
18. What is History?.

ایستادگی روسیه در دوران جنگ دوم جهانی، کار را در پایان ۱۹۴۴ مصمم ساخت تا کتاب تاریخی دربارهٔ نظام سیاسی، اجتماعی، و اقتصادیِ پدیدآمده در روسیهٔ پس از انقلاب اکتبر (نوامبر، در تقویم جدید) ۱۹۱۷ بنویسد. وی، در تاریخ روسیهٔ شوروی (همچنین نگاه کنید به کتاب موجز انقلاب روسی[1]، ۱۹۷۹)، استحالهٔ روسیه را از یک اقتصاد روستایی به یک قدرت مدرن صنعتی که هم قادر است با قدرتهای سرمایه‌دار بزرگ در یک ردیف قرار گیرد و هم در برابر بحران جهانی اقتصادی ۱۹۲۹ تاب آورد، تشریح می‌کند. همانگونه که کار در این باره اظهار نظر می‌کند، آن دوران را سه تلاش مشخص به منظور فراهم آوردن سرمایه برای پیشرفت اقتصادی تحت‌الشعاع قرار داد. در نخستین مرحله، خط‌مشی «کمونیسم جنگی» در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ حاکم است. کار اظهار می‌دارد که این خط‌مشی با تمرکز قدرت اقتصادی در واحدهای بزرگ تولید تجسم یافته بود، فراهم‌کردن کالاهای اساسی و خدمات برای قیمتهای آزاد یا ثابت، جیره‌بندی و پرداخت دستمزدها به صورت جنسی. موفقیت این خط‌مشی در بخش کشاورزی به علت کند بودن رشد، ضعیف بود. دومین تلاش، خط‌مشی اقتصادی جدید (نپ)[2]، به کشاورزان اجازه داد پس از تحویل سهم معینی از محصولشان به دولت، بقیهٔ آن را در بازار بفروشند. به طور همزمان، مدیران کارخانه‌ها به ساختن لوازم و اشیایی که کشاورزان آنها را می‌خریدند، ترغیب شدند. بخش کشاورزی و صنایع مصرفی سبک جهش کردند، اما این امر با هزینهٔ صنایع سنگین حاصل شد. سومین تلاش، که جزء طرح استالین برای بنای «سوسیالیسم در یک کشور» بود، عمدتاً با ارقام میزان تولید قطعی و همچنین نقشه‌های پنج‌ساله مشخص شده بود ـ اشتراکی کردن اجباری کشاورزی و اتخاذ تدابیر مطلوب در قبال صنایع سنگین.

به نظر کار، استحالهٔ روسیهٔ شوروی در طی دوران ۱۹۱۷ ـ ۲۹ با مرحلهٔ گذار از لنین به استالین تشخص پیدا کرده است. لنین خودش را به عنوان یک نفر از گروه کوچک انقلابیهای متعهد که در جست‌وجوی یافتن راههایی برای دادن قدرت به توده‌ها و حمایت از انقلاب در تمام نقاط جهان بود، درنظر می‌گرفت. از سوی دیگر استالین، حمایت جمع را در قبال تصمیم‌گیریهایش درخواست می‌کرد، با مخالفانش رفتاری بی‌رحمانه داشت، خط‌مشیهای سیاسی را از بالا با زور تحمیل می‌کرد، توان سیاستهای کمونیستی بین‌الملل (کمینترن)[3] را به سود سیاستهای مورد نظر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کاهش داد و سوسیالیسم را با ملی‌گرایی روسی تلفیق کرد (همچنین نگاه کنید

1. Russian Revolution. 2. NEP. 3. Comintern.

به دوران زوال کمینترن)[1]. کار به ما خاطرنشان می‌کند، با این همه این استالین بود که روسیه را به یک قدرت بزرگ صنعتی تبدیل کرد. در زمانی که کار تاریخ خود را نوشت، سیاستهای رژیم شوروی هم تحسین و هم توهین عده‌ای را برمی‌انگیخت. این تضاد و دوگانگی افکار عمومی در نقد و بررسیهایی که دربارهٔ کتاب کار نوشته شده است، بروشنی قابل درک است. درحالی‌که تاریخ‌نویسانی نظیر ای. جی. پی. تیلور[2] و هیو تره‌ور - رُپر[3]، نتیجهٔ کوششهای کار را به منزلهٔ رویدادی بزرگ در زمینهٔ تاریخ مدرن گرامی می‌داشتند، و منتقدان شوروی محتاطانه نظر مساعد خود را ابراز می‌کردند، عده‌ای نیز به کار لقب دفاعیه‌پرداز استالین را دادند. اگرچه هنوز دربارهٔ تلقی کار نسبت به استالین جر و بحث می‌شود، تاریخ به طور کلی به عنوان اثری جامع، هوشمندانه، و بی‌طرفانه ارزشیابی شده است.[۲]

پرطرفدارترین اثر کار، تاریخ چیست؟، نیز باعث بحثهای فراوان شده است. کار، در پاسخ به پرسش «تاریخ چیست؟»، خواستار اتخاذ یک روش معتدل میان نظریاتی است که وی به «عقل سلیم»[4] و به آر. جی. کالینگ‌وود[5] نسبت می‌دهد، یا

> میان سیلهٔ[6] یک نظریهٔ دفاع‌ناپذیر دربارهٔ تاریخ به عنوان تألیفی عینی از واقعیتها، از برتری مطلق واقعیت بر تفسیر، و کربدیس یک نظریه به همان اندازه دفاع‌ناپذیر دربارهٔ تاریخ به عنوان ثمرهٔ ذهنی افکار تاریخ‌نویس که واقعیتهای تاریخ را رسمیت می‌بخشد و آنها را از راه فرآیند تفسیر بخوبی درمی‌یابد، میان دیدگاهی دربارهٔ تاریخ، قایل بـه مـرکز ثـقل در گذشته و دیدگاهی قایل به مرکز ثقل در زمان حال.

(تاریخ چیست؟، ص ۲۹)[۳]

واقعیتها مثل مفهوم نظریات پژوهشگر نیستند و «به نفع خودشان شهادت» نمی‌دهند، و نه هم یکسره مخلوق تاریخ‌نویسانند. از دیدگاه کار، واقعیتها مجزا از تاریخ‌نویس وجود دارند، اما فقط

---

1. The Twilight of the Comintern.
2. Alan John Percivale Taylor.
3. Hugh Trever - Roper.
4. Commonsense.
5. R. G. Colling Wood.
۶. Charybdis, Scylla: کلمهٔ نخست در اساطیر رومی - یونانی نام یک غول دریایی است، دومی نیز در اساطیر مزبور نام گردابی است در برابر محل زندگی غول دریایی؛ در حماسهٔ معروف هومر، اُدیسه با کشتی، بی‌آنکه آسیبی ببیند، از میان گرداب و غول دریایی عبور می‌کند. اما در نقل قول مذکور در فوق، منظور از به کار بردن این دو واژه، عبارت است از گزینش راهی میان بد و بدتر. - م.

موقعی به‌صورت «واقعیتهای تاریخی» درمی‌آیند که از راه گزینه‌پردازی و تفسیر، دقیقاً از لحاظ تاریخی مورد داوری قرار گرفته باشند. وی می‌نویسد:

> واقعیتها فقط موقعی سخن می‌گویند که تاریخ‌نویس آنها را فراخوانده باشد: این اوست که تصمیم می‌گیرد به کدام‌یک از آنها رخصت سخن گفتن دهد، و با چه ترتیبی و در چه زمینه‌ای.... این تاریخ‌نویس است که به دلایل شخصی خاص خود تصمیم گرفته است که عبور سزار[1] از آن رود کوچک، روبیکان[2]، یک واقعیت تاریخی است، حال آنکه عبور از روبیکان از سوی هزاران نفر دیگر از مردم... اصلاً توجه کسی را جلب نمی‌کند.

(همان، ص ۱۱؛ همچنین نک صص ۱۲ ـ ۱۳)

تاریخ‌نویسان واقعیتها را بنا بر دلبستگیها و تجربه‌هایشان برمی‌گزینند، تفسیر می‌کنند، و عرضه می‌دارند، اما در عین‌حال، واقعیتهایی که مورد بررسی قرار می‌دهند، ممکن است آنان را به تغییر دیدگاههایشان سوق دهد. بر این اساس، تاریخ‌نویسان بنابر گفتهٔ کار درگیر «یک گفت و شنود بی‌پایان میان گذشته و حال» هستند (همان، ص ۳۰). کار معتقد است که این گفت و شنود به همان اندازهٔ رویدادهایی که تاریخ‌نویسان دربارهٔشان قلمفرسایی می‌کنند، درخور بررسی‌اند.

به نحوی مشابه، فرد و جامعه نیز درگیر گفت و شنودی متقابلند. زبان و محیط به گرایشها و کردارهای مردم تشکل می‌بخشند، اما آنها نیز قادرند از دیدگاههای خاص خود و دیگران آگاهی پیدا کنند. کار، با بازگو کردن گفتهٔ هگل، تأکید کرد که شخصیتهای بزرگ می‌توانند «بیان‌کنندهٔ ارادهٔ عصر [خود] باشند».[۴] افزون‌براین، آنان از قدرت و آزادی برای تغییر دادن و شکل بخشیدن (هم آگاهانه و هم ناآگاهانه) به جهان و افکار و عقاید مردم برخوردارند (همان، ص ۵۵). درنتیجه، کار بیش از حد نگران مسائلی دربارهٔ اینکه انسانها تا چه اندازه‌ای آزادند، نیست. به عقیدهٔ وی، بحثهای مربوط به ارادهٔ معطوف به آزادی نویسندگانی مانند کارل پوپر[3] و ایزیا برلین[4]، چیزی جز سیاستهای جنگ سرد که بنابر شایعات، آموزه‌های جبرگرایانهٔ[5]، نازیسم[6] و کمونیسم شوروی را به باد تهمت می‌گرفت، نیست.

با آنکه «جبرگرایی»[7]، عموماً به منزلهٔ اعتقادی مبنی بر اینکه رویدادهای تاریخی زیر سلطهٔ

1. Caesar.
2. Rubicon.
3. Karl Popper.
4. Isaiah Berlin.
5. deterministic doctorines.
6. Nazism.
7. determinism.

عاملهایی سوای انگیزه‌ها و ارادهٔ بشری قرار دارند، شناخته شده است، کار دربارهٔ آن برداشتی کمتر متداول را ارائه کرد:

> این اعتقاد که هرچیز که اتفاق می‌افتد دارای موجب یا موجباتی است، و ممکن نیست جور دیگر اتفاق بیفتد مگر آنکه چیزی در موجب یا موجبات نیز جور دیگر بوده باشد.

(همان، ص ۹۳)

کار، استدلال می‌کند درک جبرگرایی به این مفهوم هم برای بررسی تاریخی و هم برای زندگی روزمره‌مان لازم و ضروری است. به عنوان مثال، اگر یکی از دوستانتان کاری دور از انتظار انجام دهد، شما این را مسلم فرض می‌کنید که باید رفتار وی دارای علتی باشد. این همان چیزی است که دبلیو. اچ. دِری[1] آن را «جبرگرایی علمی»[2] می‌نامد: این عقیده که رویدادها مطابق یا روابط به طور تجربی اثبات‌پذیر علت و معلول به وقوع می‌پیوندند.[۵]

از نظر کار جروبحثهایی که دربارهٔ نقش تصادف در تاریخ می‌شود «نعل وارونهٔ» دیگری است. وی مدعی است که کسانی که بر نقش تصادفات در تاریخ تأکید می‌ورزند، به این سبب چنین می‌کنند که مقصود از نوشتن تاریخ را درک نکرده‌اند یا به این سبب که عضوی از یک گروه یا ملتند «که در حضیض، نه در اوج، رویدادهای تاریخی حرکت می‌کنند» (همان، ص ۱۰۱). در عوض باید تاریخ‌نویسان به جست‌وجوی علتهای «منطقی» برآیند، علتهایی که بتوانند تعمیم‌پذیر باشند و سایر زمانها و مکانها را شامل شوند، زیرا آنها کمک می‌کنند تا دامنهٔ استنباطمان از گذشته در پرتو حال و از حال در پرتو گذشته وسعت یابد. هرچیز که در نیل به این هدف ناکافی باشد، از دیدگاه تاریخ‌نویس «غیرمنطقی»، «مرده» و «پوچ» است (همان، ص ۱۰۸).[۶] گفتهٔ کار راجع به گزینهٔ تاریخ‌نویس از علتهای «منطقی»، ناظر بر یک عقیدهٔ عملی[3] یا متعارف عینیت‌گرایی[4] است، نه نسبیت‌گرایی شکاکانه[5]. از دیدگاه وی، مشخص کردن اینکه یک گزارش عینی است به معنی این نیست که آن منعکس‌کنندهٔ حقایق مطلق است، بلکه گزارش مزبور روشهای به لحاظ اجتماعی قابل قبول نگریستن به گذشته را هماهنگ می‌سازد. بر این اساس، برخی از گزارشهای مربوط به گذشته، نسبت به دیگر گزارشها قانع‌کننده‌تر یا «صحیح» ترند (همان، ص ۲۶). به عقیدهٔ کار، گزارشهایی «به

1. W. H. Dray. 2. Scientific determinism. 3. functional.
4. conventional view. 5. sceptical relativism.

لحاظ اجتماعی قابل قبول» تلقی می‌شوند که اراده و هدفهای زمان تاریخ‌نویس را بیان کرده باشند. اگر اراده و هدفهای یک جامعه تغییر کند، آنگاه آنچه قرار بود عینی تلقی شود نیز تغییر خواهد کرد. بنابراین، گزارش عینی در خدمت جامعه است. با آنکه کار، مطمئن نیست که جامعهٔ ما در پی چه هدفهایی است، خود را آماده کرده است تا بگوید ما در حال پیشرفت:

> به سوی هدفهایی هستیم که فقط در موقعی‌که داریم به سویشان گام برمی‌داریم می‌توانند تعریف شوند، و درستی و اعتباری که فقط در طی روندی برای رسیدن به آن هدفها می‌تواند به اثبات برسد. درنتیجه، تاریخ صرفاً گفت‌وشنودی میان گذشته و حال نیست، بلکه میان گذشته، حال، و بتدریج پدیدار شدن هدفهاست.

(همان، ص ۱۱۹)

کار، با اشاره به اینکه مطالعهٔ تاریخ، پیشرفت تدریجی استعدادهای انسانی را آشکار می‌سازد، یک نوع حالت خوش‌بینی نادر را در بین تاریخ‌نویسان نیمهٔ دوم قرن بیستم ابراز می‌کند. از دیدگاه بیشتر معاصران کار، رویدادهای فاجعه‌آمیز نیمهٔ اول قرن، اعتقاد به پیشرفت را ناممکن کرد. حتی در پیشگفتار دومین چاپ تاریخ چیست؟ که کار آن را چند ماه پیش از مرگ خود نوشت، همچنان برای شناکردن برخلاف جریان شکاکیت و نومیدی آمادگی نشان می‌داد و «اگر نه در مورد تأکید بر داشتن نظری خوش‌بینانه، دست‌کم برای دیدگاهی عاقلانه‌تر و متعادلتر در قبال آینده تلاش می‌ورزید» (همان، ص ۶).

کار همچنین بیشتر از دیگر تاریخ‌نویسان معاصرش مایل بود که از تاریخ به عنوان یک علم نام ببرد. وی، دربارهٔ پنج علت مخالفتی که عموماً علیه این ادعاکه تاریخ یک علم نیست مطرح کرده‌اند ـ الف. تعمیم‌دادنهای آن مشخص و دقیق نیست؛ ب. هیچ درسی نمی‌دهد؛ ج. از پیش‌بینی کردن عاجز است؛ د. لزوماً ذهنی است؛ و هـ درگیر مسائل مربوط به دین و اخلاق است ـ عقیده دارد که هیچ کدام در برابر بررسی دقیق دوام نمی‌آورند. در مورد اول، کاربرد زبان از سوی تاریخ‌نویسان، آنان را به تعمیم دادن ملزم می‌کند (همان، صص ۶۳ ـ ۶۶). اگر تاریخ‌نویسان می‌خواهند زبان آثارشان درک شود، باید از مفاهیم مشترک استفاده کنند. به عنوان مثال، برای تاریخ‌نویس عاقلانه نخواهد بود که دربارهٔ «انقلاب» بنویسد، ولی کسی نداند که این واژه معنایش چیست. افزون‌براین، برای تاریخ‌نویسان نامعمول نیست که رویدادهای تاریخی خاص را به عنوان «انقلاب»، «جنگ» و

غیره تلقی کنند (همان، صص ۶۳-۶). دوم اینکه کار باور دارد موقعی‌که تاریخ‌نویسان به‌کار تعمیم دادن و نتیجه‌گیری می‌پردازند، غالباً (آگاهانه یا ناآگاهانه) رویدادها را در پرتو درسهایی که از دیگر رویدادها آموخته‌اند، بررسی می‌کنند (همان، صص ۶۶ ـ ۸). سوم، با آنکه تاریخ‌نویسان نمی‌توانند رویدادهای خاص را پیش‌بینی کنند، از نتیجه‌گیریهای کلی و تعمیم‌دادنهای آنان هم می‌توان به عنوان سرمشقهایی برای اقدامات آینده و هم به عنوان پاسخهایی برای پرسشهایمان از چگونگی به‌وقوع پیوستن رویدادها استفاده کرد. مضافاً، کار معتقد است که دانشمندان خود نمی‌توانند پیش‌بینی کنند، زیراکه قوانین علم صرفاً «احکام استعداد، احکام آنچه در شرایط مساوی یا شرایط آزمایشگاهی اتفاق خواهد افتاد» هستند (همان، صص ۶۸-۷۴). چهارم، کار تصور می‌کند که دانشمندان و تاریخ‌نویسان مانند هم به یک ارتباط دوجانبه با سوژه‌هایشان سرگرمند (همان، صص ۱۶۳ ـ ۵). در نهایت، از دیدگاه کار، برای تاریخ‌نویسان و دانشمندان، هیچ الزامی برای اعتقاد به خدایان یا ملاکهای مطلق اخلاقی وجود ندارد (همان، صص ۷۴ ـ ۸۴). بر این اساس، کار نتیجه می‌گیرد که در نامیدن تاریخ به عنوان یک علم هیچ اشکالی وجود ندارد. بیشتر آنچه کار درخصوص ارتباط میان علم و تاریخ ابراز داشته مورد اختلاف است، و احتمالاً (اگر نه با خشم) به یک اندازه باعث ابرو بالا انداختن دانشمندان و تاریخ‌نویسان می‌شود.

طرز برخورد و قضاوت شخصی کار دربارهٔ تاریخ نیز مورد اختلاف است. وی ادعا می‌کند: به طور کلی ملاکهایی محکم و منطقی‌ای که بر مبنای آنها بتوان اعمال انسانی را داوری کرد، وجود ندارد. به‌نظر وی، در پی چنین ملاکهایی گشتن «غیرتاریخی است و نقض‌کنندهٔ خود ماهیت تاریخ است». اگر تاریخ‌نویسان می‌خواهند دربارهٔ اعمال یک فرد قضاوت کنند، باید این کار را طبق ضوابطی اخلاقی که در زمان آن فرد متداول بوده است، انجام دهند. با این‌همه، کار ترجیح می‌دهد که تاریخ‌نویسان قضاوتهایشان را به رویدادها، خط‌مشیها و نهادها منحصر کنند. وی مدعی است این امر امکان می‌دهد که قضاوتها در مورد گروهها و جمعیتها اعمال شود، زیراکه در غیر این صورت ممکن است اگر محکومیت اخلاقی به شخصیتها منحصر شود، با دلایل محکم گریبان آنان گرفته شود. به عنوان مثال، کار معتقد است که «روس‌ها، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها در حمله‌های شخصی به استالین، نویل چمبرلن[1]، یا مک‌کارتی[2] از آنان فوراً به عنوان سپرهای بلا در برابر خطاها و خلافکاریهای جمعی خود استفاده می‌کنند و با هم یک‌صدا می‌شوند» (همان، ص ۷۸).

1. Neville Chaberlain.
2. Mc Carthy.

این موضوع ممکن است روشن کند که چرا وی در انقلاب روسی دربارهٔ استالین می‌نویسد:

> او قدرتمند گشت و از بدترین درنده‌خوییهای تزارهای پیشین پیشی گرفت؛ شرح حالش حس انزجار و تنفر را در میان نسلهای بعدی تاریخ‌نویسان برانگیخت. با این‌همه، موفقیتش در گرفتن وام از غرب، در سوق دادن تحمیلی روسیهٔ بدوی برای بنای پایه‌های مادی تمدن مدرن، و دادن جایگاهی به روسیه در میان قدرتهای اروپایی، آنان را به اعطای، اگرچه با اکراه، لقب کبیر به وی مجبور کرد. استالین سفاکترین فرمانروای خودکامه‌ای بود که روسیه از زمان پترا به خود دیده است، و همچنین یک پذیرندهٔ بزرگ تمدن غرب.

(انقلاب روسیه، ص ۱۱۲)

هدف تاریخ‌نویسان عبارت است از هشدار دادن به خوانندگان کتابهای خود علیه دست یازیدن به شیوه‌هایی که باعث پیدایش جامعه‌ای از این قماش می‌شود، به نحوی که زمینه را برای ظهور چنین شخصیتهایی آماده می‌سازد. با این‌همه، کار با چنین اظهارنظری، ما را در فکر فرو می‌برد که آیا شخصیتها که محصول جامعهٔ خویش هستند جز آنچه انجام می‌دهند، راه دیگری ندارند. به عنوان مثال، آیا استالین شخصاً مسئول هریک از خلافکاریهای خویش است؟ مثال پیش‌گفته همچنین به ما توضیح می‌دهد که گزینش واقعیتها و به کار بردن اصطلاحات سنجیده یکی از اجزای ضروری سخن تاریخ‌نویس است. از این‌رو، حتی اگر تاریخ‌نویسان ادعا کنند که از قضاوت کردن می‌پرهیزند، نحوهٔ گزینش واقعیتهای خاص از سوی آنان و کاربرد واژه‌هایی مانند «سفاک»، «مجبور کردن» و «درنده‌خوییها»، به ما چیزی دربارهٔ دیدگاهشان از یک فرد مشخص بروز می‌دهند.[۷]

بسیاری از تاریخ‌نویسان عقیده دارند که پاسخ کار به پرسش «تاریخ چیست؟»، صد و هشتاد درجه چرخیدن در مسیر کربدیس نسبی‌گرایی شکاکانه است.[۸] اگرچه به‌نظر می‌رسد اظهارات کار دربارهٔ ماهیت واقعیتها و قضاوتهای اخلاقی چنین نتیجه‌گیری و برداشتی را تأیید کند، وی اعتقاد داشت که تاریخ‌نویسان می‌توانند در مفهوم عملی، بی‌طرف باشند. به‌نظر کار، تاریخ‌نویسان بی‌طرف در فراسوی دید محدود موقعیت خاص خویش حرکت می‌کنند و اراده و هدفهای عصر خود را مطرح می‌نمایند. از دیدگاه خوش‌بینانهٔ وی، آنان از این راه به پیشرفت جامعه کمک می‌کنند. کار توصیف کردن اینکه آن هدفها چیستند، یا چه باید باشند، و تا چه حدی می‌توانند و لازم است به روایتهای تاریخی شکل دهند، همواره آنان را مشغول خواهد داشت.

یادداشت‌ها

1 For a more detailed account of these works, see Carr (IR T).

2 See, for example, H. R. Trevor-Roper, 'E. H. Carr's Success Story', Encounter, 1962, 81(104): 69-77; V. I. Salov, 'Sovremennaia Burzhuaznaia Istoriografiia Velikoi Oktiabrskoi Sotsialisticheskoi Revoliutsii', Voprosy Istorii, 1967, 11: 192-201; and J. Halsam, 'E. H. Carr and the History of Soviet Russia', Historical Journal, 1983,26(4): 1021-7.

3 Scylla and Charybdis were two monsters that Odysseus encountered in his journey through the Strait of Messina. For a critical discussion on whether Collingwood was in fact a relativist, see T. Madood, 'The Later Collingwood's Alleged Historicism and Relativism', Journal of the History of Philosophy, 1989, 27(1): 101-25.

4 Hegel, Philosophy of Right, p. 295; quoted in What is History?, p. 54.

5 W. H. Dray, 'Determinism in History', in P. Edwards (ed.), Encyclopedia of Philosophy, New York: Macmillan, 1967, pp. 373-6.

6 In his notes towards a second edition of What is History?, Carr reiterates that accidents are causes extraneous to history but he also admits that they can affect its course. See What is History?, pp. 166-70.

7 A. Oldfield, 'Moral Judgements in History', History and Theory, 1981,20(3): 260-77.

8 See, for example, J. Tosh, The Pursuit of History, London: Longman, 2nd edition, 1991, pp. 29, 236,148; G. McLennon, Marxism and the Methodologies of History, London: Verso, 1981, p. 103; and D. LaCapra, History and Criticism, London: Cornell University Press, 1985, p. 137.

آثار مهم

Dostoevsky (1821-1881): a New Biography, New York: Houghton Mifflin, 1931. The Romantic Exiles: a Nineteenth Century Portrait Gallery, London: Gollancz, 1933. Karl Marx: a Study in Fanaticism, London: Dent, 1934.

Michael Bakunin, London: Macmillan, 1937.

The Twenty Years Crisis, 1919-1939: an Introduction to the Study of International Relations, London: Macmillan, revised edition of 1936 text, 1946.

Conditions of Peace, London: Macmillan, 1942. Nationalism and After, London: Macmillan, 1945.

A History of Soviet Russia, 14 vols, vols 1-3: The Bolshevik Revolution; vol. 4: The Interregnum;

vols 5-8: Socialism in One Country; vols 9-14: Foundations of a Planned Economy, vols 9 and 10 written with R. W. Davies, London: Macmillan, 1950-78.

What is History?, revised edition, (ed.) R. W. Davies, Harmondsworth: Penguin, 1986.

The Russian Revolution: From Lenin to Stalin (1917-1929), London: Macmillan, 1979.

From Napoleon to Stalin and Other Essays, New York: St Martin's Press, 1980. The Twilight of the Comintern, 1930-1935, London: Macmillan, 1982.

همچنین نگاه کنید به

Carr (IRT), Collingwood, Popper (MP), Taylor.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Abramsky, C. and Williams, B. J. (eds), Essays in Honour of E. H. Carr, London: Macmillan, 1974.

Davies, R. W., 'Edward Hallett Carr, 1892-1982', Proceedings of the British Academy, 1983, no. 69, pp. 473-511.

_______, '"Drop the Glass Industry": Collaborating with E. H. Carr', New Left Review, 1984, 145: 56-70.

Deutscher, T., 'E. H. Carr - a Personal Memoir', New Lift Review, 1983, 137: 78-86.

Haslam, J., 'We Need a Faith: E. H. Carr, 1892-1982', History Today, August 1983 ,33: 36-9.

--, 'E. H. Carr and the History of Soviet Russia', Historical Journal, 1983, 26(4): 1021-7.

Howe, P., 'The Utopian Realism of E. H. Carr', Review of International Studies, 1994, 20 (3): 277-97.

Jenkins, K., On 'What is History?': From Carr and Elton to Rorty and White, London: Routledge, 1995.

Labedz, L., 'E. H. Carr: an Historian Overtaken by History', Survey, 1988, 30 (1-2): 94-111.

Oldfield, A., 'Moral Judgments in History', History and Theory, 1981, 20(3): 260-77

Prince, J. R., Review of What is History?, History and Theory, 1963,3(1): 136-45. Trevor-Roper, H. R., 'E. H. Carr's Success Story', Encounter, 1962, 84(104): 69-77.

White, M. Pragmatism and the American Mind: Essays and Reviews in Philosophy and Intellectual History, New York: Oxford University Press, 1973.

چارلز منینگ هوپ کلارک[1] (۱۹۱۵ - ۱۹۹۱)

از زمان اروپایی‌نشین شدن استرالیا در پایان قرن هجدهم، استرالیایی‌ها سعی داشتند رویدادهای مهم سرزمینشان را به سبک بریتانیایی‌ها تألیف و تدوین کنند. تاریخ این سرزمین کاملاً جزئی از تاریخ امپراتوری بریتانیا بود. با وجود این، در اواسط قرن بیستم، برخی از استرالیایی‌ها در مورد تقبل تاریخی که برای آنان در بریتانیا ساخته و پرداخته شده بود، تردید کردند. در میان تاریخ‌نویسان، مهمترین فردی که درصدد یافتن شیوه‌هایی نو برای مدون ساختن رویدادهای مهم تاریخی این سرزمین برآمد، منینگ کلارک بود. کلارک، در طی یک دُورهٔ پنجاه‌ساله، سخت تلاش کرد تا استرالیایی‌ها را از پوچ بودن بسیاری از آرمانهایی که پاس می‌داشتند، آگاه سازد و آنان را برای بنا کردن جامعه‌ای نو، بر جای یک «دوران ویرانی»[2] بسیج کند.

چارلز منینگ هوپ کلارک (متولد سوم مارس ۱۹۱۵)، فرزند یک کشیش پیرو کلیسای انگلستان و مادری از یک خانوادهٔ مهم گله‌دار مستعمراتی، معتقد بود که تضادهایی که وی در دوران کودکی تجربه کرد، کاملاً منعکس‌کنندهٔ همان تجربه‌های جامعهٔ استرالیایی بود:

> مادرم از یک خانوادهٔ اشرافی قدیمی بود، که در استرالیا به مقامات عالی رسیده بودند؛ پدرم وابسته به یک خانوادهٔ کارگری مقیم لندن بود، که بعداً در سیدنی رحل اقامت افکنده بودند.... در رگهایم، خون تضاد میان «مهاجران» و «بومیان»، میان استرالیایی‌های بریتانیایی و «استرالیایی‌ها»، میان ایجاد کشوری به‌صورت نسخهٔ بدل دنیای قدیم، و پرورش افراد استرالیایی با احساسات ملی، میان غریب بودن در باطن، و یک «دینگکم اُسی»[3] بودن در جریان بود.

(کشف استرالیا[4]، ص ۱۰)[۱]

وی همچنین مدعی است تضاد میان شهر و روستا را، رفتن از بروود[5]، حومه‌ای میان سیدنی و

---

1. Charles Manning Hope Clark.
2. age of ruins.
3. dinkum Aussie، به معنی استرالیایی است. - م.
4. A Discovery of Australia.
5. Burwood.

پره‌منه[1]، به که‌اُوز[2]، یک اقامتگاه روستایی در فیلیپ‌آیلند[3]، و آنگاه به بلگریو[4]، یک مرکز تفریح همگانی در رشته‌کوههای دندنونگ[5] نزدیک ملبورن، تجربه کرده است. کلارک در ۱۹۲۸ یک بورسیهٔ تحصیلی برای حضور در کلاسهای درس چرچ آو انگلند گرامر ملبورن[6]، مدرسه‌ای معتبر برای آموزش دادن فرزندان افراد سرشناس شهر، دریافت داشت. وی در طی سالهایی که در این مدرسه تحصیل می‌کرد (۱۹۲۸ - ۱۹۳۳)، سه بورسیهٔ تحصیلی متفاوت دیگر نیز به دست آورد. کلارک با راهنمایی مدیر مدرسه، آر. پی. فرانکلین[7]، آثار هرودُت، توسیدید[8] و داستایوسکی را مطالعه کرد و علاقه‌مند به تحصیل در رشتهٔ تاریخ شد.[۲] شیفتگی کلارک را به تاریخ می‌توان از خلال شماری از مقالاتی که وی برای مجلهٔ مدرسه، ملبورن، نوشت بوضوح مشاهده کرد. به عنوان مثال، وی در مقالهٔ «بومیان استرالیایی»[9] استدلال می‌کند که «بومیان مزبور، آن‌طور که برخی از تاریخ‌نویسان آنان را توصیف کرده‌اند، آدمهایی احمق و تهی‌مغز نیستند»، و در یکی دیگر از مقالات بعدی ادعا می‌کند که لهستان، یک آفریدهٔ جعلی پیمان ورسای[10]، احتمالاً عامل جنگ شد زیراکه آلمان را از پروس شرقی[11] جدا کرد.[۳] کلارک در ۱۹۳۴ یک بورسیهٔ تحصیلی برای ورود به ترینیتی کالج، یک کالج شبانه‌روزی وابسته به کلیسای انگلستان در داخل دانشگاه ملبورن به دست آورد. او در ترینیتی از راه حضور در کلاسهای درس استادانی نظیر کنیت بیْلی[12]، دبلیو مک‌ماهون‌بال[13] و آر.ام.کروفرد[14] به آموختن تاریخ باستان، بریتانیا و تاریخ مشروطه و علوم سیاسی پرداخت. در خلال چهار سالی که او در دانشگاه ملبورن سرگرم تحصیل بود، تنها اثری که در زمینهٔ تاریخ استرالیا نوشت، رسالهٔ مختصری بود دربارهٔ نظام انتخاباتی دورهٔ ویکتوریا[15] از ۱۸۴۲ - ۱۸۷۰. به‌نظر می‌رسد کلارک در آن مرحله، بیشتر شیفتهٔ نقش ایدئولوژیهای مختلف در بحران جهانی دههٔ ۱۹۳۰ شده بود.

موفقیت تحصیلی کلارک در دانشگاه ملبورن یک بورسیهٔ تحصیلی برای ورود به بالیول کالج آکسفورد در ۱۹۳۸ به همراه آورد. وی، با نظارت همفری سومنه[16]، یکی از صاحب‌نظران تاریخ روسیه در قرن نوزدهم، رساله‌ای در مورد آرمانهای قرن نوزدهمی متفکر سیاسی الکسی

---

1. Parramatta.
2. Cowes.
3. Phillip Island.
4. Belgrave.
5. Dandenong Ranges.
6. Melbourne Church of England Grammar.
7. R. P. Franklin.
8. Thucydides.
9. The Australian Aborigine.
10. Treaty of Versailles.
11. East Prussia.
12. Kenneth Bailey.
13. W. MacMahon Ball.
14. R. M. Crawford.
15. Victoria.
16. Humphrey Sumne.

د توکویل [1] نوشت. کلارک در بحر نوشته‌های د توکویل غوطه‌ور شد و از خانهٔ اعیانی خانوادهٔ د توکویل در نرماندی [2] دیدار نمود. وی در آنجا موفق شد بسیاری از دست‌نویسهای د توکویل را مطالعه کند. کلارک درموقعی‌که به پژوهش در آثار د توکویل سرگرم بود، فرصت یافت تا از نزدیک اروپا را ببیند. در همین زمان بود که او با «دیمفنا لودویکس» [3]، زبان‌شناس زبانهای هلندی و آلمانی ازدواج کرد. کلارک، با شروع جنگ دوم جهانی، فقط پس از یک سال مجبور شد به پژوهشهایش پایان دهد. وی، بعد از یک مدت کوتاه که در تیورتن [4] به عنوان مدیر مدرسه خدمت کرد، در ۱۹۴۰ برای تدریس در گیلانگ چرچ [5] وابسته به مدرسهٔ گرامر انگلستان [6] به استرالیا بازگشت.

کلارک در گیلانگ گرامر یک معلم بسیار محبوب و تأثیرگذار بود، اما توجه مهرآمیزش در قبال مارکسیسم و اتحاد شوروی باعث ناراحتی عده‌ای می‌شد.[۴] وی در دوران تدریس خود در گیلانگ به علت نتایج ناشی از سقوط جمهوری سوم در ۱۹۴۰، مدیریت اجرای یک دورهٔ سوادآموزی بزرگسالان را به‌عهده گرفت و دو مقاله دربارهٔ روشنفکران فرانسه و آلمان به چاپ رساند. کلارک، در نخستین مقاله «وضعیت دشوار روشنفکران فرانسه: پاسخی به پروفسور چیزوم» [7]، استدلال می‌کند که روشنفکران فرانسه ازجمله شارل مورا [8] به‌علت تنفرشان از طبقهٔ متوسط محافظه‌کار و هراس از اینکه آگاهی توده‌ها از سوسیالیسم ممکن است به تکرار ترورهای ۱۷۹۴ بینجامد، به‌سوی حمایت از رژیم ویشی [9] کشانده شدند. مقالهٔ کلارک، پاسخی از ال. جی. اُستین [10] در پی داشت، اُستین پاسخ داده بود که همدستی مورا و امثالهم، نتیجهٔ شرایط سیاسی فرانسه نبود، بلکه ناشی از وارفتگی زیاد از حد روشنفکران، به لحاظ اخلاقی و روحی بود.[۵] کلارک، در دومین مقاله‌اش، «فرانسه و آلمان»، راجع به ظهور نازیسم به بحث می‌پردازد. از دیدگاه وی، سرمنشأ اصول نازیسم را می‌توان در نپذیرفتن لیبرالیسم از سوی روشنفکران آلمان سراغ گرفت، پس از اینکه از قرار معلوم آنان از پیامدهای فاجعه‌بار پساانقلابی لیبرال حاکم در فرانسه - عبرت گرفتند.[۶]

کلارک در ۱۹۴۱، پژوهش خود را دربارهٔ د توکویل به عنوان یک دانشجوی برجستهٔ دانشگاه ملبورن شروع کرد. وی در پایان رساله‌اش، «آرمان الکبیس د توکویل» [11]، استدلال می‌کند که

1. Alexis de Tocqueville.
2. Normandy.
3. Dymphna Lodewyckx.
4. Tiverton.
5. Geelong Church.
6. England Grammar School.
7. The Dilemma of the French Intellectuals: a Reply to Professor Chisholm.
8. Charles Maurras.
9. Vichy regime.
10. L. J. Austin.
11. The Ideal of Alexis de Tocqueville.

ناآگاهی د توکویل از مشکلات رو به توده‌ها داشتن و امتناع از اندیشیدن دربارهٔ کاربرد عامل زور برای مراقبت از عمل نیک و عادلانه به طرزی وحشتناک نقشه‌هایش را به‌منظور ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر آزادی، نقش بر آب کرد.[۷] اندکی بعد از تکمیل شدن رسالهٔ مزبور، کلارک به سمت استادی برای تدریس علوم سیاسی در دانشگاه ملبورن منصوب شد. او، در حین فراهم ساختن مطالب درسی‌اش، درصدد یافتن اطلاعاتی برآمد که بتواند ماهیت جامعه، سیاست، حکومت استرالیا را روشن‌تر سازد. اگرچه او آثار تاریخ‌نویسان و دانشمندان علوم اجتماعی را سودمند یافت، بعدها ادعا کرد که آثار داستان‌نویسان، شاعران و نمایشنامه‌نویسانی مانند دی. اچ. لاوانس[۱]، جوزف فرفی[۲]، هنری لاوسن[۳]، جیمز مک‌اُلی[۴] و دگلاس استوارت[۵] بود که وی را به «کشف استرالیا» رهنمون شد. با این‌همه، مانند سیاحان اولیهٔ استرالیا، آنچه کشف کرد باعث اضطراب و نومیدی‌اش شد. بسیاری از نویسندگان، و عامهٔ مردم، «دانگکم» یا استرالیایی‌های حقیقی را به عنوان مردمانی که خواستار مساوات‌طلبی، «دوستی»[۶] و رفاه مادی بودند و نسبت مسائل سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی و نخبگان روشنفکر بدگمان بودند، تلقی می‌کردند. به عقیدهٔ کلارک، چنین «دانگلم‌های» ایده‌آلی صرفاً «تسلی‌دهندگانی» هستند که عادت دارند زندگی را در یک سرزمین خشن و نامطلوب اندکی بیشتر تحمل‌پذیر سازند؛ آنان به انسانها کمک می‌کنند تا ناکامیهایشان را با احترام و هماهنگی با محیط استرالیا به‌دست فراموشی بسپارند.[۸] آنان نخبگان را، که به فرهنگ مدنی اروپایی احترام می‌گذارند، به فروتنی وامی‌دارند، و [به منزلهٔ] خاکی فقیرند برای تمدنی که در آن بالیده‌اند. کلارک عقیده داشت که نتوانسته درخصوص کمال مطلوبهایی که سازنده‌تر بودند اظهارنظر کند، اما فکر می‌کرد که این موضوع برای تاریخ‌نویسان دارای اهمیت بود که مردم را از اندیشه‌ها و تضادّ و تعارضهایی که به زندگی‌شان شکل داده‌اند، باخبر سازند.

به هرحال ادامه دادن به چنین وظیفه‌ای با مشکل توأم بود، زیرا همهٔ امکانات مرتبط با تاریخ استرالیا فقط منحصر بود به چندکتاب پژوهشی دانشگاهی و مطالب و اطلاعات مهمی که در بریتانیا نگه‌داری می‌شد. کلارک، همراه ال. جی. پرایر[۷]، مصمم شد تا دو جلد از اسناد و مدارک مربوط به

---

1. D. H. Lawrence. 2. Joseph Furphy. 3. Henry Lawson.
4. James McAuley. 5. Douglas Stewart.

۶. mateship: این واژه در فرهنگ استرالیایی به معنای کسی است که بر برابری، دوستی، و همبستگی تأکید می‌ورزد. ـ م.

7. L. J. Pryor.

تاریخ استرالیا را همراه با شرح و توضیح، تدوین و فراهم سازد. وی، درخلال ۱۹۴۶، از کتابخانهٔ میچل[1] در سیدنی و کتابخانهٔ عمومی ملبورن، اطلاعات و مطالبی را در ارتباط با پایه‌گذاری مهاجرنشین نیو ساوث ویلز[2]، که ساکنانش از افراد گله‌دار و مجرمان تبعیدی بودند، گرد آورد. نخستین مجلد گزیدهٔ اسناد تاریخ استرالیا[3] (۱۹۵۰)، که در استرالیا در بسیاری از روزنامه‌ها و نشریه‌های دانشگاهی با حُسن استقبال مواجه گشت.[۹]کلارک در ۱۹۴۹ با سمت استاد صاحب کرسی تاریخ درکانبرا یونیورسیتی‌کالج[4]، و به عنوان استاد پاره‌وقت در دانشگاه ملبورن در پایتخت استرالیا به کار پرداخت. موفقیتهای دانشگاهی کلارک نتوانست احساس دلواپسی او را دربارهٔ رویدادهای سیاسی روز، مانند استفادهٔ دولت چیفلی[5] از نیروی انتظامی برای شکستن اعتصابها و شکستش در انتخابات فدرال ۱۹۴۹، تحقیق و تفحص از اشخاص به دلیل داشتن افکار سیاسی «مشکوک»، شدت گرفتن عملیات جنگی در هندوچین، و تقدیم لایحهٔ انحلال حزب کمونیست به مجلس از سوی رُبرت منزیز[6] در ۱۹۵۰ متوقف کند. کلارک معتقد بود که سیاستمداران چپ، در برابر مشکل ایجاد یک جامعهٔ جدید در استرالیا پا پس کشیده‌اند.[۱۰]

کلارک، با تصمیم به اینکه ذهنیت مردم را دربارهٔ چگونگی پی‌ریزی جامعهٔ استرالیا دچار تردید کند، از دومین مجلد گزینهٔ اسناد تاریخ استرالیا (۱۹۵۵) و متن سخنرانی‌اش در جلسهٔ معارفهٔ کانبرا یونیورسیتی کالج، «بازنویسی تاریخ استرالیا»[7] (۱۹۵۶)، برای نشانه‌گیری به سوی چند هدفِ «برانگیزانندهٔ» مردم‌پسند استفاده کرد. وی استدلال می‌کرد که اسناد تاریخی فرضیات جاری را مبنی بر اینکه گذشتهٔ استرالیا خودبه‌خود کشور را به بربریت فرهنگی ملزم کرد؛ اینکه مجرمان اولیهٔ استرالیای مستعمره‌نشین صرفاً قربانیان غیرشخصی تحول اجتماعی ـ سیاسی در نواحی روستایی انگلستان و نظام ظالمانهٔ سیاسی و حقوقی دوران فرمانروایی جرج سوم[8] بودند؛ اینکه جویندگان طلا در داخل حصار چوبی پیرامون اورکه[9] مبلغان غیررسمی چارتیسم[10] بودند؛ و اینکه سرزمین استرالیا و اصلاحات انتخاباتی اواخر قرن نوزدهم قدرت خانواده‌های قدیمی ثروتمند را تضعیف کرد، تأیید نمی‌کند. وی نتیجه می‌گیرد چنین فرضیاتی صرفاً واقعیت‌گریز نبودند، بلکه خطرناک هم

1. Mitchell Library. 2. New Sauth Wales.
3. Select Documents in Australian History.
4. Canberra University College. 5. Chifley.
6. Robert Menzies. 7. Rewriting Australian History.
8. George III. 9. Eureka. 10. Churtism.

بودند، زیرا آنها به ضدعقلانیت‌گرایی[1]، نژادگرایی[2] و تبعیض جنسی[3] میدان می‌دادند. کلارک در آن موقع در حال اشراف پیدا کردن بر تصویری روشن‌تر از نقش تاریخ‌نویس در جامعه بود:

> تاریخ‌نویس را مانند یک پیامبر در ذهنم مجسم می‌کنم...، منظورم از پیامبر کسی نیست که بتواند رویدادهای آینده را پیشگویی یا پیش‌بینی کند، بلکه تقریباً منظورم معنای تحت‌اللفظی کلمه است، یعنی کسی که می‌تواند از جانب نسلش سخن بگوید. او این کار را با بیان داستانی دربارهٔ گذشته انجام می‌دهد. او داستان را با خلق صحنه‌هایی که دربردارندهٔ نکته‌هایی دربارهٔ زندگی است بیان می‌کند، و به خوانندگان یا شنوندگانش برای درک چگونگی زندگی کمک می‌کند.... همهٔ تاریخ‌نویسان بزرگ مانند پیامبران عهدعتیق[4] می‌نویسند.

(کشف دوبارهٔ استرالیا، ص ۱۱)

در پایان ۱۹۵۵ بنیاد راکفلر[5] کمک‌هزینه‌ای به کلارک اختصاص داد تا وی از آسیا به اروپا برای گردآوری اطلاعات مهم در پیوند باکشف و پایه‌گذاری استرالیا سفر کند.[۱۲] کلارک امیدوار بود تا از اطلاعات گردآمده و گزینهٔ اسناد تاریخ استرالیا در نوشتن یک کتاب درسی استفاده کند. در انگلستان نقشه‌هایش نقش بر آب شد:

> قرار بود خیلی آکادمیک، خیلی دقیق پیش برود، بسی فراتر از انجام دادن کاری در حد «آری» و «نه»[6]، با زانو زدن در برابر کتابهای بی‌روح و کسل‌کننده، و دلواپس بازگشت [از سفر] و نگاه کردن به مردمی که دوستشان می‌داشتم، با امید به اینکه آنان مثل من مأیوس، بی‌رمق، بی‌حاصل و بیهوده نباشند. در انگلستان بودم، سرگرم نوشتن دربارهٔ استرالیا، دربارهٔ کشوری که درواقع آن را نمی‌شناختم، و دربارهٔ کشوری که رابطه‌ام با آن حاکی از عشق و نفرت بود.

(کشف دوبارهٔ استرالیا، ص ۴۶)

وی پس از سفری دور و دراز دریافت که آنچه می‌خواسته انجام دهد، عبارت بوده است از نقل

---

1. anti-intellectualism.
2. racism.
3. sexism.
4. prophets of the Old Testament.
5. Rockefeller Foudation.
6. a 'Yes' and 'No'.

کردن روایتی دربارهٔ تأثیر تمدن اروپایی بر قارهٔ استرالیا و تأثیر متقابل تمدن استرالیایی بر تمدن اروپایی. کلارک بخصوص خواسته بود آنچه را در هنگام روبه‌رو شدن سه دیدگاه متمایز در قبال ماهیت انسان و خدا ـ کاتولیک[1]، پروتستان[2]، و روشنگری[3] ـ در یک جامعهٔ جدید اتفاق افتاده بود، توصیف کند (همان، ص ۴۷). این اندیشه‌ها هستهٔ اصلی بلندپروازانه‌ترین و معروفترین اثر کلارک، تاریخ استرالیا[4] (۶ جلد، ۱۹۶۲ ـ ۸۷؛ همچنین نک، تاریخ مختصر استرالیا[5]، ۱۹۸۶) را تشکیل می‌دهند.

کلارک، با نادیده گرفتن اظهارنظرهای کسانی که معتقد بودند زمینهٔ تاریخ استرالیا به همان اندازهٔ نواحی مرکزی این قاره بایر و بی‌حاصل است، شروع کرد به نقل روایت تضاد و تعارضهایی که هم به جامعهٔ استرالیا و هم به زندگی خودش شکل داده بود. وی، در خلال صفحات شش جلد کتابی که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۸۷ انتشار داد، موضوعات و رویدادهایی را مورد بررسی قرار داد، مانند ورود تمدن به استرالیا در رُبع آخر قرن هجدهم؛ دلایل اسکان و اقامت؛ پایه‌گذاری مستعمره‌نشین نیو ساوث ویلز و بعد هم تاسمانی[6]، ویکتوریا، استرالیای جنوبی، استرالیای غربی، و کوینزلند[7]؛ تلاش پروتستان‌ها برای حفظ سیطرهٔ خود با وجود مخالفت کاتولیک‌های ایرلندی؛ نتیجهٔ اقدامات نخبگان برای ایجاد یک جامعهٔ اروپایی؛ انباشت سرمایه از راه کشاورزی، بازرگانی و، بعداً بهره‌برداری از معادن طلا، پایان تبعید مجرمان؛ مرتبط شدن مستعمره‌نشینها به وسیلهٔ راه‌آهن و شبکه‌های حمل و نقل؛ تشکیل کشور استرالیا به عنوان فدراسیونی مرکب از ایالات و سایر قلمروها در ۱۹۰۱؛ بحرانهای اقتصادی اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم؛ تأسیس یک نظام آموزش و پرورش همگانی؛ تلاش برای از بُن برکندن فرهنگ بومی استرالیا؛ اکتشاف کانها و معادن قاره؛ شرکت در نبرد متفقین در گالیپولی[8] در جنگ جهانی اول و مقاومت عمومی در برابر احضار به خدمت سربازی؛ شرکت استرالیایی‌ها در نبردهایی در قارهٔ اروپا، افریقا، و آسیا در خلال جنگ جهانی دوم؛ اتخاذ تدابیری برای حفظ استرالیا از ورود مهاجران غیراروپایی و کمونیسم؛ حذف نظارت بر ذخایر معدنی در مورد شرکتهای چندملیتی. روایت کلارک از یک «کشور خوشبخت» برخوردار از نعمات رو به افزایش، حرفی به میان نمی‌آورد، بلکه حاکی از رکود فعالیت اقتصادی یک کشور خرده‌بورژوایی سرمایه‌داری[9] است و استحالهٔ آن به یک «کشور سلطنت فقر» در یک

---

1. Catholic.
2. Protestant.
3. Enlightenment.
4. A History of Australia.
5. A Short History of Australia.
6. Tasmania.
7. Queensland.
8. Gallipoli.
9. a country of petit-bourgeois property owners.

«دوران آکنده از بحرانها». همقطاران دانشگاهی‌اش چنان به کسب منفعت مادی سرگرم بودند که باعث کاهش فعالیت آنان از نظر معنوی و اخلاقی شده بود. اما وی همچنان امیدوار بود، به هرحال:

> استرالیایی‌ها خودشان را از سرنوشت اروپایی درجه دو بودن رهانیده و شرکت در مباحثهٔ پایان‌ناپذیر بشریت را دربارهٔ معنای زندگی، راه و روش حکمت و معرفت شروع کرده‌اند. تاکنون هیچ‌کس پدیدار شدن ققنوس را از میان خاکستر یک دوران آکنده از بحران توصیف نکرده است. هیچ‌کس مسئولیت خطر پیشگویی این مطلب را که آیا یک دوران آکنده از بحرانها، سرآغاز آمدن بربرها یا نشستن در یک ضیافت بزرگ است، بر عهده نگرفته است. انکارکنندگان زندگی و به وجود آورندگان مضایق به زباله‌دان تاریخ بشری افکنده شده‌اند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که تأییدکنندگان و گسترش‌دهندگان زندگی نشان دهند که آیا حرفی برای گفتن دارند، آیا سفره‌ای برای گرسنگان بزرگ بشریت در چنته دارند.

(تاریخ مختصر استرالیا، ص ۲۹۲)

تأثیر پیام کلارک به کمک سبک نویسندگی متمایزش، بویژه در استفادهٔ وی از تصویرها و استعاره‌های مکاشفه‌آمیزش، تلمیحات و شیوهٔ بیان توراتی‌اش، و طرحهایش از تلاشها و تقلاهای باطنی انسان دوچندان شده است.

تفسیر بسیار شخصی کلارک از تاریخ استرالیا، باعث چهره درهم کشیدن شماری از محافل دانشگاهی شد. به نظر می‌رسید سبک نویسندگی‌اش از کمال مطلوب تاریخ‌نویسی علمی فاصله دارد و دارای چندین خطا و لغزش واقعی است. فوراً پس از انتشار نخستین مجلد، نوشتن نقدهایی دربارهٔ آن شروع شد و بعد از اظهار ناخشنودیهای درازدامن پتر رایان[1] در ۱۹۹۳ نیز، با شور و شوق تداوم یافت.[۱۳] خود کلارک هم به‌خاطر نتیجهٔ کوششهایش مورد انتقاد قرار گرفت. علت این‌گونه انتقادهای شخصی را بویژه می‌توان از طرز نگرش کلارک به تاریخ بومیان استرالیا بوضوح دریافت. با درنظر گرفتن اینکه کلارک در نخستین مجلد تاریخ اظهارنظر می‌کند که «تمدن در استرالیا تا رُبع آخر قرن هجدهم شروع نشد»، بعداً اعتراف کرد که وی آن کتاب را برمبنای یک ساعت بریتانیایی درون ذهن[2] نوشته است:

> اکنون می‌خواهم استرالیایی‌ها را متقاعد کنم که ساعت مخصوص به خودشان را بسازند. من عقیده دارم که این ساعت باید از چهل یا پنجاه هزار سال پیش در موقعی‌که بومیان به استرالیا

1. Peter Ryan. 2. a British clock in mind.

مهاجرت کردند، آغاز شود.... من فقط جزئی از آنچه را احتمالاً بزرگترین فاجعهٔ انسانی در تاریخ استرالیا به شمار می‌آید نقل کردم ـ برخورد میان انسان سفیدپوست و انسان بومی.

(کشف دوبارهٔ استرالیا، ص ۵۶ ـ ۷)[۱۴]

با این‌همه، فقط شمار اندکی از میان تاریخ‌نویسان درخصوص دوران‌ساز بودن تاریخ تردید کردند.[۱۵] در عین حال قدرت شکوهمند نویسندگی کلارک، باعث استقبال فراوان عامهٔ مردم از کتابهایش شد. تاریخ مختصر استرالیا، که کلارک قبل از مرگش در ۱۹۹۱، دوبار آن را روزآمد و تجدیدنظر کرد، و طبع خلاصه‌شدهٔ تاریخ استرالیا همچنان از فروش قابل‌ملاحظه‌ای برخوردارند. حتی در ۱۹۸۸ به مناسبت دویست سالگی [۱] تاریخ به صورت یک نوار توأم با موسیقی روانهٔ بازار شد. این نوار که عنوانش «تاریخ استرالیای مذکر کلارک ـ همراه با موسیقی» [۲] بود تصور عامهٔ مردم از کلارک را به مثابهٔ یک «عاشق بی‌شرم» استرالیا تقویت کرد:

برای من استرالیا، و نه هیچ‌کس دیگر / معشوقه، قحبه [۳]، الهه، مادر / که نخستین فرزند بزرگ بومی‌اش هستم.[۱۶]

اظهارات کلارک علیه عزل دولت کارگری ویتلم [۴] در ۱۹۷۵ و حمایت از جمهوریت نیز به محبوبیتش در نزد حزب کارگر افزود. پل کیتینگ [۵]، یکی از نخست‌وزیران سالهای اخیر، از بسیاری از مضامین مثبت تاریخ استرالیا برای کمک به تحقیق رؤیایش در جهت ایجاد یک جمهوری استرالیای آسیای شرقی دور استفاده کرد. کیتینگ، مانند بسیاری از استرالیایی‌هایی که برای تعریف کردن هویت خودشان پیوسته در تلاشند، آثار کلارک را به منزلهٔ منبعی بزرگ، هم برای الهام گرفتن و هم برای آسودگی خاطر تلقی کرد.[۱۷]

یادداشت‌ها

1 On Clark's childhood, see S. Holt, Manning Clark and Australian History, 1915-1963, St Lucia, Qld: University of Queensland Press, 1982; J. Hooton, 'Australian Autobiography and the Question of National Identity: Patrick White, Barry Humphries and Manning Clark',

---

۱. رویدادهای این کتاب همان‌طور که در سطرهای پیش ملاحظه شد از ۱۷۸۸ شروع می‌شود و در ۱۹۸۸ که سال انتشار نوار مزبور است شمار سالها در فاصلهٔ این دو تاریخ به دویست سال می‌رسد. ـ م.

2. Manning Clark's History of Australia-the Musical.

3. harlot.

4. Whitlam.

5. Paul Keating.

Auto/biography Studies, 1994, 9(1): 43-63; C. M. H. Clark, Disquiet and Other Stories, Sydney: Angus & Robertson, 1969; id., The Puzzles of Childhood, Ringwood, Vie.: Penguin, 1989; and id., The Quest for Grace, Ringwood, Vie.: Penguin, 1990.

2 'Manning Clark', in T. Lane (ed.), As the Twig is Bent, Melbourne: Dover, 1979, pp. 18-19.

3 'The Australian Aborigine', Melburnian, 1931,56(2): 121; and 'A Retrospect', Melburnian, 1933, 58(1): 33-4. These papers are described in Holt, Manning Clark and Australian History, p. 21.

4 On Manning Clark as a teacher, see S. Davies, 'The Teacher', in C. Bridge (ed.), Manning Clark: Essays on his Place in History, Melbourne: Melbourne University Press, 1994, pp. 136-52. On Clark's interest in the Soviet Union, see C. M. H. Clark, Meeting Soviet Man, Sydney: Angus & Robertson, 1960; H. Mcqueen, Suspect History: Manning Clark and the Future of Australia's Past, Adelaide, SA: Wakefield, 1997; 'The Man who Rewrote Australia: Manning Clark and the Order of Lenin', The Economist, 25 January 1997, 342 (8001): 77-8.

5 'The Dilemma of the French Intelligentsia: a Reply to Professor Chisholm', Australian Quarterly, 1940, 12(4): 51-7. See also L.J. Austin, 'France: a Reply to Mr C. M. H. Clark', Australian Quarterly, 1941, 13(1): 94-101.

6 'France and Germany', Australian Quarterly, 1941, 13(2): 14-21.

7 'The Ideal of Alexis de Tocqueville', MA thesis, University of Melbourne, 1944. Described in Holt, Manning Clark and Australian History, pp. 82-6.

8 See 'Letter to Tom Collins', Meanjin Papers, 1943, 2(3): 40-1. Reprinted in I. Turner (ed.), The Australian Dream, Melbourne: Sun Books, 1968, pp.345-7.

9 See the reviews in The Age (Melbourne), 27 May 1950, p. 8; The Sydney Morning Herald, 19 August 1950, p. 12; Historical Studies, 1949-50, 4: 286-8; Canadian Historical Review, 1951,32: 146; and Economic Record, 1951, 27: 257-60.

10 'The Years of Unleavened Bread: December 1949 to December 1972', Meanjin Quarterly, 1973, 32: 245-50.

11 'Re-writing Australian History', in T. A. G. Hungerford (ed.), Australian Signpost, Melbourne: Cheshire, 1956, pp. 130-43.

12 See Sources of Australian History, London: Oxford University Press, 1957.

13 See M. H. Ellis, 'History without Facts', in Bridge (ed.), Manning Clark, pp. 70-8; P. Ryan, Lines of Fire: Manning Clark and Other Writings, Binalong, NSW: Clarion, 1997, pp.

177-234; and P. Craven, 'The Ryan Affair', in Bridge (ed.), Manning Clark, pp. 165-87.

14 On Manning Clark's changing views of Aborigines, see J. Woolmington, 'I'm Sorry, Very Sorry .. .' in Bridge (ed.), Manning Clark, pp. 104-12. On the way that he wrote about women, see S. Pfisterer-Smith in ibid., pp.78-93.

15 On the reception of volume 1, see Holt, Manning Clark and Australian History, chap. 8. For retrospective reviews, see Bridge (ed.), Manning Clark: Essays on his Place in History; The Economist, 11 June 1994, 331(7867): 90; and H. Bourke, 'History as Revelation: the Problem of Manning Clark', Journal of Historical Geography, 1983, 9(2): 196-9.

16 See P. Fitzpatrick, '"History - the Musical": a Review and a Retrospect', Australian Historical Studies, 1988, 23(91): 171-9.

17 On the political usefulness of Clark's views, see Mcqueen, Suspect History.

آثار مهم

Select Documents in Australian History, 2 vols, Sydney: Angus & Robertson, 1950-55.

'Re-writing Australian History', in T. A. G. Hungerford (ed.), Australian Signpost, Melbourne: Cheshire, 1956, pp. 130-43.

Sources of Australian History, London: Oxford University Press, 1957.

A History of Australia, 6 vols, Melbourne: Melbourne University Press, 1962-87. A Discovery of Australia, 1976 Boyer Lectures, Sydney: Australian Broadcasting Commission, 1976, revised edition, 1991.

A Short History of Australia, 1963, 3rd revised edition, Melbourne: Macmillan, 1986.

همچنین نگاه کنید به

Michelet, Moody.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bourke, H., 'History as Revelation: the Problem of Manning Clark', Journal of Historical Geography, 1983, 9(2): 196-9.

Bridge, C. (ed.), Manning Clark: Essays on his Place in History, Melbourne: Melbourne

University Press, 1994.

Davies, S. (ed.), Dear Kathleen, Dear Manning: the Correspondence of Manning Clark and Kathleen Fitzpatrick, Melbourne: Melbourne University Press, 1996.

Fitzpatrick, P., '"History - the Musical": a Review and a Retrospect', Australian Historical Studies, 1988, 23(91): 171-9.

Holt, S., Manning Clark and Australian History, 1915-1963, St Lucia: University of Queensland Press, 1982.

_____, A Short History of Manning Clark, Melbourne: Allen Unwin, 1999. Hooton, J., 'Australian Autobiography and the Question of National Identity: Patrick White, Barry Humphries, and Manning Clark', Auto/biography Studies, 1994, 9(1): 43-63.

Mcqueen, H., Suspect History: Manning Clark and the Future of Australia's Past, Adelaide: Wakefield Press, 1997.

Rickard, J., 'Manning Clark and Patrick White: a Reflection', Australian Historical Studies, 1992.25(98): 116-22.

Ryan, P., Lines of Fire: Manning Clark and Other Writings, Binalong, NSW: Clarion, 1997.

Shaw, G. P., 'Themes in Australian Historical Writing', Australian journal of Politics and History, 1995,41: 1-16.

Ward, R., Manning Clark [sound recording], Sydney: Australian Broadcasting Corporation, 1990.

آر. جی. کالینگ‌وود (۱۸۸۹ - ۱۹۴۳)

آر. جی کالینگ‌وود[1] معتقد است که تاریخ‌نگاران دیرزمانی است که تاریخ را موضوعی دربارهٔ اعمال معقولانه[2] یا اعمالی که نوع بشر در گذشته انجام داده است، می‌دانند. افزون بر این، تاریخ‌نویسان فقط به برخی از اعمال انسانی علاقه‌مند هستند:

> آنچه را انسانها صرفاً در موقعیتهای حیوانی‌شان، حیوانات انسانی اما همچنان جزء حیوانات، انجام داده و از سر گذرانده‌اند، زیر فشار غریزهٔ حیوانی انجام داده‌اند و از روی ناچاری سرنوشت حیوانی متحمل رنج شده‌اند، بنابر سنت، بخشی از تاریخشان محسوب نمی‌شود.... خردمندی [انسان] در یک شالودهٔ زندگی حیوانی، ساختاری مرکب از فعالیتهای آزاد بنا می‌کند، آزاد به آن معنی که اگرچه این فعالیتها بر مبنای غریزهٔ حیوانی استوارند از آن [غریزهٔ حیوانی] ناشی نمی‌شوند، بلکه از خود ابتکار خرد انسان نشأت می‌گیرند، و به درد زندگی حیوانی نمی‌خورند، بلکه به درد خود خرد می‌خورند.

بنابراین، اعمال معقولانه «اعمال انجام‌شده به‌وسیلهٔ عاملهای معقولند در پی هدفهای مشخص براساس خردشان» (اصول تاریخ[3]، ص ۳۷؛ مقایسه کنید با فصل ۵، اپیلگومنا[4]، اندیشهٔ تاریخ[5]).[1] و از دیدگاه کالینگ‌وود راه دستیابی به شناخت اعمال معقولانه عبارت است از قانونگذاری مجدد[6]. وی در قطعه‌ای از یک زندگینامهٔ شخصی[7]، که بارها نقل‌قول شده، دربارهٔ قانونگذاری مجدد می‌نویسد:

> تاریخ‌نویس باید قادر باشد از نو دربارهٔ بیان عقیده‌ای که می‌کوشد تفسیرش کند با استقلال رأی تصمیم بگیرد. اگر به هر دلیل وی چنان فردی نیست که بتواند چنین کند، بهتر است موضوع را به حال خود رها کند. نکتهٔ مهم در اینجاست که تاریخ‌نویس دربارهٔ یک عقیدهٔ

---

1. R. G. Coolingwood.

۲. res gestae: کارهای انجام‌شده، اجراها، کردارها. ـ م.

3. The Principles of History.

4. Epilegomena.

5. The Idea of History.

6. re-enactment.

7. An Autobiography.

مشخص باید با استقلال رأی دربارهٔ همان عقیده، نه عقیده‌ای دیگر نظیر آن، اظهارنظر کند.

(ص ۱۱۱؛ مقایسه کنید با اندیشهٔ تاریخ، ص ۲۱۸)

اظهارات مختلف کالینگ‌وود دربارهٔ قانونگذاری مجدد و موضوع اصلی تاریخ با انتقادهای بسیار مواجه بوده است. به عنوان مثال، دبلیو. اچ. ولش[1] از «دید کوته‌بینانه و خردگرای» کالینگ‌وود، آرنولد توین‌بی[2] از تاریخی که «احساسات را کنار می‌گذارد»، لوئیس مینک[3] از «فردگرایی شناخت‌شناسانه»[4]، و پاتریک گاردنر[5] از قانونگذاری مجدد به منزلهٔ یک «قدرت شناخت بیشتر»[6] که به [تاریخ‌نویسان] «امکان می‌دهد به اعماق بررسی موردنظر خود نفوذ کنند و به عبارتی، به عکسبرداریهای روان‌شناختی بپردازند»، صحبت می‌کنند.[۲] با این‌همه، بررسی دقیق آثار چاپ‌شده و چاپ‌نشدهٔ کالینگ‌وود در سالهای اخیر، منجر به شناخت بیشتری در مورد پیچیدگی و غنای نظریات وی شده است.

رابین جرج کالینگ‌وود در بیست و دوم فوریهٔ ۱۸۸۹ در گیل هد[7]، واقع در لیک دیسترکت انگلستان[8]، به دنیا آمد. پدرش، ویلیام گرشام کالینگ‌وود[9]، نویسنده، نقاش، و باستان‌شناس، و مادرش، ایدیت مری ایساک[10]، نیز نقاش و موسیقیدان بود. والدین کالینگ وی را تا سیزده سالگی در خانه آموزش دادند، سپس او را به دبیرستان، و یک سال بعد، به مدرسهٔ راگبی[11] فرستادند. در طی دوران آموزش اولیه‌اش بود که علاقه‌ای پرشور و شوق به زبانهای باستانی و جدید، فلسفه، باستان‌شناسی، نوشتن و صحافی کتاب، هنر، موسیقی، و دریانوردی پیدا کرد.[۳] با آنکه آموزش و پرورش اولیهٔ کالینگ‌وود بعدها نمونه‌ای بارز از آنچه آموزش و پرورش باید به همراه خود بیاورد، در خاطرش تداعی می‌کرد، عمیقاً از ایام تحصیل خود در راگبی ناراضی بود (نک یک زندگینامهٔ شخصی، صص ۶ - ۱۲، و لویاتان جدید[12]، فصلهای ۲۲ - ۳۲، ۲۳ - ۶).[۴] وی، در ۱۹۰۸، یک بورس تحصیلی برای تحصیل در رشتهٔ ادبیات کلاسیک از یونیورسیتی کالج، آکسفورد، نصیبش شد. در ۱۹۱۲ به دریافت لیسانس با درجهٔ ممتاز (ادبیات کلاسیک و فلسفه[13]) نایل آمد و به عنوان

---

1. W. H. Walsh.
2. Arnold Toynbee.
3. Louis Mink.
4. epistemological individualism.
5. Patrick Gardiner.
6. additional power of Knowing.
7. Gillhead.
8. English Lake District.
9. William Gershom CollingWood.
10. Edith Mary Isaac.
11. Rugby School.
12. The New Leviathan.
13. Literae Humaniores.

عضو انجمن فلسفه در پمبروک کالج[1] انتخاب شد. در ۱۹۳۴ نیز به عضویت آکادمی بریتانیا[2] پذیرفته شد، و در ۱۹۳۵، به عنوان استاد وینفلیت[3]، فلسفهٔ مابعدالطبیعی در مگدالن کالج[4]، آکسفورد، منصوب گشت. کالینگ‌وود در ۱۹۴۱ به‌علت ضعف مزاج کرسی استادی خود را ترک کرد و در دهکدهٔ کانستن[5] دوران بازنشستگی را گذراند، وی در همین دهکده، در نهم ژانویهٔ ۱۹۴۳ چشم از جهان فروبست.

کالینگ‌وود، استاد و نویسنده‌ای موفق بود.[۵] وی در دوران زندگی‌اش کتابهایی دربارهٔ دین (دین و فلسفه[6]، ۱۹۱۶)، ماهیت شناخت (۱۹۲۴، ذهن اندیشه‌گر[7])، مابعدالطبیعه (جستاری دربارهٔ روش فلسفی[8]، ۱۹۳۳؛ جستاری دربارهٔ مابعدالطبیعه[9]، ۱۹۴۰)، هنر (نکات عمدهٔ فلسفهٔ هنر[10]، ۱۹۲۵؛ اصول هنر[11]، ۱۹۳۸)، سیاست (لویاتان جدید، ۱۹۴۰)، باستان‌شناسی (به‌اتفاق ان. جی. ال. مایرز، بریتانیای رومی و استقرار انگلیسی‌ها[12]، ۱۹۳۷؛ باستان‌شناسی بریتانیای رومی[13]، ۱۹۳۰) و شرح سیر و سیاحتش در اطراف جزیره‌های یونانی (سفرنامهٔ ناخدا دوم یک قایق بادبانی با نشان گُل آزادی به یونان در ۱۹۳۹، ۱۹۴۰[14]) به رشتهٔ تحریر درآورد. کالینگ همچنین مقالات فراوانی دربارهٔ موضوعهای مختلف نوشت که از جین اُستین[15] تا گرامافون را دربرمی‌گیرد. پس از مرگش، ملکم ناکس[16] اندیشهٔ طبیعت[17] (۱۹۴۵) و مشهورترین اثر کالینگ‌وود، اندیشهٔ تاریخ (۱۹۴۶)، را ویرایش کرد.[۶] از ۱۹۷۸ بسیاری از دست‌نویسهای کالینگ‌وود، به انضمام کتاب تازه پیداشدهٔ وی اصول تاریخ (۱۹۹۹)، در کتابخانهٔ بودلین آکسفورد در دسترس عموم قرارگرفته است. بسیاری از محققان اصول تاریخ را ـ که ناکس بیشتر بخشهای آن را از اندیشهٔ تاریخ حذف کرده بود ـ چشمگیرترین نمود اندیشه‌های کالینگ‌وود دربارهٔ تاریخ می‌دانند.

کالینگ‌وود استدلال می‌کند اگر ما واژهٔ «علم» را به معنای «هر مجموعهٔ سازمان‌یافتهٔ شناخت» تلقی کنیم، آنگاه بدیهی است که تاریخ یک علم است. تاریخ یک علم است، منتها علمی از یک نوع

---

1. Pembroke College.
2. British Academy.
3. Waynflete Professor.
4. Magdalen College.
5. Coniston.
6. Religion and Philosophy.
7. Speculum Mentis.
8. An Essay on Philosophical Method.
9. An Essay on Metaphysics.
10. Outlines of a Philosophy of Art.
11. The Principles of Art.
12. Roman Britain and the English Settlement.
13. The Archaeology of Roman Britain.
14. The First Mate's Logofa Voyage to Greece in the Schooner Ya cht، Fleurde Lys'in 1939.
15. Jane Austen.
16. Malcom Knox.
17. The Idea of Nature.

خاص:

> علمی است که وظیفه‌اش بررسی رویدادهایی است که در معرض دید ما قرار ندارند، و برای بررسی این رویدادها به طور استنتاجی، دربارهٔ آنها از چیزی دیگر که در معرض دیدمان قرار دارد، بحث می‌کنیم، همان چیزی که تاریخ‌نویس برای بررسی رویدادهای موردنظرش از آن با عنوان «مدرک» اسم می‌برد.

(اندیشهٔ تاریخ، صص ۲۵۱ ـ ۲)

به هرحال، این مطلب را نباید با آنچه کالینگ‌وود «چسب ـ و ـ قیچی»[1] نظریهٔ تاریخ می‌نامد، خلط کرد. نظریهٔ «چسب ـ و ـ قیچی» تاریخ، تحت‌الشعاع صور حافظه و کتابهای مرجع قرار دارد. طبق این نظریه، تاریخ باورکردن قول کسانی است در موقعی‌که می‌گویند واقعیت از این قرار است. باورکننده تاریخ‌نویس است؛ کسی که صاحب‌نظری و مرجعیت این‌گونه اشخاص را پذیرفته است (اندیشهٔ تاریخ، صص ۲۳۴ ـ ۵). مثلاً، اگر سیسرون[2] روایت کرده که او سزار را در یک زمان معین و در یک مکان مشخص ملاقات نموده است، آنگاه تاریخ‌نویس باید خاطره‌های سیسرو را به عنوان خاطره‌هایی حقیقی بپذیرد.[۷] در هنگام نوشتن یک کتاب تاریخی، تاریخ‌نویس صرفاً روایتهای صاحب‌نظران و مراجع را «قیچی می‌کند» و آنها را به هم می‌چسباند. کالینگ‌وود خاطرنشان می‌کند که این نظریه آکنده از اشکالات است. تاریخ‌نویسان باید چیزهای از قلم افتاده، مطالب کتمان‌شده، تحریفها یا حتی اکاذیب را از مآخذی که در اختیار دارند، قبول کنند. افزون بر این، آنان حق ندارند آن بخشهایی از مدارک راکه در مآخذشان مناسب یا برای قضاوت‌کردن مفید تشخیص می‌دهند در موقعی‌که آن مآخذ یکدیگر را نقض می‌کنند، دستچین نمایند (همان، صص ۲۷۸ ـ ۲۷۹). اگرچه تاریخ‌نویسان به مدارکشان وابسته‌اند، مطیع و تابع آنها نیستند. کالینگ‌وود می‌نویسد:

> تاریخ‌نویس در تمام مدت پرداختن به کار خود، سرگرم گزینش، تألیف، و نقد کردن است.... درک این واقعیت بوضوح برای تأثیر آنچه، با اقتباس عبارتی از کانت، شخص ممکن است یک انقلاب کانتی[3] در تئوری تاریخ تلقی کند، محتمل است: کشف اینکه برای اظهارنظر، اندیشه‌اش باید فقط تاحدی از متکی بودن به یک مأخذ، به استثنای خودش، منسجم باشد، تاریخ‌نویس مأخذ مخصوص به خویش است و اندیشه‌اش

1. scissors-and-Paste.
2. Cicero.
3. Kantian revolution.

مستقل، خودمختار، برخوردار از معیاری که با آن به اصطلاح مأخذش باید هماهنگ شوند و به مأخذی ارجاع شود که مورد نقد قرار گرفته‌اند.

(اندیشهٔ تاریخ، ص ۲۳۶)

تاریخ‌نویسان به مدرک نگاه نمی‌کنند و صرفاً آنچه را می‌بینند، شرح نمی‌دهند: آنان آن را «می‌خوانند». اسناد و اشیای ساختهٔ بشر فی‌نفسه مدرک نیستند. مدرک متشکل است از «آنچه آنان می‌گویند». برای مثال، من می‌توانم به یک قطعهٔ سه‌گوش سفالی پیداشده در یکی از کندوکاوهای باستان‌شناسی فقط به عنوان یک قطعهٔ سه‌گوش سفالی نگاه‌کنم. اما در عین حال می‌توانم به عنوان یک ماسورهٔ دستگاه جولایی «آن را بخوانم». نکتهٔ مهم در اینجا این است که تاریخ‌نویس فرض می‌کند که این قطعهٔ سفالی، ترجمانی است از اندیشه یا زبان. درواقع، کالینگ‌وود استدلال می‌کند که «هر عملی خصلت زبان را دارد» و اینکه «هر عملی ترجمانی است از اندیشه» (اصول تاریخ، صص ۳۹ ـ ۴۰، ۵۲؛ مقایسه کنید با اصول هنر، فصل ۱۱). در نتیجه وی می‌نویسد:

نقطهٔ آغاز هر استدلال صادقانهٔ تاریخی، به معنای دقیق کلمه، «این شخص، یا این کتاب چاپی، یا این رد پاها، چنین و چنان می‌گویند» نیست، بلکه «من، زبان می‌دانم، این شخص، یا این کتاب، یا این ردپاها را، همان‌طور که چنین و چنان می‌گویند، می‌خوانم»، است. دلیل اینکه چرا باید بر آن تأکید کرد.... این است که تاریخ‌نویس با توجه به مدرکش مستقل یا متکی به مأخذ متعلق به خویش است: زیرا.... مدرکش همواره یک تجربهٔ متعلق به خود اوست، عملی که او با اختیارات خویش انجام داده و از انجام دادن آن به وسیلهٔ اختیارات خویش آگاه است: زیبایی‌شناسی عمل خواندن یک متن مشخص به زبانی که وی می‌داند، و اسناد دادن یک مفهوم مشخص به آن.

(اصول تاریخ، صص ۴۳ ـ ۴)

همان‌طور که جان فن در دوسن[1] خاطرنشان کرده است، این اندیشه‌ها با «قانونگذاری مجدد» ارتباط دارند.[۸] اساس دیدگاه کالینگ‌وود دربارهٔ قانونگذاری مجدد عبارت از این است که زبان اصولاً عمومی و مشترک است. مفاهیم و قوانین مشترکی که آنها را به هم پیوند می‌دهد، یک مفهوم عام[2] را در زمینهٔ اینکه ما به اعمال شخص دیگر واکنش نشان دهیم یا آنها را ارزشیابی کنیم، تدارک

1. Jan Van der Dussen. 2. intersubjective.

می‌بیند.[۹] این دیدگاه «تصوری»[1] دربارهٔ قانونگذاری مجدد را بوضوح می‌توان از امتناع کالینگ‌وود در قبال پذیرش کپی - تئوری[2] این همانی در فصل چهارم («تاریخ به مثابهٔ قانونگذاری مجدد تجربهٔ گذشته»[3]) اپیلگومنا[4] از کتاب اندیشهٔ تاریخ ملاحظه کرد.[۱۰] تاریخ‌نویس در قانونگذاری مجدد، اندیشهٔ یکسان[5] را به عنوان عامل تاریخی درنظر می‌گیرد. باوجود این، از دیدگاه کپی - تئوریست، تاریخ‌نویس نمی‌تواند اندیشهٔ یکسان را به عنوان عامل تاریخی در نظر بگیرد، زیرا روند اعمال اندیشه به‌لحاظ تعداد و زمان هنگامی‌که در شرایط متفاوت توسط اشخاص متفاوت انجام گیرند، متفاوت خواهند بود. بنابراین بهترین کاری که تاریخ‌نویس می‌تواند انجام دهد، عبارت است از وضع کردن مجدد یک کپی از اندیشهٔ عامل تاریخی. اما، همان‌طور که کالینگ‌وود به ما خاطرنشان می‌کند، طبق استفادهٔ متداول‌مان از مفاهیم «اندیشهٔ یکسان» تفاوت عددی و زمانی - اگر اندیشه‌ها در محتوا یکسان[6] باشند، هیچ تأثیری نخواهند داشت (نک همچنین اندیشهٔ تاریخ، صص ۴۴۶، ۴۵۰). از این رو، ما از یک دیدگاه قانونگذاری مجدد به عنوان قدرتی ویژه که به تاریخ‌نویسان امکان می‌دهد از افکار محرمانهٔ عاملهای تاریخی عکسبرداری کنند، به‌سوی دیدگاهی تصوری بیشتر مطابق با نوشته‌های لودویگ ویتگنشتاین[7] فیلسوف نقل مکان می‌کنیم.

تا اینجا، این توصیف از «قانونگذاری مجدد» بر تاریخ‌نویس و عامل تاریخی سهیم در اندیشهٔ یکسان متمرکز شده است. با بررسی آثار چاپ‌شدهٔ کالینگ‌وود، ما درمی‌یابیم که فقط اندیشه، و اندیشهٔ توأم با تأمل، می‌تواند قانون به تصویب رسیده باشد (به عنوان مثال، نک اندیشهٔ تاریخ، صص ۳۰۲ - ۵). با این احوال، وی در اصول تاریخ می‌کوشد این دریافت را تصحیح کند. کالینگ‌وود در صفحات ۳۸ و ۵۴ کتاب پیش‌گفته توضیح می‌دهد که احساسات و اندیشه‌های غیرمنطقی در اعمال عاملان تاریخی دخالت دارند و در نتیجه تاریخ‌نویس می‌تواند آنها را درک کند. بنابراین، اندیشه‌ها - منطقی و غیرمنطقی - و احساسات، فقط موقعی‌که مدرکی از آنها در دست است و دارای رابطه‌ای با اعمالی است که مورد بررسی قرار دارند، از سوی تاریخ‌نویس سنجیده و مقایسه می‌شوند. مثلاً، برای شناخت اندیشه‌ها و احساسات هیتلر، پرداختن به مشت گره کردنها و ژست‌ها ضروری و لازم نخواهد بود.[۱۱]

با در نظر گرفتن اینکه قانونگذاری مجدد با واسطهٔ زبان - یک فعالیت اجتماعی، قراردادی و

---

1. "conceptual" view.
2. copy - theory of identity.
3. History as Re-enactment of Past Experience.
4. epilegomena.
5. the same thought.
6. identical in content.
7. Ludwig Wittgenstein.

قانون‌مند ـ عمل می‌کند، در عین حال بخشی از وظیفهٔ تاریخ‌نویس عبارت خواهد بود از توضیح دادن قواعد یا «قانونهایی» که اعمال عامل تاریخی را مقید می‌کند. این امر بویژه در مواردی که عاملهای تاریخی از قواعد اجتماعی متفاوت با قواعد تاریخ‌نویس متابعت می‌کنند، دارای اهمیت است. بنابراین، تاریخ بوضوح بیش از «حاصل جمع زندگینامه‌های بی‌حد و حصر» است. برخی از این فرضها ممکن است مستلزم برخی از فرضهای قبلی باشند. به عنوان مثال، این فرض من که «فلان شخص یک راهزن است» امکان دارد برپایهٔ فرضهای قبلی دربارهٔ اینکه یک «راهزن» چه کاره است، استوار باشد. کالینگ‌وود اینها را «پیش‌فرضهای نسبی»[1] می‌نامد. از سوی دیگر، «پیش‌فرضهای مطلق»[2] مستلزم فرضهای قبلی نیستند (جُستاری دربارهٔ مابعدالطبیعه، صص ۲۹ ـ ۳۳). مجموعه‌ها یا «گروههای» پیش‌فرضهای مطلق بر فعالیتهای ما تأثیر می‌گذارند. این مجموعه‌ها ساختاری نازمانمند[3] و تغییرناپذیر برای زبان و معنی ایجاد نمی‌کنند. تقریباً، آنها بی‌وقفه در معرض فشارها و تضادها، شدتی که در نوسان است، قرار دارند، اما هنگامی‌که فشارها از حد بگذرند، ساختار فرو می‌ریزد و جایش را به یکی دیگر می‌دهد (همان، صص ۴۸، ۶۶ ـ ۶۷، ۷۵ ـ ۷۷). برخی از شارحان، شباهت میان این اندیشه‌ها و اندیشه‌های متعلق به تامس کان[4] را متذکر شده‌اند. پیش‌فرضهای مطلق، قواعدی اختیاری و دلخواه[5] که در آنها بدیلهای روشن و قابل فهم وجود داشته باشند، نیستند. ما دربارهٔ رد کردن یا پذیرفتن آنها به‌هیچ‌وجه تصمیم نمی‌گیریم، جز اینکه مصمم می‌شویم برعکس کرمهای شب‌تاب، انسان باشیم. کرمهای شب‌تاب، همان‌طور که رکس مارتین[6] به ما می‌گوید، «فقط وجود دارند».[۱۲] پیش‌فرضهای مطلق در زندگی ما مؤثرند، اما تأثیرگذاری خود را در خفا انجام می‌دهند (همان، ص ۴۳).[۱۳] ما باید تا اندازه‌ای راجع به آنها شناخت پیدا کنیم، در غیر این صورت، اصلاً قادر نخواهیم بود دربارهٔ آنها بحث کنیم. برملا کردن آنها کار آسانی نیست. درحالی‌که تاریخ‌نویسان ممکن است قادر نباشند بروشنی قواعدی را که به اعمال یک عامل تاریخ شکل می‌دهند، تشریح کنند، قادرند هنگامی را که عامل از یک قاعدهٔ مشخص متابعت می‌کند، یا از آن تخطی می‌کند، اطلاع دهند. با این‌همه، کالینگ‌وود حدی را که پیش‌فرضها برای «فعالیتهای آزاد» مورد علاقهٔ تاریخ‌نویسان تعیین می‌کنند (اگر چنین پیش آید) به ما نمی‌گوید.

البته، بررسی تاریخی نیز به‌وسیلهٔ قوانین یا قواعدی مقید شده است. هنگامی‌که کالینگ‌وود،

---

1. relative presuppositions. 2. absolute presuppositions.
3. atemporal. 4. Thomas Kuhn. 5. arbitrary.
6. Rex Martin.

اندیشهٔ تاریخی را به‌منزلهٔ یک بازی توصیف می‌کند، اظهار می‌دارد به اندازهٔ «حدود شناخت تاریخی».[۱۴] کالینگ‌وود عقیده دارد که محتمل است و مطلوب، که در پرده برداشتن از پیش‌فرضهای دیگران، ما به یک اندیشهٔ بهتر خاص خودمان دست یابیم. از نظر کالینگ‌وود، بسط خودشناسی[۱] هدف اساسی بشریت است. من از راه خودشناسی هم درمی‌یابم که پیش‌فرضهای خاص در شکل‌گیری زندگی‌ام مؤثر بوده‌اند، و هم ضروری می‌دانم که به دیگران برای نیل به همین دریافت کمک کنم (اندیشهٔ تاریخ، ص ۲۹۷؛ لویاتان جدید، فصل ۲۱ و ۷۹). کالینگ‌وود در اینجا ندای هگلی فیلسوف انگلیسی تی. اچ. گرین[۲] را بازگو می‌کند که «انسان نمی‌تواند خودش را در حالتی بهتر، یا در جهت بهتر بودن، بدون در نظر گرفتن دیگران، نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای نیل به آن حالت بهتر، بلکه برای شریک کردن دیگران با خویشتن در آن حالت بهتر، در نظر بگیرد».[۱۵] از آنجایی که ما از راه بررسی تاریخ می‌توانیم به خودشناسی نایل شویم، پس بررسی مزبور نقشی اساسی در آموزش و پرورش ایفا می‌کند. بنابراین به‌نظر کالینگ‌وود، بررسی تاریخ یک امر تجملی نیست، بلکه وظیفه‌ای است اساسی که هرکس باید آن را انجام دهد:

> موقعی‌که دربارهٔ تاریخ صرفاً به‌مثابهٔ یک پیشه یا شغل، مهارت یا فن می‌اندیشیم، برای ما موجه جلوه دادن وجودمان به عنوان افراد تاریخ‌نویس دشوار می‌نماید. تاریخ‌نویس برای مردم جز تبدیل آنان به تاریخ‌نویسانی مانند خویش چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ و انجام دادن این کار چه سودی دارد؟ این، مطلقاً یک دور باطل نیست، که توجهش معطوف به افزایش خیل انبوه کارمندان یک حرفه، برای ایجاد یک «پرولتاریای روشنفکر»[۳] کم‌درآمد از معلمان زحمت‌کش باشد. اگر تاریخ صرفاً یک حرفه باشد، این امر ممکن است یک استدلال منطقی در خصوص ازدیاد تاریخ‌نویسان باشد، اما اگر پرداختن به تاریخ یک تمایل انسانی همگانی باشد، چنین استدلالی نمی‌تواند موجه باشد؛ زیرا در این صورت اکنون همان اندازه که انسان وجود دارد باید تاریخ‌نویس هم وجود داشته باشد، و مسئله این نیست که «آیا من یک تاریخ‌نویس خواهم بود یا نه؟» بلکه مسئله این است که «چگونه من یک تاریخ‌نویس خوب خواهم بود؟»[۱۶]

در همه‌کس این تمایل یا توان برای کمک به ازدیاد خودشناسی در دیگران وجود ندارد، اما پرسش کالینگ‌وود ارزش آن را دارد که جدی گرفته شود.

---

1. self-knowlege.
2. T. H. Green.
3. inntellectual proletariat.

یادداشت‌ها

1 At the time of writing, The Principles of History had not been published. Citations thus correspond to the manuscript page numbers.

2 P. Gardiner, The Nature of Historical Explanation, Oxford: Oxford University Press, 1952, pp. 28-31; W. H. Walsh, An Introduction to the Philosophy of History, London: Hutchinson, 1964, pp. 44, 48; L. J. Cohen, 'A Survey of Work Done in the Philosophy of History 1946-50', Philosophical Quarterly, 1957, 7(2): 177; H. White, 'Collingwood and Toynbee: Transitions in English Historical Work', English Miscellany, 8: 166; and A. Marwick, The Nature of History, London: Macmillan, 1989.

3 On Collingwood's early education, see W. M. Johnston, The Formative Years of R. G. Collingwood, The Hague: Martinus Nijhoff, 1967; and T. Smith, 'R. G. Collingwood: "This Ring of Thought": Notes on Early Influences', Collingwood Studies, 1994, 1: 27-43.

4 D. Boucher, The Social and Political Thought of R. G. Collingwood, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, p. 4.

5 On the popularity of his lectures, see E. W. F. Tomlin, R. G. Collingwood, London: Longmans Green, 1961, p. 8.

6 For a discussion on Knox's editing of The Idea of Nature and The Idea of History, see D. Boucher, 'The Principles of History and the Cosmology Conclusion to the Idea of Nature', Collingwood Studies, 1995, 2: 140-74, and W. J. van der Dussen, 'Collingwood's "Lost" Manuscript of The Principles of History' , History and Theory, 1997, 36 (1): 32-62.

7 'Inaugural 1935 Rough Notes', Ms Collingwood, Dep. 13 (1), 1935, Bodleian Library, Oxford, p. 2. Reprinted in The Principles of History and Other Writings in Philosophy of History.

8 W. J. van der Dussen, 'Collingwood's "Lost" Manuscript of The Principles of History', p. 45.

9 R. G. Collingwood, 'Observations on Language', Ms Collingwood Dep. 16(3), n.d., Bodleian Library, Oxford, p. 4.

10 H. Saari, Re-enactment: a Study in R. G. Collingwood's Philosophy of History, Academiae Aboensis, ser. A, vol. 63, Abo, Abo Akademi, 1984; and id., 'R. G. Collingwood on the Identity of Thoughts', in Dialogue, 1989, 28 (1): 77-89.

11 On the scope of re-enactment and The Prnciples of History, see W. H. Dray, 'Broadening the Historian's Subject-matter in The Principles of History', Collingwood Studies, 1997, 4: 2-33.

12 R. Martin, 'Editor's Introduction', An Essay On Metaphysics, p. xxviii.

13 G. Vanheeswijck, 'The Function of "Unconscious Thought" in R. G. Collingwood's Philosophy', Collingwood Studies, 1994, 1: 115. For a discussion on the similarities between Collingwood's and Wittgenstein's views of the a priori, see M. Hughes-Warrington, 'History Education and the Conversation of Mankind', Collingwood Studies, 1996,3: 96-116.

14 R. G. Collingwood, 'The Limits of Historical Knowledge', 1928, in W. Debbins (ed.), Essays in the Philosophy of History: R. G. Collingwood, New York: McGraw Hill, 1965, pp. 97-8.

15 T. H. Green, Prolegomena to Ethics, (ed.) A. C. Bradley, Oxford: Oxford University Press, 1883, §99.

16 The Philosophy of History, Historical Association Leaflet no. 79, London: Bell, 1930, p. 3; cf. The Idea of History, pp. 227-8.

آثار مهم

Religion. and Philosophy, 1916, Bristol: Thoemmes, 1995.

Speculum Mentis, Oxford: Oxford University Press, 1924.

Outlines of a Philosophy of Art, 1925, Bristol: Thoemmes, 1995.

An Essay on Philosophical Method, Oxford: Oxford University Press, 1933.

The Archaeology of Roman Britain, 1930, London: Bracken. (With J. N. L. Myres) Roman Britain and the English Settlements, Oxford History of England, vol. 1, Oxford: Oxford University Press, 1936.

The Principles of Art, Oxford: Oxford University Press, 1938.

An Autobiography, Oxford: Oxford University Press, 1939.

An Essay on Metaphysics, 1940, revised edition (ed.) R. Martin, Oxford: Oxford University Press, 1998.

The New Leviathan, 1942, revised edition (ed.) D. Boucher, Oxford: Oxford University Press, 1992.

The Idea of Nature, 1945, (ed.) T. M. Knox, Oxford: Oxford University Press.

The Idea of History, 1946, revised edition (ed.) W. J. van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

Essays in the Philosophy of History: R. G. Collingwood, (ed.) W. Debbins, New York: McGraw

Hill, 1967.

Essays in Political Philosophy, (ed.) D. Boucher, Oxford: Oxford University Press, 1989.

The Principles of History and Other Writings in Philosophy of History, (eds) W. H. Dray and W. J. van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1999.

همچنین نگاه کنید به

Croce, Dilthey, Hegel, Kuhn, Vico, Walsh, Wittgenstein (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Boucher, D., The Social and Political Thought of R. G. Collingwood, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.

Code, L., 'Collingwood's Epistemological Individualism', Monist, 1989, 72(4): 542-67.

Collingwood Studies, published annually by the University of Wales Press for the R. G. Collingwood Society, vol. 1, 1994-.

Donagan, A., The Later Philosophy of R. G. Collingwood, Oxford: Oxford University Press, 1962.

Dray, W. H., History as Re-enactment: R. G. Collingwood's Idea of History, Oxford: Oxford University Press, 1995.

Dussen, W. J. van der, History as a Science: the Philosophy of R. G. Collingwood, The Hague: Martinus Nijhoff, 1981.

_____, 'Collingwood's "Lost" Manuscript of The Principles of History', History and Theory, 1997, 36 (1): 32-62.

Johnson, D., The Idea of History, Bristol: Thoemmes, 1998.

Madood, T., 'The Later Collingwood's Alleged Historicism and Relativism', Journal of the History of Philosophy, 1989, 27 (1): 101-25.

Neilson, M., 'Re-enactment and Reconstruction in Collingwood's Philosophy of History', in History and Theory, 1981, 20(1): 1-31.

R. G. Collingwood Society homepage: http://www.swan.ac.uk/poli/coll/coll.htm

Saari, H., Re-enactment: a Study in R. G. Collingwood's Philosophy of History, Academiae Aboensis, ser. A, vol. 63, Abo: Abo Akademi, 1984.

____, 'R. G. Collingwood on the Identity of Thoughts', Dialogue, 1989, 28 (1): 77-89.

بندتو کروچه (۱۸۶۶ـ۱۹۵۲)

بندتو کروچه[1] (۱۸۶۶ـ۱۹۵۲) یکی از نوآورترین و تندروترین اندیشمندان قرن بیستم ایتالیا بود. در عصری که ثبات را در فراتر از تجربهٔ غیرتاریخی[2] یا اندیشه‌های بنیادی[3] جست‌وجو می‌کرد، کروچه با جرئت گفت که اگرچه جهان دیگری جز آنچه ما برای خویش ساخته‌ایم وجود ندارد، هنوز می‌تواند عمل اخلاقی، شناخت واقعی و سودمند، انسجام و معنی وجود داشته باشد.

بندتو کروچه، که در دهکدهٔ پسکاسرولی[4] ناحیهٔ آبروتسی[5] واقع در جنوب ایتالیا متولد شده بود، عضو یکی از خانواده‌های زمین‌دار ثروتمند بود. پدرش، پاسکواله کروچه[6]، بیشتر عمرش را صرف پرداختن به امور اجرایی املاک خانوادگی کرد، درحالی‌که مادرش، لوییزا سیپاری کروچه[7]، اوقات زندگی‌اش را بین نگه‌داری از خانواده و مطالعهٔ هنر، ادبیات، و آثار کلاسیک تقسیم کرده بود. کروچه در نه سالگی تحصیلات خود را در کالج کاریتا[8]، یک مدرسهٔ کاتولیک در شهر ناپل، آغاز کرد. او در مدرسه نسبتاً خوشحال و راضی به‌نظر می‌رسید، اما هنگامی‌که شور و اشتیاقش برای خواندن ادبیات شکوفا شد، ایمانش رو به کاهش نهاد. کروچه بقیهٔ تحصیلاتش را در لیچئو جنوویس[9]، در ناپل به انجام رساند. در همین ایام بود که عقاید و افکار فرانسیسکا دا سانگکتس[10] و جازوه کاردوتچی[11]، دو نویسنده‌ای که بر شکل‌گیری طرز تفکرش در زمینهٔ انتقاد ادبی و هنر تأثیر زیادی گذاشتند، سخت مورد توجه او قرارگرفت. در بیست و هشتم ژوئن ۱۸۸۳، بخت یار کروچه شد و توانست از زمین‌لرزه‌ای که در کاسامیچیولا[12] (در جزیرهٔ ایسیکیه[13]، نزدیک ناپل) اتفاق افتاد و باعث مرگ پدر و مادر، و خواهر جوانترش ماریا[14] شد، جان سالم به در برد. گرفتار و محبوس شدن در میان خروارها پاره‌سنگ و آجر، به مدت چندین ساعت و شنیدن فریاد محتضرانهٔ پدرش، باعث شروع یک «کابوس» شد که وی هرگز کاملاً از شرش رهایی نیافت. وی بعد از این حادثه،

---

1. Benedetto Croce.
2. ahistorical transcendental.
3. foundational ideas.
4. Pescasseroli.
5. Abruzzi.
6. Pasquale Crae.
7. Luisa Sipari Croce.
8. Collegio della a Caritá.
9. Liceo Genovese.
10. Francisco De Sanctis.
11. Giosué Carducci.
12. Casamicciola.
13. Ischia.
14. Maria.

برای ادامهٔ زندگی نزد عمویش سیلوییو اسپاونتا[1] (برادر فیلسوف هگلی، برتراندو اسپاونتا[2]) به رم رفت. کروچه به هنگام اقامت در رم، در سخنرانیهای درسی آنتونیو لابریولا[3]، یک فیلسوف اخلاقی و شاگرد سابق برتراندو اسپاونتا، که در دانشگاه برگزار شد، حضور یافت. لابریولا وی را با اندیشه‌های جان فردریک هربارت[4]، یکی از فیلسوفان پیرو کانت که معتقد بود مفاهیم[5] و کمال مطلوب[6]، مافوق معرفت بشرند، و درنتیجه از تغییر تاریخی در امانند، آشنا کرد.

کروچه در ۱۸۸۵، قبل از اینکه تحصیلات دانشگاهی‌اش را تمام کند، برای سرپرستی املاک خانوادگی به ناپل بازگشت. در فاصلهٔ ۱۸۸۶ و ۱۸۹۱ (پس از اینکه برادرش آلفونسو[7] مسئولیت سرپرستی املاک را پذیرفت) مجذوب امور اجرایی شد و دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ناپل به تحقیق پرداخت. وی سلسله مقالاتی در زمینهٔ تاریخ محلی که شامل کتابی دربارهٔ انقلاب ۱۷۹۹ ناپل است، به چاپ رساند. با آنکه کروچه به خاطر انتشار دادن چنین آثاری با حُسن استقبال فراوان مواجه شد از کار خود راضی نبود و تصمیم گرفت آثاری «سنگین» و «عمیقتر» بنویسد (زندگینامهٔ شخصی، ص ۵۱). او مصمم شد که تاریخی دربارهٔ تأثیر فرهنگ اسپانیایی بر زندگی مردم ایتالیا از دورهٔ رنسانس به بعد تألیف کند. هنگامی‌که وی طرح‌ریزی برنامه‌اش را در مورد اینکه یک کتاب تاریخ مستلزم چه ویژگیهایی باید باشد، شروع می‌کرد، بر آن شد تا درک خود را در زمینهٔ ماهیت تاریخ و شناخت افزایش دهد. برای نیل به این هدف، کروچه خواندن شماری از آثار نویسندگان آلمانی و ایتالیایی، از جمله آثار جامباتیستا ویکو[8]، را در مورد چنین موضوعاتی آغاز کرد. تحقیقاتش منجر به نخستین رسالهٔ فلسفی‌اش با عنوان «تاریخ، مفهوم کلی هنر را در خود گنجانده است»[9] شد (۱۸۹۳).

موضوع منزلت شناخت تاریخی از دیرباز مورد توجه بسیار زیاد نویسندگان آلمانی مانند ویلهلم ویندلبند[10]، هاینریک ریکر[11]، و ویلهلم دیلتای[12] قرار گرفته بود. تاریخ‌نویسان، قصد داشتند، یک روش «علمی» ویژه را برای درک پدیده‌های خاص و یکتا در جهان انسانی به کار گیرند. کروچه با بسیاری از نظریات آنها موافق بود، اما از پذیرش این نظریه که تاریخ یک علم است، امتناع می‌ورزید. از دیدگاه او، تاریخ یک هنر محسوب می‌شد. کروچه استدلال می‌کرد: درحالی‌که علم

---

1. Silvio Spaventa.
2. Bertrando Spaventa.
3. Antonio Labriola.
4. Johann Freidrick Herbart.
5. Concepts.
6. ideals.
7. Alfonso.
8. Gambattista Vico.
9. History Subsumed under The General Concept of Art.
10. Wilhelm Windelband.
11. Heinrich Rickert.
12. Wilhelm Dilthey.

شناخت عام است، هنر علم حضوری خاص است. کروچه، با متابعت از دا سانگکتس، علم حضوری را به‌مثابهٔ یک شکل غیرمفهومی[۱] شناخت تلقی می‌کرد؛ به‌مثابهٔ آگاهی بی‌واسطه از یک تصور خاص یا از حس درونی (مثلاً، یک هیجان، یک حالت روحی) یا از حس خارجی (مانند یک شخص یا چیز). از آنجایی که تاریخ به امور خاص، پدیده‌های عینی، می‌پردازد، بنابراین یک نوع هنر است. به هرحال، تاریخ یک نوع استثنایی در میان هنرهاست، زیرا، به جای اینکه نشان‌دهندهٔ امور ممکن باشد، بیان‌کنندهٔ امور حقیقی است. به عبارت دقیق‌تر، تاریخ‌نویس، برعکس شاعر، باید به خویشتن اطمینان دهد که روایتهایش از گذشته، حقیقی‌اند.

در ۱۸۹۵، لابریولا از کروچه برای نشر مقالاتش دربارهٔ مارکس درخواست کمک کرد. کروچه موافقت کرد، و بسرعت به تحقیق در مورد آثار مهم مارکس، انگلس[۲] و شماری از اقتصاددانان پرداخت. کروچه به آنچه از مارکس خواند، بسیار علاقه‌مند شد. وی نیز، مانند مارکس، اعتقاد داشت که فکر به‌واسطهٔ نیازهای زندگی عملی رشد می‌یابد و بسان ابزاری به درد عمل در جهان می‌خورد. با وجود این، کروچه معتقد بود که مارکس بیش از حد بر تأثیر اقتصاد در اعمال انسانی تأکید کرده است و فوق‌العاده به «فلسفهٔ تاریخ» هگل متمایل بوده است. تأملاتش دربارهٔ مارکس منتج به نوشتن مقالهٔ ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد کارل مارکس[۳] شد. در هنگام نوشتن این مقاله، کروچه شروع به مکاتبه با جیوانی جنتیله[۴]، فیلسوف نمود، و در ۱۹۰۲، آنان خبر از انتشار مجلهٔ دو ماه یک بار باعنوان نقد[۵] دادند؛ جریدهٔ نقد عزم خود را وقف معرفی و نقد کتابهای تازه منتشر شدهٔ اروپایی در زمینهٔ علوم انسانی و بررسی اندیشه و ادبیات ایتالیا از زمان وحدت سیاسی به بعد کرده بود.

در همان سالی که کروچه انتشار مجلهٔ نقد را شروع کرد، در عین حال اولین اثر مهم خود را در زمینهٔ زیباشناسی، زیباشناسی به‌منزلهٔ علم بیان و زبان‌شناسی عمومی[۶] منتشر نمود. کروچه در این اثر، سخت عقیده دارد که هنر ریشهٔ همه نوع شناخت است. کروچه، با اقتباس از ویکو، مدعی شد که زبان مختصه و فعالیت عمدهٔ انسانی است (زیبایی‌شناسی، صص ۳۰ و ۴۸۵).[۱] از آنجا که علم

1. nonconceptual. 2. Friedrich Engels.

3. Materialismo storico edeconomia marxista (Historical Materialism and the Economic of Karl Marx, 1900). 4. Giovanni Gentile. 5. La critica.

6. Eesthetica come scienza dell, espressione e linguistica general (1902, trans. Aestheic as the Science of Expression and General Linguistic).

حضوری به زبان وابسته است، بنابراین هنر اساس همهٔ گونه‌های مختلف شناخت را تشکیل می‌دهد (زیبایی‌شناسی، صص ۱۱، ۲۰-۱، ۲۶-۷، ۳۱).[۲] رؤیای کروچه دربارهٔ جهانی که هنر بر آن فرمانروایی می‌کند، بی‌درنگ مورد توجه روشنفکران جوان قرارگرفت. اگرچه کروچه ازکارش، در تلاش برای درک شماری از پرسشها، ناخشنود گشته بود، ولی در جریان همین تلاش به اندیشه‌های هگل رسیده بود. با وجود اینکه کروچه عقیده داشت که هگل در به زور جا دادن جزئیات تاریخی در درون یک ترتیب خاص فلسفی اشتباه‌کرده بود، در عین حال وی مصمم شد تا آنچه در فلسفهٔ هگل «زنده» و آنچه «مرده» بود را از هم تفکیک کند.

کروچه معتقد بود که منطق هگل در قبال دیالکتیک در آن واحد، هم حاکی از مدعایش به مباهات و هم حاکی از نقطهٔ ضعفش بود. (چه چیز در فلسفهٔ هگل زنده، و چه چیز مرده است)[1]. هگل استدلال کرده بود که جنبه‌های منفی و مثبت اندیشه‌ها سرچشمهٔ حرکت و تغییرند. اما کروچه دریافت که هگل دیالکتیک راکورکورانه بر اشیایی که واقعاً متضاد نبودند، بلکه فقط متمایز بودند به مورد اجرا گذاشته بوده است.[۳] از دیدگاه کروچه صرفاً مفاهیم عام مانند «زیبایی» و «زشتی» می‌توانند متضاد باشند و بر این اساس از منطق دیالکتیک متابعت کنند. از سویی دیگر، پدیده‌های تجربی صرفاً از هم متمایزند. چون تاریخ پدیده‌های تجربی را جزء به جزء شرح می‌دهد، از این‌رو دیالکتیک در تاریخ دخیل نیست. همچنین کروچه، مانند هگل، باور نداشت که تاریخ موجب افشای تدریجی آزادی شده است. کروچه معتقد بود که هگل فقط آن چیزهایی را به حساب می‌آورد که آنها را به عنوان افشاکنندهٔ آزادی برای درج در تاریخ تلقی می‌کرد. برعکس، کروچه مدعی بود که همه‌چیز تاریخی است.

ایده‌آلیسم مطلق باکتاب چهار جلدی کروچه «فلسفهٔ روح»[2] مرتبط است. زیبایی‌شناسی به‌منزلهٔ علم بیان و زبان‌شناسی عمومی؛ منطق به‌منزلهٔ علم مفهوم ناب[3]، فلسفهٔ عملی: اقتصاد و اخلاق[4]، تاریخ: نظریه و عملش[5]). آن‌طور که دی. دی. رابرتس[6] خاطرنشان کرده است این شکل از مکتب

1. 1907, Ciò che è vivo e ciò che è morto nella filosofia di Hegel, trans. What is Living and What is Dead in the Philosophy of Hegel.

2. Philosophy of the spirit.

3. Logica come scienza del concetto puro, 1905, trans. Logic as the science of the pure Concept.

4. Filosofia dello pratica, economia ed etica, 1909, trans. Philosophy of the Practical: Economics and Ethic.

5. Teoria e storia de lla storiografia, 1917, trans. History, Its Theory and Practice.

6. D. D. Roberts.

تاریخی[۱]، دارای سه مشخصهٔ عمده است: حلول رادیکال[۲]، ایده‌آلیسم فلسفی، و تأکید بر جنبهٔ تاریخی رادیکال جهان انسانی[۳]. کروچه در منطق سخت اعتقاد دارد که جهانی جز جهان انسانی وجود ندارد (منطق، صص ۱۰۴ـ ۱۰۵). ما در اینجا تنهاییم و مکان قابل اتکای دیگری موجود نیست. حتی آینده، که عموماً به‌مثابهٔ چیزی مستقل از جهان انسانی مسلم فرض شده است، با حلول رادیکال کروچه بکلی از بین برده شده است. کروچه تأکید می‌کند که اندیشهٔ یک طبیعت مستقل، دیرزمانی است حواس ما را از دیدن، آن‌موقع که به طبیعت می‌نگریم، پرت کرده است، ما فقط مفاهیم انسانی و مقوله‌هایی را که از اهداف انسانی منبعث می‌شوند، درمی‌یابیم. کروچه، برای توصیف این جهان فراگیر[۴]، زبان ایده‌آلیستهای فلسفی نظیر هگل را، که شامل اصطلاح «روح»، نیز می‌شود، به‌کار گرفت. اگرچه منظور کروچه از «روح» یک هستی هگلی که از تاریخ برای آشکار کردن خود استفاده می‌کند، نبود. برعکس، «روح» کاملاً به ما اشاره می‌کند: ملموس[۵]، به‌لحاظ تاریخی مرتبط با افراد. کروچه مدعی است که اگر ما دریابیم که فرد فرد ما جزئی از چیزی بزرگتریم، از فردیت واقعی‌مان تخطی نمی‌کنیم. بنابراین، «روح» کاملاً شیوه‌ای از مشخص کردن کل بزرگتری است که فرد جزئی از آن است، و آن هم هستی‌اش را فقط به واسطهٔ افراد دارد (منطق، صص ۲۴۳ ـ ۲۴۴).

به نظر کروچه، واقعیتهای تاریخی بر حقیقتهای ابدی، یک ماهیت انسانی تغییرناپذیر یا یک «خدا»، دلالت نمی‌کنند (منطق، صص ۱۲۶ـ ۱۲۸، ۱۳۶، ۲۲۲، ۲۶۶ـ ۲۶۷، ۲۷۶؛ تاریخ به‌مثابهٔ سرگذشت آزادی[۶]، صص ۱۰۳ـ ۱۰۴، ۲۷۰ـ ۲۷۱). شیوه‌ای که ما به‌وسیلهٔ آن دربارهٔ زندگی به اطلاع‌رسانی می‌پردازیم، هرگز نمی‌تواند دقیق باشد، زیرا ما پیوسته با موقعیتهایی که در آنها مفهومها و تعریفهای موجود به تغییر نیاز دارند، مواجهیم. به عنوان مثال، آدمهای مختلف یک سند تاریخی یکسان را به علت تغییرات در «روح» به شیوه‌های مختلف بررسی می‌کنند. بنابراین هر عقیده، اثر هنری، علم، فلسفه، و تاریخ از دیدگاه تاریخی تحت‌تأثیر مفهومی است که آن مفهوم پاسخی است به مسائل خاص از دیدگاه تاریخی، و نگرانیهای یک لحظهٔ استثنایی را منعکس می‌کند. با وجود این، چنین جهانی از جزئیات، به دلیل منطق آنچه کروچه، به تقلید از کانت و هگل، «امر مسلم جهانی»[۷] می‌نامد بکلی بی‌نظم نیست. کروچه استدلال می‌کند که هر[۸] تعریف از دیدگاه

---

1. historicism. 2. radical immanence.

3. emphasis on the radical historicity of the human world. 4. immanent World.

5. concrete. 6. History as Story of Liberty.

۷. concrete universal: در فلسفهٔ هگل، اصلی که لزوماً اهمیت جهانی دارد اما در عین حال به سبب پیدایشش در موقعیتهای تاریخی مسلم است. ـ م.

8. every.

تاریخی، خاص است: زیرا آن به دلیلی خاص و در پاسخ به اوضاع و احوالی خاص وضع شده است. از این‌رو، مفهومها و تعریفها پیوسته در حال تغییرند. در نتیجه این نیاز، به یک موقعیت «همه‌چیز مجاز»[1] نمی‌انجامد، زیرا مفهومهایی که ما به کار می‌بریم اساساً اجتماعی‌اند. به عبارت دیگر، ما به اندازهٔ کافی از یک درک در مورد «قوانین» به‌کار گرفتن یک مفهوم برای فهم زبان همدیگر در موقعی‌که ارتباط برقرار می‌کنیم، برخورداریم. بنابراین، شناخت ما به این علت که به دیدگاه تاریخی مقید است، «واقعی» است، اما در عین حال به این علت که مفهومهایمان اساساً اجتماعی‌اند، «کلی» است.

افزون بر این، کروچه اعتقاد دارد که گستره‌ای نسبتاً ثابت از شیوه‌هایی که به‌وسیلهٔ آنها، انسانها نسبت به جهان واکنش نشان می‌دهند و آن را تغییر می‌دهند، وجود دارد (فلسفهٔ عملی، صص ۲۱۱-۲۱۳، ۲۳۱-۲۴۸). انسانها نخستین‌بار یک موقعیت را به‌لحاظ ویژگی خاصش، از راه علم حضوری و هنر، درک کردند؛ آنان بعداً آن را از طریق ارتباطش با بقیهٔ جهان به‌وسیلهٔ مفهومها دریافتند؛ و سرانجام، براساس آن دریافت، از راه شکلهای عمل که می‌توانند یا برمبنای اصل سودمندی («عمل اقتصادی») یا برمبنای اخلاق («عمل اخلاقی») باشند، به آن واکنش نشان دادند. هیچ‌کدام از این شکلها مهمتر از دیگری نیست و هیچ‌کدام در یک حالت مطلق در جهان یافت نمی‌شود (فلسفهٔ عملی، صص ۲۰۵-۲۰۶). «امور مسلم جهانی» و «چرخهٔ روح»[2] (به انضمام درک تاریخی) درک کردن را امکان‌پذیر می‌سازند.[5]

چنین جلوه‌ای از جهان دربردارندهٔ معانی ضمنی رادیکال در قبال منزلت اجتماعی شکلهای مختلف شناخت است. به‌نظر کروچه، طبیعت و علوم اجتماعی، طفیلی تاریخند، و فلسفه بیش از حد دست‌کم گرفته شده است (فلسفه به‌منزلهٔ سرگذشت آزادی، صص ۳۴-۳۵، ۲۸۰، ۱۴۸). علوم نمی‌توانند چیزی بیش از «شبه‌مفهومهای»[3] صرف (خلاصه‌های تصنعی[4] مربوط به زیباشناسی واقعی و تجربهٔ تاریخی) فراهم کنند، و فلسفه کاملاً مفهوم را از راهی که ما تاریخ را درک می‌کنیم، توضیح می‌دهد و تشریح می‌کند. این نقش جدید معمولی برای فلسفه، به طور تلویحی در ادعای بحث‌انگیزش مبنی بر اینکه فلسفه چیزی جز «روش‌شناسی تاریخ» نیست، بیان شده است «تاریخ به‌منزلهٔ سرگذشت آزادی، صص ۱۳۸-۱۳۹).

«فلسفهٔ روح» کروچه، شهرتش را به عنوان یک فیلسوف خلاق تضمین کرد و سناتوری

---

1. anything goes. 2. circle of Spirit. 3. Pseudo concept.
4. artifical summaries.

مادام‌العمر وی را در ۱۹۱۰ به دنبال داشت. موقعی‌که جووانی جولیتی[1] در ۱۹۲۰ نخست‌وزیر شد، از کروچه دعوت کرد تا در کابینهٔ وی وزیر آموزش و پرورش شود. کروچه این سمت را پذیرفت، ولی دورهٔ تصدی‌اش کوتاه بود. در ۱۹۲۱ موسولینی[2] جانشین جولیتی شد، و او جنتیله را به سمت وزیر آموزش و پرورش در کابینه‌اش تعیین کرد. کروچه در ابتدا چیز اندکی دربارهٔ ظهور موسولینی برای گفتن داشت، چون فکر می‌کرد که فاشیسم راه را برای یک نظام لیبرال باز خواهد کرد. با این‌همه، سکوت کروچه به هنگامی‌که موسولینی در سوم ژانویهٔ ۱۹۲۵ در طی سخنرانی‌اش در مجلس سنا به یک دیکتاتوری علنی رسمیت بخشید، به مخالفت مبدل شد. در همین سال، موسولینی از جنتیله خواست تا پیش‌نویس «مانیفست روشنفکران فاشیست»[3] را بنویسد. جنتیله در این منشور در نظر داشت تا ریشه‌های تاریخی و فرهنگی فاشیسم را در ایتالیا توضیح دهد و ثابت کند که فاشیسم یک نیروی مبتکرانه در خط‌مشی سیاسی بوده است. ادعاهای جنتیله کروچه را وحشتزده کرد، و کوشید تا بطلان آن ادعاها را در یک ضد منشور اثبات کند. در نتیجه، جنتیله سخنگوی روشنفکر حکومت فاشیست شد و کروچه صریح‌اللهجه‌ترین مخالف آن حکومت گردید. به عنوان مثال، مخالفت او یگانه اظهارنظر علیه قرارداد لاترن[4] در ۱۹۲۹ بود که به ایجاد دولت واتیکان منجر شد، و بر وجود چند حکومت مختلف در سرزمین ایتالیا مهر تأیید زد. با آنکه موسولینی نظارت سختی را به مدت بیست سال بر مطبوعات اعمال کرد، مجلهٔ نقد از این سانسور در امان ماند. کروچه نوشتن مقالاتی را از سرشناس‌ترین روشنفکران، از جمله اینشتین[5]، توماس مان[6]، آندره ژید[7] و یولیوس فون شلوسیر[8]، درخواست کرد. وی همچنین می‌توانست براحتی به خارج از کشور مسافرت کند. هرچند موسولینی از چیزهایی که کروچه مطرح می‌کرد نمی‌توانسته است خشنود بوده باشد، احتمالاً این تسامح ناشی از آن بوده که وی فکر می‌کرده است که اگر بکوشد مانع فعالیتهای کروچه شود به اعتبار جهانی‌اش لطمه وارد خواهد شد. با آنکه خواندن آثار کروچه غدغن نشد، این آثار جای خود را در قفسه‌های جلوی کتابخانه‌ها و کتابفروشیها به آثار جنتیله دادند و آثار کروچه در پس این‌گونه قفسه‌ها جاگرفتند. موسولینی همچنین کروچه را زیرنظر دایمی پلیس قرار داد، اما موقعی‌که از هزینهٔ این نظارت مطلع شد آن را از میان برداشت.[۶]

1. Giovanni Giolitti.
2. Mussolini.
3. fascist intellectual's manifesto.
4. Lateran Pocts.
5. Einstein.
6. Thomas Mann.
7. Audré Gide.
8. Julius Von Schlosser.

در طی دوران حکومت فاشیستی، کروچه آثار فراوانی به رشتهٔ تحریر درآورد. وی بیش از پیش، بر این مطلب تأکید می‌کرد که تاریخ سرگذشت آزادی است. در این مورد چنین به نظر می‌رسد که کروچه در جهت پژوهش هگل در مورد آزادی در قلمرو تاریخ عقبگرد کرده است. این مضمون در چهار جلد کتاب تاریخ «اخلاقی ـ سیاسی»[1] وی (تاریخ ایتالیا در ۱۸۷۱-۱۹۱۵، تاریخ اروپا در قرن نوزدهم) آشکار است.

به محض سقوط فاشیسم در ۱۹۴۳ کروچه در تشکیل دولت جدید شرکت کرد. وی در سلرنو[2] در آوریل ۱۹۴۴ وزیر مشاور دولت جدید دموکراتیک شد و در ژوئیه به کابینه‌ای که از سوی ایوانو بانومی[3] تشکیل شده بود، پیوست. کروچه حتی پس از اینکه در ۱۹۴۷ از دولت کناره گرفت، در مقام رهبری حزب لیبرال، مقامی که پس از سقوط حکومت فاشیستی برعهده گرفته بود، باقی ماند. اگرچه کروچه نقشی فعال در سیاست ایفا کرد، بسیاری را عقیده بر این است که درواقع وی فقط یک مقام تشریفاتی بود، زیرا عقاید و افکارش برای هدایت کردن ایتالیای جدید، بی‌اندازه نخبه‌گرایانه، محافظه‌کارانه، و مبتنی بر سنت بود. حامیان سابق، مانند گیده دی روجیرو[4]، بسیاری از اندیشه‌های کروچه را مورد تردید قرار دادند. روجیرو بر آن بود که کروچه، با تاریخی کردن هرچیز، نسبی‌گرایی و نیهیلیسم[5] را ترویج می‌کرد.[۷] تصور شده بود که این‌گونه اندیشه‌ها در دوران تسلط فاشیسم و نازیسم می‌توانست پرمخاطره باشد. بسیاری از دانشمندان جوان نیز مجذوب اندیشه‌های کمونیستی آنتونیو گرامشی[6]، که یادداشتهای زندانش پس از مرگ وی به‌انضمام یک نقد تند از کروچه به چاپ رسید، گشته بودند. به نظر می‌آمد کروچه، در مقایسه با گرامشی، در گذشته پناه جسته بود. همین موضوع، نکوهش از کروچه و تأثیرش را که پنداشته می‌شد باعث عقب افتادن فرهنگ ایتالیایی گشته است به صورت امری رایج درآورده بود. در زمان نزدیک به مرگش که در ۱۹۵۲ اتفاق افتاد، کروچه دیگر بر روند افکار و عقاید ایتالیا تسلطی نداشت، اما همچنان مورد احترام فراوان بود. حتی در زمان حاضر نیز دربارهٔ اهمیت اندیشه‌هایش اختلاف‌نظر وجود دارد. با آنکه نویسندگانی مانند برنارد بوزنکیت[7]، جیْ. ایْ. اسمیث[8]، اچ. دبلیو. کار[9]، جی. آر. جی.

1. ethico-political.
2. Salerno.
3. Ivanoe Bonomi.
4. Guide de Ruggiero.
5. Nihilism.
6. Antonio Gramsci.
7. Bernard Bosaquet.
8. J. A. Smith.
9. H. W. Carr.

مور[۱]، آر. جی. کالینگ‌وود، جوئل اسپرینگارن[۲]، جان دیوئی[۳]، چارلز بیرد[۴]، کارل بیکر[۵] و موریس مندلبوم[۶] عمق و خلاقیت اندیشهٔ کروچه را به رسمیت شناخته‌اند، وی در جهان انگلیسی - امریکایی تقریباً ناشناس مانده است. از نظر بسیاری از دانشمندان معاصر، کروچه صرفاً یک «نو - ایده‌آلیست» یا «نو - هگلی» است و ازاین‌رو اندیشهٔ وی درخور بررسی جدی نیست.[۸] شخصیت‌پردازیهایی که از او با عنوانهای نسبی‌گرا، رمانتیک[۷]، اکسپرسیونیست[۸]، باستانگرا[۹] و طرفدار قدرت تخیل[۱۰] می‌شود نیز مانع کار پژوهشی عالمانه می‌گردد. به همان اندازه که درک اندیشهٔ کالینگ‌وود آسانتر است، به همان نسبت از کروچه می‌توان به عنوان متفکری دیریاب به‌لحاظ اندیشهٔ تلفیقی «او» نام برد. ترجمه‌هایی که با کیفیتهای متغیر از آثارش در دست است هم آگاهی به این مطلب راکه وی چه می‌خواسته است بگوید دشوارکرده است. اما شاید مشکل واقعی این است که ما، مانند همان نابینایی که به اعضای فیل دست می‌کشد، نتوانیم محدودهٔ کار فکری کروچه را دریابیم.[۹]

یادداشت‌ها

1 G. Vico, The New Science of Giambattista Vico, §§218-19, 375-84, 460, 779.

2 D. D. Roberts, Bmedetto Croce and the Uses of Historicism, p. 47; M. E. Moss, Benedetto Croce Reconsidered: Truth and Error in Theories of Art, Literature, and History, Hanover, NH: University Press of New England, 1987, chaps 2 and 3.

3 See R. G. Collingwood, An Essay on Philosophical Method, Oxford: Oxford University Press, 1933; H. White, Metahistory: the Historical Imagination in Nineteenth Century Europe, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1973, pp. 407-15.

4 Roberts, Benedetto Croce and the Uses of Historicism, p. 55.

5 Ibid., p. 83.

6 D. M. Smith, Mussolini, New York: Knopf, 1982, p. 147.

7 Uritomo alla ragione, pp. 3-41; Roberts, Benedetto Croce and the Uses of Historicism, p. 120.

1. G. R. G. Mure. 2. Joel Springarn. 3. John Dewey.
4. Charles Beard. 5. Carl Becker. 6. Mourice Mandelbaum.
7. romantic. 8. expressionist. 9. primitivist.
10. partisan of the imagination.

8 See F. Simoni, 'Benedetto Croce: a Case of International Misunderstanding', The Journal of Aesthetics and Art Criticism, 1952, 11(1): 7-14.

9 D. D. Roberts, 'Croce in America: Influence, Misunderstanding and Neglect', Humanitas, 1995, 8(2); online at: http://nhumanties.org/Roberts.htm

آثار مهم

Aesthetic as Science of Expression of General Linguistic, trans. D. Ainslie, London: Macmillan, 1909.

Benedetto Croce: an Autobiography, trans. R. G. Collingwood, Oxford: Oxford University Press, 1927.

Historical Materialism and the Economics of Karl Marx, trans. C. M. Meredith, New York: Russell & Russell, 1966.

History as the Story of Liberty, trans. S. Sprigge, New York: W. W. Norton, 1941. History of Europe in the Nineteenth Century, trans. H. Furst, New York: Harcourt, Brace & World, 1963.

History of Italy 1871-1915, trans. C. M. Ady, Oxford: Oxford University Press, 1929.

History of the Kingdom of Naples, trans. and ed. F. Frenaye, with an introduction by H. S. Hughes, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1970.

Logic as the Science of the Pure Concept, trans. D. Ainslie, London: Macmillan, 1917.

The Philosophy of Giambattista Vico, trans. R. G. Collingwood, Oxford: Oxford University Press, 1913.

Philosophy of the Practical: Economic and Ethic, trans. D. Ainslie, New York: Biblo & Tannen, 1967.

Philosophy Poetry History: an Anthology of Essays, trans. with an introduction by C. Sprigge, London: Oxford University Press, 1966.

Theory and History of Historiography, trans. D. Ainslie, London: Harrap, 1921; published in the USA under the title History: its Theory and Practice, New York: Russell & Russell, 1921.

What is Living and What is Dead in the Philosophy of Hegel, trans. D. Ainslie, New York: Russell & Russell, 1969.

همچنین نگاه کنید به

Collingwood, Dilthey, Hegel, Kant, Marx, Vico, White.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bellamy, R. P., Modern Italian Social Theory: Ideology and Politics from Pareto to the Present, Cambridge: Polity, 1987.

Bosworth, R. J. B., Explaining Auschwitz and Hiroshima: History Writing and the Second World War 1945-1990, London: Routledge, 1993.

Caponigri, A. R., History and Liberty: the Historical Writings of Benedetto Croce, London: Routledge & Kegan Paul, 1955.

Carr, H. W., The Philosophy of Benedetto Croce: the Problem of Art and History, New York: Russell & Russell, 1917.

Collingwood, R. G., The Idea of History, revised edition, ed. W. J. van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

____, An Essay on Philosophical Method, Oxford: Oxford University Press, 1933. Jacobitti, E. E., Revolutionary Humanism and Historicism in Modern Italy, New Haven, CT: Yale University Press, 1981.

Moss, M. E., Benedetto Croce Reconsidered: Truth and Error in Theories of Art, Literature and History, Hanover, NH: University Press of New England, 1987.

Palmer, L. M. and Harris, H. S. (eds), Thought, Action and Intuition: a Symposium on the Philosophy of Benedetto Croce, University of Delaware, 1972, New Yark: Hildesheim, 1975.

Roberts, D. D., Benedetto Croce and the Uses of Historicism, Berkeley, CA: University of California Press, 1987.

Ward, D., Antifascisms: Cultural Politics in Italy, 1943-1946: Benedetto Croce and the Liberals, Carlo Levi and the 'Actionists', Madison, NJ: Fairleigh Dickinson University Press, 1996.

ناتالی زمون دیویس (- ۱۹۲۸)

از دیدگاه ناتالی آن زمون دیویس (- ۱۹۲۸)[1]، تاریخ‌نویس امریکایی متخصص در تاریخ فرانسه و اوایل اروپای مدرن، تاریخ از گفت‌وگویی میان تاریخ‌نویس و عاملهای تاریخی، دیگر پژوهندگان و مصرف‌کنندگان تاریخ[2] نشئت می‌گیرد. این بانوی تاریخ‌نویس، مانند هر فرد خوش‌بیان، در مقاله‌ها و کتابهایش - جامعه و فرهنگ در فرانسهٔ مدرن اولیه: هشت مقاله[3] (۱۹۷۵)، بازگشت مارتین گره[4] (۱۹۸۳)، اندیشه‌ها در آغاز دوران نوزایی[5] (۱۹۸۳)، داستان در بایگانی: قصه‌های بخشش و راویانشان در قرن شانزدهم فرانسه[6] (۱۹۸۷)، یک تاریخ دربارهٔ زنان غرب: تناقضات رنسانس و عصر روشنگری[7] (ویراستهٔ ا. فارگر[8]، ۱۹۳۳) و زنان در حواشی: سه زندگینامه از قرن هفدهم[9] (۱۹۹۵) - نشان داده است که میل دارد دربارهٔ دیدگاههایش با دیگران صحبت کند. اما او در عین حال اذعان کرده است که فقط یک صدا در میان بسیاری از صداهای دیگر است، و آماده است تا آنچه را دیگران می‌گویند، بشنود.

اینکه دیویس شنوندهٔ خوبی است بروشنی از وفاداری‌اش برای پیداکردن اندیشه‌های کسانی‌که بنا به سنت از سوی تاریخ‌نویسان اوایل اروپای مدرن مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند، قابل درک است: آن دسته از زنان، جوانان، پیشه‌وران، و کشاورزان بیسواد. افزون بر این، او نمی‌پذیرفت که موقعیت یا هرگونه ویژگی فردی این‌گونه انسانها، خواه به‌لحاظ جنسیتشان، ثروتشان، یا پایگاه اجتماعی‌شان، نشان‌دهندهٔ آنچه آنان هستند، باشد. به بیان دقیقتر، او می‌نویسد:

> من پیش خود، این مختصات زندگیهایشان را در حکم شکل دادن به شرایط و هدفهایشان، به‌منزلهٔ محدود کردن یا بسط دادن اختیاراتشان تصور کرده‌ام؛ اما آنان را بسان بازیگرانی

---

1. Natalie Ann Zemon Davis.
2. Consumers of History.
3. Society and Culture in Early Modern France: Eight Essays.
4. The Return of Martin Guerre.
5. Frauen und Gesellschaft am Beginnder Neuzeit.
6. Fiction in Archives: Pardon Tales and their tellers in Sixteenth Century France.
7. A History of Women in the West: Renaissance and Enlightement Paradoxes.
8. A. Farge.
9. *Women on the Margins: Three Seventeenth Century Lives.*

دیده‌ام که آنچه را از منابع مادی، اجتماعی، و فرهنگی داشتند در راه تداوم حیات، به‌منظور از عهدهٔ مشکلات برآمدن، یا در بعضی اوقات برای تغییر دادن اشیا، استفاده می‌کردند.

(جامعه و فرهنگ در اوایل اروپای مدرن، ص ۱۷)

وی می‌کوشد برای دیدگاهها و حق انتخابشان، حتی در موقعی‌که با آنان موافق نیست، احترام قایل شود، و حتی در بعضی از اوقات ایرادهایی راکه آنان بر روایتش می‌گیرند، بیان می‌کند. به عنوان مثال، زنان در حواشی با یک جر و بحث میان دیویس و پیروانش ـ گلیکل باس ژودا لیب[۱]، ماری دو لینکامانسیون[۲] و ماریا زیبولا مرین[۳] ـ شروع می‌شود، و جامعه و فرهنگ در اوایل اروپای مدرن با یک تبادل‌نظر میان دیویس و لوران ژوبار[۴]، نویسندهٔ کتابی دربارهٔ انحرافات معمول در قرن شانزدهم، به پایان می‌رسد. اگرچه تذکر این نکته مهم است که دیویس این‌گونه عقاید را که در گذشته صرفاً به دلیل اینکه به آنها توجهی نشده بود، نشنیده گرفت. وی باور دارد که عقیدهٔ راهبه، گدا، کارگر ماهر چاپخانه و مرد ملبس به پوشش زنان، و غیره، درک ما را در مورد جامعهٔ اولیهٔ مدرن افزایش می‌دهد. مثلاً، دیویس برای ما اثبات کرده است که نهضت اصلاح دین[۵]، آن‌گونه که در لیون[۶] تجربه شد، به‌جای آنکه خطوط کلی طبقاتی را نشان دهد میان‌بر زد؛ که مذهب پروتستان برای زنان گیرایی عاطفی بیشتری داشت؛ که گروههای جوان هرج‌ومرج‌طلب طوری رفتار می‌کردند که ما اکنون از آن باعنوان «دوران نوجوانی»[۷] یاد می‌کنیم، که الگوی زن اخلالگر[۸]، دامنهٔ رفتاری زنان را وسیعتر کرد و عدم فرمانبرداری را برای زنان و مردان مجاز دانست؛ که تعداد زیاد شورشها لزوماً به دلایل اقتصادی به وقوع نپیوستند؛ که کتابهای چاپی، نه اینکه سد راه نشدند، بلکه کمبود فرهنگ شفاهی را جبران کردند؛ که برنامه‌ریزی برای آیندهٔ یک خانوده، مستلزم قدرت ابتکار و تلاش بود تا تکیه بر سنت و مشیت الهی؛ و دیگر اینکه دین آنچه را در زندگینامهٔ شخصی محتمل بود، تشکل بخشید.[۱]

دیویس، برای یافتن این‌گونه عقاید، به طیف وسیعی از منابع، ازجمله کتابها، جُنگها، نمایشنامه‌ها، شعرها، گزارشهای جنایی و حقوقی، صورت اسامی بنگاههای خیریه، قراردادهای

1. Glikl bas Judah Leib.
2. Marie de L´incarnantion.
3. Maria Sibylla Merian.
4. Laurent Joubert.
5. Reformation.
6. Lyon.
7. adolescent'.
8. disorderly woman.

محضری، و فهرستهای نیروهای شبه‌نظامی[1] و مالی نگاه کرده است. اما او در عین حال به آثار محققان سایر رشته‌ها، بویژه ادبیات، تاریخ هنر، نژادشناسی[2]، مردم‌شناسی[3]، به قصد پیداکردن مطالب عجیب و شگفتی‌آور در میان چیزهای معمولی، توجه نموده است. به عنوان مثال، دیویس در جاهای مختلف استدلال کرده است که نوشته‌های مربوط به انسان‌شناسی از چهار ویژگی برخوردارند که آنها را برای تاریخ‌نویسان سودمند می‌سازد: «مشاهدهٔ دقیق روندهای زندهٔ روابط متقابل اجتماعی؛ شیوه‌های جالب تفسیر رفتار نمادین؛ نظریاتی دربارهٔ اینکه چگونه اجزای یک نظام اجتماعی با هم سازگاری پیدا می‌کنند؛ و شکل مادی فرهنگهای بسیار متمایز از آنهایی که تاریخ‌نویسان برای بررسی مورد استفاده قرار می‌دهند.»[۲] با وجود این، او از اینکه استفاده از شناختهای مربوط به انسان‌شناسی در عین حال می‌توانند مشکلاتی را ایجاد کنند، آگاه است. دیویس استدلال می‌کند که تاریخ‌نویسان باید «به نوشته‌های مربوط به انسان‌شناسی نه برای دستورالعملها، بلکه برای پیشنهادها، نه برای قوانینِ عام رفتار انسانی، بلکه برای مقایسه‌های مناسب مراجعه کنند» و «در عین حال باید برای نظر دادن دربارهٔ کار خاص خودشان و دربارهٔ نظریهٔ انسان‌شناسی آماده باشند».[۳]

بر این اساس، بحث کردن دربارهٔ اندیشه‌ها و مسئولیتهای یک فرد با دیگر افراد محقق از اهمیت برخوردار است. اما دیویس معتقد است که تاریخ صرفاً از آن محققان نیست. بسیاری از مردم هستند که به مطالعه و پرداختن به تاریخ علاقه‌مندند. ازاین‌رو، دیویس ترجیح می‌دهد از تاریخ نه به عنوان چیزی که ممکن است به مالکیت فردی درآید، بلکه به عنوان یک موهبت که ممکن است با همگان قسمت شود، صحبت کند.[۴] اعتقاد دیویس درخصوص پنداشتن تاریخ به عنوان یک موهبت در نوشته‌اش راجع به مارتین گره، یک کشاورز متعلق به قرن شانزدهم فرانسه که روستایش را به مدت هشت سال ترک کرد و برای یافتن آن مرد دیگر آرنو د تیل[4] که خودش را به‌جای او جا زده بود، با زنش بتراند دو رول[5] زندگی کرده بود، و ادعای مالکیت اموالش راکرده بود، بخوبی آشکار است. موقعی‌که دیویس گزارش ژان دو کورا[6] را در مورد توقیف فراموش‌نشدنی[7] (۱۵۶۱) خواند، گمان کرد که این قضیه می‌تواند سناریو خوبی برای ساخت یک فیلم باشد. او بعداً نوشت: «واقعاً آیا تاریخ‌نویس در رویدادهای گذشته یک ساختار روایی بسیار کامل یا کسی را با چنان

1. militia.
2. ethnography.
3. anthropology.
4. Arnaud da Tilh.
5. Betrande de Rols.
6. Jean de Coras.
7. Arrest Memorable.

گیرایی نمایشی پرطرفداری پیدا می‌کند» (بازگشت مارتین گره، ص ۷). اندیشهٔ یکسانی نیز به ذهن دو فیلمساز فرانسوی، دانیل وینی[1] و ژان کلود کاریر[2]، خطور کرده بود، و در ۱۹۸۰ از دیویس دعوت شد تا مشاور تاریخی برای فیلم بازگشت مارتین گره باشد. این فیلمی است گیرا و جذاب. بازآفرینی زندگی روستا در قرن شانزدهم پرتحرک است و داستان در یک حالت هول و ولا[3] اجرا شده است. همان‌گونه که مفسری (تقریباً به طنز) نوشت:

> فیلم، به‌رغم فضای قرون وسطایی‌اش، به مسائل هویت و فریبکاری، نقش فرد در جامعه، و عشق و آز، همهٔ آن چیزهایی که ارتباطی چشمگیر با جامعهٔ مدرن دارند، می‌پردازد.[۵]

و درواقع فیلم یک رویداد موفقیت‌آمیز دوست‌داشتنی بود. اما این جنبهٔ دیگر فیلم است که آن را مسحورکننده می‌سازد: این جنبه نشان‌دهندهٔ تأثیر دیویس است. اگر دیویس در فیلم بازگشت مارتین گره شرکت نمی‌کرد، آیا مارتین و بتراند[4] به عنوان مضمون اصلی، برای ایجاد صحنه‌هایی آکنده از جاروجنجال[5]، «موسیقی راف»[6]، که در ضمن با بازی مردان زنانه‌پوش به اوج خود می‌رسید، به معرض نمایش درمی‌آمدند؟ آیا روستاییان از ضرب‌المثلهایی مانند «او در یک دست آب حمل می‌کند و در دست دیگر آتش» استفاده کرده‌اند؟ و آیا در قبال باسوادی و چاپ بی‌اندازه علاقه‌مند بوده‌اند؟ (نک «دلایل هرج و مرج»[7]، «زنان در صف مقدم»[8] و «چاپ و مردم»[9] و «حکمت مربوط به ضرب‌المثلها و اشتباهات عامیانه»[10] درکتاب جامعه و فرهنگ در فرانسهٔ مدرن اولیه.)

دیویس معتقد است که فیلم بازگشت مارتین گره، «مسئلهٔ داستان جعلی را برای تاریخ‌نویس به همان اندازه قاطع که برای زن مارتین گره مطرح ساخته بود، مطرح کرد» (کتاب بازگشت مارتین گره، ص ۸). جنبه‌هایی از داستان را حذف کرده و در آنها دست برده بودند. او می‌نویسد، چنین جرح و تعدیلهایی:

> ممکن است با دادن سادگی مؤثری به فیلم که به داستان مارتین گره امکان داده بود تا در وهلهٔ اول به‌صورت یک اسطوره درآید، کمک کرده باشد، اما این جرح و تعدیلها کار

1. Daniel Vigne.
2. Jean Claude Carrière.
3. suspenseful manner.
4. Bertande.
5. charivari.
6. rough music.
7. The Reasons of Misrule.
8. Women on Top.
9. Printing and the People.
10. Proverbial Wisdom and Popular Errors.

توصیف کردن آنچه را اتفاق افتاد، دشوار کردند. در این بازآفرینی زیبا و جذاب سینمایی از یک روستا، آن امکان برای تردیدها، «شایدها»، «ممکن است ـ بوده ـ باشدها»[1] در کجای فیلم وجود داشت، که تاریخ‌نویس درموقعی‌که مدرک ناکافی یا غامض است به آن متوسل شود؟

(همان.)

دیویس بر آن شد تا «آنچه را اتفاق افتاد» با تفصیل بیشتر کشف کند و نتیجهٔ تحقیقاتش را به سبکی قابل فهم برای شماری از خوانندگان از هر قشر و طبقه‌ای درکتابی تدوین کند. حاصل آن کتابی بود با نام بازگشت مارتین گره، که در ۱۹۸۳ به چاپ رسید. وی در این کتاب سابقهٔ باسکی[2] خانوادهٔ گره، خدمت مارتین به عنوان نوکر در بورگس[3]، اسپانیا، و زخمی شدنش را در ۱۵۵۷ در نبردی علیه فرانسه در سن کانته[4] جزء به جزء شرح می‌دهد. اما دیویس همچنین به‌طرزی بحث‌برانگیزتر استدلال می‌کند که داستان باید از «بازی دو نقشهٔ»[5] برتراند دو رول، «خودبازآفرینی»[6] آرنو د تیل، مذهب پروتستان روستایی[7]، و انگیزه‌های شخصی ژان دو کورا و علاقهٔ خاصش به این ماجرا سخن بگوید. روایتهای سنتی داستان، برتراند دو رول را به صورت یک آدم ساده‌لوح نشان می‌دهد. با این وصف، برتراند متعلق به دیویس، نشان‌دهندهٔ «یک دلواپسی برای شهرتش به عنوان یک زن، یک بی‌نیازی لجوجانه، و یک واقع‌گرایی هوشمندانه است راجع به اینکه او چگونه توانست به‌رغم محدودیتهایی که در مورد امور جنسی زنان وجود داشت ماهرانه عمل کند» (همان، ص ۲۸). برتراند می‌دانست که آرنو د تیل، مارتین نیست، و «با موافقت آشکار یا تلویحی به آرنو کمک کرد تا شوهرش شود» (همان، ص ۴۳). دیویس عقیده دارد که آرنو د تیل از یک آدم شیاد فراتر بود. او، به تأسی از عقاید و افکار استفن گرینبلت[8]، مدعی است که آرنو خودش را به‌صورت مارتین گره «بازآفرینی» کرد.[۶] به عبارت دیگر، آرنو علاقه‌مند شده بود نه فقط اموال مارتین را تصاحب کند، بلکه همچنین جانشین زندگی او شود. به‌نظر دیویس «خودبازآفرینی» آرنو د تیل، یک شکل استثنائی رفتار نبود، بلکه نمونهٔ اغراق‌آمیز از یک «طیف قرن شانزدهمی تحول شخصی برای اهداف تفریح، فایده، یا «جلب احسان دیگران» بود.[۷] دیویس ادعا می‌کند که

1. May-have-beens.
2. Basque background.
3. Burgos.
4. Saint Quentin.
5. double game.
6. Self - refashioning.
7. rural Protestantism.
8. Stephen Greenblat.

ازدواج «ساختگی» آرنو و برتراند درعین حال می‌تواند در طیف عادات و رسوم قرن شانزدهم قرار بگیرد. وی اظهارنظر می‌کند که هر دو نفر برای رسمیت بخشیدن به وصلتشان، احتمالاً از رسم سنتی ازدواج دزدکی، که چیزی بیش از مبادلهٔ کلمات و علامات لازم نداشت، و آموزهٔ پروتستانی مبنی بر اینکه زنی که شوهرش او را ترک کرده باشد، مجاز است بعد از گذشت یک سال دوباره ازدواج کند، کمک گرفتند. ازاین‌رو، مذهب پروتستان در اجرای داستان متعلق به دیویس نقشی برای ایفا کردن پیدا می‌کند. افزون‌براین، دیویس مدعی بود که ژان دو کور گزارشی راجع به این ماجرا نوشت زیرا که آن گزارش «به او دوباره امکان داد تا آرنو را سرزنش کند، ولی در همان حال فرصت دیگری در اختیارش گذاشت» و آن عبارت بود از اظهارنظر دربارهٔ مسائل حقوقی و اجتماعی مانند شاهد، شکنجه، ماهیت مدرک، ازدواج، ناتوانی جنسی، ترک انفاق، زنای محصنه، و کفرگویی (همان، صص ۱۰۳، ۱۰۶). همچنین دیویس می‌خواهد از این ماجرا به عنوان مدخلی برای بحث دربارهٔ عادات و رسوم اجتماعی و حقوقی زمان استفاده کند. اما او درعین حال می‌خواهد هم به آرنو و هم به برتراند امکان دیگری برای گفتن داستانشان فراهم آورد.

کار کردن بر روی فیلم بازگشت مارتین گره و کتاب بازگشت مارتین گره، همچنین دیویس را عمیقاً از مشکل خلاقیت در تمام فیلمهای تاریخی آگاه ساخت. دیویس در مقالاتی مانند «هر شباهت به اشخاص زنده یا مرده»: فیلم و چالش با سندیت[1] (۱۹۸۷)، برخی از شیوه‌هایی را که به‌وسیلهٔ آنها فیلمهای تاریخی می‌توانند «سرنخهای مهمتر و برجسته‌تری از منزلت حقیقی‌شان» به دست دهند تا قطبهای «شخصیتها و ماجراهای به تصویر درآمده و نامهای به کار رفته در اینجا تخیلی هستند...» و «این یک داستان واقعی است...» بررسی کرده است.[۸] دیویس به ما می‌گوید که تاریخ‌نویسان معمولاً در مورد شبهات و دلایلشان آزادند. آنان گزارشها را با واژه‌هایی مانند «شاید» و «احتمالاً» و توأم با مراجع تعدیل می‌کنند. او مدعی است که فیلمسازان در ضمن می‌توانند تضاد را نشان دهند و به بیننده فرصت دهند تا به نتیجهٔ خاصی در مورد آنچه دارد می‌بیند، برسد. آنان باید سندیت را مدنظر قرار دهند، یا «نشان‌دهندهٔ ارزشها، مناسبات، و مسائل در یک دورهٔ تاریخی باشند».[۹] اما فیلم نیز بسیاری از امکانات را برای القای بازگوییهای متعدد عرضه می‌کند. به عنوان مثال، فیلمسازان باید، در بازآفرینی‌شان از یک «چهرهٔ تاریخی»، «آمیزه‌ای از کالاها، لباسها، و ساختمانهای پیداشده در اسنادگذشته» را نشان دهند و حتی اشیای فرهنگی را در تقابل با یکدیگر

1. Any Resemblance to Persons Living or Dead: Film and the Challenge of Authenticity.

قرار دهند.[۱۰] دیویس به ما توضیح می‌دهد که فیلم بازگشت مارتین گره، نه تنها به وسیلهٔ نقاشیهای بروگل [1] و لاتور [2]، بلکه همچنین به‌وسیلهٔ باسمه‌های چوبی، منابع مستند دربارهٔ رنگهای چشم‌نواز سلسله کوههای پیرنه [3]، و ادراک دانیل وینیْ از کشاورزی سنتی فرانسه شکل گرفته بود. فیلمسازان همچنین توانستند، مانند کوروساوا [4] در فیلم رشُمون [5]، از یک رویداد واحد گزارشهای متعددی را ارائه کنند یا، مانند فیلم سال گذشته در مریینبد [6]، از تکرار استفاده کنند و آشکارا قابل اطمینان بودن خاطره را مورد تردید قرار دهند.[۱۱] به‌علاوه، آنان توانستند به بینندگان هرچه بیشتر نشان دهند که شناخت گذشته از کجا نشئت می‌گیرد. مثلاً، سازندگان فیلم زن ستوان فرانسوی [7]، صحنه‌ای را در فیلم گنجانده‌اند که در آن یک کاراکتر قرن بیستمی در حال مطالعه و حاشیه‌نویسی بر یک کتاب تاریخ دربارهٔ روسپی‌گری در لندن است که به صحنهٔ یک خیابان قرن نوزدهمی منتهی می‌شود. اما آنان، علاوه براین، توانستند مدارک و اسنادشان را در تیراژهای سینمایی و سرآغازهای بهتر مد روز اعلام کنند.

با توجه به امکان، دیویس سخت علاقه‌مند است که آغاز فیلم بازگشت مارتین گره از نو ساخته شود. در حال حاضر، فیلم با آمدن محضردار به ارتیگات [8] درحالی‌که سوار بر اسب است شروع می‌شود، از اسب برای شرکت در مراسم ازدواج مارتین و برتراند جوان پیاده می‌شود، و آنگاه یک صدای ناشناس می‌گوید، «شما از گوش دادن به این روایت پشیمان نخواهید شد، زیرا که این روایت، قصه‌ای دربارهٔ ماجراجویی یا افسانه‌ای تخیلی نیست، بلکه یک داستان ناب و حقیقی...».[۱۲] دیویس استدلال می‌کند که بینندگان باید متوجه گردند که این جملات از تبلیغ روی جلد یک مدیر چاپخانه راجع به چاپ کتاب کوراکه موضوعش دربارهٔ همین ماجراست، اقتباس شده است. ازاین‌رو، او در این مورد شروع دیگری را پیشنهاد می‌کند:

> کورا: من چهارماه پیش دربارهٔ این ماجرا قضاوت کردم، و این ماجرا به اندازه‌ای عجیب است، که هنوز در مورد آن به فکر فرو می‌روم. آیا خوانندگان هرگز ماجرای کتابم را باور خواهند کرد؟
>
> مدیر چاپخانه: با وجود نامتان بر آن، خوانندگان باورش می‌کنند. و من در پیشگفتارم

---

1. Brueghel.
2. La Tour.
3. Pyreness.
4. Kurosawa.
5. Rashomon.
6. Last Year at Marienbod.
7. The French Lieutenant's woman.
8. Artigat.

خواهم گفت: «این یک قصهٔ موهوم خیالی نیست، بلکه یک داستان ناب و حقیقی است».

[راه میان‌بر به روستای ارتیگات[1].][۱۳]

من صداقت دیویس را در قبال شبهات و معتقدات خاص خودش و از آن دیگران تحسین می‌کنم. اما در عین حال در مورد نتایج تلاشهایش تردید دارم. گاهی من از خود می‌پرسم که آیا دیویس عقیدهٔ خاص خود را بر کسانی‌که مقدر بود با آنان گفت‌وگو کند، تحمیل کرده است. به عنوان مثال، اگرچه من تا آنجا پیش نمی‌روم که بگویم، به گفتهٔ فینلی[2]، که «دلیل موجهی در منابع برای گنجاندن یک جنبهٔ مذهبی در داستان مارتین گره وجود ندارد»، چون معتقدم که مدرکی که او در مورد این قضیه ارائه می‌کند، کاملاً ناموجه است.[۱۴] من همچنین فکر می‌کنم که این مهم است که فراموش نشود که چند منبع از منابعی که مورد استفادهٔ دیویس قرار گرفته است، از جملهٔ مدارکی هستند که در گذشته به بوتهٔ فراموشی سپرده شده بودند. مثلاً، اگر مارتین گره توانسته بوده است «تنها یک جنبه از داستانش» را گزارش دهد، تا چه اندازه آن از روایت ژان دو کورا ممکن است متفاوت باشد؟ در پایان، من، به لحاظ علاقه‌مندی دیویس در مورد توضیح دادن به ما که بررسی افراد و گروههای کوچک می‌تواند به درد وسیله‌ای برای مطالعهٔ خودبینیهای جامعهٔ گسترده‌تر (گذشته و حال) بخورد، نمی‌دانم آیا او همواره هدفش را برای «بگذار گذشته، گذشته باشد، ناآشنا پیش از آن آشناست، خاص پیش از آن عام است» به خاطر می‌آورد.

یادداشت‌ها

1 See Society and Culture in Early Modern France; ‘Ghosts, Kin and Progeny: Some Features of Family Life in Early Modern France’, Daedalus, 1977, 106(2): 87-114; ‘Fame and Secrecy: Leon Modena’s Life as an Early Modern Autobiography’, History and Theory, 1988, 27 (4): 103-18; and Women on the Margins.

2 ‘Anthropology and History in the 1980s: the Possibilities of the Past’, Journal of Interdisciplinary History, 1981, 12 (2): 267. See also R. Harding and J. Coffin, ‘Interview with Natalie Zemon Davis’, in H. Abelove, B. Blackmar, P. Dimock and J. Schneer (eds), Visions of History, Manchester: Manchester University Press, 1984, pp. 110-13; and R. Adelson, ‘Interview with Natalie Zemon Davis’, Historian, 1991, 53 (3): 414-15.

---

1. Cut to the uillage of Artigat.

2. Finlay.

3 'Anthropology and History in the 1980s', pp. 274, 275.

4 'Who Owns History?', Perspectives: the Newsletter of the American Historical Association, 1996, 34(8): 1, 4-6.

5 M. E. Biggs, French Films, 1945-1993, Jefferson, NC: McFarland, 1993, p.232.

6 S. J. Greenblatt, Renaissance Self-fashioning: From More to Shakespeare, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1980.

7 'On the Lame', American Historical Review, 1988, 93(3): 590.

8 '"Any Resemblance to Persons Living or Dead": Film and the Challenge of Authenticity', The Yale Review, 1987, 76(4): 459.

9 Ibid., p. 476.

10 Ibid., pp. 461-2. 11 Ibid., p. 480.

12 This is Davis's translation. The subtitles supplied for the Embassy Pictures release of the film are: 'You will not regret having followed this story, for it is not a tale of adventure nor an imaginary tale. It is a true story.'

13 '"Any Resemblance to Persons Living or Dead"', p. 481.

14 R. Finlay, 'THe Refashioning of Martin Guerre', American Historical Review, 1988, 93(3): 553-71. For Davis's reply to Finlay, see pp. 572-603 in the same volume. For more favourable reviews of The Return of Martin Guerre, see A. L. Moore, American Historical Review, 1985, 90(4): 943; D. R. Kelley, Renaissance Quarterly, 1984,37(2): 252; E. Le Roy Ladurie, New York Review of Books, 30 December 1983, pp. 12-14; W. Monter, Sixteenth Century Journal, 1983, 14 (4): 516; E. Benson, French Review: 1984, 57 (5): 753-4; and R.J. Knecht, History, 1985, 70 (1): 121.

15 '"Any Resemblance to Persons Living or Dead"', p. 460.

آثار مهم

Society and Culture in Early Modern France: Eight Essays, Stanford, CA: Stanford University Press, 1975.

'"Women's History" in Transition: the European Case', Feminist Studies, 1975, 3(3): 83-103.

'Ghosts, Kin and Progeny: Some Features of Family Life in Early Modern France', Daedalus, 1977, 106(2): 87-114.

'Gender and Genre: Women as Historical Writers, 1400-1820', University of Ottowa Quarterly, 1980, 50(1): 123-44.

'Anthropology and History in the 1980s: the Possibilities of the Past', Journal of Interdisciplinary History, 1981, 12(2): 267-75.

'The Sacred and the Body Social in Sixteenth-century Lyon', Past and Present, 1981,90: 40-70.

'Women in the Crafts in Sixteenth-century Lyon', Feminist Studies, 1982, 8(1): 47-80.

'Beyond the Market: Books as Gifts in Sixteenth-century France', Transactions of the Royal Historical Society, 1983, 33: 69-88.

The Return of Martin Guerre, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1983.

Frauen und Gesellschaft am Beginn del' Nerzeit, trans. W. Kaiser, Berlin: Wagenbach, 1986.

'"Any Resemblance to Persons Living or Dead": Film and the Challenge of Authenticity', The Yale Review, 1987,76(4): 457-82.

Fictioll in the Archives: Pardon Tales and their Tellers in Sixteenth Century France, Stanford, CA: Stanford University Press, 1987.

'Fame and Secrecy: Leon Modena's Life as an Early Modern Autobiography', History and Theory, 1988, 27 (4): 103-18.

'History's Two Bodies', American Historical Review, 1988, 93 (1): 1-13. 'On the Lame', American Historical Review, 1988, 93 (3): 572-603.

'Rabelais among the Censors (1940s, 1540s)', Representations, 1990, 32 (1): 1-32.

'The Shapes of Social History', Storia della Storiographia, 1990, 17 (1): 28-34.

'Women and the World of Annales', History Workshop Journal, 1992, 33: 121-37. (Ed. with A. Farge) Renaissance and Enlightenment Paradoxes, vol. 3 of A History of Women in the West, Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press, 1993.

Women on the Margins: Three Seventeenth-century Lives, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1995.

A Life of Learning: Charles Homer Haskins Lecture for 1997, New York: American Council of Learned Societies, 1997.

Remaking Imposters: From Martin Guerre to Sommersby, Hayes Robinson Lecture Series no. 1, Egham, Surrey: Royal Holloway Publications Unit, 1997. 'Beyond Evolution: Comparative Histoty and its Goals', in W. Wrzoska (ed.), Swiat historii, Poznan: Instytut Historii UAM, 1998, pp. 149-58.

همچنین نگاه کنید به

Bloch, Febvre, Le Roy Ladurie, Scott.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Adams, R. M., 'Review of Fiction in the Archives', New York Review of Books, 16 March 1989, 36(4): 35.

Adelson, R., 'Interview with Natalie Zemon Davis', Historian, 1991, 53(3): 405-22.

Benson, E., 'The Look of the Past: Le Retour de Martin Guerre', Radical History Review, 1984, 28-30: 125-35.

Bossy, J., 'As it Happened: Review of Fiction in the Archives', Times Literary Supplement, 7 April 1989, 4488: 359.

Coffin, J. and Harding, R. 'Interview with Natalie Zeman Davis', in H. Abelove, B. Blackmar, P. Dimock and J. Schneer (eds), Visions of History, Manchester: Manchester University Press, 1984, pp. 99-122.

Finlay, R., 'The Refashioning of Martin Guerre', American Historical Review, 1988, 93(3): 553-71.

Guneratne, A., 'Cinehistory and the Puzzling Case of Martin Guerre', Film and History, 1991, 21(1): 2-19.

Image as Artifact [video recording], Washington, DC: American Historical Association, 1987.

Le retour de Martin Guerre [video recording], director D. Vigne, SFP, Les Films Marcel Dassault FR3, released with English subtitles by Embassy Pictures, Los Angeles, 1984.

Le Roy Ladurie, E., 'Double Trouble: Review of The Return of Martin Guerre', New York Review of Books, 22 December 1983, 30(20): 12-14.

O'Connor, J. E. (ed.), Image as Artifact: the Historical Analysis of Film and Television, Malabar, FL: R. E. Krieger, 1990.

Orest, R., Review of Women on the Margins, American Historical Review, 1997, 102(3): 808-10.

Quinn, A., Review of Women on the Margins, New York Times Review of Books, 10 December 1995, p. 18.

Roelker, N. L., Review of Fiction in the Archives, American Historical Review, 1989, 94(5): 1392-3.

Roper, L., Review of Women on the Margins, Times Literary Supplement, 19 July 1996, 4868: 4-5.

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱)

یکی از شارحان اظهارنظر کرده است که ویلهلم دیلتای بر تفکر مدرن سایه‌ای عظیم افکنده است.[۱] این توضیحی بجاست، زیرا فقط برخی از افراد بندرت از چگونگی اهمیت فلسفه‌اش - تلفیقی بلندپروازانه از آرا و عقاید متفکرانی مانند ویکو، کانت، هگل، شلایرماخر[1]، درایزن[2]، رانکه[3] - در بحثهایی که در قرن بیستم راجع به هرمنوتیک[4] و اصول حاکم بر علوم انسانی درمی‌گرفت، آگاهی دارند.

ویلهلم دیلتای در نوزدهم نوامبر ۱۸۳۳ در بیبریش[5]، نزدیک ویسبادن[6] در آلمان متولد شد. وی، که فرزند یک کشیش پروتستان بود، در ویسبادن به دبیرستان رفت و بعد از آنجا برای تحصیل در رشتهٔ الهیات رهسپار هایدلبرگ[7] شد. ویلهلم دیلتای در ۱۸۵۳ به دانشگاه برلین منتقل گشت. در برلین دلبستگیهای کلامی‌اش تحت‌الشعاع برنامه‌های تاریخی و فلسفی که براساس نظریات اگوست بوئک[8]، لئوپلد رانکه، تئودر مامزن[9] و یاکوپ گریم[10] تدوین می‌شدند، قرارگرفت. وی در ۱۸۶۰ مقاله‌ای دربارهٔ هرمنوتیک فریدریش شلایرماخر نوشت که برندهٔ جایزه شد، و برای ویرایش نامه‌های شلایرماخر و نوشتن زندگینامه‌اش به کار فرا خوانده شد. در ۱۸۶۱ از دانشکدهٔ الهیات به دانشکدهٔ فلسفه انتقال یافت و سه سال بعد رسالهٔ خود را دربارهٔ علم اخلاق شلایرماخر به اتمام رساند (نوشته‌های گساملت[11]، ج ششم، صص ۱ - ۵۵).

دیلتای در حدود ۱۸۶۵ تحقیقات خود را دربارهٔ تفاوتهای میان علوم انسانی و علوم طبیعی شروع کرد (همان، ج پنجم، صص ۳۱ - ۳۷). این جستار با عنوان آشنایی با علوم انسانی[12]، نخستین جلد اثر مهم اوست که در ۱۸۸۳ انتشار یافت. دیلتای در این کتاب سعی دارد دربارهٔ تاریخ نظریه‌ای را براساس اصول فلسفی متقن به اثبات برساند. با آنکه وی دو پیش‌نویس از جلد دوم («پیش‌نویس

---

1. Schleiermacher.
2. Droysen.
3. Leopold von Ranke.
4. hermeneutic.
5. Biebrich.
6. Wiesbaden.
7. Heidellberg.
8. August Boeckh.
9. Theodor Mommsen.
10. Jakob Grimm.
11. Gesammelte Schriftin.
12. Einleitung in die Geisteswissenschaften (trans. Introduction to the Human Sciences).

ورتسلاو»[1]، 1880 و «پیش‌نویس برلین»[2]، 1893) را به رشتهٔ تحریر درآورد، هیچ‌کدام در دوران حیاتش انتشار نیافتند (همان، ج اول، صص ۲۴۳-۴۹۲). این اثر را با یک سری مقاله، که یکی از مهمترینشان عبارت بود از «اندیشه‌هایی دربارهٔ روان‌شناسی توصیفی و تحلیلی» (مندرج در روان‌شناسی توصیفی و درک تاریخی[3]، صص ۲۳- ۱۲۰) تکمیل کردند. دیلتای در این مقاله استدلال می‌کند که ما فقط می‌توانیم خودمان و دیگران را از دریچهٔ توصیفهای روان‌شناسانه درک کنیم. دیلتای پس از ۱۸۹۳ کار مربوط به آشنایی با علوم انسانی را متوقف کرد و دیگر هرگز آن را ادامه نداد.

دیلتای بین ۱۸۹۶ و ۱۹۰۵ یک رشته مقالات تاریخی دربارهٔ لایبنیتس[4] و دوران وی، فردریک کبیر[5] و عصر روشنگری آلمانی، و قرن هجدهم نوشت (نوشته‌های گساملت، ج سوم). او همچنین تحقیقی در مورد شکل‌گیری عقاید و آرای هگل انجام داد (همان، ج چهارم)، که به وی کمک کرد تا به عقاید و آرای خاص خودش دربارهٔ معنی[6] شکل دهد. در اواسط دوران زندگی، مقالهٔ «پیدایش هرمنوتیک[7]» را چاپ کرد، نوشته‌ای که وی در خلال آن خطوط کلی نگرش روش‌شناختی را که در بقیهٔ عمر خویش بر آن صحه گذاشت، ترسیم کرد.[2] دیلتای استدلال می‌کرد که درک خودمان و دیگران با توصیفهای روان‌شناسانه شروع نمی‌شود، بلکه با تفسیر حالات انسانی شروع می‌شود. او در طی سالهای پایانی زندگی‌اش، نقشی را که متنهای اجتماعی - تاریخی در شکل‌گیری معنی و تجربه ایفا کردند، مورد بررسی قرار داد. نتیجهٔ این بررسی به کتاب تاریخ جهان علم و اندیشه[8] منجر شد (۱۹۱۰)، که به هنگام مرگش، در اکتبر ۱۹۱۱، ناتمام مانده بود.

اگرچه موضوع کتابهای دیلتای متنوع است. برنامهٔ اصلی وی پی‌ریزی مبانی علوم انسانی بود، درحالی‌که فلسفهٔ انتقادی کانت به علوم طبیعی پرداخته بود. دیلتای با نظر کانت مبنی بر اینکه قلمرو تجربه به وسیلهٔ ذهن شکل می‌گیرد، موافق بود، اما باور نداشت که صور و مقولات ذهن عام و تغییرناپذیرند، و صرفاً از طریق عقل مکشوف می‌شوند (آشنایی با علوم انسانی، ص ۱۹۲). از دیدگاه دیلتای تقریباً همهٔ ارزشها، عاطفه‌ها، افکار، و اعمال فرآورده‌های افراد خاصند که در شرایط اجتماعی - تاریخی مشخص زندگی می‌کنند، تحت تأثیر افکار و عقاید محیط پیرامونی خود قرار

1. Breslau Draft. 2. Berlin Draft.
3. Descriptive Psychology and Historical Understanding. 4. Leibniz.
5. Frederick the Great. 6. meaning. 7. The Rise of Hermeneutics.
8. Der Aufbau der geschichtlichen Welt in den Geistes wissenschaften.

می‌گیرند، و به وسیلهٔ محدودیتهای عصر خود مقید می‌گردند. ازاین‌رو، کل شناخت، در زندگی و نحوهٔ گذران آن ریشه دارد (همان، صص ۱۶۲، ۵۰۰ ـ ۵۰۱). وی می‌نویسد: «"من" یک تماشاگر نیست که جلو صحنهٔ جهان می‌نشیند بلکه خود، کنش و واکنش است.»[۳] منظور دیلتای این است که ما شکل می‌گیریم و در قبال دیگران و جهانمان واکنش نشان می‌دهیم. از آنجا که شرایط زندگی پیوسته در حال تغییر است، پس عقل نمی‌تواند به عنوان مقدمهٔ بحث، دایمی، ثابت، و استوار در نظر گرفته شود. دیلتایْ بشدت معتقد بود که «نقطهٔ شروع مطلق» وجود ندارد و دیگر اینکه «هر شروعی اختیاری است» (نوشته‌های گساملت، ج پنجم، ص cx؛ ج. یکم، ص ۴۱۹).[۴]

نظر دیلتای راجع به کانت، حالت کلی «مکتب تاریخی» فراهگلی را منعکس کرده است. نویسندگان پیرو این «مکتب»، مانند لئوپلد رانکه، فرانتس بوپ[1]، یاکوب گریم، اگوست بوئک، تئودر مامزن، یوهان گوستاو درایزن و فریدریک کارل ساوینا[2]، این مطلب را که مجموعه‌ای از شناخت مطلق فراتر از تجربه وجود دارد که می‌تواند به‌وسیلهٔ عقل ناب مستقل قابل دسترس باشد، انکار کرده‌اند. دیلتای تشخیص پیروان مکتب تاریخی را در قبال جنبهٔ تاریخی انسان به منزلهٔ یک «رهایی از خودآگاهی تاریخی» می‌ستود، اما تصور می‌کرد که اندیشه‌هایشان به لحاظ فلسفی استحکام لازم را ندارد (نوشته‌های گساملت، ج پنجم، ص ۱۱).[۵] او خاطرنشان کرد که اگر شخصی جنبهٔ تاریخی نوع بشر را قبول کند، آنگاه چگونه من می‌توانم، از چشم‌انداز محدود اجتماعی ـ تاریخی‌ام، به شناخت معتبر و دعاوی صدق که به دیگران ربط داشته باشد، دست یابم؟ آیا هر شناختی می‌تواند قطعی و حقیقی باشد؟ یا به‌نحوی که وی آن را مطرح می‌کند:

> ما چگونه می‌توانیم بر این مشکل ناشی از قضایای متقن تجربیات درونی که همه‌جا بر دوش علوم انسانی سنگینی می‌کند، فایق آییم؟ تجربیاتی که بی‌اندازه به طور خصوصی محدود، بی‌اندازه مبهم، بی‌اندازه متراکم، و در برابر تحلیل مقاومند؟

(نوشته‌های گساملت، ج ششم، ص ۱۰۷)[۶]

دیلتای برای پاسخ دادن به این پرسش سعی کرد تا آنچه را به عنوان نقاط قوت مکتب کانت، مکتب هگل، و مکتب تاریخی تلقی می‌کرد با هم تلفیق کند (آشنایی با علوم انسانی، ص ۴۹).

دیلتای معتقد بود که مشکل یافتن قطعیت را در مجموعهٔ متنوع تجربیات انسانی باید در پرتو

1. Franz Bopp. 2. Freidrich Karl Savingny.

تأملی کلی‌تر دربارهٔ ماهیت علوم انسانی[1] به منزلهٔ علومی متمایز از علوم طبیعی[2] بررسی کرد. وی مدعی بود برای همراهی فعال در روند تاریخی، ما می‌توانیم با شرایط اجتماعی ـ تاریخی‌مان، از لحاظی که برای کسانی‌که محیط طبیعی را بررسی می‌کنند غیرقابل قبول است، احساس نزدیکی کنیم و آشنا شویم. ما می‌توانیم جهان انسانی را با قطعیتی بیشتر از جهان طبیعی درک کنیم، زیراکه جهان انسانی محصول اعمال خود ماست (نوشته‌های گساملت، ج یکم، صص ۳۶-۷).[۷] به عنوان مثال، ما از بررسی کردن تجربیات خاص خودمان می‌توانیم دریابیم چه‌چیز شبیه به امید، تنفر، و ترس است، اگرچه هرگز نمی‌توانیم بفهمیم که چه‌چیز به سیاره‌ای که در مدار خورشید در حال چرخیدن است، شباهت دارد. درحالی‌که دانشمندان علوم طبیعی باید صرفاً با توضیح دادن[3] دربارهٔ تجربیاتشان از «بیرون» متقاعد گردند، دانشمندان علوم انسانی می‌توانند موضوع اصلی مربوط به کارشان را از «درون» دریابند[4].

در مورد اینکه منظور و درک دیلتای چیست، بحث بسیار شده است، اما برخی از شارحان ترجیح می‌دهند از شرح دادن صرف‌نظر کنند. با این وصف، همان‌طورکه ریکمن[5] نظر می‌دهد، من معتقدم که منطقی آن است که این کلمه به عنوان روند شناخت که ما در آن معنی نشانه‌ها، واژه‌ها، شیوه‌های رفتار و غیره را درمی‌یابیم، تعریف شود.[۸] این شکل از شناخت برای انسانها امری عادی است و مستلزم هیچ‌گونه مهارت یا توانایی خاصی نیست. شناخت برخی از ارتباطات ممکن است مستلزم تلاش یا تجربهٔ فوق‌العاده باشد، اما این امر مربوط است به پیچیدگی آنچه قرار است مورد شناسایی قرار گیرد.

با این‌همه، به این مطالعه می‌توان از راه بررسی آنچه دیلتای «روان‌شناسی توصیفی» می‌نامد، بسیار کمک کرد. دیلتای از دیدگاه سنتی یا «توضیحی»[6] روان‌شناسی که در آن زمان در آلمان رواج داشت، ناخشنود بود، زیرا دیدگاه مزبور می‌پنداشت که هم افراد و هم پدیده‌های ذهنی، مانند احساسات، افکار، و امیال، از یکدیگر مجزا هستند. وی مدعی بود که روان‌شناسی باید تجربیات درونی را با چنان روشی توصیف کند که در آن به وحدت ذهنی فرد و شرایط اجتماعی ـ تاریخی توجه شود. روان‌شناسی توصیفی، مانند همهٔ انسانها، از اصول اخلاقی برای انسجام تجربه‌اش استفاده می‌کند. این «مقولات زندگی»[7]، آن‌گونه که دیلتای از آنها نام می‌برد، که همگی به

---

1. Geisteswissenschaften.
2. Naturwissenschaften.
3. Erklären.
4. Verstehen.
5. Rickman.
6. explanatory.
7. categories of life.

جست‌وجوی، برای معنی و اطمینان خاطر کمک می‌کنند، بر جنبه‌های مختلف تجربه‌مان تأثیر می‌گذارند. دیلتای فهرستی از مقولات تدوین کرد، اما آن را به دلیل اینکه مقولات دیگری ممکن است از راه جست‌وجوی تجربی مکشوف گردند، ناتمام رها کرد. از دیدگاه دیلتای، مهمترین مقوله از آن «زمانبند بودن»[1] بود. انسانها برحسب طبیعت موجوداتی «زمانمند» هستند زیرا که آنان این نکته را با ملاک ارتباطات میان گذشته، حال، و آینده تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر، آنان به حال از راه ارتباط دادن آن به تجربیات گذشته، و پیش‌بینی آینده برحسب امیدها و آرمانهاکه در خلال زمان شکل گرفته‌اند، واکنش نشان می‌دهند. برای اینکه دریابیم که انسانها زمان را چگونه تحمل می‌کنند، روان‌شناس به زندگینامه‌ها، شاهد عینی علل رویدادها و خود-تأملات[2] و «عینی‌شده‌های ذهن»[3] که ما را در خود محصور می‌کنند، توجه نشان می‌دهد. «عینی‌شده‌های ذهن»، شکل ساختهای جهان واقعیت مانند معماری، مدلهای لباس، زبانها، هنرها و غیره را توصیف می‌کند، که بر اثر عقاید، عواطف، و آرمانهای خاص تجسم پیدا کرده‌اند.[۹]

اغلب اوقات شناخت، روشن و بدون مشکل است. به عنوان مثال، موقعی‌که یک خانم کتابدار انگشت اشاره‌اش را روی لبش می‌گذارد، کمترین تلاش لازم که از سوی من انتظار می‌رود، این است که دریابم او به من دارد می‌گوید که ساکت باش. آنچه این شناخت را امکان‌پذیر می‌سازد آداب و رسوم مشترک است. با وجود این، در سایر موارد نایل شدن به شناخت چندان آسان نیست: طرز بیانها ممکن است از یک پس‌زمینهٔ تاریخی یا اجتماعی ناآشنا با ما مطرح شوند. مثلاً، محکم دست دادن شخص ممکن است علامت ادای احترام نباشد، و تحقیق در مورد «رفتار چاپلوسانه» ممکن است هیچ ربطی به کسانی‌که ما به‌لحاظ اجتماعی غیرقابل قبول تشخیص می‌دهیم، نداشته باشد. دیلتای مدعی بود که این موارد نیاز به تفسیر دارند. تفسیر عبارت است از روند یافتن معنای چیزی که مستقیماً مفهوم نیست.

تفسیر، یا به اصطلاح یونانیان باستان هرمنوتیک، بنابر سنت به نقد تفسیری دربارهٔ متون یونانی ـ رومی و کتاب مقدس می‌پردازد. با این‌همه، هرمنوتیک به‌واسطهٔ آثار شلایرماخر کاربرد گسترده‌تری پیدا کرد. شلایرماخر عقیده داشت که دامنهٔ هرمنوتیک به‌لحاظ منطقی می‌تواند برای دربرداشتن چیزهایی مانند متنهای ادبی، مجموعهٔ قوانین و اسناد تاریخی گسترش یابد. دیلتای، که مدتی طولانی از اوایل کار تحقیقی‌اش را صرف اندیشه‌ها و پس‌زمینهٔ روشنفکرانهٔ شلایرماخر کرده

1. temporality. 2. Self-reflections. 3. Objectifications of mind.

بود، اهمیت این تفسیر گسترده‌تر را تشخیص داد. با وجود این، او معتقد بود که این روش می‌تواند برای تفسیر زندگی به طور کلی بیشتر گسترش یابد: به عبارت دیگر، ما می‌توانیم حرکات، اعمال و غیره را چنان مطرح کنیم که انگار آنها متنهایی بوده‌اند که مورد تفسیر قرار گرفته‌اند. ما با اتخاذ این روش هم سوژهٔ مورد تحقیقمان را مقید می‌کنیم و هم قواعد خاص خودمان را نشان می‌دهیم. روش پیش‌گفته به ما امکان می‌دهد تا از قواعد مشترک به عنوان پلی برای قواعد ناشناخته استفاده کنیم. ازاین‌رو، دیلتای اصرار دارد که شناخت دیگران مستلزم درک خویشتن است. و شناخت دیگران، به‌نوبت، درک خویشتن را افزایش می‌دهد. وی می‌نویسد: «شناخت عبارت است از کشف دوبارهٔ من در تو».[1] این مناسبات مشترک و افشاسازی[2] خود و دیگری نمونه‌ای از عقیدهٔ دیلتای درخصوص «چرخهٔ هرمنوتیک»[3] است؛ در این ارتباط دو سویه، تجربه بر تفسیر تأثیر می‌گذارد، و تفسیر به‌نوبت بر تجربه اثر می‌گذارد. این حرکت چرخشی مختص همهٔ علوم انسانی است. مثلاً، از شناخت اعمال یک عامل تاریخی، یک شناخت از یک دوره یا عصر افزایش می‌یابد، و این، به‌نوبت، شناختمان را از اعمال فرد و غیره، افزایش می‌دهد.

نظریات دیلتای از سوی شماری از متفکران قرن بیستم اروپا از جمله سارتر[4]، هایدگر[5]، گادامر[6]،اورتگا گاست[7]،مانهایم[8]،ریکور[9]،ارون[10]،هرگهایمر[11]،هابرماس[12]،ادامه‌و تکامل یافته است. با وجود این، عدم اعتماد عمومی در قبال عقاید و افکار اروپایی در دنیای انگلیسی - امریکایی، حاکی از این بوده است که نظریات دیلتای برای بسیاری از دانشمندان عمدتاً ناشناخته‌اند. افزون براین، دشواری سبک وی و خصوصیت پراکندهٔ نوشته‌هایش، کار ترجمهٔ بدون ابهام و تدوین گزینه‌ای تشریحی از آثارش را مشکل کرده است. به عنوان مثال، برخی از تاریخ‌نویسان عقیده دارند که اصطلاحاتی مانند فهم و درک برای اینکه مفید افتند، بسیار مبهمند. اصطلاح فهم و درک از سوی چند نسل از شارحان، از جمله وبر[13]، یاسپر[14]، واک[15]، کالینگ‌وود، برلین[16]، مارتین، و گاردنر سخت مورد توجه قرار گرفت، اما در مورد تفسیر آن تا به هنگام چاپ مجدد مجموعهٔ آثار او که در بار دوم به هفت جلد بالغ گردید، پیشرفت اندکی حاصل شد

1. Understanding is a rediscovery of the I in the Thou.
2. unravelling.
3. hermeneutic circle.
4. Sartre.
5. Heidegger.
6. Gadamer.
7. Ortega y Gasset.
8. Mannhein.
9. Ricoeur.
10. Aron.
11. Horkheimer.
12. Habermas.
13. Weber.
14. Jasper.
15. Wach.
16. Berlin.

(نوشته‌های گساملت، ۱۹۱۴-۱۹۹۰). چاپ اخیر مجموعه آثار دیلتای، توأم با گزینه‌ای از سوی هاجز[1] و ریکمن، باعث افزایش طبع و نشر آثاری به زبان انگلیسی دربارهٔ عقاید و افکار وی گردید. انتشار یک مجموعهٔ شش جلدی از گزینه‌ها از سوی ماکریل و رودی[2] (۱۹۸۵-)، گرایش نسبت به نظریات دیلتای را تشدید کرد و زمینه را برای پاسخ به پرسشهای دشواری که قبلاً در نظر بود حل شوند، فراهم ساخت. همان‌طور که ارمات[3] متذکر شده است، به‌نظر می‌رسد که خود همان متفکری که مسئلهٔ تفسیر توجه او را جلب می‌کند، درعین حال خود نیز یک مسئلهٔ اصلی دربارهٔ تفسیر مطرح می‌سازد.[۱۱]

یادداشت‌ها

1 H. P. Rickman, Wilhelm Dilthey: Pioneer of the Human Studies, London: Paul Elek, 1979, p. 165.

2 There has been quite a bit of discussion on the development and continuity of Dilthey's thought. H. N. Tuttle focuses primarily on his later ideas (Wilhelm Dilthey's Philosophy of Historical Understanding: a Critical Analysis, Leiden: E. J. Brill, 1969). T. Plantinga and H. Ineichen divide Dilthey's scholarship into three periods (Historical Understanding in the Thought of Wilhelm Dilthey, Toronto: University of Toronto Press, 1980; Erkenntnistheorie und geschichtlichgesellschaftliche Welt: Diltheys Logik der Ceisteswissenshaften, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1975). H. U. Lessing divides it into two periods (Die Idee einer Kritik der historischen Vernunft: Wilhelm Diltheys erkenntHistheoretisch -logisch - methodologische Crundelgunlg der Ceisteswissenshaften, Munich: Verlag Karl Alber. 1984). And R. A. Makkreel (Dilthey, Philosopher of the Human Studies, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1975); M. Ermath (Wilhelm Dilthey: the Critique of Historical Reason, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1978); H. P. Rickman (Dilthey Today: a Critical Appraisal of the Contemporary Relevance of his Work, New York: Greenwood, 1988); and J. Owensby (Dilthey and the Narrative of History, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1994) argue for the continuity of Dilthey's thought.

3 As quoted in Ermath, *Wilhelm Dilthey*, p. 119.

4 C. R. Bambach, Heidegger, Dilthey and the Crisis of Historicism, Ithaca, NY: Cornell

---

1. Hodyes 2. Makkreel and Rodi. 3. Ermath.

University Press, 1995, p. 134.

5 Ibid., p. 138.

6 Ibid., p. 160.

7 Dilthey's suggestion that we can only really understand things that have been made by the human mind was probably inspired by Vico's famous dictum 'verum etfactum convertuntur'. See H. Tuttle, 'The Epistemological Status of the Cultural World in Vico and Dilthey', in G. Tagliacozzo and D. P. Verene (eds) , Giambattista Vico's Science of Humanity, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1976, pp. 241-50; H. A. Hodges, 'Vico and Dilthey', and H. P. Rickman, 'Vico and Dilthey's Methodology of the Human Studies', in G. Tagliacozzo (ed.), Giambattista Vico: an International Symposium, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1969, pp. 439-56; and P. Gardiner, 'Interpretation in History: Collingwood and Historical Understanding', in A. O'Hear (ed.), Verstehen and Humane Understanding, Royal Institute of Philosophy, Supplement 41, Cambridge: Cambridge University Press, 1997, pp.109-19.

8 Rickman, Dilthey Today, p. 108.

9 Although Dilthey borrowed the phrase 'objectifications of mind' from Hegel, he made no metaphysical claims for the reality of these entities. We only retain talk of 'societies', 'nations' and 'eras', for instance, because they are a convenient aid to understanding individuals in their socio-historical perspectives. See H. P. Rickman, Pattern and Meaning in History, New York: Harper & Brothers, 1961, introduction.

10 Quoted in Rickman, Wilhelm Dilthey, p. 208.

11 Ermath, Wilhelm Dilthey, p. 4.

آثار مهم

Gesammelte Schriften, 20 vols, Gottingen: Vandenhoech & Ruprecht, 1914-90. Selected Works, 6 vols, trans. and ed. R. A. Makkreel and F. Rodi; vol. 1, Introduction to the Human Sciences; vol. 4, Hermeneutics and the Study of History; vol. 5, Poetry and Experience, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1985-.

Pattern and Meaning in History, trans. and ed. H. P. Rickman, New York: Harper & Brothers, 1961.

Descriptive Psychology and Historical Understanding, trans. and ed. R. M. Zaner and K. L. Heiges, The Hague: Martinus Nijhoff, 1977.

همچنین نگاه کنید به

Collingwood, Habermas (CT), Hegel, Heidegger, Husserl (MP), Kant, Ranke, Ricoeur, Sartre (MP), Vico.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bambach, C. R., Heidegger, Dilthey and the Crisis of Historicism, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1995.

Bulhof, I., Wilhelm Dilthey: a Hermeneutic Approach to the Study of History and Culture, The Hague: Martinus Nijhoff, 1980.

Collingwood, R. G., The Idea of History, revised edition (ed.) W. J. van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

Ermath, M., Wilhelm Dilthey: the Critique of Historical Reason, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1978.

Hodges, H. A., The Philosophy of Wilhelm Dilthey, London: Routledge & Kegan Paul, 1952.

Makkreel, R. A., Dilthey, Philosopher of the Human Studies, Princeton, NJ: Princeton University Press, revised edition of 1975 text, 1987.

O'Hear, A., Verstehen and Humane Understanding, Royal Institute of Philosophy, Supplement 41, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

Owensby, J., Dilthey and the Narrative of History, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1994.

Rickman, H. P., Dilthey Today: a Critical Reappraisal of the Contemporary Relevance of his Work, New York: Greenwood Press, 1988.

شیخ آنتا دیوپ (۱۹۲۳-۱۹۸۶)

شیخ آنتا دیوپ[1]، با تصورش از تاریخ رها از قید توصیف زمانی رویدادها[2] امید داشت که یک تاریخ افریقایی که به «خود-بازیابی نژادی»[3] منجر شود، پدید آورد.[۱] دیوپ تنها نویسنده‌ای که نیروی خود را صرف پرداختن به «استعمارزدایی از تاریخ افریقا» کرده باشد نیست، و استثنایی بودن کارش مربوط به این موضوع نیست که به دوران مدرن روابط متقابل میان افریقاییان و اروپاییان پرداخته است. تقریباً، از دیدگاه دیوپ، راه حل مبارزه برای استقلال افریقا در به ثبوت رساندن این مطلب است که افریقاییان سیاه معاصر به نژادی یکسان که بر مصر باستان فرمانروایی داشتند، تعلق دارند.

دیوپ در بیست و سوم دسامبر ۱۹۲۳ در دییوربل[4]، سنگال، چشم به جهان گشود. وی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی‌اش را در سنگال به‌اتمام رساند، و آنگاه برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی در رشته‌های ریاضی، فیزیک، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ باستان، و دوران ماقبل تاریخ رهسپار پاریس شد. در همان زمان که در دانشگاه سرگرم تحصیل بود، جنبش سیاه[5] شکل گرفت: یک جنبش فرهنگی، ادبی و سیاسی، علاقه‌مند به اثبات ارزش فرهنگ سیاهپوستان، که ریشه‌هایش از عقاید و افکار ژان پل سارتر و اروفهٔ سیاه لئوپلد سنگور[6] آب می‌خورد. دیوپ سخت تحت تأثیر جنبش سیاه قرار گرفته بود، درحالی‌که هم با شرکتش در ائتلاف دموکراتیک افریقایی[7]، یک گروه پیرو اتحاد سیاسی منطقه‌ای که نمایندهٔ رادیکال‌ترین طرز برخورد ضد استعماری در مستعمرات افریقایی فرانسه بود، و هم با تقبل مسئولیت در حضور افریقایی[8]، یک خانهٔ کتاب که مرکز گردهمایی روشنفکران فرانسوی‌زبان افریقایی بود، برای بحث و تبادل نظر در طی دورانی که شماری از کشورهای افریقایی به استقلال رسیدند، مورد توجه قرار گرفته بود.

دیوپ همچنین در همان زمان که در پاریس اقامت داشت، مطالعات خود را دربارهٔ

---

1. Cheikh Anta Diop.
2. histoire non événementielle.
3. racial self - retrieval.
4. Diourbel.
5. Négritude.
6. Leopold Senghor's Orphee noire.
7. Rassemblement Démocratique African.
8. Présence Africaine.

مصرشناسی، سوژهٔ اصلی اکثر آثارش، آغاز کرد. همان‌طور که دیوپ در ۱۹۸۵ به خاطر آورد، پیدا کردن جای شایستهٔ خود در رشتهٔ تحصیلی کار آسانی نبود:

> من متوجه شدم که هر وقت یک سیاهپوست کمترین علاقه‌ای به اشیای مصری نشان می‌دهد، سفیدها واقعاً مضطرب می‌شوند... با آنکه حتی یک نفر در سراسر فرانسه هرگز مرا در مورد انجام دادن تحقیقاتم تشویق نکرد، من بیشتر به آن تحقیقات ادامه دادم، با این‌همه آنان بیشتر آشفته و خشمناک شدند، حتی تلویحاً دربارهٔ شغل آیندهٔ معلمی‌ام تهدیداتی کردند. من توجهی نکردم. جوان سرکشی بودم و هرچه بیشتر با من مخالفت می‌شد من هم مصمم‌تر و سرسخت‌تر می‌شدم.[۲]

دیوپ سرزمین مصر را خاستگاه تمدن افریقایی تلقی می‌کرد و مایل بود همان‌طور که غرب از یونان باستان الهام می‌گیرد، افریقای معاصر هم از مصر باستان الهام بگیرد. وی در صدد برآمد تا اثبات کند که مصر صرفاً خاستگاه تمدن قارهٔ سیاه نبوده، بلکه اولین تمدن در سراسر جهان بوده است. تقریباً همهٔ کتابهای تاریخی دیوپ به اثبات این ارتباط باستانی مربوط به مصر می‌پردازند. او همچنین به خاطر ارائه دادن نظریه‌ای دربارهٔ یکپارچگی فرهنگی افریقا، با تأکید بر اینکه تمدن افریقایی اساساً مادرسالار و تمدن اروپایی اساساً پدرسالار است، و هر دو این تمدنها پیش از آمیختن با همدیگر در کرانه‌های مدیترانه و پر و بال دادن به یونان باستان حیات جداگانه‌ای داشته‌اند، مشهور است.

نخستین رئوس کُلی از دیدگاههای او در باب پیشینهٔ افریقایی را می‌توان در مقالهٔ بررسی زبان‌شناختی اولاو: خاستگاه زبان و نژاد ولوف[1] (۱۹۴۸) پیدا کرد.»[۳] دیوپ در این مقاله با بهره‌گیری از آموخته‌هایش به نشان دادن برخی از پیوستگیهای زبانی (واژه‌های خویشاوند از ریشهٔ یکسان) میان زبان ولوف[2] (زبان قلمرو کایور[3] در سنگال) و زبان مصری باستان می‌پردازد. دیوپ در پی یافتن مدرک برای اثبات خاستگاه مصری تمدن افریقایی در رسالهٔ پژوهشی دورهٔ دکتری‌اش می‌گشت، و اگرچه این رساله به سبب افراط در جنجالی بودن پذیرفته نشد، وی بسیاری از قسمتهای آن را با عنوان ملل سیاه(پوست) و فرهنگ (اثر پیش‌گفته در ۱۹۵۵ با عنوان خاستگاه افریقایی تمدن: افسانه یا واقعیت؟ به انگلیسی ترجمه شد)[4] به چاپ رساند. این اثر سر و صدای

1. Etude de linguistique oulove Origine de la langue et la race Wolof.

2. Wolof.
3. Cayor.

4. Nations négres etcullture (1955, trans. the African Origin of Civilization: Mythor Reality?

زیادی در میان روشنفکران افریقایی فرانسوی‌زبان ایجادکرد و نقش مهمی در تکوین تاریخ فرهنگ و زبان افریقایی پس از جنگ دوم جهانی ایفا نمود.

ملل سیاه(پوست) و فرهنگ به دو بخش تقسیم شده است: بخش نخست، مباحثه‌ای بر سر خاستگاه افریقایی تمدن مصری، و بخش دوم، یک بررسی دربارهٔ مسائل اساسی مرتبط با مبارزهٔ افریقایی به خاطر استقلال در دههٔ ۱۹۵۰. دیوپ در بخش نخست مدعی می‌شود که طیف گسترده‌ای از مدارک، دال بر آن است که تمدن باستانی مصر سیاهپوستی [۱] است.افزون بر این، او اظهار نظر می‌کندکه این تمدن، نخستین تمدن بود، و باعث شکل‌گیری فرهنگهای افریقای شمالی شد. مطابق گفتهٔ دیوپ، ریاضیات فیثاغورثی، آیین یهود، آیین اسلام، و علوم جدید همگی در عقاید و افکار مصری ریشه دارند. او عقیده دارد این موضوع برای جهان غرب ناشناخته است، زیرا که:

> گرایش برای مشروعیت بخشیدن به استعمار و تجارت برده ـ به عبارت دیگر موقعیت اجتماعی کاکاسیاه [۲] در دنیای مدرن ـ باعث پیدایش یک ادبیات نو برای توصیف به اصطلاح خصلتهای نامطلوب سیاهان گردید.[۴]

و نهادهای علمی و تحقیقاتی غرب به انکارکردن میراث فرهنگی متعلق به افریقای سیاه ادامه می‌دهند. دیوپ حتی تا آنجا پیش می‌رود تا بگوید مایهٔ نابودی اسکلتها چیست و توضیح دهد که چرا جسدهای مومیایی‌شدهٔ پیش ـ پادشاهی [۳] سیاه تا این حد اندکند. از این رو وی در عین حال دلایل راهگشای بیشتری مطرح می‌کند ـ مثلاً، استناد به شمار زیادی از شباهتهای فرهنگی و زبانی میان تمدنهای مصر باستان و افریقای سیاه در حال حاضر. اینها اندیشه‌های دقیقاً وابسته با توتم‌ها، تزکیهٔ نفس، کیهان‌شناسی، سلطنت، و فرقه [۴] را در برمی‌گیرند. دیوپ در بخش دوم تأکید می‌کند ارزشیابی دوبارهٔ گذشتهٔ باستانی فقط به خاطر افزایش دادن حس مناعت طبع افریقاییان نیست، بلکه به خاطر کمک برای ایجادکردن یک فرهنگ واحد است که به حال کل بشریت سودمند باشد. دیوپ به ما از چگونگی سودمند افتادن این فرهنگ واحد افریقایی برای جهانیان سخنی نمی‌گوید، اما معتقد است که زبان در مبارزه و تلاش برای نیل به وحدت، نقشی قاطع ایفا می‌کند. به منظور کمک به وحدت، زبانها باید به اندازهٔ کافی برای در خودگنجاندن مفهومهای مدرن انعطاف‌پذیر

1. Negroid.
2. Negro.
3. pre-dynastic.
4. caste.

باشند. دیوپ برای نشان دادن اینکه زبانهای افریقایی می‌توانند چنین مفهومهایی را در خود بگنجانند، بخشی از ترجمهٔ نظریهٔ نسبیت انیشتین را به زبان ولوف عرضه می‌دارد.

دیوپ در بسیاری از مضمونهای اصلی مندرج در ملل سیاه‌پوست و فرهنگ، وحدت فرهنگی افریقای سیاه[1] (۱۹۵۹) تجدید نظر کرد. او همچنین در این تجدید نظر آنچه را احتمالاً واضحترین بیان دربارهٔ نظریه‌اش «دو خاستگاه» است، ابراز داشت. دیوپ به ما می‌گوید که متفکران غربی مانند فردریک انگلس، دربارهٔ اینکه مادرسالاری یک مرحلهٔ بینابینی در تاریخ و خانواده است، بتفصیل بحث کرده‌اند. به نظر دیوپ، این یک ادعای ناشی از تفکر اروپایی‌محور[2] است که عادت دارد بنابر سنت همیشگی خود، جامعه‌های مادرسالار افریقایی را تحقیرکند. دیوپ در عوض از عقیدهٔ مبتنی بر وجود داشتن دو «خاستگاه» خانوادگی دفاع می‌کند؛ او معتقد است که:

> بشریت، به جای گذار از یک مرحلهٔ بینابینی عمومی از مادرسالاری به پدرسالاری از آغاز به لحاظ جغرافیایی به دو «خاستگاه» تقسیم شده بود، که یکی از آنها برای رشد مادرسالاری مناسب بود و یکی دیگر هم برای رشد پدرسالاری، و این دو نظام در جامعه‌های مختلف بشری گاهی در برابر هم می‌ایستادند و گاهی با هم درگیر می‌شدند؛ در برخی از نواحی با همدیگر تلفیق شدند و حتی در کنار همدیگر به حیات خود ادامه دادند.

(وحدت فرهنگی افریقای سیاه، ص ۲۶)

خاستگاه هند و اروپایی شمالی از موهبتهای مادی برخوردار بود که زندگی چادرنشینی را ایجاب می‌کرد، خاستگاه افریقای جنوبی به زندگی کم‌تحرک مبتنی بر کشاورزی میدان می‌داد. این اوضاع و شرایط یکی را درخور وجود نظام پدرسالاری و دیگری را درخور وجود نظام مادرسالاری گردانید. این شکلهای نظام خانوادگی، به نوبت، نقشی بزرگ در شکل دادن به فرهنگهای خاص ایفا کردند. مثلاً، دیوپ اظهارنظر می‌کند که این خاستگاهها به پیدایش عقاید مختلف در مورد ازدواج، بچه‌داری، مالکیت، ارث و گناه کمک کرد (همان، فصل پنجم).

دیوپ در ۱۹۶۰ رسالهٔ جدیدی به دانشگاه ارائه داد، و در این زمان او موفق شد درجهٔ دکتری‌اش را در رشتهٔ ادبیات دریافت کند. بخش کوتاهی از این رساله با عنوان دوران پیش از

---

1. L'unitè culturelle l'Afrique noire (1959,trans. The cultural Unity of Black Africa).
2. Eurocentric.

استعمار افریقای سیاه[1] به چاپ رسید. دیوپ در این کتاب از منابع قرون وسطایی عربی برای گرد آوردن توصیفاتی از ویژگیهای اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی دوران پیش از استعمار قلمروهای پادشاهی غنا، مالی، و سونگهای[2] واقع در افریقای غربی استفاده می‌کند. افزون‌براین، او به موازات این کار اطلاعاتی نیز دربارهٔ ویژگیهای قلمروکایورهای سنگال به دست می‌دهد. هدف دیوپ بیشتر آن نیست که رویدادهای تاریخی را جزء به جزء شرح دهد یا به وقایع‌نگاری بپردازد، بلکه آن است که میراث مشترک تاریخی و پیوستگی را در میان مردمان کشورهای ساحلی افریقای غربی اثبات کند (دوران پیش از استعمار افریقای سیاه، صص ۱۴۷-۱۴۸). وی با تأسی از اندیشه‌های تاریخ‌نویسانی مانند فردیناند برودل، با این نگرش برای نوشتن تاریخ با عنوان تاریخ رها از قید توصیف زمانی موافقت دارد: توصیف «بی رویداد»[3] ساختارهای سیاسی و اقتصادی در طی زمان طولانی.

دیوپ می‌نویسد:

> تا زمان حاضر تاریخ افریقای سیاه با تاریخهایی[4] به اندازهٔ سیاههٔ یک بقال، بی‌روح و خسته‌کننده نوشته شده بود، بی‌اندک توجهی به در اختیار نهادن کلیدی برای گشودن در، به سوی فهم ودرک جامعهٔ افریقایی.[۵]

(دوران پیش از استعمار افریقای سیاه، ص ۵)

مقصود دیوپ آن است که تاریخ‌نویسان کنونی افریقایی، در توجه به رویدادها، به دوران مدرن روابط متقابل میان افریقاییان و اروپاییان گرایش دارند.او ادعا می‌کند که چنین تاریخ‌نویسانی فقط می‌توانند وقایع‌نامه‌هایی سطحی که نشان‌دهندهٔ دیدگاهی یک بعدی در قبال روابط تاریخی با اروپاییان است، پدید آورند.از نظر دیوپ کلید درک جامعهٔ افریقایی در تحلیل تحولات درازمدت اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی نهفته است. فقط در موقعی‌که شخص به چنین تحولاتی از خلال گذشت قرنهای متمادی دقت کند از یک غنای فرهنگی آگاهی می‌یابد که افریقای سیاه می‌تواند ادعای برخورداری آن را داشته باشد. مثلاً، دیوپ در تمدن یا وحشیگری[5] (۱۹۸۱) مدعی است که نتیجهٔ تحقیقاتش به وی امکان می‌دهد تا نظر مارکس را، مبنی بر اینکه جامعه‌های آسیایی-افریقایی دچار رکود بودند و فاقد مختصات لازم برای عمل انقلابی رد کند (فصلهای ۸-۱۱؛ همچنین نک،

---

1. L' Afrique noire prècoloniale (trans. Precolonial Black Africa).
2. Songhai. 3. eventless. 4. dates.
5. Civilisation ou babarie (trans. Civilisation or Barbarism).

۱۹۶۷ پیشینهٔ تمدنهای سیاهان: اسطوره یا واقعیت تاریخی؟[1] به طور ناقص ترجمه شده و در سولبوک[2] به چاپ رسیده است).

دیوپ در ۱۹۶۱ به سنگال، که در آن موقع مستقل شده بود، بازگشت. وی بی‌درنگ درگیر مسائل سیاسی شد و یک حزب مخالف با نام اتحادیهٔ توده‌های سنگالی[3] تشکیل داد. او در ۱۹۶۲ بازداشت و زندانی شد. در غیاب او، بی.ام.اس تجزیه شد. در ۱۹۶۵ از زندان آزاد شد و جبههٔ ملی سنگال[4] را ایجاد کرد. ادامهٔ فعالیت این حزب، همراه با دیگر حزبهای مخالف، ممنوع اعلام شد. در ۱۹۷۳ این ممنوعیت برداشته شد، و او یک گروه سوم همسود، ائتلاف ملی دموکراتیک[5]، به وجود آورد. در ۱۹۸۱، آر.ان.دی به صورت یک حزب سیاسی درآمد.

دیوپ، به موازات فعالیت سیاسی‌اش، سخت می‌کوشید تا یک آزمایشگاه کربن پرتوزا بنیاد نهد تا بتواند مطالعات خود را در زمینهٔ باستان‌شناسی و فیزیک دنبال کند؛ سرانجام چنین آزمایشگاهی در مؤسسهٔ بنیادی افریقای سیاه داکار[6] در ۱۹۷۱ افتتاح شد. دیوپ به نشر و چاپ عقاید و افکارش در در باب پیشینهٔ افریقایی[7] ادامه داد و در ۱۹۷۱ به خاطر نوشتن تاریخی دربارهٔ افریقا به عنوان معاون ریاست کمیتهٔ علمی یونسکو انتخاب شد. در ۱۹۸۲، او استادی رشتهٔ تاریخ را در دانشگاه داکار تقبل کرد، مقامی که تا به هنگام مرگ در ۱۹۸۶ آن را حفظ کرد.

در دهۀ ۱۹۶۰، تأثیر آثار دیوپ در کشورهای فرانسوی‌زبان تقلیل یافت؛ زیرا که این آثار از سوی افریقاشناسان برجسته‌ای مانند ریموند مونی[8]، ژان سورت ـ کانای[9]، ژان دویس[10]، و لویی ونسان توما[11] مورد نقد قرارگرفته بودند. اگرچه این نقدها و نقدهای بعدی به ارزش آثارش در ایجاد یک «اسطوره‌شناسی به لحاظ سیاسی سودمند»[۶] که از وحدت افریقایی حمایت می‌کند، اشاره کرده بودند. نگرانیهایی را دربارهٔ دقت تقریباً منحصر به فرد دیوپ در قبال تحولات دراز مدت فرهنگی و اجتماعی، تعبیرش از یک تاریخ افریقایی توام با ابزارهای عقلانی اروپایی، و لحن جنجالی نوشته‌هایش مطرح ساخته بودند.

در وهلهٔ نخست، نقدهای مزبور توجه نکردن دیوپ را به رویدادهای تاریخی به خاطر متمرکز

---

1. Antériorité des civilisations nègres: Mythe ou vèrite historique.

2. Soulbook.

3. the Bloc des Masses Sénégalaises (BMS).

4. Front National du sénégal.

5. the Rassemblement National Dèmocratique (RND).

6. Dakar - based Institut Fondemental d'Afrique Noire (IFAN).

7. African anteriority.

8. Raymond Mauny.

9. Jean Suret - Canale.

10. Jean Devisse.

11. Louis Vincent Thomas.

کردن فکر بر تحولات درازمدت اجتماعی، سیاسی، و تاریخی هدف گرفته بودند. نویسندگانی مانند دیوف[۱] و امبوج[۲] خاطرنشان کرده‌اند که دیوپ برای نوشتن یک تاریخ بلندمدت که رویدادها را در برنگیرد، مسئولیت نوشتن اثری را بر عهده می‌گیرد که همگونی زمان[۳] و وحدت چشم‌انداز را می‌پذیرد.[۷] تاریخ، آن طور که برودل و دیگر تاریخ‌گرایان[۴] نظر می‌دهند، هرچیز از ناپایدارترین رویدادها تا بطئی‌ترین تحولات محیط زیست را در برمی‌گیرد و چندگونگی زمانها[۵] و چشم‌اندازها را می‌پذیرد. دیوپ پاسخ می‌دهد: این مربوط به غرب است که تمام فکر و ذکرش پرداختن به «تاریخ وقایع» شده است. این امر به حدی است که منجر به چند مورد سوء تعبیر در خصوص آثار وی گردیده است:

> در نگرش روشنفکرانهٔ میان محققان افریقایی و اروپایی اختلافی وجود دارد که اغلب مایهٔ این‌گونه سوء برداشتها در مورد تفسیر واقعیتها و اهمیت نسبی آنها می‌شود. کنجکاوی علمی پژوهشگر اروپایی در قبال داده‌های افریقایی اساساً تحلیلی است. مشاهدهٔ اشیا از خارج، غالباً به بسط یک سنتز گرایش ندارد. پژوهشگر اروپایی اساساً خودش را به تحلیل جزئیات که بیش و کم در هنگام توجه کردن به واقعیتها جانبدارانه است، می‌چسباند و به مدت نامحدودی مرحلهٔ سنتز را به تعویق می‌اندازد. پژوهشگر افریقایی به این فعالیت «علمی» که به نظر می‌رسد هدفش از بین بردن خودآگاهی جمعی و تاریخی افریقایی در تنگ‌نظری پرداختن به جزئیات باشد، بدگمان است.

(پیشینهٔ تمدنهای سیاهان در سولوک، ص ـ ۲۶)

دیوپ خواستار آن است که تاریخ‌نویسان افریقایی از هر دو نگرش افراط‌آمیز اجتناب ورزند (همان، 1-n). اما بدیهی است که آنان باید به «کلیات تاریخ»[۶] برای آزاد کردن تاریخ افریقایی از قید روایت تحریف‌شدهٔ استعماری رویدادها بپردازند.

با آنکه از سوی محققان غربی در قبال طرح نوشتن تاریخ افریقا به قلم خود افریقاییان موافقت بسیار ابراز شده است، برخی خاطرنشان کرده‌اند که تاریخ‌نویسانی مانند دیوپ، در پی یافتن وجود ساختارهای دولتی در دوران گذشتهٔ افریقا برای کمک به تلاشهای کشورسازی[۷] معاصر، از عقاید و

1. Diouf.
2. Mbodj.
3. homogeneity of time.
4. Annalists.
5. plurality of times.
6. macro - history.
7. nation - building.

آرایی که درنهایت با تجربهٔ افریقای تاریخی ناسازگارند پیروی کرده‌اند ـ مانند نظریاتی که از سوی مارکس مطرح شده است.[۸] آن طور که دویگنارد [1] خاطرنشان می‌کند، دیوپ به خاطر به‌کار بردن اصطلاحاتی بحث‌انگیز نظیر «فئودالیسم» [2]، «سوسیالیسم» [3] و «مادرسالاری» که انگار آنها را واقعیتهای عام قلمداد کرده است مورد انتقاد قرار گرفته است.[۹] برنال [4] این موضوع طنزآمیز را به عنوان مدرکی حاکی از تداوم نظارت اروپا بر مستعمرات سابقش تلقی می‌کند:

> طبعاً، اساس پیدایش خاورشناسی باید ـ دست‌کم در انگلستان و فرانسه ـ همراه با گسترش عظیم استعمار و دیگر شکلهای فرمانروایی بر آسیا و افریقا در یک زمان اتفاق افتاده باشد. نه‌تنها یک درک روشمند از مردمان غیراروپایی و زبانشان برای تسلط بر آنان مورد نیاز بود، بلکه شناخت تمدنهایشان، از راه فراگیری و طبقه‌بندی فرهنگهایشان، تضمین می‌کرد که خود بومیان نیز دربارهٔ تمدنهای خاص خودشان فقط از طریق کسب دانش اروپایی بتوانند آگاهی پیدا کنند.این هم دام دیگری برای نخبگان مستعمره‌نشین در کشورهای اصلی استعماری تدارک دید، که عاملی بیش از پیش مهم در ابقای سلطهٔ فرهنگی اروپا از زمان زوال استعمار مستقیم در نیمهٔ دوم قرن بیستم بوده است.[۱۰]

در خاتمه، از نظر شماری از محققان غربی، دیوپ به هزینهٔ بورسیهٔ تحصیلی ثابت یک اسطوره‌شناسی ملی‌گرا و مربوط به اتحاد افریقا خلق کرده است. مثلاً امانوئل گیس [5] اظهار نظر کرده است که آثار دیوپ چیزی جز یک واکنش ناشی از احساس حقارت در مواجهه با تمدن اروپایی نیست، و همان نقش ایدئولوژیهای ملی‌گرای قرن نوزدهم را ایفا می‌کند ـ همان نقش شرکت در انطباق دوبارهٔ فرهنگی که برای ورود به دنیای مدرن مورد نیاز است.[۱۱] مری لفکوویچ [6] نظر مشابهی ابراز می‌کند:

> افریقامحوری [7] تنها آنچه را خلاف واقع است آموزش نمی‌دهد؛ این عامل دانشجویان را به نادیده گرفتن رویدادنگاری شناخته‌شده، غافل شدن از توجه کردن به مطالب مستند، صرفاً گزینش آن واقعیتهایی که سهل‌الوصولند، و جعل کردن واقعیتها، هر موقعی‌که مفید یا لازمند... خلاصه، اسطورهٔ افریقامحور دورهٔ باستان طرفدارانش را آموزش نمی‌دهد.در

1. Duvignard
2. feudalism.
3. socialism.
4. Bernal.
5. Immanuel Geiss.
6. Mary Lefkowitz.
7. Afrocentrism.

عوض، آنان را در حالت توهم، هم در مورد سیر واقعی تاریخ و هم در مورد روشهایی که مردم توسط آنها همواره قادر [به] فراگرفتن فرهنگها صرف نظر از فرهنگ خاص خودشان بوده‌اند، نگاه می‌دارد.[۱۲]

تلاش دیوپ برای به وجود آوردن یک ناسیونالیسم مربوط به اتحاد افریقا از راه نوشتن تاریخ افریقایی نیز در اروپا به دلیل سوءظن و حتی بیم از حمایتهای ناسیونالیستی به نحوی که در نیمهٔ پایانی قرن بیستم ملاحظه شد، با برخورد انتقادآمیز مواجه شده بود. دیوپ مایل بود که با دانشگاهیان افریقایی و اروپایی به تبادل نظر بپردازد، و در نهایت از سوی آنان مورد تأیید قرار گیرد، اما اصرار داشت که تاریخ‌نویسان افریقایی حتماً باید اهل مجادله باشند:

شخص باید، در نخستین مرحله، واقعیتها را به لحاظ علمی به اثبات برساند، و در این زمینهٔ ویژه حتی رضایت از خود جایز نیست. روشی که با آن حقیقت بی‌طرفانهٔ علمی باید عرضه شود به اوضاع و احوال وابسته است، زیرا که در حوزهٔ علوم انسانی، به ثبوت رساندن صداقت یک چیز است و قبول عام یافتن بی‌درنگ آن چیز دیگر. در نتیجه، در دومین مرحله و بدون صدمه زدن به ارزش علمی تئوری، شخص حق استفاده از جدل را برای دور کردن سوء نیت از انسانها، برای سست کردن روبناهایی که چیزی جز ظاهر علمی ندارند ـ سرانجام برای رها ساختن ارواح به خواب رفته از خواب‌آلودگی ـ دارد.[۱۳]

اگرچه آثار دیوپ معمولاً در اروپا با آنچه خود وی یک «سکوت تعدیل‌شده»[1] نامید مواجه بوده است، علاقهٔ فراوانی در قبال عقاید و افکارش از سوی تاریخ‌نویسان فرانسوی‌زبان افریقایی و به همین اندازه از سوی تاریخ‌نویسان امریکایی افریقایی‌تبار ابراز شده است. تئوفیل اوبنگا[2]، یک تاریخ‌نویس سنگالی، تلاش کرده است تا نظریات دیوپ را بپیراید و بسط دهد، وی شماری از آثار دیوپ را در ایالات متحد به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. به نظر می‌رسد که در افریقا و ایالات متحد، این اظهار نظر دیوپ را مبنی بر اینکه «وقت آن رسیده است که باخبر شویم که سایر ملتها نمی‌توانند دیگر دربارهٔ افریقا به ما درس بدهند» جدی گرفته باشند.[۱۵]

1. qualified silence. 2. Thèophile Obenga.

یادداشت‌ها

1 W. Soyinka, Myth, Literature, and the African World, Cambridge: Cambridge University Press, 1976, p. 105.

2 C. Finch, 'Further Conversations with the Pharoah', in I. van Sertima and L. Williams (eds), Great African Thinkers: Cheikh Anta Diop, New Brunswick, NJ: Transaction Books, 1986, p. 229.

3 Présence Africaine, 1948, 4: 672-84 and 5: 848-53.

4 Quoted in J. G. Spady, 'The Changing Perception of C. A. Diop and his Work: the Preeminence of a Scientific Spirit', in I. van Sertima and L. Williams (eds), Great African Thinkers, p. 97.

5 This was just a few years after K. O. Dike's and B. A. Ogot's attempts to establish a separate discipline of African history in Nigeria and Kenya. On this, see R. July, An African Voice: the Role of Humanities in African Independence, Durham, NC: Duke University Press, 1987, pp. 129-56, 177-97.

6 C. Gray, Conceptions of History: Cheikh Anta Diop and Théophile Obenga, London: Karnak Press, 1989, chap. 1.

7 See M. Diouf and M. Mbodj, 'Senegalese Historiography: Present Practices and Future Perspectives', in B. Jewsiewicki and D. Newbury (eds), African Historiographies: What History for Which Africa? London: Sage Publications, 1986, p. 212.

8 See C. Neale, Writing 'Independent' History: African Historiography 1960-1980, London: Greenwood Press, 1985, pp. 125-50.

9 J. Duvignard, 'Ideologies africaines: Critique de L'Afrique Noire Precoloniale et L'Unité Culturellé, Preuves, 1960, 113: 84-7.

10 M. Bernal, Black Athena, the Afroasiatic Roots of Classical Civilization, vol. 1, The Fabrication of Ancient Greece 1785-1985, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1987, p. 236.

11 I. Geiss, The Pan-African Movement, trans. A. Kemp, London: Methuen, 1974, pp. 318-19.

12 M. Lefkowitz, Not Out of Africa: How Afrocentrism Became an Excuse to Teach Myth as History, New York: Basic Books, 1996, pp. 157-8.

13 Quoted in J. Spady (1972) 'Negritude, Pan Banegritude and the Diopian Philosophy of

History', in A Current Bibliography on African Affairs, p. 26.

14 C. Finch (1987) 'Meeting the Pharoah: Conversations with Cheikh Anta Diop', in Cheikh Anta Diop: Great African Thinkers, vol. 1, p. 30.

15 C. A. Diop (1987) 'Nile Valley Executive Committee Interviews Diop', in Cheikh Anta

آثار مهم

The African Origin of Civilisation: Myth or Reality?, trans. M. Cook, Westport, CT: Lawrence Hill, 1974.

The Cultural Unity of Black Africa: the Domains of Patriarchy and of Matriarchy in Classical Antiquity, trans. anon., Chicago, IL: Third World Press, 1978.

Precolonial Black Africa, trans. anon., Westport, CT: Lawrence Hill & Company, 1987. Black Africa: the Economic and Cultural Basisfor a Federated State, trans. H. J Salemson, Westport, CT: Lawrence Hill & Company, 1978.

Antériorité des civilisations nègres: Mythe ou vérité historique? partially trans. in Soulbook: the Revolutionary Journal of the Black World, vol. 2(4), 1969.

Civilisation or Barbarism: Anthropology without Compromise, trans. Y.-L.M. Ngemi New York: Lawrence Hill, 1991.

'Origin of the Ancient Egyptians', in G. Mokhtar (ed.), General History of Africa II, Ancient Civilisations of Africa, Paris/Berkeley, CA: UNESCO/University of California Press, 1987, pp. 27-57.

همچنین نگاه کنید به

Braudel, Marx, Woodson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bernal, M., Black Athena, the Afroasiatic Roots of Classical Civilisation, vol. 1, The Fabrication qf Ancient Greece 1785-1985, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1987.

Collins, R. O., Problems in African History, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1979.

Geiss, I., The Pan African Movement, trans. A. Kemp, London: Methuen, 1974. Gray, C.

Conceptions of History: Cheikh Anta Diop and Theophile Obenga, London: Karnak House, 1989.

Howe, S. Afrocentrism: Mythical Pasts and Imagined Homes, New York: Verso, 1998.

Jewsiewicki, B. and Newbury, D. (eds), African Historiographies, What History for Which Africa? London: Sage, 1986.

July, R., An African Voice: the Role of Humanities in African Independence, Durham, NC: Duke University Press, 1987.

Lefkowitz, M., Not GMt of Africa: How Afrocentrism Became an Excuse to Teach History as Myth, New York: Basic Books, 1996.

Neale, C, Writing 'Independent' History: African Historiography 1960-1980, London: Greenwood, 1985.

Obenga, T., L'Afrique dans L'antiquité, Egypte pharaonique-Afrique noire, Paris: Presence Africaine, 1973.

Présence Africaine, 1989, nos 149-50.

Sartre, J-P. and Senghor, L. S., Orphee noire: Anthologie de la nouvelle poesie negre et malgache de langue franfaise, Paris: Presses universitaires de France, 1948.

Soyinka, W., Myth, Literature and the African World, Cambridge: Cambridge University Press, 1976.

Van Sertima, I. and Williams, C (eds), Great African Thinkers, vol. 1, Cheikh Anta Diop, New Brunswick, NJ: Transaction Books, 1987.

جی. آر. التن (۱۹۲۱ - ۱۹۹۴)

معمولاً تصور شده است که پژوهش تاریخی اساسی مستلزم اصول اساسی مرتبط با تاریخ‌نگاری است. با وجود این، تألیفات تاریخ‌نویس انگلیسی جفری رودلف التن به ما ثابت می‌کند که این موضوع لزوماً صحیح نیست. التن در طی یک دورهٔ حرفه‌ای چهل ساله، بسیاری از «اعتقادات و عادات قدیمی» را بوضوح بیان کرد و مورد استفاده قرار داد، و موجد یک «انقلاب» در تاریخ مربوط به دوران فرمانروایی سلسلهٔ تیودر[1] شد.

بزرگترین فرزند آیوا درویتا زومر[2] و تاریخ‌نویس متخصص در تاریخ دوران باستان ویکتور آیرنبرک[3]، جفری رودلف التن (۱۹۲۱-۱۹۹۴)، نخست در فرانکفورت و سپس در پراگ زندگی کرد. در ۱۹۳۹، افراد خانوادهٔ آیرنبرک با استفاده از کمک‌هزینه‌ای که انجمن حراست از علم و دانش[4] در اختیارشان گذاشت به بریتانیا مهاجرت کردند. جفری و برادرش لویس[5] در مدرسهٔ ریدل[6]، یک مدرسهٔ روشمند[7] در کالون بی[8]، واقع در شمال ولز، ثبت‌نام کردند. با آنکه هیچ‌یک از آنها زیاد به زبان انگلیسی آشنا نبودند، بسرعت پیشرفت کردند و در ۱۹۴۱ جفری کمک‌آموزگار تدریس دروس تاریخ، زبان آلمانی، و ریاضیات شد.[۱] در هنگام فراغت از تدریس، وی به طور غیررسمی در رشتهٔ تاریخ باستان در دانشگاه لندن به تحصیل پرداخت. بعد از دریافت درجهٔ لیسانس جفری به ارتش بریتانیا پیوست و نامش را به توصیهٔ شورای ارتش[9] به التن تغییر داد. وی تا ۱۹۴۶ در لشگر ایست سری[10] و ادارهٔ ضد اطلاعات ارتش[11] خدمت کرد. پس از پایان جنگ، آیرنبرک، التن کنونی، برای دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ تاریخ انگلستان در دانشگاه لندن شروع به تحصیل کرد. با راهنمایی تاریخ‌نویس سرشناس متخصص در تاریخ دوران سلسلهٔ تیودر، جی.ای. نیل[12] التن در مورد اسناد مربوط به دوران وزارت تومس کراموِل[13]، یکی از وزیران هنری هشتم که

---

1. Tudor.
2. Eva Dorothea Sommer.
3. Victor Ehrenberg.
4. Society for the Protection of Science and Learning (SPSL).
5. Lewis.
6. Rydal School.
7. methodist.
8. Colwyn Bay.
9. Army Council.
10. East Surrey Regiment.
11. Intelligence Corps.
12. J.E.Neale.
13. Thomas Cromwell.

از ۱۵۳۱ تا به هنگام اعدامش در ۱۵۴۰ بر مسند قدرت تکیه داشت، به تحقیق پرداخت. حاصل این تحقیق به رسالهٔ «تومس کرامول، جنبه‌های کار اجرایی‌اش»[1] منجر شد، که شامل نظریاتی بود که اساس همهٔ آثار بعدی تاریخی التن را شکل داد. هنگامی که التن دورهٔ دکتری‌اش را به پایان رساند، قبل از اینکه سمتی را در دانشگاه کمبریج بپذیرد، به مدتی کوتاه در دانشگاه گلاسکو[2] تدریس کرد. وی در دانشگاه کمبریج[3] تا به هنگام بازنشستگی‌اش در ۱۹۸۸ سرگرم تدریس بود، و از سمت استادیاری به استاد انتصابی[4] تاریخ مدرن[5] ارتقای مقام پیدا کرد.

اندیشهٔ محوری در کتاب تاریخی التن این است که تومس کرامول معمار یک «انقلاب در حکومت تیودر» بود. التن در اولین کتابش استدلال می‌کند که دوران حکومت تیودر، یک دوران استبدادی نبود:

> موقعی بود که مردم آمادگی فرمانبرداری از دولت را پیدا کرده بودند، و موقعی بود که به نظر می‌رسید نظم و صلح از اصول و حقوق مهمترند. آنچه تیودرها را از معاصران اروپایی‌شان، که مانند تیودرها با مشکلات مشابهی مواجه بودند، متمایز می‌کرد، دقیقاً این بود که آنان صلح و نظم را بدون توسل به استبداد ـ مطمئناً بدون توسل به سلاحی که یک فرمانروای مستبد در اختیار دارد ـ تدارک دیده بودند.

(انقلاب تیودر در ادارهٔ حکومت[6]، صص ۱ـ۲)

موقعی بود که تومس کرامول از طرح هنری هشتم برای قطع رابطه با کلیسای روم کمال استفاده را برد. وی تغییرات اجرایی بسیار مهمی را در نحوهٔ حکومت کردن رواج داد، به طوری که در ۱۶۰۳ «الیزابت برای جانشین خود کشوری بسامان مبتنی بر طرحی نو» باقی گذاشت (همان، ص ۷۱). نظریهٔ التن، رادیکال بود، زیرا که فقط بعضی از تاریخ‌نویسان از مبانی حکومت جدید در دههٔ ۱۵۳۰ آگاهی پیدا کرده بودند، و کسانی که به این شناخت رسیده بودند، هنری هشتم را معمار اصلاحات تلقی می‌کردند. همان‌طور که التن در معرفی یک متن کهن‌تر مربوط به تاریخ دودمان تیودر نوشت:

> آنچه باید فهمید... این است که در مورد نکات جزئی یا برخی از واقعیتهای تازه کشف‌شده

---

1. Thomas Cromwell, Aspects of his Administrative work.
2. Glasgow.
3. Cambridge.
4. Regius Professor.
5. Modern History.
6. The Tudor Revolution in Government.

تردیدی وجود ندارد. بخش مهمی از مجموعهٔ نظریات اساسی بخش مهمی از چارچوب ارجاع، کنار گذاشته شده است.

(«رنسانس حکومت سلطنتی»[1] در بررسیهای مربوطه به تیودر و سیاست و حکومت استوارت[2]، ج یکم، ص ۳۹)

التن دربارهٔ نظریه‌اش در یک مجموعه مقاله و دو کتاب درسی پرفروش، انگلستان تحت حکومت تیودرها[3] (۱۹۵۶)، حکومت مشروطهٔ تیودر[4]، (۱۹۶۰) به جزئیات پرداخته بود، و طولی نکشید که وی هم پژوهشگران و هم خوانندگان آثارش را متقاعد کرد که «انقلاب» کرامول مهمترین رویداد بریتانیا در قرن شانزدهم بود. با این وصف، حتی با اینکه نظریات او رسمیت یافت، انتقاد از آنها آغاز شد. مثلاً، پنری ویلیامز[5] و جی.ال. هریس[6] استدلال کردند که التن پیشینه‌های قرون وسطایی خط‌مشی کرامول را نادیده گرفته است، و اسکاریس بریک[7]، یکی از شاگردان سابق التن، دنبالهٔ این استدلال را گرفت که هنری هشتم معمار اصلی تحولات اجرایی بوده است.[۲]

التن، بدون نگرانی، در ۱۹۷۲ در سخنرانیهای درسی فرد[8] در دانشگاه آکسفورد استدلال کرد که حاکمیت قانون در دههٔ ۱۵۳۰ به این دلیل جاری بود که دستگاه رهبری کرامول اطمینان داد که با اتخاذ این خط‌مشی در پاسخ به شورش عمومی، «نه کشتار جمعی، نه حکومت وحشت» وجود نخواهد داشت. (سیاست و نظمیه[9]، ۱۹۷۲، صص ۳۹۹-۴۰۰). کتاب دیگرش، اصلاح و نوسازی[10] (۱۹۷۳)، روند اصلاحات را، بویژه قانون مربوط به احشام و حصارکشی[11]، قانون جدید حمایت از مستمندان[12]، و مصوباتی که از بن، قوانین مرتبط با اراضی کشاورزی را تغییر داد، ناشی از اقدامات کرامول و مطرح کردن آنها در پارلمان می‌داند. اگرچه اصل نظریهٔ التن یکسان باقی ماند، توصیفش از کرامول اندکی تغییر کرد. وی نوشت کرامول «کمتر از آنچه من درگذشته تصورکرده بودم، قاطع، غیرمذهبی، و رادیکال بود»؛ به نظر می‌رسد مبنای برنامه‌هایش برای اصلاح کلیسای انگلستان منبعث از عقاید و آرای پروتستان‌ها و اومانیست‌ها[13] بوده باشد (اصلاح و نوسازی، صص vii-viii). این ابراز نظر دربارهٔ کرامول به عنوان یک فرد پروتستان اومانیست حتی در اثر بعدی التن رفرم و

---

1. Renaissance Monarchy.
2. Studies in Tudor and Stuart Politics and Government.
3. England under the Tudors.
4. The Tudor Constitution.
5. Penry williams.
6. G.L Harris.
7. J.J Scarisbrick.
8. Ford Lectures.
9. Policy and Police.
10. Reform and Renewall.
11. Enclosure Act.
12. a new Poor Law.
13. humanist.

نهضت اصلاح‌طلبی[1] (۱۹۷۷) صریحتر بیان شده است. التن همچنین در این اثر ارزیابی‌اش را در خصوص دستاوردهای کرامول به منزلهٔ یک «انقلاب» مورد بازنگری قرار می‌دهد. وی اذعان می‌کند که اصلاحات کرامول بدون پیشینه نبوده‌اند. با این‌همه، اصلاحات مزبور باز هم دارای اهمیت بودند. بر این اساس، التن در رفرم و نهضت اصلاح‌طلبی، «انقلاب تیودر» را به منزلهٔ یک دوران رفرم رادیکال بازنویسی می‌کند. وی این دیدگاه نو را یک اظهار ندامت[2] تلقی نمی‌کند. تقریباً التن آن را نتیجهٔ یک «حالت و روش» متفاوت می‌داند تا «پیش‌بینی‌های» بهنگام‌تر (رفرم و نهضت اصلاح‌طلبی، ص ۷).

نویسندگانی مانند برندن بردشاو[3] و جی.ای. گای[4]، از بازنگری التن در مورد نظریهٔ انقلاب استقبال کردند اما همچنان دربارهٔ توصیفهایش از کرامول، هانری هشتم، کاردینال ولسی[5] و تومس مور[6] ابراز تردید می‌کردند. در ۱۹۸۶ شش نویسنده، از جمله شاگردان سابق التن، انقلاب مورد بازنگری قرار داده شده: بازنگریها در تاریخ حکومت و دستگاه اجرایی تیودر[7] را انتشار دادند.[۳] آنها، در این اثر، تحقیق التن را در مورد درباریان، هیئت مشاوران سلطنتی، امور مالی حکومت، و تأکیدش بر کرامول را زیر سؤال بردند. التن در برابر منتقدانش تسلیم نشد، و تا هنگام مرگ بر آن بود که اصلاحات مالی طلایه‌دار آغاز دولت جدید بوده است. همان‌طور که جی.ای. گای اظهار نظر کرده است، چنین استنباط می‌شود که التن خودش را قدرتمندترین منتقد در قبال نظریاتش به حساب می‌آورد.[۴] التن نسبت به خودش و نسبت به کسانی که به نظریاتی متمایز از نظریات خاص خود او معتقد بودند، انعطاف‌ناپذیر بود (به عنوان یک مثال انتقاد از اصلاح و اصلاح کردن. نوشته‌هایش با رگبار حمله‌های پرخاشگرانه از سوی طیف گسترده‌ای از نویسندگان، از جمله لورنس استون[8]، کریستفر هیل[9]، جی.ام. ترولین[10]، ار. اچ. تونی[11]، جی.ای. نییل، ای.اچ. کار، آرنولد توین‌بی، هایدگر، آدرنو[12]، سسور[13]، بارتِس[14]، گادامر، دریدا[15]، فوکو[16]، هایدن وایت،

1. Reform and Reformation.
2. recantation.
3. Brendan Bradshaw.
4. J.A.Guy.
5. Cardinal Wolsey.
6. Thomas More.
7. Revolution Reassessed: Revisions in the History of Tudor Government and Administration.
8. Lowrence Stone.
9. Christopher Hill.
10. G.M Trevelyn.
11. R.H.Tawney.
12. Adorno.
13. Saussure.
14. Barthes.
15. Derrida.
16. Foucault.

دومنیک لاکاپره[1]، و دیوید هارلن[2] مواجه شد. از طریق همین حمله‌های انتقادی است که ما به تصوری واضح از نظریات التن دربارهٔ ماهیت تاریخ دست می‌یابیم.

التن با شور و شوق وافر در آثار مرتبط با تاریخ‌نگاری‌اش استدلال می‌کند که مطالعهٔ تاریخ را باید دست‌کم از دست هفت گروه از آدمها نجات داد. نخستین گروه عبارت است از خیل متفننها که به گذشته از «بیرون، از میان پوششی به هم بافته از غرابت و شگفتی» نگاه می‌کنند (تمرین تاریخ[3]، ۱۹۶۷، ص ۱۸). این‌گونه آدمها استثنایی را در عادی و عادی را در استثنایی می‌بینند و متقابلاً، قادر به طرح‌ریزی پرسشهای اساسی دربارهٔ گذشته و نظر دادن راجع به آن بر مبنای ضوابط خاص خودش نیستند، و برای احساساتی‌گری[4] مستعدند. دومین گروه کسانی هستند که نظریات و روشها را از روی نظریات و روشهای متعلق به دیگران گرته‌برداری می‌کنند، بی‌آنکه در قبال آنها نظری انتقادآمیز ابراز دارند. درحالی‌که التن با تلاش برای پدید آوردن طرحهای نو تحقیق در زمینهٔ تاریخ مخالف نیست، بر این باور است که «موقعی‌که طرح از خارج اخذ شده به آموزه[5] تبدیل شود، همان‌طور که در بیشتر موارد تبدیل می‌شود، این آموزه بررسی تاریخ را با تنزل دادن تاریخ تا حد منبعی از مثالهای منتخب یا تحریف‌شده برای تقویت طرح بی‌معنی می‌کند» (همان، صص ۳۵-۷). علاوه‌براین، در بعضی از اوقات تاریخ‌نویسان ممکن است به نظریاتی علاقه‌مند شوند که به لحاظ قواعد نشئت گرفته از آنها مردود شمرده شده‌اند (نگاه کنید به کدام راه به گذشته؟[6]، ۱۹۸۳). گروه سوم، در شمار کسانی قرار دارند که به جست‌وجوی تعمیم دادنهای شبه قانون دربارهٔ گذشته برمی‌آیند، به امید اینکه قادر شوند پیش‌بینی‌هایی در مورد آینده ارائه دهند. التن اذعان می‌کند که تاریخ‌نویسان به تعمیم دادنها مجبور می‌شوند. بدون آن، تاریخ‌نویسان نمی‌توانند گذشته را برای دیگران تشریح کنند. اما رویدادها و آدمها، ویژه و خاص هستند: «مانند دیگر موجودات گونه‌ای مشابه، وجود دارد، اما هرگز کاملاً با هم یکسان نیستند» (تمرین تاریخ، ص ۱۱). وی مدعی است گشتن به دنبال قوانینی که اعمالمان را تشریح کنند، به ما این بهانه را می‌دهد تا بگوییم که ما نمی‌توانیم از خطاهایمان اجتناب کنیم. در نظریاتش همچنین «اصل مسئولیت تاریخی» را نفی می‌کند زیرا که اصل مزبور مستلزم استدلال از «چیست» به «چه ممکن است از آن حاصل شود» است، نه از «چیست» به «چگونه اتفاق می‌افتد». با این همه، تلاشها در مورد یافتن قوانین، کاری است

---

1. Dominick La Capra.
2. David Harlan.
3. The Practice of History.
4. sentimentality.
5. doctrine.
6. Which Round to the Past.

عبث چون‌که تاریخ از پیش‌بینی‌ناپذیر بودن آنچه انسانها ممکن است بیندیشند یا انجام دهند سخن می‌گوید:

> انسانهایی که تأثیر محیطی را که در آن آمد و شد دارند، احساس نکنند وجود ندارند، اما همهٔ آنان نیز از محدودهٔ محیطشان فراتر می‌روند و به نوبت خود بر آن اثر می‌گذارند: آنچه آنان هم در این محیط انجام می‌دهند و هم بر آن تأثیر می‌گذارند، توضیح دادنی، اما غیرقابل پیش‌بینی است.

(بازگشت به اصول[1]، ۱۹۹۱، ص ۸)

گروه چهارم، کسانی هستند که در قالبهای تئوریک «خواهان رستگاری‌اند». درحالی‌که چنین تئوریهایی طرح «بناهای به ظاهر شکوهمند» را در نظر می‌گیرند. برای ما بیشتر از زمان حال سخن می‌گویند تاگذشته. به عقیدهٔ التن تردیدی وجود ندارد که تئوریها را برگذشته تحمیل می‌کنند: آنها از آن ناشی نمی‌شوند. افزون‌براین، از دیدگاه او «همهٔ پرسشها به نحوی طرح‌ریزی شده‌اند تا مؤید اثبات تئوری شوند، و تمام پاسخها هم از پیش برای آن برنامه‌ریزی شده‌اند» (همان، ص ۱۶). کسانی‌که فریب تئوریها را می‌خورند با اعتمادی نسنجیده دل به آنها می‌بندند:

> برای جدا کردن یک آدم سرسپرده از تئوری‌اش، به یک انقلاب فکری توأم با یک گفت‌وشنود معنوی نیاز است، و ممکن است که این امر صرفاً در موقعی اتفاق افتد که یک تئوری دیگر آماده می‌شود تا این هواخواه مؤمن را تحت تأثیر قرار دهد.

(همان، ص ۲۳)

مثلاً، تاریخ‌نویسان مارکسیست به این عقیده دل بسته‌اند که انگلستان قرن هفدهم اصول سرمایه‌داری را به‌رغم ادلهٔ خلاف آن تجربه کرد (همان، صص ۱۷-۱۸؛ تمرین تاریخ، صص ۳۶-۷، ۴۳-۷). التن به ما توصیه می‌کند که سخت مراقب فیلسوفان و نظریه‌پردازانی که بی‌پروا دربارهٔ تاریخ قلمفرسایی می‌کنند اما هرگز به تحقیق نپرداخته‌اند، باشیم.

گروه پنجم، کسانی را در برمی‌گیرد که تاریخ را «زنده ـ متمرکز» می‌نویسند. چنین افرادی از گذشته، آن جزئیاتی را برمی‌گزینند که با مسائل مرتبط با عصر حاضر هماهنگ باشد. التن اعتقاد دارد که هرگونه استفاده‌ای از گذشته به این صورت، «مشکوک و مخاطره‌آمیز» است. اگر گذشته

1. Return to Essentials.

مسلم فرض شده است، این امر باید براساس ضوابط خودش از «درون» بررسی شود. در بهترین حالت، بررسی گذشته ما را قادر می‌سازد «آشنایی جامعتر و عمیقتری با امکانات مربوط به اندیشه و عمل انسانی حاصل کنیم، بمراتب بیشتر از آنچه [ما] احیاناً می‌توانیم از راه تجربهٔ محدود خاص [خودمان] به دست آوریم» (بازگشت به اصول، ص ۸).

گروه ششم، کسانی هستند که از تاریخ برای اثبات کردن اسطوره‌ها استفاده می‌کنند. درحالی‌که این‌گونه اسطوره‌ها ممکن است باعث خشنودی خاطر ما شوند، استدلالها دربارهٔ تجدید نظر در قبال ایرلند و تاریخ نازی به ما تفهیم می‌کنند که آنها نیز می‌توانند مخاطره‌آمیز باشند. التن به ما یادآور می‌شود که تاریخ‌نویسان باید بی‌وقفه در پی حقیقت باشند، حتی اگر آنان از انجام دادن چنین کاری تسکین خاطر پیدا نکنند (بازگشت به اصول، صص ۴۴ـ۴۹).

سرانجام، گروه هفتم کسانی هستند که:

> این عقیدهٔ به نظر عام مبتنی بر برخی از سخنان نامعقول رایج در میان دانشجویان ادبیات را که باعث می‌شود همهٔ شکلهای تحقیق واقعی نامکن گردند، پذیرفته‌اند و در نتیجه تاریخ‌نویس را از به پایان رساندن آنچه برای مدتی طولانی به عنوان مقصود مورد نظرش مشخص کرده است، عاجز می‌گردانند.

(بازگشت به اصول، ص ۲۶)

از دیدگاه التن، اگر تاریخ‌نویسان این عقیده را بپذیرند که گذشته ممکن نیست «شناخته شود»، آنگاه بررسی گذشته یا به صورت «چیزهای رفته»[1] در خواهد آمد، شرایطی که همهٔ روایتها پذیرفتنی تلقی می‌شوند و این شخص خوانندهٔ کتاب است که دربارهٔ اصل مطلب تصمیم می‌گیرد، یا حداکثر به صورت بررسی سبک نگارش تاریخ‌نویسان دربارهٔ گذشته. چنین احتمالاتی التن را آشکارا وحشتزده می‌کند:

> ما بر سر زندگی جوانان معصوم که از همه‌سو اغواگران اهریمن‌خو آنان را محاصره کرده‌اند، پیکار می‌کنیم، اغواگرانی که مدعی عرضه کردن نظامهای عالی اندیشه و حقایق و معارف ژرفتر ـ درواقع، قرینهٔ روشنفکرانهٔ لافزنی هستند.

(بازگشت به اصول، ص ۴۱)

---

1. anythings goes.

اگرچه التن باور ندارد که تاریخ‌نویسان بتوانند خودشان از شر پیش‌انگاریها و پیش‌داوریها نجات دهند، با این‌همه گمان می‌کند که شناخت واقعی امکان‌پذیر است. دلیل این امر آن است که سوژهٔ تاریخ‌نویس دربردارندهٔ یک «واقعیت کاملاً مستقل از تحقیق» است. تاریخ‌نویسان نمی‌توانند هر واقعه‌ای راکه درگذشته اتفاق افتاده است تجربه کنند، اما «حقیقت کشف خواهد شد اگر فقط ما بتوانیم آن را تشخیص دهیم» (تمرین تاریخ، صص ۷۳-۷۴).

براساس همین اطمینان خاطر است که التن عقیده‌اش را دربارهٔ تاریخ مطرح می‌کند. وی ادعا می‌کند که تاریخ‌نویسان «حرفه‌ای» می‌توانند به حقیقت گذشته، به «درون» آن، از راه بررسی دقیق منابع تاریخی دسترسی پیدا کنند(مثلاً نگاه کنید به بازگشت به اصول، صص ۵۲-۵۳). برای انجام دادن چنین کاری، تاریخ‌نویسان توسط چهار اصل راهنمایی شده‌اند. نخست، بکوشند با اطمینان خاطر پرسشهایی را در مورد مدرک مطرح کنند که به سوی یک پاسخ از پیش معین در ذهن سوق داده نشوند. دوم، به یاد داشته باشند که مردمان روزگار گذشته از بازاندیشی بهره‌مند نبودند. سوم، آمادهٔ شنیدن مطالب تازه و امکان‌پذیر ساختن تحقیق بیشتر برای تعدیل کردن نظریاتشان باشند. چهارم، سعی کنند نظریاتشان را برای دیگران به صورتی قابل فهم توضیح دهند. (همان، صص ۶۶-۹؛ تمرین تاریخ، صص ۸۸-۱۴۱). التن مدعی است که این اهداف و اصول را باید به دانشجویان رشتهٔ تاریخ تلقین کرد. وی در فصل پایانی تمرین تاریخ استدلال می‌کند که این امر بخوبی می‌تواند در فعالیتهایی که مستلزم حل کردن مسئله، استنتاج، مطالعهٔ گسترده، و ارزشیابی مدرک است، انجام پذیرد. هرچند التن عقیده دارد که چندان اهمیتی ندارد چه مطالبی تدریس شود، با صراحت اولویت را به دوره‌های اساسی دانشگاهی در انگلستان، برای خواندن و تحصیل تاریخ سیاسی انگلستان می‌دهد. در نظر التن علت این امر آن است که دربارهٔ تاریخ سیاسی انگلستان کتابهای فراوانی نوشته شده است و پرداختن به آن نیازمند مختصری آگاهی و شناخت تخصصی است (تمرین تاریخ، ص ۱۵۱؛ همچنین نگاه کنید به تاریخ سیاسی[1]، ۱۹۷۰، «آیندهٔ گذشته»[2] و «تاریخ انگلستان»[3] در بازگشت به اصول، صص ۷-۱۲).

نظریات مرتبط با تاریخ‌نگاری التن بوضوح پرسشهای فراوانی را مطرح می‌سازند. مثلاً، دست‌کم کیت جنکینز[4] در ادعایش مبنی بر اینکه اندیشه‌های التن در مواجهه با نکات فلسفی

---

1. Political History. 2. The Future of the Past. 3. The History of England.

4. Keith Jenkins.

انسجام لازم را ندارند و ازاین‌رو نظریات وی به لحاظ فلسفی فاقد اعتبارند، محق است.[۵] اما اگر ما التن را براساس چنین دلایلی کنار بگذاریم، متوجه این نکته نخواهیم شد که وی برای چه چیزی تلاش می‌کرد. التن نظریاتش را فیلسوفانه ابراز نکرد، زیرا وی معتقد بود که دربارهٔ تاریخ می‌توان به طرزی متفاوت صحبت کرد. هدفش این بود که اعتقادات بسیاری از تاریخ‌نویسان حرفه‌ای را منعکس نماید ومطمئن شود که آنان را از بحث در مورد ماهیت تاریخ محروم نکرده‌اند.

یادداشت‌ها

1 B. L. Beer, 'G. R. Elton: Tudor Champion', in W. L. Arnstein (ed.), Recent Historians of Great Britain, Ames, IA: Iowa State University Press, 1990, p. 15.

2 P. Williams and G. L. Harriss, 'A Revolution in Tudor History?', Past and Present, 1963, 25: 3-58; and J.J. Scarisbrick, Henry VIII, Berkeley, CA: University of California Press, 1968. See also L. Stone, 'How Nasty was Thomas Cromwell? New York Review of Books, 22 March 1973, 20(4): 31-2; C. Russell, The Crisis of Parliaments: English History 1509-1660, London: Oxford University Press, 1971; and C. S. L. Davies, Peace, Print and Protestantism, 145()-1558, London: Hart-Davis McGibbon, 1976, pp. 226-32.

3 B. Bradshaw, 'The Tudor Commonwealth: Reform and Revision', Historical Journal, 1979, 22(2): 455-76; J. A. Guy, 'The Tudor Commonwealth: Revising Thomas Cromwell', Historical Journal, 1980, 23(3): 681-5; and C. Coleman and D. Starkey (eds), Revolution Reassessed: Revisions in the History of Tudor Government and Administration, Oxford: Oxford University Press, 1986.

4 Guy, 'The Tudor Commonwealth'.

5 K. Jenkins, On "What is History" From Carr to Elton to Rorty and White, London: Routledge, 1995, p. 92 .

آثار مهم

The Tudor Revolution in Government: Administrative Changes in the Reign of Henry VIII, Cambridge: Cambridge University Press, 1953.

England under the Tudors, London: Methuen, 1956. (ed.) The Reformation, New Cambridge Modern History, vol. 2, Cambridge: Cambridge University Press, 1958.

Star Chamber Stories, London: Methuen, 1958.

The Tudor Constitution: Documents and Commentary, Cambridge: Cambridge University Press, 1960.

The Practice of History, London: Fontana, 1967.

Modern Historians on British History, 1485-1945, London: Methuen, 1970. Political History: Principles and Practice, London: Penguin, 1970.

Policy and Police: the Enforcement of the Reformation in the Age of Thomas Cromwell, Cambridge: Cambridge University Press, 1972.

Reform and Renewal: Thomas Cromwell and the Common Weal, Cambridge: Cambridge University Press, 1973.

Reform and Reformation: England 1509-1558, London: Arnold, 1977.

(with R. W. Fogel) Which Road to the Past? Two Views of History, New Haven, CT: Yale University Press, 1983.

Return to Essentials: Some Reflections on the Present State of Historical Study, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

Studies in Tudor and Stuart Politics and Government: Papers and Reviews, 1946-1972, 4 vols, London: Cambridge University Press, 1974-92.

همچنین نگاه کنید به

Carr, White.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bradshaw, B., 'The Tudor Commonwealth: Reform and Revision', Historical Journal, 1979, 22(2): 455-76.

Coleman, C. and Starkey, D. (eds), Revolution Reassessed: Revisions in the History of Tudor Government and Administration, Oxford: Oxford University Press, 1986.

Cross, M. C., Loades, D. M. and Scarisbrick, J. J. (eds), Law and Government under the Tudors: Essays Presented to Sir Geoffrey Elton, Regius Professor of Modern History in the University of Cambridge on the Occasion of his Retirement, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

Guth, D. J. and McKenna, J. W. (eds), Tudor Rule and Revolution: Essays for G. R. Elton from his American Friends, New York: Cambridge University Press, 1982.

Guy, J. A., 'The Tudor Commonwealth: Revising Thomas Cromwell', Historical Journal, 1980, 23(3): 681-5.

Horowitz, M. R., 'Which Road to the Past?', History Today, January 1984, 34: 5-10.

Jenkins, K., On 'What is History?' From Carr to Elton to Rorty and White, London: Routledge, 1995.

Kenyon, J., The History Men, London: Weidenfeld & Nicolson, 1983.

Kouri, E. I. and Scott, T. (eds), Politics and Society in Reformation Europe: Essays for Sir Geoffrey Elton on his Sixty-fifth Birthday, London: Macmillan, 1986.

Schlatter, R., Recent Views on British History: Essays on Historical Writing since 1966, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1984.

Slavin, A. J., 'Telling the Story: G. R. Elton and the Tudor Age', Sixteenth Century Journal, 1990, 21(2): 151-69.

Transactions of the Royal Historical Society, 1997,7: 177-336.

Williams, P. and Harriss, G. L., 'A Revolution in Tudor History?' Past and Present, 1963, 25: 3-58.

لوسین فه‌ور (۱۸۷۸ ـ ۱۹۵۶)

شگفتی‌آور است که لوسین فه‌ور، تاریخ‌نویسی مدرن که همراه با مارک بلوک برای ترویج تبادل بین‌المللی از راه نوشتن کتابهای تاریخی مسئله ـ محور [1] دربارهٔ همهٔ انواع مختلف تجربیات انسانی فعالیت می‌کرد، سوای مرزهای روشنفکری فرانسه نسبتاً ناشناخته است.

لوسین فه‌ور (۱۸۷۸-۱۹۵۶)، فرزند یک معلم دبیرستان، دورانِ کودکی‌اش را در لرن [2] گذراند. فه‌ور، پیش از فارغ‌التحصیل شدن از لیسه لوئی له‌گراند [3] و اتمام خدمت سربازی، در دانشسرای عالی [4] پاریس مقام مهمی را به دست آورد. وی در فاصلهٔ سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۰۲ در سمینارهایی که توسط فیلسوفان، هنری برگسن [5] و لوسین لیوی ـ برودل [6] جغرافی‌دان، پل ویدال دی لا بلانش، تاریخ‌نویس هنر، ایمیل مال [7]، منتقد ادبی، هنری بریمون [8]، و زبان‌شناس، آنتونی میه [9]، برگزار شدند، شرکت جست. درحالی‌که فه‌ور از شرکت در این سمینارها مطالب فراوانی را فراگرفت، در ضمن با خواندن آثار تاریخ‌نویسان و اندیشمندان سیاسی مانند ژوله میشله [10]، جیکاب بورکهارت [11]، فوستل دو کولانژ [12]، لوئی کوراژو [13]، و ژان ژوره [14] معلومات زیادی کسب کرد. فه‌ور از همان آغاز اولین روزهای تحقیقاتی‌اش از دیدگاه مسلط آلمانی دربارهٔ تاریخ، که بر مطالعه و بررسی علمی رویدادهای سیاسی و نظامی مبتنی بود، سر باز زد. وی بیشتر به دیدگاه جامعتری دربارهٔ تاریخ که از عقاید و افکار نظریه‌پردازان اجتماعی مانند جغرافی‌دانان، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و زبان‌شناسان شکل گرفته بود، علاقه داشت.

چنین دیدگاهی دربارهٔ تاریخ، اساس رسالهٔ دکتری‌اش را تشکیل داد ـ پژوهشی در مورد ناحیهٔ فرانش ـ کونته [15] در دورانی که فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در قرن شانزدهم بر آن فرمانروایی می‌کرد. فه‌ور در این رساله، شورش مردم هلند را علیه فیلیپ دوم و فرا رسیدن نهضت اصلاح دین را

---

1. problem - orientated.
2. Lorraine.
3. Lycée Louis-le - Grand.
4. Ecole Normale Supérieure.
5. Henry Bregson.
6. Lucien Lévy - Brudl.
7. Emile Mâle.
8. Henry Bremond.
9. Antoine Meillet.
10. Jules Michelet.
11. Jacob Burkhardt.
12. Fustel de Coulanges.
13. Louis Courajod.
14. Jean Jaurês.
15. Franche - Comté.

تشریح می‌کند. وی همچنین تصویری روشن از ویژگیهای جامعه ـ جغرافیایی ناحیهٔ مزبور و اقتصاد نابسامانش، نبرد سیاسی و مهیج میان یک اشرافیت گرفتار قرض و طبقهٔ بورژوای بیش از پیش ثروتمند نوخاستهٔ آن ارائه می‌دهد (فیلیپ دوم و فرانش ـ کونته: بررسی تاریخی سیاسی، مذهبی و اجتماعی[۱]، ۱۹۱۲). فه‌ور، با برخورداری از حمایت آنری بر[۲]، بنیانگذار نشریهٔ بررسی تألیف تاریخی، طرح نوشتن یک بررسی جامعتر را در مورد ارتباط میان تاریخ و جغرافی تدارک دید. اما این طرح با شروع جنگ اول جهانی متوقف ماند. فه‌ور در دوران جنگ در گروهان مسلسل‌چیها خدمت کرد. وی یک‌بار زخمی شد، از این بابت پنج تقدیرنامه دریافت داشت و به درجهٔ سروانی ارتقای مقام پیدا کرد.

فه‌ور در اکتبر ۱۹۱۹ به سمت استادی در رشتهٔ تاریخ مدرن در دانشگاه استراسبورگ واقع در ناحیهٔ از نوبازسازی شدهٔ آلزاس منصوب شد. وی در سخنرانی درسی آغازین خود، خلاصه‌ای از عملکرد تاریخ را در یک «دنیای از هم پاشیده» به دست داد. فه‌ور استدلال کرد موقعی‌که تاریخ‌نویسان خود را از قید گردآوری بیهودهٔ اطلاعات، نوشتن گزارشهایی برای خدمت کردن به هدفهای سیاسی، عقیدتی، و ملی‌گرایانه و قرار دادن رویدادها در ردهٔ قوانین تصنعی یاکاذب نجات دهند، می‌توانند «بهترین و مطمئن‌ترین محافظ برای آرمان ملی‌مان، تمدنمان، استقلالمان و عزممان به خاطر صلح و آزادی» باشند.[۱]

وی در استراسبورگ[۳]، بررسی خود را دربارهٔ ارتباط میان جغرافیا و تاریخ از سرگرفت، که با نام سرزمین و تکامل انسانی[۴] به چاپ رسید (این کتاب در ۱۹۲۲ با عنوان یک مقدمهٔ جغرافیایی بر تاریخ[۵] ترجمه شد). در این کتاب به عنوان شروع بحث، عقیدهٔ فریدریک راتسل[۶] مبنی بر اینکه محیط طبیعی «مناسب مبنایی ثابت برای حالات و آرزوهای متغیر انسانهاست، و با خشونتی سبعانه بر سرنوشتهای مردمان حاکم است»، آورده شده است (یک مقدمهٔ جغرافیایی بر تاریخ، ص ۱۸). فه‌ور، با تقلید از ویدال د لا بلانش، دو ایراد در مورد عقیدهٔ مرتبط با راتسل مطرح می‌کند. ایراد اول، وی بر تنوع واکنشهایی که ممکن است در قبال یک محیط مشخص ابراز شوند تأکید می‌کند؛ مثلاً، یک رشته‌کوه نقش یک خط مرزی را، هم ممکن است دارا باشد و هم نباشد. ایراد دوم، تأثیر محیط

---

1. PhilippeII et la Franche - Comté: Etude d'histoire politique,religienuse et sociale.
2. Henry Berr.
3. Strasbourg.
4. La terre et L'evolution humaine.
5. A Geographical Introduction to History.
6. Friedrich Ratzel.

بر انسانها همیشه با واسطهٔ ساختارهای اجتماعی و عقاید و آرا پدید می‌آید؛ بنابراین، به عنوان مثال، یک رودخانه ممکن است از نظر عده‌ای یک مانع و از نظر عده‌ای دیگر یک راه بازرگانی پراهمیت تلقی شود. بر این اساس، جامعه در شکل دادن به نظریات هر یک از انسانها در قبال دنیا نقشی اساسی ایفا می‌کند.

فه‌ور به این دو موضوع در بررسی‌اش دربارهٔ راین[1] که با همراهی آلبر دیمانژن صورت گرفت، راین: مشکلات تاریخی و اقتصادی[2] (۱۹۳۵)، بیشتر پرداخته است. او در این کتاب استدلال می‌کند که استنباطهای مردم دربارهٔ راین خودبه‌خود و اختیاری نیستند بلکه دستاورد تجربیات انسانی‌اند. مورد راین این نکته را ثابت می‌کند که یک «ناحیهٔ مرزی» موقعی واقعیت پیدا می‌کند که:

> شما خودتان را در یک دنیای متفاوت احساس کنید، در میان مجموعه‌ای از عقاید، احساسات، و دلبستگیهای شگفت‌آور و ناراحت‌کننده برای فرد خارجی. به عبارت دیگر، آنچه یک ناحیهٔ مرزی را به صورتی مؤثر در این جهان شاخص می‌گرداند، مأموران انتظامی یا محافظان گمرکی یا توپهای ردیف‌شده در پشت استحکامات نیست. آن چیز، احساسات است، و عشقهای متعالی ـ و نفرتها.[۲]

فه‌ور امیدوار بود که بحث انتقادی در زمینهٔ نواحی مرزی ذهنی راین به مردم برای خلع سلاح کردن اسطوره‌های معاصر ملی‌گرا یاری رساند.

فه‌ور، مدت زمانی از شروع کارش در دانشگاه استراسبورگ نگذشته بود که باب آشنایی را با مارک بلوک متخصص تاریخ قرون وسطا گشود که به صورت رفاقتی همیشگی درآمد. فه‌ور و بلوک در مطرح ساختن دیدگاهی «جامعتر و انسانی‌تر» در مورد تاریخ سهیم بودند. آنان در ۱۹۲۹ نشریهٔ وقایع تاریخ اقتصادی و اجتماعی[3] تأسیس کردند، که تا به امروز تحت عنوان سالنامه: تاریخ، علم، اجتماع برای ترویج «سبک جدید تاریخ‌نگاری» آنها دوام آورده است.[۳] فه‌ور و بلوک از طریق سالنامه در وهلهٔ نخست امیدوار بودند به امر تحقق بخشیدن به وحدت علوم انسانی کمک کنند و، در وهلهٔ دوم، تقسیم‌بندی تاریخ را به دوره‌های باستان، قرون وسطا و جدید و جامعه‌ها را به گونه‌های «بدوی» یا «متمدن» مورد تردید قرار دهند. فه‌ور تعدادی نقد و مقالهٔ جنجالی در خطاب علیه نظریاتی دربارهٔ تاریخ که «متعلق به ما» نبودند نوشت، بویژه علیه آن دسته از نظریاتی که از

---

1. Rhine.
2. Le Rhin: Problèm d'histoire et d'économie.
3. Annales d' Histoire Economique et Sociale.

واقعیتها بت می‌ساختند و از تخصصی کردن دم می‌زدند.

فه‌ور پس از اتمام یک مقدمهٔ جغرافیایی بر تاریخ به بررسی نظریات فرانسوی دربارهٔ رنسانس و نهضت اصلاح دین روی آورد. وی در شماری از مقالات و همایشها استدلال کرد که تصور میشله[1] از «رنسانس» یا «تجدید حیات»، تاریخ‌نویسان را به نادیده گرفتن پیوستگیهای میان قرون وسطا و رنسانس رهنمون شد. مثلاً، فه‌ور مدعی است که پیدایش بورژوازی، هر دو دوره را شامل شد (نگاه کنید، مثلاً، به «آمین» و «چگونه ژوله میشله رنسانس را سرهم‌بندی می‌کند»[2] در گونهٔ جدیدی از تاریخ[3]، صص ۱۹۳-۲۰۷، ۲۵۸-۲۶۷). فه‌ور در سایر نوشته‌ها و مقالاتش، از جمله «خاستگاههای نهضت اصلاح دین فرانسوی: بد مطرح کردن یک سؤال؟»[4]، این عقیدهٔ رسمی و پذیرفته‌شده دربارهٔ نهضت اصلاح دین را به عنوان شورشی که توسط لوتر[5] علیه خشونتهایی که بر جامعهٔ مسیحیان اعمال می‌گردید، رهبری شد زیر سئوال برد. وی تأکید می‌کرد که تاریخ دین صرفاً نباید نهادهای ویژهٔ مربوط به کلیسا را دربرگیرد، بلکه علاوه بر این لازم است که افکار مذهبی، احساسات، تمایلات و واکنشهای مردم را نیز به حساب آورد (همچنین نگاه کنید به «تجربهٔ دینی و تاریخ فرانسه»[6]، در گونهٔ جدیدی از تاریخ، صص ۲۶۸-۲۷۵). از دیدگاه فه‌ور، نهضت اصلاح دین اصولاً به دلیل آغاز جست‌وجوی بورژوازی برای یک «کلیسای منزه، و به نحو مناسبی انسانی و به طرزی ملاطفت‌آمیز برادرانه» که در آن فراگیری کتاب مقدس برای همهٔ انسانها میسر می‌شد و گفت‌وگوی مستقیم میان فرد مؤمن و خداوند امکان‌پذیر بود، اتفاق افتاد (خاستگاههای نهضت اصلاح دین فرانسوی»، در گونهٔ جدیدی از تاریخ، صص ۶۶، ۶۹-۸۰). بورژواها در عین حال نقش مهمی را در زندگینامهٔ فه‌ور دربارهٔ لوتر، مارتین لوتر: یک سرنوشت[7] (۱۹۲۸)، ایفا می‌کنند. فه‌ور مدعی است که بورژواها مخاطبان علاقه‌مندی برای عقاید لوتر بودند. با این‌همه، وی با احتیاط یادآوری می‌کند که مقام عقاید لوتر را نمی‌توان تا حد درک افراد وابسته به طبقهٔ بورژوا تقلیل داد. مثلاً، برخی از بورژواها موقعی‌که فه‌ور اصلاح‌طلب هلندی، اراسموس[8] و دهقانان «دزد و آدمکش» را محکوم کرد عقاید او را مردود شمردند. در کتاب پیش‌گفته، نهضت اصلاح دین توسط یک فرد خاص تفوق پیدا نکرده است.

---

1. Michelet.
2. How Jules Michelet Invented the Renaissance.
3. A New kind of History.
4. The Origins of the french Reformation: a Badly Put Question?
5. Luther.
6. Religious Practice and the History of France.
7. Un destin: Mortin Luther (1928, trans. Martin Luther: a Destiny).
8. Erasmus.

فه‌ور در ۱۹۳۳ استراسبورگ را به قصد عهده‌دار شدن سمت استادی در رشتهٔ تاریخ کالج د فرانس[1] در پاریس ترک گفت. اندکی بعد، وی به ریاست هیئت پدیدآورندهٔ دانشنامهٔ فرانسیز[2]، یک طرح پژوهشی چندرشته‌ای متمرکز بر شماری از موضوعات خاص، منصوب شد. تأثیر فه‌ور را می‌توان بروشنی در تقدیم‌نامهٔ یک مجلد از این دانشنامه با عنوان «ابزار روانی»: دستگاه روانی یا ذهنی افراد و جوامع[3]، ملاحظه کرد. فه‌ور همچنین در موقعی‌که سیاستهای ضد یهودی در منطقهٔ اشغال‌شدهٔ ویشی[4] فرانسه همکاری مستقیم بلوک، یک یهودی، را با نشریهٔ سالنامه ناممکن گردانید، ناگزیر بود مسئولیت بیشتری را در ارتباط با این نشریه تقبل کند. کار در سالنامه و دانشنامه، برای فه‌ور وقت اندکی باقی می‌گذاشت تا بتواند برنامه‌های پژوهشی خاص خود را دنبال کند. با شروع جنگ جهانی دوم این شرایط عوض شد. فه‌ور در شصت و دو سالگی برای رفتن به سربازی و رزمیدن بسیار پیر بود، ازاین‌رو، او بیشتر دوران جنگ را در خانهٔ روستایی‌اش واقع در فرانش - کونته صرف باغبانی و نوشتن کرد. وی در این ایام سه کتاب نوشت: مشکل بی‌ایمانی در قرن شانزدهم، (۱۹۴۲) دین رابله (ترجمهٔ ۱۹۴۲. مشکل بی‌ایمانی در قرن شانزدهم)، خاستگاه و پدیده‌ها، یا معمای جهان نمادین (۱۹۴۲)، خالق هفت‌عشق، عشق مقدس، عشق دنیوی (۱۹۴۴)[5] [6] بحث‌انگیزترین اثر فه‌ور است. در این کتاب، فه‌ور درصدد برمی‌آید تا اثبات کند که استنباط آبل لیفران[7] از دو اثر فرانسوا رابله[8]، گارگانتوا[9] (۱۵۳۲) و پانتاگروئل[10] (۱۹۳۴)، به عنوان حملاتی علیه مسیحیت، واهی و بی‌اساس است. فه‌ور با دقت به بررسی تهمت‌زدنهای حاکی از کفر و الحاد که از قرار معلوم از سوی معاصران رابله علیه او به عمل می‌آمد، می‌پردازد. وی، با کمک گرفتن از عقاید و افکار ناشران، دانشمندان علوم الهی، اشخاص اهل مجادله، و شاعران دست دوم وکم‌اهمیت اثبات می‌کند که برخی از اتهاماتی راکه تاریخ‌نویسان متوجه رابله تلقی کرده‌اند، گنگ و مبهمند و ممکن است خطاب به آدمهایی دیگر ساخته و پرداخته شده باشند. فه‌ور علاوه‌براین

---

1. College de France. 2. Encyclopédie fransaise.

3. `Outillage mental: the mental or conceptual apparatus of individuals and societies.

4. Vichy.

5. Le problèm de l'incroyance ou XVIe siècle: la Religion de Rabelais (1942, trans. The problem of Unbelief in the Sixteenth century).

6. Ovigène et Des Périers:ou L'énigme du"cymbalum mundi".

7. Abel Lefranc. 8. Francois Rabelais. 9. Gargantue.

10. Pantagruel.

مدعی است که کلمهٔ «ملحد»[1] نوعی دشنام عامیانه بود که باعث رعشه‌ای در یک شنوندهٔ متدین می‌شد (مشکل بی‌ایمانی در قرن شانزدهم، ص ۱۳۵). او می‌نویسد:

> بیایید در مورد واژه‌های گذشته تردید کنیم. آنها معمولاً از دو معنی برخوردارند، یکی مطلق، و دیگری نسبی. حتی تعریف معنی اولی اغلب دشوار است. گفتن اینکه کلمهٔ الحاد بر انکار کردن خدا دلالت دارد، حرف درستی نیست. اما گذشته از این، معنی نسبی این کلمه بسیار تغییر کرده است. در قرن شانزدهم کلمهٔ مزبور شدیدترین اتهامی بود که شخص می‌توانست بر زبان آورد. این مطلب از جهتی کاملاً معلوم است. آنچه کمتر معلوم است این است که چه مقدار خود همین شیوه‌های استدلال، نسل به نسل تغییر ماهیت پیدا کردند.

(همان، ص ۱۴۶)

به علت چنین ابهامی، ما موضوع ملحد بودنِ رابله را نه می‌توانیم تأیید کنیم و نه آن را تکذیب نماییم. فه‌ور معتقد است که دلیل متقن‌تر برای تکذیب این موضوع را می‌توان با استنطاق کردن رابله از طریق دو اثر متعلق به وی، گارگانتوا و پانتاگروئل به دست آورد. درحالی‌که لیفران اثر مزبور را از آنِ یک ملحد می‌داند، فه‌ور آن را یک روایت رایج قرون وسطایی حاکی از نقیضه‌نویسی مذهبی تلقی می‌کند. مثلاً، در فصل پنجم، فه‌ور اثبات می‌کند که قصهٔ پیوند زدن دوبارهٔ سر بریدهٔ اپیستمون[2] توسط پانورگه[3] (در فصل دوم: ص ۳۰، از گارگانتوا و پانتاگروئل) بیشتر یک نسخهٔ بدل قرون وسطایی از رمان چهار پسر آیمون[4] است تا تفسیری کفرآلود از روایات دوباره زنده شدن ایلعازر[5] و دختر بایرس[6] در انجیل.[۴] از نظر فه‌ور، رابله، مانند اصلاح‌طلب هلندی اراسموس، در قبال برخی از اعمال و افکار کلیسا در اواخر قرون وسطا رفتاری معترضانه و انتقادآمیز داشت، اما او امیدوار بود کلیسا از راه خرد و تسامح نیرویی تازه پیداکند. تحلیل فه‌ور از برخی شباهتهای فکری میان اراسموس و رابله راه را برای بحث و تبادل نظری جامعتر در زمینهٔ امر محتمل الحاد «مطلق» در قرن شانزدهم باز کرد. او در این مورد مدعی است که اندیشه‌های آیین مسیحیت چنان زندگی قرن

---

1. atheist.
2. Epistemon.
3. Panurge.
4. The four Sons of Aymon.
5. Lazarus.
6. Jairus.

شانزدهم را تحت‌الشعاع قرار داده بود که تقریباً برای مطرح کردن موضوع الحاد جایی باقی نمی‌گذاشت. حتی فلسفه و علوم، که ممکن بود به عنوان حامی احتمالی بی‌دینی تلقی شوند، از تمایز گذاشتن میان طبیعی و ماورای طبیعی و مفهومهایی مانند «مطلق» و «نسبی»، «انتزاعی» و «ملموس»، «علیت» و «روشمندی» که در یک قرن بعد باعث استواری و تحکیم خردگرایی متفکرانی نظیر دکارت شدند، بی‌بهره بودند.[۵] فه‌ور نتیجه می‌گیرد که نبود مفهومهایی مانند اینها، همراه با درک غیردقیق مکان و زمان و برخوردار نبودن از حس زیبایی در مورد طبیعت، کاملاً به ما ثابت می‌کنند که ابزار درونی قرن شانزدهم بی‌اندازه از آنچه در قرن حاضر متعلق به ماست، عقب مانده بوده است.

مشکل بی‌ایمانی در قرن شانزدهم گزارشی روشن از «دستگاه» روانی کاملاً متفاوتی در اختیار ما می‌گذارد. افزون‌براین، سبک اثر به ما فرصت می‌دهد تا نگاهی اجمالی به «دستگاه» روانی متعلق به خود فه‌ور بیندازیم. کلمات تاریخ به ما ثابت می‌کنند، می‌توانند بسان یک گفت‌وگوی هیجان‌انگیز باشند. مشکل بی‌ایمانی به عنوان یکی از پراهمیت‌ترین آثار تاریخ‌نگاری قرن بیستم شناخته شده است، اما در معرض انتقادهای بسیار هم قرار گرفته است. بسیاری از تاریخ‌نویسان سه نکته را خاطرنشان کرده‌اند نخست اینکه ممکن است رابله، بمراتب بیش از آنچه فه‌ور می‌گوید با اندیشه‌های لوتر موافق بوده است؛ دو دیگر اینکه اسناد بازجوییهای مربوط به دستگاههای تفتیش عقاید در اسپانیا و ایتالیا سری، قرن شانزدهم مؤید آن است که برخی از افراد ملحد بوده‌اند، سه دیگر اینکه در آن زمان شمار زیادتری از مکتبهای عقیدتی و اعتقادی وجود داشته‌اند. بسیاری دیگر از تاریخ‌نویسان نیز با ادعاهای فه‌ور درخصوص عقب‌ماندگی حس انسان قرن شانزدهم از زمان، مکان، و زیبایی به مخالفت برخاسته‌اند.[۶]

پس از اعدام بلوک از سوی سربازان آلمانی در ۱۹۴۴، وظیفهٔ آماده ساختن کار ناتمام در دفاع از تاریخ یا کار مُورخ[1] برای چاپ به فه‌ور واگذار شد (این اثر در ۱۹۴۴ با عنوان فن تاریخ‌نویسی به انگلیسی ترجمه شد).[۷] همچنین از وی برای کمک به تجدید سازمان مدرسهٔ مطالعات عالی و پذیرفتن سرپرستی «ششمین بخش» آن (ویژهٔ علوم اجتماعی) دعوت شد. فه‌ور وقت اندکی برای نوشتن داشت، اما همچنان برای تثبیت ارگان عقیدتی خودش و بلوک دربارهٔ تاریخ، نشریهٔ

1. Apologie pour l'histoire ou métier d'histoiren. (1949, trans. The Historian's Craft).

«سالنامه»، به عنوان یک ارگان عقیدتی شاخص در فرانسه کوشا بود.[۸] اگرچه به منزلهٔ یک ارگان اجتماعی بین‌المللی به حیات خود برای نوشتن موضوعات تاریخی بدون در نظر گرفتن خطوط مرزی کشورها ادامه می‌دهد، شمار اندکی در خارج از فرانسه آگاهند که بلوک یگانه‌فرد بنیانگذار این نشریه نبوده است.

یادداشت‌ها

1 'L'histoire dans le monde en mines: la Leçon d'ouverture du cours d'histoire moderne de l'Universite de Strasbourg', Revue Synthese Historique, 1920, 30(1): 1-15; quoted in C. Fink, Marc Bloch: a Life in History, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, p. 138.

2 Le Rhin: Problémes d'histoire et d'économie, with A. Demangeon, Paris: Colin, 1935. Quotation from P. Schottler, 'The Rhine as an Object of Historical Controversy in the Inter-war Years: Towards a History of Frontier Mentalities', trans. C. Turner, History Workshop journal, 1995, 39: 15.

3 The journal kept its original title until 1938, was renamed Annales d'Histoire Sociale in 1939, Melanges d'Histoire Sociale from 1942 to 1944, and Annales d'Histoire Sociale from 1945 to 1946.

4 F. Rabelais, Gargantua and Pantagruel, trans. J. M. Cohen, Harmondsworth, Penguin, 1955, pp. 264-70.

5 On the lack of a distinction between the natural and supernatural, see also 'Witchcraft: Nonsense or a Mental Revolution?', in A New Kind of History, pp.185-92.

6 See C. Ginzburg, The Cheese and the Worms: the Cosmos of a Sixteenth Century Miller, trans. J. and A. Tedeschi, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1980; J. Edwards, 'Religious Faith and Doubt in Late Medieval Spain: Soria circa 1450-1500', Past and Present, 1988, 120: 3-25; C. J. Sommerville and J. Edwards, 'Debate: Religious Fate, Doubt and Atheism', Past and Present, 1990,128: 152-61; D. Wootton, 'Lucien Febvre and the Problem of Unbelief in the Early Modern Period', Journal of Modern History, 1988,60(4): 695-730; S. Kinser, 'The Problem of Belief, in D. Hollier (ed.), A New History of French Literature, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1989, pp. 958-66.

7 For Febvre's response to The Historian's Craft, see 'A New Kind of History', in A New Kind of History, pp. 27-43.

8 For example, L' apparition du livre (1958, translated as The Coming of the Book) was largely written by Henri-Jean Martin, and the Introduction a la France moderne (1961, translated as Introduction to Modern France) was written from lecture notes taken by Febvre's pupil Robert Mandrou.

آثار مهم

Philippe II et la Franche-Comté: étude d'histoire politique, religieuse et sociale, Paris: Champion, 1912.

A Geographical Introduction to History, London: Routledge & Kegan Paul, 1924. Martin Luther: a Destiny, New York: Dutton, 1929.

The Problem of Unbelief in the Sixteenth Century: the Religion of Rabelais, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1983.

Combats pour l'histoire, Paris: Colin, 1953.

A New Kind of History: from the Writings of Febvre, ed. P. Burke, trans. K. Folca, London: Routledge & Kegan Paul, 1973.

Life in Renaissance France, trans. and ed. M. Rothstein, Cambridge, MA: Harvard University Press.

همچنین نگاه کنید به

Bakhtin (CT), Bloch, Braudel, Davis, Hobsbawm, Le Roy Ladurie, Michelet.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Berti, S., 'At the Roots of Unbelief, Journal of the History of Ideas, 1995, 56(4): 555-75.

Braudel, F., 'Lucien Febvre', in Encyclopedia cif the Social Sciences, 1968, vol. 5, pp.348-50.

Burguiere, A., 'The Fate of the History of Mentalities in the Annales', Comparative Studies in Society and History, 1982, 24 (3): 424-37.

Burke, P., The French Historical Revolution: the Annales School, 1929-1989, Cambridge: Polity, 1990.

Clark,S., 'French Historians and Early Modern Popular Culture', Past and Present, 1983, 100:

67-9.

Davis, N. Z., 'Rabelais among the Censors (1940s, 1540s)', Representations, 1990, 32(1): 1-32.

Fink, c., Marc Bloch: a Life in History, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.

Hughes, H. 5., The Obstructed Path: French Social Thought in the Years cif Desperation 1930-1960, New York, Harper & Row, 1969.

Hutton, P. H., 'The History of Mentalities: the New Map of Cultural History', History and Theory, 1981,20(3): 237-59.

Lyon, B. and Lyon, M., The Birth cif Annales History: the Letters of Lucien Febvre and Marc Bloch to Henri Pirenne, Brussels: Comm. Royale d'Histoire, 1991.

Schottler, P., 'Lucie Varga: a Central European Refugee in the Circle of the French "Annales", 1934-41', History Workshop journal, 1992,33: 100-20.

____, 'The Rhine as an Object of Historical Controversy in the Inter-war Years: Towards a History of Frontier Mentalities', History Workshop Journal, 1995, 39: 1-21.

Wootton, D., 'Lucien Febvre and the Problem of Unbelief in the Early Modern Period', journal of Modern History, 1988, 60(4): 695-730.

میشل فوکو (۱۹۲۶ - ۱۹۸۴)

مختصات اجتماعی مانند جنون، جنسیت و تمایلات جنسی رامعمولاً «طبیعی» و تغییرناپذیر تلقی می‌کنند. به عنوان مثال دیدگاههای دوران گذشته دربارهٔ «تمایلات جنسی» با دیدگاههای خاص خودمان یکسان تصور می‌شوند. با وجود این، از نظر میشل فوکو فیلسوف و تاریخ‌نویس فرانسوی، دیدگاههای ما دربارهٔ این مختصات اجتماعی یگانه دیدگاههای پذیرفتنی به شمار نمی‌روند. تقریباً، از دید وی، چنین مختصاتی ساختارهایی فرهنگی محسوب می‌شوند که در سراسر زمان و مکان تغییر می‌کنند، و در نتیجه به لحاظ پژوهش تاریخی درخور ارزشند.

فوکو که فرزند یک فیزیکدان بود، در پانزدهم ژوئن ۱۹۲۶ در پواتیی[1] چشم به جهان گشود. وی، پس از تحصیل فلسفه و روان‌شناسی در دانشسرای عالی، در دانشگاههای سوئد، لهستان، و آلمان به کار تحقیق و تدریس پرداخت. در همین ایام بود که پایان‌نامهٔ دکتری‌اش را در مورد خاستگاههای روان‌پزشکی مدرن تکمیل کرد. این پایان‌نامه در ۱۹۶۱ با عنوان دیوانگی و تمدن: تاریخ جنون در عصر خرد[2] به چاپ رسید (اثر مزبور در ۱۹۶۱ با تلخیص ترجمه شد). فوکو سرانجام به فرانسه بازگشت، و در ۱۹۶۹ به سمت استادی در تاریخ شیوه‌های تفکر[3] در کالج دفرانس منصوب شد. وی این مقام را تا هنگام مرگ خود که به واسطهٔ عارضهٔ ایدز در بیست و پنجم ژوئن ۱۹۸۴ اتفاق افتاد، بر عهده داشت.

دلبستگی فوکو به مختصات اجتماعی تاریخ ممکن است از نخستین پژوهشهایش در مورد روان‌پزشکی و دیوانگی منشأ گرفته باشد. او معتقد است که یکی دانستن «دیوانگی» با «بیماری روانی» از سوی ما «بر خلاف آنچه در این مورد گمان کرده‌اند بیش از حد انتظار مربوط به تاریخ است، و همچنین تلفیقی است بمراتب جدیدتر» (بیماری روانی و روان‌شناسی[4]، ص ۶۹). فوکو در دیوانگی و تمدن به ما توضیح می‌دهد که این مطلب را می‌توان از راه تحلیلی تاریخی در مورد نظریات مرتبط با دیوانگی در اروپا از قرون وسطا تا اواخر قرن نوزدهم اثبات کرد. پیش از قرن

1. Poitiers.
2. Folie et déraison: histoire de la Folie à l'âge classique.
3. History of systems of Thought.
4. Mental Illness and Psychology.

هفدهم، دیوانگی به منزلهٔ نپذیرفتن چارچوب عقلانیتی تلقی می‌شد که به هنجارهای جامعه شکل می‌داد. دیوانگان، غیر عقلانی را به جای عقلانی انتخاب می‌کردند. دربارهٔ آنان، اگرچه در حواشی جامعه به سر می‌بردند، چنین می‌پنداشتند که قادرند راز آرزوها و کارهای ابلهانهٔ مردم را برملا کنند. فوکو مدعی است که این طرز نگرش در مورد دیوانگی در نوشته‌های اراسموس، شکسپیر، سروانتس و سباستین برانت[1] راه یافته است. با این‌همه، با پیدایش عصر کلاسیک (۱۶۵۰-۱۸۰۰م)، دیوانگی به عنوان انحراف از هنجارهای جامعه تلقی گردید. فوکو می‌نویسد: «عصر کلاسیک، دیوانگی را که تأثیراتش رنسانس را نجات داده بود، به سکوت واداشت، مضافاً بر اینکه شور و هیجانش را نیز از پیش ملایم ساخته بود» (دیوانگی و تمدن، ص ۳۸). دیوانگان، «بیمار» و تهدیدی برای عقلانیت و اخلاقیات تلقی شدند. بر این اساس آنان به زندان افکنده می‌شدند و در موردشان همان رفتار خشنی اعمال می‌شد که نسبت به گدایان و جانیان معمول بود. فوکو ادعا می‌کند که این نگرش را می‌توان بروشنی در برخی از مطالب از جمله مخالفت دکارت با دیوانگی به عنوان دلیلی برای مورد تردید قرار دادن کشف خویشتن از راه «من می‌اندیشم، پس من هستم»[2] ملاحظه کرد.

فوکو استدلال می‌کند که بسیاری از مردم اعتقاد دارند که پیدایش تیمارستانها در قرن نوزدهم برای رفتاری انسانی‌تر با دیوانگان بود. به عقیدهٔ وی، درست برعکس، این تیمارستانها دارای رفتاری بمراتب سبعانه‌ترند، زیرا آنها این استنباط را از دیوانگان دارند که به لحاظ اخلاقی خودشان مسئول بیماری خویشند:

> مرد دیوانه... باید احساس کند که به لحاظ اخلاقی مسئول هرچیزی است که از سوی وی تعادل نظام اخلاقی و جامعه را برهم می‌زند و باید هیچ‌کس را جز خودش مسئول کیفری که بر وی روا می‌دارند، نداند.

(همان، ص ۲۴۶)

با شمول مسئولیت در دیوانگی، «تیمارستان وظیفهٔ اجرای قانون هماهنگ اخلاقی را بر عهده می‌گیرد، این قانون در مورد کسانی که به گریز از آن گرایش دارند، قاطعانه اجرا می‌شود» (همان، ص ۲۵۸). این کار نه از راه عمل سرکوب آشکار، بلکه از راه شکلهای ظریف کنترل مانند نظارت

---

1. Sebastian Brant.

2. Cagito argument (I am thinking, therefore I exist).

مستمر و شیوه‌های پادافره و پاداش انجام می‌گیرد. به این ترتیب آنان را به سکوت وامی‌دارند و از سوی کسانی‌که «به دیوانگی در واقعیت خاص خودش توجه نمی‌کنند» به بند کشیده می‌شوند (همان، ص ۲۷۸).

درک مختصات اجتماعی، از جمله دیوانگی آن‌طور که فوکو درک می‌کند نیازمند تغییری در قبال تلقی مربوط به تاریخ‌نگاری است. این تغییر همانند تغییر در تلقی پزشکی است که فوکو بتفصیل در پیدایش درمانگاه: باستان‌شناسی تلقی پزشکی [1] (این اثر در ۱۹۶۳ به انگلیسی ترجمه شده است.) بیان می‌کند. قبل از پایان قرن هجدهم بیماریها را گونه‌های متفاوت موجودات می‌پنداشتند که ارتباط حتمی با بدن انسان نداشتند. افراد بیمار نقش مثبت در تشخیص بیماری نداشتند؛ درواقع، نشانه‌های بیماری‌شان ممکن بود ماهیت حقیقی بیماری را نامشخص کند. با فرا رسیدن قرن نوزدهم، بیماری به عنوان عاملی که در یک موضع محدود در بدن انسان پدید می‌آید، تشخیص داده شد. پزشکان دریافتند که برای درک ماهیت بیماریها باید بدن از طریق کالبدشکافی مورد بررسی قرار گیرد. در نتیجه نشانه‌شناسی بیماریها جای خود را به آناتومی آسیب‌شناسی داد: نگاه پزشکی سه بعدی گردید، رفتن از سطح نشانهٔ بیماریها به عمق بافتها (پیدایش درمانگاه، ص ۱۳۶). فوکو معتقد است که نگاه تاریخی نیز باید سه بعدی باشد. تاریخ‌نویسان باید از بررسی سطح ظاهر اندیشه‌های افراد [2] به نفع یک تحلیل عمیقتر و اساسی‌تر ساختارهای تفکر [3] دست بکشند. فوکو در نظام اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی [4] (این کتاب در ۱۹۶۶ به انگلیسی ترجمه شد.) و در باستان‌شناسی علم [5] (این کتاب نیز در ۱۹۶۹ به انگلیسی ترجمه شد.) توضیح می‌دهد که این استحالهٔ تاریخ‌نگارانه پایهٔ «روش مربوط به باستان‌شناسی» را تشکیل می‌دهد. وی اظهارنظر می‌کند که «باستان‌شناس» می‌کوشد تا شناختها [6] را برملا کند؛ مجموعه‌هایی از مقررات که آگاهانه شکل آنچه را می‌تواند اندیشیده و گفته شود، نمی‌گیرند. (نظام اشیا، ص xxi).

فوکو در کتاب نظام اشیا توضیح می‌دهد که روش مربوط به باستان‌شناسی با شکلهای سنتی تاریخ روشنفکرانه از دو جهت مهم متفاوت است. نخست، این روش پرسشهایی را دربارهٔ درکمان از گاه‌شماری [7] مطرح می‌کند. وی مدعی است که تاریخهای سنتی روشنفکرانه، صریحاً یا تلویحاً

1. Naissance de la clinique: une archieologie de regard medical.

2. connaissance.
3. savoir.

4. Les mots et les choses: une archèologie des science humaines.

5. L'Archéologie du savoir.
6. epistêmês.
7. choronology.

زمان حال را به منزلهٔ نتیجهٔ نهایی فرآیند طرز تفکری که به واسطهٔ عصر روشنگری پدید آمد، تلقی می‌کنند.

دل‌مشغولی دربارهٔ پیوستگی و پیشرفتی که از چنین دیدگاهی پدید می‌آید فوکو را نگران کرده است. از نظر وی، تاریخ قصهٔ تداوم پیشرفت خردمندانهٔ انسان از رنسانس به زمان حال نیست. فوکو، با تقلید از نوشته‌های گاستون باشلار[1] دربارهٔ «گسستهای مربوط به شناخت»[2]، استدلال می‌کند که تفکر غربی به سه شناخت مجزا و ناپیوسته تقسیم شده است.[۱] تا پایان قرن شانزدهم گفتمانی براساس این اعتقاد که همهٔ چیزها در جهان با هم مرتبط شده‌اند و این ارتباطات را می‌توان در «مهرهای»[3] پنهانی که خداوند بر جهان زده است ادراک کرد، مطرح بود. اصل شباهت[4] به طور ناگهانی مغلوب اصل کلاسیک «تصویر»[5] گشت. متفکران کلاسیک اعتقاد داشتند که زبان می‌تواند برای تصویر کردن دقیق ماهیت واقعی قلمروهای اجتماعی و طبیعی مورد استفاده قرار گیرد. این اعتقاد در آغاز قرن نوزدهم جای خود را به این عقیده داد که انسانها و گفتمانهایی که آنان به کار می‌برند متناهی و وابسته به بافت کلامند (نظام اشیا، ص ۲۵۱).

دوم، روش مربوط به باستان‌شناسی به تاریخ‌نویسان امکان می‌دهد تا از این عقیده که انسانها موجوداتی منطقی و طبیعی هستند که در فعالیتهای اجتماعی‌شان اختیار تام دارند، فراتر بروند (همان، ص xiv). از دیدگاه فوکو، عقاید و افکار انسانها اساساً توسط مقررات یا قواعدی که آنان از وجودشان بی‌خبرند، شکل گرفته‌اند. وی معتقد است که تصور ما از انسان انعکاسی[6]، یک برداشت اجتماعی است که تاریخ آن می‌تواند از آغاز قرن نوزدهم تعیین شود. آن‌گونه که فوکو در پاراگرافی که بارها نقل شده است، می‌گوید:

> همان‌طور که باستان‌شناسی عقیده‌مان به آسانی نشان می‌دهد، انسان یک کشف متعلق به دوران اخیر است و آدمی شاید در حال نزدیک شدن به پایان آن است. اگر آن مقدمات به محض نمایان شدن ناپدید می‌گشتند، اگر کاری که ما می‌توانیم در حال حاضر انجام دهیم جز حس امر محتمل نباشد... باعث می‌شدند آنها نقش بر آب شوند، همین که زمینهٔ طرز تفکر کلاسیک پدید آمد... آنگاه آدمی می‌تواند به طور قطع شرط ببندد که انسان، مانند تصویر نقاشی شده بر ماسه‌های ساحل دریا، محو خواهد گشت.

(همان، ص ۳۸۷)

1. Gaston Bachelard.
2. signatures.
3. Signatures.
4. resemblance.
5. representation.
6. reflexive man.

فوکو، در باستان‌شناسی علم، استنباطش از شناخت را به شکل آرشیو [1] درآورد. مانند شناخت، آرشیو سیستمی است از مقررات یا قواعد که تعیین می‌کند در یک زمان خاص چه چیزی ممکن است و چه چیزی ممکن نیست اندیشیده و گفته شود. با وجود این، آرشیو هم بر اعمال مربوط به زبان و هم بر اعمال مادی، مانند حرکت بدن، («واژگان و اشیا») اثر می‌گذارد (باستان‌شناسی علم، صص ۴۸-۴۹). افزون بر این، «مقرراتی» که آرشیو را تشکیل می‌دهند با «مقررات» مربوط به شناخت متفاوتند. «شناخت» مجموعه‌ای است از مقررات «که حدود اختیارات قانونی‌اش بدون وابستگی گسترش می‌یابد». از سوی دیگر، آرشیو مجموعه‌ای است از مقررات که فی نفسه به لحاظ تاریخی تعیین‌شده هستند واز این رو در معرض تغییر قرار دارند. در نتیجه فوکو در تغییر موضع خویش، این «واقعیت را به حساب می‌آورد که گفتمان صرفاً یک معنا یا حقیقت نیست، بلکه یک... تاریخ خاص است» (همان، ص ۱۲۷).[۲]

مهم اینکه، فوکو در ضمن یادآور می‌شود که آنچه در یک زمان خاص ممکن است و یا ممکن نیست گفته شود و انجام داده شود با پیامدهای قدرت ارتباط دارد. او می‌نویسد، گفتمان:

> مانند یک موهبت پدیدار می‌شود ـ متناهی، محدود، مطلوب، مفید ـ که مقررات خاص خودش را در مورد ظهور دارد، اما در عین حال شرایط خاص خودش را در مورد اختصاص و عمل دارد؛ موهبتی که نتیجتاً از لحظهٔ هستی‌اش پرسش قدرت را مطرح می‌کند؛ موهبتی که، طبیعتاً، مایهٔ یک نبرد، یک نبرد سیاسی است.

(همان، ص ۱۲۰)

ارتباط میان قدرت و گفتمان، موضوع اصلی آثار ذیل است:طریق گفتمان: درس افتتاحی در کالج دوفرانس، ایراد شده در دوم دسامبر ۱۹۷۰ (۱۹۷۱، ترجمه با عنوان طریق گفتمان)، نیچه، نسب‌شناسی، تاریخ (۱۹۷۷)؛ مراقبت و تنبیه: پیدایش زندان). [2] (این کتاب در ۱۹۷۱ به انگلیسی با عنوان نظام گفتمان [3] به انگلیسی ترجمه شد)[۳]، «نیچه، نسب‌شناسی، تاریخ» [4] (۱۹۷۷)، [۴]

1. archive.
2. L'rdre du discourse Lecon inaugurale au Collégede France Prononcée Le 2 décembre 1970 (1971, trans. The Order of Discourse).
3. The order of Discourse.
4. Surveilleret Punir: Naissance de La Prison.

مراقبت و تنبیه، پیدایش زندان] (این کتاب هم در ۱۹۷۵ به انگلیسی با عنوان انضباط و مجازات: پیدایش زندان[1] ترجمه شد).[۵] جالب است که فوکو در نظام گفتمان یادآور می‌شود که به رغم استعداد بالقوه‌مان برای تولید معنی، آنچه اندیشیدن و انجام دادن را در یک زمانِ خاص برای ما مقدور می‌سازد در عمل کاملاً محدود است. دلیل این امر آن است که آنچه ما می‌اندیشیم و انجام می‌دهیم تا حد زیادی محصول قدرتِ روابط در جامعه‌اند.[۶] این عقیده فوکو را به سوی یک روش تاریخی که از «باستان‌شناسی» متفاوت است، رهنمون شد. روش مزبور هم انتقادی و هم، به تقلید از نیچه، «مربوط به نسب‌شناسی» است. هدف «نسب‌شناس» توضیح دادن «ارادهٔ معطوف به حقیقت» یک جامعه است: شیوه‌های سرکوبگرانه و مسامحه‌آمیزی که مشخص می‌کنند که علم چگونه اجرا، طبقه‌بندی، ارزش‌گذاری، و طرد می‌شود. تاریخ از نبرد مداوم قدرتهای مختلف که می‌کوشند تا «ارادهٔ معطوف به حقیقت» خاص خود را تحمیل کنند، سخن می‌گوید:

> بشریت بتدریج از نبردی به نبرد دیگر پیشرفت نمی‌کند، مگر هنگامی‌که به رابطهٔ متقابل جهانی دست یابد، در شرایطی که حاکمیت قانون سرانجام جایگزین جنگ شود؛ بشریت هر یک از خشونتهایش را در نظامی از قوانین مستقر می‌کند و به این ترتیب از حکومتی به حکومتی دیگر پیش می‌رود.

(نیچه، نسب‌شناسی، «تاریخ»، در جُنگ فوکو[2]، ص ۸۵)

در مرکز این نبرد به خاطر فرمانروایی، بدن انسان قرار دارد. این اندیشه اساس انضباط و مجازات را تشکیل می‌دهد. فوکو در این اثر، جزئیات وحشتناک جابه‌جایی از یک نظام قضایی با ویژگی اعدام افراد در ملاء عام به یک نظام قضایی با ویژگی به زندان افکندن افراد را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهد. فوکو به ما توضیح می‌دهد که این جابه‌جایی را معمولاً ناشی از فرارسیدن عصر روشنگری دانسته‌اند، در موقعی‌که درخواستها برای مجازاتهای انسانی بیشتر فراگیر بود. ازاین‌رو، وی معتقد است که علت این جابه‌جایی را می‌توان به عنوان جست‌وجویی برای یافتن شکلهای کارآمدتر و (به لحاظ اقتصادی و سیاسی) کم‌هزینه‌تر کنترل اجتماعی مورد بررسی قرار داد (انضباط و مجازات، ص ۷۸). این اصلاحات حاکی از روش تازه‌ای در مورد سازماندهی روابط اجتماعی ـ «قدرت انضباطی» ـ بود. فوکو اظهار نظر می‌کند که قدرت انضباطی خواستار «بدنهای

1. Discipline and Punish: The Birth of the Prison.

2. The Foucault Reader.

رام» است: بدنهای انسانی منظم و منضبط آنچنان که یک منبع فرمانبردار، فعال و تربیت‌شده از نیروی کار را در اختیار بگذارند (همان، صص ۶ـ۲۵، ۱ـ۲۲۰). تولید «بدنهای رام» در زندانها و نهادهای شبه زندان از جمله مدارس، بیمارستانها و کارخانه‌ها، به وسیلهٔ تدابیری نظیر گماشتن افراد در پستهای خاص، فهرست کردن جامع فعالیتها و برقرار ساختن شرایط حاد نظارت تأمین می‌شود. این‌گونه تدابیر به ساخت پان‌اپتیکن[1] جرمی بانتام[2] منجر شد، بنایی مدور که سلولهایش در پیرامون یک برج مرکزی دیده‌بانی ساخته شده‌اند (همان، صص ۱۶۹ـ۷۰). فوکو مدعی است که جامعهٔ ما پر از مشخصه‌های «نظارت فراگیر»[3] است. «نظارت فراگیر» متضمن طرحهای مراقبت و کنترل مستمر از راه عادی کردن آنهاست. فعالیتهای اجتماعی انسانها با چنان شیوه‌ای مورد بازرسی و کنترل قرار می‌گیرند تا اطمینان حاصل شود که آنان در معرض ملاکها و ضوابط مرئی و نامرئی مرتبط با «حالت عادی» قرار دارند.

فوکو عقیده دارد که آن قدرتي که بتواند نیرویی عادی‌کننده باشد تا یک نیروی سرکوبگر، می‌تواند نیرویی مثبت و در عین حال منفی باشد. فوکو جنبه‌های مثبت قدرت را با تفصیلی بیشتر در نخستین مجلد اثرش تاریخچهٔ تمایلات جنسی: یک پیشگفتار[4] (این کتاب در ۱۹۷۶ به انگلیسی ترجمه شده است.) مورد مداقه قرار داده است. وی در این کتاب به پیدایش دریافتهای جدید در قبال تمایلات جنسی در قرن نوزدهم توجه می‌کند. از دیدگاه وی، دوران ویکتوریا نقطهٔ اوج یک علاقهٔ وسواس‌گونه را ـ شروع در قرن هجدهم ـ در خصوص مسائل جنسی به مثابهٔ معضلی اجتماعی و سیاسی رقم می‌زند (همان، ص ۱۸). این علاقه عمدتاً از گفتمانهای پزشکی و روان‌پزشکی در مورد باروری زنان، تمایلات سکسی کودکان، تمایلات جنسی «غیرعادی» و بزهکاریهای جنسی نشئت گرفت. هدف اصلی چنین گفتمانی عبارت بود از شناسایی و مستثنا کردن‌گونه‌هایی از تمایلات جنسی که «تابع اقتصاد سخت تولید نبودند» (همان، ص ۳۶). تمایلات جنسی بتدریج به منزلهٔ کلید شناخت فرد تلقی گردید. هم جامعه و هم افراد می‌خواستند که سکس از راه اعتراف مذهبی و غیرمذهبی «حقیقتمان را به ما بگوید» (همان، صص ۶۱ـ۶۲، ۶۹، ۱۲۹ـ۱۳۵). چنین اندیشیدن وسواس‌آمیزی به افشا شدن، که در ما به قوت خود باقی می‌ماند، به

---

1. Panopticon.

۲. Jeremy Bentham (۱۷۸۴ـ۱۸۳۲)، فیلسوف معروف انگلیسی، طرفدار مکتب اصالت فایده و پیشگام اصلاح وضع زندانها. ـ م.

3. Panopticism.

4. Histoir de la sexuolitè: la volontè de savior.

خودشناسی نمی‌انجامد. فوکو تصریح می‌کند که تقریباً پرداختن به این موضوع بیشتر ما را در شبکهٔ تودرتوی انضباطی روابط قدرت گرفتار می‌کند:

> الزام به اعتراف کردن حالا که توسط شمار معینی از اماکن بازگو شده است، چنان عمیق در ما نهادینه گردیده است، که دیگر آن را به مثابهٔ پیامد قدرتی که ما را در تنگنا قرار می‌دهد تلقی نمی‌کنیم؛ برعکس، به نظر ما چنین می‌رسد که آن حقیقت، که در پنهان‌ترین اعماق وجودمان مأوا گرفته است، فقط خواستار آن است که نمود پیدا کند.

(همان، ص ۶۰)

بنابراین، کنترل در جامعه از راه سرکوب توسط دیگران و خواست شخصی خودمان برای «عادی کردن» تحقق پیدا کرده است.

عقیدهٔ فوکو مبنی بر اینکه افراد در یک شبکهٔ تودرتویِ نامرئی روابط قدرت گرفتار گشته‌اند، مأیوس‌کننده به نظر می‌رسد. با این‌همه، وی در مجلد دوم و سوم تاریخچهٔ تمایلات جنسی[1] و مقالهٔ «عصر روشنگری چیست؟»[2] (مندرج در جُنگ فوکر، صص ۳۲-۵۰)، عقیده‌اش را با شرحی دربارهٔ اینکه چگونه افراد می‌توانند در برابر نیروهای عادی‌کننده از خود مقاومت نشان دهند، تعدیل می‌کند. نکتهٔ اساسی در مورد اخلاقیات یک فرد - «رفتار واقعی» تک‌تک افراد در عکس‌العمل نشان دادن به مقررات و ضوابط تحمیل‌شده بر آنان - یک نگرش انتقادآمیز آگاهی از خود است، مشابه آنچه در مقالهٔ مرتبط با کانت، «روشنگری چیست؟» آمده است؛ فوکو در این مقاله آن بخش از اصول اخلاقی کانت را در مورد مفهوم عقلانیت مطلقاً صحیح، نمی‌پذیرد. وی باور دارد که شکلهای چندجانبه و به لحاظ تاریخی مشخص عقلانیت وجود دارند. اما فوکو مجدانه از ما می‌خواهد که آنچه را در ماهیتمان و در جهانمان طبیعی به نظر می‌رسند، مورد پرسش تردیدآمیز قرار دهیم («روشنگری چیست؟»، صص ۴۹-۵۰). و، همان‌طور که آثار مختلف فوکو به ما توضیح می‌دهند، تاریخ می‌تواند نقشی مهم در این پرسش تردیدآمیز ایفا کند.

فوکو چشم‌اندازهای تازه‌ای به روی پزشکی بالینی، دیوانگی، مجازات و گرایشهای جنسی گشوده، و ثابت کرده است که بسیاری از «اعمال روشنفکرانهٔ» ما برای آزادی افراد محدودیت ایجاد

---

۱. L'usage des plaisirs، که در ۱۹۸۴ با عنوان The Use of Pleasure ترجمه شد، و Le Souci de soi، که در ۱۹۸۴ با عنوان The Care of the Self ترجمه شد.

2. What is Enlightement.

می‌کند. اینکه ما از روی این‌گونه مختصات اجتماعی به عنوان مختصاتی متغیر پرده برداشته‌ایم تا به عنوان مختصاتی ثابت، شاید مهمترین میراث فوکو باشد. وی ما را به برملا کردن زنجیرهایی که مقیدمان ساخته‌اند، فرا می‌خواند. اما به رغم امیدبخش بودن آثارش، مسائل یأس‌آوری هم در آنها مطرح می‌شوند. استفادهٔ فوکو از اسناد، گزینشی است، و اغلب چنین استنباط می‌شود که انگار او تفسیرش را بر مطالبش تحمیل کرده است. وی همچنین با این عقیده که اگر در جریان یک مباحثه، استدلال ما با قدرت ابراز شود می‌تواند قانع‌کننده باشد، نظر مساعد دارد. منتقدان با سؤالات فراوان در قبال آثار وی از خود عکس‌العمل نشان داده‌اند و از جمله پرسیده‌اند آیا «مکالمه‌ای» میان عقل و جهل در قرون وسطا و دورهٔ رنسانس برقرار بود؛ آیا عقلانیت عصر روشنگری با گرایش برای کنترل اجتماعی به طور جدی مرتبط است؛ آیا تاریخچه‌ای دربارهٔ دیوانگی می‌تواند در محدودهٔ زبان عقل و انضباط به رشتهٔ تحریر درآید؛ آیا تغییرات در شناختها همواره ناگهانی و کاملند؛ آیا قدرت روابط می‌تواند در خصوص جنسیت متفاوت باشد، و آیا قدرت روابط در زندانها مانند همانهایی است که در سایر نهادها برقرار است.

یادداشت‌ها

1 G. Gutting, Michel Foucault's Archaeology of Scientific Reason, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, pp. 9-32.

2 For an account of Foucault's relationship with structuralism and poststructuralism, see Foucault (CT).

3 'The Order of Discourse', in R. Young, trans. and ed., Untying the Text: a Poststructuralist Reader, London: Routledge, 1981, pp. 55-68.

4 'Nietzsche, Genealogy, History', in P. Rabinow (ed.), The Foucault Reader, Harmondsworth: Penguin, 1984, pp. 76-100.

5 See also Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-77, C. Gordon (ed.), Brighton: Harvester, 1980.

6 'The Order of Discourse', in Young (ed.), Untying the Text, pp. 55-68.

آثار مهم

Madness and Civilization: a History of Insanity in the Age of Reason, trans. and abr. R. Howard, London: Tavistock, 1965.

The Order of Things: an Archaeology of the Human Sciences, trans. anon., London: Tavistock, 1970.

The Archaeology of Knowledge, trans. A. M. Sheridan-Smith, London: Tavistock, 1972.

The Birth of the Clinic: an Archaeology of Medical Perception, trans. A. M. Sheridan-Smith, London: Tavistock, 1973.

Mental Illness and Psychology, trans. A. M. Sheridan-Smith, New York: Harper & Row, 1976.

Discipline and Punish: the Birth of the Prison, trans. A. M. Sheridan-Smith, Harmondsworth: Penguin, 1977.

Language, Counter-memory, Practice: Selected Interviews and Essays, ed. and trans. D. F. Bouchard, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1977.

The History of Sexuality, 3 vols, An Introduction, The Use of Pleasure and The Care of the Self, trans. R. Hurley and R. McDougall, Harmondsworth: Penguin, 1978-86.

Power Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-77, ed. and trans. C. Gordon, Brighton: Harvester Press, 1980.

The Foucault Reader, ed. P. Rabinow, Harmondsworth: Penguin, 1984.

Politics, Philosophy, Culture: Interviews and Other Writings, 1977-84, ed. and trans.

L. Kritzman, London: Routledge, 1988.

Foucault Live: Interviews 1966-84, ed. S. Lotringer, trans. J. Johnston, New York: Semiotext(e), 1989.

همچنین نگاه کنید به

Bachelard (CT), Braudel, Derrida (CT), Descartes (MP), Foucault (CT), Kant, Nietzsche (MP and CT), Scott.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bernauer, J. and Rasmussen, D. (eds), The Final Foucault, Cambridge, MA: MIT Press, 1988.

Burke, P. (ed.), Critical Essays on Michel Foucault, Cambridge: Scolar Press, 1992. Clark, M., Michel Foucault: an Annotated Bibliography: Tool Kitfor a New Age, New York: Garland,

1983.

Derrida, J., 'Cogito and the History of Madness', in Writing and Difference, London: Routledge & Kegan Paul, 1978, pp. 31-63.

Diamond, I. and Quinby, L. (eds), Feminism and Foucault: Reflections on Resistance, Boston, MA: Northwestern University Press, 1988.

Dreyfus, H. and Rabinow, P., Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics, Chicago, IL: Chicago University Press, 1982.

Goldstein, J. (ed.), Foucault and the Writing of History, Oxford: Basil Blackwell, 1994. Gutting, G., Michel Foucault's Archaeology of Scientific Reason, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.

____, (ed.), The Cambridge Companion to Foucault, Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

Huppert, G., 'Divinatio et Eruditio: Thoughts on Foucault', History and Theory, 1974, 13(3): 191-207.

Leland, D., 'On Reading and Writing the World: Foucault's History of Thought', Clio, 1975, 4(2): 225-43.

McNay, L., Foucault: a Critical Introduction, Cambridge: Polity Press, 1994. Midelfort, H. C. E., 'Madness and Civilization in Early Modern Europe: a Reappraisal of Michel Foucault', in B. Malament (ed.), after the Reformation: Essays in Honor of J. H. Hexter, Philadelphia, P A: University of Philadelphia Press, 1980, pp. 247-65.

O'Brien, P., 'Crime and Punishment as Historical Problems', Journal of Social History, 1978, 11(4): 508-20.

O'Farrell, C., Foucault: Historian or Philosopher? London: Macmillan, 1989.

Roth, M. S., 'Foucault's "History of the Present"', History and Theory, 1981, 20(1): 32-46.

Rousseau, G. S., 'Whose Enlightenment? Not Man's: the Case of Michel Foucault', Eighteenth Century Studies, 1972, 6(2): 238-56.

Still, A. and Velody, I., Rewriting the History of Madness: Studies in Foucault's 'Histoire de lafolie', London: Routledge, 1992.

Stone, L., 'Madness', New York Review of Books, 16 December 1982, 29(20): 28-36.

White, H., The Tropics of Discourse: Essays in Cultural Criticism, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1973.

Wilson, T. H., 'Foucault, Genealogy, History', Philosophy Today, 1995, 39(2): 157-70.

ژان فرواسار (ح ۱۳۳۷ ـ ح ۱۴۱۰)

ژان فرواسار[1]، شاعر فرانسوی، نویسندهٔ رمانهای عاشقانه[۱] و تاریخ‌نویس شوالیه‌ها، در حدود ۱۳۳۷ چشم به جهان گشود. وی از آموزش روحانی برخوردار گردید و احتمالاً از دوران کودکی به خدمت کنت‌های اینو[2] درآمد. در سال ۱۳۶۱ به انگلستان سفر کرد و از حمایت ملکه فیلیپا[3] بهره‌مند شد. وی در زمان خدمتکاری خود در دربار ملکه، به اسکاتلند (۱۳۶۵)، گسکنی[4] (۱۳۶۶-۱۳۶۷) و میلان (۱۳۶۸) سفر کرد. پس از درگذشت ملکه فیلیپا (۱۳۶۹)، به هلند رفت. او به سلک روحانیان درآمد و در ۱۳۷۳ کارمند کلیسا در لس استینس[5] (نزدیک مونس[6]) شد. در ۱۳۸۴ کشیش شهر شی‌می[7] گردید. فرواسار در حدود ۱۳۵۶ نوشتن معروفترین اثر خود را آغاز کرد[8] - (وقایع‌نامهٔ فرواسار)[9] - و تا اندکی پیش از مرگش، که از قرار معلوم در حدود ۱۴۱۰ اتفاق افتاد، به تصحیح کردن آن ادامه داد.

تقریباً نزدیک به دویست شعر به فرواسار منسوب است، که در بیشترشان عشقِ کمال‌گرایانه[10] مورد ستایش قرار گرفته است. «عشق کمال‌گرایانه» به یک دیدگاه تناقض‌آمیز دربارهٔ عشق مربوط می‌شود که در کاخهای اشرافی جنوب فرانسه در پایان قرن یازدهم پدید آمد. این عشقی است که هر دو جنبهٔ عشق «نامشروع و اخلاقاً تعالی‌بخش، شهوانی و خویشتن‌دار، خفت‌بار و غرورآمیز، بشری و فرابشری» را دربردارد.[۲] بلندترین و پرآوازه‌ترین شعر فرواسار ملیادور[11] است، که در آن یک شوالیهٔ آرتری[12] سخت آرمان‌گرا، ملیادور، دختر پادشاه اسکاتلند، هرموندین[13]، را صاحب می‌شود. هنگامی‌که فرواسار نویسندهٔ جوانی بود، ثبت کارهای شوالیه‌وار هم‌عصرانش را به شعر تجربه کرد. وی در وقایع‌نامه‌ها شرح می‌دهد که در موقعی‌که به لندن سفر کرد به ملکه فیلیپا گزارشی از «رزم‌آزماییها و ماجراهای» نبرد په واتی[14] (۱۳۵۹) راکه تا حدود ۱۳۵۹ ادامه یافت، تقدیم

---

1. Jean Froissart.
2. Hainaut.
3. Queen Philippa.
4. Gascony.
5. Les Estinnes.
6. Mons.
7. Chimay.
8. Les chroniques de France d'Angleterre et des païs voisins.
9. Froissart Chronicles.
10. courtly love.
11. Méliador.
12. Arthurian.
13. Hermondine.
14. Battle of Poitiers.

کرد.[۳] به هر حال، این اثر، که اکنون گم شده، گمان می‌رود که تنها وقایع‌نامه‌ای از فرواسار باشد که وی آن را منظوم ساخته بود. تصور می‌شود که فرواسار، مانند سایر نویسندگان هم‌عصرش، دریافته بود که کتابهای تاریخی بهتر است به طور خصوصی خوانده شوند تا به طور علنی، به این دلیل دیگر هیچ نیازی به از برخوانی و به کار بردن صناعات شعری مانند تکرار[1] یا عبارات کلیشه‌ای نخواهد بود.

کتاب وقایع‌نامه‌های فرواسار، تاریخی است از اعمال بسیاری از اشراف‌زادگان اروپای غربی ـ بویژه آنانی که در جنگهای صدسالهٔ میان انگلستان و فرانسه درگیر بودند ـ درست از دورهٔ قبل از به قدرت رسیدن ادوارد سوم (۱۳۲۵) تا به هنگام درگذشت ریچارد دوم (۱۴۰۰). این اثر شامل چهار مجلد است. جلد نخست، که دست‌کم پنج نسخهٔ مختلف از آن باقی مانده است، رویدادهای ۱۳۵۰-۷۵ را دربرمی‌گیرد. (تاریخهای پایانی از نسخه‌ای به نسخهٔ دیگر فرق می‌کنند). فرواسار در مورد دورهٔ تا اواسط دههٔ ۱۳۶۰، سخت بر آثار دو تاریخ‌نویس تکیه می‌کند: وقایع واقعی[2] از ژان لی‌بل[3] و زندگی شاهزادهٔ بدنام[4] از شاندوس هرالد[5] (مثلاً، در جلد نخست، صص ۳۷-۳۸).[۴] از آنجاکه هر دو این آثار باقی مانده‌اند، تاریخ‌نویسان توانسته‌اند نحوهٔ استفادهٔ فرواسار را از این دو اثر مورد بررسی قرار دهند.[۵] بعد از نیمهٔ دههٔ ۱۳۶۰، فرواسار وقایع نامه‌هارا از حاصل یافته‌ها، مصاحبه‌کردنها، و برخی از اسناد و مدارک متعلق به خود تدوین کرد.

جلد دوم، در ابتدا یک اثر جداگانه بود با عنوان ماجراهای فلاندرز[6]؛ در این جلد به تشریح آشوبهای فلاندرز[7] در سالهای ۱۳۷۸-۸۷ پرداخته شده است. در جلد سوم دورهٔ بین سالهای ۱۳۸۶-۸۸، از جمله تلاشهای چارلز ششم برای یورش بردن به انگلستان، نقل گردیده است، و در جلد چهارم سقوط ریچارد دوم و به قدرت رسیدن هنری چهارم (۱۳۸۹-۱۴۰۰) بیان شده است.

سرنخ روشهای فرواسار را در گردآوری اطلاعات می‌توان در سراسر وقایع‌نامه‌ها به صورتی پراکنده پیدا کرد. از نظر فرواسار، وظیفهٔ اولیه برای گردآوردن اسناد، متشکل بود از مسافرت به قصد کسب اطلاعات در سرتاسر اروپای غربی، خاطرات نخستین دیدارها از جاهایی مانند انگلستان و اسکاتلند، مصاحبه‌ها، نوشتن یادداشت و جمع‌آوری متنها و مدارک. به هنگام سیر و سفر، تلاش داشت تا آنچه را دیده و شنیده بود هرچه زودتر یادداشت کند. گاهی می‌توانست شرح

1. repetition.
2. Les Vrayes Chroniques.
3. Jean le bel.
4. Vie du Prince Noir.
5. Chandos Herald.
6. Chronique de Flandre.
7. Flemish troubles.

مصاحبه‌ها را روی کاغذ بیاورد؛ ولی گاهی نیز تا هنگام رسیدن به مقصد قادر نبود خاطراتش را بنویسد. حال اینکه او چگونه بعداً از چنین اطلاعاتی برای تألیف وقایع‌نامه‌ها استفاده کرد، تصورش دشوار است. احتمالاً او به محض اینکه اطلاعاتی در مورد دوره‌ای یا رویدادی گرد می‌آورده است یک مبنای زمانی برای آنها در نظر می‌گرفته است. بعد از آن، وی ممکن است نسخهٔ متنی را که ما به صورت دست‌نوشته‌ها محفوظ نگه داشته‌ایم به کاتبان دیکته کرده باشد. در موقع لزوم، وی احتمالاً به کاتبان خود دستورهای لازم را می‌داده و کار نوشتن متن را به آنان محول می‌کرده است. همچنین محتمل است که وی بخشهای پایانی نسخهٔ متن را خودش می‌نوشته است. از این‌رو بدیهی است که او برای تلخیص، تصحیح، تألیف، و بازنویسی کردن اسنادی که جمع‌آوری می‌کرده، فرصت فراوانی داشته است. درنتیجه، آن‌طور که عده‌ای نسبت داده‌اند، من نمی‌توانم بگویم که فرواسار صرفاً شخص فاقد اهمیتی برای اشرافیت قرن چهاردهم بوده است.[۶]

فرواسار کتاب خود را بیشتر به عنوان یک «تاریخ» تلقی می‌کرد تا «وقایع‌نامه» یا «سالنامه» زیرا که او چیزی بیش از یک نوع وقایع‌نگاری ساده را پدید آورد. از دیدگاه او، تاریخ‌نویس می‌کوشد گزارشی جامع، مفصل و بیطرفانه دربارهٔ رویدادها فراهم آورد. مثلاً، او اظهار می‌دارد که با هر دو طرف درگیر در جنگهای صدساله و حامیانشان مصاحبه کرده است. اما در عین حال وی سعی می‌کند که رویدادها را به نحوی شرح دهد که آن حقیقت اخلاقی‌ای را که کشف می‌کند برای خواننده روشن و قابل فهم باشد. بر این اساس، تاریخ در خدمت اخلاق است.[۷] مثلاً در مقدمهٔ جلد اول اظهار می‌دارد:

> به منظور اینکه اقدامات شرافتمندانه، اعمال و ماجراهای پرعظمت نیروهایی که در خلال جنگهای میان فرانسه و انگلستان به وقوع پیوست، به نحوی مناسب برای آیندگان نقل شود و به جا بماند، تا آنجا که مردمان شجاع از رهگذر آن بتوانند با تبعیت از چنین نمونه‌هایی الهام بگیرند، می‌خواهم شرح این رویدادهای بلندآوازه را به رشتهٔ تحریر درآورم.

(جلد یکم، ص ۳۷)

فرواسار عمدتاً علاقه‌مند به ثبت خاطرهٔ آن شوالیه‌هایی است که اعمالشان نشان‌دهندهٔ دلاوری

شوالیه‌وار[1] است؛ البته به این نکته اشاره شده است که کتاب وی همتراز ادبی نوشته‌های یادگاری مربوط به مراسم خاکسپاری است.[۸] فرواسار عقیده داشت که کلامش طریقه‌ای برای آموزش اخلاقی فراهم خواهد ساخت، احساسی که می‌توان منشاء آن را به نوشته‌های تاریخ‌نویسان عهد باستان مانند تاسیت[2] و لیوی[3] رسانید. از دیدگاه فرواسار، و همین‌طور سایر نویسندگان قرن چهاردهم، دلاوری شوالیه‌وار نشان‌دهندهٔ فضایل نظامی توانایی، افتخار، وفاداری، پایبندی و نزاکت بود.[۹] اما همچنین فرواسار تصور می‌کرد که شوالیه‌وار فرصتها را غنیمت می‌شمرد، ازاین‌رو به شوالیه‌های برخاسته از خاندان معمولی، که اعمال بزرگ انجام می‌دهند، علاقه‌مند است. وی در عین حال دلواپس شکنندگی ایده‌آل‌های دلاوری شوالیه‌وا و حکومت خوب است. از نظر فرواسار، «حکومت خوب» نیازمند محافظت از نظم عمومی و امتیازات اجتماعی است.[۱۰] در نتیجه، مفاسد خاصی که در وقایع‌نامه‌ها بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند، عبارتند از آزمندی، بیدادگری و فتنه‌انگیزی. افزون بر این، فرواسار به خوانندگانش هشدار می‌دهد که شوالیه‌ها در قبال حملهٔ توده‌ها آسیب‌پذیرند. فرواسار همدردی اندکی نسبت به فقرا از خود نشان می‌دهد. وی از حوادثی که بی‌شک در آن زمان به صورتی مهیب اتفاق افتاده بود، از جمله طاعون سالهای ۱۳۴۸-۴۹، بزحمت سخنی به میان می‌آورد و بندرت در موقعی‌که از شورشها می‌نویسد تنفرش را پنهان می‌کند (به عنوان مثال، در جلد یکم، صص ۱۲-۱۱۱، ۱۵۱-۱۵۵: جلد دوم، صص ۳۰-۲۱۱). حتی هنگامی‌که او موارد تعدی اشراف یا خشونت علیه توده‌ها را بررسی می‌کند، چندان تمایلی بهٔ شرح سرگذشت قربانیان که وی به واسطهٔ نبود انضباط در میان بخشی از اشراف بر آن تأکید می‌ورزد، ندارد (مثلاً، بهره‌کشی شارل ششم از مردم فلاندرز برای پرداخت هزینهٔ تهاجمش به انگلستان در ۱۳۸۶، جلد سوم، صص ۳۰۳-۳۰۸). در وقایع‌نامه‌ها زندگی فقرا مبهم و ناروشن است. در عین حال فرواسار هر وقت که ملاحظه می‌کند که روحانیان در بی‌نظمی اجتماعی دست دارند آنان را مورد نکوهش قرار می‌دهد. با این‌همه، از سوی دیگر، در ستودن شخصیتهای پارسا و پرهیزگار و اسقف‌های رزمنده تردید نمی‌کند (مانند اسقف نورویچ[4]، جلد یکم، صص ۹۱-۹۲).

با وجود این، فقط اخلاق جزء سازندهٔ وقایع‌نامه‌ها نیست. علاوه‌براین فرواسار از نقل سرگذشتهای جالب لذت می‌برد، و تمام قوایش را به کار می‌اندازد تا آنها را با آب و تاب برای

1. Proece. 2. Tacitus. 3. Livy.
4. Bishop of Norwich.

خواننده بیان کند. به عنوان مثال، توصیف وی در مورد به زیر کشیدن ریچارد دوم از اریکهٔ قدرت، درست به اندازهٔ نمایشنامهٔ شکسپیر دربارهٔ همین واقعه، گیرا و جذاب است (جلد چهارم، صص ۴۲۱-۴۷۱).[۱۱] همان‌گونه که برخی از نویسندگان متذکر شده‌اند، صحنهٔ سفر به بی‌آرن[1] در جلد سوم (جلد سوم، صص ۲۶۳-۹۴) نشان‌دهندهٔ نقطهٔ عطفی در آگاهی فرواسار از مهارت نویسندگی خویش است. دیوره[2] در این باره می‌نویسد:

> فرواسار شیفتگیهای ادیبانه را بیان می‌کند: تا آنچه را به صورت «زبان متکلف»[3] آموخته است به رشتهٔ تحریر درآورد. وی با سبکی جذاب به نوشتن می‌پردازد، و... برای انجام دادن چنین کاری، آماده است به هنگام نوشتن مطلب مورد نظرش پا را از حد خویش فراتر بگذارد. درحالی‌که پیوسته در خصوص اطلاعاتی که به دست آورده است توجه می‌کند و آنها را با آب و تاب شرح می‌دهد، حاصل کار تا حدی جنبه‌ای وقایع‌نگارانه پیدا می‌کند. پرت شدن از مطلب کاری است عادی، و خاطرات مؤلف بدین‌گونه‌اند، بسیاری از آنها چندان ربطی به سوژهٔ اصلی ندارند، و قبل از این، خود وی گنجاندن آنها را در کتاب بی‌ارزش تلقی کرده است.[۱۲]

اینکه جز پنج نسخه از مجلد یکم وجود ندارد ـ که سه تای آنها نیز با همدیگر فرق اساسی دارند ـ فرواسارشناسان را هم خوشحال و هم نگران ساخته است. هیچ بخش دیگری از نوشته‌های فرواسار یک چنین بحث پویایی را در قبال نظریاتش دربارهٔ تاریخ و روشهای تألیف آن برنینگیخته است. آن‌طور که آینزوورث[4] استدلال کرده است:

> فرشینه‌ای تاریخی که فرواسار می‌بافد بسیار مسحورکننده است، و گاهی حتی به عنوان یک سند مورد اعتماد است، اما در نهایت از تار و پود خودش بافته می‌شود، و کیفیت مهارت، که توجه آدمی را به خود جلب می‌کند ـ و این به مدت ششصد سال کامل سر جای خود بوده است.[۱۴]

به طور سنتی، نظم کتاب به صورت زیر تصور شده است:

۱. چاپ اول (نسخهٔ خطی «الف»)

---

1. Voyage en Béarn.
2. Diverres.
3. fire language.
4. Ainsworth.

۲. چاپ اول با تجدید نظر (نسخهٔ خطی «ب»)

۳. چاپ دوم (نسخهٔ خطی «آمیَن»[1])

۴. خلاصه (نسخهٔ خطی «ب»)

۵. چاپ سوم (نسخهٔ خطی «رُم»)

همان‌طور که پالمر[2] خاطرنشان کرده است، نامیدن هرکدام از این نسخه‌ها به عنوان یک «چاپ» از مجلد یکم گمراه‌کننده خواهد بود، زیرا دامنهٔ تجدیدنظرهای فرواسار بسیار فرق می‌کند. مثلاً، گمان می‌رود نسخهٔ خطی ب‌ء دارای اهمیت کمتری باشد زیرا نزدیک به یک ششم حجم نسخهٔ الف است و بسیاری از بندهای تحلیلی آن را ندارد. تغییرات از نسخهٔ الف به نسخهٔ ب بنیادی نیست؛ آنها بیشتر در جزئیات فرق می‌کنند تا در کلیات. به هر حال، مسیر پیشرفت از نسخهٔ الف از طریق نسخهٔ امین به نسخهٔ رم بیشتر در معرض تحقیق بوده است. بسیاری از محققان معتقدند که بررسی کردن این مجموعه از نسخه‌های تجدیدنظرشدهٔ بنیادی، ما را قادر خواهد ساخت تا از راز پیشرفت فرواسار به عنوان یک تازیخ‌نویس، از لحاظی که برای اکثر دیگر نویسندگان قرون وسطا ممکن نبوده است، آگاه شویم. نسخهٔ رُم به نحوی چشمگیر از نسخهٔ الف هم از لحاظ جزئی و هم از لحاظ تفسیر فرق دارد. به نظر می‌رسد که این نسخه، همان‌طور که فرواسار در نسخه‌های الف و ب اذعان می‌کند که دیگر جامعه برحسب ترکیب و آرمانهایش بسیط نیست، نسخه‌ای جدیدتر باشد. وی دیگر مطمئن نیست که جامعه تحقق دلاوری شوالیه‌وار را خواهد دید.[۱۵] با این‌همه نسخهٔ رم صرفاً به دوره‌ای که فرواسار سخت بر لی بل متکی بود، مربوط می‌شود (۱۳۲۵-۱۳۵۰)، ازاین‌رو یک شباهت تمام‌عیار ناممکن است. فقط یک نسخهٔ دیگر از مجلد یکم که به دورهٔ ۱۳۲۵-۱۳۷۸ مربوط می‌شود و در جزئیات و تفسیر با نسخه‌های الف و ب فرق می‌کند، نسخهٔ آمیَن است. به هر حال این تنها نسخه از مجلد یکم است که جایش به لحاظ ترتیب تألیف نامشخص است. از قرن نوزدهم به بعد، بحث شدیدی بر سر اینکه کدام‌یک از دو نسخهٔ الف و امین حق تقدم دارند، درگرفته بود.[۱۶] با این‌همه، همان‌طور که پالمر خاطرنشان می‌کند: مدارک فراوانی وجود دارند که تأیید می‌کنند هر دو نسخه از این حق برخوردارند. این مطلب وی را به این نتیجه‌گیری رهنمون شد که:

> نسخهٔ امین نه نخستین و نه دومین چاپ است، بلکه همزمان با نسخهٔ الف انتشار یافته است. البته چنین استنباط می‌شود که [نسخه‌های] الف و ب نیز در یک زمان انتشار

1. Amiens.

2. Palmer.

> یافته‌اند. و طبعاً از این دو نتیجه‌گیری چنین برمی‌آید که از مجلد یکم چاپ اول و دومی به معنای دقیق کلمه اصلاً وجود نداشته است، تنها تعداد زیادی [از نسخه‌هایی] که بخشهایی از هر دو چاپ را با هم تلفیق کرده‌اند، در دست است.[۱۷]

مقصود پالمر این است که نسخه‌های مختلفی از مجلد یکم یکی پس از دیگری نوشته نشده‌اند؛ برخی از آنها ممکن است در یک زمان به رشتهٔ تحریر درآمده باشند.

یک راه برای مخالفت کردن با این نتیجه‌گیری، طرح این پرسش است که آیا نسخهٔ امین اصلاً تحریر خود فرواسار بوده است یا نه. احتمال می‌رود که کاتبان فرواسار ـ و کاتبان بعدی ـ نقشی مهم در شرح و بسط و «تغییرپذیری»[1] مجلد یکم ایفا کرده باشند.[۱۸] سه دلیل برای شک کردن در مورد این نقش وجود دارد. اولاً، نسخه‌های اَمین و رُم بندرت با هم وجه مشترک دارند. کاتب نسخهٔ رُم اگرچه از روی نسخه‌های الف و ب نسخه‌برداری کرده است، اما هرگز از روی نسخهٔ اَمیَن دست به استنساخ نزده است. ثانیاً، بسیاری از جزئیات در نسخهٔ رُم با جزئیات مندرج در نسخهٔ اَمیَن مغایرت دارند. ثالثاً، نسخهٔ اَمیَن حاکی از نشانهٔ تعصب به فرانسه است. از سوی دیگر، دیرزمانی است که به این مطلب اذعان کرده‌اند که فرواسار اغلب به خوانندگان کتابش از رویدادهای یکسان رَوایتهای مغایر با هم عرضه می‌کند، مثلاً، در مجلد سوم دیدگاههای کاستیلی‌ها[2] و پرتغالی‌ها را دربارهٔ نبرد آلژوبروته[3] (۱۳۸۵) شرح می‌دهد و هیچ کوششی برای تطبیق آنها با یکدیگر به خرج نمی‌دهد.[۱۹] نمونه‌هایی از این دست، دال بر این است که کاتب نسخهٔ اَمیَن ممکن است به رغم همهٔ اینها خود فرواسار باشد. پالمر به این نتیجه‌گیری اعتراف می‌کند، اما می‌پذیرد که آن برای او ایجاد مشکل کرده است:

> ما ناچاریم نتیجه بگیریم که فرواسار به نمونه‌های اصلاح‌شدهٔ کتاب خود برای اینکه جای کارهای قبلی‌اش را به منزلهٔ یک متن متفاوت ـ و همچنین معتبر ـ دربارهٔ رویدادها بگیرد، نگاه نمی‌کرد. چنین حالتی باید در نظر ما منطقاً تأسف‌آور و اساساً غیرتاریخی بیاید. این امر حاکی از آن است که ما درواقع برای درک و فهم هدف حتی مستندترین تاریخ‌نویسان قرون وسطا راهی بسیار طولانی در پیش داریم.[۲۰]

به نظر برخی، نتیجهٔ این تلاش ممکن است شهرت دیرینهٔ فرواسار را به مثابهٔ منبعی ارزشمند در مورد تاریخ قرن چهاردهم خدشه‌دار سازد. با وجود این، احتمالاً این مطلب باعث خشنودی

1. mobolity. 2. Castilian. 3. Aljubarrota.

خاطر عدهٔ زیادی از تاریخ‌نویسان نحلهٔ پسامدرن خواهد شد.

یادداشت‌ها

1 In this context, 'romance' refers to a medieval tale embodying the adventures of a hero of chivalry.

2 F. X. Newman (ed.), The Meaning of Courtly Love, Albany, NY: State University of New York Press, 1968, p. vii.

3 See N. R. Cartier, 'The Lost Chronicle', Speculum, 1961, 36(3): 424-34.

4 Citations refer to the book and page number of Brereton's translation of the Chroniques.

5 See, for example, J. J. N. Palmer, 'Book 1 (1325-78) and its Sources' in id. (ed.), Froissart: Historian, Totowa, NJ: Rowman & Littlefield, 1981, pp.7-24.

6 G. T. Diller, 'Froissart: Patrons and Texts', in Palmer (ed.), Froissart: Historian, pp. 145-60; and P. F. Ainsworth, Jean Froissart and the Fabric of History: Truth, Myth, and Fiction in the Chroniques, Oxford: Oxford University Press, 1990, pp. 145-9.

7 J. Coleman, 'Late Scholastic Memoria et Reminiscentia: its Uses and Abuses' in P. Boitani and A. Torti (eds), Intellectuals and Writers in Fourteenth Century Europe, Cambridge: Cambridge University Press, 1986, p. 43.

8 Ainsworth, jean Froissart and the Fabric of History, p. 70.

9 S. Painter, French Chivalry: Chivalric Ideas and Practices in Medieval France, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1940, pp. 29-43.

10 J. van Herwaarden, 'The War in the Low Countries, in Palmer (ed.), Froissart: Historian, pp. 115-16.

11 See also Froissart's treatment of the brigand Merigot Marches, as described in Ainsworth, jean Froissart and the Fabric of History, pp. 125-39.

12 J. Froissart, Voyage en Beam, ed. A. H. Diverres,. Manchester: Manchester University Press, 1953, pp. xx-xxi.

13 Palmer, 'Book I (1325-78) and its Sources'; Diller, 'Froissart: Patrons and Texts'; Ainsworth, jean Froissart and the Fabric of History, pp. 217-302; and F. S. Shears, Froissart, Chronicler and Poet, London: G. Routledge & Sons, 1930, p. 82.

14 Ainsworth, jean Froissart and the Fabric of History, p. 308.

15 Ibid., pp. 217-302.

16 J. Froissart, Chroniques, eds S. Luce, G. Raynaud, L. and A. Mirot, vol. 1, vi ff; id. Oeuvres, ed. K. de Lettenhove, Academie Royale de Belgique, vol. 1, introduction; P. Saenger, 'A Lost Manuscript of Froissart Refound: Newberry Library Manuscript f37', Manuscripta, 1975, 19(1): 15-26; R. Barber, 'Jean Froissart and Edward the Black Prince', in Palmer (ed.), Froissart, pp. 25-35; and G. T. Diller, Attitudes chevaleresques et realites politiques chez Froissart, Geneva, 1984.

17 Palmer, 'Book 1 (1325-78) and its Sources', p.

18; see also Ainsworth, jean Froissart and the Fabric of History, p. 224.

18 G. T. Diller, 'Froissart: Patrons and Texts', p. 152.

19 P. E. Russell, 'The War in Spain and Portugal', in Palmer (ed.), Froissart: Historian, pp. 84-6; see also the discussion on Froissart's account of Edward Ill's invasion of Normandy in 1346 in Palmer, 'Book 1 (1325-78) and its Sources', p. 23.

20 Palmer, 'Book 1 (1325-78) and its Sources', p. 24.

21 On the history of the reception of Froissart's Chroniques, see J. J. N. Palmer, 'Introduction', in id. (ed.), Froissart: Historian, pp. 1-6.

آثار مهم

Chroniques de jean Froissart, eds S. Luce, G. Raynaud, L. and A. Mirot, 15 vols, Paris: Société de l'Histoire de France, 1869-1975.

Froissart, Chronicles, trans. and abr. G. Brereton, Harmondsworth: Penguin, 1968. Meliador, ed. A. Longnon, 3 vols, Paris: Société des Anciens Textes Français, 1895-99.

همچنین نگاه کنید به

Bede, Gregory of Tours, Ibn Khaldun, Livy, Ssu-ma Ch'ien, Tacitus.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Ainsworth, P. F., jean Froissart and the Fabric of History: Truth, Myth, and Fiction in the Chroniques, Oxford: Oxford University Press, 1990.

Archambault, P., Seven French Chroniclers: Witness to History, Syracuse, NY: University of Syracuse Press, 1974.

Calin, W., 'Narrative Technique in Fourteenth-century France: Froissart and his Chroniques', in R. T. Pickens (ed.), Studies in Honor of Hans-Erich Keller: Medieval French and Oaitan Literature and Romance Linguistics, Kalamazoo, MI: Medieval Institute Press, 1993, pp. 227-36.

De Looze, L., Pseudo-Autobiography in the Fourteenth Century: Jean Ruiz, Guillaume de Machaut, Jean Froissart and Geoffrey Chaucer, Miami, FL: University Press of Florida, 1997.

Dembowski, P. F., Jean Froissart and his Méliador: Context, Craft and Sense, Edward C. Armstrong Monographs on Medieval Literature no. 2, Lexington, KY: French Forum, 1983.

Diller, G., 'Froissart, Historiography, the University Curriculum and Isabeau of Baviere', Romance Quarterly, 1994, 41(3): 148-55.

Palmer, J. J. N., Froissart: Historian, Totowa, NJ: Rowman & Littlefield, 1981.

Schmolke-Hasselmann, B., The Evolution of Arthurian Romance: the Verse Tradition from Chretien to Froissart, Studies in Medieval Literature no. 35, Cambridge: Cambridge University Press, 1998.

Shears, F. C., Froissart: Chronicler and Poet, London: G. Routledge & Sons, 1930.

فرانسیس فوکویاما[1] (۱۹۵۲ -)

فرانسیس فوکویاما، نویسندهٔ «پایان تاریخ»[2] (۱۹۸۹) و پایان تاریخ و آخرین انسان[3] (۱۹۹۲)، در میان تاریخ‌نویسان مورد پسند نیست. برخی، که با نوشته‌هایش بخوبی آشنا نیستند، اعتقاد به این نظریه راکه تاریخ به پایان رسیده است، مضحک دانسته و آن را مردود شمرده‌اند. اینان به دوروبر خود نگاه می‌کنند و می‌بینند که تاریخ‌نویسان آینده برای نوشتن تاریخ باکمبود موضوع مواجه نیستند. دیگران که با وی آشنایی بیشتری دارند، دریافته‌اند که مقصود وی از «تاریخ»، تاریخ جهانی جامعهٔ بشری است؛ با این‌همه، اینان نیز ممکن است همچنان در مورد چنین قرائت نادری از تاریخ با سردی از خود واکنش نشان دهند.

فوکویاما در بیست و هفتم اکتبر ۱۹۵۲ در شیکاگو چشم به جهان گشود. وی، پس از فراگرفتن ادبیات کلاسیک یونان و روم در دانشگاه کرنل[4] (۱۹۷۴)، دورهٔ دکتری را در دانشگاه هاروارد[5] با نوشتن رساله‌ای در زمینهٔ خط‌مشی سیاسی شوروی در خاورمیانه به پایان رساند (۱۹۸۱). در طی دههٔ ۱۹۸۰، فوکویاما در بخش سیاست‌گذاری وزارت امور خارجهٔ امریکا و به عنوان مشاور علوم اجتماعی برای مؤسسهٔ رند[6]، یک گروه از مشاوران محافظه‌کار که فعالیتشان وقف پرداختن به سیاست خارجی و امور دفاعی است، به کار پرداخت. وی، پس از انتشار «پایان تاریخ»، به طور تمام‌وقت در مؤسسه رند سرگرم کار شد. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶، در دانشگاه جان هاپکینز[7] در بخش مربوط به سیاست خارجی به عنوان دستیار آموزشی به کار پرداخت. اکنون هم در دانشگاه جرج ماسون[8]، ویرجینیا[9]، استاد رشتهٔ سیاست عمومی[10] است.

انسانها دیرزمانی است که در جست‌وجوی یک سرمشق هدفمند در جریان رویدادهای بشری بوده‌اند. با این‌همه، فوکویاما علاقه‌مند به «تاریخهای جهانی» «جدی» است، که با مقالهٔ امانوئل کانت، «یک ایده برای یک تاریخ جهانی از یک دیدگاه جهانی»[11] (۱۷۸۴) (پایان تاریخ و آخرین

---

1. Francis Fukuyama. 2. The End of History.
3. The End of History and the Last Man. 4. Cornell.
5. Harvard. 6. Rand. 7. Johns Hopkins.
8. George Mason. 9. Virginia. 10. Public policy.
11. An Idea for a Universal History from a Cosmoplitan Point View.

انسان، ص ۵۷)، شروع می‌شود. کانت در این مقاله خاطرنشان می‌کند که در نخستین نگاه، پیشرفتهای تاریخی ممکن است بی‌نظم به نظر آیند. با وجود این، او در بررسی دقیق‌تر اعتقاد می‌یابد که پیشرفت با تحقق یک «قانون اساسی کامل مدنی» حاصل می‌شود: وضعیتی که در آن حق اساسی انسان برای داشتن حداکثر آزادی با حقوق دیگران به حال تعادل درمی‌آید. مکانیسمی که چنین پیشرفتی را امکان‌پذیر می‌سازد «تضاد»[1] یا «اجتماعی بودن غیراجتماعی انسانها»[2] است. انسانها تمایل دارند با دیگران معاشرت داشته باشند، اما در عین حال مایلند خود را منزوی کنند زیرا می‌خواهند همه‌چیز بر وفق مرادشان باشد.[۱] کانت معتقد است تاریخ‌نویسان باید برای پیشرفت انسان در جهت یک قانون اساسی مدنی سند ارائه دهند، تا انسانها را از این موضوع که آنان دارند برای تحقق هدف مزبور تلاش می‌کنند باخبر سازند. اگر آنان از این هدف باخبرند، پس بهتر است برای تحقق بخشیدن به آن سخت‌تر تلاش کنند. فوکویاما به ما خاطرنشان می‌کند که وظیفهٔ نوشتن «تاریخ جهانی» مذکور را هگل، فیلسوف قرن نوزدهم آلمان، بر عهده گرفت. هگل تمدنهای قدیم و جدید اروپا و آسیا را برای تأیید مدعایش مبنی بر اینکه «تاریخ جهان چیزی جز پیشرفت خودآگاهی آزادی نیست» مورد توجه قرار می‌دهد.[۲] از دیدگاه هگل، آزادی در دنیایی که در آن افراد بر خودشان بر طبق وجدان و باورهایشان فرمانروایی می‌کنند و همهٔ نهادهای اجتماعی و سیاسی را به نحوی معقول سازمان داده‌اند، به طور کامل تحقق خواهد یافت. هگل عقیده داشت که مکانیسم آن پیشرفت عبارت بود از «حذاقت عقل»: گرایشهای ناخودآگاه موجبات تضاد را فراهم آوردند. هم هگل و هم کانت معتقد بودند که موقعی‌که مردم به آزادی و قانون اساسی نایل شده باشند، «تاریخ» پایان خواهد یافت.

یکی از معروفترین و معذب‌کننده‌ترین مفسران هگل، الکساندر کوژِو[3]، در یک سلسله سخنرانی در دههٔ ۱۹۳۰ استدلال کرد که هگل در بیان این مطلب که «تاریخ» در ۱۸۰۶ به پایان رسید، محق بوده است.[۳] زیرا که در آن سال هگل پیروزی ناپلئون را بر حکومت پادشاهی پروس[4] در ینِه[5] و تحقق اصول آزادی و مساوات را ملاحظه کرده بود. با آنکه از ۱۸۰۶ به بعد تضاد بسیاری به وجود آمده بود، اصول اساسی آزادی و مساوات نتوانسته بود اوضاع را اصلاح کند. کوژِو عقیده دارد که آن اصول به طور کامل در جوامعی سرمایه‌داری که به وفور مادی و ثبات

---

1. antagonism.
2. unsocial sociability of men.
3. Alexandre kojève.
4. Prussian monarchy.
5. Jena.

سیاسی رسیده بودند، تحقق پیدا کرده بودند.

فوکویاما نیز، مانندِ «هگل کوژو» (هگل به آن صورت که توسط کوژو تفسیر شده است)، عقیده دارد که ما به پایان «تاریخ نوع بشر» رسیده‌ایم. او با نگاه به ربع پایانی قرن بیستم، پیدایش لیبرال دموکراسی را به عنوان تنها آرمان منسجم جهانی و سیاسی تلقی می‌کند (همان، صص xiii). فوکویاما نتیجه می‌گیرد که «آزادی» و «دموکراسی» به ترتیب «حاکمیت قانون را که حقوق و آزادیهای افراد را از نظارت بر دولت» و «حق همهٔ شهروندان را برای شرکت در انتخابات و فعالیت سیاسی به رسمیت می‌شناسد» امکان‌پذیر می‌سازد (همان، صص ۴۲-۴۳). بنابراین چرا لیبرال دموکراسی به عنوان تنها آرمان ظاهراًکارآمد سیاسی شکل گرفته است؟ فوکویاما معتقد است که حرکت به سوی لیبرال دموکراسی از طریق دو «مکانیسم» امکان‌پذیر شد. اولی عبارت است از «مکانیسم گرایش» (همان، صص ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۰۴). تقریباً خطر مداوم جنگ، جوامع بشری را به توسعه دادن، تولید کردن و به‌کارگرفتن فناوری وامی‌دارد. افزون بر این، پیشرفت فنی، انباشت ثروت و ارضای گسترهٔ پیوسته رو به افزایش علایق انسانی را میسر می‌سازد. علاقه به امنیت و ثروت بیشتر، انسانها را به‌کار کردن به خاطر وحدت ملی، اقتدار دولتی بشدت متمرکز، اقدامات آموزشی بیشتر، و آگاهی از تحولات در سایر نقاط ترغیب می‌کند. تمام این پیشرفتها به یک اقتصاد جهانی زیر نظارت شرکتهای چند ملیتی در مقیاس وسیع و یک فرهنگ مصرفی جهانی منجر می‌شود (همان، صص ۷۳-۸۱). درحالی‌که این اقتصادِ مبتنی بر «مکانیسم علاقه»، بسیاری از پیشرفتهای تاریخی را توضیح می‌دهد، علت پیدایش لیبرال دموکراسی را بیان نمی‌کند. مانند فوکویاما، شخص می‌تواند نقاطی مانند ژاپنِ می‌جی[1] و سنگاپور کنونی را که از سرمایه‌داری به لحاظ فنی پیشرفته برخوردارند و همچنان با سلطه‌جویی سیاسی همزیستی دارند، مورد توجه قرار دهد. تفسیرهای اقتصادی تاریخ، مانند آنچه توسط مارکس انجام گرفت، به دلیل اینکه انسانها فراتر از حیوانات اقتصادی قرار دارند، ناقصند. با توجه به این مطالب، فوکویاما به دومین مکانیسم در حال کار ـ «مکانیسم شناخت» ـ اشاره می‌کند (همان، صص ۱۴۴، ۱۷۴ ـ ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۴).

فوکویاما عقیده دارد که نخستین روایت روشمند را از علاقهٔ انسان برای شناخت، می‌توان در جمهوریت افلاطون ملاحظه کرد. در جلد چهارم این کتاب، سقراط اظهار می‌دارد که روح با سه چیز کار می‌کند: علاقه، خرد و شور و نشاط. فوکویاما، تایموس[2] را «شور و نشاط» ترجمه

1. Meigi. 2. Thymos.

می‌کند.[۴] علاقه و خرد به بسیاری از اعمال انسان شکل می‌دهند. اما در عین حال انسانها درصدد یک شناخت «جاندار» ارزشمند خاص خودشان، یا از دیگران، اشیا، یا اصولی که دارای ارزشند، برمی‌آیند (همان، ص xvii). فوکویاما خاطرنشان می‌کند که علاقهٔ فرد برای شناخت در کنه «تاریخ» هگل ـ کوژِو نهفته است. ما مایلیم فکر کنیم که دستیابی به شناخت متقابل به آسانی امکان‌پذیر است. با وجود این، هگل در کتاب پدیدارشناسی ذهن[1] خود اظهار می‌دارد که ما درصدد شناختی که بر اشیای مادی نظیر بدن خودمان و بدنهای دیگران متکی نیست، برمی‌آییم. راه رسیدن به شناخت و اثبات اینکه شخص به اشیای مادی پایبند نیست، عبارت است از درگیر شدن در یک نبرد سرنوشت‌ساز با شخص دیگر. به عبارت دیگر، فرد در هنگام به خطر انداختن زندگی خویش برای کشتن فرد دیگر، نشان می‌دهد که وی چه در مورد بدن خویش و چه در مورد بدن یک فرد دیگر بی‌توجه است. با این‌همه، کشتن شخص دیگر منبع شناختی را که فرد به عنوان یک انسان برای تأیید ارزش خاص خود به آن نیاز دارد، نابود می‌کند. بنابراین فرد از کشتن شخص دیگر صرف‌نظر می‌کند و ارباب او می‌شود. بر این اساس در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که ارباب در مقایسه با بردهٔ خویش در موقعیت بهتری قرار دارد. ارباب از برده شناخت دارد، اما به دلیل اینکه وی برده را به مثابهٔ یک شیء محض تلقی می‌کند، نیازش برای شناخت ارضا نمی‌شود. در این میان، برده از طریق کار به ارزش کوششهای خویش پی می‌برد (همان، ۱۴۳ـ۱۶۱).

فوکویاما اظهار می‌دارد که «تضاد» درونی ارباب ـ برده در نتیجهٔ انقلابهای فرانسه و امریکا حل شد. این دو انقلاب به دولتهای لیبرال دموکراتیک امکان داد که در آنها، هر فرد ارزش و شأن سایر افراد را به رسمیت بشناسد، و دولت هم به نوبهٔ خود با تضمین حقوق مردم، هر فرد را به رسمیت بشناسد. (همان، صص ۲۰۰ـ۲۰۸). بر این اساس، لیبرال دموکراسی تمایل به برتر بودن از دیگران را (آنچه فوکویاما مگالوتایمیا[2] می‌نامد) جایگزین تمایل به مساوی بودن با سایرین (ایزوتایمیا)[3] می‌کند. موقعی که همهٔ مردم از انسانیت مشترکشان آگاه شوند، و از درک ارزش انسان با برخورداری از حمایت لیبرال دموکراسی خشنود گردند، آنگاه «تاریخ» به پایان رسیده است. بنابراین، مکانیسم شناخت، پیشرفتهایی را که توسط مکانیسم فنی ناشناخته مانده است، توضیح می‌دهد. فوکویاما اظهار می‌دارد اگر مردم فقط خواستار ثروت مادی هستند، آنگاه آنان:

---

1. Phenomenology of Mind.
2. megalothymia.
3. isothymia.

> از زندگی کردن در کشورهای بازار ـ محور خودکامه مانند اسپانیای فرانکو، یا کرهٔ جنوبی یا برزیل تحت حکومت نظامی راضی خواهند بود. اما آنان در عین حال از یک غرور[1] ناشی از خودپرستی برخوردارند در عزت نفس خاص خودشان برخوردارند، و همین آنان را به درخواست داشتن دولتهایی دموکراتیک که با آنان مانند بزرگان رفتار کند تا کودکان، و استقلالشان را به عنوان افراد آزاد به رسمیت بشناسند، رهنمون می‌شود.

(همان، صص xix-xviii)

حتی اگر مسلم شده باشد که ما به «پایان تاریخ» رسیده‌ایم، سؤالی که همچنان مطرح خواهد بود این است که آیا لیبرال دموکراسی به قدر کافی علاقهٔ مردم را برای شناخت ارضا می‌کند یا نه.

فوکویاما خاطرنشان می‌کند که احتمال اینکه لیبرال دموکراسی این خواست را ارضا نکند، از سوی منتقدان هم از جناح چپ و هم از جناح راست مطرح شده است. منتقدان جناح چپ استدلال می‌کنند که نابرابری اقتصادی به وجود آمده از سوی سرمایه‌داری به طور ضمنی حاکی از شناخت نامساوی است (همان، صص ۲۸۹ـ۲۹۹). از طرف دیگر، منتقدان جناح راست اظهارنظر می‌کنند که لیبرال دموکراسی ناقص است، زیرا هدف شناخت مساوی فی‌نفسه ناقص است. مثلاً، از نظر نویسندگانی مانند نیچه، لیبرال دموکراسی سنتز ارباب و برده را ارائه نمی‌کند، بلکه پیروزی برده را نشان می‌دهد. به معنای دقیق کلمه، لیبرال دموکراسی احتمالاً به خیزش «آخرین انسان» منتهی می‌شود:

> و زردشت به مردم چنین گفت: زمان آن فرا رسیده است که انسان برای خویشتن هدفی در نظر بگیرد. زمان آن فرا رسیده است که انسان بذر بشکوه‌ترین امیدش را بکارد. زمینش همچنان به قدر کفایت حاصلخیز است. اما روزی این زمین نامرغوب و لم‌یزرع خواهد گشت، و درخت بلند قادر نخواهد بود که در آن رشد کند. دریغا، زمان آن فرا می‌رسد که انسان دیگر خدنگ آرزویش را دورتر از خویشتن پرتاب نخواهد کرد، و زه کمانش چگونگی غژیدن را فراموش خواهد کرد! به شما می‌گویم: یک نفر باید همچنان آشوب ازلی را برای قادر بودن به آفریدن یک ستارهٔ رقصان در خویش داشته باشد. به شما می‌گویم: شما همچنان آشوب ازلی را در خویشتن دارید. دریغا، زمان آن فرا می‌رسد که

1. thymotic.

> دیگر انسان ستاره‌ای نخواهد آفرید. دریغا، زمان پیدایش نفرت‌انگیزترین انسان دارد فرامی‌رسد، وی که دیگر قادر نیست خویشتن را خوار بشمرد. اینک، من آخرین انسان را به شما نشان می‌دهم.[۵]

آخرین انسان از ارزش عالی خویش به سود صیانت نفس دست می‌کشد. وی در پی آسایش، امنیت، و ارضای هوسهای پیش‌پا افتاده است. وی بیشتر مصرف‌کننده است تا آفریننده. وی از اینکه قادر نیست بر هوسهایش فایق آید، به‌هیچ‌وجه احساس شرمساری نمی‌کند. همان‌طور که نیچه می‌نویسد: «نه شبان و یک رمه! همه کس یکسان می‌خواهند، همه کس یکسانند، هرکس متفاوت احساس کند داوطلبانه رهسپار تیمارستان می‌شود».[۶] نیچه استدلال می‌کند که آزادی، خلاقیت، و فضیلت صرفاً می‌تواند از روی علاقه برای شناخته شدن به عنوان بهتر از دیگران بودن حاصل آید. انسان در پی نبرد، آشوب، و ایثار به خاطر آن است تا ثابت کند که چیزی فراتر از یک حیوان گله است.

فوکویاما، مانند بسیاری از نویسندگان مدرن دیگر، در دلواپسی نیچه در مورد «آخرین انسان» سهیم است. با وجود این، وی تا حد فراخوان نیچه دربارهٔ یک اخلاق جدید که در آن از قوی علیه ضعیف حمایت می‌شود، پیش نمی‌رود. تقریباً، او باور دارد که لیبرال دموکراسی‌ها می‌توانند با عرضه‌کردن تعدادی راه مفر برای مگالوتایمیا به شهروندانشان، سالم و ثابت باقی بمانند. مثلاً، آنها می‌توانند فرد و گروه را به شرکت کردن در سرمایه‌گذاریهای آزمایشیِ اقتصادی، پژوهش علمی و فنی، سیاست، ورزش و هنرهای رسمی «کاملاً بی‌پیام»[1] ترغیب کنند (همان، صص ۳۱۳-۳۲۱). بدین‌ترتیب یک جامعهٔ سالم ایزوتایمیا را با مگالوتایمیا متعادل می‌سازد.

با توجه به نحوه‌ای که رویدادها پدیدار شده‌اند و تداوم پدیدار شدن آنها، فوکویاما معتقد است که منطقی است که از یک «تاریخ جهانی» که به لیبرال دموکراسی بینجامد، صحبت شود. وی نتیجه می‌گیرد که نوع بشر به یک واگن طولانی ترن می‌ماند که در حال وارد شدن به شهر است:

> واگن‌ها به تعداد کافی به شهر وارد می‌شوند، چنانکه هر انسان عاقلی با نگاه کردن به موقعیت محل، بناچار قبول می‌کند که فقط یک سفر و یک مقصد وجود داشته است. بعید است که ما در حال حاضر در آن نقطه باشیم، زیرا به‌رغم انقلاب جهانی لیبرال، فعلاً

1. perfectly contentless.

> مدرک قابل دسترس برای ما دربارهٔ سفرهای واگن‌ها باید بدون نتیجهٔ قطعی باقی بماند. نه ما می‌توانیم در تحلیل نهایی بدانیم که آیا بخش اعظم واگن‌ها سرانجام به یک شهر واحد می‌رسند، نه سرنشینان واگن‌ها، لحظه‌ای با نگاه کردن به دور و بر محیط جدیدشان آنها را ناکافی تشخیص نخواهند داد و چشمهایشان به یک سفر تازه و دورتر می‌افتد.

(همان، صص ۳۳۸-۳۳۹)

در بخش پایانی کتاب مزبور، به نظر می‌آید فوکویاما در مورد اینکه آیا تاریخ واقعاً به پایان رسیده است اقدامات احتیاطی خود را معمول می‌دارد، مانند همهٔ فیلمهای خوب هالیوود، وی می‌خواهد امکان یک تکمله را باقی بگذارد.

ادعاهای فوکویاما دربارهٔ «پایان تاریخ» پرسشهای بیشتری مطرح می‌کنند تا پاسخ. اولاً، نویسندگان بسیاری در مورد تفسیر وی از افلاطون، هگل، کوژو، و نیچه وارد بحث شده‌اند. مثلاً، مارک تونیک[1] خاطرنشان کرده است که هگل خیلی بیشتر دربارهٔ دولت لیبرال مردد بود تا آنچه فوکویاما در این مورد مطرح می‌کند.[۷] افزون بر این، شماری از نویسندگان استدلال کرده‌اند که فوکویاما ادلهٔ تجربی کافی در مورد موضوع مهمی چون «تاریخ» ارائه نمی‌کند، چه رسد به این ادعا که ما در پایان آن هستیم. تعریف فوکویاما دربارهٔ «لیبرال دموکراسی» به قدری کلی است که عملاً فاقد محتواست. فهرستش در مورد «لیبرال دموکراسی‌های» سرتاسر جهان برخی از تفاوتهای اساسی میان کشورها را کاملاً از دیده پنهان می‌کند. به عنوان مثال، آیا ما می‌توانیم ادعا کنیم که بریتانیا و ایالات متحد هر دو جزئی از موضوعی واحدند، چه رسد به برزیل و ایالات متحد؟ او به اندازهٔ کافی در مورد پیدایش اخیر نظام قبیله‌ای، ملی‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی توضیح نمی‌دهد. افزون بر این، منتقدان، جهان‌شمولی ادعاهای فوکویاما را زیر سؤال برده‌اند. به عنوان مثال، استدلال کرده‌اند که «تاریخ جهانی» فوکویاما مستلزم برخورداری از امکانات اقتصادی غرب و تاریخ سیاسی است. چه دلایلی ما می‌توانیم ارائه دهیم (اگر وجود داشته باشد) برای توجیه کردن اینکه لیبرال دموکراسی «ارضاکننده» است یا اینکه همهٔ ما به دنبال شناخت هستیم؟ برای این دلایل برخی از منتقدان نتیجه گرفته‌اند که فوکویاما به ما آخرین کلام را در خصوص تاریخ ارائه نمی‌کند.

---

1. Mark Tunick.

یادداشت‌ها

1 'An Idea for a Universal History from a Cosmopolitan Point of View', in I. Kant, On History, (ed.) L. W. Beck, Indianapolis, IN: Bobbs-Merrill, 1963, pp. 11-26.

2 G. W. F. Hegel, Philosophy of History, trans. J. Sibree, Buffalo, NY: Prometheus, 1991, p. 19.

3 A. Kojeve, Introduction to the Reading of Hegel, trans. J. Nichols, New York: Basic Books, 1969.

4 Plato, The Republic, trans. D. Lee, Harmondsworth: Penguin, 1974, 435c-441c. 5 - F. Nietzsche, Thus Spoke Zarathustra, in W. Kaufmann, trans. and ed., The Portable Nietzsche, New York: Viking Penguin, 1954, p. 129.

6 Ibid., p. 130.

7 M. Tunick, 'Hegel against Fukuyama's Hegel', Clio, 1993, 22(4): 383-9.

آثار مهم

'The End of History? After the Battle of Jena', The National Interest, 1989, 16: 3-18.

The End of History and the Last Man, New York: Free Press, 1992.

'Interview with Francis Fukuyama', by Brian Lamb of 'Booknotes', 17 January 1992, transcript at http://www.booknotes.org.

'Reflections on the End of History, Five Years Later', in T. Burns (ed.), After History? Fukuyama and his Critics, Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 1994, pp.239-58.

همچنین نگاه کنید به

Fukuyama (IRT), Hegel, Kant, Marx, Nietzsche (MP and CT), Plato (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Anon., 'Time to Call History a Day', The Economist, 16 September 1989, 312 (7620): 48.

Bertram, C. and Chitty, A. (eds), Has History Ended? Fukuyama, Marx, Modernity, Aldershot, Hants: Avebury, 1994.

Burns, T. (ed.), After History? Fukuyama and his Critics, Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 1994.

Cooper, B., 'The End of History: Déjà-Vu All Over Again', History of European Ideas, 1994, 19

(1-3): 377-83.

Dunn, J., Review of The End of History and the Last Man, Times Literary Supplement, 24 April 1992, 4647: 6.

Elson, J., 'Has History Come to an End?', Time, 4 September 1989,134(10): 57. Gourevitch, V., 'The End of History?', Interpretation, 1994, 21(2): 215-31. Grumley, J., 'Fukuyama's Hegelianism: Historical Exhaustion or Philosophical Closure?', History of European Ideas, 1995, 21 (3): 379-92.

Harris, H. S., 'The End of History in Hegel', Bulletin of the Hegel Society of Great Britain, 1991, 23-4: 1-14.

McCarney, J., 'Shaping Ends: Reflections on Fukuyama', New Left Review, 1993, 202: 37-53.

Roth, M. S., 'Review Essay: The End of History and the last Man', History and Theory, 1993, 32 (2): 188-96.

Tunick, M., 'Hegel against Fukuyama's Hegel', Clio, 1993,22(4): 383-9.

پیتر خایل (۱۸۸۷ ـ ۱۹۶۶)

هنگامی‌که پیتر خایل[1] (۱۸۸۷-۱۹۶۶)، یکی از برجسته‌ترین تاریخ‌نویسان هلند، در یک اردوگاه کار اجباری به علت «طرز تفکر مشکوکش» تحت نظر بود، شعر زیر را سرود:

ستارگان هراس‌آورند. کائنات سرد،/ نامتناهی و ساکت، به چرخیدن ادامه می‌دهند. جهانهای بی‌پایان. از لطف الهی نشانی نیست. / بی‌تفاوتی عظیم، مرگزاتر از آفت، / کرهٔ زمین بینوایان را، / که به نظر می‌آمد خداوند با مهربانی بسیار، پرستارش بود،/ دلسرد می‌کند. آن رنگین‌کمان خدا بود موقعی‌که درخشید،/ تا اینکه ما به جست‌وجو برخاستیم. اکنون، همان‌طور که می‌شماریم و حفظ می‌کنیم/ وزش تند بی‌کرانگی، امیدهایمان را پراکنده می‌سازد./ راستی، اگر چنین است، پس رویتان را برگردانید/ از آسمان[2]. بنگر به زمین به نظمش / از زندگی و زیبایی. ـ ناپایدار؟ شاید، اما شما هم چنینید./ بگذار ابدیت مطلق به وجود خودش توجه کند، و شما از روزگارتان لذت ببرید،/ و در آن هنگام که مرگ ندا درمی‌دهد/ با متانت تمکین کنید.[۱]

خایل در این شعر، و در بسیاری از نوشته‌هایش در زمینهٔ تاریخ‌نگاری و تاریخ هلند، به بررسی مکاشفاتش از مردم به مثابهٔ موجوداتی ناپایدار می‌پردازد.

خایل همچون یک کودک باور داشت که می‌تواند آرزویش را برای بیان حال خود از راه شعر و نثر تحقق بخشد. اما پس از یک نقد نه چندان گرم در مورد نوشته‌های ادبی‌اش از سوی منتقد برجسته آلبرت ورمی[3]، وی به قصد پژوهش در تاریخ تغییر مسیر داد («رجوع به گذشته»[4]، در درگیریها در تاریخ[5]، ص ۳۵۶). موضوع تاریخ، خایل را مفتون ساخت، و در ۱۹۱۳ دورهٔ دکتری‌اش را در دانشگاه لیدن[6] با نوشتن رساله‌ای دربارهٔ کریستوفرو سوریانو[7]، نماینده‌ای از سوی جمهوری ونیز در شهر دهیگ[8] از ۱۶۱۶ تا ۱۶۲۳، به پایان رساند. خایل در این رساله دربارهٔ نظریات سیاسی دورهٔ سوریانو به طور بسیار مفصل به تحقیق پرداخت.[۲] پس از اینکه به مدتی

---

1. Pieter Geyl.
2. Heav'n.
3. Albert vermey.
4. Looking Back.
5. Encounters in History.
6. Leiden.
7. Christofforo Suriano.
8. Hague.

کوتاه در سمت مدیر یک مدرسه کوچکِ ورزش[1] شهر شیدام[2] انجام وظیفه کرد (۱۹۱۲-۱۹۱۳)، به عنوان خبرنگار روزنامهٔ هلندی جریان نوین روتردام[3] به لندن منتقل شد. این شغل سبب گردید تا وی با بسیاری از اشخاص وابسته به محافل سیاسی و دانشگاهی ارتباط برقرارکند، و طولی نکشید که همچون مفسری خبره در مورد رویدادهای روز به شهرت رسید. وی در ۱۹۱۹ ابتدا به سمت دانشیاری و بعد هم استادی تاریخ و فرهنگ هلند در دانشگاه لندن منصوب شد، و تا ۱۹۳۵ در همین دانشگاه انجام وظیفه کرد.

بسیاری از آثار خایل که در این دوره نوشته شده‌اند زیر سیطرهٔ موضوعی قرار دارند که وی در دانشگاه لیدن از آن آگاهی یافته بود: ملی‌گرایی فلاندری[4]. در آن زمان، نویسندگانی مانند هانری پیرن[5] استدلال می‌کردند که چون بلژیک مدت زمانی طولانی یک کشور مجزا از هلند بوده است، زبان هلندی پیوندهای واقعی با فلاندری‌های هلندی‌زبان ساکن در شمال بلژیک ندارد. خایل این اظهار نظر را مردود و نادرست دانست، و با نوشتن یک مجموعه کتاب و مقاله از «طرح هلند بزرگ» سخن گفت (نگاه کنید به هلند بزرگ[6]، ۱۹۲۵؛ و تاریخ سرزمین هلند[7]، ۱۹۳۰ - ۱۹۳۷، متن تجدیدنظرشدهٔ آن در ۱۹۶۱-۱۹۶۲ به انگلیسی ترجمه و تلخیص شد: شورش هلند[8]، ۱۵۵۵-۱۶۰۹ و هلند در قرن هفدهم[9]). از دیدگاه خایل، «هلند بزرگ» یک جامعهٔ متحد زبانی - فرهنگی در هلند و فلاندر است. این اندیشه اساس روایت خایل را دربارهٔ تاریخ هلند تا قرن نوزدهم تشکیل می‌دهد، اما اندیشهٔ مزبور بخصوص در فحوای رمان وی در مورد شورش علیه سلطهٔ اسپانیا در ۱۵۶۷ آشکار است. خایل استدلال می‌کند که این واقعیت که شورش فقط در استانهای شمالی مانند هلند[10] موفقیت‌آمیز بود، ناشی از تفاوتهای فرهنگی یا سیاسی نبود.

درواقع، خایل نواحی داچ‌زبان[11] جنوب کشور داچ را منبع بسیاری از کهن‌ترین و مهمترین پیشرفتها در ادبیات و فرهنگ داچ می‌داند. این شورش همچنین در نتیجهٔ تفاوتهای مذهبی به وقوع نپیوست. مطابق عقیدهٔ خایل، آیین پروتستان و آیین کاتولیک صرفاً در شمال و در جنوب به ترتیب بعد از شورش برقرار شدند. به نظر وی، شورش در شمال به دلیل مختصات جغرافیایی و موقعیتش

1. gymnasium.
2. Schiedam.
3. Nieume Rotterdamsche Courant.
4. Flemish.
5. Henri Pirenne.
6. De Groot - Nederlandsche Gedachte.
7. Geschiedenis van der Nederlandsche Stam.
8. The Revolt of the Netherlands.
9. The Netherlands in the seventeenth Century.
10. Holland.
11. Dutch.

موفقیت‌آمیز بود. این ناحیه از مرکز حکومت در بروکسل بسیار فاصله داشت و به علت رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، و باتلاقهای فراوانش برای ارتش اسپانیا غیرقابل دسترس بود. ازاین‌رو استان هلند صرفاً به سبب موقعیت جغرافیایی‌اش از فلاندر جدا شد. با وجود اینکه برداشت تازهٔ خایل در مورد شورش قرن شانزدهم به اندازه‌ای متقاعدکننده بود که اکنون موضوعی بدیهی پنداشته می‌شود، منتقدان آن را، موقعی‌که تازه مطرح شد به باد انتقاد گرفتند که وی یک مفهوم غیر تاریخی زبانی - فرهنگی را بر گذشته به خاطر تأیید باورهای سیاسی خویش تحمیل کرده است.

در ۱۹۳۵، خایل، با توصیهٔ گروه آموزشی دانشکده، به سمت استادی کرسی تاریخ در دانشگاه اوترفت[1] منصوب شد. خایل در اوترفت شروع به تحقیق دربارهٔ نقش دودمان ارنج[2] در تاریخ هلند کرد. برحسب تحقیق وی، جاه‌طلبیهای خانوادگی بسیاری از افراد این دودمان در اغلب اوقات آنان را به ستیز در برابر مردم هلند وامی‌داشت. مثلاً، در کتاب انقلاب آمستردام، اوت - سپتامبر ۱۷۸۴[3] (تاریخ نشر ۱۹۳۶)، خایل نقش دوتلیستن[4] را، حزبی از شهروندان آمستردام مخالف با حاکمیت طبقهٔ اشراف، در شکست حزب جمهوری‌خواه «ایالات» و استقرار ولایت‌داری[5] موروثی را در ۱۷۴۷ مورد بررسی قرار داد.[۳] وقتی که ویلیام چهارم از دودمان ارنج از قیامی که توسط حزب دوئلیستن سازمان داده شده بود برای تصاحب قدرت از حوزه‌های دادگاههای بخش و حاکمیت بر شوراهای شهر آمستردام استفاده کرد، ابراز داشت که به‌هیچ‌وجه قصد چشم‌پوشی از قدرت مطلقه را ندارد. همین موضوع موجبات درگیری میان دودمان ارنج و مردم را فراهم آورد، که در جریان جنبش میهن‌پرست[6] و انقلاب باتاویا[7] در ۱۷۹۵ به اوج خود رسید.[۴] اولی به انتقاد و نکوهش از حکومت مستقر پرداخت و دومی باعث نوسازی سیاسی هلند شد. خایل همچنین اختلافات میان دولت و دودمان اُرنج را در قرن هفدهم در کتاب اُرنج و استوئرت، ۱۶۴۱-۱۶۷۲[8] (این کتاب در ۱۹۳۹ به انگلیسی ترجمه شد) مورد بررسی قرار می‌دهد. وی در این کتاب پیامدهای ازدواج شاهزاده ویلیام از دودمان ارنج (ویلیام دوم بعدی) را با شاهدخت ماری استوئرت[9] از انگلستان تشریح می‌کند. خایل استدلال می‌کند که این ازدواج به مناقشاتی میان دودمان ارنج و جمهوری داچ

---

1. Utrecht.
2. Orange.
3. Revolutiedagan the Amsterdam, Augustus - September 1748.
4. Doelisten.
5. stadholdership.
6. Patriot movement.
7. Batavian.
8. *Oranje en Stuart 1641-1672.*
9. Mary Stuart.

بر سر تجارت با حامیان کرامول در جریان جنگ داخلی انگلستان انجامید (۱۶۴۲-۱۶۵۱). (همچنین نگاه کنید به «ارنج و استوئرت»، ۱۶۴۱-۱۶۵۰، در کتاب درگیریها در تاریخ، صص ۱۵۲-۲۰۵). اگرچه این کتاب به اندازهٔ برداشت تازهٔ خایل از شورش قرن شانزدهم برجسته نیست، نوشته‌های وی در مورد دودمان ارنج روایت دقیق‌تری از تحولات سیاسی در تاریخ هلند به ما ارائه می‌کند.

خایل پس از شروع جنگ دوم جهانی، مقاله‌ای دربارهٔ تنوع تفسیرهای مرتبط با اهداف، شخصیت، و دستاوردهای ناپلئون نوشت. این مقاله قرار بود در ژوئن ۱۹۴۰ منتشر شود، اما موقعی‌که هیتلر در ماه مه همان سال هلند را تصرف کرد، دست‌نویس آن به خایل مسترد شد. اگرچه هیچ توضیحی در مورد اینکه چرا مقاله به خایل برگشت داده شد، مطرح نگردیده بود، خایل دریافت که شباهتهای بسیاری را می‌توان میان هیتلر و ناپلئون در نظر مجسم کرد. وی بدون توجه به هشدارها، این مقاله را اساس یک رشته سخنرانی درسی در مدرسهٔ اقتصاد رتردام[1] در سپتامبر ۱۹۴۰ قرار داد. یک ماه بعد پلیس امنیتی آلمان، وی و ۱۱۳ تن دیگر را به تلافی اینکه ادعا می‌کرد با افراد آلمانی زیر نظر در اندونزی هلند بدرفتاری می‌شود به گروگان گرفت. پس از سیزده ماه بازداشت در اردوگاه بوخن‌والد[2]، خایل و بسیاری از گروگانهای همراهش را برای زیر نظر بردن دایمی به هلند برگرداندند. خایل تا هنگام آزادی‌اش به دلایل پزشکی، در فوریهٔ ۱۹۴۴، برای سایر افراد تحت نظر سخنرانی کرد و در ضمن به سرودن غزل پرداخت و یک رمان پلیسی نوشت. هنگامی‌که رهایی پیداکرد، به افراد وابسته به جبههٔ مقاومت درکشورش پناه داد و کوشید تا به کار پژوهش تاریخی ادامه دهد، به رغم اینکه او را از مقام استادی‌اش بدین دلیل که «حالت عمومی‌اش هرگونه تضمینی را برای همکاری صادقانه برنمی‌تابد» برکنار کرده بودند («رجوع به گذشته»، در کتاب درگیریها در تاریخ، ص ۳۶۷).

وی دوباره به کار روی مقاله‌اش دربارهٔ ناپلئون پرداخت، و مصمم شد تا آن را به صورت یک کتاب بازنویسی کند. نتیجهٔ این کار انتشار کتابی بود با نام ناپلئون موافق و مخالف[3]، اثری که بسیاری از باورهای بنیادین خایل را در مورد ماهیت تاریخ برملا می‌کند. از قرن نوزدهم تا به روزگار خایل، تاریخ‌نویسان فرانسوی ناپلئون را یا به عنوان فرزند فرانسه و انقلاب که آزادی و ثبات را برای اروپا

1. Rotterdam School of Economics.
2. Buchenwald.
3. *Napoleon for and Against*.

به همراه آورد، وصف کردند یا به عنوان یک فرد خارجی که عطشش برای قدرت و شهرت فرانسه را به مصیبت کشاند، توصیف نمودند. خایل معتقد است که موج «موافق» و «مخالف» در مورد ناپلئون، حکایت از آن دارد که روایتهای تاریخی تحت‌تأثیر ملاحظات عقیدتی و سیاسی تاریخ‌نویسان قرار دارند:

> تاریخ در مورد همهٔ ابعاد مختلف یک شخصیت، در مورد یک زندگی بی‌اندازه مقتدر، بی‌اندازه متلاطم، به‌واسطهٔ مقتضیات زمان، نمی‌تواند به نتیجهٔ قاطع برسد... به عقیدهٔ من، انتظار چنان نتایج قاطعی را از تاریخ داشتن، که ممکن است احتمالاً در سایر رشته‌های علوم به دست آید، به علت درک نادرست ماهیت تاریخ است... هر روایت تاریخی بر توضیح، تفسیر، و نقد متکی است. به دیگر سخن، ما نمی‌توانیم گذشته را در یک تصویر واحد، فقط از یک دیدگاه انتقال‌پذیر، که متضمن یک امکان انتخاب و یک چشم‌انداز شخصی است، ببینیم.

(ناپلئون موافق و مخالف، ص ۱۵)

«چشم خدا»[1] یا دیدگاه فراگیر تحولات تاریخی به این علت که کل تاریخها از شرایط خاص اجتماعی ـ تاریخی نشأت می‌گیرند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. چه تاریخ‌نویسان این را دوست داشته باشند، چه نداشته باشند، یا حتی از آن آگاه باشند، عباراتشان توسط آرمانها و امیدهایشان شکل می‌گیرد. به نظر خایل، کتابهای خوب تاریخ موقعی نتیجه‌بخش خواهد بود که تاریخ‌نویسان در مورد آرمانها و مسئولیتهایشان پیش خود با دقت بیندیشند و خوانندگانشان را نیز به انجام دادن چنین کاری برانگیزند. به هر حال این امر لزوماً به یک موقعیت «بلبشو»[2] منجر نمی‌شود، زیرا که خایل باور دارد که «جر و بحث بی‌پایان» تاریخ می‌تواند ما را از «حقایق»، که به لحاظ آن با دیگران سهیم هستیم باخبر سازد (همچنین نگاه کنید به استفاده و سوءاستفاده از تاریخ).

پس از آزادی هلند در ۱۹۴۵، خایل دوباره به استادی کرسی تاریخ در دانشگاه اوترخت منصوب شد. وی در نخستین کنفرانس درسی‌اش استدلال کرد که تاریخ‌نویسان باید از «انتقاد، باز انتقاد و یک بار دیگر انتقاد» برای متلاشی کردن اسطوره‌های مخاطره‌آمیز فرهنگی و سیاسی استفاده کنند. افزون بر این، خایل از شاگردانش خواست تا از محکومیت تودهٔ مردم از هر جهت خودداری

1. God's - eye. 2. anything goes.

کنند («نخستین سخنرانی درسی»، در کتاب درگیریها در تاریخ، صص ۲۶۹-۲۷۵). در مورد اینکه خایل به چنین اصلی معتقد بوده است از دفاع شیوایش از رانکه در برابر این اتهام که نوشته‌های او راه را برای ناسیونال سوسیالیسم[1] هموار کرد، بخوبی آشکار است («رانکه به لحاظ فاجعه»، در کتاب مباحثه با تاریخ‌نویسان، صص ۹-۲۹). وی همچنین برای متمایز ساختن رهبران جمهوری باتاویا، که به اصول میهن‌پرستی با کمک یک سپاه از ارتش فرانسه به هنگام اشغال هلند تحقق بخشیدند، از اعضای NSB (آلمان نازی)، که خایل گمان می‌کرد به میهن و تاریخشان پشت کرده بودند، رنج فراوان کشید (Patriotten en NSBers, 1946).

خایل در عین حال به طور فزاینده‌ای به بیان نظریات خودش از راه بحث با سایر تاریخ‌نویسان، علاقه‌مند شد. این مطلب به وضوح تمام در انتقاد شدیدش از آثار تاریخ‌نویس انگلیسی آرنولد توین‌بی ملاحظه می‌شود. در کتاب یک بررسی دربارهٔ تاریخ[2] (۱۹۳۴-۱۹۶۱)، توین‌بی مدعی است که بررسی تجربی گذشته از وجود تقریباً بیست و یک تمدن خبر می‌دهد. از دیدگاه توین‌بی علت ظهور و سقوط همهٔ این تمدنها را از راه چگونگی عکس‌العمل مردم در برابر چالشها می‌توان مشخص کرد. تصور توین‌بی از تاریخ، خایل را بی‌اندازه خشمگین کرد، و او را در یک مشاجرهٔ طولانی با توین‌بی هم در مطبوعات و هم در رادیو درگیر ساخت (نگاه کنید به آیا ما می‌توانیم از شکل کلی گذشته آگاهی پیدا کنیم؟[3]، شکل کلی گذشته[4]، و مباحثه با تاریخ‌نویسان[5]، صص ۱۰۹-۲۰۲). مطابق عقیدهٔ خایل، «روش تجربی» توین‌بی چیزی بیش از استفادهٔ گزینشی از پدیدهٔ تاریخی برای تبیین افکار پیش‌اندیشیده‌اش دربارهٔ شکلهای کلی گذشته نبود. توین‌بی نه تنها الگوی مخالف[6] را نادیده می‌گرفت، بلکه از دیدن اینکه مثالهایی که نقل می‌کند در معرض تفسیرهای مختلف قرار دارند، طفره می‌رفت. افزون بر این، خایل از ادعای توین‌بی مبنی بر اینکه دگرگونیهای تاریخی را می‌توان برحسب «چالش و عکس العمل» توضیح داد، راضی نبود. خایل استدلال می‌کرد که عوامل بسیاری دگرگونی تاریخی را معین می‌کنند، و انتزاع کردن یکی از آنها غیرتاریخی خواهد بود. در ضمن، خایل استفادهٔ توین‌بی از «چالش» و «عکس‌العمل» را به قدری غیردقیق می‌داند که ممکن است هر دو کاملاً بر هر موقعیتی مطابقت پیداکنند. همچنین توضیح توین‌بی در مورد اینکه وقتی یک چالش بسیار کوچک و بسیار انعطاف‌پذیر باشد باعث رشد تمدن می‌شود، منطقی به نظر نمی‌رسد. افزون بر این، خایل اظهارنظر توین‌بی را مبنی بر اینکه تمدن غرب به

1. NSB (the Dutch Nazis). 2. *A Study of History*.
3. Can we know the Pattern of the Past? 4. The Pattern of Past.
5. Debates with Historians. 6. Counterexample.

حضیض خود رسیده است و دیگر اینکه رستگاری فقط در عشق به خدا به دست می‌آید، مردود می‌شمرد. وی گمان می‌کرد که طرح توین‌بی در ارتباط با رستگاری، برای انسانهایی دلخوش‌کنک بود که به آیین مسیحیت مورد نظر توین‌بی منتسب نبودند و دیگر اینکه عقیدهٔ توین‌بی دربارهٔ افول تمدن غرب باعث بدبینی و دلمردگی خواهد شد. خایل در تمدن غرب نکات مثبت بسیار می‌دید و همین نکات وی را دلگرم می‌کردند. در مجموع، شکوه‌های خایل صرفاً اقامهٔ دعوای مستقیم علیه توین‌بی نبود، بلکه علیه هرکسی بود که حسن یک الگو یا نظام را در دوران گذشته جست‌وجو می‌کرد (مثلاً، نگاه کنید به «ژان رومین»[1] یا «کرنش در برابر روح دوران»[2] در کتاب درگیریها در تاریخ، صص ۳۲۱-۳۲۷). خایل می‌نویسد: آنچه ما برای درک تاریخ نیاز داریم،

> عبارت است از توجه به پیچیدگی بی‌حد و حصرش، و موقعی‌که می‌گویم بی‌حد و حصر، منظورم صرفاً شماری از پدیده‌ها و رویدادها نیست، بلکه غالباً ماهیت مبهم و متغیرشان است، آنچنان که تلاش برای ساده کردن آنها به یک ارتباط ثابت و یک ترتیب درست مطلق هرگز نمی‌تواند به چیزی جز سرخوردگی مطلق منجر شود.

(آیا ما می‌توانیم از شکل کلی تاریخ گذشته آگاهی حاصل کنیم؟ ص ۴۷)

مشاجرات خایل با توین‌بی، مانند کتاب بررسی تاریخ او، اکنون دیگر کهنه به نظر می‌رسد. برای خوانندهٔ امروزی درک آنچه که باعث آن‌همه قیل و قال بود، دشوار است، زیرا که «روایت‌پردازیهای پرشکوه» از رویدادهای تاریخی دیگر مد نیست. آنچه برای آنان ممکن است بیش از هرچیز جالب توجه باشد عبارت است از عقیدهٔ خایل مبنی بر اینکه اگرچه ما ناپایدار هستیم، موجوداتی پابند سیاقیم[3]، و کماکان می‌توانیم «حقایق» را در «جر و بحث بی‌پایان» تاریخ پیدا کنیم.

یادداشت‌ها

1 Quoted in V. Mehta, Fly and the Fly Bottle: Encounters with British Intellectuals, London: Weidenfeld & Nicolson, 1962, pp. 156-7; and in R. J. B. Bosworth, Explaining Auschwitz and Hiroshima: History Writing and the Second World War, 1945-1990, London: Routledge, 1993, pp. 11-12.

2 Christofforo Suriano, resident van de Serenissirne Republiek van Venetie in Den Haag,

---

1. Jan Romein.
2. Bowing to the Spirit of the Age.
3. context- bound.

1616-1623, The Hague: Martinus Nijhoff, 1913. For a description of the work, see H. H. Rowen, 'The Historical Work of Pieter Geyl', Journal of Modern History, 1965, 37(1): 36-7.

3 'Stateholders', appointed by the provinces, were drawn almost exclusively from the house of Orange.

4 Revolutiedagen te Amsterdam, Augustus-September 1748: Willem IV en de Doelistenbeweging, The Hague: Martinus Nijhoff, 1936, For a description of the work, see Rowen. 'The Historical Work of Pieter Geyl', p. 42.

5 Patriotten en NSBers, Amsterdam: J. van Campen, 1946

آثار مهم

The Revolt of the Netherlands, 1555-1609, New York: Barnes & Noble, 1966. The Netherlands in the Seventeenth Century, 2 vols, New York: Barnes & Noble, 1961-64.

Orange and Stuart, 1641-72, trans. A. Pomerans, New York: Scribner, 1970. Napoleon, For and Against, trans. O. Renier, New Haven, CT: Yale University Press, 1949.

(with A. Toynbee) Can we Know the Pattern of the Past? Discussion between P. Geyl and A. Toynbee concerning Toynbee's Book 'A Study of History', Bossum: F. G. Kroonder, 1948.

(with A. Toynbee and P. Sorokin) The Pattern of the Past: Call we Determine it?, New York: Greenwood, 1949.

Use and Abuse of History, New Haven, CT: Yale University Press, 1955.

Debates with Historians, Cleveland, OH: Meridian, 1958.

Encounters in History, Cleveland, OH: Meridian, 1961.

همچنین نگاه کنید به

Ranke, Taylor, Toynbee.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bark, W., 'Review of Encounters in History', History and Theory, 1964, 4(1): 107-23.

Bosworth, R.J. B., Explaining Auschwitz and Hiroshima: History Writing and the Second World War, 1945-1990, London: Routledge, 1993.

Duke, A. C. and Tamse, C. A. (eds), Clio's Mirror: Historiography in Britain and the Netherlands, Zutphen: De Walburg Pers, 1985.

Mehta, V., Fly and the Fly Bottle: Encounters with British Intellectuals, London: Weidenfeld & Nicolson, 1962.

Rogier, L. J., Herdenking van P. Geyl, Amsterdam: Noord-Hollandsche Uitgevers Maatschappij, 1967.

Rowen, H. H., 'The Historical Work of Pieter Geyl', journal of Modern History', 1965, 37(1): 35-49.

ادوارد گیبون (۱۷۳۷ - ۱۷۹۴)

ادوارد گیبون[۱]، مؤلف یکی از ماندگارترین کتابهای تاریخی -تاریخ نزول و سقوط امپراتوری روم[۲] در سری[۳]، انگلستان، در ۱۷۳۷ زاده شد. دوران کودکی گیبون با بیماری پی‌درپی و تحصیلات ناهمگون توأم بود. او پس از حضور در یک مدرسهٔ روزانه در پتنی[۴] و درس خواندن در نزد یک معلم خصوصی، به یک مدرسهٔ شبانه‌روزی در کینگستن[۵] می‌رفت. وی در ضمن نقل خاطرات خود می‌گوید که در کینگستن بود که «با روشهای متداول تنبیه»، در ازای گریه کردنهای فراوان و کتک خوردن، با علم نحو زبان لاتین آشنا شدم» (خاطرات زندگی من و مقالات[۶]، ص ۳۸). گیبون، پس از اندک مدتی دود چراغ خوردن در مدرسهٔ وست‌مینستر[۷]، در پانزده سالگی رهسپار مگدالن کالج[۸] آکسفورد شد. وقتی که در آنجا کسی وی را از لحاظ فکری و معنوی راهنمایی نکرد، نزد خود از طریق کتاب بحث‌انگیز کانو ییرز میدلتن[۹] - یک تحقیق آزاد در مورد قدرتهای معجزه‌آسایی که گمان شده است در کلیسای مسیحیت وجود داشته‌اند[۱۰] (۱۷۴۸) - به مطالعه دربارهٔ آیین کاتولیک رُم پرداخت. گیبون، در جواب رد دادن به انتقادهای میدلتن در مورد معجزات کلیسای اولیه، خود را با آیین کاتولیک همصدا یافت و درخواست اعضای وقت دانشگاه آکسفورد را برای صحه گذاشتن بر سی‌ونه مقالهٔ کلیسای انگلستان نادیده گرفت.[۱] پدرش بی‌درنگ مداخله کرد و گیبون را برای زندگی کردن با کشیش کالونیست[۱۱]، موسیو پالیوار[۱۲] به لوزان[۱۳] سوئیس فرستاد. سالهایی را که گیبون در لوزان گذراند، برای وی در حکم «توفیق اجباری» بود (همان، ص ۲۰۹). گیبون، با برخورداری از راهنمایی پالیوار، به آیین پروتستان بازگشت و آموخت که با انضباط و دقت بیشتری

---

1. Edward Gibbon.
2. The History of the Decline and Fall of the Roman Empire.
3. Surry.
4. Putney.
5. Kingston.
6. *Memoirs of my life and Writings*.
7. Westminster.
8. Magdalen College.
9. Conyer Middleton.
10. A free Inquiry into the Miraculous Powers which are Supposed to Have Exsited in the Christian Church.
11. Calvinist.
12. Monsieur pavillard.
13. Lausanne.

به مطالعه بپردازد. وی تا حد زیادی در ادبیات زبان لاتین تبحر یافت و منطق، فلسفه، ریاضیات، زبان یونانی، تاریخ، و حقوق را آموخت. گیبون همچنین به زبان فرانسه براحتی تکلم می‌کرد، و همین به وی امکان داد تا دربارهٔ عقاید و افکار مونتسکیو، بل، و ولتر به تحقیق بپردازد.

در ۱۷۵۸، گیبون برای کمک به پدرش در نجات پیداکردن از مشکلات مالی به میهن فراخوانده شد. وی به مدت دو سال دیگر در لندن یا در برایتون[1] به سر برد، درحالی‌که خانواده‌اش در همپشر[2] ساکن بودند. گیبون چند رسالهٔ مختصر به زبان فرانسه نوشت، که برجسته‌ترین آنها رساله‌ای دربارهٔ بررسی ادبیات[3] است. اگرچه رسالهٔ گیبون به زبان فرانسه بظاهر دفاعیه‌ای در مورد بررسی متون کهن، یا «آثار ادبی» است، اما ما را با چشم‌انداز تاریخ که به نوشته‌های بعدی‌اش شکل می‌دهد، آشنا می‌سازد. بسیاری از معاصران گیبون گمان می‌کردند که تأمل منطقی در مورد جهان حاضر، و نه شناخت تاریخی، سرچشمهٔ اصلی حقیقت است. با این‌همه، گیبون باور داشت که بررسی دقیق گذشته می‌تواند به فیلسوفان هم در تحقیق برای علل زیربنایی اشیا و هم برای توضیحی در مورد پیشرفت تمدن کمک کند. اگرچه برای انجام دادن چنین کاری، تاریخ‌نویسان باید برای بررسی سنتی آرای سیاسی، نبردها، و مردان بزرگ به سوی گذشته بروند. علت این امر آن است که آن چیزهایی که «باعث حرکت برای جهشهای عمل می‌شوند» معمولاً نهفته‌اند (رساله‌ای دربارهٔ بررسی ادبیات، ص ۱۰۰). با وجود این، آنها را می‌توان برحسب نوشته‌های نویسندگان کلاسیک یا عتیقه‌شناسان مدرن یا اشخاص متبحر به عملهای جزئی تقسیم کرد، زیراکه جزئیات احتمالاً بیشتر باید خودانگیخته باشند:

> پنهان‌کاری مقدماتی در عملهای جزئی وجود ندارد. ما فقط موقعی برهنه می‌شویم که گمان کنیم که دیده نمی‌شویم؛ اما شخص کنجکاو سعی خواهد کرد از مکتوم‌ترین کنج خلوت سردرآورد. آیا من باید مسئولیت تعیین کردن را بر عهده بگیرم، خواه فضیلت در سرشت یک دورهٔ معین یا شخصیت مردم رواج داشته باشد، من باید اعمال را بیشتر از گفتار مورد بررسی قرار دهم.

(همان، صص ۱۰۲-۱۰۳)

---

1. Buriton. 2. Hampshire.
3. Essai sur l'étude de la littérature (1761, trans. An Essay on the Study of Literature).

بنابراین هدف تاریخ‌نویسان رفتن به فراسوی ظواهر است، برای اینکه توضیح دهند چرا پدیده‌های حادث‌شده آن‌گونه اتفاق افتاده‌اند.[۲]

در طی مدتی که گیبون رساله‌اش را می‌نوشت، بریتانیا با فرانسه در حال جنگ بود. در ۱۷۶۲ گیبون با درجهٔ سروانی برای خدمت در میلیشیای همپشر[1] فراخوانده شد. خدمت سربازی باعث قطع کارهای پژوهشی گیبون گردید، اما وی همچنان به خواندن آثار هیوم[2]، ولتر[3]، سویفت[4] و ادیسون[5] ادامه داد. علاوه بر اینها، گیبون به خواندن کتابهایی دربارهٔ تاریخ نظام از جمله کتابی با عنوان یادداشتهایی نظامی در باب یونانیان و رومیان[6]، اثر شارل تئوفایل گویشارت[7] پرداخت، که همین امر باعث شد تا او تجربهٔ خودش را از روشهای جدید جنگ با روشهای قدیمی مقایسه کند.[۳] در ظرف هفته‌های پایانی جنگ، گیبون میلیشیا را ترک گفت و عازم سفری به فرانسه، سوئیس، و ایتالیا شد. وی در پاریس با دیدرو[8]، ژان لی رُن د آلانبار[9]، کلود آدرین الوی‌سیوس[10]، پل آنری د الباک[11]، و آبه دولا یلتر[12] دیدار نمود. او همچنین مجموعهٔ نسخه‌های خطی برخی از کتابخانه‌های عمومی را دید و یادداشتهای جامعی دربارهٔ تاریخ و جغرافیای روم باستان استنساخ کرد. در رم بود که او نوشت:

> در پانزدهم اکتبر ۱۷۶۴، غرق در بحر تفکر در میان ویرانه‌های کپیتول[13] درحالی‌که راهبان مسیحی با پای برهنه سرگرم خواندن دعای شامگاهی در معبد ژوپیتر بودند، نشستم، در آن مکانی که فکر نوشتن نزول و سقوط شهر برای نخستین بار به ذهنم خطور کرد.

(خاطرات زندگی من و مقالات، ص ۱۳۴، n. ۴)

اگرچه محتمل است که طرح گیبون برای نوشتن تاریخی دربارهٔ شهر رم مدتها پیش از رفتنش به ایتالیا در ذهن وی شکل گرفته بود، تجربهٔ دیدارش از رم ممکن است الهام‌بخش او شد تا برنامه‌ای بلندپروازانه‌تر را برای ردیابی دوران سعادت امپراتوری روم بر عهده بگیرد.[۴]

در ۱۷۶۵، گیبون دوباره برای کمک به مشکلات مالی پدرش به انگلستان مراجعت نمود. با آنکه گیبون سخت تحت‌تأثیر تجربیاتش از رم قرارگرفته بود، وقت خود را صرف نوشتن کتابهایی

---

1. Hampshire militia.
2. Hume.
3. Voltaire.
4. Swift.
5. Addison.
6. *Mémoires militaires sur les grecs et sur les romains.*
7. Charles Théophile Guischardt.
8. Diderot.
9. Jean Le Rond D' Alembert.
10. Claude Adrien Helvétius.
11. Paul Henri D'Holbach.
12. Abbé de la Bléterie.
13. Capitol.

دربارهٔ ریچارد اول و جنگ صلیبی، یورش شارل هشتم، پادشاه فرانسه به ایتالیا، ادوارد شاهزادهٔ سیاه، هنری پنجم، سر والتر رالی، و فلورانس نمود. او حتی تاریخی راجع به مبارزهٔ سوئیس برای استقلال در اواخر قرون وسطا نوشت و آن را بدون ذکر نام به یک انجمن ادبی در لندن اهدا کرد. واکنشهایی که در مورد اثر مزبور ابراز شد به حدی انتقادآمیز بود که گیبون تصمیم گرفت آن را چاپ‌نشده کنار بگذارد و به نوشتن اثر دیگری بپردازد.

گیبون درحالی‌که در جست‌وجوی یک موضوع جدید بود، بناگاه رم به خاطرش آمد. آنگاه وی برای شروع کار هر دو نثر ادبی و غیرادبی را به آزمون گرفت:

> اندک‌اندک در اقیانوس تاریخ آگوستنی غوطه‌ور شدم، و با رجوع به یک دوره کتاب، تقریباً همواره قلم در درست، برای یافتن اصلی‌ترین نسخه به تحقیق پرداختم، هم یونانی و هم لاتین، از دیان کاسیوس[1] تا آمانیوس مارسلینوس[2]، از دوران فرمانروایی تری‌جن[3] تا آخرین دوران سزارهای غربی. اشعهٔ جانبی مدالها و کتیبه‌ها، از جغرافی و گاهشماری بر موضوعات واقعی‌شان می‌تابیدند: و من مجموعه‌های تیلمون[4] را، که دقت تقلیدناپذیرش تقریباً ویژگی نبوغ به خود می‌گیرد، برای منسجم ساختن و سامان دادن به اجزای آشفته و پراکندهٔ اطلاعات تاریخی در دسترسم مورد استفاده قرار دادم. من، از میان ظلمت قرون وسطا، راهم را در بین سالنامه‌ها و عتیقه‌های ایتالیا که به موراتوری[5] فرهیخته تعلق داشتند، پیدا کردم... تا اینکه به زحمت به ویرانه‌های رم رسیدم، بی‌آنکه پیش‌بینی کنم که این فصل پایانی باید، با شش جلد کتاب به قطع رحلی و بیست سال کار توأم شود.

(خاطرات زندگی من و مقالات،صص ۱۴۶ـ۷)

وی در ۱۷۷۳ شروع به طرح‌ریزی برای نوشتن یک کتاب تاریخ کرد، با این امید که مطالعهٔ آن به خوانندگانش درس اخلاقی دهد (تاریخ نزول و سقوط امپراتوری روم، ۱۷۷۶، از این پس نزول و سقوط).[۵] اما نگرانی مالی وی را به پیدا کردن شغل واداشت، سرانجام با مساعدت عموزاده‌اش، لرد الیوت، توانست کرسی پارلمانی لیسکارد[6] را در ۱۷۷۴ تصاحب کند. با آنکه گیبون ناطق ضعیفی بود، حمایت تزلزل‌ناپذیرش از دولت لرد نورث[7] منجر به انتصاب وی به عنوان یکی از

---

1. Dion Cassius.
2. Ammianus Marcellinus.
3. Trajan.
4. Tillemont.
5. Muratori.
6. Liskeard.
7. Lord North.

اعضای عالی‌رتبهٔ کمیسیون تجارت و کشاورزی شد. اندکی پس از آن، کتاب یادداشتی موجه[1] را نوشت (۱۷۷۹)، که پاسخی به انتقاد قارهٔ اروپا در قبال خط‌مشی سیاسی دولت بریتانیا در امریکا بود. در ۱۷۸۱ وی مجلدهای دوم و سوم نزول و سقوط را منتشر کرد، اما پیش از اینکه بتواند کار تألیف مجلد چهارم را شروع کند، دولت لرد نورث سقوط کرد. گیبون کرسی نمایندگی‌اش را از دست داد، و برای صرفه‌جویی کردن به لوزان نقل‌مکان کرد تا با دوست دیرین خود جرج دیوردون[2] خانه‌ای را به طور مشترک اجاره نماید. وی در آنجا کار نوشتن سه مجلد پایانی نزول و سقوط را به اتمام رسانید، که در ماه مه ۱۷۸۸ انتشار یافتند. آنچه گیبون را که به واسطهٔ مرگ دیوردون و زوال انقلاب فرانسه سخت متأثر شده بود، خشنود ساخت انتشار یافتن همین سه مجلد کتاب بود. وی در نظر داشت جلد هفتم نزول و سقوط را، که دربردارندهٔ یادداشتهای الحاقی، یک نقشه و یک تجدیدنظر انتقادی در مورد منابعش بود، تألیف کند، اما این کار هرگز شروع نشد. با وجود این، گیبون فرصت یافت تا دربارهٔ موقعیت خط مرزی جنوب اروپا و از قرار معلوم کرانه‌نوردی پیشینیان در افریقا مطالبی بنویسد، که احتمالاً از نتایج دوباره‌خوانی تاریخهای هرودوت توسط وی بوده است. گیبون همچنین نتوانست بیشتر از شش بخش از یک زندگی‌نامهٔ شخصی را به رشتهٔ تحریر درآورد.[۶] گسترش تنشها در اروپا باعث شد تا وی در ۱۷۹۳ به انگلستان برگردد. در مراجعت به انگلستان او به فکر درمان بیماری طولانی خود برآمد، اما در ۱۷۹۴ پس از چند بار عمل جراحی ناموفق چشم از جهان پوشید.

موقعی‌که گیبون کار نوشتن نزول و سقوط را شروع کرد، در نظر داشت سیزده قرن تاریخ روم را به سه دورهٔ متمایز تقسیم کند و هر سه دوره را مانند هم بتفصیل مورد بررسی قرار دهد: دورهٔ تری‌جن و آنتونینس[3] تا تصرف روم به دست گوث‌ها[4] (حدود ۱۰۰ ـ حدود ۵۰۰ میلادی)؛ فرمانروایی ژوستی‌نین[5] و احیای امپراتوری شرقی تا ظهور [حضرت] محمد و شارلمانی[6] (حدود ۵۰۰ ـ ۸۱۴)؛ احیای دوبارهٔ امپراتوری غربی تا تصرف قسطنطنیه به دست ترکان (۸۱۸-۱۴۵۳). اگرچه هر شش جلد کتاب به طبع رسیده بر مبنای همین تقسیم‌بندی است، سه جلد از آنها به دورهٔ نخست اختصاص یافته است. بنابراین کل اثر دو بخش دارد. با سقوط امپراتوری غربی اثر مزبور در وسط به دو بخش تقسیم شده است. آنچه چنین بررسی بلندپروازانه‌ای را دربارهٔ تاریخ جالب

1. *Mémoire justicatif.*
2. George deyverdun.
3. Antonines.
4. Goths.
5. Justinian.
6. Charlemagne.

می‌سازد، همان‌طور که از عنوان کتاب استنباط می‌شود، عبارت است از توجه گیبون به فروپاشی امپراتوری روم.

از دیدگاه گیبون، دو عامل موجبات سقوط روم را فراهم آوردند. عامل اول، سستی و تجملی که باعث فساد شد، که در عین حال دقیقاً همان زوالی راکه در آثار تاریخ‌نویسانی مانند لیوی، تاسیت و هرودوت مطرح شده بود، در خاطر تداعی می‌کند. از دیدگاه این سه تاریخ‌نویس، مردمی که به واسطهٔ غنایم حاصل ازکشورگشایی راحت‌طلب شده‌اند، به نظارت کردن بر امور تمایل ندارند و به این علت از فرمانروایان مستبد و مزدوران نظامی درخواست کمک می‌کنند. در نتیجهٔ انجام دادن چنین کاری، آنان آزادی خود را از دست می‌دهند، و در زیر استیلای آن مزدوران قرار می‌گیرند. مزدوران هم، به نوبت، مستعد فسادند، و قس علی هذا. این الگو از رویدادها بر نیمهٔ نخست نزول و سقوط حاکم است. به نظر گیبون، فساد باعث ظهور امپراتوران خودکامه شد و موجبات انحطاط لژیونهای رومی را به صورت مجموعهٔ متزلزلی از وحشیان مزدور درآورد. این وحشیان سرانجام گارد محافظ امپراتور را زیر سلطهٔ خود درآوردند، و بر کسانی‌که صاحب منصب در دربار امپراتور بودند، اعمال قدرت کردند. موقعی‌که لژیونها در ایالتها برای تصاحب قدرت دست به اقدام زدند، آتش جنگ داخلی در پی آن شعله‌ورگشت. شورشها سرانجام از سوی فرمانروایان قدرتمندی مانند دیوکلسیانوس و کنستانتین در قرن سوم و چهارم سرکوب شدند، اما به قیمت تغییر پایتخت امپراتوری به شهر کنستانتین‌پل[1]. هنگامی‌که این واقعه اتفاق افتاد، به امپراتور یک دین شرقی و به لحاظ سیاسی، ویژگی فاسد یک «حکومت سلطنتی شرقی» تفویض شد. گیبون به تمدن بیزانسی علاقه‌مند نبود، زیرا مانند بسیاری از معاصرانش عقیده داشت که «حکومت سلطنتی شرقی» دقیقاً نقطهٔ مقابل حکومتهای «مختلط» (حاکم و حکومت) روم باستان و بریتانیای جدید بود. گیبون معتقد بود که حکومتهای سلطنتی مشروطه، از جمله حکومت بریتانیا به احتمال قریب به یقین آزادی و حقوق اتباعشان را تضمین می‌کردند. در نظامهای حکومتی شرق، مقام همهٔ اتباع را تا مرتبهٔ یکسان تبعیت برده‌وار از ارادهٔ شخص حاکم پایین آورده بودند.[۷]

دومین عامل، دلبستگی شدید یا تعصب است. در نزول و سقوط، اینها با پیدایش مسیحیت همزمان است (فصلهای ۱۵ و ۱۶). پیش از پیدایش مسیحیت در قلمرو روم، با انواع و اقسام مراسم مذهبی مدارا می‌کردند. برعکس، مسیحیت اولیه بسته، جزمی، متعصب، و پارسایانه بود. این

1. Constantinople.

ویژگیها، به علاوهٔ «دلیل قاطع خود آیین»، مژدهٔ وجود حیات اخروی و روایات مربوط به معجزات، به کلیسای مسیحی برای ایجاد یک کشور مستقل که بسرعت هم موجبات سقوط امپراتوری را فراهم ساخت، کمک کرد. درحالی‌که ثبات قدم پرشور مسیحیان اولیه، علت عمدهٔ کامیابی کلیسای مسیحی بود، همین نیز منبعی برای اختلافات درونی شد. گیبون باور داشت که چنین اختلافاتی موجب بروز نزاعهای خشونت‌آمیز فرقه‌ای شد که تا روزگار خود وی تداوم داشت. در کنه روایت گیبون دربارهٔ پیدایش مسیحیت، در قبال هیجان و تعصب، تنفری وجود دارد، زیرا او، مانند همعصران خود، باور داشت که این نوع هیجان و تعصب به روشهای متمدن برای حصول ایمان به دین از راه دلیل و برهان، سخت صدمه می‌زند. بنابراین وی از خود دین متنفر نیست، بلکه از تحریف دین که در نتیجهٔ تعصب شدید انسان انجام می‌گیرد، متنفر است:

> عالم الاهیات ممکن است وظیفهٔ مطبوع توصیف دین را آن‌طور که از خدا نشأت گرفت، آراسته در خلوص ذاتی‌اش، بر خود روا دارد. وظیفهٔ غم‌انگیزی بر تاریخ‌نویس تحمیل می‌شود. وی باید اختلاط اجتناب‌ناپذیر خطا و تحریف را که دین در اقامتی طولانی بر روی زمین در میان یک نژاد ضعیف و رو به انحطاط موجودات به آن مبتلا شده است، کشف کند.

(نزول و سقوط، ج ۲، ص ۲)

بسیاری از خوانندگان معاصر از توصیف گیبون در مورد مسیحیان اولیه رنجیده‌خاطر شدند. دیگران به طرز تلقی وی در خصوص تاریخ دین به عنوان جزئی از تاریخ عمومی معترض بودند. گیبون از انتقادی که در مورد فصلهای پانزدهم و شانزدهم به عمل آمد تکان خورد، و با شدت تمام از توصیف خود دربارهٔ رویدادهای این دو فصل در «اثبات حقانیت از برخی از بندهای فصل پانزدهم و شانزدهم نزول و سقوط امپراتوری روم»[1] (۱۷۷۹، در مقالات انگلیسی ادوارد گیبون[2]، صص ۲۲۹-۳۳۱) دفاع کرد. پس از درگذشت گیبون و انتشار خاطرات او، بسیاری از نویسندگان خاطرنشان کردند که تلقی گیبون از مسیحیت از استقبال بدبختی‌آور آغازین وی از آیین کاتولیک ناشی شده است. آنان انتظار داشتند که علاقه‌مندی به کتاب نزول و سقوط بزودی کاهش یابد. اما چنین اتفاقی نیفتاد، و در قرن نوزدهم شماری چاپهای تلخیص‌شده از این کتاب با حاشیه‌نویسیهای بحث‌انگیز و جنجالی منتشر شد. نظر کارشناسان راجع به اینکه آیا تلقی گیبون از مسیحیت ناشی از

1. A Vindication of Some Passages in the Fifteenth and Sixteenth Chapters of thd Decline and Fall of the Roman.
2. The English Essays of Edward Gibbon.

سوء نیت بوده است یا نه، همچنان دچار اختلاف بود، اما اکثر مفسران دربارهٔ اینکه گزارشهای مربوط به سایر موضوعات از جانب وی به طور کلی خوب مورد بررسی و سنجش قرارگرفته است نظر موافق داشتند.

بتازگی، تاریخ‌نویسان کلیسا بغرنجی نظریات گیبون را دربارهٔ مسیحیت اولیه تأیید کرده‌اند، و در عین حال کوشیده‌اند به کمک اسنادی که از سوی گیبون مورد توجه قرار نگرفته یا در دسترس نبوده است از این نظریات فراتر روند. همچنین بررسی اخیر نسبت به استنباط گیبون دربارهٔ ماهیت تاریخ و کیفیت ادبی آثارش توجه کرده است. پژوهندگان بویژه تلفیق نگرشهای کلاسیک و مدرن گیبون را در مورد نوشتن تاریخ، توجه به ایدهٔ تعادل قدرت در اروپا، تشریح حقوق رومی [1]، و درج عبارات معترضهٔ مربوط به شرح نژادها و اقوام، ستوده‌اند. در حال حاضر نزول و سقوط به صورت کامل در بازار موجود است و همچنان به عنوان یک محرک در مباحثات مرتبط با دین، قانون، تاریخ، تاریخ‌نگاری، سیاست، و روابط بین‌الملل کاربرد دارد.[۸]

گیبون، در جلد سوم، افسانهٔ هفت آدم به خواب رفتهٔ شهر افسوس [2] را شرح می‌دهد. طبق این افسانه، هفت مسیحی جوان که می‌خواستند از دست شکنجه و آزار امپراتور دقیانوس [3] بگریزند به یک خواب طلسم‌شدهٔ دویست‌ساله فرو رفتند. آنان پس از بیداری، با دنیایی که دستخوش تغییری شگفتی‌آور گشته بود، مواجه شدند:

> در طی این دوران مقر امپراتور از رم به شهری جدید در کرانه‌های بسفر تراسیه [4] انتقال یافته بود؛ و خشونت ارادهٔ نظامی با یک روش تصنعی بردگی کسل‌کننده و تشریفاتی سرکوب شده بود. تخت پادشاهی دقیانوس از سوی گروهی از شاهزادگان مسیحی و راست‌آیین، که بساط خدایان اسطوره‌ای دوران باستان را برچیده بودند، تصاحب شده بود؛ و عبادت عامهٔ مردم روزگار معطوف به ستایش از قدیسان و شهیدان کلیسای کاتولیک در قربانگاههای دیانا [5] و هرکول [6] بود. وحدت امپراتوری روم از میان رفته بود؛ خلاقیتش نابود گشته بود؛ و سپاهیان غریبهٔ بربرها، گسیل‌شده از نواحی منجمد شمالی، سلطنت ظفرمندشان را در بهترین ایالات اروپا و افریقا ایجاد کرده بودند.

(نزول و سقوط، ج سوم، ص ۴۱۵)

اگر خود گیبون اکنون از یک خواب طلسم‌شده بیدار می‌شد، دربارهٔ تغییراتی که در نحوهٔ استنباط

---

1. Roman Law. 2. Ephesus. 3. Decius.
4. Thracian Bosphorus. 5. Diana. 6. Hercules.

ما از تاریخ‌نگاری و تاریخ روم در طی دویست سال گذشته حاصل شده است، چه می‌اندیشید؟

یادداشت‌ها

1 On Gibbon's experiences of Catholicism, see E. J. Oliver, Gibbon and Rome, London: Sheed & Ward, 1958. .

2 M. W. Brownley, 'Appearance and Reality in Gibbon's History', Journal of the History of Ideas, 1977, 38(4): 651-66; J. W. Burrow, Gibbon, Oxford: Oxford University Press, 1985, chap. 3; C. Hartog, 'Time and Metaphor in Gibbon's History', Clio, 1983, 12(2): 153-68; and A. Momgliano, 'Gibbon's Contribution to Historical Method', in Studies in Historiography, London: Weidenfeld & Nicolson, 1966, pp. 40-55.

3 R. Woodall, 'Captain Gibbon of the Militia', Army Quarterly and Defence Journal, 1992, 122 (1): 88-92.

4 P. Ghosh, 'The Conception of Gibbon's History', in R. McKitterick and R. Quinault (eds), Edward Gibbon and Empire, Cambridge: Cambridge University Press, 1997, pp. 280-2.

5 On synthesising sources, see Gibbon's Vindication, in P. B. Craddock, The English Essays of Edward Gibbon, Oxford: Oxford University Press, 1972, esp. p. 264.

6 On Gibbon's autobiographies, see J. Gawthrop, 'Edward Gibbon's Autobiographical Intentions: a Bicentennial View', Durham University Journal, 1994,86(1): 67-71; and J. H. Pearson, 'Reading the Writing in the Drafts of Edward Gibbon's Memoirs', Biography, 1991, 14(3): 222-42.

7 For a similar view of oriental monarchies, see the entry on Hegel in this book.

8 For a history of the reception of Decline and Fall, see P. B. Craddock, Edward Gibbon: a Reference Guide, Boston: G. K. Hall, 1987, preface.

آثار مهم

Essai sur L'étude de la littérature and An Essay on the Study of Literature, ed.J. V. Price, London: Thoemmes, 1994.

The History of the Decline and Fall of the Roman Empire, 3 vols, ed. D. Womersley, London: Allen Lane, 1994.

Memoirs of my Life and Writings, ed. G. A. Bannard, London: Nelson, 1966.

The Miscellaneous Works of Edward Gibbon, ed. Lord Sheffield, London: J. Murray, 1814.

The English Essays of Edward Gibbon, ed. P. B. Craddock, Oxford: Oxford University Press, 1972.

همچنین نگاه کنید به

Herodotus, Hume (MP), Livy, Tacitus.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Black, J., 'Empire and Enlightenment in Edward Gibbon's Treatment of International Relations', International History Review, 1995, 17 (3): 441-58.

Bowerstock, G. N., Clive, J. and Graubard, S. R. (eds), 'Edward Gibbon and the Decline and Fall of the Roman Empire', in Daedalus, 1977, 105 (3).

Brownley, M. W., 'Appearance and Reality in Gibbon's History', Journal of the History of Ideas. 1977, 38 (4): 651-66.

Burrow, J. W., Gibbon, Oxford: Oxford University Press, 1985.

Carnochan, W. B., Gibbon's Solitude: the Inward World of the Historian, Stanford, CA: Stanford University Press, 1987.

Cartledge, P., 'The "Tacitism" of Gibbon Two Hundred Years On', Mediterranean Historical Review, 1989,4(2): 251-70.

Craddock, P. B., Edward Gibbon: a Reference Guide, Boston: G. K. Hall, 1987.

____, Edward Gibbon, Luminous Historian, Baltimore. MD: Johns Hopkins University Press. 1989.

Gossman, L., The Empire Unpossess'd, Cambridge: Cambridge University Press, 1981.

Hartog, C., 'Time and Metaphor in Gibbon's History', Clio, 1983, 12 (1): 153-68.

McKitterick, R. and Quinault, R. (eds) Edward Gibbon and Empire, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

White, L., Jnr, (ed.) The Transformation in the Roman World: Gibbon's Problem after Two Centuries, Berkeley: University of California Press, 1966.

Womersley, D., 'Gibbon's Unfinished History: the French Revolution and English Political Vocabularies', Historical Journal, 1992, 35(1): 63-89. Wootton, D., 'Narrative, Irony, and Faith in Gibbon's Decline and Fall', History and Theory, 1994, 33 (4): 77-105.

گریگوریِ توری[1] ح. (۵۳۹-ح ۵۹۴)

جرجیوس فلورنشیوس[2]، نویسنده‌ای که ما وی را با نام گریگوری آو تور می‌شناسیم، در حدود ۵۳۹ در شهر سرحدی گالیش[3] ناحیهٔ اورن[4] چشم به جهان گشود. پدر و مادرش، فلورنتیوس[5] و آرمنتاریا[6]، به خانواده‌هایی ثروتمند که در سالهای پایانی امپراتوری روم به مقام سناتوری رسیده بودند و دارای روابط نزدیک با روحانیت بودند، تعلق داشتند.[۱] در عنفوان شباب، او را نزد عموی بزرگش نیستیوس[7] (اسقف بعدی لیون[8]) فرستادند و پس از آن هم به نزد آرچدیاکن آویتوس[9] (اسقف بعدی کلرمون[10]) رفت. وی در سال ۵۶۵ خادم کلیسا شد.[۲] در ۵۷۳، گریگوری به جای دایی‌زادهٔ مادرش اوفرونیوس[11] به عنوان نوزدهمین اسقف سراسقف‌نشین تور انتخاب شد. گریگوری برای ما نقل می‌کند که تا بدان هنگام تقریباً پنج تن از اسقفهای تور از خویشاوندان وی بوده‌اند (تاریخ فرانک‌ها[12]، فصل پنجم، ص ۴۹).[۳]

اسقف شهر تور بودن کار آسانی نبود. تور نه تنها محل آرامگاه اسقف قرن چهارم خود سنت مارتین[13] بود، مقصد مورد علاقهٔ زایران و طالبان عبادتگاه، و همچنین قلمرو مهم منازعات میان شاهان فرانکی نظیر چیلپریک[14] و سیژبار[15] به شمار می‌آمد. گریگوری، اندک زمانی پیش از مرگش در حدود ۵۹۴، کلیسای جامع تور را مرمت کرده، به وضع اعاناتش سر و سامان داده و چندین جلد کتاب نوشته بود. خود گریگوری به ما توضیح می‌دهد:

> ده کتاب دربارهٔ تاریخ، هفت کتاب دربارهٔ معجزات، و یک کتاب دربارهٔ زندگی آبای کلیسا نوشته‌ام؛ مزامیر داوود را در یک کتاب تفسیر کرده‌ام؛ همچنین کتابی راجع به تاریخچهٔ مشاغل کلیسایی به رشتهٔ تحریر درآورده‌ام.

(همان، فصل دهم، ص ۳۱)

---

1. Gregory of Tours.
2. Georgius Florentius.
3. Gaulish.
4. Auvergne.
5. Florentius.
6. Armentaria.
7. Nicetius.
8. Lyon.
9. Archdeacon Avitus.
10. Clermont.
11. Eufronius.
12. The History of Franks.
13. St Martin.
14. Chilperic.
15. Sigibert.

توصیفی دقیق در مورد سبک نگارش گریگوری امکان‌پذیر نیست، زیرا به نظر می‌رسد که وی پیوسته نوشته‌هایش را حک و اصلاح می‌کرده است.[۴] گریگوری همچنین در کارنامهٔ افتخارات خویش دارای نوشته‌ها و مقالات فرعی دیگری است که به مراتب بیش از آن تعدادی است که وی برای درج در فهرست آثارش برگزیده، اما هیچ‌کدام از آنها باقی نمانده است.[۵] در جای دیگر، وی از کتاب زندگی آبای کلیسا[1] به عنوان هشتمین کتاب معجزات[2] (سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌پذیر[3]، مقدمه) یاد می‌کند. این کتابها را به طور سنتی تحت پنج عنوان طبقه‌بندی کرده‌اند: سعادت اخروی شهیدان[4]، کتاب یکم، مصیبت مسیح و معجزات سنت جولین[5]، کتاب دوم، معجزات سنت مارتین[6]، کتابهای سوم تا ششم، زندگی آبای کلیسا، و سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌پذیر، کتاب هشتم.

گریگوریِ توری به خاطر کتاب تاریخ آزادی[7] بسیار مشهور است، این کتاب به طرزی غلط‌انداز از قرن هشتم به بعد با عنوان تاریخ فرانک‌ها (از اینجا به بعد از این کتاب به عنوان تاریخها نام می‌بریم) ترجمه شد. عنوان ترجمه‌شدهٔ کتاب به دو دلیل غلط‌انداز است. اولاً، چنین عنوانی باعث این استنباط می‌شود که مطلب اصلی تشکیل‌دهندهٔ کتاب مربوط است به شرح و تفصیل دربارهٔ فرانک‌ها یا پادشاهی مروینجین[8] در دوران کلاویس[9] (ح. ۴۶۵-۵۱۱) و جانشینانش. اگرچه مطالب کتاب، طیف گسترده‌ای از اقدامهای کلاویس را برای کشتن شاهان فرانکی رقیب، شورش راهبه‌های صومعهٔ سنت رادگاند[10] شهر پواتی[11]، گزارشهای مربوط به سیلابهای مصیبت‌بار را نیز دربرمی‌گیرد. کهن‌ترین دستنویسهای آثار گریگوری شامل متنی خلاصه‌شده (کتابهای یکم تا ششم، منهای ۶۸ فصل) از کتاب تاریخهاست، که به طور دقیق‌تر به یک کتاب «تاریخ فرانک‌ها» شباهت دارد. از قرار معلوم این متن، اثر یک مصحح قرن هفتمی است، هرچند گریگوری معتقد بود که کسانی که در آثارش دخل و تصرف می‌کنند، بسان «شیطان نکوهیده» خواهند بود. (تاریخها، فصل دهم، ص ۳۱). افزون بر این گوفارت[12] به طرزی متقاعدکننده استدلال کرده است که گریگوری

---

1. Life of the Fathers.
2. Miracles.
3. Glory of the Confessors.
4. Liber in Cloria Martyrum.
5. Liber de Passione et Virtutibus Sancti Iuliani Martyris.
6. Libri I-IV de Virtutibus Sancti Martini Episcopi.
7. *Decem Libri Historiarum.*
8. Merovingian.
9. Clovis.
10. St Radegund.
11. Poitiers.
12. Goffart.

تاریخ غیردینی و دینی را به مثابهٔ دو موضوع در هم ادغام‌شده تلقی می‌کرد.[۶] به نظر می‌رسد که وی هیچ قصدی برای نوشتن یک کتاب تاریخ صرفاً سیاسی نداشته است.

ثانیاً، واژهٔ «تاریخ» از بیان کردن مفهومی که گریگوری در مورد ماهیت تحقیق خود در نظر داشت، قاصر است. از دیدگاه گریگوری، همین‌طور از دیدگاه تاریخ‌نویسان دوران باستان مانند هرودت، واژهٔ «تاریخها» بیشتر به معنی ثبت کردن رویدادهایی بود که وی در عصر خود مشاهده کرده بود، تا صرفاً خواندن یا شنیدن دربارهٔ آنها. این مطلب با توجه به اینکه شش جلد از ده جلد کتابهای وی، به رویدادهای دوران خود گریگوری مربوط می‌شود تأیید شده است. جلد اول با داستان آدم و حوا، که به طور مجمل از میان رویدادهای مندرج در عهد عتیق انتخاب شده است، شروع می‌شود، و با مرگ مارتین آو تور در ۳۹۷ خاتمه می‌یابد. کتاب دوم ناظر است بر منازعات میان شاهان باستانی فرانک، و با مرگ کلاویس در ۵۱۱ به پایان می‌رسد. کتاب سوم سرنوشت فرزندان کلاویس را تشریح می‌کند، و کتاب چهارم به شرح حوادث تا هنگام گزینش گریگوری به عنوان اسقف کلیسا می‌پردازد. مانند گوفارت، من هم با عنوان ده کتاب تاریخ[1] موافقم.[۷]

اگر اثر گریگوری صرفاً یک کتاب «تاریخ فرانک‌ها» نیست، در این صورت چه چیز دیگری دارد؟ تا همین اواخر، بیشتر مفسران او را به عنوان یک آدم غیرحرفه‌ای ناآگاه که دربارهٔ رویدادها بالاجبار مطالبی نوشته است، توصیف می‌کردند.[۸] اظهار نظر کرده‌اند که وی به منزلهٔ آینه‌ای است در برابر جامعهٔ مرونجین: نابسمان، وحشیانه، و آشفته. به نظر می‌رسد بهترین کار برای درک این نکته، انداختن نگاهی به فهرست سرفصلها باشد. چه چیز دیگری ما می‌توانیم دربارهٔ اثری بیان کنیم که مندرجاتش از این در و آن در حرف می‌زند؟ در نتیجه، برخی از تاریخ‌نویسان گمان کرده‌اند که اثر گریگوری تصویری دقیق از جامعهٔ مرونجین به دست می‌دهد، و سخت در آثار خود به وی اعتماد کرده‌اند. به هر حال، تحلیل دقیق‌تر متن، خبر از مهارت آگاهانه‌ترکسی می‌دهد که به تفسیر رویدادهایی پرداخت که نوشت و ثبت کرد. به عنوان مثال، گریگوری در مقدمهٔ اجمالی متن می‌نویسد:

> حوادث بسیاری اتفاق می‌افتد، برخی خوب، برخی بد. اهالی کشورهای مختلف به جنگ و جدال مشغولند و پادشاهان به خشم و خروش خود، دیوانه‌وار ادامه می‌دهند. کافران به کلیساهایمان یورش می‌آورند و بعد از سوی مسیحیان حراست می‌شوند؛ ایمان به عیسی مسیح به دلهای بسیاری از انسانها گرمی می‌بخشد، درحالی‌که بر دلهای برخی

---

1. Ten Books of History.

دیگر چندان تأثیری ندارد... به هر حال، نویسنده‌ای که به اندازهٔ کافی در روی کاغذ آوردن مطالب به سبکی منظم مهارت داشته باشد تا بتواند این رویدادها را به نظم یا به نثر گزارش کند، شهرت پیدا نکرده است. درواقع در شهرهای گال[1] نوشتن ادبیات به چنان نقطهٔ انحطاطی‌ای رسیده که تقریباً به کلی از بین رفته است... من این کتاب را برای زنده نگه‌داشتن خاطرهٔ کسانی‌که مرده و درگذشته‌اند نوشته‌ام، تا این خاطره‌ها مورد توجه نسلهای آینده قرار گیرند. سبک نوشتن من بسیار دقیق است، و من بیشترین بخش کتاب را به مبارزهٔ میان بدکاران و نیکوکاران اختصاص داده‌ام. با این‌همه من بیش از حد توسط برخی از اظهارنظرهای مشخص... مبنی بر اینکه بسیاری از مردم می‌توانند سخنان یک ناطق کودن را بفهمند، اما فقط چند نفری قادرند سخنان یک سخنور فصیح را درک کنند، به کار خود ترغیب شدم.

(مقایسه کنید با مقدمهٔ زندگی آبای کلیسا،مقدمهٔ سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌پذیر، و مقدمهٔ سعادت اخروی شهیدان)

بنابراین وی آشکارا به ما توضیح می‌دهد که کتابش وسیله‌ای است برای تعالیم آیین مسیحیت. او، به عنوان سخنگوی زمانهٔ خویش، به توصیف رویدادها و مردمی می‌پردازد که از نظر تعالیم دینی شایستهٔ توجهند. وی در مقدمهٔ جلد دوم دوباره تأکید می‌کند که این امر به معنی توصیف هر دو جنبهٔ زندگیهای مقدس قدیسان به انضمام مصیبتهای تلخ و ناگوار است (همان، ج دوم، مقدمه).

عقیدهٔ وی این است که نیک و بد با هم توأمند، و هر دو آنها در خور توجه. گریگوری در متن کتاب سخت به این عقیده می‌پردازد، زیرا آنچه ما در دست داریم گزارشی است از آنچه او از تمام اقشار مختلف جامعه، اعم از وضیع و شریف در دوران مرونجین شاهد آنها بوده است. او مرد میانه‌روی نیست؛ از تجربیات یا وقایعی که به نحوی خارق‌العاده خوب یا بد نباشند، بندرت ذکری به میان می‌آورد.[۹]

علاقهٔ مفرط گریگوری را به معجزات و مصایب در تاریخها، همچنین در کتاب معجزات، معمولاً حاکی از سردرگمی وی پنداشته‌اند. ما می‌پنداریم که تاریخ‌نویسان معروف به اعتقاد داشتن به اژدهایان یا اینکه خدا قادر است مردم را به وسیلهٔ بیماری یرقان از پا درآورد نیستند (همان، فصل دهم، ص ۱؛ فصل پنجم، ص ۴). ولی ما با کنار گذاشتن چنین جنبه‌هایی از کتاب گریگوری، یک

1. Gaul.

سرنخ ارزشمند را دربارهٔ هویت وی به عنوان یک نویسنده از دست می‌دهیم.[۱۰] گریگوری باور دارد که معجزات و مصایب یکی از مشخصات همیشگی جهان ماست. همان‌طور که کورت[1] توضیح می‌دهد:

> در طرز تفکر گریگوری، معجزات غیرعادی نیستند و اعمال استثنایی مشیت الهی موقتاً در حال متوقف کردن جریان قوانین طبیعی‌اند... آنها، برعکس، از تجلیات مستمر و یومیهٔ قدرت الهی‌اند... شخص ممکن است بگوید که گریگوری هیچ‌چیز را عادی‌تر از پدیده‌های فوق طبیعی نمی‌داند؛ وی به قدری ملهم [از این عقیده] است که به ذهنش جهانی جز آنچه مانند یک ماشین است که سازنده‌اش فوراً برای تعمیر کردن، کنار گذاشتن، یا تعویض قطعاتش حاضر می‌شود خطور نمی‌کند.[۱۱]

مقصود کورت این است که از دیدگاه گریگوری خدا جهان را خلق نمی‌کند، موجب حرکت آن می‌شود، و بعد آن را به حال خود رها می‌کند، اما در اغلب اوقات همراه ماست.[۱۲] او فصلها را تغییر می‌دهد، و آدمهای شرور را از پا درمی‌آورد و توسط قدیسانش برای شفا دادن حتی ناچیزترین بیماریها تلاش می‌ورزد (به عنوان مثال، سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌گیرنده، فصل ششم، ص ۱۰۹؛ زندگی آبای کلیسا، فصل چهارم، ص ۵؛ فصل هفتم، ص ۷؛ فصل پنجم، ص ۸ - ۱۲؛ فصل چهاردهم، ص ۴).[۱۳] گریگوری فرقی بین آثار کوچکتر و بزرگتر نمی‌گذارد؛ سنگها، روغن چراغ، موم شمع، و اشیای چوبی درست مانند کالبدهای قدیسان از اهمیت برخوردارند. مثلاً، وی در سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌گیرنده، مراسم یادبود معجزات را در کنار سنگی که سنت مارتین بر آن نشست، درختی که وی تکان داد، محرابی که او در آن به عبادت پرداخت، و تاکی که وی خوشهٔ انگوری از آن غرس کرد، برگزار می‌کند (فصل ۴؛ ۶؛ ۷؛ ۸؛ ۱۰). گریگوری برای ارائه دادن سند و مدرک از معجزات و مصایب زمانهٔ خویش، به ما خاطرنشان می‌کند که خداوند یک مالک غایب[2] نیست.

با این‌همه وی در گزارشهایش از معجزات مختلف، به آن معجزاتی گرایش نشان می‌دهد که مربوط به زمان حال است، زیرا آنها را آسانتر می‌تواند اثبات کند. به عنوان مثال، او در زندگی آبای کلیسا دربارهٔ سنت ایلیدیوس[3] چنین اظهارنظر می‌کند:

> همان‌طور که ما اعتقاد داریم، از آنجا که اعمالی را که سنت ایلیدیوس پیش از مرگش انجام

1. Kurth. 2. an absent landlord. 3. St Illidius.

داده بود، به بوتهٔ فراموشی سپرده شده بود و ما از آن خبردار نشده‌ایم، آنچه را ما با چشمهای خویش دیده‌ایم، آنچه را با آن روبه‌رو شده‌ایم، یا آنچه را از مردمان ثقه شنیده‌ایم، نقل خواهیم کرد.

(فصل دوم، ص ۲)

گریگوری در مورد اخبار مربوط به رویدادهای زمانهٔ خویش، عمدتاً بر تجربیات شخصی خود و منابع خبر شفاهی از جمله مادرش، استفان و کشیشان مختلف و کسانی‌که معجزات و مصایب را مشاهده کرده بودند، تکیه می‌کند (مثلاً، نک. تاریخها، در جاهای مختلف جلدهای ۵ـ۱۰ و سعادت اخروی کشیشان اعتراف‌پذیر، فصلهای ۳، ۲۹، ۴۰، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۱۰۱). با در نظر گرفتن همهٔ جوانب، بعید به نظر می‌رسد که سبک و مطالب تاریخها از معدود منابع مکتوبی که او ذکر می‌کند، از جمله کتاب مقدس، عهدنامهٔ آندلوت[۱] نامه‌ای به سنت رادگاند، اخبار ایام[۲] اسبیوس ـ جروم[۳]، نسخهٔ روفینیوس[۴] از تاریخ کلیسایی اسبیوس[۵]، تاریخ علیه مشرکان[۶] نوشتهٔ اروژیوس و اخبار ایام سولپیشیوس سوروس[۷] نشأت گرفته باشند، زیرا این منابع برای راهنمایی نویسنده‌ای که می‌کوشد از وقایع زمانهٔ خویش گزارش دهد، مطالب اندکی در اختیار می‌گذارند (تاریخها، ج ۱، صص ۱، ۶، ۷، ۴۱؛ ج ۲، مقدمه، ص ۸؛ ج ۵، مقدمه؛ ج ۹، صص ۲۰، ۳۹).

گریگوری باور دارد که در ظرف مدت دوران خویش، بسیاری حقایق الهی کاملاً آشکار وجود داشت. افزون بر این، وی اعتقاد دارد که تجربهٔ مستقیم، متقاعدکننده‌تر از شناخت اتفاقات ایام گذشته است که از راه کتاب حاصل شده است. گریگوری در چند مورد، از جمله در بخشی از مقدمهٔ جامع تاریخهای پیش گفته، به خاطر ضعف خود در زبان لاتین عذرخواهی می‌کند. برخی از مفسران توافق دارند که در آثار وی به مواردی برمی‌خوریم که عبارات «به لحاظ صرفی مغشوش، به لحاظ نحوی سست، و تقریباً لاتینی است کودکانه».[۱۴] اگرچه همان‌گونه که دی‌نای[۸] و گوفارت استدلال کرده‌اند ممکن است سبک نگارش وی، ترجمانی آگاهانه از سر بی‌اعتنایی در برابر زبان متکلف لاتین بوده باشد.[۱۵]

از آن وقتی که «کلمه جسم گردید» (انجیل یوحنا، باب اول: آیهٔ ۱۴) کلمات بازیچهٔ کسانی شدند که صرفاً به علایق دنیوی گرایش داشتند. کلمات، دیگر نمی‌توانستند به عنوان تجلیات محسوس

---

1. Andelot. 2. Chronicle. 3. Eusebius - Jerome.
4. Rufinus. 5. Eusebius's Ecclesiastical History.
6. History Against the Pagans. 7. Sulpisius Severus.
8. de Nie.

الهی قابل رؤیت به وسیلهٔ چشمهای کسی که قادر بود ببیند، مورد اعتماد باشند. همان‌طور که خود گریگوری می‌گوید: «درحالی‌که بسیاری از مردم می‌توانند سخنان یک ناطق کودن را بفهمند، فقط چند نفری قادرند سخنان یک سخنور فصیح را درک کنند» (تاریخها، مقدمه). با این‌همه این پرسش که چرا گریگوری تمایل دارد تا کار اطلاع‌رسانی را با استفاده از منابع مکتوب انجام دهد تا از راه منابع شفاهی، معماری یا مجموعه‌ای از آثار باقی‌مانده، همچنان بی‌پاسخ مانده است.

همچنین مشخص نیست مطالب تحت اختیار گریگوری چه مقدار بوده است. مثلاً کیلی[1] با استناد به گزارشهای گریگوری در مورد یهودیان، پیروان آیین آریوس[2]، بینوایان، قدیسان و قدیسه‌ها، استدلال می‌کند که تاریخها با تلاش برای تعریف و تعیین حد و حدود «مردان خدا»[3]، که موجب اتحاد گذشته و حال، آسمان و زمین با یکدیگر است.[۱۶] با کمال تأسف، شمار نسبتاً اندک مثالهایی که کیلی از این کتاب که به منزلهٔ مجموعهٔ مفصلی است، ارائه می‌دهد از استحکام دلایل وی می‌کاهد. از سوی دیگر، گوفارت استدلال می‌کند که اگر ما موضوع اصلی را به معنای «یک سلسله از رویدادهایی که باعث تغییر می‌شوند» در نظر بگیریم، در این صورت به نظر می‌رسد که تاریخها فاقد آنند.[۱۷] وی می‌افزاید: «جرایم و معجزات به اشکال مختلف اتفاق می‌افتند؛ به طور طبیعی یا غیرطبیعی، شاهان و استفان می‌میرند، و دیگران جایشان را می‌گیرند؛ اما هیچ‌چیز اصلاً تغییر نمی‌کند.»[۱۸] بر این اساس وی نتیجه می‌گیرد که در تاریخها، یک الگوی مشخص، «به استثنای الگوی معمولی خوب و بد مشهود در کتاب مقدس، در اخبار ایام نوشتهٔ اسبیوس یا در تاریخ علیه مشرکان نوشتهٔ اروژینوس» وجود ندارد، و دیگر اینکه گریگوری احتمالاً فکر می‌کرد که کمیت صرف روایات، بیش از کیفیت استدلالش، باعث روی آوردن مردم به خدا خواهد شد.[۱۹] بنابراین اگر ما تاریخهای مکتوب زمان خودمان را برخلاف همین تعریف از موضوع اصلی عرضه کنیم، چه تعدادی از آنها فاقد رویدادهایی که باعث تغییر می‌شوند، خواهند بود؟

یادداشت‌ها

1 For a family tree of Gregory of Tours, see E. James, 'Introduction', in Life of the Fathers, p. xxvi.

2 Libri de Virtutibus Sancti Martini Episcopi, 1.32; cited in ibid., p. x.

3 Citations refer to the book and chapter number in Gregory's works.

4 R. Van Dam, 'Introduction', in Clory of the Martyrs, p. 4.

1. Keely. 2. Arians. 3. ecclesia.

5 For a description of these minot writings, see R. Van Dam, 'Introduction', in Clory of the Confessors, pp. 2-3.

6 W. Goffart, The Narrators of Barbarian History (AD 550-800): Jordanes, Gregory of Tours, Bede, and Paul the Deacon, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988, pp. 119-27.

7 Ibid., p. 121.

8 See, for example, C. M. Radding, A World Made by Men: Cognition and Society, 400-1200, Chapel Hill, NC: University of North Carolina Press, 1985, pp. 58-64; and R. A. Markus, 'Bede and the Tradition of Ecclesiastical History', Jarrow Lecture 1975, Jarrow: University of Durham Press, 1976, pp. 5-6.

9 W. Goffart, The Narrators of Barbarian History, p. 229.

10 Ibid., pp. 168-83. See also P. Brown, The Cult of the Saints: its Rise and Function in Latin Christianity, London: SCM Press, 1981; and R. Van Dam, Leadership and Community in Late Antique Gaul, Berkeley, CA: University of California Press, 1985.

11 G. Kurth, 'De l'autorité de Grégoire de Tours', Etudesfranques II, p. 122, as quoted in W. Goffart, The Narrators of Barbarian History, p. 132.

12 My description of God as masculine is a reflection of Gregory's view.

13 On Gregory's view of vengeance, see J. M. Wallace-Hadrill, 'The Bloodfeud of the Franks', in The Lang-haired Kings and other Studies of Frankish History, Oxford: Oxford University Press, 1962, p. 127; and W. Goffart, The Narrators of Barbarian History, pp. 174-83.

14 E. Auerbach, Mimesis: the Representation of Reality in Western Literature, trans. W. Trask, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1953, p. 78. Auerbach later recognised that Gregory's style may have been deliberate. See Literary Language and its Public in Late Latin Antiquity and in the Middle Ages, trans. R. Mannheim, London: Routledge & Kegan Paul, 1965, p. 107.

15 G. de Nie, 'Roses in January: a Neglected Dimension of Gregory of Tours', Journal of Medieval History, 1979, 5(2): 259-89; and W. Goffart, The Narrators of Barbarian History, pp. 143-53.

16 A. A. Keely, '"In sinu matris eclesiae": the Concept of Eclesiae as a Unifying Principle in the Histories of Gregory of Tours', PhD thesis, Macquarie University, Sydney, 1993.

17 W. Goffart, The Narrators of Barbarian History, p. 183. Goffart's definition of 'plot' derives

from A. B. Kernan, 'A Theory of Satire', in B. Fabian (ed.), Satura: Ein Kompendium moderner Studien zur Satire, Hildesheim: G. alms, 1975, p. 271.

18 Ibid.

19 Ibid., p. 197.

آثار مهم

Historiarum Libri X, trans. B. Krusch and W. Levinson, Hanover, 1951.

The History of the Franks, trans. L. Thorpe, Harmondsworth: Penguin, 1974.

The Glory of the Martyrs, trans. R. Van Dam, Liverpool: Liverpool University Press, 1988.

The Life of the Fathers, trans. E. James, Liverpool: Liverpool University Press, second edition, 1991.

The Glory of the Confessors, trans. R. Van Dam, Liverpool: Liverpool University Press., 1988.

همچنین نگاه کنید به

Bede, Froissart, Herodotus, Ibn Khaldun.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Auerbach, E., Mimesis: the Representation of Reality in Western Literature, trans. W. Trask, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1953.

____, Literary Language and its Public in Late Latin Antiquity and in the Middle Ages, trans. R. Mannheim, London: Routledge & Kegan Paul, 1965.

Breukelaar, A., Historiography and Episcopal Power in Sixth-century Gaul: Histories of Gregory of Tours Interpreted in their Historical Context, Berlin: Vandenhoeck & Ruprecht, 1993.

Cameron, A., Christianity and the Rhetoric of Empire: the Development of Christian Discourse, Berkeley, CA: University of California Press, 1991.

de Nie, G., Views from a Many-windowed Tower: Studies of Imagination in the Works of Gregory of Tours, Amsterdam: Rodopi B. V. Editions, 1987.

Fouracre, P., 'Merovingian History and Merovingian Hagiography', Past and Present, 1990, 127: 3-38.

Goffart, W., The Narrators of Barbarian History (AD 550-800): Jordanes, Gregory of Tours, Bede and Paul the Deacon, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988.

Keely, A. A., '"In sinu matris eclesiae": the Concept of Eclesiae as a Unifying Principle in the Histories of Gregory of Tours', PhD thesis, Macquarie University, Sydney, 1993.

Wallace-Hadrill, J. M., The Long-haired Kings and other Studies of Frankish History, Oxford: Oxford University Press, 1962.

____, The Frankish Church, Oxford: Oxford University Press, 1983.

Wood, I. N., 'Gregory of Tours and Clovis', Revue Belge de Philologie et de L'Histoire, 1985, 63 (2): 250-72.

جی.دبلیو.اف. هگل (۱۷۷۰ ـ ۱۸۳۱)

همهٔ آثار گئورک ویلهلم فریدریک هگل[1]، نشان دلبستگی عمیق وی را به تاریخ بر خود دارند. مثلاً، وی در پیشگفتار کتاب اصول فلسفهٔ حقوق[2] می‌نویسد:

> وقتی که فلسفه رنگ خاکستری بر خاکستری می‌زند، پس صورتی است از زندگی مبتلا به کهولت، و با خاکستری بر خاکستری رخصت جان تازه دمیدن به خود نمی‌دهد؛ اما صرفاً برای شناخت آن، جغد منروه[3] پروازش را شباهنگام آغاز می‌کند.

(اصول فلسفهٔ حقوق، صص ۱۲-۱۳)[۱]

نقش فلسفه به مثابهٔ «جغد منروه»، صرفاً رجوع کردن به گذشته و توصیف ایده‌هایی است که در جامعه پدید آمده است. بر مبنای تلقی هگل از فلسفه «موضوع فلسفه دقیقاً عبارت است از آگاهی از آنچه انسانها در طی اعصار در پیوند با تفکر باور داشته‌اند» (دایرةالمعارف علوم فلسفی[4]، ج اول، ص ۲۲۲).[۲] با وجود این، او همچنین در پیشگفتار کتاب اصول فلسفهٔ حقوق اظهار می‌دارد که فلسفه عبارت است از «فرصتی خاص برای پرداختن به تفکر». این، اشارت بر آن دارد که فیلسوفان می‌توانند حقایق جاودانی را بدون رویدادهای تاریخی اقامه کنند. در این اظهارات، ما تعارضی میان تاریخ و فلسفه ملاحظه می‌کنیم که جزء لاینفک دیدگاه هگل در قبال جهان است. این تعارض موجب شده است تا خوانندگان مختلف، آثار فلسفی هگل را با روشهای بسیار متفاوت مورد بررسی قرار دهند. درحالی‌که برخی هگل را به این دلیل نکوهیده‌اند که او اسناد تاریخی را برای اینکه با ایده‌های فلسفی‌اش تطبیق کنند، دستکاری کرده است، برخی دیگر وی را به خاطر مطرح کردن یک بعد تاریخی در متن فلسفه ستوده‌اند. با این‌همه، هر دو گروه بر این موضوع توافق دارند

---

1. George Wilhelm friedrich Hegel.

2. Elements of the Philosophy of Right.

۳. جغد منروه (the Owl of Minerva)، در اساطیر مربوط به روم باستان ایزدبانوی خرد، هنرها و جنگ بود. بسیاری از ویژگیهایش با ویژگیهای آتنا (Athena) ایزدبانوی یونانی مطابقت داشت. مجله‌ای به نشر اندیشه‌های هگل اختصاص داشت که عنوان آن، جغد منروه بود. ـ ن.

4. Encyclopedia of the Philosophical Science.

که تأثیر هگل بر تفکر قرن نوزدهم ـ و بیستم ـ (به انضمام فلسفهٔ تاریخ) بتنهایی بررسی آثارش را برای درک اینکه او چه می‌گوید حایز اهمیت می‌سازد.

هگل در بیست و هفتم اوت ۱۷۷۰ در اشتوتگارت زاده شد. وی در توبینگن[1]، شهری که دوستی‌اش با هولدرلین[2] شاعر و اف.دی.ای. شلینگ[3] فیلسوف در آنجا شکل گرفت، در رشتهٔ الاهیات به تحصیل پرداخت. هگل، پس از مدتی کار در برن و فرانکفورت به عنوان معلم خصوصی، در دانشگاه ینا[4] دانشیار و بعد استاد شد. وی نخستین اثر خود را در ۱۸۰۷، در آستانهٔ یورش ناپلئون به ینا، با عنوان پدیدارشناسی روح[5] نوشت. با اشغال ینا از سوی سپاهیان ناپلئون، دانشگاه بسته شد و هگل بناچار ینا را ترک کرد. وی در ۱۸۰۸ در بمبرگ[6] سردبیری روزنامه‌ای را به عهده گرفت و بعد با عنوان مدیر و معلم فلسفه در مدرسه‌ای در نورمبرگ مشغول به کار شد (۱۸۰۸-۱۸۱۶). در خلال این دوران، کتاب علم منطق[7] را به پایان رسانید (۱۸۱۲-۱۸۱۶). او در ۱۸۱۶ در دانشگاه هایدلبرگ[8] استاد صاحب‌کرسی فلسفه شد، و بعد هم در سال ۱۸۱۸ در دانشگاه برلین به استادی کرسی معتبر فلسفه منصوب گردید. وی در سال ۱۸۱۷، به هنگام اقامت در هیدلبرگ آثاری مانند دایرةالمعارف منطق[9]، فلسفهٔ طبیعت[10] و فلسفهٔ روح درون‌ذاتی[11] را منتشر کرد. هگل در برلین در باب فلسفهٔ روح درون‌ذاتی را، که آن را تحت عنوان ماهیت و حاکمیت علم[12] منتشر کرد، شرح و بسط داد، و اصلاح نمود. در ۱۸۲۱ هم اصول فلسفهٔ حقوق را انتشار داد. وی تا به هنگام مرگ که به واسطهٔ عارضهٔ وبا در ۱۸۳۱ اتفاق افتاد، در دانشگاه برلین به کار تدریس ادامه داد، و متنهای اصلاح‌شدهٔ دایرةالمعارف را به چاپ رسانید (۱۸۲۷ و ۱۸۳۰). پس از مرگش شماری از سخنرانیهای درسی وی را که در زمینهٔ فلسفهٔ تاریخ، تاریخ فلسفه، فلسفهٔ دین، و زیبایی‌شناسی بود، انتشار دادند.[۳]

از دیدگاه هگل، هر تاریخ‌نویس، حتی کسی که مدعی است بگذارید «واقعیتها خودشان سخن بگویند»،

مقولات خودش را به همراه دارد و رویدادها را بر اساس آنها بررسی می‌کند. در مورد

1. Tübingen.
2. Hölderlin.
3. F.D.E. Schelling.
4. Jena.
5. The Phenomenology of Spirit.
6. Bamberg.
7. Wissenschaft der Logik.
8. Heidelberg.
9. The Encyclopedia of Logic.
10. Philosophy of Nature.
11. Philosophy of Subjective Spirit.
12. Naturrecht und Staatswissenschaft im Grundrisse.

> هرچیزی که قرار است جنبهٔ علمی داشته باشد، خرد باید هشیار باشد و از نیروی اندیشه استفاده شود.

(فلسفهٔ تاریخ[1]، ص ۱۱)

برخی از مقولات از دیگر مقولات بهترند، و تاریخ‌نویسانی که ادعا دارند که صرفاً پذیره‌اند، در معرض خطر پذیرفتن عقاید نادرست و باورهای غلط قرار دارند. از این رو آنان باید دربارهٔ طرز رفتاری که برای دسترس به گذشته در پیش می‌گیرند، دقیقاً بیندیشند و به پژوهش برای مقولات قانع‌کننده‌تر ادامه دهند. هگل در مقدمهٔ کتاب فلسفهٔ تاریخ، بتفصیل آنچه را به عنوان تاریخ پژوهش برای مقولات قانع‌کننده‌تر در تحقیق تاریخی مورد نظر دارد، بیان می‌کند. این تاریخ دارای سه مرحله ـ ابتدایی، انتقادی، و فلسفی ـ است، که ممکن است به مثابهٔ سلسله مراتبی از صورتها در نظر گرفته شوند. هرکدام از این صورتها در سلسله مراتب، مفهوم تاریخ را مجسم می‌کنند، اما صورتهای عالیتر، این مفهوم را به طورکاملتری تجسم می‌بخشند. هر صورت نتیجهٔ نهایی مفهوم تاریخ در یک مرحلهٔ خاص است؛ به عبارت دقیق‌تر، گمان می‌رود هر صورت عرضه‌کنندهٔ بهترین مفهوم تاریخ باشد، تا وقتی که مشخص شود که این صورت برای مفهوم تاریخ از رسایی لازم برخوردار نیست. هنگامی‌که این نارسایی برملا می‌شود، تاریخ‌نویسان مجبورند مفهومی نو برای تاریخ برگزینند.

بنا بر عقیدهٔ هگل، تاریخ‌نویسان ابتدایی «عمدتاً به [توصیف] اعمال، رویدادها، و اوضاعی می‌پردازند که درست پیش چشم خود [دارند] و روحشان در آنها [سهیم است]» (فلسفهٔ تاریخ، صص ۱ـ۳). بر این اساس، در تاریخهای ابتدایی، رویدادهای معاصر یا نزدیک به معاصر از نظرگاه تاریخ‌نویس توصیف می‌شوند. هگل اظهارنظر می‌کند که چنین دیدگاهی را در مورد تاریخ، می‌توان در آثار هرودت و توسیدید ملاحظه کرد. این دیدگاه در قبال تاریخ، دیگر یک دیدگاه غالب نیست، زیرا که تاریخ‌نویسان دریافته‌اند که دیدگاههای خودشان و دیدگاههای مردمی که در موردشان به نوشتن می‌پردازند، ممکن است با هم موافق نباشند. تاریخ‌نویسان، دیگر خود را به توصیف رویدادهای تازه محدود نمی‌کنند. هگل به ما توضیح می‌دهد که دیدگاه ابتدایی در مورد تاریخ، جای خود را به یک دیدگاه جهانی داد. تاریخ‌نویسان جهانی بررسیهایی را دربارهٔ مردم، یک کشور یا حتی جهان انجام می‌دهند. دو مشکل تاریخ‌نویسان را نگران می‌کند. نخست، آنان یافتن دلیل

---

1. Philosophy of History.

موجهی را در مورد حدود و ثغور گسترهٔ آثار خود دشوار می‌بینند. به عبارت دقیق‌تر، تاریخ‌نویسان از چه دلایلی برای توجیه حدود و ثغور گزارشهای خود در یک زمان، ملت، یا مکان خاص برخوردارند؟ دوم، آنان به استثنای نظرهای خودشان، در مورد برخورد منصفانه با نظریات دیگران دچار مشکل می‌شوند. آیا آنان در حال تسخیر روح اعصارند، یا صرفاً در حال استفاده کردن از اطلاعات تاریخی برای تبیین نظریات خویشند؟ در پاسخ به این ملاحظات، هگل معتقد است که تاریخ‌نویسان جهانی معمولاً سر و کارشان به نوشتن کتاب تاریخهای واقع‌گرایانه، انتقادی، یا ناپیوسته منجر می‌شود.

تاریخ‌نویسان انتقادی تحقیقشان را به ایده‌هایی که در شکل‌گیری آثار مکتوب تاریخ گذشته مؤثر بوده‌اند، منحصر می‌کنند. تاریخ‌نویسان ناپیوسته نیز به ایده‌ها علاقه‌مندند، اما قصد دارند پا را از حد مختصات عرضی یک ملت، «روابط صرفاً ظاهری» به سوی «روح باطنی راهبرندهٔ رویدادها و حوادث»، فراتر بگذارند. (فلسفهٔ تاریخ، ص ۸)؛ به عبارت دیگر، آنان می‌کوشند هویت آنچه را راهبر تاریخ یک ملت است، شناسایی کنند. از دیدگاه هگل، کتابهای مربوط به تاریخ هنر، دین، و قانون ممکن است سرنخهایی از آنچه راهبر تکامل یک ملت است در اختیار بگذارند، اما فقط فلسفه، با آگاه بودن از روشهای خاص خودش و روشهای مربوط به هنر، دین، و قانون، می‌تواند نیروی راهبرندهٔ قاطع تاریخ را پیدا کنند.

هگل اظهار می‌دارد تاریخ‌نویسان فلسفی واقفند که ایده‌ها و رویدادهای بظاهر مستقل تاریخی همگی جزئی از یک واقعیتند که «ذهن» است، و همین ذهن در طلب وحدت و عمل واقعیت دادن[1] است. «ذهن» کلی است و نمی‌تواند با فرد بخصوصی هم ذات پنداشته شود. تقریباً، ذهن جزئی است از این ذهن جهانی[2] و تکامل عقلانیت در افراد، در تکامل ذهن سهیم است.[۴] بنابراین، واقعیت از طریق عقلانیت آشکار می‌شود. تاریخ‌نویس فلسفی برای درک تکامل واقعیت، باید بر این اساس دربارهٔ تاریخ عقل بیندیشد (فلسفهٔ تاریخ، ص ۹). به عقیدهٔ هگل، تکامل عقل با وضوح بیشتر در تکامل آزادی ملاحظه شده است. از این رو، «تاریخ جهان چیزی جز پیشرفت خودآگاهی

---

1. actualisation.

۲. weltgeist: معمولاً Geist به «Spirit» ترجمه کرده‌اند. عده‌ای از مفسران خاطرنشان کرده‌اند که این ترجمه برای خوانندگان عصر حاضر درک این مطلب راکه هگل در این باره چه می‌خواهد بگوید، دشوار می‌کند. در نتیجه، من واژهٔ «Mind» را در برابر آن انتخاب کردم. نقش و ماهیت God در نظام فلسفی هگل نیز در معرض مجادلهٔ فراوان بوده است. ـ ن.

آزادی نیست» (همان، ص ۱۹).

هگل در بخش اصلی کتاب فلسفهٔ تاریخ قصد دارد نشان و ردپای آزادی را در تاریخ پیدا کند. وی در وهلهٔ نخست گزارشی از «جهان آسیایی»، که تمدنهای اولیهٔ چین، هند، و ایران را دربرمی‌گیرد، به دست می‌دهد. چین و هند به مثابهٔ تمدنهای «در حال توقف» که «خارج از تاریخ جهان» قرار دارند، توصیف می‌شوند، چرا که آنها از پیشرفت باز ایستاده‌اند (ص ۱۱۶). تاریخ جهان صرفاً درواقع با امپراتوری ایران شروع می‌شود (ص ۱۷۳). آنچه این جامعه‌های «آسیایی» را به هم پیوند می‌دهد، عبارت است از قانون و اخلاق که صرفاً به مقررات ظاهری مربوط می‌شوند. بنابر اظهارنظر هگل، اصلاً دلیلی وجود نداردکه افراد «آسیایی» به قضاوتهای اخلاقی‌شان بر مبنای شایست و ناشایست شکل دهند. این نبود اصول اخلاقی فردی در هر سه جامعهٔ مورد نظر، شکلهای متفاوت پیدا می‌کند، اما همهٔ آنها نتیجهٔ یکسان به دنبال می‌آورند. در چین، دولت براساس سلطهٔ پدرانهٔ امپراتور استوار است، و همهٔ آحاد مردم خود را به مثابهٔ فرزندان مملکت او تلقی می‌کنند. بنابراین شالودهٔ تمدن چین، عبارت است از تعمیم دادن اطاعت طبیعی خانوادگی در مورد کل حکومت (صص ۱۱۶ - ۱۳۸). قدرت حاکمه در هند، یک انسان خودکامه نیست، اما خودکامگی یک نظام کاستی [۱]، به عنوان نظام طبیعی و در ضمن تغییرناپذیر تلقی شده است (صص ۱۳۹-۱۶۶). اگرچه در نگاه نخست، به نظر می‌رسدکه امپراتوری ایران نیز مانند چین از یک قماش باشد، اما اساس امپراتوری ایران بر یک قاعدهٔ کلی یا قانون که بر پادشاه هم مانند رعیت اعمال می‌شد، مبتنی بود. هگل معتقد است که علت این امر این بود که ایران، بر مبنای آیین زرتشت [۲]، یک کشور پادشاهی دین‌سالار بود.[۵] با آنکه ایران به‌هیچ‌وجه مساوات‌طلب نبود، این واقعیت که قاعدهٔ کلی به‌مثابهٔ امری طبیعی تلقی نمی‌شد، پیشرفت را عموماً امکان‌پذیر می‌ساخت. برنامهٔ فرمانروایی به نحوی معقول پیامهای ضوابط اخلاقی خودآگاهی آزادی را پدید آورد (صص ۱۸۷-۲۲۲). امپراتوری ایران در تلاشهایش برای توسعه یافتن، با اسپارت [۳] و شماری از دولت شهرهای یونان

---

۱. caste: هر یک از طبقات اجتماعی هندوها که ارثی بودند و با طبقات دیگر آمیزش نداشتند. ـ و.

۲. زرتشت (ح. ۶۲۸ - ۵۵۱ ق. م) پیامبری بود که دین باستانی چندخدایی ایرانیان را از بن تغییر داد. مناسک عبادی آیین زرتشت بر دلبستگی به نیکی و نبرد با نیروهای اهریمن استوار است. آیین زرتشت، که از سوی پادشاهان ایران به عنوان دین رسمی پذیرفته شده بود، در دوران سلسله‌های هخامنشی، اشکانی، و ساسانی رونق داشت. ـ ن.

3. Sparta.

تماس برقرار کرد. هگل، با اقتباس از هرودت، خاطرنشان می‌کند که نبرد متعاقب میان این گروه از کشورها، مبارزه‌ای بود میان فرمانروایی خودکامه که درصدد حکومت بر قلمرو متحد زیر نظر یک رهبر بود، و دولت شهرهای مجزا که با تصمیم‌گیری گروهی حکومت می‌کردند.[۶] با پیروزی یونانی‌ها، جریان پیدایش آزادی به یونان رسید (صص ۲۵۶-۲۵۷).

هگل عقیده دارد با آنکه یونانیان در مقایسه با ایرانیان بمراتب از آزادی بیشتری برخوردار بودند، آزادی‌شان بنابر دو علت عمده محدود شده بود. اولاً، دموکراسی یونانی برحسب برنامهٔ پرداختن به کار، مستلزم بردگی بود، زیرا شرکت جستن در مجلس دولتی هیچ مجالی برای کارهای روزمره باقی نمی‌گذاشت. در نتیجه، برخی از مردم، و نه همگی، آزاد بودند. ثانیاً، یونانی‌ها میان دلبستگیهای فردی‌شان و دلبستگیهای مرتبط با جامعه‌شان تمایزی قایل نبودند. زیرا، به عقیدهٔ هگل، آنان برحسب عرف و عادت اجتماعی رفتار می‌کردند و همچنان در معرض نظارت خارجی قرار داشتند. مثلاً، مردم واقعاً آزاد، امکان نمی‌دادند که مهمترین تصمیماتشان از سوی کاهن غیبگو گرفته شود؛ هگل معتقد بود که عقل مردم را از نظرات خارجی رهایی داد و آن را قادر ساخت که نقادانه دربارهٔ موقعیتشان بیندیشند (صص ۲۵۸-۲۶۸). هگل تأکید داشت که پیدایش تفکر انتقادی در فلسفهٔ سقراط ملاحظه می‌شود (صص ۲۶۹-۲۷۰). سقراط از راه گفت و شنود با برخی از مردم آتن، نشان می‌داد که کسانی که مدعی‌اند که مثلاً ماهیت نیکی یا عدالت را می‌دانند، صرفاً طوطی‌وار همان افکاری را بیان می‌کنند که جامعه در ذهنشان فرو کرده است. از دیدگاه سقراط، عقل و نه عرف و عادت اجتماعی، داور نهایی دربارهٔ صحیح و خطاست. هگل، با در نظر گرفتن ماهیت بنیادین عقاید سقراط، از اینکه وی را به مرگ محکوم کردند، تعجب نمی‌کند. با این‌همه هگل استدلال می‌کند اگرچه وی کشته شد، عقایدش جا افتاد و موجبات قطعی سقوط آتن را فراهم آورد.

با زوال تمدن یونانی، تمدن رومی پیدا شد. درحالی‌که یونانی‌ها به «اصول اخلاقی متعارف» وابسته بودند، رومی‌ها، که متشکل از مجموعه‌ای از اقوام مختلف بودند، برای از همدیگر جدا نشدن به قوانین سفت و سختی نیاز داشتند. با آنکه در روم اندیشهٔ آزادی فردی از بین نرفت، این اندیشه جنبهٔ «انتزاعی» داشت. من به مفهوم انتزاعی آزادم، اگر دیگران مانع آنچه می‌خواهم انجام دهم نشوند.[۷] هگل در کتاب اصول فلسفهٔ حقوق استدلال می‌کند که این یک شکل حقیقی از آزادی نیست، چرا که سلیقه‌های فرد را به گونه‌ای غیرانتقادی می‌پذیرد. بسیاری از این سلیقه‌های غیرقابل تردید، سلیقه‌های جامعه را منعکس می‌کنند. از این‌رو، از دیدگاه هگل آزادی انتزاعی، آزادی‌ای

است که بناچار از سوی دیگران مورد دخل و تصرف قرار می‌گیرد (اصول فلسفهٔ حقوق، فصل ۱۵). آزادی حقیقی که به مردم امکان داشتن عقاید و عادات مختلف زندگی را می‌دهد بی‌رحمانه از سوی حکومت روم سرکوب شده بود. افراد، در مواجهه با درخواستهای حکومت برای متابعت طبیعی، راه‌گریز را در پناه بردن به فلسفهٔ رواقی، فلسفهٔ اپیکور، و فلسفهٔ شک یافتند. این گرایشهای فلسفی به قصد بی‌تفاوت ساختن طرفدارانشان در مواجهه با حوادث دنیا پدید آمده بود. هگل استدلال می‌کند که پناه بردن به این‌گونه گرایشهای فلسفی، چیزی جز گریز از واقعیت نبود. وی تأکید می‌کرد که برای اینکه آزادی بیشتری فراهم شود، عکس‌العملی مثبت مورد نیاز است (فلسفهٔ تاریخ، صص ۲۲۸-۳۳۲).

هگل باور دارد که مسیحیت این عکس‌العمل مثبت را پدید آورد. در «خودآگاهی دینی»، انسانها درمی‌یابند که میهن حقیقی‌شان در عالم روحانی است. انسانها برای دستیابی به این خودآگاهی، باید تسلط هستی مادی را بر خودشان متوقف کنند. این امر نه تنها مستلزم پرهیزگاری باطنی است، بلکه نیازمند استحالهٔ جهان مادی به مکانی است که به پیشرفت معنوی انسان توجه کند و به آن امکان رشد دهد (فلسفهٔ تاریخ، ص ۳۳۳). از نظر هگل، تازه چنان شرطی در زمان خاص خود قابل تحقق بود. مسیحیت در زمانی که کنستانتین بر روم فرمانروایی می‌کرد، شهرت پیداکرد. با آنکه امپراتوری روم غربی گرفتار بربریت شد، امپراتوری بیزانس بیش از هزار سال مسیحی باقی ماند. هگل مدعی است که در عین حال امپراتوری بیزانس، بخش راکدی از دنیای مسیحیت بود، زیرا تمام سعی‌اش بر این بود تا سرپوشی مسیحی بر نهادهایی بگذارد که به طور کامل دچار فساد بودند (صص ۳۳۶-۳۴۱). همچنین کلیسای کاتولیک در دوران قرون وسطا پیشرفت معنوی اندکی در جهت تعالی انسان از خود نشان داد. این کلیسا میان انسان و جهان معنوی فاصله انداخت، پروردگار را در جهان مادی تجسم بخشید، عبادت را بر مراسم و مناسک «ظاهری» متمرکز ساخت، و بر اطاعت برده‌وار از سوی پیروان خود تأکید ورزید. قرون وسطا یک «شب طولانی پرحادثه و هراس» بود که فقط با فرا رسیدن رنسانس به پایان رسید. رنسانس «از هنگام سرخی فلق پس از توفانهای طولانی، نخست خبر از بازگشت روزی روشن و باشکوه می‌دهد» و نهضت اصلاح دین، حاکی از «خورشید کاملاً روشنگر» است (فلسفهٔ تاریخ، صص ۴۱۱-۴۱۲). نهضت اصلاح دین که از سوی مردمان آلمانی‌نژاد (آلمان، کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا، ایتالیا، و فرانسه) رهبری شد، قدرت کلیسای کاتولیک را از بین برد و این اندیشه را شایع کرد که هر فرد، با عیسی‌مسیح ارتباط مستقیم دارد.

همچنین به هیچ مرجع دیگری برای تفسیر کتب مقدس، برگزاری مراسم مذهبی، و تفویض رستگاری نیازی نیست. در نهضت اصلاح دین وجدان فرد، میانجی حقیقت شد و مردم در هر جا دریافتند که «در فطرت ناب انسان مقدر شده است که او آزاد باشد» (فلسفهٔ تاریخ، ص ۴۱۷).

با وجود این، عملی کردن این اصول کار آسانی نبود، زیرا تحقق آن منوط به اعتقاد آوردن افراد و نهادها به عقلانیت بود. هگل با کانت دربارهٔ این مطلب که موقعی‌که ما به لحاظ اجتماعی مطابق تمایلات مشروط رفتار می‌کنیم، آزاد نیستیم و بناچار آزادی را باید در حوزهٔ عقلانیت پیدا کرد، موافقت داشت. با این وصف، هگل از نظریهٔ اخلاقی کانت خشنود نبود، زیرا نظریهٔ مزبور شرح نمی‌دهد که ما باید چگونه رفتار کنیم (اصول فلسفهٔ حقوق، بخش دوم). هگل بشدت معتقد است که آزادی تنها می‌تواند به طور کامل در یک حکومت سلطنتی مشروطه تحقق پیدا کند. به یک حکومت سلطنتی به این دلیل نیاز است که در جایی باید قدرت تصمیم‌گیری نهایی وجود داشته باشد. با وجود این، اگر قوهٔ مقننه (با دو مجلس شورا، مجلس علیا مرکب از طبقهٔ زمین‌دار و مجلس سفلی مرکب از طبقهٔ پیشه‌ور) و قوهٔ مجریه (با کارمندان کشوری، منصوب براساس شایستگی) استقرار یابند و بخوبی متشکل شوند، معمولاً امپراتورها کاری جز امضا کردن نامشان نخواهند داشت. هگل همچنین اعتقاد راسخ دارد که حق رأی عمومی کارساز نخواهد بود اگر رأی دادن مردم برحسب مصالح مادی انجام گیرد، یا حتی به طور ادا و اصول نامعقول به ترجیح دادن یک کاندیدا بر کاندیدایی دیگر بینجامد. در حکومت سلطنتی مشروطه مصالح فردی و مصالح جامعه با هم سازگارند (همان، صص ۲۹۱-۲۹۲).

تشریح آزادی در کتاب فلسفهٔ تاریخ، به صورت‌بندی منطق دیالکتیک هگل می‌انجامد. در دیالکتیک، هنگامی‌که ما یک ایده (تز) را بررسی می‌کنیم، به حدهایش می‌رسیم که لزوماً به جنبه‌ای از یک ایدهٔ کاملاً متضاد (آنتی‌تز) منجر می‌شود. تضاد متعاقب میان تز و آنتی‌تز به نظاره و سیر یک ایدهٔ نو، یا سنتز می‌انجامد، که به نوبهٔ خود ممکن است به مثابهٔ یک تز، از سه پایهٔ دیالکتیکی دیگر تلقی شود. به عنوان مثال، در کتاب فلسفهٔ تاریخ، اصول اخلاقی مرسوم یونانی‌ها، سرآغاز یک حرکت دیالکتیکی است. عدم صلاحیت این «تز» از سوی سقراط، که یونانی‌ها را به داشتن اندیشهٔ مستقل ترغیب می‌کرد، خاطرنشان شده بود. اصول اخلاقی مرسوم زوال یافت، و آزادی فردی پیروز شد. آزادی فردی «آنتی‌تز» اصول اخلاقی مرسوم است. اما این آزادی، بیش از حد انتزاعی است. بنابراین ما می‌توانیم ملاحظه کنیم که اصول اخلاقی مرسوم و آزادی فردی بیش از حد

یک‌جانبه‌اند. آنها باید به طرزی که از نقاط قوت هر یک محافظت کند، به هم پیوندند. هگل باور داشت که حکومت سلطنتی مشروطه در آلمان زمان وی یک «سنتز» بود، زیرا او فکر می‌کرد که جامعه و فرد با هم هماهنگ بودند. اگرچه این سنتز در جامعهٔ زمان هگل هدف غایی فلسفهٔ تاریخ است، ممکن است از جنبه‌ای دیگر، یک جانبه ازکار درآید. در این صورت سنتز مربوط در حکم تز برای یک حرکت دیالکتیکی جدید خواهد بود. مثلاً، هگل در مقدمهٔ فلسفهٔ تاریخ، تلویحاً می‌گوید که امریکا (و احتمالاً حتی استرالیا) ممکن است گسترش بیشتر آزادی را ملاحظه کنند (صص ۸۱-۹۱).

پس از مرگ هگل، پیروانش به دو جناح قدیم و جدید تقسیم شدند؛ از میان جناح دوم، کارل مارکس بود که برای شکل دادن به نظریه‌ای دربارهٔ جامعه و تاریخ، بسیاری از مفهومهای هگلی را اقتباس کرد، اگرچه وی استدلال می‌کرد که این زندگی مادی انسانهاست، و نه روح، که منتهی به گسترش آزادی می‌شود. در فرانسه، مکتب فلسفی هگل به اندیشهٔ نویسندگانی مانند سارتر[1]، لاکان[2]، کوژو[3] شکل داد.[۸] در آلمان اندیشه‌های هگلی از سوی تئودور آدرنو[4]، یورگن هابرماس[5] و اچ.جی. گادامر مورد استقبال قرار گرفت. همچنین فلسفهٔ هگل در بریتانیای کبیر و ایالات متحد تا پایان قرن نوزدهم بسیار رواج داشت. با این‌همه، در حوالی پایان قرن نوزدهم، هگل هدف مهمترین حملات از سوی فیلسوفان «تحلیلی» از جمله، برتدراند راسل[6] و جی.ای. مور[7] قرار گرفت. کسانی مانند جی.آر.جی. مور، اف.اچ. برادلی[8]، ویلیام والاس[9]، آر.جی. کالینگ وود، و تی.ام. ناکس[10] سعی کردند تا علاقه‌مندی به فلسفهٔ هگل را احیا کنند، اما نتوانستند موج افکار فیلسوفان تحلیلی را از حرکت باز دارند. در اکثر سالهای قرن بیستم، دلبستگی روشنفکران انگلیسی ـ امریکایی به هگل، بیشتر به عقاید اجتماعی و سیاسی وی معطوف بود. با وجود این، در دههٔ ۱۹۶۰، کلاوس هارتمن[11] فیلسوف، تفسیر جدیدی از فلسفهٔ هگل به دست داد که نقشی عمده در احیای اخیر دلبستگی به فلسفهٔ وی ایفا کرده است.[۹] اکنون جر و بحث فراوانی در این مورد که آیا امکان دارد برخی از آثار وی از جمله، کتاب پدیدارشناسی روح یا به طرزی بحث‌انگیزتر، مجموعهٔ آثارش، مستقل از مفهوم «روح» («متافیزیک»)، که در سطرهای قبل به‌اختصار به آن اشاره شد، قابل

1. Sarter. 2. Lacan. 3. Kojève.
4. Theodor Adorno. 5. Jürgen Habermas. 6. Bertrand Russell.
7. G.E.Moore. 8. F.H. Brodley. 9. William Wallace.
10. T.M.Knox. 11. Klaus Hartmann.

درک باشند. افزون بر این، از ۱۹۸۹، هگل‌شناسان درگیر بحثی دربارهٔ اظهارنظرهای مختلف فرانسیس فوکویاما در پیوند با «پایان تاریخ» بوده‌اند. فوکویاما، با بهره‌گیری از هگل مدعی بود که «تاریخ» با لیبرال دموکراسی به پایان خود می‌رسد. با این وصف، برخی از متخصصان آثار هگل بسرعت خاطرنشان کردند که استدلال فوکویاما بر کتاب بحث‌انگیز آشنایی با فلسفهٔ هگل نوشتهٔ کوژو مبتنی است.[۱۰] اینان خاطرنشان می‌کنند که چنین تلفیقی از نظریات کوژو و افکار هگل، حاکی از اهمیت مطالعهٔ آثار هگل است. جر و بحثهای اخیر نشان داده‌اند که خواه وی یک هیولای مابعدالطبیعی باشد، خواه یک قهرمان تاریخ‌گرا، نوشته‌های هگل از قدرت مجذوب کردن کسانی‌که علاقه‌مند به تاریخند، برخوردار است.

یادداشت‌ها

1 In Roman mythology Minerva was the goddess of wisdom, of the arts and of war. Many of her qualities correspond to those of the Greek goddess Athena. The owl is sacred to Athena. A journal devoted to Hegel's ideas bears the title The Owl of Minerva.

2 Quoted in M. Inwood, Hegel, The Arguments of the Philosophers Series, London: Routledge & Kegan Paul, 1983, p. 111.

3 For a more general account of Hegel's ideas, see Hegel (MP).

4 Geist is more conunonly translated as 'Spirit'. That translation, a number of commentators have suggested, makes it hard for modern readers to grasp what Hegel is talking about. In consequence, I have opted for 'Mind'. The role and nature of God in Hegel's system has also been subject to much debate. See Hegel (MP).

5 Zoroaster (or Zarathusthra c. 628-551 BC) was a prophet who transformed the ancient polytheistic religion of the Iranians. The rituals of Zoroastrianism revolve around devotion to the good and the battle against the forces of evil. Adopted as the faith of the Persian kings, Zoroastrianism flourished under the Achaemenid, Parthian and Sassanian empires.

6 See Herodotus, The Histories, trans. A. de Selincourt, revised A. R. Bum, Penguin Classics, Harmondsworth, Penguin, 1973, books 7-9.

7 P. Singer, Hegel, Past Masters Series, Oxford: Oxford University Press, 1983, chap. 2. See also I. Berlin, Four Essays on Liberty, London: Oxford University Press, 1969.

8 T. Rockmore, 'Aspects of French Hegelianism', Owl of Minerva, 1993, 24(2): 191-206.

9 H. S. Harris, 'The Hegel Renaissance in the Anglo-Saxon World since 1945', Owl of Minerva, 1983, 15(1): 77-106.

10 See for instance J. C. Flay, 'Essence and Time in Hegel', Owl of Minerva, 1989, 20(2): 183-92; P. T. Grier, 'The End of History, and the Return of History', Owl of Minerva, 1990, 21(2): 131-44; H. S. Harris, 'The End of History in Hegel', Bulletirl of the Hegel Society of Great Britain, 1991, 23-24: 1-14; R. Bubner, 'Hegel and the End of History', Bulletin of the Hegel Society of Great Britain, 1991, 23-24: 15-23; L. Pompa, 'Philosophical History and the End of History', Bulletin of the Hegel Society of Great Britain, 1991, 23-24: 24-38.

آثار مهم

Werke in zwanzig Biinden, 20 vols, eds E. Moldenhauer and K. M. Michel, Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag, 1969-71.

Elements of the Philosophy of Right, trans. H. B. Nisbet, ed. A. Wood, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

Hegel's Science of Logic, trans. A. V. Miller, London: Allen & Unwin, 1969.

Lectures on the History of Philosophy: the Lectures of 1825-26, 3 vols, ed. R. F. Brown, trans. R. F. Brown, J. M. Stewart and H. S. Harris, Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1990.

Lectures on the Philosophy of History, trans. J. Sibree, New York: Dover, 1956.

The Phenomenology of Spirit, trans. A. V. Miller, Oxford: Oxford University Press, 1970.

همچنین نگاه کنید به

Adorno (CT), Bradley (MP), Collingwood, Croce, Fukuyama, Habermas (CT), Kant, Lacan (CT), Marx, Popper (MP), Sartre (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Beiser, F. c., The Cambridge Companion to Hegel, Cambridge: Cambridge University Press, 1993.

Bul/etin of the Hegel Society of Great Britain.

Hegel Society of America homepage: http://www.hegel.org

Houlgate, S., Truth and History: an Introduction to Hegel's Philosophy, New York: Routledge, 1991.

Inwood, M. J., A Hegel Dictiollary, Oxford: Blackwell, 1992.

O'Brien, G. D., Hegel on Reason and History, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1975.

Perkins, R. L., History and System: Hegel's Philosophy of History: Proceedings of the 1982 Sessions of the Hegel Society of America Coriference, SUNY Series in Hegelian Studies, Albany, NY: State University of New York Press, 1984.

Pompa, L., Human Nature and Historical Knowledge: Hume, Hegel and Vico, Cambridge: Cambridge University Press, 1990.

Singer, P., Hegel, Past Masters Series, Oxford: Oxford University Press, 1983.

The Owl of Minerva, the journal of the Hegel Society of America.

Wilkins, B. T., Hegel's Philosophy of History, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1974.

مارتین هایدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶)

مارتین هایدگر[1] (۱۸۸۹-۱۹۷۶) در عنفوان شباب، تصمیم داشت کشیش کلیسای کاتولیک شود. با این‌همه، پس از شروع تحصیلات علوم الهی در دانشگاه فرایبورگ، به تحصیل ریاضیات، علوم طبیعی، و بعد هم فلسفه پرداخت. وی در ۱۹۱۳ درجهٔ دکتری‌اش با نوشتن رساله‌ای دربارهٔ روان‌شناسی دریافت داشت و در ۱۹۱۵ گواهینامهٔ صلاحیت تدریس در دانشگاه را با یک سخنرانی در زمینهٔ علوم تاریخی و نوشتن یک تک‌نگاری راجع به نظریات دانز اسکوتس[2] دربارهٔ معنا به دست آورد. وی در این سخنرانی و تک‌نگاری، نخست استدلال می‌کند که قوانین تاریخی - فرهنگی بهتر است از قوانین علوم طبیعی متمایز شوند، زیرا که قوانین تاریخی - فرهنگی به فرد مربوط می‌شوند تا به قوانین عام طبیعت، و دوم، در مورد مسائل فلسفی به دلیل ثبات فطرت انسانی، اتخاذ یک خط‌مشی روشمند امکان‌پذیر است.[۱] در همین سخنرانی و تک‌نگاری، و در آثار بعدی، بوضوح می‌توان تأثیر اندیشه‌های ارسطو، سنت پل[3]، اگوستین از هیپو، میستر اکهارت[4]، توماس آکویناس[5]، کیرکگور[6]، دیلتای[7]، نیچه، ریکرت و هوسرل[8] را مشاهده کرد. وی تا ۱۹۲۳ در دانشگاه فرایبورگ و بین ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸ در دانشگاه ماربورگ تدریس کرد، و برای تصاحب کرسی فلسفه که پس از بازنشستگی ادموند هوسرل بلاتصدی مانده بود، به فرایبورگ بازگشت (۱۹۲۸-۱۹۴۵).

نخستین اثر مهمش هستی و زمان[9] (۱۹۲۷)، توجه جهانی را به سوی وی جلب کرد، و آثار بعدی‌اش مانند کانت و مسئلهٔ مابعدالطبیعه[10] (۱۹۲۹) و مابعدالطبیعه چیست؟[11] (۱۹۲۹) شهرتش را به عنوان متفکری خلاق تحکیم بخشید.[۲] حمایت آشکارش از رژیم نازی منجر به حکم تعلیق وی از تدریس در فاصلهٔ ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰ شد. به او در ۱۹۵۰ اجازه داده شد تا کار تدریس را از سرگیرد، و از آن سال تا به هنگام مرگ به تدریس و چاپ و نشر آثار متعدد سرگرم بود. گمان می‌رود

---

1. Martin Heidegger.
2. Duns Scotus.
3. St Pole.
4. Meister Eckhart.
5. Thomas Aquinas.
6. Kierkegaard.
7. Dilthy.
8. Edmund Husserl.
9. Sein und Zeit.
10. Kant und des Problem der Metaphysik.
11. Was ist Metaphysik.

مجموعهٔ آثارش[1] بالغ بر هشتاد جلد شود.

از دیدگاه هایدگر، این امر شگفتی‌آور است که همهٔ اشیا هستند. به عنوان مثال، این کتاب را بردارید. می‌توانید آن را سبک و سنگین کنید، حروف را بررسی نمایید، به رنگ روی جلد و فهرست مندرجات توجه کنید. اما هایدگر از ما می‌پرسد، این کتاب «وجودش» کجاست؟ آیا ما می‌توانیم پاسخ دهیم که وجود این کتاب، قایم به حروف چاپ‌شدهٔ روی صفحاتش است؟ من و شما درگفتن جملهٔ «آری» درنگ نخواهیم کرد، ولی ما لحظهٔ دشواری را برای دقیق بیان کردن اینکه وجودش را در کجا باید یافت، خواهیم داشت. ما مطمئنیم که برای آن، چیزی بیش از مجموع مختصات فیزیکی‌اش وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که این چیز کاملاً فراتر از فهممان باشد. به همین قیاس، ما با اطمینان خاطر از سمفونی‌ها، فرهنگها، لباسهای گرمکن، و قطعات شکلات حرف میزنیم، اما موقعی‌که از ما می‌پرسند تا توضیح دهیم که اینها چیستند از پاسخ گفتن باز می‌مانیم. هایدگر استدلال می‌کند که علت تپق زدن ما این است که ما سؤال دربارهٔ «وجود» را از یاد برده‌ایم (هستی و زمان، ۱: ۲۱). ما در پرسش از وجود، سؤال می‌کنیم موجودها در کل چیستند. هایدگر خاطرنشان می‌کند اگر ما توضیح دهیم در یک وجود چیست، آنگاه ممکن است به بصیرتی در مورد مفهوم وجود دست یابیم. هایدگر در هستی و زمان استدلال می‌کند که بررسی خودمان، یا وجود حضوری[2]، کلیدی برای پرسش از مفهوم «وجود» است. دلیل این امر آن است که ما تنها موجودی هستیم که برایمان «وجود» یک مسئله است. ما، برخلاف آلوخشکها و میگوها، آگاهانه برای گزینش آنچه می‌خواهیم باشیم، یا آیا اصلاً می‌خواهیم باشیم، قادریم. شرایطی که ما در آن زندگی می‌کنیم ممکن است محدودیتهایی برای گزینشهایی که می‌خواهیم به عمل آوریم ایجاد کنند، ولی ماکماکان ناچاریم گزینش کنیم. در نتیجهٔ گزینشهایمان است که تصور ما، خواه به طور نامشخص و خواه مشخص، از آنچه لازمهٔ یک انسان است، بروز می‌یابد. افزون بر این، فعالیتهای روزمره‌مان در جهان، توسط استعدادمان برای درک این واقعیت که تمام موجودها، موجودها هستند، شکل می‌گیرند. بر این اساس ما از قابلیتی برای درک هستی‌شناسی برخورداریم (نک همان، ۴).

هایدگر تأکید می‌کند که به منظور اعتبار بخشیدن به تصورات اسامی‌مان دربارهٔ آنچه لازمهٔ یک انسان برای «بودن» است، ما باید وجود حضوری را «در میانگین روزمره بودنش» بررسی کنیم

1. Gesamtausgabe. 2. Dasein.

(همان، ۵: ۳۷ـ۳۸). در اینجا هایدگر از سنت فلسفی، همان‌گونه که در آثار کانت، دکارت، و هیوم نیز دیده می‌شود، با انسانها مثل تماشاچیان جهان برخورد کردن فاصله می‌گیرد. وی خاطرنشان می‌کند آنچه در اینجا به اشتباه فرض شده، این است که ما می‌توانیم خودمان را از منظرهٔ تماشایی، بدون تأثیر گذاردن بر آن یا خودمان جدا کنیم. ما در جهان مثل آب در یک لیوان یا میزی در یک اتاق نیستیم. وجود انسان جدا از جهان غیرقابل تصور است. «آنجا ـ وجود» است، و «آنجا» جهان است. بنابراین، وجود وجود حضوری، لزوماً «وجود در جهان» است. ما با موجودات در تعاملیم و با آنها برحسب اهمیت یا اعتبارشان، به لحاظ نیازها، منافع و مقاصدمان سازگاری نشان می‌دهیم. به عنوان مثال، نیاز تهیهٔ پوشاک را برای گرم نگه‌داشتن خود در نظر بگیرید. برخی از حیوانات به خاطر پشم و کرکشان، بعضی ازگیاهان به خاطر مناسب بودنشان برای علوفه، و برخی از ابزارها به خاطر چیدن و رشتن پشم و کرک حیوانات بااهمیت می‌شوند. اهمیت حیوانات برحسب نوع نیازها و مقاصد انسانی متفاوت است. مثلاً، از یک چوب‌دستی ممکن است به مثابهٔ یک چوب دیرک یا یک باتوم استفاده شود. ما، در تعامل روزمره‌مان با موجودات، از آنها به عنوان «وجود برای» یا «در دسترس» آگاهیم تا به عنوان «وجود» یا «حاضر» (همان، ۱۵: ۹۸). درحالی‌که فیلسوفان، دانشمندان، و سایر استادان دانشگاه بررسی موجودات را به عنوان «حاضر» تسهیل می‌کنند، مطلب پیش‌گفته نشان می‌دهد که حتی در موقعی‌که از اشیا به عنوان «حاضر» آگاهیم، ما تا حدودی از وجود اشیا شناخت داریم. علاوه بر این، مورد توجه قرار دادن موجودات به عنوان وجود «در دسترس»، شبکهٔ تودرتوی فعالیتها و مفاهیمی که یک جامعه را تشکیل می‌دهد، در معرض دید می‌گذارد (همان، ۱۴ـ۲۴).

به‌کار بردن واژهٔ «جامعه» بر این امر تأکید می‌کندکه با استعانت سایر انسانهاست که ما می‌توانیم نیازهای اولیه، منافع، و مقاصدمان را برآورده سازیم. در نتیجه، وجود حضوری وجود نیز «وجود ـ با» است. با دیگران، ما می‌توانیم خودمان را به دست آوریم یا از دست بدهیم. هایدگر می‌نویسد:

> چون وجود حضوری در هر مورد اساساً امکان بالقوهٔ خاص خویش است، می‌تواند در نفس وجودش، خودش را «گزینش کند» و خودش را به دست آورد؛ همچنین می‌تواند خودش را از دست بدهد و هرگز خودش را به دست نیاورد؛ یا صرفاً «به نظر می‌رسد» چنین کند. اما از آنجا که اساساً چیزی است که ممکن است صحیح باشد، به عبارت دقیق‌تر چیزی است از آن خویش؛ ممکن است خودش را از دست داده باشد و هنوز به

دست نیاورده باشد. مانند حالات «وجود»، «صحیح»، و «ناصحیح»... هر دو بر این واقعیت استوارند که هر وجود حضوری به هر صورت توسط خویش بودگی[1] مشخص شده است.

(همان، ۶۸:۹)[۳]

همان‌طور که هایدگر آن را مطرح می‌کند، ما بدون انتخاب شخصی یا اطلاع قبلی، به درون جهان پرتاب شده‌ایم، تقریباً همان‌طور که یک کوزه‌گر گل رس را روی چرخ می‌گذارد و کوزه‌ای می‌سازد. با این‌همه، برخلاف این تمثیل، ماییم که به خود شکل می‌دهیم، نه کوزه‌گر. ما به گزینش آنچه می‌خواهیم باشیم قادریم. ما قادریم خودمان باشیم یا خودمان نباشیم. موقعی‌که ما «ناصحیح» هستیم یا خودمان نیستیم، براساس معیارهای «دیگران» یا «آنان» زندگی می‌کنیم، از گروه تبعیت می‌کنیم. «دیگران» یا «آنان» گروهی از افراد خاص نیستند که برای آنچه ما بخواهیم بیندیشیم و انجام دهیم، تعیین تکلیف کنند. «آنان» تقریباً یک «هیچ‌کس» است که ما بار مسئولیتمان را در مورد انتخابهایمان به گردنش می‌اندازیم (همان، ۲۷: ۱۶۵-۱۶۶). درک مقصود هایدگر دشوار نیست: شما ممکن است همچون من، «آقای هیچ‌کس» را برای کارهایی که مانند یک کودک به اشتباه انجام داده‌اید، نکوهش کنید. هایدگر عقیده دارد که ما در متابعت از گروه، به دنبال تحریک ناشی از تازگی و تحول اندیشه بر اندیشه می‌گردیم.

ما در زندگی روزمره، از اینکه وجودمان ناصحیح است، آگاهی نداریم. با این وصف، حالتی از ذهن می‌تواند یاری‌مان دهد تا آنچه را هستیم، ببینیم: اضطراب[2] (۴۰: ۲۳۵).

هایدگر، با اقتباس از کیرکگور، خاطرنشان می‌کند که دراین اضطراب، ترس از چیزی بخصوص، مانند ترس از آدمهای اهریمن‌خوی فریبکار یا ترس از آنچه دیگران دربارهٔ ما می‌اندیشند، نیست. اضطراب تقریباً عبارت است از وقوف به اینکه ما به درون جهان پرتاب شده‌ایم و دیگر اینکه وجودمان متناهی است. ما درمی‌یابیم که محتمل است هر لحظه آخرین دم حیاتمان باشد و هر یک از ما باید بتنهایی بمیریم. هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند به جای من بمیرد و من نمی‌توانم نمردن را انتخاب کنم. مرگ، با تهدید برای نابود کردن من، بر این نکته تأکید می‌کند که من آنچه انجام می‌دهم هستم و دیگر اینکه من برای ساختن چیزی از زندگی‌ام آزادم (همان، ۲۶: ۱۵۵). من درمی‌یابم که انتخابهای زندگی ممکن برای من، به اندازهٔ سهم من از زندگی‌اند. این ممکن است مرا

1. Mineness.
2. Angst.

به قبول اینکه زندگی‌ام چیزی است تا حدی که مسئولم، اینکه زندگی‌ام برای ادامهٔ بقا متعلق به خودم است، رهنمون شود. در مواجه شدن با مرگ، من درمی‌یابم که در متابعت کردن از جماعت «گناهکار» هستم و اینکه من در تغییر دادن آن واقعیت توانایی دارم (S ۵۳: ۳۱۱؛ س ۵۴ـ۶۰). هایدگر باور دارد که این امر مرا از دیگران جدا نمی‌کند، بلکه بیشتر در جهت کمک کردن به دیگران برای آگاه شدن از آزادی‌شان سوق می‌دهد. همچنین ممکن است من گریز از این شناخت را برگزینم، و در «آنان» پناه بجویم. در حالت گریز از اصالت، من می‌کوشم خودم را با اندیشهٔ مرگ دچار اضطراب نکنم: «آنان» به ما رخصت شهامت در برابر اضطراب ناشی از مواجه شدن با مرگ را نمی‌دهند» (همان، ۵۱ـ۲۹۸). از دید «آنان»، مرگ چیزی است که برای یک نفر دیگر اتفاق می‌افتد. بر این اساس، اصالت ایجاب می‌کند انتخابهای زندگی را در پرتو شناخت «متناهی بودن» فرد دیگر ترتیب دهیم. یادآوری این نکته ضروری است که هایدگر، وجود ناصحیح را به مثابهٔ چیزی کمتر از وجود صحیح در نظر نمی‌گیرد. وی یک ارزشگذاری شخصی دربارهٔ طرز رفتاری که ما باید داشته باشیم، ابراز نمی‌کند. درواقع او خاطرنشان می‌کند که در میانگین روزمرگی‌اش، حکم غیابی ناصحیح است.

اصالت در عین حال این وقوف راکه ما موجوداتی متناهی هستیم، در پی دارد. تجربه‌های کنونی ما به وسیلهٔ خواسته‌ها و تجربه‌های پیشینمان شکل گرفته‌اند. همچنین تجربه‌های گذشته، به تجربه‌ها و خواسته‌های کنونی معنی داده‌اند. هگل مدعی است که این مناسبات مشترک گذشته، اکنون، و آینده است که تجربه‌هایمان را به یک زندگی واحد پیوند می‌دهد. بنابراین یک ویژگی کلیدی وجود حضوری متناهی بودن آن است. هایدگر می‌نویسد: «فقط تا وقتی که وجود حضوری است، معنا دارد، که «بتوان همچنان بود» (همان، ۶۵: ۳۷۳). بدین ترتیب، وجود و زمان با یکدیگر ارتباط دارند. تجلی اساسی این، متناهی بودن تاریخ است. اکنون و آینده فقط موقعی معنا دارند که یک «میراث» باشند و ما میراث‌بر. دلیل این امر آن است که در تاریخ، ما به شناختها برحسب آنچه می‌توانیم به عنوان افراد و به عنوان جامعه انجام دهیم، دست می‌یابیم.[۴] بنابر گفتهٔ هایدگر، گذشتهٔ چیزی نیست که در پی وجود حضوری حرکت کند، بلکه چیزی است که از قبل، جلوتر از آن حرکت می‌کند (همان، ۶: ۴۱). ما به تاریخ به خاطر «مردان قهرمان» و «زنان قهرمان» که می‌توانند آنچه را شدنی است، به ما نشان دهند نگاه می‌کنیم (همان، ۷۴: ۴۳۷؛ ۷۶: ۴۴۸).

از دیدگاه هایدگر، تاریخ سنتزی است از آنچه نیچه در کتاب استفاده و سوءاستفاده از تاریخ به

خاطر زندگی [1]، «به یاد ماندنی»، «باستانی» و «انتقادی» می‌نامد. نیچه خاطرنشان می‌کند که تاریخ «به یاد ماندنی» به ما توضیح می‌دهد که «شخصیت بزرگی که روزگاری زندگی می‌کرد، دست‌کم روزگاری شدنی بود و کاملاً ممکن است دوباره روزی شدنی باشد».[۵] تاریخ «باستانی» مستلزم تکریم و نگه‌داشت «وجودی است که در آنجا بوده است، جائیکه امکان تصرف آنچه فرد را هویدا می‌کند، برایش باشد» (همان، ۷۶: ۴۴۸)، و تاریخ «انتقادی» مستلزم «داوری و نابود کردن یک گذشته» است.[۶] اگرچه از نظر هایدگر، تاریخ انتقادی دربارهٔ کنار کشیدن خودمان از «آنان» است (همان، S ۷۵: ۴۴۴). چنین می‌نماید که وجود صحیح، مستلزم تاریخ صحیح است. در نتیجه، تاریخ‌نویس باید برای آشکار ساختن استعدادهای پنهان تاریخ گذشته اقدام کند. و این به معنای آن است که تاریخ‌نویس باید از متناهی بودن خاص خود مطلع باشد (همان، S ۷۶: ۴۴۷). بنابراین، تاریخ نقشی حیاتی در پژوهش برای اصالت ایفا می‌کند.

به رغم پیچیدگی، و در بیشتر موارد ابهام، نوشته‌های هایدگر، دربارهٔ فلسفهٔ وی آثاری از سوی فیلسوفان، روان‌درمانگران، نظریه‌پردازان ادبی و استادان علوم الهی از جمله ژان پل سارتر، موریس مرلئو پونتی [2]، هانس گئورگ گادامر، بینسوانگر لودویگ [3]، ژاک دریدا، بولتمان رودلف [4]، پاول تیلیچ [5] و کارل راهنر [6] انتشار یافت. با وجود این، در نظر بسیاری از تاریخ‌نویسان و فیلسوفان، فلسفهٔ هایدگر در برابر نقش مهمی که وی در تاریخ آلمان ایفا کرد، چندان اهمیتی ندارد. هایدگر در ۱۹۳۳ به عنوان رئیس دانشگاه فرایبورگ انتخاب شد و به عضویت حزب نازی درآمد. وی در سخنرانی مرتبط با جلسهٔ معارفه‌اش که در ماه مه ۱۹۳۳ با عنوان «اعتماد به نفس دانشگاه آلمان» ایراد کرد، و در اظهارنظرهای رسمی‌تری که در دوران ریاست خود (تا بیست و سوم آوریل ۱۹۳۴) ابراز داشت، استدلال می‌کرد که آدولف هیتلر مردم آلمان را به سوی اصالت رهبری می‌کند.[۷] حتی پس از اینکه از ریاست دانشگاه استعفا داد، به حمایت از هیتلر ادامه داد. به عنوان مثال، وی در کتاب آشنایی با مابعدالطبیعه (مجموعه‌ای از سخنرانیهای درسی ۱۹۳۵ که در ۱۹۵۳ به چاپ رسید) می‌نویسد:

آثاری که اینجا و آنجا این روزها به عنوان فلسفهٔ ناسیونال سوسیالیسم پخش کرده‌اند،

1. The Use and Abuse of History for Life.
2. Maurice Merleau Ponty.
3. Binswanger Ludwig.
4. Bultmann Rudolf.
5. Paul Tillich.
6. Karl Rahner.

> اصلاً هیچ ربطی به حقیقت باطنی و عظمت این نهضت ندارد و تماماً به دست کسانی نوشته شده که دارند از آب گل‌آلود «ارزشها» و «کلیتها» ماهی می‌گیرند.[۸]

در مقاله‌ای که پس از مرگ از هایدگر در «اشپیگل»[1] به چاپ رسید وی به اتهامات مطرح‌شده علیه خود پاسخ داد و اعتراف کرد که سازشهای عقیدتی برای ادامهٔ حیات آموزش عالی و خود آلمان در دههٔ ۱۹۳۰ لازم بود.[۹] با این وصف، بسیاری از نویسندگان در مورد موضع‌گیری هایدگر در ارتباط با ناسیونال سوسیالیسم سردرگم و خشمناک باقی هستند. برای آنان، دو موضوع مهم باقی می‌مانند. نخست اینکه آیا مفاهیم مندرج در کتاب وجود و زمان را می‌توان با اصول مرامی حزب نازی ارتباط داد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، ما با این اثر چه باید بکنیم؟ دو دیگر اینکه آیا می‌توان پس از ۱۹۴۵، سکوت هایدگر را در قبال رایش سوم و قتل‌عام یهودیان توجیه‌کرد؟ چنین پرسشهایی ما را ملزم می‌سازد تا توجه‌مان را به یک مفهوم که در قلب آثار هایدگر نهفته است، معطوف کنیم: مسئولیت.[۱۰]

یادداشت‌ها

1 On Heidegger's early writings, see J. A. Barash, Martin Heidegger and the Problem of Historical Meaning, The Hague: Martinus Nijhoff, 1988.

2 All references to Being and Time correspond to the standard translation by Macquarrie and Robinson (1962). There is also a 1996 translation by J. Stambaugh, published by the State University of New York Press.

3 As quoted in S. Mulhall, Heidegger and Being and Time, London: Routledge, 1996, p. 37.

4 C. Guignon, 'History and Commitment in the Early Heidegger', in H. Dreyfus and H. Hall (eds) Heidegger: a Critical Reader, Oxford: Basil Blackwell, 1992, p. 136.

5 F. Nietzsche, On the Advantage and Disadvantage of History for Life, trans. P. Preuss, Indianapolis, IN: Hackett Publishing, 1980, p. 16.

6 Ibid., p. 22.

7 Heidegger's inaugural address has been translated into English by K: Harries. This translation

---

1. Der Spiegel.

appears in the Review of Metaphysics, 1985, 38: 470-80.

8 As quoted in G. Steiner, Martin Heidegger, London: Fontana, 1994, p. 120.

9 'Nur noch ein Gott kann uns retten', Der Spiegel, 1976, 23: 193-219; trans. W. J. Richardson as 'Only a God can Save Us: the Spiegel Interview', in T. Sheehan (ed.), Heidegger, the Man and the Thinker, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1981.

10 On Heidegger's stance regarding National Socialism, see V. Farias, Heidegger and Nazism, Philadelphia, PA: Temple University Press, 1989; H. Ott, Martin Heidegger: a Political Life, New York: Basic Books, 1993; R. Wolin (ed.), The Heidegger Controversy: a Critical Reader, New York: Columbia University Press, 1991; T. Rockmore and J. Margolis (eds), The Heidegger Case: on Philosophy and Politics, Philadelphia, PA: Temple University Press, 1992; G. Neske and E. Kettering (eds), Martin Heidegger and National Socialism: Questions and Answers, New York: Paragon House, 1990; T. Rockmore, On Heidegger's Nazism and Philosophy, Berkeley, CA: University of California Press, 1992; J. Derrida, Of Spirit: Heidegger and the Question, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1989; P. Lacoue-Labarthe, Heidegger, Art and Politics: the Fiction of the Political, Oxford: Basil Blackwell, 1990; Critical Inquiry, 1989, 15(2); J.-F. Lyotard, Heidegger and 'the jews', trans. A. Michel and M. S. Roberts, Minneapolis, MN: University of Minneapolis Press, 1990; and A. Milchman and A. Rosenberg (eds), Martin Heidegger and the Holocaust, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1996.

آثار مهم

Being and Time, trans. J. Macquarrie and E. Robinson, New York: Harper & Row, 1962.

همچنین نگاه کنید به

Arendt (CT), Derrida (CT), Heidegger (MP), Husserl (MP), Kierkegaard (MP), Nietzsche (MP and CT), Sartre (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bambach, C. R., Heidegger, Dilthey and the Crisis of Historicism, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1995.

Barash, J. A., Martin Heidegger and the Problem of Historical Meaning, The Hague: Martinus

Nijhoff, 1988.

Congdon, L., 'Nietzsche, Heidegger and History', journal of European Studies, 1973,3(3): 211-17.

Cooper, D., Thinkers of our Time: Heidegger, London: Claridge Press, 1996.

Gillespie, M., Hegel, Heidegger and the Ground of History, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1984.

Guignon, C. (ed.), The Cambridge Companion to Heidegger, Cambridge: Cambridge University Press, 1993.

Henning, E. M., 'Destruction and Repetition: Heidegger's Philosophy of History',journal of European Studies, 1982, 12(4): 260-82.

Hoy, D. c., 'History, Historicity and Historiography', in M. Murray (ed.), Heidegger and Modern Philosophy, New Haven, CT: Yale University Press, 1978, pp. 329-53.

Mulhall, S., Heidegger and Being and Time, London: Routledge, 1996.

Murray, M., Modern Philosophy of History: its Origin and Destination, The Hague:

Martinus Nijhoff, 1970.

Poggeler, 0., The Paths of Heidegger's Life and Thought, Atlantic Highlands, NJ:

Humanities Press, 1997.

Sass, H.-M., Martin Heidegger: Bibliography and Glossary, Bowling Green, OH: Philosophy Documentation Centre, 1982.

Steiner, G., Martin Heidegger, revised edition, London: Fontana, 1994.

Taylor, c., Sources of the Self, Cambridge: Cambridge University Press, 1989. Wren, T., 'Heidegger's Philosophy of History', journal of the British Society for Phenomenology, 1972,3(2): 111-26.

کارل گوستاو همپل[1] (۱۹۰۵ - ۱۹۹۷)

با توجه به اکثر سالهای اواسط تا اواخر قرن بیستم، مباحثات در زمینهٔ تاریخ‌نگاری، بر ارتباط میان تاریخ و علم متمرکز شد. همپل نخستین نویسنده‌ای که به تاریخ‌نویسان لزوم به‌کار بردن روشهای علمی را توصیه کرد، نبود، اما چاپ مقاله‌اش در ۱۹۴۲ در «مجلهٔ فلسفه»[2]، با عنوان «نقش قوانین عمومی در تاریخ»[3]، به صورت بیانیهٔ کلاسیک قانونگذاری قیاسی یا مدل «قانون فراگیر» دربارهٔ تعلیل تاریخی درآمد.

کارل گوستاو «پتر» همپل در هشتم ژانویهٔ ۱۹۰۵ در اراینی‌انبورگ[4] آلمان، متولد شد، و در دانشگاههای گوتینگن[5]، هایدلبرگ، وین، و برلین به تحصیل پرداخت. با اینکه وی در رشتهٔ فیزیک و ریاضیات آموزش دید، به فلسفه روی آورد و تحت‌تأثیر کسانی مانند هانس ریکنباخ[6]، مورتیس شلیک[7] و رودلف کارناپ[8] قرارگرفت. وی به انجمن فلسفهٔ تجربی برلین[9] پیوست، انجمنی که با ادعای حلقهٔ وین[10] مبنی بر اینکه همهٔ دانشهای مورد هدف باید با روشهای علمی توجیه شوند، اشتراک نظر داشت. همپل در ۱۹۳۴ آلمان را به قصد بروکسل ترک گفت و از سوی پل اپنهایم[11] به عنوان استاد مشاور رشتهٔ فلسفه و پژوهشگر به‌کارگماشته شد. موقعی‌که خطر حملهٔ آلمان، اپنهایم را به ترک بروکسل واداشت، کارناپ یک بورس پژوهشی را برای رفتن همپل به دانشگاه شیکاگو فراهم کرد. همپل تا ۱۹۳۹ در شیکاگو ماند و بعد در سیتی کالج[12] و کوینز کالج[13] در نیویورک (۱۹۳۹ـ۱۹۴۸) و دانشگاه ییل[14] (۱۹۴۸ـ۱۹۵۵) به تدریس پرداخت. نظریاتش در مورد چگونگی قطعیت یافتن تئوریها و فرضیه‌ها، تبیین علمی و درونمایهٔ فرضها در نقاط مختلف جهان از راه جریان طبع و نشر کتاب، شهرت عام پیدا کرد، و در دانشگاههای کلمبیا (۱۹۵۰)، هاروارد (۱۹۵۳-۱۹۵۴)، پرینستن[15] (۱۹۵۵-۱۹۷۳)، هبرو[16] در اورشلیم (۱۹۷۴)، برکلی (۱۹۷۵ و

---

1. Carl Gustav Hempel.
2. Journal of Philosophy.
3. The Function of General Laws in History.
4. Oranienburg.
5. Göttingen.
6. Hans Reichenbach.
7. Morits Schlick.
8. Rudof Carnap.
9. Berlin Society of Empirical Philosophy.
10. Vienna Circle.
11. Paul Oppenheim.
12. City College.
13. Queen's College.
14. Yale.
15. Princeton.
16. Hebrew.

۱۹۷۷) و پیتسبرگ[1] (۱۹۷۶-۱۹۸۵) به وی مقام استادی اعطا شد. همپل در پرینستن در ۱۹۸۵ بازنشسته شد و در نهم نوامبر ۱۹۹۷ دیده بر جهان فرو بست.

در مدل قانونگذاری قیاسی همپل دربارهٔ تعلیل تاریخی، وقوع یک رویداد (E) توضیح داده می‌شود موقعی‌که یک گزاره شرح می‌دهد که رویداد[2] به لحاظ منطقی از قوانین عمومی (L) و شرایطی[3] که بر رویداد (C) مقدم بوده، استنتاج شده است، توضیح داده می‌شود. یک قانون عمومی، یک مدعا به عمومیٔ است که مستعد تأیید یا رد شدن به وسیلهٔ سند مناسب تجربی است. این را می‌توان در طرحی که در پاراگراف بعدی می‌آید، مشاهده کرد (طرح مزبور از کتاب فلسفهٔ علوم طبیعی، صفحهٔ ۵۰ اقتباس شده است).

برای مثال، در تلاش برای توضیح اینکه چرا تخم‌مرغی راکه من در اجاق مایکروویو پختم، ترکید (E)، می‌توانم به لحاظ منطقی از شرایط پیشین (C)، من یک تخم‌مرغ سالم را در اجاق مایکروویو قرار دادم؛ پوستهٔ تخم‌مرغ اصلاً ترک قابل رؤیت نداشت؛ تخم‌مرغ به مدت X دقیقه پخته شد و درجهٔ حرارت محتویاتش قبل از آنکه بترکد نزدیک بـه Y درجـه افـزایش یـافت؛

شرایط:
- C_1، C_2، ...، C_n (گزاره‌های پیشین شرایط)
- L_1، L_2، ...، L_n (قوانین عمومی)

رویداد:
- E (وضعیت رویدادی که باید علت آن را توضیح داد)

(فشار هوا نرمال بود) و قوانین عمومی (L، فشار جرم ثابت محتویات تخم همراه با افزایش حرارت افزایش می‌یابد) استنتاج کنم که افزایش تدریجی محتویات تخم‌مرغ باعث شد تا پوسته‌اش بترکد. در اینجا، نتیجه با شرایط پیشین و قوانین عمومی به طرزی مرتبط شده‌اند که اگر حقیقی باشند در این صورت نتیجه نیز نمی‌توانـد حـقیقی نـباشد (فـلسفهٔ عـلم[4]، ص ۱۰). چـنانچه، از سـوی

1. Pittsburg.
2. Explanandum.
3. Explanans.
4. Philosophy of Science.

دیگر من سعی می‌کنم تا پدیدهٔ ترکیدن تخم‌مرغ را «از راه قیاس» توضیح دهم، نتیجه می‌گیرم، چون تمام تخم‌مرغهایی که سعی کرده‌ام در اجاق مایکروویو بپزم، ترکیده‌اند، بنابراین «تمام» تخم‌مرغهای پخته‌شده در مایکروویو می‌ترکند. در اینجا مفروضات صرفاً متضمن نتیجه‌ای است با امکان بالاتر یا پایین‌تر: آنها، این را ضمانت نمی‌کنند. بر این اساس، این ارتباط قیاسی میان مفروضات و نتیجه است که از دیدگاه همپل قدرت توضیحی مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی را توجیه می‌کند.

پژوهشگر در تلاش برای توضیح یک رویداد، نباید قصد پرداختن به تمام شرایط پیشین و قوانین عمومی را داشته باشد، به استثنای آنهایی راکه می‌پندارند با یک فرضیهٔ غیرقطعی مربوط باشند. از این رو، فرضیهٔ غیرقطعی نیازمند شکل دادن به یک تحقیق است. درحالی‌که امکان دارد فرضیه‌ها را «سخاوتمندانه ابداع و مطرح کنند»، آنها باید در برابر بررسی دقیق انتقادی تاب بیاورند. تأیید یک فرضیهٔ غیرقطعی نه‌تنها به تعداد سند مفید قابل دسترس بستگی دارد، بلکه به تنوعش نیز مربوط است. به عنوان مثال، بهتر خواهد بود درصدد تأیید یک فرضیه دربارهٔ ترکیدن تخم‌مرغها در مایکروویو از راه چند آزمایش که در آنها عاملهای متغیر را تغییر می‌دهیم، برآییم (مانند تخم‌مرغهای با پوسته یا بدون پوسته؛ پوسته‌های ترک‌برداشته و بدون ترک؛ اجاق معمولی به جای اجاق مایکروویو؛ درجهٔ حرارتها و زمانهای پخت متفاوت) تا صرفاً تکرار یک آزمایش بکرات. با وجود این، هنگامی‌که کنترل آزمایشگاهی ناممکن است، پژوهشگر باید درصدد یا منتظر «موردهایی بماند که در شرایط مشخص طبیعتاً از قوه به فعل درمی‌آیند، و بعد معلوم کند که چرا اتفاق می‌افتند» (فلسفهٔ علم، ص ۲۰). از راه تجربه و استنتاج منطقی، پژوهشگر در نظر دارد برای به دست دادن یک توضیح کامل دربارهٔ رویدادی خاص (در معنای توضیح دادن «تمام» مختصاتش با استفاده از قوانین عمومی) تا آنجاکه می‌تواند تلاش کند. توضیحات ناتمام، «طرحهای توضیحی» نامیده می‌شوند («نقش قوانین عمومی در تاریخ»، ص ۲۳۸).

همپل استدلال می‌کند اگر تاریخ‌نویسان، مانند دانشمندان، براساس تحقق بخشیدن به توضیحات کامل مطابق مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی عمل کنند، در این صورت آنان تنها «شبه توضیحات» یا شرح رویدادها را ارائه خواهند کرد که:

> بر مجازها استوارند تا قوانین؛ آنان به جای ارتباطهای مبتنی بر واقعیت، جاذبه‌های صوری و عاطفی را بیان می‌کنند؛ آنان برای احکام آزمون‌پذیر، تمثیلهای مبهم و موجه بودنهای بی‌واسطه را جایگزین می‌کنند و از این‌رو در حکم توضیحات علمی غیرقابل قبولند.

(همان، ص ۲۳۴)

این امر بخصوص در مورد توضیحات فراهم‌آمده «از روی احساس همدلی» صدق می‌کند. از دیدگاه همپل، موقعی‌که تاریخ‌نویس «خویشتن را به جای اشخاص درگیر در رویدادهایی که می‌خواهد توضیح دهد، تصور می‌کند»، به یک تمهید غیرضروری اکتشافی متوسل می‌شود که مستدل بودن توضیح پدیدآمده را تضمین نمی‌کند:

> در تاریخ مانند هر جای دیگر در علوم تجربی، توضیح یک پدیده عبارت است از قرار دادن آن در ذیل قوانین عمومی؛ و ملاک مستدل بودنش این نیست که آیا آن برای قدرت تخیلمان خوشایند است یا نه، آیا آن در چارچوب قیاسهای تمثیلی دلالت‌کننده ارائه شده است یا برعکس برای اینکه موجه به نظر برسد ـ تمام اینها همچنین ممکن است در شبه توضیحها یافت شود ـ اما منحصراً آیا آن به فرضهای کاملاً قطعی دربارهٔ شرایط اولیه و قوانین عمومی مربوط است.

(همان، ص ۲۴۰)

مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی، در عین حال باید در موقعی‌که تاریخ‌نویسان به «تفسیر»، تحقیق در «مفهوم» یا ردگیری تکوین رویدادهای تاریخی می‌پردازند، دخیل باشد (همان، صص ۲۴۱ـ۲). با وجود این، همپل در آثار بعدی‌اش اندکی از این ادعا عقب می‌نشیند و می‌پذیرد که استدلالهای «استقرایی محتمل‌وار»[1] نیز شکل موجهی از توضیح علمی به شمار می‌آیند. تغییر بسیار مهم در اینجاست که از ارتباط قیاسی میان شرایط و رویداد صرف‌نظر شده است: شرایط صرفاً دال بر رویداد توأم با تقریباً قطعیت یا احتمال بالاست. مثلاً، این امر بسیار محتمل است که اشخاصی که قبلاً به سرخک مبتلا نبوده‌اند، اگر در معرض این بیماری قرار گیرند به آن مبتلا می‌شوند (همان، ص ۲۳۷؛ فلسفهٔ علم).

همپل مدعی است که دو دلیل عمده، حاکی از اینکه چرا تاریخ‌نویسان در درک قوانین عمومی موفق نمی‌شوند، نقشی برای ایفا در توضیح تاریخی دارد. در وهلهٔ نخست، بسیاری از قوانینی که با فرد یا رفتار انسان اجتماعی مرتبط هستند به قدری مشهورند که آنها را بدیهی می‌پندارند. دو دیگر، تدوین کردن قوانین عمومی «با دقت کافی و در عین حال به نحوی که با همهٔ اسناد مربوط در دسترس هماهنگی پیدا کنند، دشوار است» («نقش قوانین عمومی در تاریخ»، ص ۲۳۶). با این وصف، همپل به رغم این دشواری، باور دارد که تاریخ‌نویسان باید برای مکشوف ساختن قوانینی

1. inductive probabilistic.

که توضیحاتشان را دربرگیرد، تلاش ورزند.

«نقش قوانین عمومی در تاریخ» نوشتهٔ همپل، با استقبال متفاوتی در میان تاریخ‌نویسان، وقایع‌نگاران، و فلاسفهٔ علم تاریخ مواجه شد. برخی، آن را گامی مثبت در جهت استقرار یک روش‌شناسی آزمون‌پذیر و دقیق‌تر تلقی کردند. به عنوان مثال، با آنکه همپل دربارهٔ پرسش آیا «قوانین دقیق‌تر تاریخی» وجود دارند، بی‌طرف بود (همان، ص ۲۴۲)، مورتن وایت[1] در «توضیح تاریخی»[2] استدلال کرد که تاریخ‌نویسان قوانینی را مورد استفاده قرار می‌دهند که از سوی دانشمندان علوم اجتماعی تدارک شده‌اند.[۱] دیگران تلاش کردند تا مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی را برای تاریخ‌نویسان مطلوبتر سازند. به عنوان مثال، پاتریک گاردنر در ماهیت توضیح تاریخی[3] (۱۹۵۲) استدلال می‌کند که مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی، نقشی را در پژوهش تاریخی ایفا کرده است، اما وی در عین حال نوع دومی را برای توضیح در نظر می‌گیرد («توضیح غیر موضعی»)[4]، در مواردی که تاریخ‌نویسان برای توضیح دادن رفتار انسانی که مربوط به نوعی متضمن مقصود است، تلاش می‌ورزند. در اینجا، تاریخ‌نویس رفتار عاملهای تاریخی را به لحاظ «شکل کلی رفتار نرمالشان بررسی می‌کند» (صص ۱۲۴-۱۲۵). همچنین گاردنر استدلال می‌کند که چون تاریخ‌نویسان از زبان معمولی استفاده می‌کنند، قوانینی «غیردقیق و نفوذپذیر» را مدون می‌سازند. دبلیو.اچ. ولش نیز در آشنایی با فلسفهٔ تاریخ[5] (۱۹۵۱) از یک حد وسط دفاع می‌کند. به نظر ولش، درحالی‌که تاریخ‌نویسان دست‌کم مرجع ضمنی برای حقایق عام در تفسیر اسناد تاریخی تدارک می‌بینند، این حقایق از یک شناخت غیرتخصصی فطرت انسانی نشأت می‌گیرند. این شناخت نوعی از حس مشترک است، که تفسیر آن به مجرد اینکه احساس شد از راه هرگونه پژوهش علمی دشوار است.[۲]

با وجود این، بسیاری از منتقدان، نظریات همپل را برای روند معمول پژوهش تاریخی نامربوط می‌دانند. مثلاً، به این نکات اشاره شده بود که تاریخ‌نویسان نباید در عمل، توضیحات فراگیر قوانین را اقامه کنند، یا حداقل اینکه آنان نباید با صراحت بسیار چنین کنند. برای پذیرش مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی، ما یا باید تقریباً همهٔ ادعاهای ابرازشده از سوی تاریخ‌نویسان را به عنوان «شبه توضیحات» نادیده بگیریم، یا استدلال کنیم که تاریخ‌نویسان واقعاً از این مدل تبعیت می‌کنند، اما نباید معمولاً قوانینی را که وضع می‌کنند، به طور قاطع مورد استفاده قرار دهند. برای بسیاری از

1. Morton White.
2. Historical Explanation.
3. The Nature of Historical Explanation.
4. dipositional explanation.
5. Introduction to the Philosophy of History.

تاریخ‌نویسان این قدرت انتخابها، ناموجه به نظر رسیده‌اند.[۳] حتی طرفداران پر و پا قرص مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی از اندیشیدن دربارهٔ مثالهای گزاره‌های تاریخی که بوضوح شامل قوانین عمومی هم می‌شد، مشکل داشتند.

برخی دیگر از منتقدان استدلال می‌کردند که این مدل را «نباید» در تاریخ مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال، آلن دوناگان[1] در «توضیح تاریخی» (۱۹۶۴-۱۹۶۵)[۴] شکوه کرد که مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی «پژوهشی تحریف‌شده در زمینهٔ مسائل انسانی است»، و دبلیو.اچ. دِرْی در قوانین و توضیح در تاریخ[2] (۱۹۵۷) استدلال کرد که قوانین عمومی، نه به طور ضمنی و نه به طور محتوم برای توضیحات تاریخی وضع می‌شوند.[۵] از دیدگاه دری، از آنجا که تاریخ دربارهٔ اعمال اِنسانی است، این اعمال برحسب دلایلی که موجب انجام دادن آنها شده، بخوبی توضیح داده شده است. مثلاً، در تلاش برای توضیح دادن اینکه چرا A عمل B را انجام داد، تاریخ‌نویسان باید استدلال کنند:

عامل A در موقعیتی از نوع X بود.
چیزی که انجام می‌گیرد، در موقعیتی از نوع X،B است.
پس A، B را انجام داد.

هدف تاریخ‌نویس این است تا اثبات کند که عمل یک چیز معقول برای انجام داده شدن - از چشم‌انداز عامل - در موقعیت بود. یک برداشت تعدیل‌شده از «مدل عمل معقول»[3] متعلق به درای دربارهٔ توضیح، در بطن توضیح تاریخی: قانونگذاری مجدد و استنتاج عملی[4] (۱۹۷۷) نوشتهٔ رکس مارتین قرار دارد. از دیدگاه مارتین، «طرح کلی بنیادی» اعمال معقول این است:

> اگر (۱) هر شخص x در یک موقعیت خاص است که قصد دارد از راهی مشخص به آن بپردازد، و (۲) یکی از راههای عمل که او ممکن است برگزیند راه A است، اگرچه به عنوان راهی دیگر، او ممکن است راههای B، C، و D را برگزیند، و (۳) قصدش رسیدن به موقعیت برای انجام دادن فلان و بهمان چیز است، و (۴) این قصد، یا به هدف رسیدن، توسط هرگونه قصد دیگر که او دارد لغو نمی‌شود، و (۵) او هیچ‌کدام از راههای دیگر عمل - راههای B، C، یا D - را برای انجام دادن راه A ترجیح نمی‌دهد، و (۶) انجام دادن

1. Alan Donagan.
2. Laws and Explanation in History.
3. rational - action model.
4. Historical Explanation: Re - enactment and Practical Interence.

راه A توسط خود او داوری می‌شود تا وسیله‌ای، یا بخشی از تحقق بخشیدن، برای قصد مورد نظرش باشد، و (۷) او قادر است، شخصاً یا به لحاظ موقعیت، راه A را انجام دهد، آنگاه شخص x راه A را انجام می‌دهد.[۶]

از دیدگاه مارتین، هر رفتاری که با این طرح کلی تطبیق نکند، یک عمل محسوب نمی‌شود، و از آنجاکه این طرح تنها ممکن است به وسیلهٔ یافتن یک عمل که با آن تطبیق نکند کذبش اثبات شود، هرگز امکان ندارد باطل گردد.

برخی از نویسندگان حتی موافق نبودند که «مدل عمل معقول» در تاریخ به مورد اجرا درآید، و مدعی شدند که شکل روایی اکثر تاریخهای مکتوب یک سبک مشخص مربوط به توضیح ابداع کرده است.

آثاری در زمینهٔ نقش روایت در تاریخ مانند فلسفهٔ تحلیلی تاریخ[1] (۱۹۶۴) از دانتو[2] و فلسفه و درک تاریخی[3] (۱۹۶۴) ازگالی[4] به طور گسترده‌ای در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ با استقبال عمومی مواجه شدند. اگرچه این آثار، بسیاری از تاریخ‌نویسان را به موضوع عقاید و افکار همپل رهنمون شدند، متحول شدن دیدگاهها دربارهٔ ماهیت علم ـ که در اصل مسبب آن کتاب ساختار انقلابهای علمی[5] نوشتهٔ کوهن[6] بود ـ مقام مدل مربوط به قانونگذاری قیاسی را تا حد چیزی بی‌ارزش تنزل داد.

یادداشت‌ها

1 M. G. White, 'Historical Explanation', Mind, 1943, 52(207): 212-29. See also R. W. Fogel, The New Economic History', The Economic History Review, 1966, 19(3): 642-56; and J. R. Hollingsworth, Theory Construction for Historical Analysis', Historical Methods Newsletter, 1974,7(3): 225-48.

2 See also A. C. Danto, Analytical Philosophy of History, Cambridge: Cambridge University Press, 1964; and P. Munz, 'The Skeleton and the Mollusc: Reflections on the Nature of Historical Narratives', New Zealand Journal of History, 1967, 1 (1): 107-23.

3 See, for example, D. F. Fischer, Historian's Fallacies: Towards a Logic of Historical Thought,

---

1. Analytical Philosophy of History.
2. Danto.
3. Philosophy and the Historical Understanding.
4. Gallie.
5. The Structure of Scientific Revolutions.
6. Kuhn.

London: Routledge & Kegan Paul, 1971; J. H. Hexter, The History Primer, London: Penguin, 1971; and G. Leff, History and Social Theory, Montgomery, AL: University of Alabama Press, 1969.

4 A. Donagan, 'Historical Explanation: the Popper-Hempel Theory Reconsidered', History and Theory, 1964,4(1): 25.

5 See also L. Goldstein, Historical Knowing, Austin, TX: University of Texas Press, 1976.

6 R. Martin, Historical Explanation: Re-enactment and Practical Inference, Ithaca, NY: Cornell University Press, pp. 158-9.

آثار مهم

The Function of General Laws in History', The Journal of Philosophy, 1942, 39(1): 35-48.

Aspects of Scientific Explanation and Other Essays in the Philosophy of Science, New York: The Free Press, 1965.

Philosophy of Natural Science, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1966.

همچنین نگاه کنید به

Carnap (MP), Collingwood, Dilthey, Hume (MP), Kuhn, Oakeshott, Schlick (MP), Walsh.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Danto, A. C., Analytical Philosophy of History, Cambridge: Cambridge University Press, 1965.

Donagan, A., 'Historical Explanation: the Popper-Hempel Theory Reconsidered', History and Theory, 1964,4(1): 3-26.

Dray, W. H., Laws and Explanation in History, London: Oxford University Press, 1957.

____ (ed.), Philosophical Analysis and History, New York: Harper & Row, 1966.

Gallie, W. B., Philosophy and the Historical Understanding, London: Chatto & Windus,1964.

Gardiner, P., The Nature of Historical Explanation, London: Oxford University Press, 1952.

Jeffrey, R., 'A Brief Guide to the Work of Carl Gustav Hempel', Erkenntnis, 1995,42(1): 1-14.

Kuhn, T. S., The Structure of Scientific Revolutions, third edition, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1996.

McCullagh, C. B., Justifying Historical Descriptions, Cambridge: Cambridge University Press, 1984.

____, The Truth of History, London: Routledge, 1998.

Mandelbaum, M., The Anatomy of Historical Knowledge, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1977.

Martin, R., Historical Explanation: Re-enactment and Practical Inference, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1977.

Murphey, M. G., 'Explanation, Causes, and Covering Laws', History and Theory, 1986, 13(1): 43-57.

Porter, D. H., 'History as Process', History and Theory, 1987, 14(3): 297-313. Walsh, W. H., Introduction to Philosophy of History, London: Hutchinson University Library, 1951.

White, M. G., The Foundations of Historical Knowledge, New York: Harper & Row, 1965.

هرودت (ح ۴۸۴ ـ ح ۴۲۴ ق.م)

پدر تاریخ یا پدر دروغها؟[۱] این پرسش بیشتر مجادله‌ای راکه در باب کتاب تاریخهای [1] هرودت [2] از روزگاران گذشته تا به حال بشدت ادامه داشته، در خود خلاصه کرده است. با آنکه هرودت افتخار نوشتن نخستین تاریخ روایی را به خود اختصاص داده است، وی را به دروغ‌پردازی عمدی، تلون‌مزاج، خطا در واقعیت و تشخیص، زودباوری مفرط، و پذیرش کورکورانهٔ منابع اطلاعات ناموثق متهم کرده بودند. صرفاً در سالهای اخیر است که پژوهشگران بتفصیل به قدردانی از تلفیق استثنایی‌اش از وقایع‌نگاری، قوم‌شناسی، جغرافی، و شعر در اثری که هم بسیار خواندنی است و هم منبعی است مهم از اطلاعات دربارهٔ دنیای عهد باستان پرداختند.

هرودت احتمالاً در حدود ۴۸۴ قبل از میلاد در هالیکارناس [3]، بدروم [4] کنونی واقع در کرانهٔ دریای اژهٔ ترکیه، چشم به جهان گشود. وی به احتمال زیاد اصل و نسب دو نژادهٔ کاریایی ـ یونانی [5] داشت زیرا نام پدرش کارین [6] بود. کاریایی‌ها در پس کرانهٔ هالیکارناس می‌زیستند. تنها اثر مشهور هرودت، تاریخها، حاکی از آن است که فراوان به سفر می‌رفته و از مصر، سوریه، بابل، ایتالیا، اکراین، و شمال دریای اژه دیدار کرده است. دلیل منطقی برای پذیرش اینکه وی تاریخها را در جریان جنگهای پلوپونزوس [7] (۴۳۱-۴۰۴ ق.م) نوشته و در فاصلهٔ سالهای ۴۳۰ و ۴۲۴ قبل از میلاد در اختیار مردم گذاشته است، وجود دارد. سال تاریخ مرگش قطعی نیست.

تاریخها شامل دو بخش است. بخش دوم خلاصه‌ای از جنگهای میان ایرانیان و یونانیان، از شورش ایونیا [8] ۴۹۹ قبل از میلاد تا شکست یورش خشایارشا را در ۴۷۹ قبل از میلاد به دست می‌دهد (۵. ۲۸-۲۹). [۲] این قسمت قبل از یک گزارش دربارهٔ این جنگها و رشد امپراتوری ایران و ایالتهای یونانی آتن و اسپارت قرار گرفته است (۱-۵. ۲۷).

این اثر از سوی الدوس [9] در ۱۵۱۱ به صورت نه کتاب تقسیم‌بندی شد و روی هرکدام نام یکی از الهگان هنر [10] گذاشته شد و بار دیگر توسط جانگرمن [11] در ۱۶۰۸ فصل‌بندی شد.

---

1. Histories.
2. Herodotus.
3. Halicarnassus.
4. Bodrum.
5. Carian - Greek.
6. Karian.
7. Peloponnesian.
8. Ionian Revolt.
9. Aldus.
10. Muses.
11. Jungerman.

هرودت در مقدمهٔ کتاب از طرح مورد نظرش سخن می‌گوید:

> هرودت هالیکارناس، پژوهشهایش، را در اینجا برای حفظ خاطرهٔ گذشته با ثبت رویدادهای شگفت‌انگیز مربوط به خودمان و همچنین مربوط به اقوام دیگر به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد؛ افزون بر این، به طور استثنایی‌تر، برای توضیح اینکه چگونه این اقوام به نزاع و ستیزه پرداختند.

(۱.۱.۱)

با این کلمات، هرودت به شرح «توریخ تقینی»[1] به منظور ثبت کردن حوادث اساسی و علل بروز رویدادهای نوظهور مبادرت می‌ورزد، که شرحی است بی‌بدیل در دنیای عصر باستان. هرودت درکار نوشتن تاریخ برای خود اسلافی داشت، اما آنان یا به نوشتن تاریخ دربارهٔ دسته‌ها یا شهرهای خاص پرداخته بودند یا از جریان سیر و سفرشان به قلمروهای مشهور و شناخته‌شده سخن گفته بودند. هیچ‌کس تا زمان هرودت، آن‌طور که دیونیسیوس[2] هالیکارناس خاطرنشان کرد، رویدادهای بسیار متنوع دربارهٔ آسیا و اروپا را به اضافهٔ شرحی از مردمان و سرزمینهایشان درکتابی واحد تدوین نکرده بود.[۳]

مقدمهٔ نخستین جلد تاریخها (صص ۱-۶)، که مقصود از نوشتن کتاب را بیان می‌کند، مستقیماً به شرحی در مورد تاریخ لیدی[3] و تسخیرش از سوی ایران منتهی می‌شود (ج ۱، صص ۷-۹۴). در این قسمت ازکتاب مقدر است کروسوس[4] پادشاه لیدی، به انتقام قتل شاه کندالس[5] که به دست جدش، جایجز[6]، انجام شده بود، گرفتار شود. این امر به دنبال شرحی راجع به زندگی کوروش، امپراتور ایران (ح. ۵۵۹ - ۵۲۹ ق.م)، آمده است: پیروز شدنش بر مادها (ج ۱، صص ۹۵-۱۳۰)، دومین پیروزی بر ایونیا پس از شورش پاکتیاها[7] (ج ۱، صص ۷۶-۱۴۱)، فتح بابل (جلد یکم، صص ۱۱۱-۲۰۱) و جنگ با ماساژت‌ها[8]، که به مرگش منجر شد (ج ۱، صص ۲۰۱-۲۱۶). کتاب دوم ناظر است بر فرمانروایی کمبوجیه، فرزند کوروش (۵۲۹-۵۲۱ ق.م)، و نقشه‌هایش برای حمله به مصر. کتاب مزبور به پرت شدن از اصل مطلب و پرداختن به جغرافیا، تاریخ و قوم‌شناسی سرزمین مصر می‌انجامد. کتاب سوم به توصیف غلبهٔ کمبوجیه بر مصر، شکست یورشهایش به جنوب

---

1. apodexis histories.
2. Dionysius.
3. Lydia.
4. Croesos.
5. King Candaules.
6. Gyges.
7. Pact'yas.
8. Massagetae.

(اتیوپی) و غرب، و دیوانه شدن و مرگ وی می‌پردازد (ج ۳، صص ۱ـ۲۵). هرودت مدعی است که دیوانگی کمبوجیه در به مسخره گرفتن تکالیف مذهبی ایرانیان بوضوح آشکار است، زیرا که:

> اگر به کسی توصیه کرده باشند که هر فرد باید از میان سنتهای موجود، بهترین را برگزیند، او همهٔ آنها را یک به یک بررسی می‌کند و سنت مورد پسند خود را برمی‌گزیند.

(ج ۳، صص ۱ـ۳۸)

مرگ کمبوجیه به منازعات بر سر حق جانشینی دامن می‌زند، و با بر تخت نشاندن داریوش، این منازعات به پایان می‌رسد (۵۲۱ـ۴۸۶ ق.م). بقیهٔ کتاب سوم بیشتر مربوط است به شرح نحوهٔ عمل داریوش برای سازمان دادن امپراتوری ایران، تشریح اوضاع و احوال برخی از ایالتهای دوردست امپراتوری (از جمله هند، ج ۳، صص ۹۸ـ۱۰۵) و چگونگی سرکوب شورشهای داخلی (ج ۳، صص ۶۱ـ۱۵۸). این کتاب همچنین دربردارندهٔ توصیفی است از سه رویداد در تاریخ اقوام سامی. زیرا هرودت مدعی است که این اقوام بانی سه شاهکار بسیار عظیم معماری و مهندسی در قلمرو یونان بودند: حفر تونلی به طول یک مایل در داخل کوه، ایجاد بندری در کنار یک موج‌شکن، و بنای بزرگترین معبد در قلمرو یونان. کتاب به توصیف آداب و رسوم و تاریخ سکاهای ساکن در جنوب روسیه (ج ۴، صص ۱ـ۸۲) می‌پرازد و حاوی روایتی است دربارهٔ تلاش داریوش برای مغلوب کردن آنان (ج ۴، صص ۸۳ـ۱۴۴). کتاب چهارم در عین حال بتفصیل به شرح یورش ایرانیان از مصر به لیبی می‌پردازد، و از تاریخ و جغرافیای سرزمین ایران بحث می‌کند (ج ۴، صص ۱۶۸ـ۲۰۵). کتاب مُزبور با شرحی از سابقهٔ منازعات میان یونانیان و ایرانیان به پایان می‌رسد. در شورش ایونیا (ج ۵، ص ۲۸)، رنجش میان ایرانیان و یونانیان به خشونت می‌انجامد. سرکوبی شورش ایونیا در بخش نخست کتاب ششم (صص ۱ـ۹۶)، با توجه به ویژگی ارتباط میان آتن و اسپارت در دوران فرمانروایی کلئومنز[1] (ج ۶، صص ۴۶ـ۶۶) و لئوتیچیدز[2] (ج ۶، صص ۶۷ـ۹۳)، تشریح شده است. نبرد ماراتن (۴۹۰ ق.م)، که در آن آتنی‌ها سپاه ایران را مغلوب می‌کنند، بخش پایانی کتاب ششم را تشکیل می‌دهد (صص ۹۶ـ۱۲۰). داریوش پس از این نبرد اجل مهلتش نداد و چشم از جهان فرو بست، و جانشینش، خشایارشا (۴۸۵ـ۴۶۵)، سوگند خورد که این شکست را برعکس کند. سه کتاب آخر (۷ـ۹) ـ که فوق‌العاده مورد توجه تاریخ‌نویسان قرار گرفتند ـ بر

1. Cleomenes. 2. Leotychides.

زمینه‌سازیهای ایران و یونان برای یورش به همدیگر ناظرند (ج ۷، صص ۲۰ـ۱۳۸، ۱۳۸ـ۱۷۴)، نبردهای زمینی در ترموپیل[1] (ج ۷، صص ۱۹۸ـ۲۳۳)، نبرد پلاته[2] (ج ۹، صص ۱۲ـ۸۸) و نبرد میکاله[3] (ج ۹، صص ۹۶ـ۱۰۶) و نبردهای متقابل دریایی در آرته‌میسیوم[4] (ج ۷، صص ۱۷۹ـ۱۹۵؛ ج ۸، صص ۱ـ۲۳) و در سالامیس[5] (ج ۸، صص ۴۰ـ۱۱۳). ایرانیان در طی این نبرد شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند.

هرودت اظهارنظر می‌کند که تاریخ بیان‌کنندهٔ نمونه‌هایی است از رشد و انحطاط:

> من کتاب تاریخ خودم را همراه با نقل روایتی از شهرهای کوچک که از شهرهای بزرگ کم‌اهمیت‌تر نیستند، شروع می‌کنم. زیرا بیشتر آنهایی که روزگاری بزرگ بودند هم‌اکنون جزو شهرهای کوچک به شمار می‌آیند؛ و آنهایی که روزگاری کوچک بودند در روزگار خود من شهرهایی بزرگ محسوب می‌شوند. از این رو، با پی بردن به این نکته که دوران سعادت بشری دیرزمانی در یک مکان نمی‌پاید، من به هر دو نوع شهرهای بزرگ و کوچک به نحوی یکسان توجه خواهم کرد.

(ج ۱، ص ۵)

وی باور دارد که مرحله‌های رشد و انحطاط را می‌توان به دو صورت توضیح داد. نخست، خوشبختی همیشگی با خود غرور و نخوت به همراه می‌آورد. هرودت برای ما توضیح می‌دهد که مردمان متکبر در معرض توجه نکردن به هشدارها قرار می‌گیرند. موقعی‌که آنان از حد و مرز بشری خود پا را فراتر می‌گذارند، دست انتقام به صورت عدالت[6] یا مجازات[7] دامنشان را می‌گیرد.

این را می‌توان در شرح ظهور و سقوط کوروش در کتاب یکم ملاحظه کرد (ج ۱، صص ۱۰۸ـ۲۰۴). دوم، ظهور و سقوط دولتها را می‌توان برحسب فرهنگهای «خشن» و «معتدل» توضیح داد.[۴] فرهنگهای «خشن» عقب‌مانده، فاقد حکومت مرکزی، و سخت منفردند. فرهنگهای «معتدل» ثروتمندند، اغلب توسط پادشاهان مستبد اداره می‌شوند و در معرض تهاجم بیگانگان قرار دارند. هرودت خاطرنشان می‌کند که فرهنگهای خشن احتمال دارد بر فرهنگهای معتدل چیره شوند. موقعی‌که این فرهنگهای خشن چنین کاری را انجام دهند، به فرهنگهای معتدل گرایش نشان

1. Thermopylae.
2. Plataea.
3. Mycale.
4. Artemisium.
5. Salamis.
6. Dike.
7. Nemesis.

می‌دهند و در نتیجه در معرض تهاجم قرار می‌گیرند. ایران نشان‌دهندهٔ چنین چرخه‌ای است. هرودت بتفصیل شرح می‌دهد که ایران در آغاز چرخه، فقیر و عقب‌مانده است (کتاب یکم، ص ۷۱). با وجود این، در کتاب هفتم همهٔ ایرانیان از خشایارشا انتظار دارند تا به روال زندگی ایمن و پررفاهشان تداوم بخشد. هرودت با احتمال زیاد اعتقاد دارد که خشایارشا فرمانروایی است بی‌رحم و مبتلا به بیماری خودبزرگ‌بینی. ملایمت یا ضعف ایران در موقعی‌که خشایارشا با یونانیان مواجه می‌شود برجستگی خاصی پیدا می‌کند. در نظر هرودت یونانیان مردمانی سخت‌کوشند که به اتفاق تلاش می‌ورزند تا از فقر و تهاجم دشمنان جلوگیری کنند (کتاب هفتم، ص ۱۰۲). این تمایز میان «خشونت» و «ملایمت» علت پیروزی یونانیان را توضیح می‌دهد.

هرودت در تاریخها فقط از یک نفر قبل از خود، هکاتیوس میلیتوس[1] نام می‌برد، که کتابی در زمینهٔ جغرافیای تاریخی، پریودوس[2]، نوشته بوده است. هرودت می‌گوید که این شخص در جریان شورش ایونیا در ۴۹۹ ق. م حضور داشت و دوبار به شورشیان اندرز داد، اما آنان نپذیرفتند (۵. ۳۶. ۲؛ ۵. ۱۴۳). هرودت نیز لفافهٔ نازکی از هیجان، ادعای هکاتیوس را مبنی بر اینکه کاهنان مصری به وی رخصت نداده‌اند تا مانند جد خود کاهن غیبگوی معبد شود، شرح می‌دهد (ج ۲، ص ۱۴۳). هرودت آنچه را هکاتیوس راجع به مصر نوشته بود، مطالعه کرده بود، اما از آنجا که از پریودوس قسمتهای اندکی باقی مانده است، برآوردکردن اینکه وی تا چه حد به مطالب این کتاب متکی بوده، مشکل است. چنین استنباط می‌شود که هر دو نفر افکار و عقاید بسیار مشابهی در مورد شورش ایونیا داشته‌اند، اما طرحهای هرودت دربارهٔ نقشه‌نگاری جغرافیایی پیشرفته‌تر بوده است. به عنوان مثال، وی به نقشه‌هایی که کرهٔ ارض را مانند دیسکی نشان می‌داد که اطرافش را رودی احاطه کرده بود که اقیانوس نامیده می‌شد، بی‌اعتناست. ردیابی سایر عاملهای مؤثر روشنفکرانه بر هرودت بسیار دشوار است. وی احتمالاً ممکن است کتاب دربارهٔ ایران[3] نوشتهٔ کارن کامپاس[4]، دربارهٔ لیدی[5] نوشتهٔ زانتوس لیدی[6] و حتی شاید آثار دیونیسوس میلیتوس، هلانیکوس سسبو[7]، و فرکیدس آتن[8] مطالعه کرده باشد.[5] درحالی‌که وی جز هکاتیوس از نویسندهٔ دیگری نام نمی‌برد، اغلب ابیاتی از شعرهای شاعرانی مانند هومر و هزیود[9] را نقل می‌کند. با آنکه او شاعران را به علت ترجیح دادن کلام زیبا بر کلام صحیح نکوهش می‌کند، تأثیر شعر را هم بر ساختار اثرش (مثلاً، ۳. ۱۴؛ ۵. ۱۱؛ ۱۷، ۶۱۰۶؛ ۷. ۱۰، ۱۵۹؛ ۹. ۲۱ ff.) و هم بر انتخابش در مورد عبارتهای خاص (مانند

1. Hecataeus of Miletus.
2. Periodos.
3. On Persia.
4. Charon of Campsaus.
5. On Lydia.
6. Xanthus of Lydia.
7. Hellanicus of Cesbo.
8. Pherekydes of Athens.
9. Hesiod.

۷. ۱۰، ۱۰۳؛ ۹. ۵۰) می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال، نوشتهٔ هرودت با کاربرد صنایعی نظیر بازگشت در پایان یک فصل به موضوع مطرح‌شده در آغاز فصل[1]، ویژگی مخصوص به خود را پیدا کرده است.[۶] این ویژگی را بروشنی می‌توان در کتاب دوم و سوم، آنجا که مطرح کردن قصد کمبوجیه برای تهاجم به مصر، به خارج شدن از موضوع اصلی و پرداختن به جغرافیا و قوم‌شناسی مصر و بعد بازگشت به شرح جزئیات تهاجم منجر می‌شود، ملاحظه کرد. گریز از اصل مطلب یکی از مختصات مشترک آثار حماسی در آن دوران بود. گریز از مطلب اصلی در عین حال در حماسهٔ روایی نادر نبود. در تاریخها بیش از دویست مورد گریز از مطلب اصلی، از تک‌سطرها گرفته تا لوگوهای[2] بیست و هشت سطری، یا توضیحات مفصل در مورد «آنچه گفته است»، وجود دارند. هرودت در لوگوها، جغرافی، شرایط اقلیمی، گیاهان و جانوران، آداب و رسوم، و تاریخ مناطق خاص را مورد بررسی قرار می‌دهد. تحلیل‌گران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اظهارنظر کردند که لوگوهای بیست و هشت سطری در اصل به طور جداگانه انتشار می‌یافتند، اما اخیراً «وحدت‌گرایان» بر پیوستگی موضوعات در تمامی قسمتهای این اثر تأکید کرده‌اند.

بیشتر قسمتهای تاریخها از اسناد شفاهی که هرودت به هنگام سیر و سفرهایش گرد می‌آورد، تشکیل شده‌اند. او در چهار جا با ذکر نام افراد به اطلاعات شفاهی گردآوری‌شده اشاره می‌کند (۳. ۵۵؛ ۴. ۷۶. ۶؛ ۸. ۵۶؛ ۹. ۱۶. ۱). وی غالباً روایتهایش را با عبارتهایی نظیر «اسپارت‌ها می‌گویند»، و «یونانی‌ها می‌گویند» و «ایرانیان می‌گویند» شروع می‌کند. موقعی‌که وی از گروههای نژادی با توجه به خاستگاههای آنان یاد می‌کند، حاکی از آن است که وی از سنتهای رسمی‌شان حرف می‌زند. مثلاً اسپارت، سیرین[3]، و ترا[4] همگی دارای روایتهای رسمی راجع به پایه‌گذاری سیرین بودند (۴. ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۴. ۱).

موقعی‌که آدمی روایتهای هرودت را دربارهٔ مورچه‌های غول‌آسا، گردآوری صمغ لدانون[5] از ریش بزهای نر، گوسفند با دنبهٔ بسیار بزرگ و مارهای پرنده مورد توجه قرار می‌دهد، درک این نکته دشوار نیست که چرا بسیاری از مردم از وی به مثابهٔ نویسنده‌ای ساده‌لوح یاد می‌کنند که تمایل به چیزهای موهوم و عجیب و غریب دارد (ج ۳، صص ۱۰۲-۱۱۳). با این‌همه، در بسیاری از موارد، هرودت به ما نشان می‌دهد که هرچیزی را که برایش نقل کرده‌اند، نپذیرفته است. وی بعضی از اوقات روایات مربوط به یک حادثه را مورد تردید قرار می‌دهد، دودلی‌اش را دربارهٔ برخی از

---

۱. ring composition: چیزی مشابه ردالصدر علی‌العجز و ردالعجز علی الصدر در ادبیات کلاسیک ایران. ـ و.

2. Logoi. 3. Cyrene. 4. Thera.

5. Ledanon.

ادعاهای استثنایی ابراز می‌دارد، راجع به آنچه شنیده است، بی‌آنکه خودش آن را باور کرده باشد، گزارش می‌دهد و روایات مرتبط با آن را مطلقاً دنبال نمی‌کند (مثلاً، ۲. ۱۲۳؛ ۴. ۱۹۵. ۲؛ ۶. ۱۰۵. ۳؛ ۷. ۳۷. ۳؛ ۱۵۲. ۳). او همچنین روایات متفاوتی دربارهٔ رویدادها عرضه می‌کند که تعدادشان از صد و بیست و پنج مورد هم بیشتر است. وی نمونه‌هایی از روایات متفاوت را به انضمام آن دسته از روایاتی که متناقض با همدیگرند، عرضه می‌دارد و در ضمن عقیدهٔ خاص خود را دربارهٔ یک رویداد مورد نظر ابراز می‌کند. برخی از رویدادهای متفاوت، فقط مطرح می‌شوند و به محض مطرح شدن از دنبال کردن آنها صرف‌نظر می‌گردد (مانند ۳. ۹. ۲)، اما برخی دیگر از آنها به این سبب مطرح می‌شوند تا در معرض داوری خواننده قرار گیرند (مثلاً، ۳. ۱۲۲. ۱؛ ۵. ۴۵. ۲). با این وصف، وی معمولاً سعی می‌کند تا مطالب مورد نظر خود را با هوشیاری گزینش کند (نظیر ۲. ۱۴۶. ۱؛ ۴. ۱۱. ۱؛ ۸. ۹۴. ۱-۴، ۱۹). پژوهشهای متعاقب باستان‌شناسی و تاریخ، مبرهن ساخته است که وی نسبتاً دقیق است. ازاین‌رو، هرودت بسیاری از روایات رویدادها را به خاطر اینکه قابل بحثند مورد توجه قرار می‌دهد، روایت خاص خود را به عنوان بهترین توضیح واقعی و روایات دیگران را بیشتر در خور فراموش کردن می‌داند. دنیستون[1] باور دارد که این مختصات به اثر وی گونه‌ای «خطاپذیری جذاب» می‌بخشد.[۸]

احتمالاً هرودت همچنین از طرز گفتار مربوط به اطلاعات شفاهی در هنگام نوشتن جملات تاریخهای خود استفاده کرده است. در این اثر، ما می‌توانیم تمایز میان بیانات مطرح‌شده در سخنان گزارشی[2] و بیانات مطرح‌شده در سخنان ابداعی[3] را تشخیص دهیم.[۹] بیانات مربوط به اولی بازسازی خود وی از رویدادهاست و برای مطرح کردن موضوعات به کار رفته است، درحالی‌که دومی احتمالاً بیشتر برای نشان دادن دقیق جان کلام گفتار واقعی به رشتهٔ تحریر درآمده است. یک نمونه از بیانات را می‌توان در حسنان گزارشی در یک گفت‌وگو در کتاب سوم میان اتانز[4]، مگابیزوس[5] و داریوش بر سر شکلهای مختلف حکومت یافت. این گفت‌وگو بوضوح مخلوق طبع خود هرودت است، از آنجا که گفت‌وگوی مزبور به تقسیم‌بندی یونانی آن روزگار در مورد شکلهای دولت در سه نوع دموکراسی، الیگارشی، و سلطنتی اشاره می‌کند. هرودت با درج کردن بیانات چهره‌های سرشناس در متن اثر روایی خود، سبکی را شروع کرد که در نوشته‌ها و کتابهای بعدی تاریخی همچنان معمول است.

1. Denniston. 2. oratio recta. 3. oratio obliqua.
4. Otanes. 5. Megabyzus.

همچنین تاریخها دربردارندهٔ بیش از هشتاد مرجع است که همگی مربوط به شواهدی است دربارهٔ پاسخهایی که کاهن معبد دلفی[1] به مردم داده بود. این پاسخها شامل بیانات یک سطری تا دوازده سطری کاهن معبد دلفی است، خطاب به مردم پیش از نبرد سالامین (ج ۷، ص ۶۴). دلفی، به منزلهٔ شاخص‌ترین معبد آن دوران، در حیات مردم نقشی بارز ایفا می‌کند. برخی از مراجع مربوط به کاهن غیبگو در تاریخها، ممکن است خوانندهٔ عصر حاضر را به این نتیجه‌گیری برساند که هرودت دارای طبیعتی خرافه‌پرست بوده است. به عنوان مثال، وی در کتاب هشتم، صفحهٔ ۷۷ می‌نویسد:

> حالا من دیگر نمی‌توانم انکار کنم که در پیشگوییها حقیقت وجود ندارد، و من مایل نیستم در موقعی‌که به زبانی واضح بیان می‌شود در موردشان تردید روا دارم.

با وجود این، او این مرجع نشانه را به مثابهٔ مرجعی مصون از خطا بسادگی نمی‌پذیرد، زیرا وی نمونه‌هایی از این‌گونه مراجع را مطرح می‌کند که پاسخهای غیبی ناموثق است، یا در بعضی از موارد استنباط می‌کند که برخی از پاسخهای غیبی از بقیه بهتر است یا اینکه مسئولان ابلاغ پاسخ غیبی کاهن دلفی افراد فاسدی بوده‌اند (به عنوان مثال ۱. ۴۶ ff؛ ۲. ۱۵۲؛ ۵. ۶۳؛ ۶. ۶۶). افزون بر این، هرودت به بیست و چهار کتیبه اشاره می‌کند، که برخی از آنها به یونان مربوط است، اما او دست‌کم نوشتهٔ روی یکی از آنها را، که کتیبه‌ای است دربارهٔ هرم بزرگ در جیزه[2]، از حافظهٔ خود نقل می‌کند (۲. ۱۵۶. ۶).استفادهٔ وی از نمونهٔ شواهد مذکور در فوق، که اکثراً با شواهد عینی و ملموس توأم شده (مانند توصیف بناها، پلها، تندیسها)، اثر هرودت را به صورت منبعی از اطلاعات مربوط به دنیای عهد باستان درآورده است.

از دیرباز به تاریخهای هرودت به دیدهٔ تردید نگریسته‌اند. نمونهٔ این تردید در اظهارنظر سیسرو بیان شده است، آنجا که می‌گوید در تاریخ:

> هرچیز مقدر است که به حقیقت بینجامد، جز در مورد شعر، که تا حد زیادی برای کسب لذت است ـ با وجود این در اثر هرودت، پدر تاریخ... شمار فراوانی افسانه وجود دارد.[۱۰]

عقاید هرودت بر تاریخ‌نویسان دنیای باستان بسیار اثرگذار بود، اما این سبک تاریخها بود، نه

1. Delphi. 2. Gizah.

محتوا، که نویسندگانی مانند سیسرو و کوینتیلیان[1] را به تحسین واداشت. اثر هرودت با این قصد نوشته نشده بود که هدف تاریخ‌نویس را برای گفتن حقیقت به طور دقیق رعایت کند. با این همه، تاریخ‌نویسان تمایل ندارند تا راجع به مارهای پرنده مطلبی بنویسند. وی به تعصب داشتن و ناموثق بودن شهرت یافت. مثلاً، توسیدید هیچگاه از هرودت در کتاب خود، تاریخ نبرد پلوپونز[2]، نام نبرده است، اما در همین کتاب به طور تدریجی به این نکته اشاره شده که اثر هرودت تدوام نخواهد یافت، زیرا برای سرگرمی نوشته شده است (۱. ۲۲. ۴). توسیدید مدعی ابداع کردن ملاکی در کار تحقیق بود که گمان می‌کرد تاریخهای هرودت فاقد آن باشد. در روایت تسیاس سنیدوس[3] دربارهٔ ایران و جنگهای میان ایران و یونان، هرودت فردی دروغ‌پرداز و نقال قلمداد شده و نیز در شماری از جزواتی که در اواخر دوران امپراتوری روم منتشر شد، وی مستقیماً مورد حمله قرارگرفته است. از میان این‌گونه جزوات، فقط جزوهٔ پلوتارک[4] با عنوان «در خبث طینت هرودت»[5] باقی مانده است. پلوتارک در این جزوه استدلال می‌کندکه هرودت به مطالبی که مایهٔ بدنامی برای یونانیان بود، علاقه داشت.[۱۱]

کتاب هرودت در دوران رنسانس هم به دیدهٔ تردید نگاه می‌شد. تاریخها تا اندازه‌ای پرطرفدار بود به طوری که چهل و چهار چاپ یا ترجمه از آن در اروپا در فاصلهٔ ۱۴۵۰ و ۱۷۰۰ منتشر شد، با این حال، در مورد این اثر ناباوری زیادی نیز ابراز می‌شد. ممیگلیانو[6] خاطرنشان کرده است که اعادهٔ حیثیت به هرودت در ۱۵۶۶ هنگامی آغاز شد که آنری استین[7] بر ترجمهٔ لاتین لورنزو والاس[8] از تاریخها (۱۴۷۹) مقدمه نوشت و همزمان با آن کتاب خود را نیز با عنوان در دفاع از هرودت[9] انتشار داد. در دفاع از هرودت از سوی توماس گیل[10] در لندن (۱۶۷۹)، گرونوویوس[11] در لیدن (۱۷۱۵) و وسلینگ[12] در آمستردام (۱۷۶۳) دوباره انتشار یافت. استین دفاعش از هرودت را در آشنایی با شیوهٔ مطابقت حوادث بزرگ باستان با رخدادهای جدید[13] (جنوا، ۱۹۶۶) بسط داد. با همهٔ این احوال، وجههٔ هرودت تا حد زیادی به کشفیات بحث‌انگیز قرن هجدهم، مانند

---

1. Quintilian.
2. History of the Peloponnesian.
3. Ctesias of Cnidus.
4. Plutarch.
5. On the Malice of Herodotus.
6. Momigliano.
7. Henri Estienne.
8. Lorenzo Vallas.
9. Apologia pro Herodoto.
10. Thomas Gale.
11. Gronovius.
12. Wesseling.
13. Introduction au traité de la conformité des merveilles anciennes avec les modernes.

باستان‌شناسی در مصر، ایران و آشور که در قرن نوزدهم بهتر شناخته شد، مربوط بود. بر اثر این کشفیات مردم دریافتند که بسیاری از «قصه‌های حیرت‌انگیز» وی بی‌پایه نبوده است. قرن بیستم شاهد افزایش احترام در میان محققان، در قبال مساعی هرودت برای درک علل رویدادها، اعترافش به جایزالخطا بودن و مهارتش در سوق دادن خواننده برای دنبال کردن متن بود. با روی پرده رفتن فیلم بیمار انگلیسی[1] ساختهٔ میشل انداتجه[2] (۱۹۹۶)، که در آن مکرراً از هرودت نقل قول می‌شد، تاریخها حتی برای مدتی به صورت کتابی برای مطالعه در کافه‌های سوپر مدرن درآمد.

یادداشت‌ها

1 J. A. S. Evans, 'The Reputation of Herodotus', Classical Journal, 1968, 64(1): 11-17.

2 Book, chapter and section citations correspond to the Loeb edition of the Histories translated by A. D. Godley.

3 W. K. Pritchett, Dionysius of Halicarnassus: On Thucydides, Berkeley, CA: University of California Press, 1975, pp. 50-7. See also A. Momigliano, 'Greek Historiography', History and Theory, 1978, 17(1): 1-28.

4 T. J. Luce, The Greek Historiam, London: Routledge, 1997, p. 57. 5 Ibid., pp. 10, 13, 20, 36.

6 Ibid., p. 13.

7 S. Cagnazzi, 'Tavola dei 28 Logoi di Erodoto', Hermes, 1975, 103(385): 62; K. H. Waters, Herodotos the Historian: his Problems, Method and Originality, Sydney: Croom Helm, 1985; D. Lateiner, The Historical Method of Herodotus, Phoenix suppl. vol. 23, Toronto, University of Toronto Press, 1989, introduction.

8 J. D. Denniston, The Greek Particles, Oxford: Oxford University Press, 1934, p.23.

9 J. E. Powell, The History of Herodotus, Cambridge: Cambridge University Press, 1939.

10 Laws, 1.5. See J. A. S. Evans, Herodotus, conclusion.

11 Plutarch, 'On the Malice of Herodotus', Plutarch's Moralia, trans. L. Pearson and F. H. Sandbach, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1970, vol. 11, pp. 9-129.

12 A. Momigliano, 'The Place of Herodotus in the History of Historiography', History, 1958,43(1): 1-13. See also P. Burke, 'A Survey of the Popularity of Ancient Historians', History and Theory, 1966,5(1): 135-52.

---

1. The English Patient. 2. Michael Ondoatje.

آثار مهم

Herodotus: The Histories, 4 vols, trans. A. D. Godley, Loeb Classical Series, London: W. Heinemann, 1926. Online at: http://www.perseus.tufts.edu/ Texts.html

The Histories, trans. A. de Selincourt, rev. A. R. Burn, Penguin Classics, Harmondsworth: Penguin, 1972.

همچنین نگاه کنید به

Gregory of Tours, Livy, Polybius, Protagoras (MP), Tacitus, Thucydides.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bengston, H., The Greeks and the Persia/'Is: the Defence of the West, London: Weidenfeld & Nicolson, 1969.

Evans, J. A. S., Herodotus, Boston, MA: Twayne Publishers, 1985.

Fontenrose, J., T71e Delphic Oracle, Berkeley, CA: University of California Press, 1978.

Fornara, C. W., The Nature of History in Ancient Greece and Rome, Berkeley, CA: University of California Press, 1983.

Gould, J., Herodotus, New York: St Martin's Press, 1989.

Hornblower, S. (ed.), Greek Historiography, Oxford: Oxford University Press, 1994.

How, W. and Wells, J. A., A Commentary on Herodotus, 2 vols, Oxford: Oxford University Press, 1928.

Hunter, V., Past and Process in Herodotus and Thucydides, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982.

Lateiner, D., The Historical Method of Herodotos, Phoenix suppl. vol. 23, Toronto: University of Toronto Press, 1989.

Luce, T. J., The Greek Historians, London: Routledge, 1997.

Momigliano, A., Studies in Historiography, London: Weidenfeld & Nicolson, 1966. The English Patient [video recording] directed by Anthony Minghella, Miramax Films, 1996.

Waters, K. H., Herodotos, the Historian: his Problems, Method and Originality, Sydney: Croom Helm, 1985.

اریک هابزبوم (۱۹۱۷ -)

اریک جان ارنست هابزبوم[1] (۱۹۱۷ -)، فرزند لئوپلد پرسی[2] و نلی گرون[3]، قبل از مهاجرت به انگلستان، در وین و برلین در سال ۱۹۳۲ به تحصیل پرداخت. وی تحصیلاتش را در مدرسهٔ گرامر ماریلبن[4]، و کینگزکالج[5]، کمبریج، دنبال کرد و به دریافت درجهٔ لیسانس و دکترا نایل آمد. او بخش عمدهٔ زندگی دانشگاهی‌اش را در بیرکبک کالج[6] لندن گذرانده است.[۱] هابزبوم تعداد زیادی آثار متنوع در زمینهٔ موضوعهای سیاسی و اجتماعی نوشته است، اما شهرت او بیشتر به خاطر کتاب تاریخی‌اش در مورد «پیروزی و تغییر شکل سرمایه‌داری» است، که با «انقلاب دوگانه» (نخست انقلاب صنعتی در بریتانیا و بعد هم انقلاب سیاسی در فرانسه) آغاز شد و با فروپاشی گستردهٔ نظامهای کمونیستی در دههٔ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خاتمه یافت (عصر انقلاب: اروپا ۱۷۸۹- ۱۸۴۸[7]، ۱۹۶۲؛ صنعت و امپراتوری؛ یک تاریخ اقتصادی از ۱۷۵۰ به بعد[8]، ۱۹۶۸؛ عصر سرمایه ۱۸۴۸- ۱۸۷۵[9]، ۱۹۷۵؛ عصر امپراتوری ۱۸۷۵- ۱۹۱۴[10]، ۱۹۸۷؛ و عصر نهایتها: قرن کوتاه بیستم ۱۹۱۴- ۱۹۹۱[11]، ۱۹۹۴).

از دیدگاه هابزبوم، عصر «انقلاب دوگانه» در فاصلهٔ ۱۷۸۰ و ۱۸۴۸ شاهد موارد ذیل بود:

> پیروزی به معنای دقیق کلمه از آن «صنعت» نبود، بلکه از آن صنعت «هوادار سرمایه‌داری» بود؛ از آن آزادی و برابری نبود، بلکه از آن «طبقهٔ متوسط» یا جامعهٔ «بورژوازی» لیبرال بود؛ از آن «اقتصاد مدرن» یا «دولت مدرن» نبود، بلکه از آن اقتصادها و دولتها در یک منطقهٔ خاص جغرافیایی از جهان (بخشی از اروپا و چند ناحیه در امریکای شمالی) بود،

1. Eric John Ernest Hobsbawn.
2. Leopold Percy Hobsbawn.
3. Nelly Grün.
4. Marylebone Grammar School.
5. King's College.
6. Birkbeck College.
7. The Age of Revolution: Europe 1789-1848.
8. Industry and Empire: an Economic History since 1750.
9. The Age of Capital 1848-1875.
10. The Age of Empire 1875-1914.
11. Age of Extremes: the Short Twentieth Century 1914-1991.

که مرکزش دو کشور همسایه و رقیب، بریتانیای کبیر و فرانسه بود.

(عصر انقلاب، ص ۱)

بریتانیا مسئولیت تقبل بیشترین هزینه راکه ساختارهای اجتماعی موجود و علم و فناوری بر روند تولید تحمیل کرده بود، بر عهده داشت. در آنجا، عمدتاً کشاورزی در خدمت بازار بود، تولید کالا در سرتاسر نواحی روستایی گسترش یافته بود و «سود خصوصی و توسعهٔ اقتصادی به عنوان اهداف عالی سیاست دولت» مورد پذیرش قرارگرفته بود (همان، ص ۳۱). شمار نسبتاًکوچکی از زمین‌داران بیشتر زمینها را مالک شده وکشاورزان اجاره‌کار را برای امور کشاورزی در زمینهایشان استخدام‌کرده بودند. این کشاورزان اجاره‌کار، فرآورده‌های غذایی برای فروش در فروشگاههای رو به رشد شهری تولید می‌کردند.افزایش شمار کشاورزانی که نتوانسته بودند کاری در زمینهای مزروعی پیدا کنند، به صورت کارگران روزمزد سیار در بخش غیرزراعی اقتصاد درآمده بودند (همان، فصل ۸). در ابتدا آنان برای بازرگانان شهری در فروشگاهها یا منازل کار می‌کردند. ولی فناوریهای جدید و افزایش هر دو بازار صادراتی و داخلی، بسرعت باعث افزایش تعداد کارگران در شرایط نفرت‌انگیز درکارخانجات شد. هابزبوم استدلال می‌کند که این انقلاب صنعتی، کارگران تهیدست، و پرولتاریای صنعتی را با سه گزینه مواجه ساخت: آنان می‌توانستند برای پیوستن یا متابعت از دستورهای طبقهٔ متوسط تلاش کنند، سرنوشتشان را در زندگی بپذیرند، یا شورش کنند. و چنین بود سرنوشتشان که «نه تنها شورش امکان‌پذیر بود، بلکه تقریباً اجباری بود». وی خاطرنشان می‌کند «هیچ چیز چاره‌ناپذیرتر» از ظهور جنبشهای کارگری و سوسیالیستی، و بروز انقلابهایی در فرانسه، اتریش، پروس، مجارستان، بوهمیا، و در بخشی از سرزمین ایتالیا در ۱۸۴۸ نبود (همان، ص ۲۰۴). اما چون کارگران در این انقلابها «فاقد تشکیلات، تجربهٔ لازم، رهبری، و شاید بالاتر از همه اتحاد تاریخی برای تدارک دیدن یک آلترناتیوسیاسی» بودند، موفقیتی کسب نکردند (عصر سرمایه، ص ۲۱).

این عصر، در عوض عصر پیروزمند «بورژوازی» لیبرال (۱۸۷۵-۱۸۴۸) بود، زیرا که، در طی این عصر، انقلابها نارضایتیهای آمادهٔ انفجار فقرا و مستمندان را فروخواباندند و به سلطهٔ اقتصادی، سازمانی، و فرهنگی نایل شدند (عصر امپراتوری، ص ۹). هابزبوم باور دارد که آن سلطه را هر دو انقلاب صنعتی (بریتانیا) و سیاسی (فرانسه) تضمین کرده بود. به نظر او، انقلاب فرانسه (۱۷۹۹-۱۷۸۹) اساساً توسط یک اتفاق نظر همگانی در میان طبقهٔ متوسط امکان‌پذیر شده بود.

وابستگان این طبقه مخالف سلسله‌مراتب امتیازات طبقاتی اشراف و قدرت سیاسی کلیسای کاتولیک رم بودند و برای ایجاد یک «کشور غیرمذهبی توأم با آزادیهای مدنی و ضمانتهایی به خاطر کسب و کار خصوصی، و یک دولت از سوی مالیات‌دهندگان و مالکان مستغلات» تلاش می‌کردند (عصر انقلاب، ص ۵۹؛ همچنین نک پژواکهای مارسیز[1]، ۱۹۹۰). بنابراین «انقلاب دوگانه» منادی پیروزی جهانی سرمایه‌داری در یک «عصر سرمایه» بود (دهه‌های ۱۸۴۸-۱۸۷۰):

> پیروزی جامعه‌ای که باور کرد که رشد اقتصادی بر کار و کسب رقابت‌آمیز خصوصی مبتنی است... در یک اقتصاد مبتنی بر چنین اصلی، و در نتیجه طبعاً مبتنی بر مبانی محکم یک بورژوازی متشکل از افرادی که انرژی، شایستگی، و هوش بر جاه و مقامشان افزوده و آن را تداوم داده بود، چنین باور شده بود که این اقتصاد نه تنها جهانی به وجود می‌آورد که در آن نعمتهای فراوان مادی به نحوی مناسب توزیع می‌شود، بلکه جهانی توأم با روشنگری پیوسته رو به افزایش، خرد و موقعیت انسانی، پیشرفت علوم و فنون، و در یک کلام جهانی بی‌وقفه و سریع رو به سوی پیشرفت مادی و معنوی می‌آفریند... نهادهای این جهان... اندک اندک به مدل بین‌المللی یک «ملت ـ دولت» مشخص از لحاظ اقلیمی نزدیک خواهد شد و همراه با یک قانون اساسی ضمانت‌کنندهٔ مالکیت و حقوق مدنی، مجالس متشکل از نمایندگان انتخابی و دولتهای مسئول ناظر بر آنها، و در موقع مقتضی، مشارکتی در خط‌مشی سیاسی مردم عادی در حدی معقول، نظم بورژوا سوسیال را ضمانت خواهد کرد و جلو خطر سرنگون شدنش را خواهد گرفت.

(عصر سرمایه، ص ۱)

در نتیجه تاریخ قرن نوزدهم به سود انقلاب صنعتی نامتوازن بود. با وجود این، در آغاز بحران دههٔ ۱۸۷۰، که طلیعهٔ «عصر امپراتوری» را مشخص کرد (۱۸۷۵-۱۹۱۴)، این مطلب روشن شد که جهانی که به وسیله و برای بورژوازی لیبرال ایجاد شد، الگوی همیشگی جهان مدرن صنعتی نخواهد بود (عصر امپراتوری، ص ۱۱). از لحاظ سیاسی، پایان عصر لیبرال این آگاهی را با خود آورد که اشرافیت سلسله مراتبی و بورژوازی دیگر نمی‌توانند سخنگوی «طبقات فرودست» باشند یا بر حمایتشان تکیه کنند. «طبقات فرودست» از طریق احزاب سیاسی طبقهٔ کارگر و جنبشهایی که معمولاً دارای جهتگیری سوسیالیستی بودند، شروع به این کار کردند که سخنگوی خودشان

---

1. Echoes of the Marseillaise.

باشند. این «عصر» همچنین شاهد پیدایش عقاید مربوط به «ملت» و «ملت‌گرایی» بود (عصر امپراتوری، فصل ۶؛ همچنین نک ملتها و ملت‌گرایی از ۱۷۸۰ به بعد[1]). همچنین این عصر با تغییر جهت پیداکردن از کار و کسب عنان‌گسیختهٔ رقابت‌آمیز خصوصی، انحصار صنعتی بریتانیا، کار و کسب جزئی و متوسط، و خودداری دولت از دخالت در امور تجاری مشخص شد، و با حرکت به سوی ایجاد شرکتهای سهامی کلان، تولید و مصرف انبوه، مداخلهٔ چشمگیر دولت، امپریالیسم - یک تقسیم دو ارزشی بین کشورهای مسلط «پیشرفته» و کشورهای تحت تسلط «در حال رشد» - و رقابت بی‌امان بین‌المللی میان اقتصادهای رقیب ملی نظیر بریتانیا، آلمان، و ایالات متحد ادامه یافت.

این رقابتها در جنگ جهانی اول، نخستین فاجعهٔ جهانی در «عصر نهایتها» (۱۹۱۴-۱۹۹۱)، که نظیرش در همین عصر بارها تکرار شد، از کنترل خارج شد. هابزبوم باور دارد که قرن بیستم «خشن» را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: «عصر فاجعه» (۱۹۱۴ تا آخر دهۀ ۱۹۴۰). «عصر طلایی» (آخر دهۀ ۱۹۴۰ - ۱۹۷۳) و «فروپاشی» (۱۹۷۳ - ۱۹۹۱). «عصر فاجعه» نام بامسمایی است. در دوران میان ۱۹۱۴ و اواخر دهۀ ۱۹۴۰، جهان به وسیلهٔ دو جنگ «مطلق» به لرزه افتاد، برخی دربارهٔ شورشها و انقلابهایی که یک نظام سیاسی را به قدرت رسانده بودند، چنین فکر می‌کردند که نظام جدید یک آلترناتیو برای سرمایه‌دار و جامعهٔ سرمایه‌داری است، ویران‌کنندهٔ امپراتوریهای استعماری، و یک نقطهٔ عطف در اقتصاد جهانی است. هابزبوم خاطرنشان می‌کند دقیقاً اینکه چگونه یک «عصر طلایی» از میان ویرانیهای اروپای پس از جنگ پدید آمد، هنوز هم موضوعی است که باید از سوی تاریخ‌نویسان تشریح شود. مسلم این است که دگرگونی اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی‌ای که این عصر در پی داشت، بزرگترین، سریعترین و بنیادی‌ترین دگرگونی در تاریخ مکتوب است (عصر نهایتها، ص ۸). اما در آغاز دهۀ ۱۹۷۰، جهان در برابر بیکاری همگانی، رکود ادواری، شکاف پیوسته رو به افزایش میان اغنیا و فقرا، و فروپاشی بسیاری از کشورهای کمونیستی دست و پا می‌زد.

در «عصر نهایتها»، چهار چیز قد علم کرد. نخست، تغییر ساختار عقاید و اعمال سرمایه‌داری است، که به آن امکان داد تا به نحوی موفقیت‌آمیز در برابر عرض اندامهای کمونیسم و فاشیسم قرار گیرد. هابزبوم، دربارهٔ این دیدگاه، انقلاب روسیه را از اساس در حکم یک «بیدار باش» برای

---

1. Nations and Nationalism since 1780.

جامعه‌های سرمایه‌داری توصیف می‌کند:

> همان‌طور که اکنون ما در بازنگری به گذشته ملاحظه می‌کنیم، قدرت عرض اندام جهانی سوسیالیستی در برابر سرمایه‌داری، به ضعف طرف مقابلش مربوط بود. بدون استفاده از درهم‌ریختگی جامعهٔ سرمایه‌دار قرن نوزدهمی در **عصر فاجعه**، نه **انقلاب اکتبر** اتفاق می‌افتاد و نه **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی** پا می‌گرفت.

(عصر نهایتها، ص ۸؛ همچنین نک «**اکنون به مثابهٔ تاریخ**[1]» در کتاب دربارهٔ تاریخ[2]، ص. ۲۳۷)

انقلاب روسیه و فاشیسم، سرمایه‌داری را به تصرف یک پایگاه فراگیر اجتماعی و وفا کردن به وعده‌های اقتصادی‌اش مجبور کردند (عصر نهایتها، فصلهای ۴، ۵، ۹).

دوم، جهان به اروپامداری خاتمه داده بود. قدرت کشورهای اروپایی به محض اینکه طرحها و صنایعشان را بکلی از سایر قاره‌های کرهٔ ارض خارج کردند، تضعیف گردید. این استحاله در چهارچوب مبسوط مجموعه کتابهای عصر... منعکس شده است. درحالی‌که کتاب عصر انقلاب عمدتاً مربوط است به حوادثی که در انگلستان و فرانسه اتفاق افتاده‌اند، کتاب عصر نهایتا به رویدادهایی که در سراسر جهان اتفاق افتاده، پرداخته است. سوم، «عصر نهایتها» شاهد فعالیتهای فراملیتی بود. دستاوردهای جدید در زمینهٔ ارتباطات و حمل ونقل به این امر کمک کرد تا جهان «چیزی فراتر از یک واحد قابل بهره‌برداری صرف» باشد. چهارم، عصر مزبور با از هم پاشیدن «پروژهٔ عصر روشنگری» مشخص شده است: استقرار یک نظام جهانی مرکب از ضوابط اخلاقی (همان، صص ۱۳-۱۵؛ «بربریت: یک راهنمای مفید»[3] در کتاب دربارهٔ تاریخ، ص ۲۵۴).

چنین است تحول قرن بیستم که از سوی هابزبوم در باب آن سخت اظهار تأسف شده است. وی استدلال می‌کند انسانهایی که دیگر راهنمایانی برای عمل ندارند، دست به «اعمال دهشتناک» می‌زنند. روشنفکران ممکن است دلیل بیاورند که **پروژهٔ عصر روشنگری** چیزی جز آرمان نخبگان مذکر سفیدپوست به صورتی مبالغه‌آمیز نیست، اما به عقیدهٔ هابزبوم این پروژه «تنها مبنا برای همهٔ آرمانها در جهت ایجاد جامعه‌های در خور تمام انسانها برای زیستن در هر جای این کرهٔ ارض، و تأکید و دفاع از حقوق انسانی آنهاست». با حذف این مبنا، ما به انسانها «امکان ورود به یک بهشت

---

1. The Present as History. 2. On History. 3. Barbarism: a User's Guide.

شهوانی را می‌دهیم که همه‌چیز در آن جایز است» («بربریت: یک راهنمای مفید»، در کتاب دربارهٔ تاریخ، ص ۲۵۴). هابزبوم باور دارد که آن بهشت در بسیاری از فاجعه‌های انجام‌شده در قرن بیستم کاملاً خود را در معرض نمایش گذاشته است. ممکن است بسیاری از تاریخ‌نویسان اظهارنظر کنند که چنین چیزهایی مورد علاقهٔ آنان نیست. درواقع هابزبوم اعتراف می‌کند که وی این‌گونه فکر می‌کرده است:

> من فکر می‌کردم که رشتهٔ تاریخ برخلاف، به عنوان مثال، رشتهٔ فیزیک اتمی، دست‌کم نمی‌تواند آسیبی برساند. حالا پی برده‌ام که می‌تواند تحقیقاتمان می‌توانند مانند کارگاههایی که در آنها **ارتش جمهوری‌خواه ایرلند** یادگرفته است تا کود شیمیایی را به یک مادهٔ منفجره تبدیل کند، به بمب مصنوع در کارخانه‌ها مبدل شوند.

(«بیرون و درون تاریخ»[1]، در کتاب دربارهٔ تاریخ، ص ۵؛

(همچنین نک «این همانی تاریخ کافی نیست»[2]، در همان، ص ۲۷۷)

تاریخ می‌تواند آسیب برساند، زیراگذشته می‌تواند برای مشروعیت بخشیدن به اعمال، مورد استفاده قرارگیرد. تاریخ می‌تواند «کود شیمیایی» برای ایدئولوژیهای ملی‌گرا، اخلاقی، یا بنیادگرا باشد. و اگر گذشتهٔ مناسب وجود ندارد، پس یکی را می‌توان اختراع کرد (نک «مقدمه» در کتاب اختراع سنت[3]، صص ۱-۱۴). در پاسخ، تاریخ‌نویسان باید از برتری اسناد و تحقق بخشیدن به مسئولیتشان در انتقادکردن از سوءاستفادهٔ سیاسی ـ عقیدتی از تاریخ دفاع کنند. از دیدگاه هابزبوم، امر مزبور مستلزم پذیرفتن این اعتقاد است که تاریخ‌نویسان می‌توانند میان حقیقت و حرف بی‌اساس، میان اظهارات مبتنی بر اسناد و اظهاراتی که از چنین مختصه‌ای برخوردار نیستند، تمایز قایل شوند (دربارهٔ تاریخ صص ۸، ۶، ۲۷۱-۲۷۲). این بدان معنا نیست که بگوییم تاریخ‌نویسان باید خارج از موضوع مورد نظرشان به عنوان ناظران بی‌طرف قرارگیرند. هابزبوم تأکید می‌کند که همهٔ تاریخ‌نویسان «بافرضهای زمانها و مکانهایمان درگیر شده‌اند» (همان، ص ۲۷۶). اما برای «تاریخ‌نویس» بودن، آنان باید موضوع فرضهایشان را مورد بررسی انتقادی دقیق قرار دهند. با آنکه هابزبوم به ما خاطرنشان می‌کند که اینها مطالبی مهمند، آنها را با تفصیل بیشتر مورد مداقه قرار نمی‌دهد.

1. Outside and Inside History.
2. Identity History is Not Enough.
3. The Invention of Tradition.

به هر حال وی واعظی است متعظ. در مقدمه بر عصر نهایتها، او از تلاشش برای نوشتن از دیدگاه تاریخی دربارهٔ رویدادهایی که شخصاً تجربه کرده است، سخن می‌گوید (نک همچنین به «اکنون به منزلهٔ تاریخ»، مندرج در کتاب دربارهٔ تاریخ، صص ۲۲۸ـ۲۴۰). با این‌همه، وی از قبولاندن عقیده‌اش پرهیز نمی‌کند. همان‌طور که برخی از منتقدان متذکر شده‌اند، حکایات خصوصی هابزبوم، کتاب عصر نهایتها را به مطلبی خواندنی و گیرا تبدیل می‌کند. وی همچنین از اینکه به ما بگوید برای چه چیزی ارزش قایل است، واهمه‌ای ندارد. به عنوان مثال، این کاملاً بدیهی است که او برای کارگران فقیر و پرولتاریای صنعتی همدردی بسیاری از خود نشان می‌دهد. برای نمونه، این قطعه از مقدمهٔ کتاب عصر سرمایه را ملاحظه کنید:

> مؤلف این کتاب نمی‌تواند نوعی نفرت، شاید نوعی توهین، را در مورد عصری که موضوع کتاب مربوط به آن است کتمان کند، اگرچه انسان با حظ بردن از دستاوردهای خارق‌العادهٔ مادی این قرن و با تلاش برای درک علت حتی آنچه از قرن مزبور دوست ندارد، تسکین خاطر پیدا کند... همدردی‌اش به خاطر کسانی است که یک قرن پیش [قرن نوزدهم] فقط چند تنی به آنان توجه کردند.

(ص ۵)

تعهد هابزبوم در قبال کسانی که فقط «چند تنی به آنان توجه کردند»، در عین حال در اکثر کتابهایی که او در زمینهٔ شکلهای جنبش و نافرمانی اجتماعی نوشته، مشهود است: نقطهٔ عطف طبقهٔ کارگر [1] (۱۹۴۸)، شورشگران بدوی [2] (۱۹۵۹)، زحمتکشان [3] (۱۹۶۴)، کاپیتان سوینگ [4] (با همراهی جی. رود [5]، ۱۹۶۹)، راهزنان [6] (۱۹۶۹)، انقلابیون [7] (۱۹۷۳)، قلمروهای کار [8] (۱۹۸۴)، و صحنهٔ جاز [9] (در ابتدا با نام مستعار اف. نیوتون [10] چاپ شد، ۱۹۵۹).[3] اما او همچنین از اغواگری برای زیبا ترسیم کردن ابراز مخالفت طبقهٔ کارگر خودداری می‌ورزد.[4] مثلاً، در گزارش وی با همراهی جرج رود در مورد شورشهای ۱۸۳۰ سوینگ انگلیسی، ما از اینکه برخی از کارگران در یک عملیات انتقام‌جویانهٔ شکار قاچاق، آتش‌سوزی، و ایجاد وحشت در روستا، درگیر بودند،

---

1. Labour's Turning Point.
2. Primitive Rebels.
3. Labouring Men.
4. Capitain Swing.
5. George Rudé.
6. Bandits.
7. Revolutionaries.
8. Worlds of Labour.
9. The Jazz Scene.
10. F. Newton.

بی‌خبر نمی‌مانیم (کاپیتان سوینگ، ص ۱۱). او اعمال کارگران مزبور را همردیف خط‌مشیهای سیاسی انقلابی تلقی نمی‌کند. به عنوان نمونه، وی در کتاب شورشگران بدوی خاطرنشان می‌کند که بسیاری از شکلهای جنبش اجتماعی در قرن نوزدهم و بیستم بیشتر اصلاح‌طلبانه بودند تا انقلابی. آنان می‌خواستند ارزشها و سنتهای گذشته را (همان‌طور که واقعاً بودند یا آن‌طور که این افراد آنها را «به یاد داشتند») دوباره مرسوم کنند، نه اینکه جامعه‌ای جدید ایجاد کنند. وی از راهزنی اجتماعی «سنخ رابین‌هود» سخن به میان می‌آورد، مثلاً:

> [آن] کمی فراتر از اعتراض دهقان بومی علیه ظلم و فقر است: فریادی برای انتقامجویی از اغنیا و ستمگران، رؤیایی مبهم برای مهار کردن آنان، اصلاح کردن افراد نادرست. آرزوهایش در حد معمولی است: دنیایی سنتی که در آن انسانها رفتاری منصفانه دارند، نه یک دنیای جدید و کامل... راهزنی اجتماعی تقریباً فاقد تشکیلات یا ایدئولوژی است، و به طور کلی با جنبشهای مدرن اجتماعی غیرقابل انطباق است.

(شورشگران بدوی، ص ۵)

تلقی هابزبوم نیز از نویسنده‌ای ـ مارکس ـ که الهام‌بخش وی در نوشتن چنین تاریخهایی شد، مورد انتقاد است. هابزبوم یک مارکسیست دوآتشه نیست. با این‌همه، او هرگز از خود تردیدی نشان نداده که برخی از مسائل در اندیشهٔ مارکس و مارکسیست کهنه و اشتباه است.[۵] هابزبوم تردیدی ندارد که دیدگاه ماتریالیستی مارکس از تاریخ، بهترین سرمشق را در قبال تحولات جهان از قرون وسطا به بعد ارائه می‌کند («پیشگفتار»، درکتاب دربارهٔ تاریخ، ص ۹). اما در عین حال، او باور دارد که تاریخ مارکسیستی را نباید از مابقی تحقیق و تفکر تاریخی، به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد. به نظر وی، مارکس یک نقطهٔ آغاز در تحقیق است، نه یک نقطهٔ رسیدن به مقصود («تاریخ‌نویسان چه چیز را به کارل مارکس مدیونند؟»[1]، مندرج در کتاب دربارهٔ تاریخ، صص ۱۴۱-۱۵۶).

الزامات سفت و سخت هابزبوم ممکن نیست مورد علاقهٔ هرکس باشد. اما هابزبوم صرفاً برای عوض کردن عقیدهٔ دیگران قلم نمی‌زند.[۶] برعکس، به نظر می‌رسد وی کسانی را که باور دارند که تاریخ ارزش آن را دارد که درباره‌اش بحث شود، بیشتر می‌پسندد.

---

1. What do Historians Owe Karl Marx?

یادداشت‌ها

P. Keuneman, 'Eric Hobsbawm: a Cambridge Profile 1939', in R. Samuel and G. Stedman Jones (eds), Culture, Ideology and Politics: Essays for Eric Hobsbawn, London: Routledge & Kegan Paul, 1982, pp. 366-8.

2 See, for instance, R. McKibbin, 'Capitalism out of Control: Review of Age on Extremes', Times Literary Supplement, 28 October 1994, 4778: 4-6; and T.Judt, 'Downhill All the Way: Review of Age of Extremes', New York Review of Books, 25 May 1995,42(9) 20-5.

3 For details of his papers on forms of social movement and rebellion, see K. McClelland, 'Bibliography of the Writings of Eric Hobsbawm', in Samuel and Stedman Jones (eds), Culture, Ideology and Politics, pp. 332-63.

4 E. D. Genovese, 'The Politics of Class Struggle in the History of Society: an Appraisal of the Work of Eric Hobsbawm', in P. Thane, G. Crossick and R. Floud (eds), The Power of the Past: Essays for Eric Hobsbawm, Cambridge: Cambridge University Press, 1984, pp. 18-19.

5 Ibid.,p.17.

6 Review of On History, The Economist, 19 July 1997, 344: 10.

آثار مهم

(ed.) Labour's Turning Point, 1880-1900: Extracts from Contemporary Sources, London: Lawrence & Wishart, 1948.

The Jazz SCelle, originally publ. under the pseudonym F. Newton in 1959, London: Michael Joseph, 1993.

Primitive Rebels: Studies in Archaic Forms of Social Movement, in the Nineteenth and Twentieth Centuries, Manchester: Manchester University Press, 1959.

The Age of Revolution, Europe 1789-1848, London: Weidenfeld & Nicolson, 1962.

Labouring Men: Studies in the History of Labour, London: Weidenfeld & Nicolson, 1964.

Industry and Empire: an Economic History of Britain since 1750, London: Weidenfeld & Nicolson, 1968.

Bandits, London: Weidenfeld & Nicolson, 1969. (with G. Rude) Captain Swing, Old Woking, Surrey: Lawrence & Wishart, 1969.

Revolutionaries: Contemporary Essays, London: Weidenfeld & Nicolson, 1973. The Age of

Capital, 1848-75, London: Weidenfeld & Nicolson, 1975. (with T. Ranger) (ed.) The Invention of Tradition, Cambridge: Cambridge University Press, 1983.

Worlds of Labour: Further Studies in the History of Labour, London: Weidenfeld & Nicolson, 1984.

The Age of Empire, 1875-1914, London: Weidenfeld & Nicolson, 1987.

Echoes of the Marseillaise: Two Centuries Look Back on the French Revolution, London: Verso, 1990.

Nations and Nationalism since 1780: Programme, Myth, Reality, Cambridge:

Cambridge University Press, 1990, revised edition, 1992.

Age of Extremes: the Short Twentieth Century, 1914-1991, London: Michael Joseph, 1994.

On History, London: Weidenfeld & Nicolson, 1997.

(ed.) The Communist Manifesto, by K. Marx and F. Engels, London: Verso, 1998.

همچنین نگاه کنید به

Marx, Moody, Thompson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Campbell, J., 'Towards the Great Decision: Review of The Age of Empire', Times Literary Supplement, 12 February 1988, 4428: 153.

Cronin, J., 'Creating a Marxist Historiography: the Contribution of Hobsbawm', Radical History Review, 1979, 19: 87-109.

Genovese, E. D., 'The Squandered Century: Review of Age of Extremes', New Republic, 17 April 1995, 212: 38-43.

Hampson, N., 'All for the Better? Review of Echoes of the Marseillaise', Times Literary Supplement, 15 June 1990,4550: 637.

Judt, T.. 'Downhill All the Way: Review of Age of Extremes', New York Review of Books, 25 May 1995, 42(9): 20-5.

Landes, D., 'The Ubiquitous Bourgeoisie: Review of The Age of Capital', Times Literary Supplement, 4 June 1976, 3873: 662-4.

McKibbin, R., 'Capitalism our of Control: Review of Age of Extremes', Times Literary

Supplement, 28 October 1994, 4778: 4-6.

Mingay, G. E., 'Review of Captain Swing', English Historical Review, 1970, 85(337): 810.

Samuel, R. and Stedman Jones, G. (eds), Culture, Ideology and Politics: Essays for Eric Hobsbawm, London: Routledge & Kegan Paul, 1982.

Seton-Watson, H., 'Manufactured Mythologies: Review of The Invention of Tradition', Times Literary Supplement, 18 November 1983, 4207: 1270.

Smith, P., 'No Vulgar Marxist: Review of On History', Times Literary Supplement, 27 June 1997, 4917: 31.

Thane, P., Crossick, G. and Floud, R. (eds), The Power of the Past: Essays for Eric Hobsbawm, Cambridge: Cambridge University Press, 1984.

Thane, P. and Lunbeck, E., 'Interview with Eric Hobsbawm', in H. Abelove, B. Blackmar, P. Dimock and J. Schneer (eds) , Visions of History, Manchester: Manchester University Press, 1983, pp. 29-46.

Weber, E., 'What Rough Beast?', Critical Review, 1996, 10(2): 285-98.

Wrigley, C. (1984) 'Eric Hobsbawm: an Appreciation', Bulletin of the Society for the Study of Labour History, 1984,48(1): 2.

ابن خلدون (۱۳۳۲ ـ ۱۴۰۶)

شمار اندکی از مردم ابن خلدون را می‌شناسند. اما کسانی که با وی آشنایی پیدا کرده‌اند او را «به عنوان بزرگترین تاریخ‌نویس و فیلسوفی که تاکنون آیین اسلام پرورده است و یکی از بزرگترینها برای همهٔ زمانها» توصیف می‌کنند، و مهمترین اثرش، مقدمه [1]، را «به طور حتم بزرگترین اثر از نوع خودکه تاکنون به وسیلهٔ هر متفکر در هر زمان و مکان پدید آمده است» به شمار می‌آورند.[۱] چنین اظهاراتی بی‌اساس نیست، نظر به اینکه ما در مقدمه به یکی از کهن‌ترین بررسیهای روشمند دربارهٔ ماهیت تاریخ برمی‌خوریم.

عبدالرحمن ابوزید محمد بن خلدون [2] در تونس (پایتخت فعلی کشور تونس) در یکم رمضان ۷۳۲ (۲۷ مه ۱۳۳۲) چشم به جهان گشود. نیاکانش قرنها از اهمیت بسیار زیادی در مراکش اسپانیا، پیش از مهاجرت به شمال غربی افریقا پس از سقوط سویل [3] [اشبیلیه] به دست فردیناند سوم شهریار مسیحی در ۱۲۴۲، برخوردار بودند. پدر ابن خلدون فرزندش را بر مبنای قرآن، حدیث (روایاتی از پیامبران) و ادبیات عرب آموزش داد. علاوه بر این، ابن خلدون در نزد آبلی [4]، فیلسوف نامدار و مفسر آثار ابن رشد و ابن سینا، به تحصیل پرداخت.

ابن خلدون زندگی پرماجرایی داشت. پس از هفت سال کار در ادارات دولتی در تونس، به فاس [5]، مراکش، شهری که در آن منشی سلطان ابوعنان مرینی شد، نقل‌مکان کرد. اما این مقام دیری نپایید، زیرا به او ظنین شدند که می‌خواسته است یک شاهزادهٔ زندانی را آزاد کند. از این رو، او را در فوریهٔ ۱۳۵۷ محبوس کردند و پس از آنکه ابوعنان در ۱۳۵۸ زندگی را بدرود گفت، از محبس آزاد شد. ابن خلدون دوباره از سوی وزیر، الحسن بن عمر، به مقام قبلی منصوب شد، اما به دلیل هراس از به خطر افتادن امنیت خود، به غرناطهٔ [6] اسپانیا مهاجرت کرد. در آنجا از وی باگرمی استقبال شد و در ۱۳۶۴ مأموریت بستن یک قرارداد صلح با پدر و حاکم ستمگر کاستیل [7] [قشتاله] به وی محول شد. اندک زمانی بعد از این، وی برای عهده‌دار شدن مقام صدر اعظمی ابوعبدالله حاکمی از

---

1. Muqaddimah.
2. Abd-ar-Rahman Abu Zayd Muhammad ibn Khaldun.
3. Seville.
4. Abelli.
5. Fez.
6. Granada.
7. Castile.

دودمان هافسید[1] به افریقا بازگشت. پس از اغتشاشهای سیاسی بسیار، وی و خانواده‌اش را در دهکدهٔ برخوردار از استحکامات نظامی قلعهٔ ابن سلامه در ایالت اران (در الجزایر) به گروگان گرفتند. در آنجا ابن خلدون به نوشتن اثر خود موسوم به کتابُ العبر یا «تاریخ جهان» پرداخت. او پس از رفتن به قاهره، به‌کار نوشتن ادامه داد و در همان‌جا به مقام استادی دانشگاه و قاضی‌القضاتی نایل آمد. از همین مقامها حدوداً او را پنج بار عزل و نصب کردند. بعداً، ابن خلدون مصر را به قصد دمشق، که از سوی تیمور لنگ مورد حمله قرارگرفته بود، ترک گفت. در آنجا توانست با تیمور دیدار کند و شرح مباحثات خود را با وی به رشتهٔ تحریر درآورد. در ۱۴۰۱ به مصر مراجعت کرد و در ۲۵ رمضان ۸۰۸ (۱۷ مارس ۱۴۰۶) درگذشت.

با آنکه ابن خلدون در تعریف یا «شرح حال» خود، فقط از کتابُ العبر نام می‌برد، دوستش ابن‌الکهیب روایت کرده است که او علاوه بر این کتاب، تفسیرهایی بر قصیدهٔ بردهٔ (شعری در ستایش محمد [ص]) البروسی و شعر خود ابن الکهیب دربارهٔ قانون نوشته، بسیاری ازکتابهای ابن رشد و المحَصّل فخرالدین الرازی را تلخیص کرده، و رسالاتی در منطق و در علم حساب به رشتهٔ تحریر درآورده است. از میان این آثار تنها خلاصهٔ المسائل باقی مانده است.[۲]

کتابُ العبر شامل سه کتاب است: کتاب نخست ماهیت تاریخ و جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد، کتاب دوم به تاریخ اعراب و سومی هم به تاریخ بربرها می‌پردازد. در دیباچهٔ کتاب نخست ـ مقدمه یا پیشگفتار ـ ابن خلدون ادعای ذیل را مطرح می‌کند:

> من یک روش استثنایی و بدیع را برگزیدم. در این اثر، دربارهٔ تمدن، شهرنشینی، و مختصات اساسی سازمانمندی انسان اجتماعی به اظهارنظر پرداختم، از لحاظی که به خواننده توضیح دهد که چگونه و چرا چیزها همان‌گونه‌اند که هستند... به این دلیل، او از هرگونه اعتقاد بی‌خردانه در مورد سنت از خویشتن سلب مسئولیت خواهد کرد.

(مقدمه، ج ۱، ص ۱۱)[۳]

ابن خلدون در خصوص دستاوردهایش فروتن نیست. و شاید بحق چنین باشد، زیرا که، برخلاف سایر آثار تاریخ‌نویسان معاصر خود، مقدمه با این قصد که «خواننده را به هیجان آورد یا مفتون سازد، درس اخلاق دهد یا مجاب کند»، یا بدین‌منظور که «به هرگونه حکومت یا دولتی خدمت کند» نوشته نشده است (مقدمه، ج ۱، صص ۷۸، ۷۹). وی مدعی است، دیگر کتابهای تاریخ

1. Hafsid.

با «جانبداری از عقاید و مکاتب»، «اعتماد کردن به راویان»، «فرضهای واهی راجع به حقیقت یک موضوع»، و افراط بیش از حد در مورد «شخصیتهای بزرگ و عالی‌مرتبه همراه با ستایش و تکریم» از شالودهٔ مستحکمی برخوردار نیستند (مقدمه، ج ۱، صص ۷۱-۷۹). همچنین از لحاظ رویدادهای موهوم و خلاف واقع در نوشته‌های تاریخ‌نویسانی که می‌خواهند آثار بزرگ تاریخی پدید آورند، کمبودی وجود ندارد. به عنوان مثال، وی در خصوص رؤیت اجنه در بسیاری از تاریخها، چنین اظهارنظر می‌کند:

> اینکه اجنه از قابلیت داشتن شکلها و شمایل خاص برخوردارند، مبرهن نیست. [اما در بسیاری از کتابهای تاریخ] آنان قادرند شکلهای مختلف به خود بگیرند. روایت بسیاری از کتابها حاکی از بدقیافگی و هولناک بودن آنان است.

(مقدمه، ج ۱، ص ۷۳)

ابن خلدون اولین فردی نبود که در مورد نقش مطالب مبتنی بر وهم در تاریخ تردید کرد، اما وی از اسلافش در روشن ساختن اینکه به چه دلیل بسیاری از روایتهای تاریخی فاقد اعتبارند، فراتر رفت. مثلاً، ابن خلدون در انتقاد به این ادعا که حضرت موسی (ع) ششصد هزار نفر را در صف سپاه بنی‌اسرائیل بسیج ساخته بود، خاطرنشان می‌کند که اولاً چنان کشور کوچکی نمی‌توانسته است امکانات مادی سپاهی با آن تعداد را تأمین کند؛ در ثانی، چنان سپاه کثیری در میدان نبرد به آسانی قابل کنترل نبوده است؛ بالاخره، به لحاظ علم جمعیت‌شناسی پیدایش چنان سپاهی در کشور مزبور امکان‌پذیر نبوده است (مقدمه، ج ۱، صص ۱۶-۱۸).

ابن خلدون همچنین باور دارد که تاریخ‌نویسانی که صرفاً از دستاوردهای تاریخ‌نویسان پیشین تقلید می‌کنند، ملال‌آورند و آثاری سطحی و کم‌مایه پدید می‌آورند:

> آنان به دگرگونیهای پدیدآمده در اوضاع و احوال و در سنتهای ملتها و نژادها که با گذشت زمان پدید آمده بود [توجه نکردند]. بنابراین، آنان اطلاعات تاریخی دربارهٔ سلسله‌های شاهان و روایتهایی راجع به رویدادهای عصر باستان به سبکهایی خشک و بی‌اساس -شمشیرهای بدون نیام- به صورت معلوماتی که باید جهالت تلقی شود - زیرا مشخص نیست که چه چیزی از آن نامربوط و چه چیزی از آن واقعی است - [ارائه می‌دهند].

(مقدمه، ج ۱، ص ۹)

ابن خلدون دلیل می‌آورد که این‌گونه تاریخ‌نویسان «توجه کردن به هدف تاریخ» را فراموش کرده‌اند (مقدمه، ج ۱، ص۶۳). از دیدگاه وی، آن هدف عبارت است از درک «معنای باطنی» رویدادهای تاریخی. این امر مستلزم:

> تعمق و تلاش برای دسترس پیدا کردن به حقیقت، توضیح دقیق علتها و مبادی اوضاع و احوال فعلی، و شناخت عمیق چگونگی و چرایی رویدادهاست. از این رو، تاریخ به طور جدی در فلسفه ریشه دارد. تاریخ شایستهٔ آن است که شاخه‌ای از فلسفه به شمار آید.

(مقدمه، ج ۱، ص ۶)

برای درک حقیقت، تاریخ‌نویسان باید به اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و مادی که به تمدنها تشکل بخشیده است، توجه کند (مقدمه، ج ۱، ص ۱۱). موقعی که آنان به «تمدن» به این طرز توجه کنند، تاریخ از اینکه شاخه‌ای از لفاظی باشد، دست برمی‌دارد و به صورت یک علم که در فلسفه ریشه دارد، درمی‌آید. ابن خلدون مدعی است تاریخ یک علم است زیرا که سه پیش‌شرط لازم را که توسط متفکران مسلمان معین شده دربردارد: «موضوع»[1] خاص خود، جوامع انسانی، «مسائل»[2] خاص خود، آن چیزهایی که از رویدادهای تاریخی ناشی می‌شوند، و «غایت»[3] خود را، برای یافتن «معنای باطنی» رویدادها، دارند.[۴]

ابن خلدون، با تصریح کردن هدفش برای نوشتن تاریخ به منزلهٔ هم شمشیر و هم نیام، به یک پژوهش دربارهٔ مختصات تمدن به طور کلی و در زمینهٔ تاریخ مغرب (ناحیهٔ شمال افریقا در کرانهٔ دریای مدیترانه) قرون وسطایی مبادرت می‌ورزد. وی کارش را با تحلیلی از تأثیر محیط مادی بر رویدادها آغاز می‌کند. به دنبال این، توصیفی از ماهیت اجتماعی انسانها، مختصات سازمانمندی اولیهٔ اجتماعی و ارتباطش با شکلهای عالیتر جامعه می‌آید. ابن خلدون، در نگریستن به جوامع، به ماهیت رهبری و دولت، چگونگی تحول جوامع به جوامعی پیچیده‌تر و نحوهٔ فروپاشی پایانی آنها توجه می‌کند. عقایدش در خصوص ماهیت جامعه و تحول مرتبط با جامعه به توصیف وی از مغرب دوران قرون وسطایی برجستگی خاصی داده است. او در این توصیف، میان «عمران بدوی» (زندگی روستایی، بادیه‌نشینی، یا عشیره‌ای) و عمران هدری (زندگی شهری، مستقر) تمایز قایل

1. Object. 2. Problems. 3. goal.

می‌شود. مهدی به ما توضیح می‌دهد که این مفهومها باید به عنوان مراحلی از یک چرخه که در آنها تمدنها ظهور می‌کنند و فرو می‌پاشند، درک شوند.[۵] به معنای دقیق کلمه، تمایز ابن خلدون میان این دو بسیار شبیه است به تمایز میان جوامع «سخت» و «نرم» در آثار کلاسیک تاریخ‌نویسانی نظیر هرودت و لیوی. از نظر ابن خلدون «عمران بدوی» نخستین مرحله از پیشرفت تمدن و اساس «عمران هدری» است (مقدمه، ج ۱، ص ۲۵۳). ابن خلدون در محدودهٔ «عمران بدوی»، تمایزهای دیگری میان چادرنشینان شتردار صحرا، گروههای نیمه‌چادرنشین و زارعان اسکان‌یافته قایل می‌شود. وی در محدودهٔ «عمران هدری» میان کسانی که نزدیک شهرها و کسانی که در داخل شهرها زندگی می‌کنند، فرق می‌گذارد. این گروههای متفاوت، سطوح متفاوت پیشرفت را نشان می‌دهند (مقدمه، ج ۱، صص ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۷).

از دیدگاه ابن خلدون، فرهنگ و تجمل، عالیترین غایات «عمران هدری» به شمار می‌آیند، اما در عین حال نیز از زوال تمدن خبر می‌دهند:

> هنگامی که تمدن به آن غایت نزدیک می‌شود، به سوی فساد تغییر جهت می‌دهد و دوران پیری‌اش، همان‌گونه که در زندگی طبیعی موجودات زنده اتفاق می‌افتد، آغاز می‌شود.

(مقدمه، ج ۱، ص ۲۹۶)

اما، برخلاف اکثر موجودات زنده، «عمران هدری» به واسطهٔ علتهای طبیعی «نمی‌میرد». تقریباً، آن به دست انسانهایی با مختصات «عمران بدوی» نابود می‌شود. این فاتحان، شالوده‌های یک دولت جدید را با استفاده از ویژگیهای دولت قدیم پی‌ریزی می‌کنند، و در نتیجه دوباره به سوی «عمران هدری» به پیش می‌روند. این مردمان، به نوبهٔ خود، مستعد فساد خواهند شد، و به تبع آن از سوی فاتحانی دیگر مغلوب می‌گردند. محرک اصلی این چرخه «عصبیت» است. وجود «عصبیت» فقط در شرایط «عمران بدوی» امکان‌پذیر است. پیدایش «عمران هدری» به ناپدید شدن «عصبیت» و در نتیجه به منحط شدن اجتناب‌ناپذیر وضعیت می‌انجامد. تقریباً همهٔ کسانی که راجع به ابن خلاون مطلب نوشته‌اند، تفسیر خاص خود را از «عصبیت» ارائه کرده‌اند. آن را به صور مختلف به عنوان «سرزندگی دولت»، «نیروی حیات مردم»، «حب وطن»، «آگاهی ملی»، «دلبستگی ملی»، «روح مردم»، «همبستگی اجتماعی»، «وحدت گروهی»، «ارادهٔ عمومی»، «دلبستگی گروهی»، «پروتوپلاسم بنیادینی که با آن همهٔ مجموعه‌های سیاسی و اجتماعی تشکل پیداکرده است»، «علوّ

طبع»، «ساختار اشرافی جامعه»، «اتحاد در عرصهٔ نبرد»، «طرز برخورد خشن»، «پیوندهای نژادی»، «وابستگی پدری»، «فضیلت»، «تعصب قبیله‌ای» تعریف کرده‌اند.[۶] بیشتر این تعریفها در یک مورد صحیحند، اما، آنگونه که لوکوست[1] خاطرنشان می‌کند، وجود چنین تعریفهایی حاکی از این است که ابن خلدون تلفیقی از همهٔ اصلها را تعریف می‌کند. همچنین بدیهی است که «عصبیت» یک مفهوم انتزاعی بی‌ربط تاریخی نیست، بلکه به طور جدی با تاریخ مربوط به دوران قرون وسطای مغرب مرتبط است.[۷]

«عصبیت» معمولاً در اعمال خشن بروز پیدا کرده است:

> دلبستگی گروهی، توانایی دفاع از خود برای محافظت از خود و برای پافشاری کردن بر حقوق خود، را پدید می‌آورد. هرکس که دلبستگی گروهی‌اش را از دست بدهد برای دفاع و حفظ هریک از این چیزها فوق‌العاده ضعیف است.

(مقدمه، ج ۱، ص ۲۸۹)

موقعی که گروه کمتر خشن می‌شود، «عصبیت»، خود را از دست می‌دهد. اگر لازم است «عصبیت» ادامهٔ حیات پیداکند و توسعه یابد، گروه باید آنچه را ابن خلدون «ریاست»، اقتدار ضمنی اما واقعی یک خانوادهٔ بزرگ می‌نامد، دارا باشد (مقدمه، ج ۱، ص ۲۶۹). این امر مستلزم وجود یک سردسته است. سردسته‌ها اقتدارشان را با منافعی که از راه داد و ستد حاصل می‌شود اما غالباً از راه غنایم جنگی حاصل می‌شود، برقرار می‌سازند. پابه پای کمتر و کمتر شدن مال و منال تقسیم شده، قدرت اشرافیت قبیله‌ای به بهای مساوات‌طلبی نظامی افزایش پیدا می‌کند. گروه، برای تداوم بخشیدن به حداقلی ظاهری از همبستگی، به طور مداوم با دیگران درگیر جنگ می‌شود. هیجان ناشی از جنگ، احساسی از وحدت را در برابر یک خطر موهوم عمومی به وجود می‌آورد. این وحدت، به انضمام خرده‌شیرینیهای پیروزی، اعضای گروه را برای تداوم حمایت از رهبری که در واقع اربابشان است، آماده می‌سازد.

بعدها، نظر به اینکه عایدات ناشی از جنگ، و حالا دیگر با نام مالیات، از سوی سردسته به جیب زده می‌شود، اعضای گروه به طور روزافزونی از نابرابری و عدم مساواتی که وجود دارد، آگاهی می‌یابند. افزون بر این، با توجه به اینکه سردسته و اطرافیانش به خاطر آسایشی در شهر مقیم

---

1. Locoste.

می‌شوند، تماس روزانه‌شان را با اعضای گروه از دست می‌دهند. وقتی که اعضای گروه این موضوع را دریابند، از اطاعت کردن از سردسته سرپیچی می‌کنند. سردسته می‌کوشد تا حامیان جدیدی که نتوانند با متوسل شدن به همبستگی گروهی در میان پیروان، مزدوران، و بردگان اقتدارش را به خطر بیندازند، پیدا کند. در نتیجه، اعضای گروه، به دشمنان وی تبدیل می‌شوند. این تمدن که به علت دودستگیهای داخلی تضعیف شده، مستعد مغلوب شدن از سوی گروهی است که از یک «عصبیت» سطح بالا برخوردار است. به نوبهٔ خود، همین گروه از سرنوشتی یکسان در آینده رنج خواهد برد (مقدمه، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۷۳).

توجه ابن خلدون به «عصبیت»، شماری از مفسران را به این پرسش رهنمون شده است که آیا او متفکری غیرمذهبی یا مذهبی بود. زیرا با آنکه ابن خلدون غالباً در مقدمه از قرآن نقل قول می‌کند، اسلام به عصبیت با نظری سرزنش‌آمیز می‌نگرد. در تفکر اسلامی، تقوا (پارسایی، وظیفه‌شناسی) است که مستحق و در خور اقتدار و رهبری است، نه عصبیت. این تناقض آشکار برخی را به این اظهارنظر واداشته که نوشته‌هایش کفرآمیز و برخی دیگر را به این نتیجه‌گیری رسانده که در مجموع وی یک متفکر غیرمذهبی بوده است.[۸]

چهارصد سال پس از مرگ ابن خلدون، بخشهایی معدود از آثارش را پیدا کردند و این آثار از سوی سیلوستر دی ساسی[1] به فرانسه ترجمه شد (۱۸۰۶). پیش از آن تاریخ، ترکیه و مراکش متعلق به اسپانیا احتمالاً تنها کشورهایی غیر افریقایی بودند که از عقاید و افکار وی باخبر بودند. اروپاییان باید پیش از نخستین طبع کامل مقدمه که از سوی ای تن مارک کاتریمر[2] انتشار یافت، مدت پنجاه و دو سال دیگر را در انتظار می‌ماندند. کاتریمر به اندازهٔ کافی بخت یارش بود تا بتواند آخرین و کاملترین نسخهٔ مقدمه به قلم خود ابن خلدون را به دست آورد. درحالی‌که نسخهٔ کاتریمر به چاپ رسیده بود، ناصر الهورینی در مصر چاپ دیگری از مقدمه را انتشار داد (۱۸۵۷). به دنبال این کتاب، متن کامل کتاب العبر در ۱۸۶۸ منتشر شد. تجدید چاپ کاملی نیز از کتاب العبر در بیروت در ۱۸۷۹ نشر یافت و در اروپا مقاله‌هایی از سوی فلوگل رینارد[3]، ون کرمر[4]، وشتنفلد[5]، و فلینت[6] در فاصلهٔ ۱۸۵۲-۱۸۹۳ منتشر و با عقاید ابن خلدون به نحو گسترده‌تری آشنایی حاصل شد.

کشف دوباره و ترجمهٔ مقدمه در قرن نوزدهم با افزایش یافتن نوشته‌هایی دربارهٔ جامعه‌شناسی

---

1. Sivestre de Sacy. 2. Marc Quatremére. 3. Flügel Reinard.
4. Von Kremer. 5. Wüstenfeld. 6. Flint.

و ماهیت علمی تاریخ همزمان بود. بسیاری از نویسندگان از شباهت عقاید ابن خلدون با عقاید خودشان سخت شگفت‌زده شده بودند. در نتیجه، مقایسه‌های گسترده‌ای در این مورد انجام گرفت. به عنوان مثال، این مطلب ادعا شده بود که ابن خلدون دیالکتیک مارکس، فضیلت، ماکیاولی، عقاید مونتسکیو دربارهٔ محیط‌زیست، نظریات تارد[1] در مورد تقلید، و ایده‌های داروین را در خصوص تکامل پیش‌بینی کرده است.[۹] در قرن بیستم، تعدادی کتاب و مقاله دربارهٔ آثار ابن خلدون در زمینه‌های گوناگون به طبع رسید. همچنین برای درک عقاید وی، مردم را به خواندن ترجمهٔ انگلیسی فرانس روزنتال[2] از مقدمه (۱۹۵۸) ترغیب کرد. با این‌همه، ما همچنان باید از این مرد که «به استعدادهای خاص خدادادی و فرصتهای شرایط تاریخی‌اش در اثری که در ردیف یکی از کامیابیهای مهم انسان قرار می‌گیرد، تحقق بخشید» بسیار بیاموزیم.[۱۰]

یادداشت‌ها

1 P. K. Hitti, Recit de L'histoire des Arabes and A. Toynbee, A Study of History, vol. 3; quoted in Y. Lacoste, Ibn Khaldun: the Birth of History and the Past of the Third World, trans. D. Macey, London: Verso, 1984, p. 1.

2 H. Simon, Ibn Khaldun's Science of Human Culture, trans. F. Baali, Lahore: Muhammad Ashraf, 1978, chap. 4.

3 Citations correspond to volume and page numbers of F. Rosenthal's translation of the Muqaddimah.

4 Simon, Ibn Khaldun's Science of Human Culture, chap. 1.

5 M. Mahdi, Ibn Khaldun's Philosophy of History, London: G. Allen & Unwin, 1957, pp. 193-5.

6 See, for example, A. Azmeh, Ibn Khaldun: an Essay in Reinterpretation, London: Routledge, 1990; C. Issaway, An Arab Philosophy of History, London: Methuen, 1950; A. Toynbee, A Study of History, vol. 3, London: Oxford University Press, 1934; H. Ritter, 'Irrational Solidarity Groups: a Sociopsychological Study in Connection with Ibn Khaldun', in Oriens, 1948, 1(1): 15-32; N. Schmidt, Ibn Khaldun: Historian, Sociologist and Philosopher, Lahore: Universal Books, 1978; H. Simon, Ibn Khaldun's Science of Human Culture; and Lacoste, Ibn Khaldun.

---

1. Tarde.
2. Franz Rosenthal.

7 Lacoste, Ibn Khaldun, chap. 6.

8 See S. M. A. Imam, Some Aspects of Ibn Khaldun's Socio-political Analysis of History: a Critical Appraisal, Karachi: Khurasan Islamic Research Centre, 1978; and F. Rosenthal, 'Translator's Introduction', The Muqaddimah, vol. 1, p. !xxiii.

9 See, for example, Lacoste, Ibn Khaldun, part II.

10 F. Rosenthal, 'Translator's Introduction', p. lxxxvii.

آثار مهم

The Muqaddimah, 3 vols, ed. and trans. F. Rosenthal, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1958 and 1967.

The Muqaddimah, trans. F. Rosenthal, ed. and abr. N. J. Dawood, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1967.

همچنین نگاه کنید به

Herodotus, Livy, Machiavelli (MP), Marx, Toynbee.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Azmeh, A., Ibn Khaldun: an Essay in Reinterpretation, London: Routledge, 1990. Imam, S. M. A., Ibn Khaldun: his Life and Work. Lahore: Muhammad Ashraf, 1944.

Lacoste, Y., Ibn Khaldun: the Birth of History and the Past of the Third World, trans. D. Lacey, London: Verso, 1984.

Lawrence, B. L. (ed.), Ibn Khaldun and Islamic Ideology, Leiden: E. J. Brill, 1984. Mahdi, M., Ibn Khaldun's Philosophy of History: a Study in the Philosophical Foundation of the Science of Culture, London: G. Allen & Unwin, 1957.

Rosenthal, F., 'Translator's Introduction', in The Muqaddimah, vol. 1, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1967.

Simon, H., Ibn Khaldun's Science of Human Culture, trans. F. Baali, Lahore: SH. Muhammad Ashraf, 1978.

امانوئل کانت[1] (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴)

در نگاه نخست ممکن است یافتن کانت در کتابی که به متفکران کلیدی در زمینهٔ تاریخ اختصاص یافته است، عجیب به نظر برسد. کانت تمایل ندارد که یک تاریخ‌نویس باشد و فلسفه‌اش به طرزی نامتعارف غیر تاریخی است. درست همان‌گونه که کوپرنیک طرز نگرش مردم را دربارهٔ ارتباط زمین با خورشید دگرگون کرد، کانت نیز طرز نگرش مردم را دربارهٔ ارتباط قلمرو تجربه با ذهن تغییر داد. از دیدگاه کانت، ذهن به وسیلهٔ قلمرو تجربه شکل نمی‌گیرد؛ بلکه، قلمرو تجربه به وسیلهٔ شکلهای ثابت و مقوله‌های ذهن که معلومات اولیه[2] اند، که نه از آزمون‌پذیر هستند و نه از مفهوم تجربه ناشی می‌شوند. از آنجا که گرایشهای ذهنی افراد نه می‌توانند شکوفا شوند و نه می‌توانند پدیدار گردند، به نظر می‌رسد که جایی برای تاریخ در نوشته‌های کانت وجود نداشته باشد. این صرفاً عقل است که به ما دربارهٔ ماهیت ذهن توضیح می‌دهد. پس چرا کانت اینجاست؟ سه پاسخ اصلی برای این پرسش وجود دارد. یک، کانت در فاصلهٔ میان انتشار یافتن دو اثر بسیار مشهورش سنجش خرد ناب[3] و سنجش خرد عملی[4] چند رساله در باب ماهیت تاریخ نوشت. دوم، با آنکه این رساله‌ها را به طور سنتی با عقاید اصلی وی مقایسه کرده‌اند، دانش‌پژوهی اخیر آلمانی و انگلیسی ـ امریکایی تأکید کرده است که دلبستگی اخلاقی کانت به تاریخ در قلب فلسفه‌اش نهفته است. بالاخره، «انقلاب کوپرنیکی» کانت، طرز نگرش مردم دربارهٔ تحقیق تاریخی را دگرگون کرد.

امانوئل کانت در شهر دانشگاهی کنیگسبرگ[5] (کالینین‌گراد[6] فعلی) واقع در پروس تولد و پرورش یافت. در ۱۷۴۰ وی برای تحصیل الهیات، و بعد هم علوم طبیعی و فلسفه در دانشگاه ثبت‌نام کرد. او در نزد شاگردان ویلهلم فون لایبنیتس[7] و کریستین ولف[8] آموزش دید، اما در عین حال سخت تحت تأثیر آثار ایساک نیوتون، ژان ژاک روسو و دیوید هیوم قرار داشت. مرگ پدرش او را ناچار ساخت دنبالهٔ تحصیلاتش را رها کند و به عنوان معلم سرخانه، در فاصلهٔ ۱۷۴۶ و ۱۷۵۵

---

1. Immanuel Kant.
2. priori.
3. Kritik der reinen Vernunft.
4. Kritik der praktischer.
5. Königsberg.
6. Kaliningrad.
7. Wilhelm von Leibniz.
8. Christian Wolf.

مشغول کار شود. در ۱۷۵۵ به دانشگاه کنیگسبرگ بازگشت و یک سال بعد به او مدرک دانشگاهی و سمت مدرسی در دانشگاه اعطا شد. در همان هنگام وی مطالبی دربارهٔ فلسفه و نجوم (در Kant gesammelte Schriften، ج ۱) نوشت. بیشتر آثارش در این زمان جنبهٔ علمی داشت، اما برخی دربردارندهٔ نقدهایی از فلسفهٔ لایبنیتس و ولف بود (همان). در ۱۷۷۰ استاد صاحب کرسی دانشگاه شد، اما تا ۱۷۸۱، بندرت اثری از خود انتشار داد. پس از آن تاریخ تا ۱۷۹۰ وی مهمترین آثار خود را پدید آورد. در ۱۷۸۱ مشهورترین کتابش، سنجش خرد ناب را منتشر کرد. او در این کتاب اصولی راکه مبنای شناختمان در خصوص آنچه واقعیت نامیده می‌شود، بررسی کرده است. وی در ۱۷۸۵ مبانی ماوراءالطبیعی اخلاقیات[1]، و در ۱۷۸۷، سنجش خرد عملی را، که هر دو به قصد تعریف و توضیح منطقی بودن اصولی است که مبنای شناختمان را در مورد آنچه ما باید انجام دهیم تشکیل می‌دهد، منتشر کرد. «سومین سنجش»، سنجش داوری[2] (۱۷۹۰)، اصولی را که در کنه پژوهشمان به منظور توضیح دربارهٔ پدیده‌های طبیعی و درکمان از زیبایی وجود دارد، بررسی می‌کند.[۱]

اولین آثار کانت دربارهٔ ماهیت تاریخ در ۱۷۸۴ انتشار یافت. در این سال وی دو مقاله با عنوانهای «روشنگری چیست؟»[3] و «طرحی برای یک تاریخ عمومی از نظرگاه یک فرد جهان‌وطن»[4] منتشر کرد. او در سال بعد دو بخش نخستین کتاب هردر[5] با عنوان، تأملی در باب ادبیات آلمان اثر جنا، نوشته شده به سال ۱۷۸۶ را نقد کرد[6]، و در ۱۷۸۶ «سرآغاز فرضی تاریخ بشر[7]» را نوشت، اثری که به «کهن‌ترین سند تاریخ نژاد بشر»[8] نوشتهٔ هردر شبیه است. در «پایان همهٔ چیزها»[9] (۱۷۹۴) توجه کانت از منشأ نوع بشر به پایان جهان تغییر جهت داده است. یک سال بعد وی استدلال کرد که افراد و ملتها طبق موازین اخلاقی موظفند در پی صلح (صلح همیشگی) باشند. سرانجام، در ۱۷۹۸، او به ایدهٔ پیشرفت در تاریخ در «مطرح کردن مجدد یک پرسش قدیمی: آیا نژاد بشر همیشه در حال پیشرفت است؟»[10] توجه کرد.[۲]

---

1. Grundlegung zur Metaphysik der Sitten.
2. Kritik der Urteilskraft.
3. What is Enlightement.
4. Idea for a Universal History from a Cosmopolitan Point of Veiw.
5. Herder.
6. *Ideen* for the *Allgemeine Literaturzeitung* of Jene.
7. Conjectural Begining of Human History.
8. The Most Ancient Document of Human History.
9. The End of All Things.
10. An old Question Raised Again: Is the Human Race Constantly Progressing?

طبق نظر کانت دو نوع تاریخ[1] وجود دارد. تاریخ تجربی، به طور کلی، روایتی است مکتوب از رویدادهای گذشته بدون پیش‌پنداشتها. تاریخ‌نویسان تجربی به اعمال و عقاید گذشته توجه می‌کنند و نتیجه‌گیریهایشان براساس مدارکی است که پیدا کرده‌اند. برعکس، تاریخ‌نویسان تعقلی سعی می‌کنند یک الگوی واضح در مورد گذشتهٔ بظاهر آشفته پیدا کنند. ظاهراً، وظیفهٔ تاریخ‌نویس تعقلی دشوار به نظر می‌رسد. زیرا چنین استنباط می‌شود که تاریخ جهان «منسوجی به هم بافته از تار و پود عجب و حماقت کودکانه، حتی از تار و پود خباثت و ویرانگری» باشد («طرحی برای یک تاریخ عمومی از نظرگاه یک فرد جهان‌وطن»، مندرج در کانت: دربارهٔ تاریخ[2]، ص ۱۲). هر کس که به گذشته توجه کند و مشاهدهٔ نمونه‌های حکمت و فضیلت را انتظار داشته باشد، بشدت سرخورده خواهد شد.[۳] اما برای این حماقت هدفی وجود دارد، اگرچه افراد ممکن است از آن بی‌اطلاع باشند (همان). بنابر عقیدهٔ کانت، انسانها شماری از استعدادهای بالقوه را در اختیار دارند. از آنجا که طبیعت هیچ چیز را بیهوده خلق نمی‌کند، ما باید این فرض را بپذیریم که استعدادهای مزبور از قوه به فعل درمی‌آیند. اما استعدادهایی نظیر خرد، ممکن است بیشتر دوران زندگی یک فرد را برای از قوه به فعل درآمدن دربربگیرد. در ضمن ما باید فرض دیگری را مبنی بر اینکه طبیعت ابزاری را برای کمک به مردم در جهت از قوه به فعل درآوردن این استعدادها، در طی یک برههٔ طولانی از زمان در اختیار دارد، بپذیریم (همان، صص ۱۳-۱۴). کانت، با تأسی به افلاطون و هابز، مدعی است که این ابزار «اجتماعی بودن غیراجتماعی» نوع بشر است (همان، صص ۱۵-۱۶).[۴] مردم خواهان انزوا و تنهایی‌اند اما به خاطر بقای نفس و موفقیت به تشریک مساعی با دیگران نیازمندند.[۵] از این رو، مردم نه می‌توانند از خود تساهل نشان دهند و نه می‌توانند از دیگران اعراض کنند.

در اجتماع، مردم تمایل دارند خواسته‌هایشان را، که به رویارویی و منازعه می‌انجامد، بر دیگران تحمیل کنند. مسئله این است که «نه می‌توان با آنان زندگی کرد، نه می‌توان بدون آنان بود». این «اجتماعی بودن غیراجتماعی» در عین حال در یک سطح بین‌المللی اتفاق می‌افتد. ملتها می‌کوشند به دنبال منافع خاص خود باشند، اما آنان نیز به خاطر رفاه اقتصادی به سایر ملتها وابسته‌اند. هر کشور، به سبب آگاهی از تجربهٔ خاص خود که به آسیب‌رسانی به دیگری تمایل دارد، در مورد همان نوع آسیب دیدن از دیگری بدگمان است و احتمال می‌دهد که به نوبت مورد سوءظن

1. Geschichte. 2. Kant: On History.

کشور دیگر قرار بگیرد؛ برای ممانعت از قربانی شدن، وسوسه می‌شود تا به صورت کشوری مهاجم درآید. این امر به بی‌ثباتی عمدهٔ بین‌المللی منتهی می‌شود. هر چند این به منازعهٔ میان افراد شبیه است، در سطح جهانی نه حکومت مرکزی وجود دارد و نه قانون قابل اجرا. وقتی که یک رقیب مشخص منفی برای منازعه وجود دارد، کانت معتقد است که وجود همین رقیب، افراد و جامعه‌ها را به سوی اخلاقیات سوق می‌دهد (همان، صص ۱۵، ۱۸ - ۲۰؛ «صلح همیشگی»، در همان، صص ۱۰۶-۱۰۸؛ «سرآغاز فرضی تاریخ بشر»، در همان، صص ۶۶-۶۷). منازعه، کشورها را وامی‌دارد تا درصدد ایجاد نهادهایی، نه براساس خصومت متقابل بلکه براساس شناخت و احترام متقابل برآیند، و ملتها را به ایجاد یک جامعهٔ ملل، توأم با مقررات قانونی و یک قدرت مشترک، ترغیب می‌کند. این اهداف ممکن است از راه شورش یا از راه وسایل مسالمت‌آمیز حاصل شود. بنابراین، پیشرفت عبارت است از حرکت در جهت جامعهٔ مطلوب اخلاقی، آنجاکه منازعه جایش را به همبستگی خواهد داد. انسانها بر این مقصود چشم فروبسته‌اند، اما به سوی آن، به‌رغم نیاتشان هدایت خواهند شد. راه میانبری برای رسیدن به جامعهٔ مطلوب اخلاقی وجود ندارد؛ بشریت باید به استعدادهای خدادادی‌اش گام به گام در طی مدت زمانی طولانی تحقق بخشد («طرحی برای یک تاریخ عمومی از نظرگاه یک جهان‌وطن»، در همان، ص ۱۳). این بدان معناست که نوعی بی‌عدالتی در تاریخ وجود دارد، زیراکه فقط نسلهای بعدی از ثمرات کار نسلهای پیشین بهره خواهند برد (همان، ص ۱۴).

از آنجاکه جریان رویدادهای مذکور در فوق نه به وسیلهٔ فعالیت عقلانی، بلکه توسط طبیعت پدید می‌آید، نظریات کانت را دربارهٔ تاریخ، چیزی مانعةالجمع با عقاید اصلی فلسفی‌اش تلقی کرده‌اند. بنابراین اخیراً شماری از پژوهشگران در مورد این نتیجه‌گیری به تحقیق پرداخته‌اند. در محافل انگلیسی-امریکایی، مؤثرترین اثر در این زمینه، کتاب کانت و فلسفهٔ تاریخ[1] (۱۹۸۰) به قلم یاول[2] بوده است.[۶] با آنکه یاول می‌پذیرد که نوشته‌های مرتبط با تاریخ کانت بیشتر به توصیف یک تاریخ طبیعی می‌پردازند تا یک تاریخ عقلانی، مدعی است که ما می‌توانیم دومی را در شرح «خیر تام»، آن‌گونه که در «سنجشهای» سه گانه و در کتاب دین در حدود عقل[3] (۱۷۹۰) آمده است، و در بیاناتش دربارهٔ تاریخ دین و فلسفه پیداکنیم. تاریخ فلسفه‌ای که صرفاً تحولات را شرح می‌دهد،

---

1. Kant and the Philosophy of History.
2. Yovel.
3. Die Religion innerhalb der Grenzen der blossen Vernunft.

یک تاریخ تجربی خواهد بود، اما تاریخی که فیلسوفان را در یک نمایشنامهٔ تاریخ برای بازیگری بر صحنه می‌آورد، که بازیهایشان در فلسفهٔ انتقادی کانت به اوج خود می‌رسد، تاریخ عقلانی است (نک «تاریخ خرد ناب»[1] در کتاب سنجش خرد ناب، الف ۸۵۲ ب ۸۸۰؛ منطق[2]، مقدمه، صص ۵۴۲-۵۴۳).[۷] به همین ترتیب، تاریخ دین شرح تحول تدریجی شکلهای مختلف دین است، به اوج خود رسیدن در یک دین حقیقی اخلاقی و عقلانی در کتاب دین در حدود عقل (صص ۹۸-۱۲۲) توصیف شده است. بر این اساس، تحول عقل زیربنای تاریخ دین و تاریخ فلسفه را تشکیل می‌دهد. اما از آنجا که خود کانت هرگز به طور جدی برای نوشتن چنان تاریخهایی تلاش نکرد، پرداختن به آنها صرفاً در همان حد اشارات مختصر متوقف ماند.[۸] تنها در نوشته‌های هگل است که ما درمی‌یابیم که این نوع تاریخها چگونه خواهند بود. ولی چنین تلاشهایی اثبات نمی‌کند که «عقل بر قلمرو تاریخی حکم می‌راند»؛ یاول استدلال می‌کند که در این مورد ما باید به مفهوم «خیر تام» به عنوان عاملی در رفتار انسان توجه کنیم.[۹] درکنه عقاید کانت در مورد رفتار انسان، امر مطلق است. امر مطلق مقرر می‌کند که بر یک فرد واجب است «صرفاً بر طبق رویه‌ای عمل کند که براساس آن بتواند در آن واحد از اراده‌ای برخوردار باشد که بر یک قاعدهٔ کلی مناسب باشد» (مبانی ماوراءالطبیعی اخلاقیات، ص ۳۰). کانت برای توضیح این مطلب، شخصی را مثال می‌زند که پولی قرض می‌گیرد، تعهد می‌کند که آن را ادا کند، اما قصد انجام دادن چنین کاری ر ا ندارد. اگر این عمل یک قاعدهٔ کلی بود ـ یعنی، اگر هر کس به این شیوه رفتار می‌کرد ـ تعهدات بی‌معنی می‌شدند. در این صورت، ایدهٔ «تعهد» دیگر هیچ مفهومی نخواهد داشت. بنابراین ما می‌بینیم برای اینکه «تعهدات» چیزی برخوردار از معنی باشند، باید به آنها وفا کنیم. در شناختن این امر مطلق ما خودمختاریم، نه تنها به این سبب که ما دربارهٔ رفتارمان آزادانه تصمیم می‌گیریم، بلکه به این سبب که می‌پذیریم که این تصمیم‌گیری، موجد حس عقلانی برای وفاکردن به تعهدات می‌شود. وقتی که امر مطلق را به این دلیل که از قانون خاص خودمان تبعیت می‌کنیم، می‌پذیریم ما خودمختاریم. به محض اینکه ما شروع به اندیشیدن دربارهٔ غایتهایی مانند پاداش یا پادافره می‌کنیم، که عقل آنها را تعیین نکرده است، پس از آن ما دیگر ارباب خودمان نیستیم. درحالی‌که کانت باور دارد که امر مطلق برای زندگی ما جنبهٔ اساسی دارد، امر دیگری نیز وجود دارد: برای «اقدام به یاری رساندن به خیر کل در جهان». مانند آنچه کانت درکتاب سنجش داوری می‌نویسد:

1. The History of Pure Reason.
2. Logic.

> قانون اخلاقی [مطلق] شرط صوری تعلقی کاربرد آزادی‌مان است و، به معنای دقیق کلمه، کاربرد خود آزادی بتنهایی وظیفهٔ خود را، مستقل از هر غایتی به عنوان شرط مادی‌اش، به عهدهٔ ما می‌گذارد. اما در عین حال آن برای ما یک غایت نهایی تعیین می‌کند، و از راه معلومات اولیه چنین می‌کند، و آن را بر ما برای اهتمام ورزیدن در جهت محقق ساختنش الزامی می‌سازد.

(سنجش داوری، ج ۲، ص ۱۱۸)

وقتی که افراد منفعت شخصی‌شان را نادیده می‌گیرد و طبق امر مطلق عمل می‌کنند، آنان همچنان نتایجی را خواستارند که به تحقق نظام اخلاقی در جهان کمک کند (دین در حدود عقل، ج ۶، ص ۴). خیر کل «نیاز طبیعی‌مان را برای فکر کردن راجع به نوعی از غایت نهایی برای تمام اعمال و پرهیزهایمان، با در نظر گرفته شدن به صورت کامل، برآورده می‌سازد، غایتی که می‌تواند توسط عقل موجه تلقی شود و نبود آن مانعی برای داوری اخلاقی خواهد بود (همان). از دیدگاه یاول، خیر کل در دو سطح عمل می‌کند: خصوصی و عمومی. در سطح خصوصی، استنادکردن به خیر کل ما را به ارائه کردن شرحی در مورد اینکه چگونه ما در معرض قانون اخلاقی، اما در عین حال در آرزوی داشتن سعادت فردی هستیم، قادر می‌سازد. اگرچه ممکن است ما آنچه را در زندگی این جهان سزاوار آنیم، به دست نیاوریم، امیدواریم که خداوند به فضیلت ما در جهان دیگر پاداش دهد. با این همه، نه فقط ما در آرزوی داشتن خیر کل هستیم، بلکه همچنین وظیفه داریم به آن یاری رسانیم. همان‌گونه که یاول می‌نویسد:

> از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که، مانند وظیفه، خیر کل نه تنها غایت نهایی شخصی‌ام (فضیلت و سعادت خصوصی‌ام) را، بلکه یک هدف غایی برای جهان مطلق اخلاقی را، دربرمی‌گیرد. آن، حالا دیگر به عنوان «خیر کل که عقل برای «کل» وجودهای معقول به مثابهٔ «کل» آرزوهای اخلاقی‌شان» تعریف شده است:
>
> یک نظام عام انسانی که عظیم‌ترین و پردامنه‌ترین سعادت را با دقیق‌ترین اصول اخلاقی کل وجودهای معقول تلفیق خواهد کرد.[۱۰]

خیر کل، جهانمان را به سوی کمال اخلاقی رهنمون شده است.[۱۱] ما به عنوان انجام دادن

وظیفه برای ساختن آینده همان‌قدر اخلاقی که می توانیم، ملزم شده‌ایم. طبیعت می‌تواند ما را جبراً در رسیدن به این هدف با درصدد برآمدن برای تمهیدات صلح‌آمیز سیاسی هم در داخل و هم در میان کشورها یاری دهد، اما این کافی نیست. برای آنکه خیر کل تحقق پیدا کند، مردم باید بر کاهلی و جبنشان فایق آیند و از این اعتقاد که طبیعت مسلط و مافوق بر زندگی‌شان است، سرپیچی کنند. یاول دلیل می‌آورد که می‌توانیم از سلطهٔ طبیعت سرپیچی کنیم، زیرا که ما عصر روشنگری را، که اندرز می‌داد «برای استفاده کردن از خرد خویشتن جسور باش»، آزموده‌ایم («روشنگری چیست؟»، مندرج در کتاب کانت: دربارهٔ تاریخ، ص ۳).[۱۲] ما اکنون قادریم معنای اعمال گذشته را دریابیم و بدانیم که برای تحقق بخشیدن به خیر کل چه کاری باید انجام دهیم. از این به بعد از اصول اخلاقی از روی عمد متابعت خواهد شد. در این موقع، یاول نتیجه می‌گیرد ما می توانیم شکل‌گیری ایدهٔ کانت را در مورد تاریخ تعقلی ملاحظه کنیم.

با آنکه کتاب یاول، بسیاری از پژوهندگان به ارزیابی کردن دوبارهٔ نتیجه‌گیریهایشان دربارهٔ نظریات کانت در زمینهٔ تاریخ رهنمون شد، در عین حال با برخی از انتقادات نیز مواجه گشت. دبلیو. ای. گالستن[1]، دبلیو. اچ. والش، و تی. ای. ویلی[2] در بررسیهایشان به چهار نکته، که باید به آنها بذل توجه کرد، اشاره داشته‌اند. اول، راجع به اینکه آیا یک نظام اخلاقی (مبتنی بر امر مطلق) که از غایتها اجتناب می‌کند، می‌تواند در خود یک «غایت نهایی» را جای دهد، کمی تردید وجود دارد. دوم، روشن نیست چگونه استحاله از خیر کل خصوصی به خیر کل عمومی، می‌تواند تبدیل به وظیفه شود. سوم، باید پرسید آیا آگاهی سنجیده در خصوص الزام شخص برای تحقق بخشیدن به خیر کل، وی را برای انجام دادن این عمل قادرتر می‌سازد. بالاخره، و به طور جدی‌تر، چرا باید تحقق خیر کل، تاریخ تعقلی را پدید آورد؟ ولش خاطرنشان می‌کند اگر خیر کل تحقق یافته باشد، ما به طور صحیحتری از یک «حالت تعقلی در مورد مسائل» برخوردار خواهیم شد. این حالت از تاریخ تعقلی متفاوت است، زیرا درحالی‌که تاریخ باید با گذشت زمان شکل یک تحول را به خود بگیرد، حالت مزبور بی‌درنگ اتفاق می‌افتد. ولش می‌نویسد: «رسیدن به خیر کل... مختصهٔ برقراری تاریخ تعقلی نخواهد بود. اما نقطه‌ای که در آن روند تاریخی از حرکت باز می‌ایستد، اساساً متضمن سود اخلاقی خواهد بود؟»[۱۴]

درحالی‌که هنوز هم در مورد جایگاه تاریخ در فلسفهٔ کانت تا حدودی شبهه وجود دارد،

1. W.A Galston. 2. T. E. Willey.

تردیدی نیست که انقلاب کوپرنیکی‌اش در فلسفهٔ ذهن، انقلابی مشابه در فلسفهٔ تاریخ پدید آورد. آر.جی. کالینگ‌وود درکتاب اندیشهٔ تاریخ، بروشنی آنچه را این انقلاب با خود همراه دارد، توصیف می‌کند:

> تاریخ‌نویس در تمام مدت دورهٔ کارش مشغول انتخاب کردن، طرح ریختن، و نقد کردن است... بروشنی شناخت این واقعیت برای تأثیرگذاری آنچه راکه، ... با وام گرفتن عبارتی از کانت، انسان ممکن است یک انقلاب کوپرنیکی در نظریهٔ تاریخ بنامد، محتمل است: شناخت اینکه، بسیار دور از متکی بودن به یک مرجع جز شخص خود، عقیده‌اش باید با احکامش تطبیق کند، تاریخ‌نویس مرجع خویش است و عقیده‌اش مستقل، خودمختار، برخوردار از معیاری که به اصطلاح مرجعهایش باید با آن مطابقت کند و با مراجعه به آن، آنها را نقد کند.[۱۵]

پس از مرگ کانت، نویسندگانی مانند هگل، رانکه، دیلتای، سیمل[۱]، ویندلبند، تروئلستچ[۲]، ریکیرت، وبر، لانگه[۳]، کاسیرر و کالینگ‌وود اختیار و استقلال تاریخ‌نویسان را مورد مداقه قرار دادند. آثارشان، بنوبت، به صورت منبع الهام برای بحث کردن دربارهٔ موضوعاتی مانند نظریهٔ نسبیت و تاریخی‌گری، که بر روند پژوهش حاکم بود، درآمد. کانت یکه می‌خورد (و احتمالاً می‌هراسید).

یادداشت‌ها

1 For a more general account of Kant's ideas, see Kant (MP).

2 These essays are reprinted in Kant: On History, (ed.) L. W. Beck, The Library ofLiberaJ Arts, New York: Macmillan, 1963.

3 This is the point of Voltaire's Candide, which mocks the Leibnizian confidence that all is for the best in the best of all possible worlds.

4 Plato, Republic, book 2. On Hobbes and Kant, see P. J. Kain, 'Hobbes, Revolution, and the Philosophy of History', in C. Walton and J. J. Johnson (eds) , Hobbes's 'Science of Natural Justice', Dordrecht: Martinus Nijhoff, 1987, pp. 208-18; id., 'Kant's Political Theory and Philosophy of History', Clio, 1989, 18(4): 325-45.

---

1. Simmel. 2. Troeltsch. 3. Lange.

5 As Rousseau pointed out in Discourse on the Origin of Inequality, selfishness is only possible in a social setting. J. J. Rousseau, The First and Second Discourses, trans. R. D. Masters and J. R. Masters, New York: St Martin's Press, 1964, p. 222.

6 See also S. Anderson-Gold, 'Kant's Ethical Anthropology and the Critical Foundations of the Philosophy of History', History of Philosophy Quarterly, 1994, 11 (4): 405-19.

7 'A' refers to the 1781 edition, 'B' to the 1787 edition.

8 Walsh points out that we can see similar thinking in Kant's comments on other forms of intellectual history, especially the history of mathematics and of the natural sciences. W. H. Walsh, 'Review of Kant and the Philosophy of History', History and Theory, 1981,20(1): 195.~

9 Y. Yovel, Kant and the Philosophy of History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980.

10 Ibid., p. 64.

11 Ibid., p. 72.

12 Ibid., p. 269.

13 W. H. Walsh, 'Review of Kant and the Philosophy of History', pp. 191-203; T. E. Willey, CanadianJournalofHistory, 1981, 16(1): 145-8; and W. A. Galston, Philosophical Review, 1983, 92(2): 288-91.

14 Walsh, 'Review of Kant and the Philosophy of History', p. 203.

15 R. G. Collingwood, The Idea of History, revised edition, ed. W. J. Van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993, p. 236.

آثار مهم

Kant's gesammelte Schriften, 29 vols, Berlin: Georg Reimer, 1900- .

Critique of Pure Reason (1781 and 1787 editions), trans. N. Kemp Smith, London: Macmillan, 1970.

Critique of Practical Reason, trans. L. W. Beck, The Library of Liberal Arts, New York and London: Macmillan, 1956.

Critique of Judgement, trans. J. C. Meredith, Oxford: Oxford University Press, 1952.

Kant: On History, L. W. Beck (ed.), The Library of Liberal Arts, New York and London: Macmillan, 1963.

Foundations of the Metaphysics of Morals, trans. L. W. Beck, Chicago: Chicago University Press, 1950.

Logic, trans. R. S. Hartman and W. Schwarz, The Library of Liberal Arts, New York and London: Macmillan, 1974.

Religion within the Limits of Reason Alone, trans. T. M. Greene and H. H. Hudson, New York: Harper & Row, 1960.

Online versions of many of Kant's works can be found at: http://www.hkbu. edu.hk/~ppp/K 1 texts.htm

همچنین نگاه کنید به

Collingwood, Dilthey, Foucault, Hegel, Hume (MP), Leibniz (MP), Lyotard (CT), Ranke, Rousseau (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Arens, K., 'History as Knowledge: Herder, Kant and the Human Sciences', in W. Koepke (ed.),Johann Gottfried Herder: Academic Disciplines and the Pursuit of Knowledge, Studies in German Literature, Linguistics and Culture, Columbia, SC: Camden, 1996, pp. 106-19.

Booth, W. J., Interpreting the World: Kant's Philosophy of History and Politics, Toronto: University of Toronto Press, 1986.

Cagvill, H., A Kant Dictionary, Oxford: Blackwell, 1996.

Collingwood, R. G., The Idea of History, revised edition, (ed.) W. J. Van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

Despland, M., Kant on History and Religion, Montreal: McGill-Queen's University Press, 1973.

Fackenheim, E. L., 'Kant's Concept of History', Kant Studien, 1957, 48(2): 381-98.

Galston, W. A., Kant and the Problem of History, Chicago, IL: Chicago University Press, 1975.

Walsh, W. H., An Introduction to the Philosophy of History, London: Hutchinson, 1951.

Yovel, Y., Kant and the Philosophy of History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980.

توماس ساموئل کوهن (۱۹۲۲ - ۱۹۹۶)

گفتن اینکه کتاب ساختار انقلابهای علمی[1] (۱۹۶۲) توماس ساموئل کوهن[2] یک اثر انقلابی بود، اغراق نیست. این کتاب، نه تنها طرز تفکر مردم را در مورد تاریخ و فلسفهٔ علم تغییر داد، بلکه همچنین واژه‌هایی مانند «پارادایم»[3]، «تغییر پارادایم»[4] و «انقلاب علمی» را به صورت اصطلاحات معمول درآورد.

توماس ساموئل کوهن در هجدهم ژوئیهٔ ۱۹۲۲ در سینسیناتی، اهایو، زاده شد. وی در هاروارد تحصیل کرد و در همین دانشگاه و دیگر دانشگاههای کالیفرنیا، برکلی، پرینستن، و همچنین در انستیتو فناوری ماساچوست استاد صاحب کرسی فلسفه بود. او در ۱۹۹۶ درگذشت.

کوهن تأکید می‌کند که به طور سنتی هدف اصلی تاریخ‌نویسان علم، «روشن کردن و تعمیم دادن شناختی از روشها یا مفهومهای معاصر علمی توأم با نشان دادن تحولشان» بود («تاریخ علم»، مندرج در کتاب کشمکش ضروری[5]، ص ۱۰۷).

این امر، شرح گردآوری گام به گام موفقیتها و کشفیات تازه را در پی داشت. فقط کشفی که به شکلی زنده باقی می‌ماند مناسب دانسته شده بود. اما در دههٔ ۱۹۵۰ برخی از ایرادها، به این دیدگاه از تاریخ وارد آمد. به عنوان مثال، تحلیل دقیق‌تر از کشفیات علمی، تاریخ‌نویسان را به این پرسش رهنمون شد که آیا تاریخ کشفیات و هویت کاشفانشان را می‌توان دقیقاً تعیین کرد. به نظر می‌آید که برخی از کشفیات دارای مراحل و کاشفان مختلفند، که مشخص کردن تاریخ و هویت آنها به طور قطعی امکان‌پذیر نیست، در ضمن، ارزیابی کشفیات و کاشفان، برطبق استانداردهای کنونی به ما امکان نمی‌دهد تا دریابیم که آنها در زمان خود تا چه حدی احتمال دارد از اهمیت برخوردار بوده باشند. دیدگاه سنتی هم امکان نمی‌دهد تا نقشی راکه عوامل غیر روشنفکرانه، بویژه عوامل نهادی و اجتماعی - اقتصادی، در پیشرفتهای علمی ایفا کردند، بشناسیم. بنابراین اساساً تاریخ‌نویس سنتی علم، از این امر که مفهومها، قضایا و استانداردهایی که آنان برای پرداختن به گذشته به کار می‌برند،

---

1. Structure of Science Revolutions.
2. Thomas Samuel kuhn.
3. Paradigm.
4. Paradigm shift.
5. The Essential Tension.

در معرض تغییر تاریخی قرار دارند، بی‌اطلاعند (ساختار انقلابهای علمی، صص ۲، ۷، فصل ۶؛ «مقدمه»، مندرج در کتاب کشمکش ضروری، ص ۱۱؛ و تاریخ علم، مندرج در کتاب کشمکش ضروری، صص ۱۰۹-۱۱۰).

کوهن مدعی است که شناسایی، به یک «انقلاب تاریخ‌نگارانه» منجر گردید. تاریخ‌نویسان جدید علم، تاریخی بودن را مورد توجه قرار دادند و کوشیدند تا «تمامیت تاریخی [یک] علم را در زمان خاص خودش» با «[نفوذ] به درون افکار اعضای گروهی که به یک تخصص ویژهٔ علمی در طی یک دوران خاص می‌پردازند، نشان دهند».[۱] تاریخ‌نویسان برای انجام دادن این کار، باید قضایای علمی، مفاهیم، ارزشها، و هنجارهای گروه تحت بررسی را شناسایی کنند و خوب دریابند.[۲] این وظیفهٔ آسانی نیست، زیرا آنان را به خواندن متنها به شیوه‌ای «هرمنوتیک»[1] ملزم می‌سازد. کوهن با این روش فرضهای ذیل را مطرح می‌کند: یک متن ممکن است به شیوه‌های مختلف تفسیر شود؛ همهٔ مفسران یک متن از ارزش یکسانی برخوردار نیستند؛ ارجحیت باید به مفسرانی که از بیشترین مهارت و انسجام برخوردارند؛ داده شود؛ بهترین تفسیر از یک متن کهن‌تر ممکن است بیشترین فاصله را با تفسیر مفسران مدرن داشته باشد؛ عباراتی که از دید مفسران مدرن مخلوط و نامعقول به نظر می‌رسد ممکن است دال بر نیاز آنان به تلاش کردن برای درک بیشتر باشد.[۳]

کوهن در کتاب ساختار انقلابهای علمی خاطرنشان می‌کند که اگر ما تاریخ علم را با دقت بررسی کنیم، گونه‌های فرعی الگوی ذیل را کشف می‌کنیم:[۴]

علم نیمه‌خودآگاه[2] ← علم معمولی[3] ← بحران[4] ← علم فوق‌العاده[5] ← انقلاب ← علم معمولی ← بحران...

الگوی کوهن با یک حالت نیمه‌خودآگاه یا مرحلهٔ «علم آغازین»[6] شروع می‌شود، که با رقابت میان مکتبهایی که به موضوع یکسان از چشم‌اندازهای مختلف می‌نگرند، مشخص شده است (ساختار انقلابهای علمی، صص ۹، ۴، ۱۲ - ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۴۷-۴۸، ۶۱-۶۲، ۹۶، ۱۶۳، ۱۷۸-۱۷۹).[۵]

کوهن به عنوان مثالهای این مرحله از تحقیق کردن روی موضوعها پیش از نیوتون، برق پیش از

---

1. hermeneutic.
2. preconsensus.
3. normal.
4. crisis.
5. extraordinary.
6. proto - science.

فرانکلین، حرکت پیش از ارسطو، استاتیک پیش از ارشمیدس، گرما پیش از بلک[1]، شیمی پیش از بویل[2] و بورهاوه[3]، و جغرافیای تاریخی پیش از هوتن[4] نام می‌برد.[۶] از آنجا که اتفاق‌نظر عام در مورد موضوع تحت بررسی وجود ندارد، هر مکتب باید ایده‌ها و فعالیتهایش را تشریح و توجیه کند. اما در عین حال، نبود اتفاق‌نظر عام به این معنی است که پیروان یک مکتب از اینکه تصمیم بگیرند چه چیزی را به عنوان ایده‌ها و فعالیتهای موجه به شمار می‌آورند، نسبتاً فارغند. در نتیجه کوهن یادآور می‌شود که ایده‌ها و مسائل مهم نمی‌توانند بروشنی مورد شناسایی قرار بگیرند، و آن دسته از مسائل انتخاب‌شده برای تحلیل و بررسی، دربارهٔ گزینش مسائل آینده، هیچ راهنمایی یا راه‌حلی را تضمین و عرضه نمی‌کنند. به عقیدهٔ کوهن، دلیل این امر، آن است که تحقیق نیمه‌خودآگاه «چیزی کمتر از یک علم» است (ساختار انقلابهای علمی، صص ۱۳-۱۸، ۲۰، ۲۱، ۴۷-۴۸، ۶۱، ۷۶، ۱۶۳؛ «تاریخ علم» مندرج درکتاب کشمکش ضروری، ص ۱۱۸).

به طور نمونه، پیروزی یکی از مکتبها بر دیگر مکتبها حاکی از مرحلهٔ انتقال است، به آنچه کوهن از آن با عنوان «علم معمولی» نام می‌برد (ساختار انقلابهای علمی، صص ۱۷-۱۹، ۱۷۸). مکتبهای رقیب بتدریج ناپدید می‌شوند، با این‌همه به هیچ وجه پیروانشان نیازی ندارند که به مکتبهای فاتح روی آرند. بنابراین، مرحلهٔ انتقال به علم معمولی نه یک رویداد دقیقاً قابل تعیین تاریخ[5] نه آنچنان تدریجی است که غیرقابل شناسایی باشد. کوهن باور دارد که مرحله‌های انتقال در خلال دهه‌ها تحقق پیدا می‌کنند. دوره‌های انتقال به این معنی است که پیروان مکتبهای مختلف به حد کافی دارای وجه مشترک برای شناختن یک دستاورد مهم خواهند بود. به نظر کوهن، علم معمولی شبیه به حل جدول است. دانشمندان و حل‌کنندگان جدول در مورد شناخت قواعد، امید به یافتن یک راه‌حل، نیاز به آزادی عمل برای نوآوری اساسی، نیاز به علاقه داشتن برای آزمایش کردن قواعد، و امید به افزایش اعتبار در میان اطرافیان، وجه مشترک دارند.[۷] هم در علم معمولی و هم در حل کردن جدول، درستی ایده‌ها و فعالیتها به وسیلهٔ «قواعد بازی» مشخص می‌شود. یعنی، دانشمند و حل‌کنندهٔ جدول در مورد انتخاب هر مسئله یا راه‌حلی آزاد نیستند. بسیاری از قواعدی که فعالیتهای دانشمندان علم معمولی را محدود می‌کنند، به طور ضمنی در پارادایم‌ها قید شده‌اند.

«پارادایم» یکی از مشخص‌ترین و مشکلترین مفهومهای به‌کار رفته در نوشته‌های کوهن است.

---

1. Black.
2. Boyle.
3. Boerhaave.
4. Hutton.
5. datable.

این اصطلاح یکی از مواردی است که در اکثر بخشهای کتاب کوهن کاربرد گسترده‌ای داشته است. در واقع، برخی از منتقدان با هیجان به شناسایی دست‌کم بیست و یک معنی از این اصطلاح، تنها در ساختار انقلابهای علمی توجه کرده‌اند.[۸] اگرچه دامنهٔ کاربرد این اصطلاح در نوشته‌های کوهن افزایش و کاهش دارد، وی معمولاً «پارادایم» را برای اشاره کردن به راه‌حلهای واقعی که در عین حال سرمشقهایی را برای تجربهٔ علمی تدارک می‌بیند، به کار می‌برد.[۹] یعنی، پارادایم‌ها نیز، فقط به عنوان راه‌حلهایی برای مسئله‌های خاص پذیرفته نمی‌شوند؛ آنها سرمشقهایی برای تجربه‌های آینده نیز به شمار می‌آیند، در این مورد پژوهشگر می‌تواند از روشهای تعقلی یا «واژگانی» برای شناخت و حل مسئله‌های تا به حال بررسی‌نشده استفاده کند.[۱۰] اینکه یک پارادایم به چه ترتیبی عمل علمی را راهنمایی می‌کند، بروشنی قابل توضیح نیست. برای توضیح دادن این نکتهٔ مهم، کوهن به بحث لودویگ ویتگنشتاین دربارهٔ مفاهیم درکتاب بررسیهای فلسفی[1] توجه می‌کند.[۱۱] ویتگنشتاین برای ما اثبات می‌کند که تلاشها برای تشریح کردن مختصاتی که همهٔ «بازیها» و فقط «بازیها» به طور مشترک دارند، بی‌نتیجه‌اند. با آنکه بسیاری از «بازیها» به طور مشترک در مختصات سهیمند، مجموعه‌ای از مختصات که همهٔ آنها و فقط آنها را زیر پوشش قرار دهد، وجود ندارد. تقریباً، مفهومها مانند «بازی» از خانواده‌هایی به شمار می‌آیند که از شبکه‌های تشابهات تشکیل شده‌اند. بنابراین، به این دلیل ما اصطلاح «بازی» را در مورد یک فعالیت که قبلاً هرگز شاهد آن نبوده‌ایم به‌کار می‌بریم، که آن از یک «تشابه خانوادگی» با چیزهایی که ما قبلاً آموخته‌ایم و می‌توانیم آنها را «بازی» بنامیم، برخوردار است. به طور مشابه، پارادایم‌ها نمی‌توانند به یک مجموعهٔ مشخص قواعد و فرضها تنزل داده شوند. دانشمند، شناخت از آنها را نه با یاد گرفتن تعاریف، بلکه از راه تعلیم و تربیت و قرار گرفتن در معرض ادبیات کسب می‌کند. بنابراین بیشتر شناخت دانشمند ضمنی است، در مفهومی که توسط میشل پولانی[2] شکل گرفت: «البته، حدود و محتوای دقیقش برای مشخص کردن ناممکن است» («منطق کشف یا روان‌شناسی پژوهش»[3]، درکتاب کشمکش ضروری، ص ۲۸۵).[۱۲]

دانشمندان علم معمولی و حل‌کنندگان جدول نیزگمان می‌کنند که راه‌حلی برای یک مسئله که با قواعد تطبیق کند، وجود خواهد داشت. افزون بر این، آنان برای تلاش در زمینهٔ نوآوریهایی که با

1. Philosophical Investigations.
2. Michael Polanyi.
3. Logic of Discovery or Psychology of Research.

قواعد در تعارض باشند، کمتر از خود علاقه‌مندی نشان می‌دهند. این بدان معنی نیست که کار دانشمندان علم معمولی نمی‌تواند نوآورانه باشد. اصل مطلب کوهن این است که این دانشمندان، درصدد «کشفیات غیرمنتظره» برنمی‌آیند. در واقع، وی مدعی است که دانشمندان علم معمولی برای هدایت کردن و تخصیص دادن مسائلی که قواعد را مورد تردید قرار می‌دهند، گرایشی جزمی از خود نشان می‌دهند (ساختار انقلابهای علمی، صص ۵-۶، ۲۴، ۶۲، ۶۴). از این رو توصیف کوهن از علم معمولی به منزلهٔ تلاشی است «برای توضیح دادن جزئیات توپوگرافیک بر روی نقشه‌ای که خطوط اصلی‌اش از پیش ترسیم شده است» (کشمکش ضروری در کتاب کشمکش ضروری، ص ۲۳۵). دانشمند علم معمولی، مانند حل‌کنندهٔ جدول، به فعالیتهایش برای اینکه آزمایشی از قواعد باشد، توجه نمی‌کند (ساختار انقلابهای علمی، صص ۸۰، ۱۴۴-۱۴۵)؛ «نقش اندازه‌گیری در فیزیک مدرن»[1] و «منطق کشف یا روان‌شناسی پژوهش»، در کتاب کشمکش ضروری، صص ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۷۰-۲۷۲).

تقریباً، آنان درگیر فعالیتهای برگزیده به منظور اثبات کردن توانایی‌شان به عنوان متخصص برای جامعه‌های خود هستند (ساختار انقلابهای علمی، ص ۳۶).

کوهن، به رغم توصیفش از فعالیتهای دانشمندان نرمال با عنوان جزمی و خشک، همچنان باور دارد که آنان قادرند در جهت پیشرفت «تک‌بعدی» و «فزاینده» در تحصیل دانش حرکت کنند (ساختار انقلابهای علمی، صص ۵۲، ۵۳، ۹۶، ۱۳۹، ۱۶۳). از آنجا که علم معمولی به سوی غیرمنتظره سوق داده نمی‌شود، بصیرتهای به دست آمده با بصیرتهای قبلی سازگار و تلفیق‌پذیرند. بنابراین هر مسئلهٔ حل‌شده، درک یک جامعه را از موضوع تحت بررسی افزایش یا بسط می‌دهد. اما، همان‌گونه که کوهن درکتاب ساختار انقلابهای علمی یادآور می‌شود، قضاوت در مورد اینکه آیا پیشرفتی حاصل شده است، می‌تواند «کاملاً به چشم شخص ناظر» موکول باشد (ص ۱۶۳).

با آنکه دانشمندان علم معمولی عمدتاً به مسائل پیش‌بینی‌شده می‌پردازند، گاهی از اوقات به کشفیاتی نایل می‌آیند که به نظر می‌رسد برخلاف انتظاراتشان است. کوهن اینها راکشفیات خلاف قاعده می‌نامد. اما آنان ترجیح می‌دهند آنها را نادیده بگیرند، زیرا از وقت و منابعی که صرفشان می‌شود، بهرهٔ اندکی حاصل خواهد شد. و در واقع بسیاری از اختراعات خلاف قاعده به وسیلهٔ خودشان سرانجام از بین می‌رود. با این‌همه، برخی از خلاف قاعده‌ها در برابر راه‌حل مقاومت

1. The Function of Measurement in Modern Physical Science.

می‌کنند. کوهن اینها را خلاف قاعده‌های «جدی»، «ارزشمند»، «بغرنج»، «بحرانی و آزارنده»، و «چشمگیر» می‌نامد («نقش اندازه‌گیری در فیزیک مدرن»، مندرج در کشمکش ضروری، صص ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۱؛ ساختار انقلابهای علمی، صص ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۷، ۱۸۶). برخی از خلاف قاعده‌ها موجبات «انقلابهای علمی» را فراهم می‌سازند.[۱۳] به طور سنتی، اصطلاح «انقلاب علمی» در مورد آن دسته از رویدادهای حیرت‌انگیزی به‌کار رفته است، که در آنها جابه‌جا شدن یک نظریه یا چشم‌انداز با دیگری به تغییرهایی در دیدگاههای علمی، کارهای پژوهشی، و احتمالاً حتی آگاهی عمومی می‌انجامد؛ دستاوردهای کوپرنیک، نیوتون، داروین، و انیشتین ذهن را تکان می‌دهد. از این رو، کوهن دامنهٔ این مفهوم را، در وهلهٔ اول، برای زیر پوشش قرار دادن تغییرهایی که نتایجی گسترده در محدودهٔ یک علم دارند، اما در خارج از آن دارای کمترین تأثیرند، و در وهلهٔ دوم، کشفیات پدیده‌های جدید، گسترش می‌دهد.

دانشمندان، به هنگام مواجه شدن با یک بحران چشمگیر، ممکن است با درگیر شدن در «علم فوق‌العاده» یا «علم در حالت بحران» عکس‌العمل نشان دهند (ساختار انقلابهای علمی، صص ۶، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۰۱، ۱۵۴). در علم فوق‌العاده یا علم بحرانی، «قواعد بازی» که قبلاً قطعی فرض می‌شدند، در معرض بررسی دقیق قرار می‌گیرند. علوم فوق‌العاده می‌کوشند قواعد را به نحوی تغییر دهند که تا آنجاکه ممکن است بسیاری از راه‌حلهای پیشین مسئله، با در نظر گرفتن آن دسته از خلاف قاعده‌هایی که موجبات بحران را در وهلهٔ اول فراهم می‌آورند، محفوظ بمانند. پس از این «تغییر پارادایم»، اصطلاحی که تقریباً به علت کاربرد گسترده‌اش جنبه‌ای کلیشه‌ای پیدا کرده است، یعنی «علم معمولی»، دوباره تحت قواعد جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد. کوهن انقلابها را به مثابهٔ «ویرانگر ـ سازنده» توصیف می‌کند، زیرا که آنها گردآوری شناخت را در «علم معمولی» متوقف می‌کنند و امکان پیدایش یک دیدگاه جدید را از موضوع که با دیدگاه پیشین مقایسه‌ناپذیر است، فراهم می‌سازند (ساختار انقلابهای علمی، ص ۶۶).[۱۴] درک متغیر کوهن از «مقایسه‌ناپذیر بودن»، یک موضوع رایج برای بحث در میان فیلسوفان بوده و موجب پیدایش انبوهی از آثار مکتوب شده است. در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، کوهن با بهره گرفتن از آثار کوین [1] فیلسوف استدلال می‌کند که اگر «زبان بی‌طرف اظهارنظر» «که دست‌کم بتواند نتایج تجربی دو دیدگاه را بی‌کم وکاست ترجمه کند» وجود نداشته باشد، این دو دیدگاه از جهان مقایسه‌ناپذیرند. اما در دههٔ ۱۹۸۰، نشان

1. Quine.

یک زبان بی‌طرف اظهارنظر محو می‌شود و ایدهٔ «ترجمه‌ناپذیر بودن» سر زبانها می‌افتد. در این قرائت دوم، اگر ساختار «واژگان» دو دیدگاه متفاوت باشد، آن دو دیدگاه مقایسه‌ناپذیر تلقی خواهند شد. یعنی، اگر دیدگاهها مقایسه‌ناپذیر باشند، برای ما هماهنگ بودن به طور روشمند با معنی و دامنهٔ مفاهیمشان ناممکن است. نمی‌توان گفت، آن‌گونه که برخی از منتقدان نتیجه‌گیری کرده‌اند، که مقایسه‌ناپذیر بودن پارادایم‌های متوالی به این معنی است که آنها بی‌نظیرند یا اینکه تداوم میان دوره‌های علوم طبیعی از بین رفته است. کوهن در کتاب ساختار انقلابهای علمی خاطرنشان می‌کند که دست‌کم بخشی از دستاوردهای علوم طبیعی این متداوم بودن را اثبات می‌کند، زیرا که پس از یک انقلاب:

> بیشتر شیوهٔ بیان [دانشمند] و بخش اعظم ابزارهای آزمایشگاهی‌اش آن‌گونه که قبلاً بودند، یکسان باقی می‌مانند. در نتیجه، علم فرا انقلابی مانند سلف انقلابی‌اش همواره بسیاری از کاربردهای یکسان را، اجراشده با ابزارهای یکسان و تعریف‌شده با اصطلاحات یکسان دربردارد.

(همان، ص ۱۳۰)

به دلیل اینکه توانایی حل‌کنندهٔ مسئله افزایش می‌یابد، پیشرفت حاصل می‌شود، اما این بتنهایی ما را مستحق اینکه بگوییم پیشرفت علمی یک طرح نزدیکتر به حقیقت است، نمی‌کند. به عقیدهٔ کوهن، این امر به دو دلیل است. اول، ادعای اینکه نظریه‌های متوالی باعث نزدیکتر شدن به حقیقت می‌شوند، نشان می‌دهد که نظریه‌های بعدی، تخمینهای بهتر حقیقت هستند تا نظریه‌های قبلی. به عنوان مثال، وقتی که ما فیزیک ارسطویی، مکانیک نیوتونی، و نسبیت انیشتنی را بررسی می‌کنیم، نامعقول نیست که بگوییم اولی و دومی با همدیگر ارتباط نزدیکتری دارند، تا دومی و سومی. دوم، چگونه ممکن است قضاوت کنیم که آیا یک نظریه با حقیقت مطابقت دارد یا خیر؟ آیا ما قادریم از چشم‌اندازمان فاصله بگیریم و جهان را آن‌طور که «واقعاً» هست، ببینیم؟ از این رو کوهن باور دارد که پیشرفت علمی را باید صرفاً به عنوان بهبود ابزاری شناخت علمی تلقی کرد.

وی می‌نویسد:

> علم، ترتیب داده شده مانند مجموعه‌ای از ابزارها برای حل کردن جدولهای فنی در زمینه‌های خاص، بوضوح با دقت و توانایی همراه با گذشت زمان بهبود می‌یابد. علم،

مانند یک ابزار، بی‌تردید پیشرفت می‌کند.[۱۵]

بسیاری از پژوهندگان، از جمله تاریخ‌نویسان، از نظریات کوهن با اشتیاق فراوان استقبال کرده‌اند. برخی سعی کرده‌اند تا ثابت کنند که گونه‌های فرعی الگویش را از پیشرفت علمی، می‌توان در عین حال در تاریخ روشنفکرانه پیدا کرد، درحالی‌که دیگران صرفاً به پذیرش اصطلاحاتی مانند «پارادایم» و «مقایسه‌ناپذیر» خشنود بوده‌اند. در واقع، همان‌طور که دیوید فیشر[1] خاطرنشان کرده است، نظریات کوهن «در تمام زمینه‌های مربوط» به تاریخ نمود دارد.[۱۶] اما چنان هیجانی ممکن است با برخی از نگرانیهای جدی مواجه شود. اول، تا چه حدی نظریات کوهن به علوم طبیعی اختصاص دارد؟ مثلاً، آیا تاریخ یک گروه اجتماعی مانند تاریخ مختص به یک جامعهٔ علمی است، که در آن افراد از «تعلیم و تربیت یکسان» و «نهادهای حرفه‌ای»، خواندن ادبیات فنی یکسان برخوردارند و «درسهای یکسان بسیاری را از آن فراگرفته‌اند؟» دوم، آیا به دست دادن شرح روشنی از معتقدات محوری نظریهٔ کوهن امکان‌پذیر است؟ مفسران نظریات کوهن، همان‌طور که قبلاً در مورد «پارادایم» از آن بحث شد، به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوتند. آیا نظریات اینان فوق‌العاده غیرواقعی نیست؟ سوم، ممکن است تردیدهایی دربارهٔ کفایت نظریهٔ کوهن به مثابهٔ یک تاریخ‌نگاری مربوط به علم مطرح شود. به عنوان مثال، چرا جامعه‌های علمی را باید در حکم واحدهای بنیادی تحلیل در مورد تاریخ علم در نظر گرفت؟ آیا دانشمندان علم معمولی همان اندازه جزمی‌اند که کوهن اظهار می‌کند؟ و بالاخره، تردیدهای عام فلسفی ممکن است راجع به نظریات کوهن مطرح شوند، مثلاً، چرا نمی‌توان روشهایی را که به وسیلهٔ آنها یک پارادایم عمل علمی را هدایت می‌کند، تحلیل کرد؟ افزون بر این، اگر دیدگاه کوهن دربارهٔ موضوع مورد نظرش، مانند موضوع مورد نظر دانشمندان، توسط فرضها و ارزشها شکل می‌گیرد، آنگاه چه پایگاهی را باید برای نظریه‌اش قایل شویم؟ شاید وقت آن باشد که ما خود «قواعد بازی» کوهن را مورد بررسی دقیق قرار دهیم.

یادداشت‌ها

1 Structure of Scientific Revolutions, p. 3; and 'History of Science', in P. D Asquith and H. E. Kyburg (eds), Current Research in Philosophy of Science, Am Arbor, MI: Edwards, 1979, p. 122.

---

1. David Fischer.

2 'Commensurability, Comparability, Communicability', in P. D. Asquith and T. Nickles (eds), Proceedings of the 1982 Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association, East Lansing, MI: Philosophy of Science Association, 1983 pp.677-8.

3 P. Hoyningen-Heune, Reconstructing Scientific Revolutions: Thomas S. Kuhn' Philosophy of Science, trans. A. T. Levine, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1993, pp. 21-2.

4 A variation on A. F. Chalmers, What is this Thing Called Science? An Ass.essmen of the Nature and Status of Science and its Methods, Milton Keynes: Open University Press, 1978, p. 86.

5 In the first edition of The Structure of Scientific Revolutions Kuhn calls this, 'pre-paradigm' phase, but by 1969 he admits that 'preconsensus science' is also shaped by paradigms. See The Structure of Scientific Revolutions, pp. ix 20,47,61,76, 163,178-9; 'Second Thoughts on Paradigms', in The Essentia Tension, p. 295, n.4; and 'Reflections on my Critics', in I. Lakatos and A Musgrave (eds), Criticism and the Growth of Knowledge, Cambridge: Cambridge University Press, 1970, p. 272, n.l.

6 He is, however, hesitant about tagging 'an extended historical episode with 2 single and somewhat arbitrarily chosen name'. See The Structure of Scientific Revolutions, p. 15.

7 On the limits of this analogy see P. Hoyningen-Heune, Reconstructing Scientific Revolutions, pp. 171-80.

8 M. Masterman, 'The Nature of a Paradigm', in Lakatos and Musgrave (eds), Criticism and the Growth of Knowledge, p. 61.

9 'Second Thoughts on Paradigms', in The Essential Tension, p. 307, n.16, 319: 'Reflections on my Critics', in Lakatos and Musgrave (eds), Criticism and the Growth of Knowledge, pp. 235, 272; and 'Dubbing and Redubbing: the Vulnerability of Rigid Designation', in C. W. Savage (ed.), Scientific Theories, Minnesota Studies in Philosophy of Science, no. 14, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 1990, pp. 302, 314, 316, n.9.

10 Hoyningen-Heune, Reconstructing Scientific Revolutions, p. 160.

11 L. Wittgenstein, Philosophical Investigations, trans. G. E. M. Anscombe, Oxford: Basil Blackwell, 1953, pp. 31-6.

12 See The Structure of Scientific Revolutions, pp. 44, n.l, 196; M. Polanyi, Personal Knowledge, London: Routledge & Kegan Paul, 1973, and M. Polanyi, Knowing and Being, London:

Routledge & Kegan Paul, 1969.

13 Though Kuhn was convinced that crises are usually the prelude to revolutions, in his later writings he allowed that they might in rare cases be started in other ways. He also conceded that a crisis need not be triggered by anomalies within the field at issue. See Hoyningen-Heune, Reconstructing Scientific Revolutions, pp. 232-3; M. Mandelbaum, 'A Note on Thomas S. Kuhn's The Structure of Scientific Revolutions', Monist, 1977, 60(4): 446-7; and J. W. Watkins, 'Against "Normal Science", in Lakatos and Musgrave (eds). Criticism and the Growth of Knowledge, pp. 30-1.

14 In The Structure of Scientific Revolutions Kuhn likens revolutions to Gestalt switches. but in the 1980s he admitted that revolutions are gradual to a much greater degree than the analogy suggests. See, for example, 'Response to Commentators'. in S. Allen (ed.), Possible Worlds in Humanities, Arts, and Sciences, Berlin: de Gruyter, 1989, p. 49.

15 'Metaphor in Science', in A. Ortony (ed.), Metaphor and Thought, Cambridge: Cambridge University Press, 1979, p. 418.

16 D. H. Fischer, Historian's Fallacies: Toward a Logic of Historical Thought, London: Routledge & Kegan Paul, 1971.

آثار مهم

The Structure of Scientific Revolutions, third edition, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1996.

The Essential Tension: Selected Studies in Scientific Tradition and Change, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1977.

همچنین نگاه کنید به

Collingwood, Hempel, Popper (MP), Quine (MP), Wittgenstein (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Agassi, J., 'Towards an Historiography of Science', History and Theory, 1963, 2(4): 1-17.

Barnes, B., T. S. Kuhn and Social Science, London: Macmillan, 1982.

Gutting, G. (ed.), Paradigms and Revolutions: Applications and Appraisals of Thomas Kuhn's Philosophy of Science, Chicago, IL: University of Notre Dame Press, 1980.

Hacking, I. (ed.), Scientific Revolutions, Oxford: Oxford University Press, 1981. Hoyningen-Heune, P., Reconstructing Scientific Revolutions: Thomas S. Kuhn's Philosophy of Science, trans. A. T. Levine, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1993.

Kragh, H., An Introduction to the Historiography of Science, Cambridge: Cambridge University Press, 1987.

Lakatos, L. and Musgrave, A. (eds), Criticism and the Growth of Knowledge, London: Cambridge University Press, 1970.

Mandelbaum, M., 'A Note on Thomas S. Kuhn's The Structure of Scientific Revolutions', Monist, 1977,60(4): 445-52.

Maudgil, A., 'World Pictures and Paradigms: Wittgenstein and Kuhn', in P. Weingartner and G. Schurz (eds) , Reports of the Thirteenth International Wittgenstein Symposium 1988, Vienna: Höller-Pichler- Tempsky, 1989, pp. 285-90.

Meiland, J. W. and Krausz, M. (eds), Relativism, Cognitive and Moral, Chicago, IL: University of Notre Dame Press, 1982.

Newton-Smith, W. H., The Rationality of Science, London: Routledge, 1981. Rorty, R., Philosophy and the Mirror of Nature, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1979.

امانوئل لو روی لادوری[1] (۱۹۲۹ -)

امانوئل کسی است که همواره به عنوان پیشوای نسل سوم رویدادنگاری[2] و «ستارهٔ درخشان متخصصان تاریخ و فرهنگ قرون وسطا»، نقشی اساسی درگسترش حوزهٔ تاریخ ایفاکرده است. لو روی لادوری برای بسیاری از تاریخ‌نویسان ثابت کرد که از مطالعهٔ روشن‌بینیهای علوم اجتماعی فراوان می‌توان تجربه آموخت ـکسب طرز نگرشهای نو برای بررسی منابع مشهور،کاربرد روشهای کمی و مداقه در قطره‌های دریای انسانیت.

امانوئل لو روی لادوری در لموتیر ـ ان ـ سنگله[3]، فرانسه، در ۱۹۲۹ متولد شد. وی در کلاسهای درس کالج سن ژوزف، درکان، دبیرستان آنری پنجم در پاریس، و دبیرستان لاکانال در سو[4] به تحصیل پرداخت، لیسانسش را در رشتهٔ تاریخ از دانشسرای عالی پاریس گفت و درجهٔ دکتری ادبیاتش را از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه پاریس. او، پس از مدتی تدریس در دبیرستان مونپلیه و دانشگاه مونپلیه، در مدرسه مطالعات عالی در پاریس مدیر دروس شد. وی از ۱۹۷۰ استاد صاحب‌کرسی جغرافیا و علوم اجتماعی در دانشگاه پاریس و پس از بازنشستگی فردیناند برودل، استاد تاریخ تمدن مدرن در کالج د فرانس بوده است.

لو روی لادوری شهرت خود را به عنوان تاریخ‌نویسی مبتکر با انتشار رسالهٔ دکتری‌اش با نام کشاورزان لانگداک[5] تثبیت کرد.[۱] وی در این رساله با بهره‌گرفتن از داده‌هایی کمی مانند مالیات، عُشریه، اجاره و ارقام درآمد، و معلومات فرانسوا سیمیاند[6]، دیوید ریکاردو[7]، توماس مالتوس[8]، فروید، وبر، لوی استروس، ارنست لابروس[9]، میشل فوکو، و برودل، دربارهٔ اینکه تاریخ لانگداک از اواخر قرن پانزدهم تا اوایل قرن نوزدهم یک «تاریخ ایستا»ست به بحث و استدلال می‌پردازد. در حالتی خام و ابتدایی، در آن دوران هیچ چیز تغییر نکرد (در مورد تاریخ ایستا، نک کتاب فکر و روش تاریخ‌نویس[10]، صص ۱-۲۷). لو روی لادوری در نخستین بخش کتابش استدلال می‌کند،

---

1. Emmanuel Le Roy Ladurie.
2. Annales historians.
3. Les Moutiers - en - Cinglais.
4. Sceaux.
5. Les paysant de Languedoc.
6. Francois Simiand.
7. David Ricardo.
8. Thomas Malthus.
9. Ernest Labrousse.
10. Mind and Method of the Historian.

درحالی‌که شرایط اقلیمی نقشی اساسی در تاریخ انسانی ایفا می‌کند اما تغییرات اقلیمی با تغییرات اقتصادی دقیقاً مرتبط نیست (کشاورزان لانگداک، ص ۱۸؛ نک همچنین دوران عیش و نوش، دوران قحطی: تاریخی دربارهٔ شرایط اقلیمی از سال ۱۰۰۰ به بعد)[1].

در این بررسی، تاریخ مربوط به روستاهای فرانسه که از اواخر قرن پانزدهم تا اوایل قرن نوزدهم را در برمی‌گیرد به انباشت فزایندهٔ سرمایه از سوی سرمایه‌داران اشاره نمی‌شود. تقریباً، در این کتاب از مراحل ترقی و انحطاط سخن به میان می‌آید. در اولین مرحله، که لو روی لادوری از آن با عنوان «معیار بی‌پولی»[2] یاد می‌کند، توسعهٔ اقتصادی با رشد چشمگیر جمعیت که متعاقب طاعون سیاه تحقق یافت، انجام گرفت. رشد جمعیت به احیای جنگلها و زمینهای نامرغوب برای کشاورزی، تقسیم املاک به اجزای کوچکتر و کاهش دستمزدها منجر شد. کسانی که از این موقعیت بیشترین سود را بردند، زمین‌دارانی بودند که بر املاک خود نظارت می‌کردند.

این شرایط موجب پیدایش مرحلهٔ دوم، «ترقی»، شد. تا ۱۵۳۰، رشد جمعیت تداوم یافت و زمین‌داران از منافع سالمی بهره‌مند گردیدند. اما در این زمان، «انعطاف‌ناپذیری سرسختانهٔ» امور کشاورزی به یک مرحلهٔ انحطاط انجامید (همان، ص ۲۹۰). کشاورزان غلات بیشتری می‌کاشتند، اما قادر نبودند (به سبب محافظه‌کاری فنی، نبود سرمایه یا عدم ابتکار) محصول را در حدی که با رشد جمعیت متناسب باشد، افزایش دهند. مردم فقط با داشتن غذای اندکی با تلاش و تقلا به زندگی ادامه می‌دادند. بسیاری جلای وطن می‌کردند یا دیرتر تشکیل خانواده می‌دادند. آنان آگاه بودند که دوران سخت و عذاب‌آوری را می‌گذرانند، اما «تا سر حد قربانی کردن خود، فکر و ذکرشان به مسائل مذهبی مشغول شده بود» (همان، ص ۲۹۱). پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در برابر دعاوی مبتنی بر رستگاری و در برابر پرداخت اجاره‌بهای زمینهای متعلق به کلیسا، دادن عشریه و مالیات مبارزه می‌کردند. لوروی لادوری عقیده دارد که این مبارزات هم موجب ظهور جنبشهای ضد مالیات و هم رواج جادوگری گردید، که قول آینده‌ای روشن می‌دادند اما نمی‌توانستند شرایط اجتماعی را زیر و رو کنند (همان، صص ۱۹۱-۲۱۸). «مصیبت مالتوسی»[3] بر سر مردم لانگداک که به علت ازدیاد جمعیت از داشتن محصولات زراعی به صورت پرثمر بی‌بهره مانده بودند، نازل شده بود (همان، ص ۳۱۱).

---

1. Time of Feast, Times of Famine: a History of Climate since the Year 1000.

2. the low water mark.

3. Malthusian curse.

در مرحلهٔ سوم ـ «بلوغ» (پس از ۱۶۰۰) ـ میزان تولد به سطح میزان مرگ و میر رسید. اما انباشت سرمایهٔ خصوصی، هم به دلیل محافظه‌کاری مربوط به امور کشاورزی و هم افزایش چشمگیر «پدیده‌های انگل‌واری» مانند ربا، اجاره‌بها، عشریه به کلیسا، و پرداخت مالیات به دولت آهنگی کند داشت.

در مرحلهٔ چهارم، «رکود درازمدت»، مالیاتها، کاهش محصول، بیکاری، فقر، شرایط بد بهداشتی، مهاجرت، دیر ازدواج کردنها، و حتی نوعی کنترل موالید، هم مانع رشد جمعیت شد و هم باعث تقسیم کردن زمین به قطعات کوچکتر برای کشت و کار گردید. بدین ترتیب دورهٔ یک کاسه کردن قطعات زمین، به نفع سرمایه‌داران، شروع شد.

به طور خلاصه، جامعه دو قرن رشد جمعیت و تقسیم زمین به قطعات کوچک، بدین سبب که «تاریخ ایستا» بود، سیر قهقرایی داشت. لو روی لادوری نتیجه می‌گیرد که علت این امر عمدتاً متوجه ناتوانی جامعه برای ازدیاد محصول بود. وی می‌نویسد:

> برخی از یک سقف طبیعی در مورد منابع تولید سخن گفته‌اند. اما «طبیعت» در این حالت عملاً فرهنگ است؛ آن عبارت از سنتها، سبک زندگی، و ذهنیت مردم است؛ آن عبارت است از یک کلیت متشکل از دانش فنی و نظام ارزشها، با به کار گرفتن امکانات و تعقیب اهداف.

(همان، ص ۲۹۸).

یعنی، مردم لانگداک نه تنها فاقد فناوری پیشرفته بودند، بلکه فاقد «خودآگاهی، فرهنگ، اخلاقیات، خط‌مشی سیاسی، آموزش و پرورش، روحیهٔ اصلاح‌طلبی، و اشتیاق برای نیل به موفقیت بودند» (همان، ص ۳۰۲). بنابراین آنچه لو روی لادوری پیدا کرد یک چرخه در معنای دقیق کلمه نبود، زیراکه پایان توسعه جامعهٔ لانگداک را به نقطهٔ زمان حرکتش باز نگرداند. حتی اگر اقتصاد به طور کامل دچار رکود می‌شد، کانونهای رشد وجود داشت. پرورش تاک و ابریشم، همچنین تولید منسوجات، گسترش پیدا کرد. اینها، به انضمام گسترش آموزش ابتدایی، ضعیف شدن تعصبات مذهبی، و «بهبود همگانی در رفتار»، یک «جهش اقتصادی» را در قرن هجدهم امکان‌پذیر ساخت (همان، صص ۳۰۲، ۳۰۷).

لو روی لادوری، در کشاورزان لانگداک، مخصوصاً علاقه‌مند به مورد شناسایی قرار دادن

ساختهای[1] درازمدت، بتدریج رو به رشد مادی و معنوی واقعاً مشهودتر و رویدادهای زودگذر و بزنگاهها[2]یی است که از سوی طرفداران تاریخ وقایع مورد توجه قرارگرفته بود. وی در اینجا از روش برودل تقلید می‌کند. اما، برخلاف برودل، لو روی لادوری باور دارد که مایهٔ تأسف خواهد بود که تاریخ وقایع و شرح حال افراد را منسوخ کنیم (قلمرو تاریخ‌نویس[3]، صص ۱۱۱-۳۲). این‌گونه تأملات، و تحقیق بعدی‌اش، حاکی از تلاشی است برای تلفیق کردن هر دو رویدادها و «ساختارها».
به عنوان نمونه، این مطلب بروشنی در کتاب کارناوال در رومان[4] اثری که از یک توصیف پنج صفحه‌ای درکتاب کشاورزان لانگداک ناشی شد، مشهود است. در این کتاب، لو روی لادوری به کشتار دسته‌جمعی دست‌کم بیست صنعتگر و استادشان در شهر رومان در جریان کارناوال در سال ۱۵۸۰ توجه می‌کند. وی، براساس دو توصیف از این کشتار، یکی حاکی از همدردی نسبت به صنعتگران مقتول و دیگری خصمانه، فهرستهای مربوط به مالیات خانوارها، فهرستهای مربوط به بروز بیماری طاعون، و نظریات طیف وسیعی از تاریخ‌نویسان و نظریه‌پردازان اجتماعی، نتیجه می‌گیرد که شورش شهر رومان، منعکس‌کنندهٔ تعارضهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی جامعهٔ روستایی فرانسه در سالهای پایانی قرن شانزدهم بود. کارناوال در رومان، دلبستگی لو روی لادوری را به ارزشها، نگرشها، سنتهای رایج، و باورها و رفتار مذهبی نشان می‌دهد.[۲]

یک دلبستگی مشابه دیگر در قبال زندگی روزمرهٔ مردم عادی، اساس مهمترین و پرطرفدارترین اثرش روستای مونتلو: ارض موعود ضلالت از ۱۲۹۴ تا ۱۳۲۴[5] را تشکیل می‌دهد. محتوای کتاب مونتلو براساس دفتر ثبت ژاک فورمی[6]، اسقف شهر پارمی[7] در ساحل رود اریژه از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵، نوشته شده، و مربوط است به بازجویی و مجازات کسانی که متهم به آیین کاتار[8] بودند. آیین کاتار یکی از سرسخت‌ترین بدعتهای کیش مسیحیت در قرون وسطا بود که تا قرن چهاردهم در روستاهای رشته‌کوههای پیرنه، از جمله مونتلو به حیات خود ادامه داد. کاتارها باور داشتند هنگامی که خداوند ارواح نیک را آفرید، شیطان هم جهان مادی را خلق کرد. از این رو رستگاری تنها موقعی حاصل می‌شود که روح از قید تن رهایی یابد. دفتر ثبت فورمی در ۱۹۶۵ انتشار یافت و تاریخ‌نگاران با آن کاملاً آشنایی دارند. بنابراین لو روی لادوری یکی از نخستین

---

1. structures.
2. conjoncture.
3. The Territory of Historian.
4. Le Carnaval de Romans.
5. Montaillou, village occitan de 1294 à 1324.
6. Jacques Fournier.
7. Pamiers.
8. Catharism.

پژوهندگانی بود که خاطرنشان کرد که یک دفتر ثبت تفتیش عقاید مانند دفتر ثبت فورمی می‌تواند اطلاعاتی را در مورد زندگی روستایی در اختیار بگذارد. لو روی لادوری از بازجوییهای بیست و یک نفر از روستاییان دهکدهٔ مونتلو یادداشت‌برداری کرد و دوباره آنها را به صورت یک توصیف دو نسخه‌ای مدون ساخت. وی در اولین قسمت گزارش خود، به فرهنگ مادی مونتلو نظری می‌اندازد: خانه‌ها، وضع کشت و کار، قدرت روحانی و غیر روحانی، و ارتباطش با روستاهای دیگر. در قسمت دوم، وی به عرصهٔ معنوی روستاییان نظر می‌افکند: معاشرتها و روابط پنهانی، درک مکان، زمان، پیری، مرگ و میر، سکس، خدا، گناه، ازدواج، سرنوشت، جادو و جنبل، و رستگاری. لو روی لادوری مدعی است که کتابش:

> بیشتر یک کار جسورانه است تا گریزی گذرا. تاریخ مبتنی بر واقعیت مردم عادی است؛ مربوط به پی‌یر [کلرگ][1] و بئاتریس [د پلانیسول][2] است و عشقشان؛ دربارهٔ پیرموری است و رمه‌اش؛ جان زندگی است که دوباره از روی دفتر ثبت لاتینی یک [کشیش] سرکوبگر احیا شده و نمونه‌ای است بارز از ادبیات اکسی‌تن[3].

(مونتلو، ص ۳۵۶)

«دم روح‌بخشی» که لو روی لادوری در فرانسهٔ قرون وسطا دمید برای وی هم شهرت فراوان در بین مردم و هم استقبال و انتقاد بی‌حد محافل علمی را به همراه آورد. حتی مونتلو به صورت یک مرکز جهانگردی همگانی درآمد. اگرچه پژوهشگران روش خلاق و مبتکرانهٔ لو روی لادوری را ستوده‌اند، از اعتماد بی‌چون و چرای وی به دفتر ثبت کشیش فورمی شکوه کرده‌اند. زیرا، به جای اینکه کتاب مزبور مدرکی از روستاییان دربارهٔ زندگی خودشان باشد، با استناد و تکیه بر دفتر ثبت کشیش است که مندرجاتش مجموعهٔ اعترافاتی است که به زور شکنجه یا ترس از آن، از متهمان روستایی گرفته شده و چون زبان اعتراف‌کنندگان زبان اکسی‌تن بوده است، کشیش اعتراف‌گیرنده، اعترافات آنان را در حین ثبت کردن از این زبان به لاتین برمی‌گردانده است. بنابراین بعضی از منتقدان، مندرجات دفتر ثبت را اساساً مخدوش و سست تلقی می‌کنند و استناد جستن به آنها را در بررسی تاریخی درست نمی‌دانند؛ برخی دیگر از منتقدان نسبت به کاربرد مکرر چندین نقل قول مشخص از سوی لو روی لادوری در تأیید عقاید عمیقاً متفاوت انتقاد کرده‌اند؛ بعضی بر عدم

---

1. Pierre Clergue. 2. Béatrice des Planissoles. 3. Occitan.

اظهارنظرش در مورد اینکه وی چگونه گزارش خود را تدوین کرده است، خرده گرفته‌اند؛ برخی نیز استفادهٔ فراوانش را از مطالب پیش‌پاافتاده، استعمال واژه‌های تازه و اصطلاحات فرانگله[1] مانند «une-one-man-town» و «le wait-and-see» مورد نکوهش قرار داده‌اند.[۳]

این انتقادها همچنین آثار اخیرتر لو روی لادوری، را بویژه ساحرهٔ جاسمین[2] و قرنِ فُقرا[3] (= گدا و استاد: یک نمایشنامه‌نویس مربوط به قرن شانزدهم) هدف قرار داده‌اند.[۴] لو روی لادوری در اثر اولی از عقیدهٔ کارلو گینزبرگ[4] مبنی بر اینکه جادوگری، آنگونه که روستاییان قرون وسطا استنباط می‌کردند، بسیار دور از اعمال منسوب به زنان جادوگر در کلیسا و مطالب مندرج در صورت‌مجلسهای محکمهٔ قضایی بود، جانبداری می‌کند.[۵] هدف وی در کتاب مزبور عبارت است از بازسازی کردن «کل واقعیت اجتماعی جادوگری» از طریق شعر اکسی‌تن فرانکونتو، به چاپ رسیده در ۱۸۴۲ از سوی ژاک بوئه[5] «جاسمین» (ساحرهٔ جاسمین، ص ۵۹). این شعر که بر مبنای یک قصهٔ سنتی سروده شده بود ـ چنانکه برخی از ساکنان شهرهای آژان[6] و روکفور[7] در همان زمانی که لو روی لادوری کتاب مزبور را می‌نوشت، با آن آشنا بودند ـ دربارهٔ زن جوانی است که متهم به جادوگری است. با وجود آرایه‌های ادبی جاسمین، لو روی لادوری مدعی است که شعر بسیاری از باورهای رایج دربارهٔ جادوگری را در جنوب فرانسه در قرن هفدهم و هجدهم در متن خود حفظ کرده است (همان، صص ۱۴۶ـ۱۴۸).

فرانکونتوی[8] «جادوگر» مانند خانوادهٔ میمال[9] (همان، صص، ۳۱ـ۵۲). و زن رامون دو لولا[10] (همان، صص ۶۲ـ۶۳)، برخلاف اصل ثروت مشروط عمل می‌کند.

یعنی، دیگران باور داشتند که آنان (دانسته یا ندانسته) به انسانها و اموال دیگران، به قصد افزودن بر ثروت خودشان لطمه می‌زنند (همان، صص ۲۵، ۴۴ـ۶۱، ۷۴).[۶] گسترهٔ ذهنی نمایشنامهٔ گدا و استاد بسیار وسیعتر است. لو روی لادوری مدعی است که خاطرات و مشابهت سه نسل از خانوادهٔ پلاتر به بسیاری از ارزشها، باورها و نگرشهای مربوط به قرن شانزدهم، بویژه آنهایی که مربوط به تحصیل علم، اصلاح مذهبی، مالیات، پزشکی، وام، جنایت، و آشفتگی اجتماعی است، وضوح می‌بخشد.

---

1. Franglais.
2. Jasmin's Witch.
3. Le siècle des Platter.
4. Carlo Ginzburg.
5. Jacques Boé.
6. Agen.
7. Roquefort.
8. Francouneto.
9. Mimalé.
10. Ramonet de Lola.

کتابهای کارناوال در رومان، مونتلو، ساحرهٔ جاسمین و گدا و استاد همگی نمونه‌هایی است از آنچه «ریز تاریخ»[1] نامیده می‌شود.[۷] از راه بررسی یک خانواده، زندگی، رویداد یا موقعیت، تاریخ‌نویس امیدوار است بر «ساختارهای» معنوی و مادی جامعه پرتو تازه‌ای بیفکند. با آنکه ریزتاریخ عمدتاً به سبب آثار لو روی لادوری به صورت رایج در آمده است، تردیدهایی در مورد نمونه‌وار بودن آن ابراز شده است، یعنی تجربیات مردم شهرهای رومان، مونتلو، روکفور، آژان، و اعضای خانوادهٔ پلاتر دلالت بر چه چیز دارند؟ آیا ما در نتیجه‌گیری از تجربیاتشان برای اظهارنظر کردن در مورد تجربیات مردم در فرانسه توجیه شده‌ایم؟ آیا هم در مورد قرون وسطا و هم در مورد عصر مدرن توجیه شده‌ایم؟ یا اینکه آن تجربیات صرفاً به گروههای کوچکی منحصر می‌شوند؟ منتقدان همچنین استنباط لو روی لادوری را از «ساختارها» مورد تردید قرار داده‌اند. بی‌بهره بودن استنباط او از یک توصیف شفاف در خصوص اصطلاح مزبور بارها مورد جر و بحث قرار گرفته است، انسان سرگردان می‌ماند که چه ملاکی را برای مورد شناسایی قرار دادن آنها می‌شود به کار برد، چرا ساختارهای مشابه، نتایج متفاوت به بار می‌آورند، چرا ساختارها تغییر می‌کنند، چرا پدید می‌آیند، و آیا قلمرو ساختارها واقعاً وجود دارد.[۸]

هرچند لو روی لادوری توجه بسیار به تجربیات مردم عادی نشان داده است، در عین حال تاریخهایی نیز دربارهٔ حکومت پادشاهی فرانسه در فاصلهٔ میان ۱۴۶۰ و ۱۷۷۴ نوشته است. در کتاب حکومت پادشاهی فرانسه: از لویی یازدهم تا هنری چهارم، ۱۴۶۰ - ۱۶۱۰[2]، او استدلال می‌کند حدود حکومت اولیهٔ مدرن را خط‌مشی سیاسی اشرافی، کشمکشهای مذهبی، و پیشرفتهای اقتصادی مشخص کرده بودند. وی در عین حال مدعی است که این حکومت با کمک به گسترش فضای برون‌مرزی در پرووانس[3]، بورگاندی[4]، و ایتالیا، و رقابت کردن با جاه‌طلبیهای استعماری و امکانات مالی اسپانیا به حیات خود ادامه می‌داد. او در کتاب رژیم پیشین: از لویی سیزدهم تا لویی پانزدهم، ۱۶۱۰-۱۷۷۴[5]، به دگرگونیهای میان دوره‌های برخوردار از تسامح و عقلانیت نسبی در رهبری امور داخلی و خارجی با آن دوره‌هایی که در برون‌مرز با تعرض و تجاوز و در درون‌مرز با استبداد و خودکامگی مشخص شده‌اند، می‌پردازد. وی از میان دوره‌های برخوردار از تسامح، دورهٔ

1. microhistory.
2. L'Etat royal: de Louis XIà Henri Iv, 1460-1610.
3. Provence.
4. Burgundy.
5. Ancien Régime: de Louis XIII à Louis XV, 1610-1774.

فرمانروایی لویی پانزدهم راکه، به رغم وقفه‌های دههٔ ۱۷۵۰، با نوعی پیشرفت به سوی لیبرالیسم عمل‌گرایانه تشخص یافته است، معرفی می‌کند؛ و از میان دوره‌های استبدادی، دورهٔ ریشلیو[1] و نیمهٔ پایانی فرمانروایی لویی پانزدهم را متذکر می‌شود. لو روی لادوری کلاً در هر دو کتاب خاطرنشان می‌کند که حرکت برگشت‌ناپذیر به سوی لیبرالیسم، اختلافات مذهبی، ضدیت با روحانیت و پیدایش ایده‌های عصر روشنگری به انقلاب ۱۷۸۹ منجر شد.[۹]

لو روی لادوری همچنین قابلیتش را به عنوان یک تحلیلگر، با نوشتن مقالاتی دربارهٔ موضوعهای مختلف، از جمله اتحاد سیاسی کرهٔ زمین توسط بیماری، کاربرد کامپیوتر در پژوهش تاریخی، نمونه‌های بزهکاری در بین سربازان قرن شانزدهمی فرانسوی، و استفاده از جادو برای ایجاد ناتوانی در دشمن، به ثبوت می‌رساند (قلمرو تاریخ‌نویس؛ فکر و روش تاریخ‌نویس؛)[2]. آثار عمدهٔ دیگرش شامل عشق، مرگ و پول در دُک[3]، کشاورزان فرانسوی: ۱۴۵۰-۱۶۶۰[4] و تأملاتش در مورد سرسپردگی گذشته‌اش به حزب کمونیست فرانسه[5]، (۱۹۴۵-۱۹۶۳) می‌شود. آثار لو روی لادوری وی را به صورت یک روشنفکر بانفوذ فرانسوی درآورده است. چهرهٔ او غالباً در تلویزیون دولتی و در صفحات روزنامه‌های لوموند[6]، اکسپرس[7]، و نوول ابزرواتور[8] مشاهده شده است. وی همچنین مدیریت کتابخانهٔ فرانسه[9] را به عهده دارد. به خاطر مساعی فراوانش، تداوم شرح و بسط نظریهٔ رویدادنگاری دربارهٔ تاریخ که با بلوک و فه‌ور شروع شد و با برودل ادامه یافت؛ تضمین‌شده به نظر می‌رسد.

یادداشت‌ها

1 Part one, much of the statistical appendix and a number of short sections have been removed and Part four is summarised as Part three in the English translation. For reviews of The Peasants of Languedoc, see R. Foster, American Historical Review, 1967, 72(2): 596-7; R. H. Hilton, English Historical Review, 1967, 83(325): 791-5; J. Jacquard, Economic History Review, 1967, 20(3): 623; and P. Sonnino, 'Les paysans de Languedoc: vingt-sept ans apres'

---

1. Richelieu.
2. L'historien, chiffre et le texte.
3. Love' Death and Money in the pays d'Oc.
4. The French Peasantry: 1450-1660.
5. Paris-Montpellier, PC-PSU.
6. Le Monde.
7. L' Express.
8. Le Nouvel Observateur.
9. Bibliothèque de France.

(English text), Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 293-300.

2 For reviews of Carnival in Romans, see W. Beik, journal of Interdisciplinary Histoll', 1980, 11 (2): 307-9; L. Stone, 'In the Alleys of Mentalite', New York Review of Books, 8 November 1979, 26(17): 20--4; A. MacFarlane, journal of Modern History, 1980, 52(3): 520-3; and R. J. Knecht, History, 1981,66(217): 297-8.

3 Stone, 'In the Alleys of Menta lite' , p. 22; D. Herlihy, Social History, 1979,4(3): 517-20; E. Weber, Journal of the History of Ideas, 1979,40(3): 481-90; and F. X. Hartigan, 'Montaillou', Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 275-83.

4 On a smaller scale, see Le Roy Ladurie's description of the experiences of the sixteenth-century noble Gilles de Gouberville in 'In Normandy's Woods and Fields', in The Territory of the Historian, pp. 133-71. For reviews of jasmin's Witch, see M. Broers, History, 1989,74(241): 317-18, and E. L. Newman, 'le Roy Ladurie's Magic, Jasmin's Witch', Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 285-92. For reviews of The Beggar and the Professor, see D. J. Sturdy, English Historical Review, 1997, 112(447): 738-9; E. Weber, New York Times Book Review, 13 April 1997, p. 28; D. A. Bell, New Republic, 5 May 1997, 216(18): 39-41; M. S. Kimmel, Nation, 21 April 1997, 264(15): 28-30; S. Carroll, Times Literary Supplement, 1 December 1995,4835: 9; L. Jardine, New Statesman, 16 May 1997, 126(4334): 47-8; and anon., The Economist, 12 July 1997, 344(8025): 76-7.

5 See, for instance, C. Ginzburg, The Cheese and the Worms: the Cosmos of a Sixteenth Century Miller, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1980.

6 On the persistence and rearrangement of themes in folk-tales, see also 'Melusine down on the Farm: Metamorphosis of a Myth', in The Territory of the Historian, pp. 203-20.

7 This term was initially used to describe Ginzburg's The Cheese and the Worms. See P. Burke, The French Historical Revolution: the Annales School, 1929-1989, Cambridge: Polity, 1990, p. 82.

8 D. North, 'Comment', journal of Economic History, 1978, 38(1): 77-80; R. Brenner, 'Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-industrial Europe', Past and Present, 1976, 70: 30-7'1; and Sonnino, 'Les paysans de Languedoc: vingt-sept ans apres'.

9 For reviews of The Royal French State: 1460-1610, see A. D. Thomas, History, 1995,80(258): 120-1; D. Parker, English Historical Review, 1996, 111(443): 972-3; J. Powis, Times Literary Supplement, 14 October 1994, 4776: 11; M. Wolfe, Sixteenth Century Journal, 1996,27(1): 150-2; and J. Bergin, History Today, 1995,45(7): 60-1. For reviews of The Ancien Regime, see D. Parker, Times Literary Supplement, 13 December 1996, 4889: 9; and N. Henshall, History Today, 1997,47(7): 56-7.

آثار مهم

Times of Feast, Times of Famine: a History of Climate since the Year 1000, trans. B. Bray, Garden City, NY: Doubleday, 1971.

The Peasants of Languedoc, trans. J. Day, Urbana, IL: University of Illinois Press, 1974.

Montaillou: the Promised Land of Error, trans. B. Bray, New York: Vintage, 1979. Carnival in Romans, trans. M. Feeny, New York: Braziller, 1979.

The Territory of the Historian, trans. B. and S. Reynolds, Hassocks, Sussex: Harvester, 1979.

The Mind and Method of the Historian, trans. B. and S. Reynolds, Brighton: Harvester, 1981.

Love, Death and Money in the Pays d'Oc, trans. A. Sheridan, New York: Braziller, 1982.

Paris-MontpeWer: PC-PSU 1945-1963, Paris: Gallimard, 1982. Jasmin's Witch, trans. B. Pearce, New York: Braziller, 1987.

The Royal French State, 1460-1610, trans. J. Vale, Oxford: Basil Blackwell, 1994. The Ancien Regime: a History of France, 1610-1774, trans. M. Greengrass, Oxford: Basil Blackwell, 1996.

The Beggar and the Professor: a Sixteenth Century Family Saga, trans. A. Goldhammer, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1997.

L'historien, Ie chiffre el Ie texle, Paris: Fayard, 1997.

همچنین نگاه کنید به

Bloch, Braudel, Davis, Febvre, Foucault, Levi-Strauss (CT), Marx.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Barzun, J., Clio and the Doctors: Psycho-history, Quanto-history and History, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1974.

Burke, P., The French Historical Revolution: the Annales School, 1929-1989, Cambridge: Polity, 1990.

Cantor, N. F., Inventing .the Middle Ages: the Lives, Works and Ideas of the Great Medievalists in the Twentieth Century, New York: W. Morrow, 1991.

Carrard, P., 'The New History and the Discourse of the Tentative: Le Roy Ladurie's Quotation Marks', Clio, 1985, 15(1): 1-14.

____, Poetics of the New History: French Historical Discourse from Braudel to Chartier, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1992.

Hartigan, F. X., 'Montaillou', Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 275-83.

Himmelfarb, G., The New History and the Old: Critical Essays and Reappraisals, Cambridge: Cambridge University Press, 1987.

Newman, E. L., 'Le Roy Ladurie's Magic, Jasmin's Witch', Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 285-92.

Sonnino, P., 'Les paysans de Languedoc: vingt-sept ans apres' [English text], Proceedings of the Annual Meeting of the Western Society for French History, 1994, 21: 293-300.

Stone, L., 'In the Alleys of Mentalite', New York Review of Books, 8 November 1979, 26(17): 20-3.

Willis, F. R., 'The Contribution of the Annales School to Agrarian History: a Review Essay', Agricultural History, 1978, 52(4): 538-48.

لیوی (ح ۶۴ ق.م ـ ح ۱۲ میلادی)

تاریخ‌نویس رومی تیتوس لیویوس[1] از دیرباز به عنوان نویسنده‌ای بزرگ، با استعداد تاریخ‌نگاری اندک مورد ملامت بوده است؛ یک نمایانگر و مترجم سطحی و «کودک گمگشته در جنگلها» که از منبعی به منبع دیگر، بدون توجه به اینکه نوشته‌اش به کدام‌سو می‌رود، پرسه می‌زند. موقعی که ملاکهای پژوهش تاریخی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم منسوخ گردید، لیوی به طور جدی به درد نمی‌خورد. بنابراین با مطرح شدن پرسش جدید در مورد این‌گونه «ملاکها»، شمار رو به تزایدی از پژوهندگان درصدد یک بازنگری در خصوص شایستگی لیوی بـه عـنوان یک تـاریخ‌نویس برآمدند.

از ۱۴۲ جلد کتابی که لیوی راجع به تاریخ روم نوشت، تنها ۳۵ جلد باقی مانده است (۱ـ۱۰، ۲۱ـ۴۵). از بقیهٔ مجلدات از راه خلاصه‌های اختصاری آنها[2] آگاهی پیدا کرده‌اند. این خلاصه‌های اختصاری از قرن اول میلادی به بعد، به علت اینکه حجم مجلدات مزبور خواندنشان را عملاً ناممکن گردانیده بود، فراهم آمده‌اند. با آنکه لیوی اظهار می‌دارد که قصدش این بوده است که تاریخی دربارهٔ روم[3] «از هنگام بنای شهر» تا زمان به قتل رسیدن سیسرون در ۴۳ قبل از میلاد بنویسد، این اثر سالهای ۴۹ تا ۴۲ قبل از میلاد را نیز دربرمی‌گیرد. پلینی[4] پدر، در مورد این قسمت الحاقی با گفتن اینکه «وی قبلاً به شهرتی کافی رسیده و توانسته بود از نوشتن دست بردارد، زیرا جان بی‌قرارش امکان موفقیت در این کار دشوار را فراهم نساخته بود» توضیح می‌دهد.[۱] لیوی خاطرنشان می‌کند شمار کثیری از رویدادهایی که در پنج کتاب اول نقل شده‌اند، مانند سقوط شهر تروا و بنیاد رم به دست رمولوس[5] و رموس[6]، از جمله اموری به شمار می‌آیند که، مانند اشیایی که از فاصلهٔ دور بسختی قابل رؤیت‌اند، تحت‌الشعاع بسیاری از آثار باستانی قرار گرفته‌اند (۶. ۱. ۲).[۲] از رویدادهای بعدی می‌توان با دقت بیشتری سخن گفت، اما تعداد مدارک در مورد این رویدادها، مشکلات خاص خودش را به همراه دارد. همان‌طور که لیوی می‌نویسد:

---

1. Titus Livius.
2. periochae.
3. ab urbe condita.
4. Pliny.
5. Romulus.
6. Remus.

> در عالم خیال مشاهده می‌کنم، مانند کسانی که در آب کم‌عمق کنار ساحل قدم می‌گذارند و به درون دریا کشانده می‌شوند، من نیز به جلو رانده می‌شوم، هر چه پیش‌تر می‌روم، به درون اعماق ژرفتر و، به عبارتی، به درون گرداب سوق داده می‌شوم، و مشاهده می‌کنم که هر چه بر حجم کار انجام‌شده افزوده می‌شود، به محض اینکه بخشهای دیگری از آنها را به اتمام می‌رسانم، به نظر می‌رسد کار باقی‌مانده رو به کاهش می‌گذارد.

(۳۱. ۱. ۱)

این سخنان درکاهش سریعی که در یک مرحله از زمان در مورد نوشتن کتابهای ۱ تا ۲۰ پیش می‌آید و روال تقریباً ثابت حدود یک سال برای نوشتن هر کتاب، تأیید می‌شود.

حجم مطلق طرح لیوی چشمگیر است؛ او هر سال تقریباً سه کتاب را می‌بایست به رشتهٔ تحریر درآورده باشد. این سرعت تخمینی در مورد نگارش کتاب، شماری از منتقدان را به این نتیجه‌گیری واداشته است که لیوی باید از روی منابع اصلی مورد نظرش، کتابهای والیروس آنتیاس[1]، سی. لیسینیوس میسر[2]، آئلیوس توبرو[3]، کلادیوس کوادریگاریوس[4] و کتاب تاریخ‌نویس یونانی پولیبوس، به صورتی نسنجیده رونویسی کرده باشد. در بسیاری از موارد، به نظر می‌رسد وی یا تمایل ندارد یا قادر به زیر سؤال بردن مدارک نامطمئن یا داوری کردن دربارهٔ منابع متناقض نیست (مثلاً، ۱. ۳. ۳؛ ۲۶. ۴۹. ۶؛ ۲. ۲۱. ۳؛ ۳۸؛ ۳۹. ۴۳. ۴). از دیدگاه وی، رویدادها را از بیم آنکه مبادا اعتبار هیچ‌یک ازکتاب مرجعم را انکارکنم «باید همان‌گونه که به ارث رسیده‌اند، بیان کرد» (۸. ۱۸. ۲-۳).

بنابراین وی بندرت در مورد کتابهای مرجعش رفتاری انتقادآمیز از خود نشان می‌دهد. او در برخی از بخشهای کتابهایش تاریخ‌نویسان پیشین را می‌ستاید یا از آنان انتقاد می‌کند (مانند ۳. ۵. ۱۲-۱۵؛ ۲۶. ۴۹. ۳؛ ۳۰. ۱۹. ۱۱-۱۲؛ ۳۳. ۱۰. ۷-۱۰؛ ۳۴. ۱۵. ۹؛ ۳۶. ۳۸. ۶-۷؛ ۳۸. ۲۳. ۶-۹؛ ۴۵. ۴۳. ۸). بررسی آن دسته ازکتابهایی که لیوی در آنها از مطالب کتاب پولیبیوس استفاده کرده است، به طور قابل ملاحظه‌ای همچنین اثبات می‌کندکه او پیش از نوشتن، مطالب را می‌خوانده، با دقتی نسبتاً خوب ترجمه می‌کرده، اطلاعات را برای تطبیق دادن با رویدادها و موضوعهای کلیدی بازنویسی می‌نموده، و برای توضیح دادن نکته‌های ناآشنا به خوانندگانش تلاش می‌کرده است

---

1. Valerius Antias.
2. C. Licinius Macer.
3. Aelius Tubero.
4. Claudius Quadrigarius.

(کتابهای ۳۱ـ۴۵).[۳]

به هر حال، لیوی در پی کتابهایی است که به وی امکان دهد تا جامعترین شرح را دربارهٔ تاریخ روم بنویسد. بنابراین، در نخستین کتابهای تاریخ خود، وی با طیب‌خاطر برای در اختیار گذاشتن یک شرح جامع در حد مقدور، تردید و ناباوری را مسکوت می‌گذارد (پیشگفتار، ۶؛ ۵. ۲۱. ۸ـ۹؛ ۷. ۶. ۶؛ ۸. ۱۸. ۳؛ ۶. ۱۲. ۲ـ۶؛ ۲۹. ۱۴. ۹).[۴]

دانش‌پژوهی اخیر هم ثابت کرده است که لیوی برای مدون ساختن کتابهای خود بسیار کوشیده است. به طور کلی تقریباً این اتفاق‌نظر وجود دارد که کتابهای باقیمانده به صورت واحدهای پنج جلدی (خسمه) تألیف و منتشر شده بود، که تعداد صفحاتشان را طول یک طومار پاپیروس تعیین می‌کرد. بنابراین گمان کرده‌اند که تدوین کتابهای ۱ تا ۴۵ به صورت ذیل بوده باشد:[۵]

۱ـ۱۵: از بنیانگذاری تا غارت رم از سوی گال‌ها

۱ـ۱۵: رم باستان

۶ـ۱۵: جنگهای سامنیت[1] و تصرف ایتالیا

۱۶ـ۲۰: جنگ اول پانیک[2]

۱۶ـ۳۰: جنگهای پانیک

۲۱ـ۳۰: جنگ دوم پانیک

۳۱ـ۳۵: جنگ با فیلیپ پنجم

۳۱ـ۴۵: تصرف شرق

۳۶ـ۴۰: جنگ با آنتیوکوس[3]

۴۱ـ۴۵: جنگ با پرسیوس[4]

همچنین حدس زده‌اند که لیوی کتابهای خود را با درج کردن سخنان و رویدادهای مهم مانند جنگها و قراردادهای صلح در آغاز، وسط، و پایان کتابهای منفرد تدوین کرده باشد. رویدادهایی که

1. Samnite. 2. Punic. 3. Antiochus.
4. Perseus.

در فاصله‌های بین آغاز، وسط، و پایان درج می‌شد، محلهای خالی را پر می‌کرد. در برخی از موارد، وی ناگزیر می‌شد مطلب را اندکی کش دهد، درحالی‌که در دیگر موارد مجبور بود مطلب را به طور قابل ملاحظه‌ای به طور کامل تلخیص کند (به عنوان نمونه نگاه کنید به کتابهای ۳۱-۳۵).[۶] اما در مورد اینکه آیا وی در ۴۶ جلد کتاب بعدی، کار خود را براساس خمسه‌ها تدوین کرده و ادامه داده است، اختلاف نظر وجود دارد.[۷]

بدین ترتیب ما دربارهٔ اینکه لیوی از هنگام بنای شهر خود را چگونه تدوین و تحریر کرده است، آگاهی اندکی داریم. آنچه برای توضیح دادن باقی می‌ماند، دلیل این کار لیوی است. چرا لیوی عمرش را بر سر نوشتن ۱۴۲ جلد کتاب دربارهٔ تاریخ سپری کرد؟ عقیدهٔ لیوی دربارهٔ نوشتن تاریخ رم تا همین یک قرن پیش عقیدهٔ تازه‌ای نبود، اما چشم‌اندازی که وی در این مورد پدید آورد، تازگی داشت. برخلاف تاریخ‌نویسان متقدم‌تر مانند کیوفبیوس پیکتر[۱]، کیتوی[۲] پدر، ال. کالپورنیوس پایسو[۳]، سی. لیسینیوس میسر، و سالوست[۴]، لیوی در امور سیاسی فعال نبود. به عقیدهٔ وی، رویدادهای تاریخی نباید در قالب اصطلاحات سیاسی تبیین می‌شد و از آنها برای جانبداری از ایدئولوژیهای سیاسی روزگارش استفاده به عمل می‌آمد. او معتقد بود شرح فضایل و رذایلی که در مراحل مختلف، ویژگی ملی فرد رمی را تشکیل می‌داد، می‌تواند برای کسانی که مطالب این کتابها را می‌شنوند یا می‌خوانند باعث تزکیهٔ نفس شود. این مقصود بروشنی در پیشگفتار کتابهایش بیان شده است وی می‌نویسد هر خواننده باید دقیقاً توجه کند به:

> آنچه ویژگی زندگی و اصول اخلاقی بود؛ توسط چه کسانی و با چه سیاستی، در جنگ و در صلح، امپراتوری تأسیس‌یافته و توسعه پیدا کرده بود؛ به خواننده باید خاطرنشان کرد که چگونه، تسامح تدریجی در نظم و انضباط، نخست اصول اخلاقی را متوقف کرد، به عبارتی، اصول اخلاقی را روز به روز تنزل داد و به نابودی کشاند، و سرانجام باعث سقوط آن گردید، به طوری که ما را به زمان حال در موقعی که نه می‌توانیم رذیلتهایمان و نه درمانشان را تاب آوریم، رهنمون شد.
>
> آنچه عمدتاً بررسی تاریخ را مفید و سودمند می‌سازد این است، که شما از هرگونه تجربه‌ای درسهای عبرت بیاموزید و آنها را براساس یک اثر تاریخی مشهور عرضه کنید؛

1. Q. Fabius Pictor. 2. the elder Cato. 3. L.Calpurnius Piso.
4. Sallust.

از میان اینها شما می‌توانید برای خودتان و مطابق سلیقهٔ خودتان آنچه را برای سرمشق قرار دادن لازم است انتخاب کنید، از میان اینها شما از آنچه از لحاظ اندیشه و از لحاظ نتیجه شرم‌آور است، اجتناب می‌ورزید.

(پیشگفتار ۹ـ۱۰)

در اینجا لیوی از یک نقشهٔ مرسوم آموزشی رومی بهره می‌گیرد که براساس آن ایده‌ها و تمثیلهای اخلاقی مهمی که باید به خاطر سپرده شوند در یک ساختار ذهنی مربوط به معماری طراحی شده‌اند.[۸] آرزویش این است که خواننده، مختصات «اثر تاریخی مشهور» او را بدقت ملحوظ خواهد کرد، و سعی خواهد نمود توضیحات آن را دریابد و به آن دریافت، جامهٔ عمل بپوشد. از این رو بررسی تاریخ زمان گذشته، چیزی بیش از یک وسیلهٔ نجات از مصایب زمان حال در اختیار می‌گذارد؛ این بررسی همچنین ممکن است انسان را به سوی برخوردار شدن از طرز رفتاری توأم با تقوا رهنمون شود.

با آنکه تاریخ‌نویسان متقدم‌تر، از جمله سالوست نیز باور داشتند که رم در زمانی رو به حالت انحطاط نهاده بود که «نه می‌توانستیم رذیلتهایمان و نه درمانشان را تاب آوریم»، لیوی برای این انحطاط یک توضیح بدیع می‌دهد. با تأسی از تاریخ‌نویسان یونانی چونان هرودت، اسلاف لیوی استدلال می‌کردند که گرفتاریهای رایج اخلاقی، معلول اشتغال خاطر زیان‌بار توأم با ثروت و نبود ترس از یک دشمن خارجی[1] بود. اما از دیدگاه لیوی، سه نشان بیماری انحطاط اخلاقی ـ اشتغال خاطر توأم با ثروت، رقابت تعصب‌آمیز، و نادیده گرفتن خدایان ـ معلول خباثتهای فطری انسانها و تماس با اعمال و افکار خارجی بود (به عنوان مثال، ۳۷. ۴۵. ۱؛ ۳۷. ۵۴. ۱۸ـ۲۸؛ ۳۸. ۱۷. ۳ـ۹؛ ۱. ۶. ۴).[۹]

همچنین وی، برخلاف اسلاف خود، باور داشت که جلو چنان انحطاطی می‌توانست گرفته شود و جهت حرکت آن تغییر داده شود. خوش‌بینی لیوی بروشنی در روایتش از چگونگی شکل گرفتن ویژگی رمی مشهود است. او در این‌باره توضیح می‌دهد که در هنگام بنیانگذاری رم، رمولوس بسرعت یک سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی ایجاد کرد و از مذهب برای تضمین فرمانروایی‌اش سود جست (۱. ۸. ۱؛ ۱. ۱۳. ۶ـ۸؛ ۱. ۱۲. ۷؛ ۱. ۹. ۶ـ۱۰). لیوی معتقد است که روش قدرت‌گرای رمولوس، عامهٔ مردم را برای مسئولیت‌پذیریهای آزادی[2] آماده ساخت:

1. external enemy (metushostilis).

2. libertas.

چه اتفاق می‌افتاد اگر آن تودهٔ عوام، شبانان، مهاجران، پناهندگانی از میان خود آن مردم، به آزادی رسیده بودند، یا دست‌کم با معافیت از مجازات، تحت حمایت حریم مقدس، و فارغ از بیم داشتن از یک پادشاه، با تریبونهای جنجالی به تحریک احساسات مردم پرداخته بودند، و در شهری که متعلق به خودشان نبود، همراه با پدران برای تکفل مخارج زنان و کودکان و دلبستگی به خود سرزمین (که به آن هر کس پس از مدت زمانی طولانی خو می‌گیرد) بذر نفاق و تفرقه پاشیده بودند، آیا با اتفاق‌نظر عمل کرده بودند؟

(۲. ۱. ۴ـ۵)

لیوی در عین حال ستایش خود را از نیوما[۱]، که تمایل داشت احترام نسبت به خدایان را به مردم عادی تلقین کند، از سروس تولیوس[۲]، که اصلاحات قانون اساسی را برای وضع «آداب و رسوم»[۳] (آداب و رسومی که گمان می‌شد برای یک جامعه دارای کمال اهمیت است) تقدیم مجلس کرد، کامیلوس[۴]، «رمولوس سرپرست سرزمین آبا و اجدادی، و دومین بنیانگذار شهر» بیان می‌کند (۱. ۲۱. ۱؛ ۱. ۱۹. ۴؛ ۱. ۴۶. ۵؛ ۵. ۴۹. ۷). بنابراین لیوی باور دارد که رهبران نیرومند می‌توانند به مردم برای برحذر داشتن آنان از شر و بدی کمک کنند. وی احتمالاً آرزو داشت که رهبران نیرومند در عین حال بتوانند هم‌عصرانش را برای دچار نشدن به لغزش اخلاقی یاری کنند.

پژوهندگان، به رغم تردیدهای موجود در مورد قابلیتهای لیوی به عنوان یک تاریخ‌نویس، سبک وی را ستوده‌اند. وی نه تنها با سبکها و اصطلاحات متعارف نگارش آشنا بود، بلکه همچنین علاقهٔ وافری به آزمودن سبکهای جدید داشت. مثلاً، گزارشهایش از عملیات نظامی، اصطلاحات متداول نظامی، «سبک ابلاغیه‌نویسی رسمی» (زبان موجز نگارش مراسلات)، سخنان ابداعی و گزارشی، کاربرد واژه‌های تازه و خلق عبارات نو را دربرمی‌گیرد.[۱۰] مایلز[۵] همچنین متذکر شده است که لیوی احتمالاً به نحوی سنجیده، قواعد سبک‌شناسی متداولی راکه از سوی تاریخ‌نویسان متقدم‌تر برای تمایز قایل شدن میان اسناد دیداری و شنیداری مورد استفاده قرار می‌گرفت، از بیخ و بن دگرگون کرده است. در دنیای باستان، مشاهدهٔ دست اول، موثق‌ترین مبنا برای نوشتن یک گزارش دربارهٔ رویدادها به شمار می‌آمد. در مورد سند شنیداری (از سنت شفاهی یا از آثار مکتوبی که با صدای بلند خوانده می‌شد) گمان می‌رفت که برای نوشتن گزارش گزینهٔ نامناسبی باشد.

1. Numa. 2. Servus Tullius. 3. mores.
4. Camillus. 5. Miles.

ازاین‌رو، در تألیفات مربوط به تاریخ‌نگاری، از رویدادهای دور به اختصار یاد می‌شد و از راه سخن غیرمستقیم برای بیان‌کردن استنکاف تاریخ‌نویس در قبال بر عهده‌گرفتن مسئولیت در مورد حقیقت یا موثق بودن رویدادهای مزبور استفاده به عمل می‌آمد. بنابراین، در سرآغاز کتابهای تاریخ لیوی، به نظر می‌آید که دلیل منطقی محکمی در پشت استفادهٔ مستقیم و نامستقیم سخنش وجود ندارد. درحالی‌که این ویژگی ممکن است به عنوان نشانه‌ای از یک تاریخ‌نویس ضعیف تلقی شود، در عین حال احتمال دارد که لیوی در عمل این قاعده را از نو مدون کرده باشد.[۱۱]

هر چند لیوی تردیدهایی را در مورد استقبال از تألیفات خود ابراز می‌دارد (پیشگفتار ۱-۳)، کتاب از هنگام بنای شهر در دوران مربوط به امپراتوری رم، به طور گسترده‌ای خوانده می‌شد و از آن نقل‌قول می‌گردید. حتی پلینی پسر روایت کرده است که مردی فاصلهٔ میان کادیز [1] (اسپانیا) تا رم را صرفاً برای دیدار از لیوی در نوردیده بود.[۱۲] اما، ستایش بسرعت در زیر پردهٔ شکوه و شکایت پنهان شد. امپراتور گایوس کالیگولا [2] به وی لقب «تاریخ‌نویس لفاظ و بی‌دقت» داد،[۱۳] و در بحبوحهٔ سقوط امپراتوری روم غربی، فقط تنی چند از علاقه‌مندان مشتاق از جمله اروژیوس [3] و کاسیدروس [4] به خواندن آثارشان رغبت نشان دادند. در دوران امپراتوری جهان مسیحی از سوی کسانی مانند فریدوگیس آو تورز [5]، لوپوس آو فریزر [6]، و تئاتبرت آو دورستد [7] دوباره نسبت به لیوی علاقه‌مندی ابراز شد، اما عقاید و افکارش تا هنگامی که از سوی متفکران ایتالیایی رنسانس مانند دانته، بوکاچیو [8]، و از همه مهمتر، ماکیاولی [9] بررسی و تعدیل نشده بود، اقبال عام پیدا نکرد. تألیفات لیوی برای متفکران بعدی از جمله تاریخ‌نویسان انگلیسی قرن نوزدهم توماس ببینگتن مکولی [10] به صورت یک منبع تحقیق مورد پسند درآمد. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم گروهی از محققان آلمانی کوشیدند تا دریابند که لیوی ازکدام منابع ادبی سود جسته بود و نحوهٔ استفاده‌اش از چنین منابعی چگونه بوده است. نتیجهٔ بررسی آنان مبنی بر اینکه لیوی در ترجمهٔ تاریخ پلیبیوس مترجم ضعیفی بوده و تجربهٔ لازم را در مورد امور سیاسی و نظامی نداشته است، به این برداشت انجامید که آثار وی به عنوان یک تاریخ‌نویس صاحب سبک در برابر ملاکهای پژوهشی تاریخی‌شان از انسجام کافی برخوردار نیست. تازگیها، گروهی دیگر از محققان سعی کرده‌اند تا خلاقیت و

1. Cadiz.
2. Emperor Gaius Caligula.
3. Orosius.
4. Cassiodorus.
5. Fridugis of Tours.
6. Lupus of Ferriérs.
7. Theathert of Duurstede.
8. Boccaccio.
9. Machiavelli.
10. Thomas Babington Macaulay.

استعداد لیوی را با بررسی کردن سبک نگارش و طرز استفاده‌اش از منابع اثبات کنند، و به نوشتن در مورد وی و مختصهٔ ملی فرد رومی توصیف‌شده در آثارش اقدام ورزند. از دیدگاه گروه اخیر، لیوی یک تاریخ‌نویس بااستعداد بود که برخی از ایده‌های اصلی و اصول تاریخ‌نگاری عصرش را مدون یا از نو مدون ساخت.

یادداشت‌ها

1 The Elder Pliny, Natural History, trans. H. Rackham, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1958, vol. 1, preface, 16.

2 Citations correspond to the book, chapter and section number of the Loeb edition of the history.

3 T. J. Luce, Livy: the Composition of his History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1977, chaps 2-4; J. Briscoe, A Commerltary on Livy, Books 34-37, Oxford: Oxford University Press, 1981.

4 Luce, Livy, p. 146.

5 Based on ibid., p. 6. See also P. A. Stadter, 'The Structure of Livy's History', Historia, 1972, 21(2): 287-307.

6 Ibid., chap. 2.

7 See, for example, R. Syme, 'Livy and Augustus', Historia Philosophia, 1959, 64(1): 27-87; P. G. Walsh, Livy: his Historical Aims and Methods, Cambridge: Cambridge University Press, 1961; R. M. Ogilvie, A Commentary on Livy Books 1-5, Oxford: Oxford University Press, 1965; and Luce, Livy.

8 C. S. Kraus and A. J . Woodman, Latin Historians, Oxford: Oxford University Press, 1997, pp. 55-8.

9 G. B. Miles, Livy: Reconstructing Early Rome, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1995, pp. 152-4; Luce, Livy, p. 282.

10 Kraus and Woodman, Latin Historians, pp. 67-8. 11 Miles, Livy, chap. 1.

12 Pliny the Younger, Letters and Panegyricus, trans. B. Radice, Loeb Classical Library, London, Heinemann, 1975, vol. 1,2.3.8.

13 Suetonius, Lives of the Caesars, trans. J. C. Rolphe, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1920, vol. 1, 4.34.2.

آثار مهم

Lilly: From the Founding of the City, 14 vols, trans. B. O. Foster, E. T. Sage and A. C. Schlesinger, Loeb Classical Library, Cambridge, MA: Harvard University Press. Online version at: http://www.perseus.tufts.edu/Texts.html

همچنین نگاه کنید به

Froissart, Gibbon, Herodotus, Ibn Khaldun, Macaulay, Polybius, Tacitus.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Briscoe, J., A Commentary on Livy, Books 34-37, Oxford: Oxford University Press, 1981.

Dorey, T. A. (ed.), Livy, London: Routledge & Kegan Paul, 1971.

Jaegar, M., Livy's Written Rome, Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, 1997.

Kraus, C. S. and Woodman, A. J., Latin Historiam, Oxford: Oxford University Press, 1997.

Luce, T. J., Livy: the Composition of his History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1977.

Mellor, R., The Roman Historians, London: Routledge, 1999.

Miles, G. B., Livy: Reconstructing Early Rome, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1995.

Ogilvie, R. M., A Caommentary' on Livy, Books 1-5, Oxford: Oxford University Press, 1965.

Packard, D. W., A Concordance to Livy, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1968.

Stadter, P. A., 'The Structure of Livy's History', Historia, 1972,21(2): 287-307. Walsh, P. G., Livy: his Historical Aims and Methods, Cambridge: Cambridge University Press, 1961.

____, Livy, Oxford: Oxford University Press, 1974.

توماس ببینگتن مکولی (۱۸۰۰ - ۱۸۵۹)

زمانی تألیفات توماس ببینگتن مکولی را می‌شد در قفسه‌های کتابفروشیهای سراسر امپراتوری بریتانیا مشاهده کرد. مکولی آثار مکتوب تاریخی را به صورت بخش شناخته‌شده‌ای از ادبیات انگلیسی درآورد و توجه جهانیان را به انقلاب ۱۶۸۸ جلب کرد. اما این روزها کتابهایش را بـه احتمال زیاد می‌توان درکتابفروشیهای دست دوم، که شرح شور و اشتیاق وی را نسبت به طرز تفکر عصر ویکتوریا در لابه‌لای صندوقهایشان جای داده‌اند، پیدا کرد.

توماس ببینگتن مکولی، فرزند سلینا میلز[1] و زاکاری مکولی[2]، در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۰ در لسترشایر[3] متولد شد. زاکاری مکولی سردبیر «کریستین ابزرور»[4] و یکی از اعضای متعهد «فرقهٔ کلافام»[5] جنبشی وابسته به کلیسای انگلستان که برای الغای بردگی در امپراتوری بریتانیا مصرانه فعالیت می‌کرد، به شمار می‌آمد. زاکاری عقاید و افکار این فرقه را در ذهن توماس تلقین کرد، درحالی‌که سلینا، که نزد نویسندهٔ مذهبی، هانا مور[6]، آموزش دیده بود، وی را به مطالعهٔ کتاب در همهٔ زمینه‌ها ترغیب نمود. توماس، در چهار سالگی «حروف چاپی را می‌خواند»، در شش سالگی برای آموختن زبان لاتین و یونانی شوق فراوان داشت و در هشت سالگی چند مقاله و سرود مذهبی نوشت. وی در یک مدرسهٔ روزانه درکلافام تا ۱۸۱۳ به تحصیل پرداخت و آنگاه محل اقامت خود را به قصد حضور درکلاسهای درس آموزشگاه شبانه‌روزی پرستون ارجمند[7] در کمبریج شایر ترک گرفت. توماس، همچون دانش‌آموزی مستعد و تیزهوش توانست پیش از هجده سالگی، به ترینتی کالج[8]، کمبریج، راه یابد. با آنکه او به دریافت یک کمک‌هزینهٔ تحصیلی کراون[9]، یک جـایزهٔ سخنوری به زبان لاتین و دو مدال شعر انگلیسی نایل شده بود، بدون دریافت هیچ‌گونه کمکی به خاطر تبحر پیداکردن در رشتهٔ ریاضی در ۱۸۲۲ در امتحان نهایی شرکت جست. وی در ۱۸۲۴ از ترینتی کالج یک کمک‌هزینهٔ پژوهشی دریافت کرد.

---

1. Selina Mills.
2. Zachary Macaulay.
3. Leicestershire.
4. Christian Observer.
5. Clapham.
6. Hannah More.
7. Reverend Preston.
8. Trinity College.
9. Craven.

مکولی، به هنگام اقامت در کمبریج در نشریهٔ کم‌عمر «فصلنامهٔ نایت»[1] به کار نوشتن پرداخت. همکاری‌اش با «نایت» نوشتن شعرهای عاشقانه، بررسی کتاب، تمثیلهای طنزآمیز و مقاله‌های تاریخی را دربرمی‌گرفت. مقاله‌های تاریخی وی مربوط بود به شکست هوگنوها[2] در مانکانتور[3] در ۱۵۶۹ و پیروزی در لیوری[4] در ۱۵۹۰، رژهٔ شوالیه‌ها در لندن در ۱۶۴۲ و پیروزی روندهدها[5] در نیزبی[6] در ۱۶۴۵. با آنکه وی مجذوب رفتار و کردار افراد انسانی بود، اعتقاد داشت که رفتارشان را باید در موقعیت مورد بررسی قرار داد. او مدعی بود که تاریخ‌نویسان باید تاریخ روزگار گذشته را تا آنجا که ممکن است برای سردرآوردن از رفتار و اعمال افراد انسانی توضیح و تبیین کنند. مثلاً وی در بررسی‌اش از کتاب تاریخ یونان[7] اثر میتفرد[8]، استدلال می‌کند که تاریخ‌نویس باید:

> آنچه را در امور نظامی و سیاسی جالب و مهم است بررسی کند؛ اما وی هر چیز بسیار سطحی را، که برای برانگیختن یا تضعیف کردن سعادت انسان بسیار سطحی باشد، به خاطر وقار تاریخ مورد پژوهش قرار نمی‌دهد. او به صورتی روشن کانون خانوادگی، آداب و رسوم، سرگرمیها، و طرز معاشرت یونانی‌ها را توصیف می‌کند. او بحث کردن دربارهٔ وضع کشاورزی، امور فنی، و وسایل فراغت زندگی را کسر شأن خود نمی‌داند. پرداختن به رشد و شکوفایی هنر نقاشی، مجسمه‌سازی، و معماری، بخش مهمی از برنامه‌اش را تشکیل می‌دهد. اما مخصوصاً، توجهش به آن قسمت از تاریخ ادبیات شکوهمندی معطوف خواهد بود که همهٔ توان دنیای غرب، خرد، آزادی، و عظمت از آن نشأت گرفته است.

(کلیات آثار، ۳، ص ۳۰۲)

زاکاری با برخی از مطالبی که توماس نوشته بود، موافق نبود، و او را متقاعد کرد تا با مجله قطع رابطه کند.

مکولی موفق شد با کمک پدرش با اصلاحاتی مقاله‌ای را دربارهٔ بردگی در هند غربی[9] برای نشریهٔ «ادینبورگ ریویو»[10] تهیه کند. این مقاله در میان دیگر مقالات بسیار مفیدی که به دفتر نشریه

---

1. Knight's Quarterly Magazine.
2. Huguenot.
3. Moncontour.
4. Livry.
5. Roundheads.
6. Naseby.
7. History of Greece.
8. Mitford.
۹. West Indies: هند غربی، جزایر باهاما، آنتیلس، و غیره واقع در دریای کارائیب ـ و.
10. Edinburgh Review.

رسیده بود، مقام اول را کسب کرد. در فاصلهٔ ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲ وی راجع به الغای بردگی، گسترش تحصیلات دانشگاهی برای طبقهٔ متوسط، حقوق مدنی یهودیان، ماکیاولی و ساموئل جانسن[1] مطالبی نوشت (نگاه‌کنید به مقالات انتقادی و تاریخی مندرج در ادینبورگ ریویو). با آنکه برخی از این مقالات نسبت به سایر مقالات جنجالی‌ترند، اما در همهٔ آنها موضوعات سیاسی مورد بحث قرار گرفته است. بسیاری از خوانندگان گمان می‌کنند که مکولی یکی از اعضای حزب لیبرال بوده است: طرفدار حزبی سیاسی که می‌خواست قدرت پادشاه تابع پارلمان و طبقهٔ اعیان باشد.

اما با نگاهی دقیق‌تر به این مقالات، استنباط می‌شود که وی دارای موضع معتدلتری بوده است. از دیدگاه مکولی، تضاد در همهٔ جامعه‌ها بین طبقات اعیان و مخالفانشان نظم اجتماعی را مورد تهدید قرار می‌دهد. طبقات ناراضی ممکن است طغیان کنند و اساس جامعه را با زمینه‌سازی برای انقلاب تهدید کنند، درحالی‌که طبقات اعیان می‌توانند طغیان را بدون دست یازیدن به اعمال خشونت‌آمیز قانونی سرکوب کنند. در بریتانیا در روزگار مکولی، تضاد در میان یک طبقهٔ حاکم دارای وضعیت تدافعی و سرکوبگر و یک جنبش ستمدیدهٔ رادیکال وجود داشت. راه چارهٔ مورد نظر مکولی برای رهایی از این تضاد، عبارت بود از اتخاذ یک راه میانه در بین این دو طبقهٔ افراطی، برای حمایت از نظم بدون استبداد و از آزادی بدون هرج و مرج.[۱] از دیدگاه مکولی، راه میانه به معنای ترویج تجارت آزاد و آزادی فردی، بهترین چیزها برای بیشترین مردم، و محدود کردن قدرت دولت و کلیسا بود. همان‌طور که او در کلیات آثار[2] نوشت:

> فرمانروایانمان با... آزاد گذاشتن سرمایه برای یافتن بهترین روش سودآوری‌اش، آزاد گذاشتن کالاها برای مشخص شدن قیمت منصفانه‌شان، آزادی دادن به صاحبان صنایع و اشخاص نخبه برای استفاده از مثمرثمر بودن ذاتی‌شان، رها کردن افراد کاهل و احمق و مجازات طبیعی‌شان، به پیشرفت کشور بهترین کمک را خواهند کرد... اگر دولت چنین کند: ملت مطمئناً بقیهٔ کارها را شخصاً انجام خواهد داد.

(کلیات آثار، ۷، ص ۵۰۲)

همچنین این مقالات دیدگاههای وی را در زمینهٔ تاریخ بیشتر آشکار می‌کند. به عنوان مثال، وی در مقالهٔ «تاریخ» استدلال می‌کند که تاریخ یک «قلمرو محل تردید» است:

---

1. Samuel Johnson.
2. Colloquies Southies.

تاریخ در محدودهٔ دو قلمرو متمایز قرار دارد. تاریخ زیر نظارت دو قدرت متخاصم قرار دارد؛ و مانند دیگر قلمروهای دارندهٔ موقعیت مشابه، تاریخ درست تعریف نشده، درست پرورده نشده، و درست تدوین نشده است. به جای اینکه میان دو فرمانروای خود، تعقل و تخیل، به طور مساوی تقسیم شده باشد، متناوباً گاهی زیر پای تعقل می‌افتد و گاهی زیر تسلط تخیل قرار می‌گیرد. تاریخ گاهی قصه است. گاهی نیز نظریه است.

(کلیات آثار، ۷، ص ۱۷۷)

طبق نظر مکولی، موقعی که تاریخ‌نویسان عصر باستان از جمله هرودت، توسیدید، تاسیت، و لیوی در هنر نقل رویدادها از یکدیگر سبقت می‌گیرند، در تحلیل و بررسی رویدادها ضعیفند. از سوی دیگر، تاریخ‌نویسان متأخر مانند هیوم، گیبون و میتفرد، در تحلیل و بررسی رویدادها قوی هستند، اما از هنر نقل رویدادها غافلند. از دیدگاه مکولی، تاریخ باید میان نقل رویدادها و تحلیل و بررسی آنها تعادل برقرارکند. هدفش از تعادل ایجاد کردن همزمان برای اهمیت دادن به تحلیل توأم با نقل، وی را به تأکید بر ارتباط میان تاریخ و دیگر ژانرهای ادبی رهنمون شد. وی مدعی است که تاریخ‌نویسان باید از داستان‌نویسان موفق، چگونگی گزینش و عرضه کردن مطالب را بیاموزند. او همچنین باور دارد که تاریخ‌نویسان از نقاشان نیز باید درس فراوان فراگیرند:

تاریخ، پیش‌زمینه و پس‌زمینهٔ خاص خود را دارد: و در وهلهٔ اول در تمهید پرسپکتیوش است که یک نقاش از نقاشی دیگر متمایز می‌شود. برخی از رویدادها را باید در مقیاس وسیع، و برخی دیگر را در مقیاس کوچک ارائه کرد؛ بخش عمده در تاری و تیرگی افق ناپدید خواهد گشت؛ و یک ایدهٔ کلی از تلاش مشترکشان با چند ریزه‌کاری جزئی ارائه خواهد شد.

(کلیات آثار، ۷، ص ۱۷۸)

این ایده‌ها بارها در تألیفات مکولی پدیدار می‌شوند؛ برای نمونه، در انتقادش از کرتنی[1] به خاطر غفلتش از «فنون گزینش و خلاصه‌نویسی» (ادینبورگ ریویو، ۶۸: ۱۱۴)، از گلیگ[2] به خاطر نوشتن «سه جلد کتاب قطور بد، آکنده از مطالب تلخیص‌نشده و مدیحهٔ نسنجیده» (همان، ۷۴: ۱۶۰)، و از ارمه[3] به خاطر «دقیق بودن یکسان با کسالت و ملال» (همان، ۷۰: ۲۹۶).

1. Courtney. 2. Gleig. 3. Orme.

در فوریهٔ ۱۸۳۰ لرد لنزداون[1] از مکولی دعوت کرد تا خود را برای کرسی پارلمانی بلاتصدی کیلن[2] واقع در ویلتشایر[3]، پاکت بوروت[4] یا بوروت روتن[5] خود را (= یک کرسی پارلمانی زیر نظارت یک نفر یا یک خانواده) نامزد کند. مکولی موافقت کرد، و در طی یک دورهٔ پراهمیت در تاریخ پارلمان بریتانیا صاحب یک کرسی نمایندگی در مجلس عوام شد. حکومت طولانی محافظه‌کاران (به خاطر سلطهٔ رسمی بر کلیسا و دولت) در بحبوحهٔ اصلاحات پارلمانی در حال پایان گرفتن بود. موقعی که دولت سقوط کرد، راه برای به حکومت رسیدن حزب لیبرال زیر رهبری لردگری[6] باز شد. گری در مارس ۱۸۳۱ لایحهٔ اصلاحات پارلمانی را تقدیم مجلس کرد. در اواسط ۱۸۳۲ یک سوم متن لایحهٔ اصلاحات از تصویب مجلس گذشت. با آنکه کرسی مکولی به نمایندگی از حوزهٔ انتخاباتی کیلن نشانهٔ بارزی برای الغای بردگی بود، وی یکی از حامیان پرشور اصلاحات به شمار می‌آمد. او فکر می‌کرد که اصلاحات پارلمانی، از قانون اساسی محافظت خواهد کرد و بریتانیا را از انقلاب نجات خواهد داد.[۲]

در ۱۸۳۲، مکولی صاحب کرسی پارلمانی حوزهٔ انتخاباتی تازه‌تأسیس لیدز شد، و دو سال بعد به عضویت شورای عالی هند که آن نیز جدیداً تأسیس شده بود، درآمد (کلیات آثار، ۹، صص ۵۴۳-۵۸۶). مکولی چندان علاقه‌ای برای رفتن به هند نداشت، اما برای حفظ و تضمین وضع مالی خانواده‌اش به مواجب سالیانهٔ ۱۰۰۰۰ پوند که شورای مزبور برایش در نظر گرفته بود، احتیاج داشت. از هند، مکولی نقشی مهم در متقاعد ساختن کابینه‌های پیل[7] و ملبورن[8] در مورد اینکه سانسور باید از مطبوعات برداشته شود، انگلیسی‌ها و هندی‌ها باید در برابر قانون مساوی تلقی شوند و نظام حقوق جزا باید اصلاح شود، ایفا کرد. وی همچنین در هنگام بحث دربارهٔ زبانی که در آموزش دانشگاهی باید مورد استفاده قرار گیرد، زمینه را به نفع زبان انگلیسی فراهم ساخت.

افزون بر این در همین دوران مکولی کتاب ترانه‌های روم باستان[9] را نوشت، هر چند این کتاب تا ۱۸۴۲ امکان انتشار پیدا نکرد. اندکی پیش از انتشار کتاب مزبور، مکولی از موضوع کتاب خود برای

---

1. Lord lansdowne. 2. Calne. 3. Wiltshire.

۴. پیش از اصلاحات پارلمانی در ۱۸۳۲، حوزهٔ انتخاباتی زیر نفوذ یک نفر یا یک خانواده. ـ م.

۵. پیش از اصلاحات پارلمانی در ۱۸۳۲، حوزهٔ انتخاباتی برخوردار از جمعیت کمتر از حوزه‌های مشابه خود. ـ م.

6. Lord Grey. 7. Peel. 8. Melbourne.

9. Lays of Ancient Rome.

مکوی ناپیر[۱]، سردبیر وقت «ادینبورگ ریویو»، سخن گفته بود:

> حتماً شما از نظریهٔ پریزونیوس[۲] دربارهٔ تاریخ روم باستان، ـ نظریه‌ای که نیبوهر[۳] آن را احیا کرد، و همان که آرنولد آن را به عنوان نظریه‌ای کاملاً تثبیت‌شده پذیرفته است، آگاهی یافته‌اید. من خود شخصاً کوچکترین تردیدی راجع به صحتش ندارم. این نظریه مرتبط است با داستانهای زاده شدن رمولوس و رموس، نبرد هوراتی[۴] و کوراتی[۵] و همهٔ قصه‌های خیال‌انگیزی که سه یا چهار جلد نخست کتابهای لیوی را انباشته است، مرتبط است با ترانه‌های گمشدهٔ رومی‌های عصر باستان. من خودم را در هند در تلاش برای گردآوری برخی از این شعرهای بلند گمشده سرگرم کرده‌ام.[۳]

در کتاب ترانه‌های مکولی، دفاع موفقیت‌آمیز رم در برابر تارکوینز[۶] هوراتیوس[۷] مخلوع، شکست سپاه لاتین در یورش به رم با انگیزه‌ای یکسان با رویداد پیش («نبرد دریاچهٔ رجیلوس»)[۸]، توقیف یک زن جوان به دستور یکی از قضات و قتل زن به دست پدرش («ویرجینیا»)[۹]، و پیشگوییهای یک طالع‌بین برای رمولوس درمورد آیندهٔ رم («پیشگویی کاپیس»)[۱۰] مورد بررسی قرار گرفته است. هر کدام از این شعرها دربردارندهٔ پیشگفتاری است که وی در آنها از افسانه‌هایی که الهام‌بخش سرایش شعرهای مزبور شده‌اند، سخن گفته است. از این کتاب در طی یک دهه پس از انتشارش، فقط در بریتانیا بیست و سه هزار نسخه به فروش رسید، و از بقیهٔ نسخه‌های آن به عنوان متونی برای قرائت یا مطالعه در مدارس تا نیمهٔ قرن بیستم استفاده شد.

علاوه بر این، مکولی به‌کار نوشتن در «ادینبورگ ریویو» ادامه داد. سه تا از مقالاتش که در دههٔ ۱۸۳۰ انتشار یافتند («میرابو»[۱۱]، ۱۸۳۲؛ «بیکن»[۱۲]، ۱۸۳۷؛ «گلدستن»[۱۳]، ۱۹۳۹) به مسائل سیاسی مربوط می‌شوند؛ بقیهٔ مقالات به موضوعات تاریخی اختصاص دارند («همپدن»[۱۴]، ۱۸۳۱؛ «بورلی»[۱۵]، ۱۸۳۲؛ «جنگ متوالی در اسپانیا»، ۱۸۳۳؛ هوراس والپال[۱۶]، ۱۸۳۳؛ «ارت

---

1. Macvey Napier.
2. Prizonius.
3. Niebuhr.
4. Horatii.
5. Curatii.
6. Tarquins.
7. Horatius.
8. The Battle of Lake Regillus.
9. Virginia.
10. Capys.
11. Mirabeau.
12. Bacon.
13. Gladstone.
14. Hampden.
15. Burleigh.
16. Horace Walpole.

ختام»، ۱۸۳۴؛ «مکینتاش»[1]، ۱۸۳۵؛ «سر ویلیام تمپل»، ۱۸۳۸). هرچند بر این مقالات نام یکی از شخصیتها گذاشته شده است، به نحوی دقیق از طرحهایی اجمالی دربارهٔ یک عصر برخوردارند. مقالات مزبور با استقبال خوبی مواجه شدند، اگرچه ویلیام والاس، ویراستار کتاب تاریخ انقلاب در انگلستان در ۱۶۸۸ نوشتهٔ مکینتاش، از بابت مقالهٔ «مکینتاش» چنان برآشفت که مکولی را به دوئل فراخواند. مکولی کنترل خود را از دست نداد و از دوئل اجتناب ورزید، اما قول داد در چاپهای بعدی مقاله، آن بخش از اظهارنظرهای تلخ و تندش را حذف کند.

هنگامی که مکولی در ۱۸۳۸ از هند بازگشت، تصمیم گرفت به نوشتن یک کتاب تاریخ دربارهٔ انگلستان اقدام ورزد که از قرن هفدهم تا اصلاحات پارلمانی ۱۸۳۲ را دربرگیرد. او در آغاز ۱۸۳۹ کار نوشتن را شروع کرد و به گردآوری مطالب پرداخت، اما یک سال بعد دنبالهٔ کار را رها کرد تا بتواند در کابینهٔ ملبورن در مقام وزارت جنگ ایفای وظیفه کند. وزارت جنگ، در زمان صلح، کار چندانی از مکولی درخواست نمی‌کرد. نشریهٔ «تایمز»[2] بر مبنای گزارشهایی در مورد طرز سریع صحبت کردن مکولی، وی را آقای «مکولی وراج» نامید، و حتی ملبورن گفته بود که مکولی ترجیح می‌دهد که «در یک اتاق مجهز به زنگ اخبار، همراه با ده طوطی و خانم وست مورلند[3] بنشیند، تا اینکه با وی باشد».[۴] مکولی در ۱۸۴۷ کرسی پارلمانی خود را از دست داد، و پیش از تصدی دوبارهٔ این کرسی در پنج سال بعد، کوشید تا کتاب تاریخ انگلستان[4] خود را تکمیل کند. مکولی در نظر داشت تا این کار بمراتب جدی‌تر از مقالاتش باشد، ولی در عین حال می‌خواست «چیزی پدید آورد که بتواند برای چند روز آخرین رمان مد روز روی میز خانمهای جوان را از دور خارج کند» (کلیات آثار، ۹، ص ۱۱۹).

کتاب تاریخ انگلستان ۲۰۰۰ سال نخست یا تقریباً در این حدود از تاریخ بریتانیا را دربرمی‌گیرد، از کشف بومیان اولیه‌اش از سوی فینیقی‌ها تا دوران بازگشت چارلز دوم به سلطنت، در ۱۶۰ صفحهٔ نخست ۱۰۰۰ صفحهٔ بعدی یا چیزی در همین حدود به یک دورهٔ چهل و دو ساله اختصاص داده شده است، که فرمانروایی جیمز دوم و ویلیام سوم بخش اصلی را تشکیل می‌دهد. جلد دوم با انقلاب ۱۶۸۸ و تاجگذاری ویلیام و ماری به اوج خود می‌رسد. به عقیدهٔ مکولی، «علت اینکه ما در قرن نوزدهم با یک انقلاب ویرانگر مواجه نشدیم، این بود که در قرن هفدهم یک

1. Mackintosh.
2. the Times.
3. Lady Westmorland.
4. History of England.

انقلاب هدایت‌شده داشتیم» (کلیات آثار، ۳، ص ۲۸۸).

جلدهای سوم و چهارم، که در ۱۸۵۵ به چاپ رسیدند، و جلد پنجم، که در ۱۸۶۱ پس از مرگ مکولی (با ویرایش هانا، خواهر مکولی) انتشار یافت، عمدتاً مربوطند به زندگی و رویدادهای زمان ویلیام سوم. ناشر آثار مکولی پس از چاپ و نشر جلد چهارم، چکی به مبلغ ۲۰۰۰۰ پوند در اختیار مکولی گذاشت. کتاب تاریخ انگلستان برای مدتی به اندازه‌ای پرخواننده شد که مکولی را به صورت رقیبی برای دیکنز درآورد. مکولی بویژه، از بابت اینکه کتابش با استقبال عامهٔ مردم روبه‌رو شده است، احساس خشنودی می‌کرد. در برخی از موارد، این استقبال عام در واقع تأییدی بود بر سطحی بودن اثر به طوری که سادگی و سهولت آن خواننده‌ای را که دارای دید انتقادی نبود، تحت‌تأثیر خود قرار می‌داد.

پس از عارضهٔ سکتهٔ قلبی در ۱۸۵۲، مکولی بناچار از حضور در مجلس و جلوس بر کرسی حوزهٔ انتخابی ادینبورگ تعلل می‌ورزید. وی سرانجام در ژانویهٔ ۱۸۵۶ از سمت خود کناره‌گیری کرد تا تمام همّ خود را مصروف کتاب تاریخ انگلستان کند. مکولی در ۱۸۵۷ به عضویت مجلس اعیان درآمد. او در ۲۸ دسامبر ۱۸۵۹ درگذشت و در محوطهٔ کلیسای وست مینستر در پای پیکرهٔ ادیسون[1] به خاک سپرده شد.

انتقادات پنهان و پوشیده از آثار مکولی در دوران زندگی‌اش، پس از مرگ وی به انتقاداتی تند و تلخ تبدیل شد. او که از سوی نویسندگانی مانند کارلایل[2]، اکتون[3]، آرنولد و راسکین[4] در ۱۸۳۲ به عنوان تاریخ‌نویسی حیرت‌زده تلقی شده بود، پس از مرگش از وی با عناوینی همچون صدایی غیرانتقادی برای افکار و عقاید حزب محافظه‌کار، خوش‌بینی ساده‌لوح، متفرعن، کم‌مایه و حقیر یاد شد. در عین حال بررسیهای بعدی نشان داد که وی در مورد بعضی از رویدادها سکوت کرده (از جمله عمل «استقرار»[5] ۱۶۶۲)، و در برخوردش با مآخذ، رفتاری غیرانتقادی و سرهم بندی‌شده و اغراق‌آمیز داشته است (مثلاً، در مورد برخی از اعدامها و تبعیدها در «دادگاههای خونین»[6] و طرز رفتار قاضی جفریز[7] و مالبرو[8]).[5] نتیجهٔ این انتقادات خردکننده بود: در حال حاضر عدهٔ اندکی با آثار مکولی آشنایی دارند. اما کسانی که از این آشنایی برخوردارند، می‌دانند که این آثار یکی از نمونه‌های عالی سبک و اندیشهٔ دوران ویکتوریا به شمار می‌آید.

---

1. Addison.
2. Carlyle.
3. Acton.
4. Ruskin.
5. Settlement.
6. Bloody Assizes.
7. Judge Jeffreys.
8. Marlborough.

یادداشت‌ها

1 J. Hamburger, Macaulay and the Whig Tradition, Chicago, IL. University of Chicago Press, 1976.

2 M. Cruikshank, Macaulay, Boston, MA: Twayne, 1978.

3 Quoted in J. Millgate, Macaulay, London: Routledge & Kegan Paul, 1973, PP 70-1.

4 Quoted in K. Young, Macaulay, Harlow: Longman, 1976, p. 15.

5 For a discussion on the reputation of Macaulay in the tweritieth century, se G. Himmelfarb, 'Who Now Reads Macaulay?' The New Criterion, 1982, 1(4) 41-7.

آثار مهم

The Complete Works of Lord Macaulay, 20 vols, ed. Lady Trevelyan: London G. P. Putnam's Sons, 1898.

Critical and Historical Essays Contributed to the Edinburgh Review, London Longmans Green, 1843.

The History of England from the Accession of James II, 4 vots, London: Longman Green, 1848-61.

The Letters of Thomas Babington Macaulay, 6 vols, ed. T. Pinney, Cambridge Cambridge University Press, 1974-81.

همچنین نگاه کنید به

Michelet, Ranke.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Clive, J. L., Macaulay, the Shaping of the Historian, New York: Knopf, 1973.

Cruikshank, M., Thomas Babington Macaulay, Boston, MA: Twayne, 1978.

Firth, C. H., A Commentary on Macaulay's History of England, London: F. Cass, 1964.

Gay, P., Style in History, New York: McGraw-Hill, 1974.

Geyl, P., Debates with Historians, New York: Meridian, 1958.

Hamburger, J., Macaulay and the Whig Tradition, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1976.

Levine, G., The Boundaries of Fiction: Carlyle, Macaulay, Newman, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1968.

Millgate, J., Macaulay, London: Routledge & Kegan Paul, 1973.

Rosemary, J., The Art and Science of Victorian History, Columbus, OH: Ohio State University Press, 1985.

Young, K., Macaulay, Harlow: Longman, 1976.

کارل مارکس (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۰)

از دیرباز، دربارهٔ آن دسته از کسانی که نقش مهمی در شکل دادن به قرن بیستم ایفا کرده‌اند، بسیار بحث و تبادل نظر شده است. فیلسوف آلمانی و متفکر انقلابی، کارل مارکس، با آنکه در قرن نوزدهم می‌زیست، در قرن بیستم سخت جلوه کرد. دلیل این امر آن بود که نوشته‌هایش چنان بر اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، و تاریخ مؤثر بوده‌اندکه تصور اینکه عرصه‌های علمی مزبور بدون وجود کسی چون او چه وضعی پیدا می‌کردند، بسیار دشوار است.[۱]

کارل مارکس در پنجم ماه مه ۱۸۱۸ در تریئر[1]، آلمان، به دنیا آمد. وی در ۱۸۳۵ در دانشگاه بن در رشتهٔ حقوق به تحصیل پرداخت، اما یک سال بعد به درخواست پدرش که در یک دوئل زخمی و به علت مستی دستگیر شده بود به دانشگاه برلین انتقال یافت. او در برلین درحالی‌که سخت تحت تأثیر اندیشه‌های هگل و مفسران فلسفه‌اش، از جمله برنو بائور[2] و لودویگ فوئرباخ[3]، قرارگرفته بود، تحصیل در رشتهٔ فلسفه را بر آموختن حقوق ترجیح داد. وی در سال ۱۸۴۱ به خاطر نوشتن رساله‌اش دربارهٔ فرق میان اندیشه‌های دموکریتوس[4] و اپیکوروس[5] به دریافت درجهٔ دکتری نایل شد، اما، چون نتوانست در دانشگاه در سمت استادی به کار مشغول شود، بناچار برای ادامهٔ معاش به روزنامه‌نگاری روی آورد. در ابتدا مارکس در «راینش زایتونگ»[6] [= به پیش]، یک روزنامهٔ لیبرال دموکراتیک، به کار نوشتن و ویراستاری پرداخت، اما پس از اینکه روزنامهٔ مزبور از سوی دولت پروس در ۱۸۴۳ توقیف شد وی برای نوشتن مقاله در در نشریه دوچ ـ فراتزویش جهربوخر (کتاب سال آلمان ـ فرانسه)[7] به پاریس رفت. او در پاریس ایده‌های سیاسی، اقتصادی، تاریخی، و فلسفی را مورد بررسی قرار داد و با فردریک انگلس، فرزند یک کارخانه‌دار ثروتمند پارچه‌بافی، که وی نیز از علاقه‌مندان فلسفهٔ هگل بود، ارتباط دوستی برقرارکرد. پیش از آنکه مارکس و خانواده‌اش مجبور شوند پاریس را به قصد بروکسل ترک کنند او و انگلز به اتفاق هم خانوادهٔ مقدس[8] (این اثر که در

---

1. Trier.
2. Bruno Bauer.
3. Ludwig Feuerbach.
4. Democritus.
5. Epicurus.
6. Rheinische Zeitung.
7. Deutsch-Französische Jahrbücher.
8. Die Heilige Familie.

۱۸۴۵ به انگلیسی ترجمه شده است با عنوان خانوادهٔ مقدس[1]، عیناً در گزیدهٔ آثار[2]، صص ۱۳۱-۱۵۵ درج شده است)، یک بررسی انتقادی از فلسفهٔ بائور را نوشتند.

برخلاف میل مقامات دولتی بروکسل، مارکس سازمانی را با هدف مرتبط ساختن کمونیستهای سراسر جهان با یکدیگر (کمیتهٔ هماهنگی کمونیست)[3] ایجاد کرد، و همراه با انگلس رسالات و مقالاتی را نوشت و انتشار داد که در آنها ایده‌های فلسفی و سوسیالیستی متداول در فرانسه و آلمان مورد انتقاد قرار می‌گرفت (ایدئولوژی آلمانی[4]، ۱۸۴۵) این اثر به انگلیسی ترجمه شد، که در گزیدهٔ آثار، صص ۱۵۹-۱۹۱ مندرج است، و فقر فلسفه[5]، ۱۸۴۷ این اثر نیز به انگلیسی ترجمه شد، که در گزیدهٔ آثار، جلد ۶، صص ۱۰۵-۲۱۲ مندرج است). در ۱۸۴۷ وی در کنگرهٔ انجمن کمونیستهای لندن شرکت جست. انجمن با شور و اشتیاق از افکار و عقاید مارکس و انگلس استقبال کرد و از مارکس خواست تا آثاری را دربارهٔ عقاید و اهدافش بنویسد و انتشار دهد. نتیجهٔ این درخواست به نوشتن مانیفست کمونیستی[6]، ۱۸۴۸، منجر شد، که در روزگار بی‌ثباتی سیاسی قارهٔ اروپا چاپ و منتشر شد.

آرزوهای مارکس برای زندگی در یک جامعهٔ آزاد و عادل، او و خانواده‌اش را به رفتن به پاریس، به آلمان، بازگشت به پاریس، و سرانجام به لندن، شهری که مابقی عمرش را در آنجا گذراند، وادارکرد. وی در این شهر به طور مرتب مقالاتی برای نشریهٔ «نیویورک تریبون»[7] نوشت، و نقدی بر اقتصاد سیاسی[8]، ۱۸۵۹، سرمایه[9]، ۱۸۶۷، جنگ داخلی در فرانسه[10]، ۸۷۱، هجدهمین برومر ناپلئون بوناپارت[11]، ۱۸۵۱ و بررسی برنامهٔ گوت[12]، ۱۸۹۱ را چاپ و انتشار داد، در جنبشهای اصلاح مدنی شرکت کرد و با دیگر سوسیالیستها و کمونیستها به مجادله پرداخت.

طبق گفتهٔ مارکس، زیربنای فلسفه‌اش را آثار و افکار هگل تشکیل داده است («دست‌نویسهای اقتصادی و فلسفی»، گزیدهٔ آثار، ص ۹۸). از دیدگاه هگل، بررسی تاریخ، حاکی از نمود رو به رشد «روح» است، که در امتداد مسیری که مستلزم نبرد است، تحقق می‌یابد. مثلاً، هگل در رسالهٔ

---

1. The Holy Family.
2. Selected Writings.
3. the Communist Correspondence.
4. Die deutsche Ideologie.
5. La misère de la Philosophie.
6. Das Kommunistische Manifest.
7. New York Tribune.
8. Zur Kritik der Politischen Ökonomic.
9. Das Kapital.
10. Der Französische Bürgerkrieg.
11. Das achtzehnte Brumairedes Louis Bonaparte.
12. Kritik des Gothaer Programms.

پدیدارشناسی روح[1] استدلال می‌کند که انسانهایی که آگاه نیستند که خود، جزئی از روح هستند، یکدیگر را به چشم رقیب نگاه می‌کنند. آنان با یکدیگر به نبرد برمی‌خیزند، و برخی از آنان، برخی دیگر را به اسارت خود درمی‌آورند. هگل باور دارد که در ارتباط بین خدایگان و برده، روح به این سبب که انسانها دیگران را بیگانه و خصم خویش تلقی می‌کنند، از خود «بیگانه» می‌شود. بنابراین، ارتباط خدایگان ـ برده استوار نیست، زیرا که، در طی عملکردشان، برده به خودآگاهی می‌رسد، خدایگان نیازمند برده می‌شود. سرانجام برده به آزادی دست می‌یابد، و انسانها بتدریج درمی‌یابند که آنان یک کل واحد و آزادند.

پس از مرگ هگل، در مورد تصور وی از «روح» مجادلهٔ بسیار درگرفت. از دیدگاه «هگلی‌های جوان» در دانشگاه برلین، «روح» را می‌توان به عنوان یک حد مشترک برای کل روحهای انسانی تلقی کرد. با چنین استنباطی، آثار و افکار هگل به صورت گزارشی از تجسم رهایی نوع بشر از قید توهماتی که سد راه خودآگاهی، یگانگی، و آزادی شده‌اند، درآمد. از این‌رو، هدف تاریخ عبارت بود از آزادی ابنای بشر. یکی از هگلی‌های جوان، لودویگ فوئرباخ، فکر می‌کرد که مذهب ارتدوکس، به منزلهٔ سدی است که بشریت را از دستیابی به آزادی بازداشته است. وی استدلال می‌کرد که انسانها خدا را به عنوان تصوری از کمال مطلوبهایشان اختراع کرده‌اند، اختراعی که آنان را به بیگانگی از فطرت واقعی‌شان رهنمون شده است .

مارکس، با بهره‌گیری از اندیشه‌های هگل و هگلی‌های جوان، استدلال کرد که عاملی که سد راه انسانها از دستیابی به آزادی شد، نه دین بود و نه جهالت روح، بلکه عبارت بود از روند اقتصادی و شرایط مادی.[۲] به سخن دقیق‌تر، فلسفه و انتقاد اجتماعی بتنهایی نمی‌توانند به «از خود بیگانگی» انسان پایان دهند («نظریات دربارهٔ فوئرباخ»، مندرج در گزیدهٔ آثار، ص ۱۵۸). این امر صرفاً می‌تواند با متوسل شدن:

> [به] تشکیل یک طبقه با پیوندهای استوار تحقق یابد... بخشی از جامعه که به علت درد مشترکش، خصلتی جهانی پیدا کرده است... بخشی، در یک کلام، که نماد «مصیبت کامل» نوع بشر است و فقط می‌تواند خویشتن را از راه «رهایی کامل نوع بشر» نجات دهد. این تغییر ماهیت اجتماعی از یک طبقهٔ خاص که پرولتاریا نام دارد، نشأت می‌گیرد.

(«به منظور انتقادی از فلسفهٔ حق هگل، مقدمه»[2]، گزیدهٔ آثار، صص ۷۲-۷۳)

1. Phenomenology of Spirit.
2. Towards a Critique of Hegel's Philosophy of Kight: Introduction.

مارکس مدعی است که بیگانگی انسان مستلزم راه‌حل عملی است. از دیدگاه وی، این راه‌حل یک انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه‌ای خواهد بود که بتواند حمایت بخش بزرگی از جامعه را برای پیوستن به انقلاب به قصد مخالفت با نظام حاکم جلب کند. برای اینکه درخواست چنین طبقه‌ای مورد پذیرش قرار گیرد، باید به خاطر منابع همهٔ مردم دست به کار شود. مارکس معتقد بود که وسیلهٔ برخوردار شدن از چنین حمایتی عبارت است از فقر. طبقهٔ کارگر محروم از ثروت، یا به قول وی پرولتاریا، چیزی برای از دست دادن ندارد و اگر مبارزه کند چیزی به دست می‌آورد. کلماتی که وی در این مورد به کار برد برای بسیاری از انقلابیون قرن بیستمی به صورت شعار درآمد: «پرولتاریا چیزی جز از دست دادن زنجیرهایش ندارد. وابستگان به این طبقه اگر مبارزه کنند صاحب جهان خواهند شد» (مانیفست کمونیستی، ص ۷۷). دیگر گروهها فقط آماده‌اند تا در برابر از دست دادن مالکیت خصوصی و موقعیت اجتماعی‌شان از خود دفاع کنند، و از این رو نمی‌توانند دست به یک عمل فداکارانه بزنند.

بنابراین، مارکس صرفاً در اصطلاحات اقتصادی، نظریات هگل را به صورت دیگری در قالب الفاظ بیان نمی‌کند. وی اصولاً دارای نگرشی متفاوت در قبال تاریخ است:

> در تقابل مستقیم با فلسفهٔ آلمانی، که از آسمان به زمین نازل می‌شود، ما از زمین به آسمان صعود می‌کنیم. یعنی، برای درک انسانهای حی و حاضر، ما نه از آنچه انسانها می‌پندارند و می‌اندیشند، شروع می‌کنیم، نه از آنچه انسانها عیناً نقل کردند، راجع به آن فکر کردند، پنداشتند، و اندیشیدند. ما از انسانهای واقعی، پویا، و براساس روند زندگی واقعی‌شان شروع می‌کنیم تا شکل‌گیری واکنشهای ایدئولوژیکی و بازتابهای روند زندگی مزبور را اثبات کنیم. همچنین موهوماتی که در مغز نوع بشر پدید آمده است، ضرورتاً، زندگی مادی آنان را تعالی می‌بخشد، که این امر به روش تجربی قابل اثبات است، اخلاق، دین، مابعدالطبیعه، و سایر چیزهای مرتبط با ایدئولوژی و شکلهای مشابه منبعث از ذهن، دیگر به نظر نمی‌رسد که مستقل باشند. آنها از تاریخ و تحول برخوردار نیستند. تقریباً، طرز تفکر و دستاوردهای فکری انسانهایی که تولید مادی و ارتباطات مادی‌شان را گسترش می‌دهند، همراه با زندگی واقعی‌شان تغییر می‌یابد. ذهن، تعیین‌کنندهٔ زندگی نیست، بلکه این زندگی است که تعیین‌کنندهٔ ذهن است.

(ایدئولوژی آلمانی، گزیدهٔ آثار، ص ۱۶۴)

آنجاکه هگل با فلسفه شروع می‌کند، مارکس با تجربیات مردم شروع کار را پی می‌گیرد. شرایط مادی زندگی، تعیین‌کنندهٔ ماهیت ذهن انسان و جامعه است، تا سایر چیزهای دیگر. اندیشه‌هایی که به «مفهوم ماتریالیستی تاریخ» شکل می‌دهند، با تفصیلی بیشتر در پیشگفتار نقدی بر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است:

> در تولید اجتماعی که انسانها بر عهده گرفته‌اند، آنان به ارتباطاتی مشخص که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده‌شان است، وارد می‌شوند؛ این ارتباطات وابسته به تولید با یک مرحلهٔ معین پیشرفت قدرتهای مادی تولیدشان مطابقت دارد. مجموع این ارتباطات وابسته به تولید، ساختار اقتصادی جامعه را پی‌ریزی می‌کنند ـ این پی‌ریزی واقعی، که براساس آن روبناهای قانونی و سیاسی پدید می‌آیند با شکلهای مشخص شعور اجتماعی تطبیق می‌کنند. شیوهٔ تولید زندگی مادی، ویژگی کلی روند اجتماعی، سیاسی، و معنوی زندگی را رقم می‌زند. این ذهن انسانها نیست که در مورد زندگی‌شان تصمیم می‌گیرد، بلکه، برعکس، زندگی اجتماعی‌شان است که در مورد ذهنشان تصمیم می‌گیرد. قدرتهای مادی تولید در جامعه در یک مرحلهٔ مشخص از پیشرفتشان با روابط موجود تولیدشان یا ـ آنچه جز نمودی قانونی برای یک چیز واحد نیست ـ با روابط مالکیتشان در محدوده‌ای که آنها از قبل به کار مشغول بوده‌اند، به حالت تعارض درمی‌آیند. این روابط، در نتیجهٔ شکلهای تحول قدرتهای تولید، به صورت موانعی برای خودشان تبدیل می‌شوند. آنگاه آغاز دورهٔ انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد.

(گزیدهٔ آثار، ص ۳۸۹)

مارکس در اینجا جامعه را به سه بخش تقسیم می‌کند. بخش نخست، «قدرتهای تولیدی»، که ماشین‌آلات، مواد خام و افراد ماهر را برای تداوم حیات مورد استفاده قرار می‌دهند. قدرتهای تولیدی، موجب پیدایش «روابط تولید»، که عبارتند از روابط میان مردم و یا مردم و اشیا، می‌شوند. این روابط، «ساختار اقتصادی جامعه» را به وجود می‌آورند، و خود، بنوبت، باعث پیدایش «روبنا» یا نهادهای سیاسی و قانونی یک جامعه و طرز نگرشهایی که اعضای جامعهٔ مزبور از طریق همین نهادها دربارهٔ خودشان و روابطشان پیدا می‌کنند، می‌شوند. بنابراین برای درک نهادها، قوانین، هنر و اخلاق یک جامعه و تحولاتی که یک جامعه از سر می‌گذراند، بناچار باید ماهیت قدرتهای تولیدی

و روابط تولیدش درک شود.[۳]

از دیدگاه مارکس، بررسی تاریخ مشخص می‌کند که جامعه از میان شماری از «شیوه‌های تولید» متمایز عبور کرده است: شکلها یا مراحل سازمان اقتصادی را، شکل ویژه‌ای از روابط تولید مشخص نموده است. این مراحل یا شکلها عبارتند از شیوهٔ اشتراکی ابتدایی، شیوهٔ باستانی، فئودالیسم، و سرمایه‌داری.[۴] در جامعه‌های اشتراکی ابتدایی، مالکیت اشتراکی است تا خصوصی. کار ممکن است به صورت اشتراکی یا توسط افراد وابسته به خانواده‌ها انجام پذیرد، و تقسیم‌بندی مشخصی بین کار ماهرانهٔ شهری و کار کشاورزی و امور مربوط به افراد متخصص و غیرمتخصص وجود ندارد. مارکس مدعی است که این شکل از سازمان اجتماعی، در تاریخ اولیهٔ قارهٔ اروپا معمول و متداول بود (سرمایه، ج ۳، صص ۳۳۳-۳۳۴). با آنکه چنین شکلی از سازمان اجتماعی امکان دارد به مدت نامحدودی طول بکشد، مارکس معتقد است که مهاجرت و جنگ ممکن است موجبات فروپاشی کمونیسم ابتدایی را در قارهٔ اروپا فراهم آورده باشند. کمونیسم ابتدایی که مربوط به مرحلهٔ اول است، نخستین بار در یونان و رم پدید آمد و برخی از قسمتهای خاورمیانه در مرحلهٔ شیوهٔ باستانی به سر می‌برد. در مرحلهٔ شیوهٔ باستانی، کار بین شهر و روستا تقسیم شده است، اما روستا بر شهر تسلط دارد. مشاغل شهری از جمله صنعت و تجارت از احترام و اعتبار برخوردار نیستند و حقوق شهروندی کامل پرداختن به چنین پیشه‌هایی را جایز نمی‌شمارد. کشورگشایی، برخورداری از زمین و بردگان جدید را تضمین می‌کند، اما قسمت اعظم غنایم به رهبران اجتماعی و نظامی جامعه تعلق می‌گیرد. اتکای روزافزون بر کار برده به پیدایش یک «تودهٔ پرولتاریایی» محروم شهری منجر شد، توده‌ای که چیزی جز «عمله‌ها» یا فرزندانشان در اختیار دولت نمی‌گذاشتند (ایدئولوژی آلمانی، گزیدهٔ آثار، ص ۱۶۲). اگرچه پرولتاریا قادر به «از دست دادن زنجیرهایشان» در یونان و رم نبودند، آنان رم را بی‌دفاع در برابر یورشهای بربرها ترک کردند.

مارکس مدعی است که سقوط رم، باعث پیدایش نهاد فئودالی رعیت‌داری[۱] شد. با آنکه بردگان و رعیتها «ضمایم جدایی‌ناپذیر زمین» به شمار می‌آیند، رعیتها را نمی‌شد فروخت. اما اگر نتوانند مالیات و اجاره‌بها را بپردازند و غذای خودشان را تأمین کنند، می‌توان آنان را به زور وادار به ترک زمین کرد. مارکس به ما توضیح می‌دهد که رعیتهایی در طی دوران «مرحلهٔ فئودالی» از زمینهای مزروعی فرار کردند، در شهرها گرد آمدند. به محض اینکه مقررات مربوط به داد و ستد شکل

1. serfdom.

گرفت، بازرگانی شهری رشد و رونق پیدا کرد. با آنکه کارگران فصلی گاه‌به‌گاه سر بـه شـورش برمی‌داشتند، در برابر قدرت سازمان‌یافتهٔ «کلان‌شهرها» بی‌تأثیر بودند («انتقاد از فلسفهٔ حق اثر هگل»؛ ایدئولوژی آلمانی؛ «نامه‌ای به آنکف»، گزیدهٔ آثار، صص ۳۰، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۹۳؛ مانیفست کمونیستی، صص ۳۴-۳۵).

به نظر مارکس، در پایان قرون وسطا، سه شرط لازم برای توسعهٔ سرمایه‌داری صنعتی وجود داشت. اول، وجود شمار کثیری از کارگرانی که به دو دلیل «آزاد» بودند، زیراکه «آنان نه خودشان را به صورت جزء لاینفک وسایل تولید درآورده بودند، مانند مورد بردگان، غلامان، و غیره، نه اصلاً وسایل تولید متعلق به آنان بود، مانند مورد خرده‌مالکان» (سرمایه، ج ۱، ص ۷۱۴). به محض اینکه کار بازرگانی میان شهر و روستا رونق پیداکرد، رعیتها اغلب توانستند با پول حکم معافیت خود را از قید تکالیف گوناگون اربابی به دست آورند. این امر به ایجاد جامعه‌ای مستقل یا نیمه‌مستقل از خرده‌مالکان منجر شد. اما در قرن هفدهم، رعیتها را از زمینهای کشاورزی اخراج کردند. در مورد انگلستان و اسکاتلند، که مارکس بتفصیل در فصلهای ۲۷ تا ۲۹ جلد یکم سرمایه به بررسی آن پرداخته است. اخراج دهقانان از زمینهای مزروعی، به علت نیاز بـه تـولید پشـم بـیشتر بـرای «کارخانه‌ها»ی دوباره تأسیس‌شدهٔ فلاندرز[1] بود. پیدایش نهضت اصلاح دین نـیز رونـد سـلب مالکیت را تسریع کرد، از جمله زمینهای مصادره‌شدهٔ متعلق به کلیسا که بخش اعظم آن را «به نورچشمیهای» آزمند درباری واگذار کرده بودند، یا با یک قیمت اسمی به شهروندان و کشتگران بورس‌باز فروخته بودند که، دسته‌جمعی مستأجران موروثی را اخراج کرده بودند (هـمان، ص ۷۲۱). در ۱۷۵۰، کشاورزان مستقل تقریباً ناپدید شده بودند. بسیاری از آنان که با زور از زمینها طرد شده بودند، برای تداوم حیات هیچ راهی جز گدایی و دریوزگی یا ارتکاب عملیات جنایتکارانه نداشتند. دولتها در سراسر قارهٔ اروپا با اعمال قوانین ظالمانه واکنش نشان می‌دادند. این طبقهٔ نوخاسته چاره‌ای جز کارکردن به خاطر دریافت مزد نداشت. دوم، مقدار قابل ملاحظه‌ای سرمایهٔ تجاری (سرمایهٔ خصوصی) موجود بود. این سرمایه از راه توسعهٔ بازارهای داخلی و خارجـی اندوخته شده بود. سوم، صنعت شهری با گذشت زمان نظام صنفی را کنار گذاشت. این تحول با تقسیم‌بندی تولید در میان شهرهای مشخص شروع شد. نتیجهٔ چنین تخصصی شدنی «تولیدکردن» بود، که در سراسر بخش اعظم قارهٔ اروپا در قرن هفدهم برقرار شده بود (همان، فصل ۱۴). در این

1. Flanders.

نظام نیروی کار هم از راه تمرکز ـ شمار زیادی از کارگران در یک مکان متمرکز شده بودند ـ و هم از راه یک افزایش در تقسیم کار نتیجه‌بخش‌تر شده بود. هر یک از کارگران با تخصصی متفاوت به یک کار مشخص اشتغال داشت. تشریک مساعی شمار کثیری از کارگران باعث کاهش هزینه‌ها هم در سرمایه‌گذاری برای محل کار، کارآموزی و ابزار، و هم از بین بردن اختلافات در کارایی در میان کارگران شد. همچنین تقسیم جدید کار به کارگر امکان داد که تا حدی مهارت خود را که قبلاً برایش ناممکن بود، کامل کند:

> عادت به انجام دادن فقط یک کار، [کارگر] را به ابزاری که هرگز نقصی پیدا نمی‌کند مبدل می‌سازد، درحالی‌که ارتباط با کل مکانیسم، وی را به کار کردن مطابق با قواعد قطعات یک ماشین وامی‌دارد.

(همان، ص ۳۳۹)

ماشین‌آلات، که نخستین پیدایش آن به مقیاس وسیع در انگلستان در خلال قرن هجدهم مشاهده شد، دگرگونیهای چشمگیری را هم در سازمان و هم در ماهیت صنعت پدید آورد. ماشین‌آلات، لزوم برخوردار بودن از قدرت بدنی بسیار زیاد را برای پرداختن به برخی از حرفه‌های مختلف کاهش داد. این امر منجر به افزایش تقاضا برای استخدام نیروی کار ارزان زنان و کودکان شد. بنابراین، خانواده‌ها، همین که قیمت کار متناسب با این تغییر کاهش یافت، از رفاه بیشتری برخوردار نشدند. ماشین‌آلات همچنین به «سرمایه‌داران» (صاحبان سرمایهٔ خصوصی) امکان داد ساعات کار روزانه را افزایش دهند و در همان مدت از زمان، کالای بیشتری تولید کنند (همان، فصل ۱۵). رشد کار و کسب سرمایه‌داری، رقبای کوچکتر و ضعیف‌تر را به ترک فعالیتهای تجاری مجبور کرد. برخی از کارگران اخراجی در کارخانه‌های پررونق دوباره استخدام می‌شدند، اما معمولاً با دریافت دستمزدی کمتر از محل کار سابقشان. از این رو آنان، مانند تمام کارگران دیگر، مجبور می‌شدند چنین شرایطی را، به خاطر مواجه بودن با تهدید جایگزینی از سوی «سپاه اقتصادی ذخیرهٔ» بیکاران، بپذیرند (همان، فصل ۲۵، بخشهای ۴، ۵). مارکس نتیجه می‌گیرد که در جامعهٔ سرمایه‌داری، کارگران در یک حالت بیگانگی به سر می‌برند. آنان از فعالیت تولیدی‌شان بیگانه‌اند، قدرت تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کاری را انجام دهند یا آن را چگونه انجام دهند از آنان سلب می‌شود؛ از حاصل آن فعالیت بیگانه‌اند، هیچ نظارتی بر آنچه ساخته شده است یا از آنچه برای آن

اتفاق می‌افتد، ندارند؛ از سایر انسانها بیگانه‌اند، به لحاظ رقابتی که جای تشریک مساعی را گرفته است؛ و از طبیعت بیگانه‌اند، به علت اینکه قادر نیستند در آنچه به صورت سرمایهٔ خصوصی درآمده است، سهیم شوند («دست‌نویسهای اقتصادی و فلسفی»، گزیدهٔ آثار، صص ۷۷-۸۷).

مارکس معتقد است که سرمایه‌داری «درحالی‌که از تمام مسامات بدنش از فرق سر تا نوک پا چرک و خون می‌چکد» قدم به دنیا می‌گذارد، و به معنای دقیق کلمه، به دست خویش بذر نابودی خود را می‌کارد. چرخهٔ مداوم رونق و رکود و سلب کردن صفات انسانی از کارگران به عنوان کالا، زمینه‌های نیاز به آزادی را در کارگران پدید می‌آورد. بزودی آنان درمی‌یابند که باید انسان باشند، و به شرایطی‌که به جامعهٔ سرمایه‌داری یاری می‌رساند، خاتمه خواهند داد. سرمایه‌داران با خشونت از اریکهٔ قدرت بر کنار خواهند شد، و پس یک دوران گذار که در آن کارگران طبقهٔ حاکمند، شکل جدید جامعه پدید خواهد آمد. در این جامعهٔ جدید، که مارکس آن را «کمونیسم» می‌نامد، مردم طبق برنامه‌هایی که برای نفع و مصلحت همگان طرح شده است به کار و فعالیت خواهند پرداخت (مانیفست کمونیستی، در جاهای مختلف آن؛ نقد برنامهٔ گوت، گزیدهٔ آثار، صص ۵۶۴-۵۷۰).

حتی قبل از مرگ مارکس، تفسیرهای مختلف از نظریه‌اش، او را به این اظهارنظر واداشت که بگوید من دست‌کم مطمئنم که مارکسیست نیستم. شماری از مارکسیستهای اولیه، طبق اقرار خود، ضد روشنفکر بودند، با این استدلال که مارکس در مقابله با مشکلات راه‌حلهای عملی ارائه کرده است. شماری دیگر از آنان گمان می‌بردند که آثار و نوشته‌های مارکس فاقد یک اساس محکم فلسفی است، و از سایر متفکران برای تقویت نظریاتش بهره گرفته است. مثلاً، کارل کاوتسکی[1] به داروین، ادوارد برنستاین[2] و ماکس آدلر[3] به کانت، پلخانف[4] و لنین به فوئرباخ، هنری دمن[5] به فروید، جرج لوکاچ[6]، کارل مانهین[7]، هربرت مارکوس[8] و ژان پل سارتر به هگل، و آنتونیو گرامشی و جیوانی جنتیله به نو-هگلی‌های ایتالیایی اشاره کرده‌اند. حاصل این تفسیرها عبارت بود از رشد ناگهانی گونه‌های مختلف مارکسیسم. این امر، رهبران و متفکران سیاسی از جمله رزا لوکزامبورگ[9]، لنین، تروتسکی[10]، استالین، مائوتسه‌دونگ[11]، خروشچف[12]، وارنستوچگوارا[13] را به ایجاد و تحمیل

---

1. Karl Kautsky.
2. Eduard Bernstein.
3. Max Adler.
4. Plekhanov.
5. Henri de Man.
6. George Lukács.
7. Karl Mannheim.
8. Herbert Marcuse.
9. Rosa Luxemburg.
10. Trotsky.
11. Mao Zedong.
12. Khrushchev.
13. Ernesto Che Guevara.

یک برداشت خاص جزمی از مارکسیسم که «مارکسیسم ارتدوکس»[1] نامیده شد، رهنمون گشت. زیربنای بسیاری از دولتهای اروپای شرقی در خلال قرن بیستم، براساس طرز نگرش استالین از مارکسیسم ارتدوکس تشکیل یافته بود. مارکسیسم ارتدوکس از سوی «مارکسیستهای غربی»، که نسل اولشان عبارت بودند از لوکاچ، کارل کورچ[2]، فورگاراسی[3]، و جوزف روای[4] زیر سؤال برده شد و مورد اعتراض قرار گرفت. آثار و نوشته‌های افراد این نسل، اعضای مکتب فرانکفورت، از جمله تئودور آدرنو، را در ارتباط با نظریهٔ انتقادی تحت تأثیر قرار داد.[۵] آثار اعضای مکتب فرانکفورت، و برخی از آثار مارکسیست فرانسوی لوئیس آلتوسر[5]، بنوبت، بر بسیاری از تحولات اندیشهٔ فرامدرن را سبقت داشته است. در همین اواخر، سقوط اتحاد شوروی، پیدایش جنبشهای سیاسی و اجتماعی سازمان‌یافته در حول و حوش جنسیت، نژاد و ملیت‌گرایی و گسترش نهضت طرفداران محیط زیست، به یک بازنگری درازدامن از مارکسیسم منجر شده است.[۶]

همچنین شمار زیادی از تاریخ‌نویسان و وقایع‌نگاران نظریهٔ مارکس را پذیرفته، آن را تعدیل کرده، و مورد انتقاد قرار داده‌اند. مباحثاتشان موضوعات مختلفی را در برگرفته است، از جمله نقش اخلاق در ماتریالیسم تاریخی، این عقیده که اعمال و رفتار انسانها به وجود ابزارسازان و تولیدکنندگانشان وابسته است، آیا مارکس نظریه‌اش را دربارهٔ تاریخ بر مبنای یک برداشت دقیقاً صائب ازگذشته وضع کرده است، آیا انقلابها از راه برخورد طبقاتی به بهترین وجه اشاعه یافته‌اند، نقش قارهٔ آسیا و جهان رو به توسعه در فعالیتهای انقلابی، و آیا قدرتهای تولیدی تعیین‌کنندهٔ اصلی شخصیت جامعه‌اند.[۷]

این موضوع آخری، از سوی تاریخ‌نگاران و فیلسوفان انگلیسی ـ امریکایی مورد توجه بسیار قرارگرفته است. قویترین اثر دربارهٔ همین موضوع عبارت است ازکتاب نظریهٔ کارل مارکس دربارهٔ تاریخ: یک دفاعیه[6] (۱۹۷۸)، نوشتهٔ جی. ای. کوهن. کوهن استدلال می‌کند که قدرتهای تولید بتنهایی ارتباطات تولید و روبنای یک جامعه را تعیین می‌کنند. از دیدگاه کوهن ماهیت این تعیین غامض، دارای نقش است: وجود یک ساختار خاص اقتصادی به وسیلهٔ مطلوب بودنش، در زمان، به خاطر پیشرفت قدرتهای تولید تعریف شده است.[۸] در آثار و تألیفات مارکس در چند مورد وی

1. Orthodox Marxism.
2. Karl Korsch.
3. Forgarasi.
4. Josef Revai.
5. Louis Althusser.
6. Karl Marx's Theory of History: a Defence.

مدعی است که قدرتهای تولیدی بتنهایی ماهیت جامعه را تعیین می‌کنند. اما منتقدان از جمله ریچارد میلر[1]، یان الستر[2]، ملوین ردر[3]، و جی. رومر[4] خاطرنشان کرده‌اند که چند مقاله وجود دارد که در آنها مارکس در شکل‌گیری جامعه، هم نقش روابط تولید و هم نقش روبنا را مؤثر می‌داند.[۹] بنابر جذابیت این موضوع و دیگر مباحثات مرتبط با نظریات مارکس، چنین برمی‌آید که احتمالاً حضور وی در قرن بیست و یکم نیز تداوم خواهد یافت.

یادداشت‌ها

1 For a more general account of Marx's thought, see Marx (MP).

2 In earlier works such as 'On the Jewish Question', Marx did argue that religion was an obstacle to freedom. See Selected Writings, pp. 39-62.

3 For a discussion on the role of consciousness in Marx's theory of historical materialism, see C. W. Mills, 'Determination and Consciousness in Marx', Canadian Journal of Philosophy, 1989, 19(3): 421-45; D. A. Duquette, 'The Role of Consciousness in Marx's Theory of History', Auslegung, 1981, 8(2): 239-59; and G. H. R. Parkinson, 'Hegel, Marx and the Cunning of Reason', Philosophy, 1989, 64(3): 287-302.

4 There are also two modes not in the main sequence: simple commodity production, where independent producers own the means of production; and the Asiatic mode, where communal village producers are exploited by tax-rent.

5 For a more detailed account, see L. Kolakowski, Main Currents of Marxism, 3 vols, trans. P. S. Falla, Oxford: Oxford University Press, 1978.

6 See, for example, A. E. Buchanan, Marx and Justice: the Radical Critique of Liberalism, Totowa, NJ: Rowman & Littlefield, 1982; Z. R. Eisenstein (ed.) Capitalist Patriarchy and the Case Jor Socialist Feminism, New York: Monthly Review Press, 1979; J. Habermas, Legitimation Crisis, trans. T. McCarthy, Boston, MA: Beacon Press, 1975; A. Kuhn and A. Wolpe (eds) Feminism and Materialism: Women and Modes of Production, London, Routledge, 1978; J. Le Grand and S. Estrin (eds) Market Socialism, Oxford: Oxford University Press, 1989; and M. Reich, Racial Inequality: a Political Economic Analysis,

---

1. Richard Miller. 2. Jon Elster. 3. Melvin Ruder.
4. J. Roemer.

Princeton, NJ: Princeton University Press, 1981.

7 See, for example, S. Lukes, Marxism and Morality, Oxford: Oxford University Press, 1985; H. Aronovitch, 'Marxian Morality', Canadian Journal of Philosophy, 1980, 10(3): 351-76; R. Young, White Mythologies: Writing History and the West, London: Routledge, 1990; M. Ferro, Colonization, London: Routledge, 1996; B. Mazlish, 'Marx's Historical Understanding of the Proletariat and Class in Nineteenth Century England', History of European Ideas, 1990, 12(6): 731-47; R. F. Hamilton, The Bourgeois Epoch: Marx and Engels on Britain, France and Germany, Chapel Hill, NC: University of North Carolina Press, 1991; J. Amariglio and B. Norton, 'Marxist Historians and the Question of Class in the French Revolution', History and Theory, 1991,30(1): 37-55; F. Furet, Marx and the French Revolution, ed. C. Lucien, trans. D. Kan, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1988; and L. Krieger, 'Marx and Engels as Historians', Journal of the History of Ideas, 1953, 14(3): 381-403.

8 G. A. Cohen, Karl Marx's Theory of History: a Defence, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978, chaps 6 and 8. For a similar view, see W. H. Shaw, Marx's Theory of History, Palo Alto, CA: Stanford University Press.

9 M. Rader, Marx's Interpretation of History, New York: Oxford University Press, 1979; R. Miller, Analyzing Marx: Morality, Power and History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984; J. Elster, Making Sense of Marx, Cambridge: Cambridge University Press, 1985; and J. Roemer (ed.) (1986) Analytical Marxism, Cambridge: Cambridge University Press. See also P. Wetherly (ed.) Marx's Theory of History, Avebury: Brookfield, 1992; D. A. Duquette, 'A Critique of the Technological Interpretation of Historical Materialism', Philosophy of the Social Sciences, 22(2): 157-86; P. Warren, 'Explaining Historical Development: a Marxian Critique of Cohen's Hillilri Materialism', Clio, 1991,20: 253-70; and C. W. Mills, 'is it Immaterial t there's a "Material" in "Historical Materialism"?' Inquiry, 32: 323-42.

آثار مهم

Collected Works, 16 vols, London: Lawrence & Wishart, 1975-81.

Capital: a Critique of Political Economy, trans. S. Moore and E. Aveling, , F. Engels, 3 vols, New York: International Publishers, 1967.

(with F. Engels) The Communist Manifesto, trans. S. Moore, ed. E. Hobsbaw London: Verso, 1998.

Selected Writings, ed. D. McLellan, Oxford: Oxford University Press, 1977.

A wide selection of Marx's writings can also be found online at: http://csf.colorado. edu / psn/ marx/

همچنین نگاه کنید به

Diop, Fukuyama, Hegel, Hobsbawm, Lenin (IR T), Marx (MP and ME), Nietzsc (MP), Rowbotham, Sartre (MP), Thompson (CT).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Berlin, I., Karl Marx: his Life and Environment, Oxford: Oxford University Pre 1978.

Best, S., The Politics of Historical Vision: Marx, Foucault, Habermas, New Yor Guilford, 1995.

Cohen, G. A., Karl Marx's Theory of History: a Defence, Princeton, NJ: Princetc University Press, 1978.

Cohen, M., Nagel, T. and Scanlon, T. (eds) Marx, Justice, and History, Princetol NJ: Princeton University Press, 1980.

Hobsbawm, E., 'Marx and History', New Left Review, 1984, 143: 39-50. Kolakowski, L., Main Currents of Marxism, trans. P. S. Falla, 3 vols, Oxford: Oxford University Press, 1978.

McLellan, D., Karl Marx: his Life and Thought, New York: Harper & Row, 1973.

____, Marxism '!fter Marx: an Introduction, Boston, MA: Houghton Miffiin, 1979 Rader, M., Marx's Interpretation of History, Oxford: Oxford University Press, 1973 Shaw, W. H., Marx's Theory of History, Palo Alto, CA: Stanford University Press, 1978.

Tagliacozzo, G. (ed.) Vico and Marx: Affinities and Contrasts, Princeton, NJ Atlantic Highlands Humanities Press, 1983.

Wetherly, P. (ed.) Marx's Theory of History, Avebury: Brookfield, 1992.

ژوله میشله[1] (۱۷۹۸ - ۱۸۷۴)

میشله نخستین کسی بود که واژهٔ «رنسانس» را در مورد یک دوره از تاریخ به کار برد، و نخستین اثر مدرن را دربارهٔ جادوگری نوشت. وی همچنین فیلسوف ناپلی، جامباتیستا ویکو، را به جریان اصلی تفکر غربی وارد کرد. اما بالاتر از همه، او زندگی‌اش را وقف کمک به وحدت و آزادی فرانسهٔ محبوبش نمود. میشله، با اعتقاد به اینکه هر دو هدف مزبور می‌تواند از راه بررسی تاریخ تأمین شود، تمام نیرویش را مصروف نوشتن تاریخ فرانسه[2] در ۱۷ جلد (۱۸۳۳-۱۸۶۹)، تاریخ انقلاب فرانسه[3] در ۷ جلد (۱۸۴۷-۱۸۵۳) و تاریخ در قرن نوزدهم[4] در ۳ جلد (۱۸۷۲-۱۸۷۴) کرد. استنباط میشله از فرانسه و تاریخش چندین نسل از هم‌میهنانش را تحت تأثیر قرار داد و به عنوان تاریخ‌نویس رسمی فرانسه در طی دوران جمهوری سوم (۱۸۷۱-۱۹۴۰) شناخته شد. اگرچه اکنون از وی غالباً به عنوان نویسندهٔ تاریخهای جهت‌دار نامی نمی‌برند، بسیاری از تاریخ‌نویسان فرانسوی همچنان از او به عنوان منبع عمدهٔ الهام خود یاد می‌کنند.

ژوله میشله در پاریس در ۲۱ اوت ۱۷۹۸ در خانهٔ ژان - فورکی[5] میشله، یک نگارگر، و آنژالیک - کنستانس میله[6] چشم به جهان گشود. میشله از همان آغاز طفولیت در چاپخانهٔ پدرش به کار پرداخت و او را در انجام دادن امور کمک می‌کرد، و پس از اینکه پدرش در ۱۸۰۸ به خاطر بدهی زندانی شد، درکار اداره‌کردن چاپخانه به یاری عمویش نارسیس شتافت. میشله تا ۱۸۰۹ نتوانست به مدرسه برود، و با آنکه در ابتدا تحصیلاتش را در مدرسهٔ لاتین ملوت[7] (۱۸۰۹-۱۸۱۲) و کالج شارلمانی[8] (۱۸۱۲-۱۸۱۷) با سختی آغاز کرد، بسرعت به صورت شاخصترین دانش‌آموز کلاس خود درآمد. در ۱۸۱۱، بدهیهای معوقهٔ رو به افزایش خانواده، منجر به توقیف و مصادرهٔ اموالشان شد و اندکی بعد هم طبق فرمان ناپلئون بناپارت مبنی بر اینکه تعداد چاپخانه‌ها باید کاهش یابد، چاپخانهٔ آنان بسته شد. ژان - فورکی در آسایشگاه دکتر دوچمین[9] شغلی پیدا کرد، و بعد از مرگ

---

1. Jules Michelet.
2. Histoire de France.
3. Histoire de la Révolution francaise.
4. Histoire du dix-neuvième.
5. Jean - Furcy.
6. Angélique-Constance Millet.
7. Mélot Latin School.
8. Collège Charlemagne.
9. Dr Duchemin.

آنژالیک ـ کنستانس، او و پدرش برای آزادکردن اموال توقیف‌شده به فعالیت پرداختند. در ۱۸۱۷، میشله امتحان نهایی دورهٔ متوسطه را با نمرات ممتاز گذراند و در انستیتو برایند[1] به کار تدریس مشغول شد. وی در ۱۸۱۹ به خاطر مقالاتی که دربارهٔ فلسفهٔ اخلاق پلوتارک[2] و نظریهٔ جان لاک[3] دربارهٔ بی‌کرانگی جهان نوشت به دریافت درجهٔ دکترای ادبیات نایل شد. او تا ۱۸۲۱ که با موفقیت کنکور استادی راگذراند، در اولین سالی که چنین کنکوری برگزار شد، کماکان در انستیتو برایند به تدریس ادامه می‌داد. وی به مدت یک سال به عنوان استادیار درکالج شارلمانی خدمت کرد و بعد هم برای تدریس تاریخ درکالج سن ـ باربی[4] به کار دعوت شد. در آن دوران، درس تاریخ دقیقاً بتازگی به برنامهٔ آموزشی افزوده شده بود و تلقی حکومت نسبت به آن با سوءظن بسیار توأم بود. به خاطر کاهش دادن امکان ناآرامی اجتماعی، تدریس تاریخ برای دانش‌آموزان جوان دبیرستان منع شده بود و این درس تا انقلاب ۱۷۸۹ در برنامهٔ آموزشی گنجانده نمی‌شد. میشله تمایل داشت به دانشجویان که سن و سال بیشتری داشتند درس بدهد، و از این رو درخواست کرد تا به دانشسرای عالی که تازه تأسیس شده بود، انتقال یابد.

در اوایل دههٔ ۱۸۲۰، میشله به طور گسترده به مطالعهٔ تاریخ باستان و جدید، فلسفه، ادبیات و علوم روی آورد. وی در نظر داشت تا در زمینهٔ حوزه‌هایی که به تاریخ مرتبط می‌شدند، از جمله آداب و رسوم، حقوق، زبان، دین، سیاست، صنعت، علوم و فلسفه، و همچنین ارتباطاتشان با یکدیگر، به مطالعه و بررسی بپردازد. مقصودش از یک تاریخ ترکیبی محض، تا حدودی منعکس‌کنندهٔ افکار و عقاید نویسندگانی مانند کوزن[5]، کانت، سن سیمون[6]، فوریه، و هگل بود، ولی در نوشته‌هایش همچنین تأثیر جامباتیستا ویکو، کسی‌که میشله او را «یگانه استاد خویش» می‌شمرد، آشکار بود.[1] میشله قسمتهایی ازکتابهای ویکو از جمله علوم جدید[7]، خودزندگی‌نامه[8]، حکمت رومی از قدیم‌ترین ایام[9] را (نک گزیدهٔ کلیات ویکو، کلیات آثار[10]، ج ۱، صص ۲۷۹ـ۶۰۵) ترجمه کرد. اگرچه وی در زمرهٔ مترجمان بسیار دقیق به شمار نمی‌آمد، ترجمه‌های ساده و کوتاه‌شده‌اش از آثار ویکو، بسرعت با استقبال مواجه شدند و در حدود بیش از یک قرن به صورت وسیله‌ای مطلوب برای درک عقاید و افکار ویکو درآمدند. میشله بیش از حد شیفتهٔ این اظهارنظر

1. Briand Institute.
2. Plutarch.
3. John Locke.
4. Collège Sainte-Barbe.
5. Cousin.
6. Saint - Simon.
7. New Science.
8. Autobiography.
9. Roman Wisdom from the Ancient.
10. Oeuvres choisies de Vico Oeuvres complètes.

ویکو بود، مبنی بر اینکه تاریخ عبارت است از شرح خودآفرینی نوع بشر. هم ویکو و هم میشله عقیده دارند که ما می‌توانیم تاریخ را درک کنیم، زیرا انسانها آفرینندگان آنند.

در ۱۸۲۷، میشله برای تدریس فلسفه و تاریخ به دانشسرای عالی دعوت شد، درحالی‌که معتقد بود که فلسفه می‌تواند به انسانها برای درک افکار و اعمال تک‌تک افراد کمک کند، اما تاریخ قادر است افکار و اعمال گروههایی از مردم را در زمانها و مکانهای مختلف تشریح کند. مثلاً وی در مقدمه برای تاریخ عمومی[1] (۱۸۳۱، کلیات آثار، ج ۲، صص ۲۱۷-۳۱۳)، مدعی است که بررسی تاریخ جهان -از هند، ایران، یونان و روم گرفته، تا فرانسهٔ معاصر -نشان‌دهندهٔ نهضت نوع بشر است از بردگی به سوی آزادی؛ از دینی به غیر دینی؛ و تسلط زن بر تسلط مرد. میشله باور دارد که فرانسه نقشی اساسی برای ایفا کردن در مرحلهٔ دیگر داستان جهان بر عهده دارد: وحدت بشریت (همان، ص ۲۵۸).

میشله، با اعتقاد به اینکه فرانسه کلید آینده را در دست دارد، درصدد برآمد تا تمام جزئیات تاریخ گذشتهٔ آن را مورد بررسی قرار دهد. حاصل کوششهایش -تاریخ فرانسه، تاریخ انقلاب فرانسه، و تاریخ قرن نوزدهم -کاملاً چهل و یک سال به طول انجامید. میشله اولین فردی است که به چنین طرح عظیمی دست یازید. اگوستین و آمادیئو تیری[2]، پورسپر دو بارانت[3]، و فرانسوا گیزو[4] قبل از وی نامه‌هایی در باب تاریخ فرانسه[5]، تاریخ فتح انگلستان[6]، تاریخ گولوها[7]، تاریخ دوک‌های بورگون[8]، و مقاله‌ای در باب تاریخ فرانسه[9] را انتشار داده بودند و آنری مارتین[10] و جی.سی.ال. سیموند دو سیسماندی[11] درحال نوشتن تاریخ فرانسه[12] و تاریخ مردم فرانسه[13] بودند. میشله بخوبی با این آثار آشنایی داشت و در پیشگفتار تاریخ فرانسه نامشان را درج کرد. وی این آثار را به خاطر ابداعی و مبتکرانه بودنشان ستود، اما مدعی بود که او نخستین فردی بوده است که «تاریخ راکلیتی پویا» تلقی کرده است. وی مدعی بود، به جای توجه کردن به یک جنبه از تاریخ فرانسه، کتاب تاریخ

---

1. Introduction à l'histoire universelle.
2. Amédée Thierry.
3. Prosper de Barante.
4. Francois Guizot.
5. Histoire des sur l'histoire de France.
6. Histoire de la conquête de l'Angleterre.
7. Histoire des Gaulois.
8. Histoire des ducs de Burgogne.
9. Essais sur l'histoire de France.
10. Henri Martin.
11. J.C.L. Sismonde de Sismondi.
12. Histoire de France.
13. Histoire des Francais.

فرانسه‌اش چیزی جز «تجدید حیات کامل زندگی» نبود.[۲]

این ادعایی است منصفانه. به عنوان مثال، در مجلدات ۱ تا ۶، ما به تلفیقی از مردم‌شناسی، جغرافی، و تاریخ برمی‌خوریم. وی معتقد است که تاریخ باستانی فرانسه پیروزی مردم را بر ارادهٔ نژادی و جغرافیایی آشکار می‌سازد. در «تصویر فرانسه» (مندرج در کتاب تاریخ فرانسه، صص ۱۱۰ـ۱۴۲)، او چنین می‌نویسد:

> نقطهٔ آغاز حقیقی تاریخمان، یک تقسیم‌بندی سیاسی از فرانسه است، براساس تقسیم‌بندی مادی و طبیعی‌اش. در آغاز، تاریخ بکلی جغرافی است. تعریف دورهٔ فئودالی یا روستایی... بدون اینکه در وهلهٔ نخست مختصات روستاها تعریف شود، ناممکن به نظر می‌رسد. و تعریف شکل جغرافیایی این روستاهای مختلف هم کافی نیست. آنها باید به طور کامل صرفاً توسط دستاوردهایشان تعریف شوند ـ منظورم این است که آنها باید توسط مردم و رویدادهای تاریخشان تعریف شوند.

(همان، ص ۱۱۰)

رودها، کوهها، و دره‌ها، گروههای انسانها را از همدیگر جدا می‌کنند و آنان را به صورت زندانیان واقعی منطقه‌های جغرافیایی خاص درمی‌آورند. اما آنان بتدریج همدیگر را باز می‌یابند. با آنکه پاریس تنها منطقهٔ یکپارچه در قرن یازدهم بود، در دوران قرون وسطا تمایزات فئودالی و محلی اندک اندک مبدل به تمرکز سیاسی و اجتماعی شد. دو نهادی که در دوران قرون وسطا برای یکپارچگی فرانسه تلاش می‌کردند، عبارت بودند از کلیسا و حکومت سلطنتی. این دو نهاد در شکل‌گیری مقدار زیادی از ویژگی فرانسهٔ مدرن مؤثر بودند. آنها، بنوبت، از سوی چهره‌های برجسته‌ای نظیر ژاندارک تشکل پیدا کرده بودند. میشله، ژاندارک را می‌ستود. از دیدگاه وی، شخصیت ژاندارک با آرمانهای یک فرانسهٔ متحد، هماهنگ مطابقت داشت.[۳] به نظر میشله، ژاندارک از تصویری که شکسپیر از وی به عنوان یک «کارگزار زشت نفرت‌انگیز دوزخ» ساخته، به طور چشمگیری متفاوت است.[۴]

در دههٔ ۱۸۴۰ توجه میشله از تاریخ به مسائل اجتماعی و سیاسی روز معطوف شد. حملاتش به یسوعیان و کلیسای بازتر برای شست‌وشوی مغزی مردم فرانسه (یسوعیان[1]، ۱۸۴۳؛ کشیش، زن

1. Des Jésuites.

و خانواده[1]، ۱۸۴۵، کلیات آثار، ج ۴) زمینه را برای یک یورش همگانی به نهادهای روشنفکری و سیاسی فراهم ساخت. به عنوان مثال، میشله در کتاب مردم[2] (۱۸۴۶)، مردم فرانسه را برای از میان برداشتن موانعی که شهر را از روستا، باسواد را از بی‌سواد، صنعتگر را از غیرصنعتگر و فقیر را از غنی جدا می‌کند و برای از قوه به فعل درآوردن آرمانهای انقلابی اخوت و عدالت اجتماعی فراخواند. میشله همچنین عقاید و افکارش را از طریق سخنرانیهای درسی در کالج د فرانس اشاعه می‌داد (۱۸۳۸-۱۸۵۲). سخنرانیهایش جمعیت زیادی را جلب می‌کرد و موجبات نظارت و مراقبت هیئت حاکمه را فراهم می‌آورد. حکومت گیزو و لوئی فیلیپ از توجهی که میشله به انقلاب ۱۷۸۹ از خود نشان می‌داد، ناخشنود بودند، و در ششم ژانویهٔ ۱۸۴۸ وی را از مسئولیتهای آموزشی و تدریس برکنار کردند. انقلاب ۲۲-۲۴ فوریهٔ ۱۸۴۸ موجب انتصاب دوبارهٔ وی شد اما دوباره به خاطر امتناع از سوگند وفاداری به ناپلئون سوم (لوئی ناپلئون بناپارت) ازکار معلق شد.

میشله در همان هنگام که از کار معلق شده بود، معروفترین کتابش را، تاریخ انقلاب فرانسه، تحریر کرد. وی در این اثر به روایت خود از روند وحدت مردم فرانسه، منتج شدن این وحدت به جشن تشکیل فدراسیون در ۱۷۹۰ ادامه می‌دهد. شخصیتهای هم‌روزگار با میشله مانند لوئی آدولف تیرا[3] و اگوست مینیه[4]، انقلاب را به عنوان تلاشی که از سوی قانونگذاران بورژوا رهبری شد؛ توماس کارلایل از آن به مثابهٔ جانشینی برای یک شکل از حکومت سلطنتی به جای شکلی دیگر؛ فیلیپ بوچز[5] آن را یک شورش سوسیالیستی و کارگری؛ ادگار کینه[6] از آن به عنوان متحقق شدن اصول اولیهٔ مسیحیت؛ آلفونس دو لامارتین[7] آن را به مثابهٔ رویدادی که بیشتر از سوی شخصیتها به آن شکل داده شد؛ و ژان بلان[8] از آن به عنوان یک دگرگونی در افکار و عقاید سیاسی یاد کردند. اما میشله آن را زایش یک آیین جدید جهانی، از سوی بشریت تلقی کرد.

روایت میشله از بشریت متعادل فرانسه، دربردارندهٔ یک مختصهٔ عمیقاً مذهبی است.[۵] مثلاً، وی در پیشگفتار کتاب می‌نویسد:

> من اکنون می‌کوشم آن دورهٔ وحدت کلمه، آن عصر مقدس را، در آن هنگام که تمام ملت، فارغ از همهٔ تبعیضها، ناآشنا با تضاد طبقاتی، چونان تنی واحد در زیر لوای عشق رژه

1. Du prêtre; de la femme et de la famille.
2. Le peuple.
3. Louis Adolphe Thiers.
4. Auguste Mignet.
5. Philippe Buchez.
6. Edgar Quinet.
7. Alphonse de Lamartine.
8. Jean Blanc.

می‌روند، توصیف کنم. هیچ‌کس نمی‌تواند آن وحدت کلمهٔ شگفتی‌آور را، که در آن دقیقاً یک قلب در سینه‌های بیست میلیون ضربان دارد، بی‌آنکه متقابلاً شکر خدای را به جای آورده باشد، نظاره کند. این دوران دربردارندهٔ روزهای خجسته‌ای در جهان خواهد بود.

(تاریخ انقلاب فرانسه، ج ۱، ص ۱۳)

میشله نه‌تنها از سبک بیان و صور خیال کتاب مقدس فراوان استفاده می‌کند، بلکه از تمثیلهای داستانهای انجیل نیز بهره می‌جوید. به عنوان مثال، شب انقلاب را با شب تولد عیسی قیاس کرده است:

آنک پادشاهان جدیدمان، نگران، در بیرون خانه‌ها به سر می‌بردند، چونان عالمان پریشان‌احوال. بنگرید آنان را سرگردان در باران، در میان مردم، در خیابان پاریس... گیوتین[1] نماینده [برآن شد] تا کاخ قدیمی ورسای را مرمت کند، و [نمایندگان]در تالاری که مخصوص بازی تنیس (ژو ـ دو ـ پوم)[2] بود، گرد آمدند و اتراق کردند، این تالار بنایی بود ملال‌آور، بدنما، فلاکت‌بار، و فاقد اثاثیه، اما چون برای بازی بنا شده بود، بزرگتر بود. مجلس عمومی طبقاتی نیز مکانی بود فلاکت‌بار، و وکالت مردم را عهده‌دار بود، [که] در آن روز، کاری بسیار خوب به شمار می‌رفت. نمایندگان تمام طول روز را سرپا ایستادند، [زیرا که] بندرت نیمکتی چوبی برای نشستن وجود داشت. این مکان مانند آخور آیین جدید بود، ـ طویلهٔ بیت‌لحم!

(همان، صص ۱۲۰-۱۲۱)

انقلاب، «وارث و رقیب» مسیحیت است زیرا، با در نظر گرفتن اینکه هر دو خواستار عدالت هستند، فقط اولی است که آن را برای همگان فراهم می‌کند (همان، ص ۲۲). میشله برای اثبات کردن این نظر، دوباره به قرون وسطا برمی‌گردد. وی به جای فرانسه‌ای که آهسته در حال پیشرفت به سوی هماهنگی و یگانگی است، کلیسایی را که در دوران قرون وسطا به فکر توطئه‌چینی علیه نوع بشر و حمله کردن به کسانی است که به عقاید و افکاری دیگر باور دارند، مشاهده می‌کند (همان، صص ۳۱-۳۷). اما خوشبختانه حس عدالت‌خواهی در اذهان روشنفکرانی نظیر منتسکیو، ولتر، و روسو باقی ماند. میشله استدلال می‌کند که تقارن و پیوستگی اندیشه‌های این افراد، باعث

1. Guilloton. 2. Jeu - de - Paume.

پدید آمدن انقلاب ۱۷۸۹ گردید.

از آغاز رویدادهای مربوط به انعقاد جلسهٔ مجمع عمومی طبقاتی [اتاژنرو] در ۱۷۸۹ تا هنگام برگزاری جشن فدراسیون در ۱۷۹۰، یک «انجیل جدید» فراهم می‌آید (همان، ص ۲۴۶). مجمع ملی در «اعتقادنامهٔ جدید» خود ـ اعلامیهٔ حقوق بشر ـ اصول یک نظام اخلاقی جدید انسانی را براساس حقوق، وظیفه، قانون، و عدالت با حرمت پاس داشت. میشله در جشن فدراسیون، فراتر رفتن از حد اختلاف نظرهای فردی و منطقه‌ای و یکدلی و یکزبانی نوعدوستانهٔ همهٔ ابنای بشر را مشاهده می‌کند. او می‌نویسد:

> کجایند، در آن هنگام، اختلافهای کهنهٔ ایالتی و نژادی میان انسانها؟ کجایند آن تضادهای قدرتمند و جغرافیایی؟ همگی از بین رفته‌اند: خود جغرافیا از میان برداشته شده است. دیگر کوهها، رودها، یا موانع بین انسانها وجود ندارند... آنان، ناگهان، و بدون حتی پی بردن به علت آن، همهٔ چیزهایی را که در دوران پیش، زندگیهایشان را به خاطرشان فدا کرده بودند، احساسات ایالتی، سنتهای محلی، و افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به دست فراموشی می‌سپارند. زمان و مکان آن شرایط مادی که زندگی را تحت انقیاد خود درمی‌آورد دیگر سپری شده است. یک «زندگی جدید» شگفت‌انگیز، یک حالت معنوی فوق‌العاده... اکنون برای فرانسه در حال آغاز شدن است. این امر نه زمان می‌شناسد و نه مکان.

(همان، ۱: ۴۴۴)

همان‌طور که هگل اظهارنظر کرده است، چنین استنباط می‌شود که تحقق آزادی به تاریخ پایان می‌دهد.

کتاب تاریخ انقلاب فرانسه، تمام سرزندگی و ملودرام یک نمایشنامهٔ بزرگ را دربردارد. میشله صفحات کتابش را با تصاویر و بازنماییهای پرتحرک و به یاد ماندنی از افراد، گروهها و «مردم» آکنده است. چنین به نظر می‌رسد که وی کاملاً مجذوب روند تحولات و حوادث شده است. همان‌گونه که کیپور[1] خاطرنشان کرده است، اظهاراتی مانند «امیدوارم فردا میرابو را به قتل برسانم» در یادداشتهای روزانه و نامه‌هایش در زمان نگارش این اثر فراوان بود.[۶] توصیفش از «دورهٔ وحشت» ـ دورهٔ بین

---

1. Kippur.

سوم سپتامبر ۱۹۷۳ و بیست و هفتم ژوئیهٔ ۱۷۹۴ («ترمیدور») که مجازاتهای سخت و خشنی در مورد کسانی که مظنون به دشمنی با انقلاب بودند، اعمال شد ـ مخصوصاً زنده و روشن است. به عقیدهٔ میشله، **دورهٔ وحشت**، از نتایج عشق بی‌قید و شرط بود. وی باور دارد که انقلاب، عشق به همه چیز، از جمله سلطنت، کلیسا و «حتی انگلستان»، را امکان‌پذیر ساخته بود (همان، ص ۲۲). به لحاظ چنان عشقی، مردم فرانسه در معرض تهدید از سوی طالبان قدرت هم از داخل و هم از خارج قرارگرفته بودند. مسئله این بود که همهٔ مردم به آرمانهای برادری و عدالت اجتماعی ایمان نیاورده بودند. این مسئله در دوران میشله به قوت خود باقی ماند. وی می‌نویسد:

> برادری! برادری! کافی نیست که این واژه برای جلب مردم جهان به آرمانمان، آنگونه که در آغاز مطرح بود، طنین‌انداز شود. باید در سینهٔ ما یک قلب برادرانه ضربان داشته باشد. این امر باید به وسیلهٔ برادری عشق تأمین شود، و نه به وسیلهٔ تیغهٔ گیوتین.

(همان، ص ۸)

میشله، از ۱۸۵۴ تا به هنگام مرگش در ۱۸۷۴، اوقات خودش را وقف احیای عدالت اجتماعی و اخوت نمود. این آرمان حتی در آثاری که در مورد تاریخ طبیعی نوشته است، حاکم است: پرندگان[1] (۱۸۵۶)، حشرات[2] (۱۸۵۷)، دریاها[3] (۱۸۶۱) و کوهها[4] (کلیات آثار، جلدهای ۱۷ و ۱۹).[۷] وی، با بهره گرفتن از نظریات ژان باتیست لامارک[5]، گوته، و جفری سن هیلایر[6]، دربارهٔ «دگردیسی» از مرحلهٔ جمادی به مرحلهٔ حیوانی، تا مرحلهٔ تکامل پستانداران و قدرت ابداع آدمیان برای تعالی به سوی خرد، یگانگی، و آزادی انسانی می‌نویسد.

تا موقعی که میشله زنده بود، بسیاری از مردم اعتقاد داشتند که وی زبان گویای سرزمین فرانسه است. اما پس از مرگش، از محبوبیت آثارش به طور چشمگیری کاسته شد. کتاب تاریخ انقلاب فرانسه‌اش به صورت منبعی استاندارد درآمد ولی بعداً بررسیها نشان داد که در آن اشتباهات واقعی فراوانی وجود دارد. در عین حال بسیاری از اشخاص نیز سخت شیفتهٔ طرز گفتار روشن و سبک نوشتار پرتحرک او گردیدند. در قرن بیستم، تا حدی شهرت و اعتبار وی از سوی تاریخ‌نویسان حلقهٔ رویدادنگاران از جمله فەور، بلاک، برودل، لوگوف[7]، و لو روی لادوری احیا شد.[۸] این

---

1. L'oiseau.
2. L'insecte.
3. La mer.
4. La montagne.
5. Jean -Baptiste Lamark.
6. Geoffrey Saint - Hilaire.
7. Le Goff.

تاریخ‌نویسان از میشله به خاطر کمکش به آنان برای درک اهمیت توصیف تاریخ روزگار گذشته در کلیتش، شناخت ارتباط میان جغرافیا و تاریخ، بهره‌گرفتن از طیف گسترده‌ای از منابع و مآخذ و به دنبال جزئیات زندگی در بین مردم عادی گشتن قدردانی کردند.

یادداشت‌ها

1 Preface of 1869 to Histoire de France, in E. K. Kaplan, Michelet's Poetic Vision: a Romantic Philosopher of Nature, Man and Woman, Amherst, MA: University of Massachusetts, 1977, p. 148.

2 Histoire de France, vol. 1, p. 60; quoted in S. A. Kippur, Jules Michelet: a Study of Mind and Sensibility, Albany, NY: State University of New York Press, 1981, p. 3.

3 See Joan of Arc, trans. A. Guerard, Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, 1957..

4 W. Shakespeare, Henry VI, Part One, ed. A. Cairncross, London: Methuen, 5.5.93-4.

5 L. Gossman, Between History and Literature, Cambridge, MA: Harvard

University Press, 1990, pp. 201-27; and Kippur,Jules Michelet, pp. 150-9. 6 Kippur, Jules Michelet, p. 161.

7 Kaplan, Midlelet's Poetic Vision, chap. 1.

8 T. Burrows, 'Their Patron Saint and Eponymous Hero: Jules Michelet and the An.nales School', Clio, 1982, 12(1): 67-81.

آثار مهم

Oeuvres completes, 22 vols, ed. P. Villaneix, Paris: Flammarion, 1977-87.

History of France, 2 vols, trans. G. H. Smith, New York: D. Appleton, 1869. History of the French Revolution, trans. C. Cocks, ed. G. Wright, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1967.

The People, trans. J. P. McKay, Urbana, IL: University of Illinois Press, 1973.

همچنین نگاه کنید به

Barthes (CT), Bloch, Braudel, Febvre, Hegel, Le Roy Ladurie, Vico.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Burrows, T., 'Their Patron Saint and Eponymous Hero: Jules Michelet and the Annales School', Clio, 1982, 12(1): 67-81.

Crossley, c., French Historians and Romanticism: Thierry, Guizot, the SaintSimonians, Quinet, Michelet, London: Routledge, 1993.

Gossman, L., Between History and Literature, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1990.

Haac, O. A,. ,Jules Michelet, Boston, MA: Twayne, 1982.

Kaplan, E. K., Michelet's Poetic Vision: a Romantic Philosophy of Nature, Man, Woman, Amherst, MA: University of Massachusetts Press, 1977.

Kippur, S. A., Jules Michelet, a Study of Mind and Sensibility, Albany, NY: State University of New York Press, 1981.

'Michelet Issue', Clio, 1977, 6(2).

Mitzman, A., Michelet, Historian: Rebirth and Romanticism in Nineteenth Century France, New Haven, CT: Yale University Press, 1990.

Orr, L., Jules Michelet: Nature, History and Language, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1976.

White, H., Metahistory, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1973. Wilson, E., To the Finland Station: a Study in the Writing and Acting of History, Harmondsworth: Penguin, 1991.

تئودر ویلیام مودی (۱۹۰۷ - ۱۹۸۴)

تفسیر تاریخ ایرلند - تاریخی مشحون از آثار نامطلوب استعمار، درگیری مذهبی، بی ثباتی سیاسی و تعارض فرهنگی - تاریخ‌نویس را به چالشی سخت دشوار فرا می‌خواند. تئودر ویلیام مودی[1] در دهۀ ۱۹۳۰ این چالش را پذیرفت و بر آن شد تا یک انقلاب «علمی» مبتنی بر تاریخ‌نگاری را به اجرا درآورد تا به تاریخ‌نویسان توان فسخ کردن اسطوره‌های رایجی را که میان جامعه‌های مختلف ایرلند جدایی انداخته است، بدهد.

مودی در بلفاست[2]، در ۲۶ نوامبر ۱۹۰۷ زاده شد. با آنکه پدر و مادرش از راه اتوکشی و خیاطی درآمد ناچیزی داشتند، مودی را به بهترین مدرسۀ روزانۀ موجود، مؤسسۀ دانشگاهی بلفاست[3]، فرستادند (۱۹۲۰-۱۹۲۶). در آغاز بهترین موضوعات درسی مورد علاقه‌اش عبارت بود از زبان لاتین و علوم، اما در زمانی که آمادۀ دریافت یک بورس تحصیلی برای ورود به دانشگاه کویین[4] می‌شد تحت تأثیر معلمی به نام آرچی دوگلاس[5] توجهش به تحصیل در رشتۀ تاریخ جلب شد. در کویین، عشق و علاقۀ مودی برای آموختن تاریخ از سوی جیمز ایدی تود[6] پرورش یافت، و بنابراین تصمیم گرفت تا در همین رشته به تحصیل ادامه دهد. او در مؤسسۀ پژوهش تاریخی لندن[7] ثبت‌نام کرد، و در فاصلۀ میان ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ انجام دادن یک کار پژوهشی در مورد تأسیس مستعمره در لندن‌دری[8]، (استعمار انگلیسی) در اولستر[9] [واقع در شمال ایرلند] در قرن هفدهم به عهده گرفت. حاصل این پژوهش به نوشتن یک رسالۀ دکترا در ۱۹۳۴ منتج شد - مرکب از چند مقاله، و یک کتاب، تأسیس مستعمرۀ لندن‌دری، ۱۶۰۹ - ۱۶۴۱: شهر لندن و مستعمرۀ اولستر[10]. برای تاریخ‌نویسان پس از تخریب ادارۀ کل بایگانی ایرلند در ۱۹۲۲، این تألیفات با توجه به اسنادی که مودی گردآوری کرده بود، به نظر در خور توجه می‌رسید. علت، تا حد زیادی، این بود که

---

1. Theodore William Moody.
2. Belfast.
3. Belfast Academical Institution.
4. Queen's University.
5. Archie Douglas.
6. James Eadie Todd.
7. Institute of Historical Research.
8. Londonderry.
9. Ulster.
10. The Londonderry Plantation.

تاریخ‌نویسان به طور سنتی بر کیفیت اسناد تکیه می‌کردند. با این‌همه، مودی مبنای گزارش خود را براساس اسناد خصوصی شماری از شرکتهای مستقر در لندن و اعیان ایرلند قرار داده بود. با آنکه واکنش انگلیسی‌ها در قبال کتاب تأسیس مستعمرهٔ لندن‌دری چندان گرم نبود، منتقدان ایرلندی آن را اثری مستدل و مهم تلقی کردند. آنان در کتاب تأسیس مستعمرهٔ لندن‌دری، تلفیق مبتکرانه‌ای از اسناد خصوصی، واقعیتی از تاریخ ایرلند در متن تاریخ بریتانیا و پژوهشی بی‌طرفانه را ملاحظه می‌کردند. کتاب مودی تا دههٔ ۱۹۷۰ بی‌رقیب باقی ماند.[۱]

مودی در لندن با همسر خود، مارگریت رابرتسن[1]، آشنا شد. وی همچنین در مورد تاریخ ایرلند با آر. دادلی ادواردز[2] مباحثات بسیار داشت.[۲] مودی و ادواردز هم‌عقیده بودند که دربارهٔ هدفها، شیوه، و سبک دانش‌پژوهی مرتبط با تاریخ‌نگاری سرزمین ایرلند، باید یک دگرگونی اساسی تحقق پذیرد، از این رو تصمیم گرفتند موقعی که به ایرلند برگردند، اصلاحات لازم را در این مورد شروع کنند. مودی در ۱۹۳۲ به کویین بازگشت و با عنوان دستیار تود مشغول کار شد، و در ۱۹۳۵، مسئولیت تدریس تاریخ ایرلند را بر عهده گرفت. اگرچه در سرتاسر این جزیره شماری از استادان به تدریس تاریخ ایرلند سرگرم بودند، ترجیح می‌دادند جدا از دیگران به کار خود ادامه دهند. مودی عمیقاً باور داشت که هر دو گروه استادان سنتی و مدرن، به یک تریبون آزاد برای بحث و تبادل نظر نیازمندند. بنابراین وی باکمک تود، سمئول سیمز[3]، پزشک و کلکسیونر کتاب، «کانون اولستر»[4] را برای بررسیهای تاریخی مرتبط با سرزمین ایرلند در فوریهٔ ۱۹۳۶ بنیاد گذاشت. یک سال بعد، ادواردز «کانون تاریخی ایرلند»[5]، را در دوبلین تأسیس کرد. از همان آغاز هر دو کانون تلاش داشتند با یکدیگر همکاری کنند. از این‌رو در ۱۹۳۸ آنها کمیتهٔ ایرلندی مطالعات تاریخی[6] را به وجود آوردند، به طوری که ایرلند توانست نمایندگی کمیتهٔ جهانی علوم مربوط به تاریخ[7] را عهده‌دار شود، علاوه بر این اقدام به انتشار «مطالعات تاریخی ایرلند»[8]، اولین نشریه از این نوع در ایرلند، کردند. مودی و ادواردز برای «مطالعات تاریخی ایرلند» دو هدف قایل بودند: تشویق کردن تاریخ‌نویسان برای انجام دادن پژوهشهای جدید و بازنگری نظریات پذیرفته‌شده در مورد موضوعات مشخص، و باخبر ساختن معلمان تاریخ مدارس و مردم از جریان پیشرفتهای دانش‌پژوهی مرتبط با

1. Margaret Robertson. 2. Dudley Edwards. 3. Samuel Simms.
4. Ulster Society. 5. Irish Historical Society.
6. Irish Comittee of Historical Studies.
7. Comité International des Sciences Historiques. 8. Irish Historical Studies.

تاریخ‌نگاری («پیشگفتار»، «مطالعات تاریخی ایرلند»، ۱۹۳۸، ۱ (۱): ۱-۳). آنها، مانند دیگر تاریخ‌نویسان آن زمان، معتقد بودند که پژوهش تاریخی باید به شیوه‌ای «علمی» از راه تحلیل انتقادی و بی‌طرفانهٔ اسناد تاریخی انجام پذیرد. هم کمیته و هم نشریه به خاطر حمایتشان از ملاکهای متعالی دانش‌پژوهی و تحقیق بسرعت شهرت جهانی کسب کردند.

مودی در ژوئن ۱۹۳۹ دستیاری آموزشی ترینیتی کالج دوبلین را پذیرفت، و در ۱۹۴۳ ریاست دانشکدهٔ تاریخ را به عهده گرفت. با آنکه تعداد دانشجویان رشتهٔ تاریخ ترینیتی کالج اندک بود (در هر سال تحصیلی فقط دارای پانزده شانزده نفر دانشجو بود) و روابط ضعیفی با جامعه داشت، مودی سخت امیدوار بود، او قصد داشت که:

> تاریخ را در رشته‌های تحصیلی مختلف تدریس کند، از جمله تاریخ ایرلند را به دانشجویان دورهٔ لیسانس؛ از پژوهش مستقیم در زمینهٔ تاریخ ایرلند، بویژه از سوی دانشجویان جوان دورهٔ دکترای تاریخ، حمایت کند؛ موجبات کاربرد ملاکهای جدید بی‌طرفانه و لزوم مزیت تخصصی را در مورد اجرا کردن پژوهش و در طرز ارائهٔ نتایج آن فراهم سازد؛ در چاپ مقالات و کتابها براساس چنین پژوهشی یاری و مشارکت کند و همچنین از روش تاریخ‌نگاری جدید برای آموزش تاریخ ایرلند و افکار عمومی در مورد گذشتهٔ ایرلند به طور کامل استفاده نماید؛ زمینهٔ تشریک مساعی در میان تاریخ‌نویسان و سودمندی ارتباط بین تاریخ‌نویسان و مردم علاقه‌مند به تاریخ را فراهم آورد؛ و بدون شایبه در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری جدید همکاری کند.

(«یادداشتهایی دربارهٔ حرفه‌ام به عنوان یک تاریخ‌نویس»[1]، صص ۴-۵)[۳]

تحت ریاست وی، شمار ثبت‌نام شدگان رشتهٔ تاریخ بی‌اندازه افزایش یافت و ترینیتی به عنوان یک مرکز عمدهٔ پژوهش در هر دو زمینهٔ تاریخ قرون وسطا و تاریخ جدید ایرلند به اعتبار و شهرت رسید. مودی دورهٔ تحصیلی لیسانس را مورد بازنگری قرار داد و شمار ساعات آموزشی آن را افزایش داد و یک سمینار هم برای دورهٔ دکترا دایر کرد. او همچنین بسیاری از پژوهشگران جوان را یاری کرد تا بتوانند آثارشان را چاپ و منتشر کنند. با آنکه وی از قبل تریبون آزادی برای پژوهش جدید در نشریهٔ مطالعات تاریخی ایرلند ایجاد کرده بود، در عین حال با مساعدت ادواردز (که در

---

1. Notes on my career as an Historian.

آن وقت استاد تاریخ مدرن در دانشگاه کالج دوبلین شده بود) و دیوید کوین [1] (کسی‌که بعداً استاد تاریخ مدرن در دانشگاه لیورپول گردید)، موفق شد شرکت انتشاراتی فیبر اند فیبر [2] را وادارد تا برای چاپ و نشر یک مجموعهٔ جدید تک‌نگاری با عنوان «بررسیهایی در زمینهٔ تاریخ ایرلند» [3] اقدام کند. اولین کتاب از این مجموعه، افکار عمومی در ایرلند ۱۷۵۰-۱۸۰۰ [4] بود که در ۱۹۴۸ توسط آر.بی. داول [5] منتشر شد، و دومین کتاب، سرنوشت پارنل، ۱۸۹۰-۱۸۹۱ [6] نام داشت که در ۱۹۶۰ از سوی روتلج [7] و کیگان پل [8] با همکاری آر.اس. لیون [9] انتشار یافت.

همچنین، هدف مودی برای مطلع ساختن مردم از روند پیشرفت دانش‌پژوهی تاریخی بیشتر توانش را به خود اختصاص داد. وی در ۱۹۵۴ مجموعه‌ای از دوازده سخنرانی رادیویی دربارهٔ اولستر از ۱۸۰۰ به بعد ترتیب داد که از رادیوی ایرلند شمالی پخش گردید. این مجموعه که بسیار مردم‌پسند از آب درآمد، به صورت کتابی با جلد شمیز با عنوان اولستر از ۱۸۰۰ به بعد: یک بررسی سیاسی و اقتصادی [10] در ۱۹۵۴ چاپ و منتشر شد.

دومین مجموعه را رادیوی ایرلند شمالی سفارش داد؛ بنابراین سفارش، بیست و دو سخنرانی در خلال ۱۹۵۷ از رادیوی مزبور پخش شد، و دوباره به صورت کتابی با جلد شمیز انتشار یافت (اولستر از ۱۸۰۰ به بعد، دومین مجموعه: یک بررسی اجتماعی [11]، ۱۹۵۷). در هر دو مجموعه، سخنرانان دربارهٔ بسیاری از مطالبی که هنوز هم از اهمیت برخوردار است، صحبت کردند. مودی همچنین به وسیلهٔ رادیو جمهوری ایرلند از تاریخ این سرزمین دفاع کرد. او در ۱۹۵۳ برنامهٔ «سخنرانیهای تومس دیویس» [12] را ترتیب داد، مجموعه‌ای که به طور مرتب در ظرف نیم ساعت اجرا می‌شد و برای عنوانش از نام یک عضو برجستهٔ جنبش جوانان ایرلند ـ جنبشی که امیدوار بود گروههای مختلف را در سرزمین ایرلند متحد کند ـ در قرن نوزدهم استفاده شده بود.[۴] موفقیت این مجموعه بسرعت از حد انتظار فراتر رفت و شماری از آنها چاپ و منتشر شد.

مودی بی‌درنگ امکانات ارتباط از طریق تلویزیون را مورد توجه قرار داد و نقشی عمده در

---

1. David Quinn.
2. Faber & Faber.
3. Studies in Irish History.
4. Irish Public Opinion 1750-1800.
5. R.B.Mc Dowell.
6. The Fate of Parnell 1890 - 1891.
7. Routledge.
8. Kegan Paul.
9. R.S Lyon.
10. Ulster since 1800: a Political and Economic survey.
11. Ulster since 1800, second series: a social survey.
12. Thomas Davis Lectures.

خلق مجموعهٔ بیست و یک قسمتی «روند تاریخ ایرلند» که از رادیو و تلویزیون ایرلند جنوبی پخش شد، را ایفا کرد. مودی و اف. اکس. مارتین[1] خاطرنشان کرده‌اند که هدف این مجموعه «عرضه کردن یک بررسی دربارهٔ تاریخ ایرلند بود که هم مردم‌پسند و هم موثق، موجز و در عین حال جامع، بسیار ظریف و در آن واحد سنجیده و واقع‌بینانه، انتقادی اما سازنده و مشفقانه باشد» (روند تاریخ ایرلند[2]، پیشگفتار). با آنکه طرح کلی سخنرانیهای مجموعهٔ مزبور کهنه شده است، همچنان به صورت کتاب تجدید چاپ می‌شود.[۵] چشم‌انداز روشن و جامع الاطراف کتاب روند تاریخ ایرلند، آن را به صورت کتابی مطلوب برای شاگردان دبیرستان و دانشجویان دانشگاه هم در ایرلند و هم در خارج درآورده است.

میان فاصلهٔ ۱۹۴۳ و ۱۹۴۸، مودی همچنین عضو «انجمن نسخ خطی ایرلندی»[3]، انجمنی مشورتی برای روابط فرهنگی (۱۹۴۹-۱۹۶۳)، «کانون دولتی آموزش عالی»[4] (۱۹۶۰-۱۹۶۲)، «شورای صدا و سیمای ایرلند»[5] (۱۹۵۳-۱۹۶۰) و جایگزین آن، «ادارهٔ صدا و سیمای ایرلند»[6] (۱۹۶۰-۱۹۷۲) بود. به این آخرین سمت در ۱۹۷۲، موقعی که کل گروه از سوی دولت، ظاهراً به خاطر دستورالعملی مبنی بر اینکه «هر مطلبی که به اهداف و مساعی هر تشکیلاتی یاری برساند که مشغول به ترغیب، تحریک یا جانبداری از هر آرمان خاص با وسایل خشونت‌آمیز باشد» نباید پخش شود، ممنوع گردید، به نحوی خارج از نزاکت خاتمه داده شد. مودی به طور کلی با دستورالعمل دولتی موافق بود، اما معتقد بود که انتشار و پخش اطلاعات، فوق‌العاده از اهمیت برخوردار است. وی در مصاحبه با نشریهٔ «ایریش تایمز»[7] استدلال کرد:

> بیشتر مشکل ما از امتناع برای مواجه شدن با واقعیتهای تلخ، اعتیاد به تظاهر کردن، تمایل به ترجیح دادن اسطوره بر واقعیت نشأت می‌گیرد. اما یک واقعیت‌گرایی جدید، یک پرسش نو دربارهٔ فرضها و گمانهای سمج و جان‌سخت پدید آمده است، و این امر بزرگ، شاید به نحوی سرنوشت‌ساز، با گسترش صدا و سیما مورد تشویق و تأیید قرار گرفته است. اگر معیاری که آر.تی ای[8] [رادیو تلویزیون ایرلند جنوبی] برای سنجش آزادی

1. F.X. Martin.
2. The course of Irish History.
3. Irish Manuscripts Commission.
4. the government commission on higher education.
5. Irish Broadcasting Council.
6. Irish Broadcasting Authority.
7. The Irish Times.
8. RTE.

انتخاب کرده بود، بشدت تنزل یافته باشد، یکی از نخستین تلفاتش حقیقت خواهد بود، و روند آگاه شدن ذهن مردم در قبال واقعیتهای ناگوار مرتبط با ایرلند ممکن است، به طور فاجعه‌آمیزی متوقف شود. ما به اطلاعات زیاد، نه کم، در مورد ایرلند نیازمندیم.

(۲۷ نوامبر ۱۹۷۲)[۶]

مودی، به رغم این الزامات، موفق شد به کار پژوهش ادامه دهد. در خلال ایام خدمتش در ترینیتی، علاقه‌مندی‌اش به تاریخ قرن نوزدهم بیشتر شد. این تغییر یافتن کانون توجه، عمدتاً به این سبب بود که کار تدوین تألیفات مایکل داویت[1]، بنیانگذار اتحاد سرزمین ایرلند[2] و چهرهٔ سرشناس جنبشهای ناسیونالیستی و کارگری، به عهدهٔ وی محول شده بود. مودی چند مقاله راجع به داویت چاپ و منتشر کرد و کار نوشتن زندگینامهٔ او را در ۱۹۸۱ به انجام رسانید (داویت و انقلاب ایرلند، ۱۸۸۲-۱۸۴۶).[3] مودی در تحقیق خود دربارهٔ داویت، آرزو داشت که تاریخ سیاسی ایرلند را به سبکی واقعی‌تر بازنویسی و بازنگری کند.

از این رو وی باور داشت که تاریخ ایرلند به طور کلی باید مورد بازنگری قرار گیرد، و با استفاده از امکانات مدیریتی خویش در ۱۹۶۲، «کانون تاریخ‌نویسان ایرلند» را برای تألیف «تاریخ جدید ایرلند» فراخواند («به سوی تألیف تاریخ جدید ایرلند»، مطالعات تاریخی ایرلند، ۱۹۶۹، (۶۳) ۱۶: ۲۴۳). مودی در این مورد یک اثر دوازده تا پانزده جلدی راکه همهٔ جنبه‌های قابل تصور تاریخ ایرلند را دربرگیرد، در نظر گرفته بود. او خاطرنشان کرد که انجام دادن چنین کاری مستلزم همکاری نزدیک شمار زیادی از پژوهشگران و حمایت مالی از سوی دولت است. هر چند برخی از تاریخ‌نویسان در این باره که چنین کار سترگی بتواند انجام پذیرد، مردد بودند، در اکتبر ۱۹۶۳ موضوع تألیف «تاریخ مورد نظر مودی» از سوی کانون تاریخ‌نویسان ایرلند رسماً به تصویب رسید. از همان ابتدا، برنامهٔ مودی تعدیل پیداکرد. قرار شد که تاریخ جدید ایرلند[4] در دو مرحله به رشتهٔ تحریر درآید. در مرحلهٔ نخست باید تا آنجاکه ممکن بود بسرعت تاریخ عمومی ایرلند در دو جلد شامل متن و یک جلد هم شامل فهرست کتابهای مرجع تألیف و تدوین می‌شد. مرحلهٔ دوم، که به برنامهٔ اصلی مودی که قبلاً پیشنهاد شده بود، شباهت داشت، کار نوشتن مدت زمان طولانی‌تری را دربرمی‌گرفت. بعداً، مودی و سایر ویراستاران، اف.اکس. مارتین و اف. جی. برن[5]، در مورد نوشتن

1. Michael Davitt. 2. Irish Land League.
3. Davitt and the Irish Revolution 1846 - 82. 4. The New History of Ireland.
5. F.J.Byrne.

یک دورهٔ ده جلدی تصمیم گرفتند که هفت جلد شامل «قسمت روایی اصلی» و «بخش مستدرکات» (فصلهای ویژه دربارهٔ موضوعاتی مانند موسیقی، هنر، ادبیات و قانون) می‌شد و سه جلد نیز به کتابهای مرجع اختصاص می‌یافت.[۷] نخستین جلد تاریخ جدید ایرلند (دورهٔ ۳ جلدی)، که به تاریخ مدرن ایرلند (۱۵۴۳-۱۶۹۱) پرداخته بود، در ۱۹۷۶ منتشر شد. اگرچه با تأخیرهای طولانی، فقط یک جلد از «قسمت روایی اصلی»، که مربوط است به رویدادهای پس از ۱۹۲۱، در انتظار چاپ باقی مانده است. شماری از مجلدهای تکمیلی مربوط به ادبیات، کتاب‌شناسی و ویژگیهای آماری نیز به چاپ رسیده است.[۸] با آنکه استقبال از تاریخ جدید ایرلند در داخل و خارج ایرلند معمولاً با نظر مثبت توأم بوده، برخی از منتقدان متذکر شده‌اند که دیرکردهای درازمدت میان تألیف و نشر، بسیاری از مقاله‌ها را کهنه کرده است.[۹] به عنوان مثال، بسیاری از مقاله‌های مربوط به جلد چهارم (ایرلند در قرن هجدهم، ۱۶۹۱-۱۸۰۰)[1]، در ۱۹۷۳ به اتمام رسیده، در ۱۹۸۱-۱۹۸۲ بازنگری شده و در ۱۹۸۶ انتشار یافته است.

مودی درحالی‌که برای تألیف و تدوین تاریخ جدید ایرلند مشغول کار بود، به بررسی‌اش در مورد داویت و بازخوانی تاریخ اولستر ادامه داد. از میان آثار منتشرشده‌اش در این دوران که از همه بیشتر درخور توجه است، می‌توان از کتاب مسئلهٔ اولستر ۱۶۰۳-۱۹۷۳[2] (۱۹۷۴) نام برد. هر چند این کتاب اساساً یک بررسی تاریخی است، در عین حال نظریات مودی را دربارهٔ خط‌مشی سیاسی ایرلند شمالی پس از بروز «آشوبها» در پایان ۱۹۶۸ نیز افاده می‌کند. مودی از این «آشوبها» سخت رنجیده‌خاطر بود، اما با همهٔ این احوال امیدوار بود که دولت منتخبی که در اول ژانویهٔ ۱۹۷۴ به قدرت رسیده بود، بتواند صلح را برقرار سازد و به عدالت اجتماعی یاری رساند (مسئلهٔ اولستر، ص ۷). متأسفانه، در همان هنگامی که نسخهٔ قبل از انتشار کتاب مزبور از چاپ خارج شده بود، موضوع تقسیم قدرت که در معاهدهٔ سانینگدال[3] منظور شده بود، پیشاپیش نقض گردیده بود.

مودی باور داشت که اسطوره‌های رایج تا حدودی به تداوم خشونت شدت می‌بخشد. در خطابهٔ تودیعی‌اش «تاریخ ایرلند و اسطوره‌شناسی ایرلند»[4] (۱۹۷۷)[۱۰]، وی استدلال کرد که این یکی از وظایف تاریخ‌نویسان است که به چنین اسطوره‌هایی خط ابطال بکشند («نظریات رایج» توأم با «واقعیت و پندار»). با آنکه مودی عقیده داشت که اسطوره‌های مربوط به منشأ کلیسای انگلستان ـ ایرلند، نقش آیین کاتولیک در نبرد علیه غلبهٔ الیزابت اول بر ایرلند، ملی‌گرایی ایرلندی،

---

1. Eighteenth-century Ireland, 1691-1800.
2. The Ulster Question.
3. Sunningdale Agreement.
4. Irish History and Irish Mythology.

ماهیت نژادی و مذهبی فرد ایرلندی «واقعی»، شورش ایرلندیان بومی در اولستر در ۱۶۴۱، اورانژیسم[۱]، قحطی (۱۸۴۵-۱۸۵۰) و جنگ زمین (۱۸۷۹-۱۸۸۲) باید بی‌درنگ نابود شوند، با توجهی خاص روی اسطوره‌ای که علیه انگلستان می‌رزمد، انگشت می‌گذاشت و برای آن در تاریخ ایرلند نقش محوری قایل بود. وی تأکید می‌کرد که این اسطوره بمراتب از همه خطرناکتر است، زیرا از سوی «ارتش موقت جمهوری‌خواه ایرلند» به عنوان مهمترین دلیل برای توجیه فعالیتهایش از آن استفاده می‌شود.

این مطلب که ایرلند زندانی اسطوره است عقیدهٔ تازه‌ای نبود، تحلیل انتقادی اف. شاو[۲] از قیام ۱۹۱۶ و بررسی کونر کروز ابرین[۳] دربارهٔ ایرلند شمالی، مجادلات چندی را سبب شده بود، اما تاریخ‌نویسان معمولاً در مورد مسائل معاصر مهر خاموشی بر لب زده بودند.[۱۱] خطابهٔ تودیعی مودی این سکوت را شکست. چند تاریخ‌نویس سرشناس مانند رنان فنینگ[۴]، مایکل لفن[۵]، اف.اس.ال. لیونز[۶]، جان ای. مورفی[۷]، و تام دن[۸] سخن مودی را مبنی بر اینکه تاریخ‌نویسان وظیفه داشتند تا اسطوره‌هایی راکه گریبان ایرلند معاصر را محکم گرفته بود، زیر سؤال ببرند و خط بطلان بر آنها بکشند، بازگو کردند.[۱۲] استیون الیس[۹]، نیز، عقیدهٔ مودی را در بررسی‌اش از ایرلند اواخر قرون وسطا و اوایل عصر جدید مورد استفاده قرار داد. الیس در مقالهٔ «تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه و قلمروهای انگلیسی و سلتی»[۱۰]، که در نشریهٔ «مطالعات تاریخی ایرلند» به چاپ رساند، مدعی شد که تاریخ‌نویسان پیشین ایرلند از توجه به اهمیت شباهتهای میان لردی قرون وسطا در ایرلند و فرمانروایی انگلیسی‌ها در ولز و شمال انگلستان به علت ملی‌گرایی ایرلندی غفلت کرده‌اند.[۱۳] با آنکه مقالهٔ الیس حمایت شماری از تاریخ‌نویسان را جلب کرد، دیگران، از جمله برندن بردشاو، از آن به عنوان نوعی کسالت نام بردند که روند تاریخ‌نگاری ایرلند را از وقتی که مودی و ادواردز هدفشان را برای پدید آوردن یک انقلاب در عرصهٔ تاریخ‌نگاری اعلام داشتند دچار انحراف کرد.

از دیدگاه بردشاو، مودی و ادواردز، در بهترین شرایط و خوش‌بینی بسیار، به لحاظ سیاسی و روشنفکری انسانهای ساده‌لوحی بودند. با تظاهر به بی‌طرفی، آثارشان کاملاً در جهت از میان بردن حساسیت تاریخ‌نگاری جدید در قبال مصایب و ستمهای روزگار گذشتهٔ ایرلند بود.[۱۴] افزون بر

---

۱. Orangeism: وابستگی به سازمان مخفی پروتستان‌های ایرلند شمالی (۱۷۹۵ م) ـ و.

2. F.Shaw.
3. Conor Cruise O'Brien.
4. Ronan Fanning.
5. Michael Laffan.
6. F.S.L.Lyons.
7. John A.Murphy.
8. Tom Dunne.
9. Steven Ellis.
10. Nationalist Historigraphy and the English and Gaelic Worlds.

این، آنان به تردید و ناباوری در مورد ملی‌گرایی ایرلندی میدان دادند. بنابراین آنان نه تنها بر بی‌عدالتیهایی که نسلهای پیشین متحمل شده بودند، پردهٔ استتار کشیدند، بلکه همچنین دستاوردهای کسانی راکه با موفقیت در برابر سلطهٔ انگلستان رزمیده بودند، بی‌اعتبار کردند. مقالهٔ بردشاو با روشنی کامل افزایش ناخشنودی در میان شماری از تاریخ‌نویسان را در برخورد با عقاید و آرای مودی بیان می‌کرد. به نظر می‌رسد اظهارنظر بردشاو با شکوهٔ دسموند فنل[1] (یک مفسر سیاسی و فرهنگی باگرایشهای ملی‌گرایانه) حاکی از اینکه تاریخ‌نویسان در تاریخ صرفاً به خاطر برآوردن «نیازهای دستگاه حاکم تجدید نظر می‌کنند»، همخوان باشد.[۱۵] اما بسیاری از تاریخ‌نویسانی که طبق وظایف حرفه‌ای خویش عمل می‌کنند، وجود چنین اشکالی را مردود شمرده یا به آن جواب رد داده‌اند، و برخلاف مدعای منتقدان تأکید کرده‌اند که چنین نظریاتی به خاطر انگیزهٔ سیاسی نبوده، بلکه صرفاً از یک سوء تعبیر اساسی در مورد آنچه کار عالمانهٔ تاریخ مستلزم آن است، ناشی شده است.

این مطلب که مودی و ادواردز آرزو داشتند تا انقلابی در عرصهٔ تاریخ پدید آورند صرفاً به خاطر بی‌اعتبار کردن خواستهای ملی‌گرایان ایرلندی بوده است، حقیقت ندارد. چنین دیدگاهی در مورد بحثهای مبتنی بر تاریخ‌نگاری در جای دیگر بی‌توجهی می‌کند. مودی و ادواردز، همراه با بسیاری از سایر تاریخ‌نویسان و دانشمندان علوم اجتماعی مانند چارلز بیرد، کارل بکر و «تاریخ‌نویسان جدید» در ایالات متحد و اچ. باترفیلد[2]، جی.اچ. کلفم[3]، آر.اچ. تونی و ای. اف. پولرد[4] در انگلستان، تلاش کردند تا اصول تاریخ را در پاسخ به خطر تاریخ‌گرایی تدوین سازند. آنان به نسبیت رویدادها اذعان داشتند، اما بر این عقیده بودند که هنوز هم امکان دارد اظهاراتی دربارهٔ گذشته که هم از درون منسجم و هم از برون قابل دفاع باشد، ابراز شود. آنان، در طلب دومی، به علم توجه کردند، که استنباط شده بود روشهایی تدارک ببیند که بتواند با جانبداری شخصی مقابله کند و تفسیرهای تاریخی را در معرض ارزشیابی و سنجش بیرونی قرار دهد. علاوه بر این، عقاید و آرای مودی و ادواردز در خصوص بازنگری تاریخ ایرلند با بحثهای اساسی مربوط به بردگی و تاریخ سیاهان افریقایی‌تبار در ایالات متحد، ماهیت رایش سوم و «راه‌حل نهایی» در آلمان، اهمیت انقلاب فرانسه، و نقش زنان در تاریخ شباهت دارد.[۱۶] تاریخ‌نویسان در این زمینه‌ها، مانند مودی و

1. Desmond Fennell.
2. H.Butterfield.
3. J.H.Clapham.
4. A.F. Pollard.

ادواردز، بر این نکته وقوف می‌یابند که تا چه اندازه قدرت دید گذشته، می‌تواند زمان حال را به عقب ببرد.

یادداشت‌ها

1 R. Gillespie, 'T. W. Moody, The London Plantation, 1609-41 (1939)', Irish Historical Studies, 1994, 29(113): 109-13.

2 See R. W. D. Edwards, 'T. W. Moody and the Origins of Irish Historical Studies: a Biographical Memoir', Irish Historical Studies, 1991, 26(101): 1-2. 3 Quoted by F. S. L. Lyons, 'T. W. M', in F. S. L. Lyons and R. A.J. Hawkins (eds), Ireland under the Union: Varieties of Tension: Essays in Honour of T. W. Moody, Oxford: Oxford University Press, 1980, p. 11.

4 F. X. Martin, 'The Thomas Davis Lectures, 1953-67', Irish Historical Studies, 1967, 15(59): 276-302. For Moody on Davis, see Thomas Davis, 1814-45: a Centenmy Address Delivered in Trinity College, Dublin, on 12 June 1945 at a Public Meeting of the College, Dublin, Trinity College, 1945; and 'Thomas Davis and the Irish Nation', in Hermathena, 1966, 103: 5-31.

5 The first edition of The Course of Irish History was published in 1966. A chapter was added to the revised 1984 edition, and another to the revised 1995 edition, in order to bring events up to date.

6 Quoted by Lyons, 'T. W. M.', in Ireland under the Union, pp. 20-1.

7 T. Moody, 'A New History oflreland', Irish Historical.Studies, 1969, 16(63): 241-57; T. Moody, 'A New History oflreland', Ireland Today: Bulletin of the Department of Foreign Affairs, 15 December 1976, 898: 6-8.

8 See, for example, P. W. A. Asplin (ed.) Medieval Ireland, c.1170-1496: a Bibliography of Secondary Works, Dublin: Royal Irish Academy, 1971; W. E. Vaughan and A. J. Fitzpatrick (eds) Irish Historical Statistics: Population 18211971, Dublin: Royal Irish Academy, 1978; B. M. Walker (ed.) Parliamentary Election Results in Ireland, 1801-1922, Dublin: Royal Irish Academy, 1978; Expugnatio Hibemica: the Conquest of Ireland, by Ciraldus Cambrensis, H. B. Scott and F. X. Martin (eds), Dublin: Royal Irish Academy, 1978.

9 See, for example, E. Larkin, 'Review of a New History of Ireland, vol. 4, Eighteenth-century Ireland, 1691-1800', Journal of European Economic History, 1991,20(1): 217-18; and C. A.

Empay and M. Elliott, 'Review of the New History of Ireland', Irish Historical Studies, 1977,25(100): 423-31.

10 'Irish History and Irish Mythology', Hermathena, 1978, 124: 7-23. Reprinted in C. Brady (ed.), Interpreting Irish History: the Debate on Historical Revisionism 1938-1994, Dublin: Irish Academic Press, 1994, pp. 71-86.

11 F. Shaw, 'The Canon of Irish History: a Challenge', Studies, 1972, 61(1): 113-57; C. C. O'Brien, States cf Ireland, New York: Pantheon, 1972.

12 See Brady (ed.), Interpreting Irish History, pp. 87-104; The Crane Bag, 1984, 8(1); Irish Review, 1986 and 1988, 1 and 4; R. Fanning, "The Great Enchantment": Uses and Abuses of Modern Irish History, in J. Dooge (ed.), Ireland and the Contemporary World: Essays in Honour of Carret Fitzgerald, Dublin: Gill & Macmillan, 1986, pp. 131-46.

13 S. Ellis, 'Nationalist Historiography and the English and Gaelic Worlds', Irish Historical Studies, 1986, 25(100): 1-18; reprinted in Brady (ed.), Interpreting Irish History, pp. 161-80.

14 B. Bradshaw, 'Nationalism and Historical Scholarship in Modern Ireland', Irish Historical Studies, 1989, 26(104): 329-51. Ellis responded in 'Historiographical Debate: Representations of the Past in Ireland: Whose Past and Whose Present?', Irish Historical Studies, 1990, 27(108): 289-308.

15 D. Fennell, Beyond Nationalism, Dublin: Ward River Press, 1985; The Revision of Irish Nationalism, Dublin: Ward River Press, 1989; Heresy, Belfast, 1993; quote from 'Against Revisionism', Irish Review, 1988, 4(1): 22, reprinted in Brady (ed.), Interpreting Irish History, pp. 183-90. On the concept of 'revisionism', see R. Fanning, 'The Meaning of Revisionism', Irish Review, 1988,4(1): 15-19; and R. Foster, 'We are All Revisionists Now', Irish Review, 1986, 1(1): 1-5.

16 See P. Novick, That Noble Dream: the 'Objectivity' Question and the American Historical Profession, Cambridge: Cambridge University Press, 1988, pp. 469-629; C. Maier, The Unmasterable Past: History, the Holocaust and German National Identity, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1988; and B. A. Carroll (ed.), Liberating Women's History, Urbana, IL: University of Illinois Press, 1976.

آثار مهم

The Londonderry Plantation, 1609-41: the City of London and the Plantation in Ulster, Belfast: William Mullan & Son, 1939.

Thomas Davis, 1814-45, Dublin: Hodges, Figgis, 1945. (ed. with J. C. Beckett) Ulster since 1800: a Political and Economic Survey, London: British Broadcasting Corporation, 1954, revised edition, 1957.

(ed. with J. C. Beckett) Ulster since 1800, second series: a Social Survey, London: British Broadcasting Corporation, 1957, revised edition, 1958.

(ed with F. X. Martin) The Course cf Irish History, Cork: Mercier Press, 1967, revised editions, 1984 and 1994.

(ed.) The Fenian Movement, Cork: Mercier Press, 1968.

'A New History ofIreland', Irish Historical Studies, 1969, 16(63): 241-57.

(ed.) Irish Historiography, 1936--70, Dublin: Irish Committee of Historical Sciences, 1971.

The Ulster Question, 1603-1973, Dublin: Mercier Press, 1974.

(ed., with F. X. Martin and F. J. Byrne) A New History cf Ireland, 10 vols, vol. 1, Prehistoric and Early Ireland; vol. 2, Medieval Ireland, 1169-1534; vol. 3, Early Modern Ireland, 1534-1691; vol. 4, Eighteenth-century Ireland,1691-1800; vol. 5, Ireland under the Union, I, 1801-1870; vol. 6, Ireland ,mder the Union, II, 1870-1921; vol. 8, A Chronology of Irish History to 1976; vol. 9, Maps, Genealogies, Lists, Oxford: Oxford Universiry Press, 1976- .

'The First Forry Years', Irish Historical Studies, 1977,20(80): 377-83. 'Irish History and Irish Mythology', Hermathena, 1978, 124: 7-23.

Davitt and the Irish Revolution, 1846-82, Oxford: Oxford Universiry Press, 1981.

همچنین نگاه کنید به

Diop, Hobsbawm, Woodson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bartlett, T., 'Review ofa New History of Ireland', Past and Present, 1987, 116: 206-19.

Boyce, D. G. and O'Day, A. (eds) The Making of Modern Irish History: Revisionism and the Revisionist Controversy, London: Routledge, 1996.

Bradshaw, B., 'Nationalism and Historical Scholarship in Modern Ireland', Irish Historical Studies, 1989,25(104): 329-51.

Brady, C. (ed.) Interpreting Irish History: the Debate on Historical Revisionism 1938-1994.

Dublin: Irish Acadenlic Press, 1994.

Curtis, L. P., 'The Greening of Irish History', Eire-Ireland, 1994, 29(2): 7-28. Edwards, R. W. D., 'T. W. Moody and the Origins ofIrish Historical Studies: a Biographical Memoir', Irish Historical Studies, 1988, 26(101): 1-2.

Gillespie, R., 'T. W. Moody, The Londonderry Plantation, 1609-41 (1939)', Irish Historical Studies, 1994,29(113): 109-13.

Heasom, A., '"Revisionism" and its Critics: Recent Writing in Irish History', Durham University Journal, 1992, 84(2): 305-9.

Kearney, H., 'The Irish and their History', History Workshop Journal, 1991,31: 149-55.

Lee, J. (ed.) Irish Historiography, 1970-1979, Cork: Cork Universiry Press, 1981. Lyons, F. S. 1. and Hawkins, R. A. J. (eds) Ireland under the Union: Varieties ojTension: Essays in HonOl;r of T. W. Moody, Oxford: Oxford Universiry Press, 1980.

Martin, F. X., 'Theodore William Moody', Herl1lathena, 1984, 136: 5-7. Mulvey, H. F., 'Theodore William Moody (1907-1984): an Appreciation', Irish Historical Studies, 1984,24(94): 121-30.

مایکل اکسهات (۱۹۰۱ ـ ۱۹۹۰)

«مدالیته»[1]، آن‌گونه که اکسهات[2] روی جلد کتاب تجربه و روشهایش[3] نوشته است،

> تجربه‌ای است انسانی که به عنوان یک مجموعهٔ متنوع مستقل، حوزه‌های قائم بالذات مباحثات، هر نوع خلاقیت شعور انسانی، به رسمیت شناخته شده است، اما هر کدام نیز باید به مثابهٔ اندیشهٔ انتزاعی و یک توقف[4] در تجربهٔ انسانی تلقی شوند.

درحالی‌که این توضیح کوتاه بخش عمده‌ای از عقیدهٔ اکسهات را دربارهٔ جهان ما بیان می‌کند، در عین حال می‌تواند برای توضیح استنباط ما از اکسهات مورد استفاده قرار گیرد. اکسهات در نظر بسیاری از خوانندگان آثارش، یک متفکر محافظه‌کار سیاسی است. به هر حال بررسی کردن وی، تعمق در آثارش از یک دیدگاه بسیار محدود، به معنای دقیق کلمه یک توقف است، چون این امر نه تنها عقیدهٔ آزاداندیشانه‌اش دربارهٔ منزلت فرد، اعتماد به نفس، حقوق مالکیت، قدرت دولتی، و حاکمیت قانون، بلکه همچنین اغلب ایده‌هایش را دربارهٔ ماهیت علم، اندیشهٔ عملی، شعر، مذهب، اخلاق، و تاریخ نادیده می‌گیرد.

مایکل جوزف اکسهات در یازدهم دسامبر ۱۹۰۱ در چلسفرد کنت[5] چشم به جهان گشود. او از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۰ در سنت جورج[6]، یک مدرسهٔ مختلط متعلق به انجمن خیریهٔ کویکرها[7]، و بعد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۶ در کالج گونویل و کائوس[8]، کمبریج، به تحصیل پرداخت. اکسهات تحصیلاتش را در تیوبینگن[9] و میربورگ[10] ادامه داد، و در ۱۹۲۹ با سمت مدرس تاریخ در گونویل وکائوس مشغول کار شد. وی در خلال این دوران نخستین اثر فلسفی مهمش، تجربه و روشهایش (۱۹۳۳)، و آموزه‌های اجتماعی و سیاسی اروپا[11] (۱۹۳۹، چاپ دوم ۱۹۴۱)، یک مجموعهٔ انتقادی از متنهای

---

1. Modality.
2. Micheal Joseph Oakeshott.
3. Experience and its Modes.
4. arrest.
5. Chelsford in Kent.
6. St George.
7. Quaker-sponsored.
8. Gonville and Caius College.
9. Tübingen.
10. Marburg.
11. The Social and Political Doctrines of Europe.

توأم با شرح آموزه‌های معرف دموکراسی، آیین کاتولیک، کمونیسم، فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم را انتشار داد. او از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵، در ارتش بریتانیا در انگلستان، فرانسه، و آلمان خدمت کرد. به محض برگشت به کمبریج، لویاتان[۱] هابز را ویراست (۱۹۴۶) و نشریهٔ «کمبریج ژورنال»[۲] را بنیاد نهاد (۱۹۴۷). اکسهات مقاله‌ها و نقد و بررسیهای فراوانی برای «کمبریج ژورنال» نوشت، که برخی از آنها نیز در مشهورترین اثرش، خردگرایی در سیاست و سایر جستارها[۳] (۱۹۶۲) تجدید چاپ شد.

وجه مشترک شماری از این جستارها، حمله کردن به «پیروان اصالت تعقل» است: کسانی که گمان می‌کنند می‌توانند طرحهای کلی عقلانی را در جهان سیاست به اجرا درآورند، مسائل خاص را با تعمیم دادنهای انتزاعی حل کنند و روشهای پلی تکنیکی یا مهندسی را در زمینهٔ خط‌مشی سیاسی اعمال نمایند. اکسهات برای تدریس درکرسی علوم سیاسی دانشگاه کمبریج نادیده گرفته شده بود، و از این‌رو مسئولیت دستیاری آموزشی در نافیلد کالج[۴] تازه‌تأسیس دانشگاه آکسفورد را بر عهده گرفت (۱۹۵۰-۱۹۵۱). شایع بود که علت کنارگذاشتن وی ازکرسی مزبور، عمدتاً به خاطر شور و علاقه‌اش به مسابقات اسبدوانی دربی و انتشار دادن راهنمای جدید مسابقات اسبدوانی دربی: چگونگی انتخاب اسب برنده[۵] (همراه با جی. تی. گریفیث[۶]، ۱۹۴۷) بوده است.[۱]

اکسهات در ۱۹۵۱ استادکرسی علوم سیاسی در «مدرسهٔ علوم اقتصادی و سیاسی لندن»[۷] شد، و این سمت را تا به هنگام بازنشستگی‌اش، در ۱۹۶۷، بر عهده داشت. وی پس از بازنشستگی، کتاب دربارهٔ رفتار انسانی[۸] را انتشار داد (۱۹۷۵)، که تفسیری است از آرمان ارتباط مدنی مضمر در تاریخ مدرن اروپایی؛ باز هم در ۱۹۷۵ کتاب هابز دربارهٔ ارتباط مدنی[۹] را منتشر کرد، که مجموعه‌ای است از بیشتر جستارهایش در مورد هابز؛ کتاب دربارهٔ تاریخ و دیگر جستارها[۱۰] را در ۱۹۸۳ انتشار داد، که مجموعه مقالاتی است دربارهٔ ماهیت شناخت تاریخی، قدرت سیاسی، همبستگی مدنی، و ارتباط جدید داستان کتاب مقدس در مورد برج بابل؛ نخستین چاپ جلد شمیز تجربه و روشهایش

---

1. Leviathan.
2. The Cambridge Journal.
3. Rationalism in Politics and other Essays.
4. Nuffield College.
5. A New Guide to the Derby: How to Pick the Winner.
6. G. T. Griffith.
7. London School of Economics and Political Science.
8. On Human Conduct.
9. Hobbes on Civil Association.
10. On History and other Essays.

را در ۱۹۸۳ منتشر کرد؛ و کتاب صدای آموزش آزادی: نظر مایکل اکسهات دربارهٔ آموزش و پرورش[1]، گزارشی راجع به تعلیم و آموزش به قصد از قوه به فعل درآوردن همبستگی مدنی، که در ۱۹۸۹ انتشار یافت. از زمان مرگش در نوزدهم دسامبر ۱۹۹۰ به بعد، یک متن بازنگری‌شده و شرح و بسط داده شده از خردگرایی در سیاست[2] (۱۹۹۱)، دو مجموعه از جستارها (مذهب، سیاست، و زندگی اخلاقی)[3]، ۱۹۹۳؛ اخلاق و سیاست در اروپای مدرن: سخنرانیهای درسی هاروارد[4]، ۱۹۹۳) در زمینهٔ تاریخ و اندیشهٔ سیاسی از قرن شانزدهم به این طرف، مذهب، الهیات، مذهب اصالت تعقل، و همبستگی مدنی و یک نسخهٔ تازه پیدا شده دربارهٔ مذهب اصالت تعقل (خط‌مشی سیاسی ایمان و خط‌مشی سیاسی مذهب اهل شک[5]، ۱۹۹۶) چاپ و منتشر شده است.

از نظر اکسهات، همین‌طور از دیدگاه «ایده‌آلیستهای» پیشین از جمله کانت، هگل، تی.اچ. گرین و اف.اچ. بردلی[6]، ذهن انسان، جهانی راکه با آن آشناست خلق می‌کند. یعنی، واقعیت ساختهٔ خود ماست، و طبیعت و جسم، جدا از ما وجود ندارند. یگانه‌واقعیت عبارت است از شعور و تجربه. افزون بر این، کل تجربهٔ انسانی به هم پیوسته است؛ هیچ شیء یا شخص، جدا، یکتا یا منفرد نیست. آن یک وحدت است:

> که در آن هر عنصر ضروری است، که در آن هیچ‌کس مهمتر از دیگری نیست و هیچ‌کس مصون از تغییر و جابه‌جایی نیست. وحدت جهان ایده‌ها در انسجامش نهفته است، نه در متابعت یا توافقش با هر ایدهٔ ثابت. آن نه در «داخل» و نه هم در «خارج» اجزای تشکیل‌دهنده‌اش قرار دارد، بلکه ویژگی اجزای تشکیل‌دهنده‌اش تا جایی است که در تجربه قانع‌کننده باشند.

(تجربه و روشهایش، صص ۳۲-۳۳)

رسیدن به وحدت تجربه با انتزاع کردن از مجموعه‌ای از جزئیات یک عنصر یا عامل مشترک صورت نمی‌گیرد، بلکه کمابیش با درک این نکته که همهٔ تجربه‌هایمان به هم پیوسته شده‌اند، تحقق می‌یابد. ما مستعد درک آنچه اکسهات آن را جهان «منسجم» از طریق فلسفه می‌خواند هستیم، بدون

1. The Voice of Liberal Learning: Michael Oakeshott on Education.
2. Rationalism in Politics. 3. Religion, Politics and the Moral Life.
4. Morality and Politics in Modern Europe : the Harvard Lectures.
5. The Politics of Faith and the Politics of Scepticism. 6. F.H. Bradley.

اینکه مستعد توقف باشیم. این توقف یا «روش تجربه»، برداشتی است از کل تجربه از یک دیدگاه بسیار محدود. درحالی‌که هگل و کالینگ‌وود سلسله مراتب به هم پیوسته‌ای از روشهای تجربه را مفروض می‌دانند، اکسهات، با پیروی از بردلی، استدلال می‌کند که روشهای تجربه به طور صریح آشکار است و دیگر اینکه هیچ کدام اساسی نیست (دربارهٔ تاریخ، ص ۲).[۲] برای اینکه خودمان را از توقف خلاص کنیم، باید فرضهایی راکه به آنها شکل داده است، در معرض دید و پرسش قرار دهیم. اکسهات معتقد بود که این فلسفه است که ما را از چگونگی نامناسب بودن فرضهایمان آگاه می‌سازد. در فلسفه، ما «هرگز روی خود را از یک جهان مشخص به جهان دیگر برنمی‌گردانیم، بلکه همیشه در یک جهان مشخص به کشف وحدتی که جهان مزبور متضمن آن است، می‌پردازیم» (تجربه و روشهایش، صص ۲۹ـ۳۱). هر چند قاعدتاً شمار توقفهای بالقوه نامحدود است، اکسهات چهار توقف را عمیقاً مورد مداقه قرار می‌دهد: تاریخی، علمی، عملی، و اندیشهٔ شاعرانه.

مطابق نظر اکسهات، «تاریخ» آنگونه که معمولاً بررسی شده است دو ایدهٔ متمایز را شامل می‌شود. ایدهٔ نخست، می‌تواند شامل «جمع کل فرضی» تمام تجربه‌هایی که بشریت تجربه کرده است شود یا «یک مجرای مرتبط با رویدادهای مشخص در این جمع کل راکه در چهارچوب یک مکان و یک زمان و یک هویت واقعی بر آن تصریح شده است»، دربرگیرد (دربارهٔ تاریخ، ص ۱). در اینجا، «تاریخ» شامل «آنچه در واقع فی‌المجلس اتفاق افتاده است»، می‌شود و توسط شرکت‌کنندگان در رویدادهای تاریخی، قطع نظر از اینکه آیا ما چیزی دربارهٔ آنها می‌دانیم، به وقوع پیوسته است. در ایدهٔ دوم، «تاریخ» ممکن است شامل تحقیق تاریخ‌نویس یا تلاش وی برای درک رویدادهای تاریخی شود. اکسهات عقیده دارد که تاریخ‌نویسان جزء آفرینندگان به شمار می‌آیند تا کاشفان تاریخ گذشته که به شرحش می‌پردازند. آنان قصد ندارند تا یک دوران گذشتهٔ مرده را احیا کنند، زیراکه انجام دادن چنین کاری به مثابهٔ نمونه‌ای ازکار زشت احضار ارواح خواهد بود(«مشغلهٔ یک تاریخ‌نویس»، خردگرایی در سیاست و سایر جستارها، ۱۹۹۱، ص ۱۸۱)، اما لازم است که تاریخ‌نویسان اسناد تاریخی یا «اشیای باقیمانده» را به صورت یک گزارش درآورند، به طوری که از طریق آن بتوانند «آدمها و رویدادها را حتی کاملتر از درک کردن آنها در زمانی که زنده بودند و اتفاق افتادند»، ادراک کنند («Carr's First Volume»، کمبریج ژورنال، ۱۹۵۰ـ۱۹۵۱، ۴: ۳۵۰؛ نیز نگاه کنید به دربارهٔ تاریخ، صص ۵۲ـ۵۸). بنابراین تاریخ فعالیتی است که ماهیت و هستی «بقایای» تاریخی را توجیه می‌کند و تاریخ‌نویس در تهیهٔ یک گزارش منسجم دربارهٔ دنیای کنونی سهیم است.

اما این به آن معنی نیست که تاریخ‌نویسان برای نوشتن آنچه آنان را خشنود می‌سازد، آزادند، زیرا آثارشان باید مدرک تاریخی را ملحوظ کند. «حقیقت» روایتهایشان به تطابقشان با گذشته همان‌طور که «واقعاً بود» مربوط نیست، بلکه به انسجام و جامعیت آنها مبتنی است. اکسهات می‌نویسد که انسجام «ملاک منحصر به فرد [حقیقت] است: آن نه مستلزم جرح و تعدیل و نه مکمل است، و همیشه وهمه جا قابل اجراست» (تجربه و روشهایش، ص ۳۷)، زیرا هیچ وسیلهٔ خارجی که با آن حقیقت قابل اثبات باشد، وجود ندارد» (همان، ص ۳۴).

بنابراین از دیدگاه تاریخ‌نویس، گذشته «یک طریقهٔ قطعی برای مطالعهٔ اکنون» است. در مقالهٔ «مشغلهٔ یک تاریخ‌نویس» (مندرج در کتاب خردگرایی در سیاست، صص ۱۵۱-۱۸۳)، اکسهات چهار طرز نگرش را که می‌توان برای بررسی گذشته اتخاذ کرد، مورد شناسایی قرار می‌دهد: شهودی[1]، علمی، عملی، و تاریخی. نخستین اینها، طرز نگرش «شهودی»، در آثار رمان‌نویسان تاریخی، شاعران، و هنرمندان ملاحظه می‌شود. از دیدگاه اینان، گذشته «مخزنی است از صور خیال محض» که نه باعث موافقت و نه مخالفت می‌شود، به طوری که در آنها «مقوله‌های» «واقعی» و «غیرواقعی» انطباق‌ناپذیر است (همان، صص ۱۵۸، ۱۶۴). اکسهات مدعی است که این نوع نگرش، تاریخی نیست، زیرا با پرسش دربارهٔ اینکه تا چه اندازه نمایش آنری پنجم شکسپیر دقیق بود، بی‌ارتباط خواهد بود. نگرش دوم، نگرش «علمی» است، که در آن ما سعی داریم رویدادها را مستقل از ارتباطشان با خودمان و علایقمان بررسی کنیم (همان، ص ۱۶۳). «دانشمندان» تلاش می‌کنند تا رویدادها را از راه مفاهیم «علت» و «معلول» روایت کنند، و این امر مستلزم توجه‌کردن به گذشته، برمبنای نمونه قرار دادن قوانین عام است (همان، ص ۱۵۹). اکسهات خاطرنشان می‌کند که این نیز یک تلقی تاریخی نیست، زیرا که موضوع تاریخ تحت تعمیم دادنهای کلی درنمی‌آید. تاریخ‌نویسان از اصطلاحات عام مانند «انقلاب»، «مسیحی»، و «جنگ» استفاده می‌کنند، اما این اصطلاحات صرفاً جزء «تکیه‌کلامها» به شمار می‌آید (تجربه و روشهایش، صص ۱۱۹-۱۴۸). دلیل این امر آن است که ممکن است وجه مشترک بسیار اندکی میان هر دو آنها وجود داشته باشد، به طوری که تعمیم دادن قابل اجرا نباشد. اکسهات یادآوری می‌کند که این مطلب موافق با اظهارنظر هویزینگه[2] است، مبنی بر اینکه اصطلاحاتی مانند «کارولینگ‌ها»، «مسیحی»، و «فئودال» به عنوان «پایه‌هایی که ساختمانهای بزرگ ممکن است رویشان بنا شود» مورد استفاده قرار نمی‌گیرند (مشغلهٔ

1. contemplative. 2. Huizinga.

تاریخ‌نویس بودن، ص ۱۷۷؛ نیز نگاه کنید به دربارهٔ تاریخ، فصل سوم، و اخلاق و سیاست در اروپای مدرن، صص ۳-۱۵). رویدادهای تاریخی آن‌چنان منحصر به فرد نیستند که نتوان آنها را با صراحت بیان کرد، اما از این نظر که تعریفهای توضیحی رویدادهای مختلف تاریخی را مستثنی می‌کنند، منحصر به فردند.

نگرش سوم، نگرش عملی است، که اکسهات راجع به آن بسیار سخن گفته است. کسانی که این نگرش را برای بررسی گذشته اختیار می‌کنند، دربارهٔ ارتباط میان گذشته و اکنون نگرانند:

> هرجا که گذشته صرفاً همان است که بر اکنون مقدم است، همان است که اکنون از آن بالیده است، هرجا که اهمیت گذشته در این امر است که آن در تعیین سرنوشت اکنون و آیندهٔ بشر مؤثر بوده است، هرجا که اکنون در گذشته جست‌وجو شده است، و هرجا که به گذشته به عنوان صرفاً یک پناهگاه از اکنون توجه شده است ـ گذشتهٔ غامض، یک گذشتهٔ عملی است نه یک گذشتهٔ تاریخی.

(تجربه و روشهایش، ص ۱۰۳)

این نگرش عملی ـ به عنوان نمونه، در پژوهش برای منشأ رویدادها و قضاوتهای شخصی، و در اشاره به رویدادهای آینده ملاحظه شده است ـ بر بخش اعظم دانش‌پژوهشی تاریخی اثر گذاشته است. مثلاً، اظهاراتی مانند «وی بسیار زود مرد» و «بهتر بود که انقلاب فرانسه اصلاً اتفاق نمی‌افتاد»، «تحول پارلمان»، «خسارات بازرگانی برای کالاهای بریتانیایی در قارهٔ اروپا، وخیم‌ترین پیامد جنگهای ناپلئونی بود»، و «روز دیگر آزادیخواه در یک گردهمایی بزرگ در دوبلین سخنرانی کرد» حاکی از ارزشهای روزگار معاصر خود و بر انتسابهای سطحی متکی است که نمی‌تواند مورد تأیید مدرک تاریخی قرار گیرد (مشغلهٔ تاریخ‌نویس بودن، ص ۱۶۳). بنابراین، همان‌طور که اسمیث متذکر شده است، از نظر اکسهات یک ارتباط نزدیک میان نگرش عملی در قبال گذشته و «ایدئولوژی» (هرگونه مفهوم از پیش اندیشیدهٔ سیاسی یا یک اندیشهٔ مجرد اخلاقی) وجود دارد.[۳] نه تنها مفهومهایی مانند «مارکسیسم»، «لیبرالیسم»، و «دموکراسی» ایدئولوژیکی است، بلکه همچنین «آزادی»، «برابری»، و «خوشبختی» نیز ایدئولوژیکی است. همچنین اگر پژوهشگر هرگونه ملاحظات اخلاقی را در بررسی خود لحاظ کند، نگرش وی در قبال گذشته عملی محسوب می‌شود. همان‌طور که اکسهات در مشغلهٔ تاریخ‌نویس بودن می‌نویسد:

مقوله‌های «صواب» و «خطا»، «خوب» و «بد»، «عدالت» و «ظلم» و غیره به سازمان و درک ما از جهان از حیث ارتباطش با خودمان بستگی دارد.

(همان، ص ۱۵۹، نیز نگاه کنید به صص ۱۷۹-۱۸۱)

تاریخ‌نویسان عملی صرفاً «مظاهر اعمال و اقوال» را از مخزن عظیم «گذشتهٔ جاودان»[1] دستچین می‌کنند: «رویدادها، اشیای دست‌ساز، و سخنوریها تغییر ماهیت داده شده به صورت اساطیر، یادگارهای مقدس[2] به جای اشیای باقیمانده، شمایلها[ی قدیسان] و نه تصویرهای آگاهی‌بخش» (دربارهٔ تاریخ، صص ۳۹-۴۰).

برعکس، کسانی که یک طرز نگرش «تاریخی» را اختیار می‌کنند، به گذشته به خاطر نفس آن علاقه‌مند شده‌اند (مشغلهٔ تاریخ‌نویس بودن، ص ۱۷۰). آنان نباید دربارهٔ سودمندی، اخلاق یا قضاوتهای شخصی، تشریح رویدادها به عنوان پیشامدها یا مداخلات، یا آنچه برانگیخت یا بر آنچه اثر گذاشت، بیندیشند:

> دنیا نه به آنچه مرده است عشق ورزیده و نه احترام قایل شده است، فقط تمایل دارد آن را دوباره به زندگی فراخواند. رفتار دنیا با گذشته مانند رفتارش با یک انسان است، توقع دارد معقول حرف بزند و چیزی درخور برای «علتها» و مشغله‌های عادی‌اش داشته باشد. اما از دیدگاه تاریخ‌نویس، که برای او گذشته مرده و غیرقابل سرزنش است، گذشته زنانه است. وی به آن مانند معشوقه که هرگز باعث بیزاری‌اش نمی‌شود و هرگز توقع ندارد که معقول حرف بزند، عشق می‌ورزد.

(همان، صص ۱۸۱-۱۸۲)

به نظر اکسهات این شیوه‌ای است که در بررسی تاریخ باید به آن رسید. همان‌گونه که در زمینهٔ فلسفه، در فراسوی نیک و بد نیچه، تاریخ‌نویس جویای حقیقت، مانند مردی است پرجوش و خروش و بی‌تجربه که می‌کوشد تا نظر موافق زنی را به سوی خود جلب کند. همان‌طور که هیمل فارب[3] خاطرنشان می‌کند تاریخ‌نویس در هیئت یک آدم مبتلا به مرده‌دوستی[4]، یکی از غیرعادی‌ترین نشانه‌های تاریخ‌نگاری مدرن است.[۴] این امر مورد بررسی است تا بتوان از بقایای

1. living past.
2. relics.
3. Himmelfarb.
4. necrophiliac.

تاریخی برای پدید آوردن یک روایت واضح ازگذشته‌ای که از بین رفته است، استفاده کرد. در یک روایت «واضح»، هر چیز در گذشته به هر چیز دیگر در یک حالت «ذهنی و باطنی» مربوط شده است (تجربه و روشهایش، ص ۱۴۱)؛ اما در مورد اینکه به چه ترتیبی موارد خاص به عنوان مرتبط باید در نظر گرفته شود، اصلاً به طور کامل توضیح داده نشده است. آن‌گونه که دِریْ استدلال می‌کند، ما، به جای تعریفهای جامع، قیاسهای تمثیلی را در اختیار گذاشته‌ایم.[۵] به عنوان مثال، در کتاب دربارهٔ تاریخ، اکسهات، تاریخ‌نویس را مانند معمار یک «دیوار خشکه‌چین»، دیواری که در آن سنگها (رویدادهای تاریخی) چنان خوب در کنار هم چیده می‌شوند که به هیچ سیمان و ساروجی نیاز نیست، و به مثابهٔ آهنگساز یک ملودی در نظر می‌گیرد:

> آنچه یک تاریخ‌نویس دارد سبکهای فرآوردهٔ مختص به خویش است، بیشتر شبیه به پژواکهایی مبهم با زیر و بم در فضا می‌پیچند، به هم می‌خورند و همدیگر را تعدیل می‌کنند؛ و آنچه او تصنیف می‌کند چیزی است شبیه به یک ملودی (که ممکن است به وسیلهٔ نوازنده دستخوش دگرگونی شود) تا یک ساختار محکم که مصالحش به طور مرتب پهلوی هم چیده شده است.

(دربارهٔ تاریخ، ص ۱۱۷)

دیدگاه اکسهات دربارهٔ یک نگرش «تاریخی» در برخورد با گذشته، چنان محدود است که بیشتر آنچه را ما دانش‌پژوهی تاریخی می‌نامیم، طرد می‌کند. در واقع، برحسب اعتراف خودش، اغلب آثار خاصش آشکارا عملی‌اند. به عنوان نمونه، وی در کتاب دربارهٔ رفتار انسانی در جست‌وجوی خاستگاه مناسباتی اخلاقی است که نظام مدنی کشورهای مدرن اروپایی براساس آن استوار شده است، و در «مقدمه بر لویاتان» (مندرج در کتاب خردگرایی در سیاست) مدعی است که هابز در مورد پرداختن به اساطیر سیاسی تمدنمان نویسنده‌ای برجسته به شمار می‌آید. چنین استنباط می‌شود که نگرش تاریخی به گذشته هدفی است که ما باید در آرزوی رسیدن به آن باشیم.

اما، حتی اگر ما در پی رسیدن به یک نگرش «تاریخی» به گذشته باشیم، باید به یاد بیاوریم که در دنیای تجربه و روشهایش، تاریخ همچنان یک «توقف» است؛ همچنان یک «امر انتزاعی»، «مرداب»، و «اشتباه» است که «بر سر راه یک جهان نهایتاً منطقی ایده‌ها قرار دارد» (تجربه و روشهایش، صص ۱۴۸-۱۴۹).[۶] با وجود این، اکسهات در یکی از آخرین جستارهایش اظهار می‌دارد که ما باید به

یک «گفت‌وگو که در آن همهٔ موضوعات مورد بحث قرار گیرد» میدان دهیم («آوای شعر در گفت‌وگوی بشریت»، مندرج در کتاب خردگرایی در سیاست، ص ۴۹۱). این آواها آن‌طور که روشهای تجربه ازکمال مطلوب انسجام مطلق فاصله داشتند، «از چندکمال مطلوب فاصله ندارند»؛ «آنها فقط از یکدیگر فاصله می‌گیرند» (همان، ص ۴۹۷). عقیدهٔ او راجع به اینکه «تنها یک نوع تجربه وجود دارد» به نظر می‌رسد به سود یک تجربه که در آن «حکم یا داور وجود ندارد» کنار گذاشته شده باشد، زیراکه آواها بی‌اندازه متفاوتند، به طوری که در مقایسه با یکدیگر بشود مورد داوری قرارگیرند.[۷] به نظر می‌آید عقیدهٔ اخیر با عقیدهٔ سابقش بسیار متفاوت باشد، و ارتباط میان این دو عقیده همچنان مورد جر و بحث است.

هنگامی که کتاب تجربه و روشهایش برای اولین بار در ۱۹۳۳ انتشار یافت، با استقبال بسیار سردی مواجه شد. این امر عمدتاً بدین سبب بود که اکسهات، مانند کالینگ‌وود، یکی از معدود فیلسوفان بریتانیایی بود که ایده‌آلیسم را به سود روش تازه پدید آمدهٔ «تحلیلی» در فلسفه که راسل و مور در کمبریج از آن جانبداری می‌کردند، کنار ننهاده بود. اما این کتاب می‌رود تا به صورت یکی از آثار کلاسیک ایده‌آلیسم بریتانیایی درآید، و آرا و افکار اکسهات اکنون به طور مساوی موردپسند متفکران محافظه‌کار و رادیکال است. مثلاً، آلن بیتی[۱] با بهره‌گرفتن از اکسهات از تدریس تاریخ در مدارس به خاطر نفس تاریخ، علیه کسانی «که از آن به عنوان ابزاری برای شعارهای توخالی اخلاقی استفاده می‌کنند یاکسانی که به تدریس نمادهای دروغین از راه تبدیل تاریخ به امور عادی مشغولند» دفاع می‌کند، درحالی‌که کیت جنکینز از تعبیر رورتی[۲] در مورد اکسهات استفاده می‌کند تا از یک دیدگاه «غیربنیادگرا»[۳] دربارهٔ فلسفه و تاریخ دفاع کند.[۸] اما چنین کوششهایی برای اختصاص دادن اکسهات به یک سنت خاص ناچیز است. بیتی استدلال می‌کندکه ما باید تدریس تاریخ را از خطر محافظت کنیم، اما اشاره‌ای به آن، از لحاظ یک «توقف» که باید یک دیدگاه منسجم دربارهٔ تجربه بر آن تفوق داشته باشد، نمی‌کند. روتری و جنکینز از بهتر بودن بنیادگرایی و نامشخص کردن مرزهای میان روشها دفاع می‌کنند، اما ادعاهای اکسهات را در مورد اینکه «آواها» درگفت‌وگوی میان انسانها واضحند و نباید آنها را به هم ریخت و دیگر اینکه فلسفه، دست‌کم در کتاب تجربه و روشهایش، سایر روشهای تجربه را از دور خارج می‌کند و مورد داوری قرار می‌دهد، نادیده می‌گیرند.

---

1. Alan Beattie. 2. Rorty. 3. non-foundationalist.

یادداشت‌ها

1 M. Cranston. 'In Memoriam: Michael Oakeshott 1901-1990'. Political Theory, 1991,19(3): 323.

2 D. Boucher, 'The Creation of the Past: British Idealism and Michael Oakeshott's Philosophy of History', History and Theory, 1984,23(1): 197.

3 T. W. Smith. 'Michael Oakeshott on History, Practice and Political Theory', History of Political Thought, 1996, 17 (4): 605.

4 G. Himmelfarb, 'Supposing History is a Woman - What Then?', American Scholar, 1984, 53(4): 494-505.

5 W. H. Dray, On History and Philosophers of History, London: E. J. Brill, 1989, p.219.

6 History can also stand as a barrier to religious experience. See 'Religion and the World', and 'The Importance of the Historical Element in Christianity', in Religion, Politics and the Moral Life, pp. 27-38, 63-73.

7 T. Modood, 'Oakeshott's Conceptions of Philosophy', History of Political Thought, 1980, 1(2): 315-22.

8 A. Beattie, History in Peril: May Parents Preselrve it. London: Centre for Policy Studies, 1987, p. 35; K. Jenkins, On 'What is History?' From Carr to Elton to Rortyand White, London: Routledge, 1995.

آثار مهم

Experience and its Modes. Cambridge: Cambridge University Press, 1933, pbk edition 1986.

The Social and Political Doctrines of Contemporary Europe. Cambridge: Cambridge University Press, 1939.

Rationalism in Politics and other Essays, London: Macmillan, 1962, expanded edition, ed. T. Fuller. Indianapolis, IN: Liberty Press, 1991.

On Human Conduct, Oxford: Oxford University Press, 1975. On History and other Essays, Oxford: Basil Blackwell, 1983.

Morality and Politics in Modern Europe: the Harvard Lectures, ed. S. R. Letwin, Haven, CT: Yale University Press, 1993.

Religion. Politics and the Moral Life, ed. T. Fuller, New Haven. CT: University Press, 1993.

همچنین نگاه کنید به

Bradley (MP), Collingwood, Croce, Hegel, Kant.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Boucher, D., 'The Creation of the Past: British Idealism and Michael Oakes Philosophy of History', History and Theory, 1984,23(1): 193-214.

____, 'Human Conduct, History and Social Scieince in the Works of R.G. Collingwood and Michael Oakeshott', New Literary History, 1993, : 697-717.

Collingwood, R. G., The Idea of History, revised edition, ed. W. J. Va Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

Franco, P., The Political Philosophy of Michael Oakeshott, New Haven, CT: University Press, 1990.

Grant, R., Oakeshott, London: Claridge Press, 1990.

Himmelfarb, G., 'Supposing History is a Woman - What Then?', American Scholar, 1984, 53(4): 494-505.

King, P. 'Michael Oakeshott and Historical Particularism', Politics [Australia 1981, 16 (1): 85-102.

King, P. and Parekh, B. C., Politics and Experience: Essays Presented to Professor Michael Oakeshott on the Occasion of his Retirement, London: Caml University Press, 1969.

Sanderson, J. B., 'Professor Oakeshott on History', journal of Philosophy, 44(2): 210-23.

Smith, T. W., 'Michael Oakeshott on History, Practice and Political Theory' History of Political Thought, 1996, 17(4): 591-614.

Walsh, W. H.. An Introduction to the Philosophy of History, London: Hutch 1951.

پلیبیوس (ح ۲۰۰ ـ ح ۱۱۸ ق.م)

> آیا کسی ممکن است به اندازه‌ای بی‌توجه یا بی‌علاقه باشد که نخواهد بداند به چه وسیله، و با چه شیوه‌ای کل عالم تسخیر شد و تحت سلطهٔ شهر بی‌همتای رم قرار گرفت، و آن هم در ظرف مدتی که حدوداً از پنجاه و سه سال بیشتر نشد؟

پلیبیوس با چنین جملاتی کتاب تاریخهای خود را آغاز می‌کند ـ اثری که هم به عنوان متکلف‌ترین تاریخ دربارهٔ دنیای باستان و هم بسیار ملال‌آور که ارزش خواندن ندارد توصیف شده است.[۱]

بیشتر آنچه را ما در مورد پلیبیوس می‌دانیم از همین کتاب خودش، تاریخها، به دست آورده‌ایم. وی در یکی از خانواده‌های سرشناس شهر مگالوپلیس[1] از استان آرکادی[2] متولد شد، و از همان آغاز کودکی برای کار و حرفهٔ سیاسی تعلیمات لازم را فراگرفت. آموزش وی کمابیش عملی، ازجمله درسهایی دربارهٔ اسب‌سواری و شکار بود، و با آنکه بی‌اندازه به استعداد ادبی خویش می‌بالید، شناختش از ادبیات و فلسفه نسبتاً سطحی بود (به عنوان نمونه، ۲۹. ۸؛ ۳۱. ۱۴. ۳؛ ۳۶. ۱. ۴ ـ ۵).[۲] وی درحالی‌که جوانی نوخاسته بود در بحثهای اتحادیهٔ آکایی[3] که با سرپرستی فیلوپیمن[4] و پدرش لیکورتاس[5] شرکت می‌کرد (۱۹.۲۲)، و در ۱۸۲ قبل از میلاد برای حمل خاکستر جسد فیلوپیمن برای خاکسپاری انتخاب شد.[۳] وی بعدها شرحی راجع به زندگی فیلوپیمن در سه مجلد به رشتهٔ تحریر درآورد، که در حال حاضر مفقود است (۱۰. ۲۱. ۶). در ۱۸۰ـ۱۸۱ قبل از میلاد از سوی اتحادیهٔ آکایی به عضویت هیئت نمایندگی پذیرفته شد و به مصر رفت و ضمناً درکمیسیونی که برای تعیین خط مرزی میان مگالوپلیس و میسینی[6] ایفای وظیفه کرد (۲۴. ۶. ۵).

پلیبیوس در ۱۶۹ ـ ۱۷۰ میلادی، زمان جنگ بین رم و پرسیوس [پادشاه] مقدونیه، فرماندهی تیپ سواره‌نظام اتحادیهٔ آکایی را برعهده گرفت. اتحادیهٔ آکایی در جنگ از رومی‌ها حمایت می‌کرد

1. Megalopolis.
2. Arcadian.
3. Achaean.
4. Philopoemen.
5. Lycortas.
6. Messene.

و در ضمن می‌کوشید تا از استقلال خود نیز حراست نماید. پس از پیروزی رومی‌ها در پیدنا[1] در ۱۶۸ قبل از میلاد، یک پاکسازی در میان شهرهای یونانی صورت گرفت که در وابستگیهایشان به رم هیچ تردیدی وجود ندارد. پلیبیوس یکی از هزار شهروند آکایی بود که از سوی کالیکراتس[2]، اهل لئونتیوم[3] و طرفدار رم مورد تهمت قرار گرفت و بدون محاکمه به مدت شانزده سال در زندان به سر برد. پلیبیوس این حادثه را کلاً یک فاجعهٔ ناعادلانه تلقی کرد (۳. ۱۳. ۹-۱۱). در رم، پلیبیوس با سی‌پیو آمیلیانوس[4]، فرماندهٔ سپاه رم در پیدنا دوست شد. از طریق سی‌پیو او توانست درخصوص خط‌مشی سیاسی و نظامی رم اطلاعاتی کسب کند. احتمال می‌رود که وی در معیت سی‌پیو به اسپانیا و افریقا، و سراسر منطقهٔ آلپ سفر کرده باشد. اندک‌زمانی پس از اینکه مدت بازداشت سیاسی‌اش پایان یافت (۱۵۰)، پلیبیوس به هنگام سقوط کارتاژ به سی‌پیو ملحق شد (۱۴۶) و مسئولیت یک سفر پژوهشی را در آتلانتیک بر عهده گرفت.

در همین اثنا، آتش جنگ میان رم و آکایی شعله‌ور شد (۱۴۶). رم بسرعت در جنگ به پیروزی رسید، و پلیبیوس تصمیم گرفت تا محل سکونت مناسبی را برای هم‌میهنانش تأمین کند. خبر تلاشهایش در سراسر آکایی انعکاس یافت و حتی چند تندیس به افتخارش ساخته و نصب شد (۳۹. ۳. ۱۱). از جریان بعدی زندگی‌اش اطلاع اندکی در دست است. وی به اسکندریه (۳۴. ۱۴. ۶) و سارد[5] (۲۱. ۳۸. ۷) به سیر و سفر پرداخت و ارتباطش را با دوستان رمی‌اش حفظ کرد. یک مورد در کتاب تاریخهاکه مربوط است به اندازه‌گیری ویا دومیتا[6] درگال[7] جنوبی (۳. ۳۹. ۸) حاکی است که وی تا ۱۱۸ قبل از میلاد حیات داشته است. طبق پسودو ـ لوسین[8]، پلیبیوس در هشتاد و دو سالگی به علت فرو افتادن از اسب مرده است.[۴]

پلیبیوس از هنگام ورودش به ایتالیا در ۱۶۷ تا زمان مرگش به کار گرد آوردن اسناد و مدارک دربارهٔ ظهور رم به عنوان یک قدرت جهانی ادامه داد. از تعداد چهل جلد کتابی که نوشت، تنها جلدهای یک تا پنج سالم باقی مانده است. بیشتر صفحات جلد ۶ باقی مانده است، اما دیگر مطالب از جلد ۷ به بعد ناپیوسته و تکه‌تکه است، که یا از عبارات یا نقل‌قولها در آثار نویسندگان متأخر از جمله دیودورس سیسلی[9]، دیوکاسیوس[10]، پلوتارک[11]، و لیوی مأخوذ است، یا از منتخبات از پیش

---

1. Pydna. 2. Callicrotes. 3. Leontium.
4. Scipio Aemilianus. 5. Sardes. 6. Via Domita.
7. southern Gaul. 8. Pseudo- Lucian. 9. Diodorus of Sicily.
10. Dio Cassius. 11. Plutorch.

آماده‌ای که تحت نظارت امپراتور بیزانس کنستانتین پرافیروجنتیوس[1] در قرن دهم برای بیان موضوعاتی مانند «دربارهٔ فریب‌خوردن»، «فضایل و رذایل» و «دربارهٔ تدبیر جنگی» تدوین شده بود، اخذ شده است.

طرح اصلی پلیبیوس عبارت بود از به دست دادن خلاصه‌ای از تاریخ پنجاه و دو ساله‌ای (۲۲۰ - ۱۶۸ ق.م) که در طی آن رم بر جهان شناخته‌شدهٔ آن دوران تسلط یافت. برای تحقق این امر، وی در جلدهای ۱ و ۲ با شرح دادن تاریخ رم در طی دوران اولین جنگ پونیک (۲۶۴-۲۴۱ ق.م) زمینهٔ کار را فراهم می‌کند. در این جنگ، رم و کارتاژ بر سر تسلط یافتن بر جزایر سیسیل و کورسیکا[2] نبرد کردند. این جنگ با تسلیم کارتاژ و واگذاری سیسیل و جزایر لیپاری[3] به رم و توافق در مورد پرداخت غرامت جنگی پایان پذیرفت. بی‌درنگ در سالهای پس از جنگ، رم با زور کورسیکا و ساردنی[4] را از چنگ کارتاژها به درآورد و افزون بر این، آنان را به پرداخت غرامت جنگی بیشتر مجبور ساخت. در جلد ۳، پلیبیوس یک طرح خلاصه‌شده را به مورد اجرا می‌گذارد، وی در جلد مزبور به شرح چگونگی اعمال رمی‌ها برای حفظ برتری و متصرفاتشان در کارتاژ، در ۱۴۶ قبل از میلاد می‌پردازد.

او در جلدهای ۳ تا ۲۹ به وقایعی که در فاصلهٔ میان ۲۴۱ تا ۱۶۸ قبل از میلاد اتفاق افتاده است، توجه می‌کند - بویژه دومین جنگ پونیک در فاصلهٔ میان ۲۱۸ تا ۲۰۱ قبل از میلاد. تحت رهبری هامیلکار بارکا[5]، فرزندش هانیبال[6] و دامادش، هزدروبال[7]، کارتاژ توانست پایگاه نظامی جدیدی را در اسپانیا به دست آورد، به طوری که از آنجا قادر شد جنگ را از نو با رم شروع کند. هانیبال، پس از تصرف سگنتم[8] در کرانهٔ خاوری شبه‌جزیرهٔ ایبری، سپاهش را از راه اسپانیا و گال و از دل رشته‌کوههای آلپ به درون ایتالیا فرماندهی کرد. وی، با ایجاد یک پایگاه در بخش شمالی ایتالیا (۲۱۸ - ۲۱۷ ق.م)، به سوی کاپوا[9] پیش رفت. او سپاه عظیم رمی‌ها را در کان[10] تار و مار کرد (۲۱۶) اما فقط توانست کاپوا را تا ۲۱۱ قبل از میلاد برای خود حفظ کند. هزدروبال مسیر هانیبال را از دل کوههای آلپ ادامه داد، اما ادامهٔ پیشروی‌اش به داخل سرزمین ایتالیا از سوی گیوس‌نرو[11] و سپاه رمی‌های مستقر در جنوب در کرانه‌های رود متاروس[12] گرفته شد. هانیبال موقعیتش را در

1. Porphyrogenitius.
2. Corsica.
3. Lipari.
4. Sardinia.
5. Hamilcar Barca.
6. Hannibal.
7. Hasdrubal.
8. Saguntum (Sagunto).
9. Capua.
10. Cannae.
11. Gaius Nero.
12. Metauros.

بخش جنوبی ایتالیا تا ۲۰۳ حفظ کرد، سالی که به وی فرمان داده شده بود که به افریقا برگردد. در همین اثنا، در اسپانیا، پابلیوس سی‌پیو[1] در یک نبرد سرنوشت‌ساز در ایلیپا در ۲۰۶ پیروز شد و کارتاژی‌ها را به عقب‌نشینی مجبور کرد. سی‌پیو از راه دریا عازم افریقا شد و در زاما[2]، در ۲۰۴ قبل از میلاد با سپاه انبوه و متمرکز کارتاژ رزمید. کارتاژی‌ها شکست خوردند، و مجبور به پرداخت غرامت شدند و از ناوگان و اموالشان در اسپانیا و جزایر مدیترانه صرف‌نظر کردند.

جلدهای ۳۰ تا ۳۹، دوران ۱۶۸ تا ۱۴۶ قبل از میلاد را در برمی‌گیرد و بخصوص به رویدادهای یونان، جزایر مدیترانه، آسیای صغیر، و کارتاژ توجه می‌کند. هرچند نخستین دو جنگ پونیک عملاً کارتاژ را از قدرت سیاسی‌اش محروم کرد، معاملات بازرگانی آن گسترش پیدا کرد و بنابراین به عنوان رقیب مشترک بازرگانی رم به حیات خود ادامه داد. موقعی که کارتاژی‌ها در برابر تجاوزات نظامی مسینیسا[3] پایداری نشان دادند، از عمل به عهدنامهٔ خود با رم سرپیچی کردند. یک دسته از سپاهیان رمی به افریقا اعزام شدند، و با آنکه کارتاژی‌ها کوشیدند تا مشکل را با مذاکره فیصله دهند، آنان وادار به خشونت شدند. کارتاژ قبل از آنکه به دست سی‌پیو آمیلیانوس تصرف و تخریب شود، و شهروندانش به عنوان برده فروخته شوند، به مدت دو سال در مقابل محاصرهٔ رمی‌ها از خود پایداری نشان داد.

اگرچه تاریخها عمدتاً بر نبرد میان کارتاژ و رم تأکید دارد، پلیبیوس افزون بر این دربارهٔ ترقی و توسعهٔ سرزمینهایی مانند مقدونیه، سوریه، گال، و آسیای صغیر بتفصیل بحث می‌کند. مقدم بر تلاشهایش، وی به ما می‌گوید:

> می‌توان گفت تاریخ جهان، یک رشته از مباحثات پراکنده و غیرپیوسته بوده است، و همان اندازه از لحاظ اصول و پیامدهایشان بشدت از هم فاصله داشتند که از لحاظ موقعیتهایشان. اما از این لحظه به بعد، تاریخ به صورت یک کل به هم پیوسته در می‌آید؛ رویدادهای ایتالیا و لیبی در رویدادهای آسیا و یونان دخالت دارند، و جهت‌گیری همگی به سوی یگانگی است.

(۱. ۳. ۳-۴؛ نیز نک ۱. ۴. ۱-۲)

افزون بر این، موضوع چهار جلد از چهل جلد کتاب مزبور در ردیف رویدادهای روایی سالهای

1. Publius Scipio. 2. Zama. 3. Masinissa.

۲۲۰ تا ۱۴۶ قبل از میلاد قرار نمی‌گیرد. جلد ۴۰، که اکنون مفقودالاثر است، گمان می‌رود شامل خلاصه‌ای از مندرجات یک‌یک جلدهای تاریخها بوده است (نک ۳۹. ۸. ۳). جلد ۳۴، با پیروی از رسم و روال تاریخ‌نویسان متقدم‌تر یونانی از جمله هرودت، توصیفی است جغرافیایی از زمینه‌ای که اساساً روایی است.[۵]

مطالب جلدهای ۶ و ۱۲ بیشتر غیرعادی و شگفتی‌آور است. در اولین جلد گروه اخیر، پلیبیوس سازمان حکومتی، مقررات نظامی، و تاریخ اولیهٔ رم را شرح می‌دهد. وی اعتقاد دارد که موضوعاتی از این قبیل، در توجیه اینکه چگونه رم توانست در عرض یک دورهٔ پنجاه و سه ساله دنیا را تسخیر کند، جنبهٔ اساسی دارد. طبق عقیدهٔ پلیبیوس، شش نوع سازمان حکومتی وجود دارد: سه نوع آن (حکومت سلطنتی ابتدایی، اشرافی، و دموکراسی) خوب است، و سه نوع دیگر آن (حکومت استبدادی، الیگارشی، و حکومت اراذل و اوباش) بد و فاسد. در یک چرخهٔ مداوم، هر نوع خوب به صورت یک نوع فاسد و بعد هم دوباره به صورت یک نوع خوب درمی‌آید که وی این چرخه را «تسلسل»[1] می‌نامد. بر این اساس حکومت سلطنتی ابتدایی (تحت نظارت یک فرد) جای خود را به حکومت استبدادی می‌دهد، که این هم جای خود را به حکومت اشرافی می‌دهد، و قس علی هذا. از آنجا که این چرخه قانونمند است، پلیبیوس به ما توضیح می‌دهد که وقتی یک شخص بتواند هویت مرحله‌ای را که یک جامعه در آن قرار دارد تعیین کند، در آن هنگام آنها می‌توانند آنچه را آینده به همراه خواهد آورد، پیش‌بینی کنند. پلیبیوس مدعی است که رم توانست این چرخه را با «اختلاط» یا به حالت تعادل درآوردن سه نوع خوب حکومت به طور موقت متوقف کند (۶. ۱۰. ۱۱. ۱۸). «حکومت سلطنتی» با دو کنسول، «اشرافی» برای مجلس سنا و «دموکراسی» برای مجلسهای ملی همخوانی دارد. این سه گروه به اتفاق هم به کار می‌پردازند و هریک دیگری را از اینکه به صورت عنصری مسلط درآید، بازمی‌دارد. وی استدلال می‌کند که کامیابی رم را در عین حال می‌توان به مقررات نظامی‌اش اسناد داد. توصیف مفصل پلیبیوس راجع به این‌گونه مقررات ـ از نقل و انتقال اردوهای نظامی برای سربازگیری ـ برای خواننده هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که رم از یک سیستم حکومتی منظم و کارآمد برخوردار بوده است.[۷]

پلیبیوس درضمن علاقه‌مند است که خوانندگانش متوجه شوند که کتاب تاریخها خوب تألیف و تدوین شده است. این علاقه‌مندی بوضوح تمام در جلد ۱۲ ابراز شده است. در جلد مزبور،

---

1. anacyclôsis.

پلیبیوس از آثار و تألیفات تیمایوس[1] اهل تورمینیوم[2] که در آنها مطالبی راجع به افریقا، سیسیل و ایتالیا نوشته شده بود، به عنوان شروع بحث برای ابراز نظریات خودش در زمینهٔ تاریخ استفاده می‌کند. وی مدعی است که سه روش برای گردآوری اطلاعات وجود دارد: با چشم، یعنی مستقیماً شاهد وقایع بودن؛ با گوش، یعنی مصاحبه با شهود؛ و ایضاً با گوش، یعنی با خواندن آثار مکتوب با صدای بلند (۱۲. ۲۷. ۱ ـ ۴). روش سوم، که تیمایوس آن را به کار می‌برد، کمتر از همه دقیق است. پلیبیوس استدلال می‌کند که شاهد عینی بودن بهترین روش است، اما تاریخ‌نویسان علاوه بر این باید از تجربهٔ لازم برای درک آنچه می‌بینند، برخوردار باشند. از نظر پلیبیوس، بهترین تجربه، شرکت جستن در رویدادهای مشابه است (۱۲. ۲۸ الف؛ نیز نک ۲۰. ۱۲؛ ۷. ۲۵. ۴؛ ۲۷. ۲۸). مثلاً، یکی از دلیلهایی که پلیبیوس در گزینش سال ۲۲۰ قبل از میلاد به عنوان سرآغاز تاریخهایش ارائه می‌کند، این است که خود وی شاهد عینی بسیاری از رویدادهایی بوده است که در کتاب بتفصیل شرح داده است (۴. ۲. ۲). اما در مواردی که وی نتوانسته بوده است که شاهد همهٔ وقایعی باشد که اتفاق افتاده، ازگوشهای خود بهره برده است. اگر تاریخ‌نویسان نتوانند مستقیماً شاهد عینی یک رویداد باشند، در این صورت آنان می‌توانند با نکته‌سنجی گزارشی را دربارهٔ آنچه اتفاق افتاده است، از راه مصاحبه کردن با شاهدان عینی تهیه کنند. به منابع مکتوب نیز می‌توان رجوع کرد، اما تاریخ‌نویسان باید داده‌هایشان را برای دستیابی به کنه آنچه در واقع اتفاق افتاده است، با هم مقابله کنند (۱۲. ۲۸. ۳، ۴، ۷؛ ۱۲. ۲۵. ۱-۱۴؛ ۲۷. ۵). تاریخ‌نویس همچنین می‌تواند مکانهایی را که صحنهٔ وقوع رویدادها بوده است، مورد بررسی قرار دهد. به عنوان مثال، پلیبیوس برای ما شرح می‌دهد که خود وی «برای اینکه پی به حقیقت ببرد و با چشمهای خود[ش] ملاحظه کند» مسیری را که هانیبال در کوههای آلپ طی کرده بود، دوباره طی کرد (۳. ۴۸. ۵۷ ـ ۵۹).

پلیبیوس، مانند توسیدید، باور دارد که رسیدن به‌کنه تاریخ گذشته، مستلزم برملاکردن روابط در زنجیره‌های علیتی است که به رویدادهایی مانند جنگ منجر می‌شود (۳. ۶. ۳).[8] اما وی، برخلاف توسیدید، میان سه عامل، نه دو عامل، در یک تحلیل علت و معلولی تمایز قایل می‌شود: یک آغاز[3]، یک بهانه[4] و یک علت[5]. مثلاً، در مورد یک جنگ، «آغاز» اولین عملیات خود جنگ است، «علت» حالاتی از ذهن است که اشخاص را به جنگ وامی‌دارد، و بهانه است که برای جنگ تأکید می‌ورزد.[9]

1. Timaeus.
2. Tauromenium.
3. begining (archai).
4. pretext (prophaseis).
5. cause (aitiai).

پلیبیوس از این طرح کلی برای بدقت بررسی کردن نبردهایی مانند دومین جنگ پونیک استفاده می‌کند. وی برای ما تشریح می‌کند که این جنگ سه علت دارد: خشم هامیلکار از اینکه در نخستین جنگ پونیک شکست خورده بود، الحاق غیرعادلانهٔ ساردنی به رم و درخواست غرامت جنگی کلان، و پیروزی کارتاژی‌ها در اسپانیا. جنگ مزبور دارای دو آغاز بود: تسخیر شهر سگنتم توسط هانیبال و عبور وی از رود ابرو[1] (مرز شمالی تحت نظارت کارتاژی‌ها در اسپانیا). سرانجام، این امر یک بهانهٔ بی‌نظیر در برداشت: ادعای هانیبال مبنی بر اینکه وی مشغول گرفتن انتقام از رمی‌هایی بود که برخی از شهروندان ساگونتوم را اعدام کرده بودند. پلیبیوس براساس چنین بهانه‌ای نتیجه می‌گیرد که کارتاژ به خاطر جنگ مقصر بود. اما اگر آنان [کارتاژی‌ها] به موضوع الحاق ساردنی و پرداخت غرامت جنگی هنگفت به عنوان یک بهانه استناد کرده بودند، در این صورت رمی‌ها مقصر به شمار می‌آمدند (۳. ۱۵، ۳۰).

پلیبیوس همچنین دلیل می‌آورد که تاریخ‌نویسان نباید به امور واهی و جنجالی علاقه نشان دهند. وی در این باره می‌نویسد، هدف تاریخ‌نویس:

> نباید مبهوت کردن خوانندگانش با یک رشته حکایات هیجان‌انگیز باشد؛ و نباید هم قصدش معطوف به تألیف عباراتی باشد که احتمالاً تکراری بوده است، و نه هم مانند یک نویسندهٔ تراژدی بتفصیل روی صفات خاص تأکید کند: اما بالاتر از همه‌چیز وظیفه‌اش عبارت است از گزارش توأم با دقت آنچه گفته یا انجام داده شده است، درحالی‌که ممکن است تکراری باشد. زیرا که هدفهای نمایشنامه‌نویسی و تاریخ یکی نیستند، بلکه بشدت با هم مغایرند. در اولی موضوع برای تحت تأثیر قرار دادن و ایجاد شعف و شادی به وسیلهٔ گفتار است، در حدی که طبیعی به نظر برسد؛ در دومی برای آگاهی دادن و مجاب کردن است از راه گفتار و کردار صادقانه؛ در اولی تأثیرگذاری آنی و گذراست، در دومی همیشگی و پایدار. افزون بر این، در اولی زیر نفوذ قرار دادن تماشاگر، امتیاز عمده است، زیرا که مطلب بر سر ایجاد توهم است؛ درحالی‌که در دومی مسئلهٔ اصلی مرتبط با حقیقت است، زیرا که موضوع برای فایده رساندن به خواننده است.

(۲. ۵۶؛ نیز نک ۲. ۱۳ـ۱۶؛ ۳. ۲۰، ۴۸؛ ۷. ۲ـ۱؛ ۱۴. ۳۶؛ ۱۵. ۱ـ۳۶؛ ۱۶. ۲۰)

---

1. Ebro.

بسیاری از تاریخ‌نویسان، بویژه کسانی که به نوشتن تک‌نگاری می‌پردازند، به «اغراق کردن در مورد مطالب پیش پا افتاده، به حک و اصلاح کردن و طول و تفصیل دادن به گزارشهای جزئی و بکلی تغییر دادن رویدادهای نه چندان مهم بـه صـورت رویـدادهـا و اقـدامـات پـراهـمیت و سرنوشت‌ساز سوق داده شده‌اند» (۲۹. ۱۲. ۳؛ نیز نک ۷. ۷). اگرچه چنین اظهاراتی حکایت از خود بر حق‌بینی می‌کند، پلیبیوس ایده‌های خود را عملی کرد. وی از تجربهٔ نظامی و سیاسی عمیقی برخوردار بود. در سرتاسر منطقهٔ دریای مدیترانه بسیار به سیر و سفر پرداخت و به طیف وسیعی از منابع رومی و یونانی با شیوه‌ای انتقادی رجوع کرد (مثلاً، ۲۹. ۱۴. ۳؛ ۱۰. ۹. ۳؛ ۳۰. ۴. ۱۰ ـ ۱۱؛ ۳. ۲۶. ۱).[۱۰] علاوه بر این، او بسیار بندرت مقهور پرداختن به توصیف جنجالی و مهیج شد. و این یکی از دلایلی است که باعث شهرت وی به نویسنده‌ای تقریباً کسل‌کننده و ملال‌آور شده است. در موقعی که ملاحظات مهمتری مطرح است از سبک باید چشم پوشید. پلیبیوس عقیده دارد که از راه بررسی تاریخ ما می‌توانیم خودمان را برای مواجه شدن با مشکلات اخلاقی و فراز و نشیبهای سرنوشت[1] آماده کنیم. وی می‌نویسد:

> دو راه برای اصلاح نوع بشر وجود دارد ـ یکی از راه مصیبتهای متعلق به خودش، دیگری از راه مصیبتهایی که مـتعلق بـه دیگـران است: اولی غـیرقابل تـردیدترین است، دومـی کم‌دردترین... این است که ما جبراً به این نتیجه می‌رسیم که شناخت به دست آمده از راه بررسی تاریخ واقعی از همهٔ آموزشها برای زندگی عملی بهتر است. به همین دلیل تاریخ، و تنها تاریخ، است، که، بدون درگیر کردن مـا بـا خـطر بـالفعل، قـوهٔ تـمیزمان را کـمال می‌بخشد و ما را برای اتخاذ نظریات صائب آماده می‌سازد ـ هرچه مـمکن است بـاشد مرحلهٔ بحرانی یا برخورد با امور جاری.

(۱. ۳۵)

کتاب تاریخها با کتابهای آموزش کارهای دستی پرحجم که مختصهٔ دوران ماست، متفاوت نیست. هدف پلیبیوس، خوانندگانی است که از میان سیاستمداران فعال و مشتاق برخاسته‌اند. اینان در آثار پلیبیوس، تعاریف جامعی را دربارهٔ مهارتهای عملی (از جمله شناخت احکام نجومی قران سه برج حمل، اسد و مشتری، ۱۰. ۴۳-۴۷)، برنامه‌های مصلحتی (مانند نحوهٔ یافتن یاران هم‌پیمان

1. fortune (tyche).

و متفق، ۳. ۱۲)، و اصولی که اساس دولتهای موفق را تشکیل می‌دهد، (جلد ۶)، پیدا خواهند کرد. بر این اساس نتیجه‌گیری پلیبیوس این است که [الف] اگر شما از تاریخ امکانات بالقوه‌اش را که حاوی تعلیمات عملی و مفید است حذف کنید، آنچه باقی می‌ماند کاملاً عادی و معمولی است و چیزی برای آموختن به ما در برندارد» (۱۲. ۲۵؟).

با توجه به معلم‌مآبی و پرگویی پلیبیوس، از اینکه تاریخها برای مدتهای طولانی مورد توجه قرار نگرفته است، نباید شگفتی‌آور تلقی شود. وی در شمار آن دسته از نویسندگان یونانی که محققان بیزانسی آنان را به غرب معرفی کردند نبود، و آثارش تقریباً در اروپا تا نیمهٔ قرن پانزدهم ناشناخته باقی ماند. عقاید و افکار پلیبیوس در فلورانس در حدود ۱۴۱۸ـ ۱۴۱۹، در هنگامی که لئوناردو برونی[1] از تاریخها برای نوشتن تاریخی راجع به نخستین جنگ پونیک و جنگهای متعاقب میان ایلیریایی‌ها[2] و گال‌ها بهره گرفت، دوباره کشف شد. اندکی بعد، پاپ نیکولاس پنجم[3]، پلیبیوس را در شمار آن گروه از نویسندگان یونانی که می‌بایست آثارشان به لاتین ترجمه شود، در نظر گرفت. انجام دادن این کار به نیکولو پروتی[4] محول شد، و ترجمه‌اش (۱۴۱۴) به صورت محملی درآمد که به وسیلهٔ آن پلیبیوس تا قرن شانزدهم از شهرت برخوردار شد. در قرن شانزدهم، ماکیاولی و معاصرانش بررسی دربارهٔ ارزش اندیشه‌های سیاسی پلیبیوس را آغاز کردند.[۱۱] پس از ماکیاولی، ترجمه‌هایی از فصلهای جلد ۶ که مربوط به امور نظامی بود، با شمارگان بالا چاپ و منتشر شد. افزون بر این ترجمه‌هایی از آثار وی به زبانهای فرانسوی (۱۵۴۵ـ۱۵۴۶)، ایتالیایی (۱۵۴۶)، انگلیسی (۱۵۶۸) و آلمانی (۱۵۷۴) انتشار پیدا کرد. در فاصلهٔ ۱۷۸۹، ۱۷۹۵، یوهان شوایگوسر[5] یک ترجمهٔ به یاد ماندنی در ده مجلد چاپ و منتشر کرد. این ترجمه به صورت مبنایی برای طبعهای بعدی، ازجمله آنهایی که از سوی شرکت انتشاراتی باتنرؤست[6] نشر یافت (۱۸۶۶ ـ ۱۹۰۴) درآمد. این نیز بنوبت به نشر ترجمه‌های انگلیسی از سوی شاکبرو[7] (۱۸۸۹) و پاتون[8] (۱۹۲۲ـ۱۹۲۷) منجر شد.

در حال حاضر تاریخهای پلیبیوس را یک گروه کوچک اما پرشور ستایش می‌کنند. اینان دریافته‌اند که در میان دریای صفحاتش جزایری روایی وجود دارد که بسی دقیق‌تر و هیجان‌انگیزتر

1. Leonardo Bruni.
2. Illyrian.
3. Pope Nicholas V.
4. Niccolò Perotti.
5. Johannes Schweighaeuser.
6. Buttner-Wobst.
7. Shuckburgh.
8. Paton.

از بیشتر آثاری است که از سوی تاریخ‌نویسان «جنجالی» به رشتهٔ تحریر درآمده است. به عنوان مثال، بخشهای مربوط به عبور هانیبال را از رشته کوههای آلپ (۳. ۳۳. ۵) بخوانید، و خود قضاوت کنید.

یادداشت‌ها

1 Dionysius of Halicarnassus, De compositione verborum; quoted in K. Sacks, 'Polybius on the writing of history', Classical Studies, 1981, 24, special issue, p.30.

2 Citations correspond to the book, chapter and section number of the Shuckburgh translation of the Histories.

3 Plutarch, Lives, trans. B. Perrin, Loeb Classical Library, London: Heinemann, vol. 10, Philopoemen, 21.5.

4 On the details of Polybius' life, see A. M. Eckstein, 'Notes on the Birth and Death of Polybius', American Journal of Philology, 1992, 113(3): 387-406.

5 Several later geographical passages were also inserted in earlier books. See, for example, 1.41.7-42.6; 2.14.3-17.12; 3.36-39, 47.2-4, 57-59; 4.39-42; 5.21. 3-22.4, 44.3-11; 10.10-11; and 27.4-11, 48. For a discussion on whether Polybius' later interest in geography was at the expense of his interest in history, see F. W. Walbank, Polybius, Berkeley, CA: University of California Press, 1990, p. 117.

6 For a more detailed description of what this cycle entails, see T. J. Luce, The Roman Historians, London: Routledge, .1997, pp. 136-7.

7 Ibid., p. 137.

8 Thucydides, History of the Peloponnesian War, trans. C. F. Smith, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1919, vol. 1, 1.23.6.

9 D. W. Baranowski, 'Polybius on the Causes of the Third Punic War', Classical Philology, 1995,90(1): 16-32; and A. M. Eckstein, 'Hannibal at New Carthage: Polybius 3.15 and the Power ofIrrationality', Classical Philology, 1989,84(1): 1-15.

10 For a discussion on Polybius' supposed bias towards Rome, see A. M. Eckstein, 'Polybius, Demetrius of Pharos, and the Origins of the Second Illyrian War', Classical Philology, 1994, 89(1): 46-59; D. W. Baranowski, 'Polybius on the Causes of the Third Punic War'; and A. Momigliano, Alien Wisdom: the Limits of Hellenization, Cambridge: Cambridge University

Press, 1975, pp. 22-48.

11 A. Momigliano, Essays in Ancient and Modern Historiography, Oxford: Basil Blackwell, 1977, p. 88.

آثار مهم

The Histories of Polybius, 2 vols, trans. E. S. Shuckburgh, intro. F. W. Walbank, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1962.

Polybius: the Histories, 6 vols, trans. W. R. Paton, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1922-27.

Polybius: the Rise of the Roman Empire, trans. and abr. I. Scott-Kilvert, Harmondsworth: Penguin, 1979.

همچنین نگاه کنید به

Herodotus, Livy, Machiavelli (MP), Thucydides.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bagnall, N., The Punic Wars, London: Hutchinson, 1990.

Eckstein, A. M., Moral Vision in the Histories of Polybius, Berkeley, CA: Unive: of California Press, 1995.

Momigliano, A., Essays in Ancient and Modern Historiography, Oxford: I Blackwell, 1977.

Sacks, K., Poiybius on the Writing of History, Classical Studies, 1981, vol. 24, spe Issue.

von Fritz, K., The Theory of Mixed Constitutions: a Critical Analysis of Polybl Political Ideas, New York: Columbia University Press, 1954.

Walbank, F. W., A Historical Commentary on Polybius, 3 vols, Oxford: Oxford University Press, 1957.

____, Polybius, Berkeley, CA: University of California Press, revised edition 1990.

لئوپولد فون رانکه[1] (۱۷۹۵ - ۱۸۸۶)

> رانکه نمایندهٔ نسلی است که بررسی مدرن تاریخ را شروع کرد. وی آن را برای اینکه جنبه‌ای نقادانه، «بی‌روح»[2]، و نو پیدا کند تدریس کرد. ما با او دایم در تماس بودیم، و بیش از هرکس دیگر به ما آموخت.[۱]

عبارت فوق را لرد اکتون[3] دربارهٔ لئوپولد فون رانکه، تاریخ‌نویس قرن هجدهمی آلمانی متعلق به عصر جدید، نوشته است. این روزها نام بردن از کسی با صفت «بی‌روح» مترادف است با توهین آشکار. بی‌روح به معنای ملال‌آور است، و ملال‌آور در مورد مطلبی که ارزش خواندن ندارد، به کار می‌رود. اما در روزگار اکتن «بی‌روح بودن» - سعهٔ صدر از خود نشان دادن و وفادار ماندن به حقایق - چیزی بود که شخص سودای آن را در سر داشت. رانکه، همان‌طور که اکتن خاطرنشان می‌کند، تاریخ را به خاطر اینکه جنبه‌ای نو و انتقادی پیداکند، تدریس می‌کرد: وی تاریخ‌نویسان را به حفظ کردن، مرتب ساختن و بررسی کردن اسناد با دقت و نکته‌سنجی ترغیب می‌کرد؛ و بسیاری هم معتقد بودند که وی به آنان شیوهٔ بی‌روح بودن را آموخته است. حال اینکه آیا خود رانکه نیز بی‌روح بود یا خیر، نامعلوم است.

لئوپولد فون رانکه در ویه[4]، آلمان، در ۱۷۹۵ چشم به جهان گشود. آموزش ابتدایی رانکه در خانه و در گمینازیوم[5] مشهور شولپ‌فورته[6] در وی علاقه به آیین پرهیزگاری لوتری و عشق به زبانهای یونانی - لاتین را پرورش داد. پس از پایان دورهٔ دبیرستان در ۱۸۱۴، در دانشگاه لایپزیک ثبت‌نام کرد. در این دانشگاه، او به تحصیل الهیات و ادبیات کلاسیک یونان و روم، با توجه زیاد مخصوصاً به زبان‌شناسی و ترجمهٔ متون، مشغول شد. رانکه همچنین در روزهای تحصیل در لایپزیک به عقاید و افکار جی.جی. فیخته[7]، فریدریک شلگل[8]، گوته، فریدریک شلینگ، کانت، توسیدید، لیوی، دیونسیوس هالیکارناسوس[9]، و بارتلد جورج نیبور[10] علاقه‌مندی نشان داد. اما

---

1. Leopold Von Ranke.
2. Colourless.
3. Lord Acton.
4. Wiehe.
5. Gymnasium.
6. Schulpforta.
7. J. G. Fichte.
8. Friedrich Schlegel.
9. Dionysius of Halicarnassus.
10. Barthold Georg Niebuhr.

همان‌طور که بعدها یادآور شد، وی آثار زیادی در ارتباط با تاریخ عصر جدید مطالعه نکرد، زیرا در آنها «فقط به شمار انبوهی از اسناد برمی‌خورد، که بی‌روح و ملال‌آور بودن نامحدودشان [او را] وحشت‌زده می‌کرد».[۲]

در ۱۸۱۷، وی به عنوان مدرس ادبیات کلاسیک یونان و روم در «فریدریک گمینازیوم» در شهر پروسی[1] فرانکفورت در کنار رود اُدر[2] به کار منصوب شد. رانکه، در سالهایی که در این مدرسهٔ عالی مشغول تدریس بود (۱۸۱۷ - ۱۸۲۵)، به مطالعهٔ تاریخ عصر جدید دلبستگی بیشتری پیدا کرد. این دلبستگی با توأم شدن تلاشش برای یافتن آیت الهی در طبیعت بشر و تمایلش در جهت تأثیر گذاشتن بر چند زمینهٔ پژوهشهای حرفه‌ای مرتبط با رشتهٔ تاریخ تقویت و تحکیم شد.[۳]

به علت علاقه‌مندی‌اش به تاریخ مدرن، نخستین کتابش، تاریخ ملتهای لاتین و توتونی از ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۴[3] (این کتاب در ۱۸۲۴ به زبان انگلیسی ترجمه شد) را منتشر کرد. در مقدمه، رانکه می‌کوشد تا وحدت شش ملت (ملتهای لاتین فرانسه، ایتالیا، و اسپانیا و ملتهای توتونی آلمان، انگلستان، و اسکاندیناوی) راکه بر اثر سه «تنفس»[4] قرون وسطایی کوچ بزرگ، جنگهای صلیبی و مستعمره‌سازی شکل گرفت و به ایجاد امپراتوری جهان مسیحی منجر شد، بیان کند.[۴] وی مدعی است که در این تحولات «شخص می‌تواند تقریباً وحدت یک رویداد جداگانهٔ محدود را» که موجب پدید آوردن یک تاریخ مشترک می‌شود تا «ملتها را به وحدتی نزدیکتر وادارد، ملاحظه کند» (تاریخ ملتهای لاتین و توتونی، مقدمه). اما رانکه در این متن اصلی، سیر تحولات را در مورد هریک از این شش ملت به طور جداگانه تا موقعی که آنان به جنگ و ستیز در ایتالیا کشانده شدند، مورد بررسی قرار می‌دهد.

کتاب تاریخ ملتهای لاتین و توتونی عمدتاً به خاطر این اظهارنظر مشهور شده است که:

> به تاریخ وظیفهٔ داوری کردن دربارهٔ گذشته و به اطلاع رساندن شرح رویدادها را برای راهنمایی نسلهای آینده محول کرده است. اثر حاضر رخصت پرداختن به چنین وظایف مهمی را به خود نمی‌دهد؛ این اثر صرفاً سعی دارد تا گذشته را همان‌طور که واقعاً اتفاق افتاده است [*wie es eigentlich gewesen*] نشان دهد.

(تاریخ ملتهای لاتین و توتونی، ص ۷) معنای سخن اصلی رانکه برای بررسی گذشته «*wie es*

1. Prussian. 2. Oder.
3. Geschichte der romanischen und germanischen Völker von 1494 bis 1514.
4. respiration.

eigentlich gewesen» در میان تاریخ‌نویسان در معرض جر و بحث فراوان قرار گرفته بوده است. شماری از نویسندگان، عبارت مزبور را به «آنچه واقعاً اتفاق افتاد» ترجمه کرده‌اند و آن را تأییدی بر تاریخ «بی‌روح» تلقی می‌کنند. آنان معتقدند که تاریخ‌نویسان باید پیوسته به واقعیتها بپردازند. نباید هیچ نشانه‌ای از عقاید و اعتقاداتشان در نوشته‌هایشان وجود داشته باشد. صرفاً در موقعی که آنان هر نشانه و ردپایی از خودشان را محو کنند، می‌توانند گذشته را «همان‌گونه که واقعاً بود» احیا کنند. اما اغلب مفسران جدید ازجمله ایگرز[1] استدلال کرده‌اند که چنین ترجمه‌ای دقیق نیست، زیرا که مفهوم «ایده‌آلیستی» رانکه را دربارهٔ تاریخ افاده نمی‌کند. ایگرز ترجیح می‌دهد که عبارت را به این صورت ترجمه کند، «[تاریخ] صرفاً می‌خواهد نشان دهد که، در اصل، رویدادها چگونه اتفاق افتادند».[۵] یعنی، تاریخ‌نویسان باید سعی کنند تا یک تصویر مبتنی بر واقعیت از گذشته بدون اعمال نظریاتشان به دست دهند، اما آنان باید در عین حال به فراسوی واقعیتها بروند و گرایشهای عمومی یا ایده‌های مهمی راکه به یک فرد یا به یک نهاد صبغه‌ای خاص می‌بخشند، مورد بررسی قرار دهند. رانکه عقیده دارد که تاریخ‌نویسان می‌کوشند تا پرده از راز خط «هیروگلیف مقدس» که حضور خدا در جهان است، بردارند. از این رو تاریخ فراتر از واقعیات محض است؛ تاریخ‌نویس از یک «شادی در مورد خاص» و در عین حال از «چشمی در مورد عام» برخوردار است.[۶] رانکه همچنین در پیوست کتاب تاریخ ملتهای لاتین و توتونی استدلال می‌کند که نوشتن تاریخ دقیق بدون توسل به مدرک اولیه (مدرک همزمان با رویداد) ناممکن است.

بمجرد انتشار کتاب تاریخ، رانکه در دانشگاه برلین به مقام استادی منصوب شد. دانشگاه برلین در ۱۸۱۰ تا حد زیادی بر اثر مساعی ویلهلم فون هومبولت[2]، استادی که در آن زمان در دولت پروس وزیر آموزش و پرورش بود، تأسیس شده بود. در این دانشگاه، هگل کرسی استادی فلسفه را داشت، فریدریش شلایرماخر[3] الهیات درس می‌داد، و فریدریش ساوینی[4] حقوق تدریس می‌کرد. در مسائل مربوط به علوم انسانی، بوضوح آرا و عقاید، میان طرفداران هگل که معتقد بود تاریخ عبارت است از سرگذشت آزادی عمومی و طرفداران ساوینی که به تفرد و تنوع تجربیات در تاریخ اعتقاد داشت، تقسیم شده بود. رانکه موافق نظر ساوینی بود، و با نظر هگل مبنی بر اینکه تاریخ فراتر و مستقل از رویدادها و واقعیتهای عینی است، مخالف بود. وی باور داشت که تحقق

1. Iggers.
2. Wilhelm Von Humboldt.
3. Friedrich Schleiermacher.
4. Friedrich Savigny.

ایده‌های کلی و الهی بر تجربیات عینی مردم متکی است. رانکه در کتابخانهٔ دانشگاه برلین، یک مجموعه گزارش چهل و هفت جلدی پیدا کرد که توسط سفیران ونیزی در خلال قرنهای شانزدهم و هفدهم تهیه و تدوین شده بود، همین مجموعه بود که اساس شماری از آثار آینده‌اش را تشکیل داد. مطالب اولیه برای رانکه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود؛ آن‌طور که بعدها چنین نوشت:

> دریافتم زمان آن رسیده است که ما باید تاریخ جدید را، نه دیگر براساس روایات تاریخ‌نویسان معاصر، به استثنای مواردی که آنان از اطلاعات خصوصی و بلاواسطه دربارهٔ واقعیات برخوردارند، بنیاد نهیم؛ و بخصوص بر تألیف یک اثر به نحوی توجه شود که حتی‌المقدور بدون مأخذ نباشد؛ بلکه بیشتر بر روایات شهود عینی، و متکی بر اسناد واقعی و اصلی باشد.

(تاریخ نهضت اصلاح دین در آلمان[1]، مقدمه: ص ۱۰)

یک کمک‌هزینهٔ سخاوتمندانه از سوی دولت پروس به رانکه امکان داد تا از بایگانیهای اسناد و مدارک تاریخی در کتابخانه‌های وین، ونیز، فلورانس، و رم دیدن کند.

اندکی بعد از بازگشت وی به برلین در ۱۸۳۱، وزیر امور خارجهٔ پروس، کانت برنشتروف[2]، از رانکه درخواست کرد تا سردبیری یک نشریهٔ نوبنیاد[3] را تقبل کند. این نشریه، امیدوار بود، تا با اندیشه‌های لیبرال سیاسی که در آلمان پس از انقلابهای ۱۸۳۰ فرانسه و بلژیک مطرح شده بود، مبارزه کند. رانکه نتوانست حمایت بسیاری از نویسندگان یا خوانندگان را جلب کند، و بناچار خود بتنهایی نوشتن برخی از مقالاتی راکه در دورهٔ کوتاه این نشریه، در چهار شماره انتشار یافت، بر عهده گرفت (۱۸۳۳-۱۸۳۶). در بعضی از مقالات مزبور، ما می‌توانیم به استنباط روشن‌تری از «ایده‌آلیسم» مورد نظر وی برسیم. مثلاً، او در مقالهٔ «گفت و شنود در مورد خط‌مشی سیاسی» (۱۸۳۶) و مقالهٔ «قدرتهای بزرگ» (۱۸۳۳)، استدلال می‌کند که هر دولت توسط یک ایدهٔ خاص معنوی و اخلاقی که از ذات باری‌تعالی نشأت می‌گیرد، تشکل پیدا کرده است. رانکه در این خصوص به خواننده توضیح می‌دهد که افراد باید برای از قوه به فعل درآوردن این ایده که در قلب دولتشان مکنون است، کوشش کنند. از این رو به عقیدهٔ او در آلمان نباید به اقوال و اعمال فرانسهٔ

1. History of the Reformation in Germany.
2. Count Bernstorff.
3. Historisch-Politische Zeitschrift.

انقلابی میدان داده شود. بلکه، هر دولت باید «تمام قوای معنوی‌اش را به منظور صیانت نفس بسیج نماید».[۷] بالاتر از همه، این امر به معنای محفوظ نگاه داشتن دولت از ایده‌های اجنبی است. رانکه در این مقاله‌ها در موضعی که بویژه به آرا و عقاید هگل نزدیک است، قرار دارد. هر دو مدعی بودند که دولت، تجلی یک تصور ذهنی است و تابع اصول اخلاقی بیگانه نیست. مشکلات چنین نظریه‌ای اکنون آشکار است: اگر دولتها نتوانند از خارج مورد داوری قرار بگیرند، آنگاه آنها ممکن است برای محافظت خودشان در برابر سایر دولتها، متوسل به اقدامات افراطی، حتی کاربرد خشونت، شوند. در قرن بیستم، شماری از نویسندگان، رانکه و پیروانش را به خاطر قرار دادن آلمان در معرض آسیبهای ناشی از توتالیتاریسم سرزنش کردند.[۸]

رانکه در همان زمان که سرگرم کار بود[1]، نوشتن کتاب جدید[2] را آغاز کرد (کتاب مزبور در ۱۸۳۶-۱۸۳۴ به انگلیسی ترجمه شد). اگرچه وی به عنوان یک پروتستان از رجوع کردن به بایگانیهای اسناد تاریخی کتابخانهٔ واتیکان محروم شده بود، توانست ارتقای مقام رم و کلیسا را در نیمهٔ نخست قرن شانزدهم براساس دست‌نوشتهایی خصوصی که در ونیز و رم دیده بود، تشریح کند. اما درحالی‌که برخی از پروتستان‌ها این اثر را بسیار بی‌طرفانه و پاپ‌گرایانه می‌دانستند و آن را به مثابهٔ اثری خصمانه تلقی می‌کردند، رانکه به خاطر توصیفش از کلیسای کاتولیک به عنوان یک پدیدهٔ تاریخی در برخورد با مسائل مذهبی و غیرمذهبی در جریان «ضد نهضت اصلاح دین» (اصطلاحی که خود رانکه آن را وضع کرد)، و توصیف زنده و روشنش از پاپ پل چهارم[3]، پاپ پیوس پنجم[4]، و ایگنیشیوس لوئیولا[5] بسیار مورد ستایش قرار گرفت.

او بار دیگر توجهش به یک موضوع روز جلب شد، و در نتیجه کتابی نوشت با عنوان تاریخ نهضت اصلاح دین در آلمان[6] (این کتاب در ۱۸۴۷-۱۸۴۵ به انگلیسی ترجمه شد). رانکه در نوشتن این کتاب از یک مجموعه گزارش نود و شش جلدی که به وسیلهٔ سفیران فرانکفورت در انجمن امپراتوری آلمان[7] در جریان نهضت اصلاح دین تهیه و تدوین شده بود، برای شرح گزارش خود از چگونگی تأثیرگذاری تعارضات و تحریکات سیاسی در مورد پیامد اصلاح دینی سود

---

۱. در Historisch-Politische Zeitschrift.

2. Die römischen Päpiste, ihre kirche und ihr Staat im sechzehnten und siebzehnten Jahrhundert.

3. Pope Paul IV. 4. Pius V. 5. Ignatius Loyola.

6. Deutche Geschichteim Zeitalter der Reformation. 7. German Imperil Diet.

جست. این اثر نخستین برداشت علمی از رویدادهای آن دوران بود و بسرعت به صورت یک اثر کلاسیک ملی درآمد.

پس از اینکه وی از سوی امپراتور پروس، فریدریش ویلهلم چهارم، در ۱۸۴۱ به سمت تاریخ‌نگار دربار منصوب شد، کتابی دربارهٔ تاریخ پروس نوشت (عنوان کتاب به آلمانی چنین است: *Neun Bücher preussischer Geschichte*، ۱۸۴۹، این کتاب با عنوان زندگینامهٔ دودمان براندنبورگ و تاریخ پروس، در خلال قرنهای هفدهم و هجدهم[1]، به انگلیسی ترجمه شد ۱۹۴۹)، بعداً تعداد مجلدات این اثر به دوازده جلد رسید) که تاریخ دودمان سلطنتی هون‌تسولرن[2] را از اواخر قرون وسطا تا به هنگام دورهٔ فردریک کبیر در برمی‌گیرد. روایت محافظه‌کارانهٔ رانکه از پروس به عنوان یک دولت نمونهٔ ایالتی محلی تا یک شریک عمده در اتحاد آلمان از سوی بسیاری از نویسندگان مورد انتقاد قرار گرفت.[۹] در فاصلهٔ میان ۱۸۵۲ و ۱۸۶۸ وی قصد داشت تا آن «دوره‌هایی را که دربردارندهٔ سودمندترین تأثیر بر پیشرفت نوع بشر بوده است» و طرز رفتاری که در نتیجهٔ آن ملتهای خاصی توانسته‌اند به یک «شخصیت تاریخی جهانی» نایل آیند، تشریح کند.[۱۰] رانکه نظریاتش دربارهٔ دوره‌های مزبور در طی یک رشته سخنرانیهای درسی که در برابر ماکسیمیلیان یوزف باواریا[3] (شاه ماکسیمیلیان دوم) به طور مبسوط ابراز داشت. او در این سخنرانیها استدلال می‌کند که هر دوره فی‌نفسه منحصربه‌فرد است و باید برحسب مقتضیات خاص خودش مورد بررسی قرار گیرد، نه طبق عقاید و آرای دورهٔ کنونی یا یک مرحله بعد از این دوره. رانکه، برخلاف متفکرانی مانند هردر و هگل، باور نداشت که یک ارادهٔ عام هدایت‌کننده وجود دارد که روند پیشرفت نوع بشر را از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر راهنمایی می‌کند یا یک تعالی روحی که انسانها را به سوی یک هدف مشخص سوق می‌دهد. همهٔ عصرها از دید ذات الهی مساویند، و از دید تاریخ‌نویس نیز همین‌طور باید باشد. تاریخ‌نویس می‌تواند «ایده‌های اصلی» را در چهارچوب دوره‌های جداگانه با فراست دریابد، اما تاریخ براساس شواهد، پیشرفت یا ترقی کلی را اثبات نمی‌کند.

رانکه از دانشگاه برلین در ۱۸۷۱ بازنشسته شد و تمام توانش را صرف تألیف و ویرایش آثار به اتمام رسیده‌اش کرد. او همچنین به پژوهش خود در زمینهٔ تاریخ آلمان، ویرایش و چاپ موضوعاتی نظیر آلبرشت والنشتاین[4]، جنگهای انقلابی ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲، هاردنبرگ[5]، دولتمرد

1. Memoris of the House of Brandenburg and History of Prussia, during the Seventeenth and Eighteenth Centuries. 2. Hohenzollern.
3. Maximilian Joseph of Bavaria. 4. Albrecht Wallenstein.
5. Hardenberg.

پروسی و مکاتبهٔ ویلهلم چهارم با کریستین بونزن[1] تداوم داد. به شهرت و اعتبارش پیوسته افزوده شد، و به القاب و امتیازات فراوانی دست یافت. به وی در ۱۸۶۵ نشان اشرافیت موروثی اعطا شد (همچنین رخصت یافت قبل نام خانوادگی‌اش کلمهٔ «فون» را بیفزاید)، در ۱۸۸۲ به عضویت هیئت مشاوران سلطنتی[2] پذیرفته شد و در ۱۸۸۵ شهروند افتخاری برلین شد. در ۱۸۸۴ کانون امریکایی تاریخ‌نگاری[3] که بتازگی تأسیس شده بود، وی را به عنوان اولین عضو افتخاری خود پذیرفت.[۱۱] به رغم ضعف بینایی، او در ۱۸۸۰ شروع به نوشتن اثری کرد که مدعی بود کتابی دربارهٔ تاریخ عمومی نوع بشر خواهد بود. وی، با یاری دستیارانش، در ظرف یک سال نخستین مجلد تاریخ عمومی خود را منتشر کرد، در این اثر، که تعداد مجلداتش تا قبل از مرگ نویسنده در ۲۳ ماه مه ۱۸۸۶ به شش مجلد رسید، جریان رویدادها از آغاز تمدنهای مصر باستان و بنی‌اسرائیل تا مرگ اوتو[4] در قرن دوازدهم تشریح شده است. شاگردش، آلفرد دوه[5]، با استفاده از یادداشتهای درسی رانکه و نیز یادداشتهای متعلق به شاگردانش، تلاش کرد تا دنبالهٔ مطالب را تا ۱۴۵۳، یعنی سالی که رانکه کار نوشتن دربارهٔ تاریخ جدید را شروع کرده بود، تداوم دهد. با اینکه این اثر در وضع ایده‌آل باید دربردارندهٔ همهٔ چیزها در مورد زندگی انسان درست از همان آغازهایش باشد، رانکه دوران پیش از تاریخ و زندگی مردمان «بدوی» را (دقیقاً در مورد هرکس در خارج قارهٔ اروپا) به دلیل نبودن مدارک مستثنا کرد (نک تاریخ عمومی).

روش انتقادی رانکه به صورت سرمشق پژوهش تاریخی در قرن نوزدهم در آلمان و در جاهای دیگر درآمد. اما به رغم اهمیت ایده‌هایش، بندرت حرفهایش را درک کرده بودند. تاریخ‌نویسان بریتانیایی و امریکایی بر اظهارنظر وی که تاریخ‌نویسان باید «گذشته را همان‌طور که بوده است» بررسی کنند، به «تشریح دقیق رویدادها» بپردازند و خودشان را از «غلیان احساسات برهانند» تأکید کردند، و او را به عنوان نمونهٔ بارز یک تاریخ‌نویس «به لحاظ علمی» فرهیخته ستودند.[۱۲]

اما در آستانهٔ قرن بیستم، انتقاد تند و گزنده جای این‌گونه ستایشها را گرفت. بسیاری از تاریخ‌نویسان در ایالات متحد، فرانسه و آلمان، ضرورت اعراض از سبک تاریخ‌نگاری واقعیت ـ محور سیاسی و مذهبی رانکه و روی آوردن به دیدگاهی بازتر را توصیه می‌کردند. فیتزسیمونز[6] خاطرنشان می‌کند که رانکه به طور فزاینده‌ای «به خاطر آنچه نوشته بود و سوء استفاده از آنچه

1. Christian Bunsen.
2. Privy Councillor.
3. American Historical Association.
4. Otto.
5. Alfred Dove.
6. Fitzsimons.

نوشته بود و به خاطر چیزهایی که اصلاً ننوشته نکوهش شده» بود.[۱۳] در بخش پایانی قرن بیستم، اصطلاح «رانکه‌ای» توصیف موجزی است در مورد تاریخ‌نگاریهای از رواج افتاده، ابتدایی، و ملال‌آور. دانش‌پژوهی جدید، تا اندازه‌ای با طبع و نشر شماری از دست‌نویسهای قبلاً منتشرنشده، اثبات کرده که چنین دیدگاهی تا چه حد غیرعادلانه است. دانش‌پژوهان اکنون باور دارند که رانکه یک تاریخ‌نویس پرجنب‌وجوش بود زیراکه وی نه تنها درصدد کند وکاو واقعیتها بلکه درصدد کند وکاو ایده‌ها نیز بود.

یادداشت‌ها

1 Lord Acton, 'Inaugural Lecture on the Study of History', quoted in G Himmelfarb (ed.) Essays on Freedom and Power, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1948, p. 20.

2 'Autobiographical Dictation, November 1885', The Secret of World History: Selected Writings on the Art and Science of History, ed. R. Wines, New York: Fordham University Press, 1981, p. 36.

3 Ibid., pp. 36-8; L. Kreiger, Ranke: the Meaning of History, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1977, p. 97.

4 In two letters to his brother Heinrich (28 November 1822 and 25 August 1827), Ranke uses the word 'breath' to suggest divine presence in the world. Quoted in L. Kreiger, Ranke, p. 27.

5 G. G. Iggers, 'Introduction', in G. G. Iggers and K. von Moltke (eds) The Theory and Practice of History, Indianapolis, IN: Bobbs-Merrill, 1973, pp. xli-xlii.

6 Letter to Heinrich Ranke, 1820, 'The Pitfalls of a Philosophy of History' (lecture on universal history from the 1840s), 'History and Philosophy' (manuscript from the 1830s), The Secret World of History, pp. 103,241; Iggers and von Moltke (eds) The Theory and Practice of History, pp. 31, 47-50.

7 'Dialogue on Politics', in Iggers and von Moltke (eds) The Theory and Practice of History, p. 118.

8 For a level-headed discussion on post-war criticisms of Ranke, see P. Geyl, 'Ranke in the Light of the-"Catastrophe', in Debates with Historians, New York: Meridian, 1958, pp. 9-29.

9 G. P. Gooch, History and Historians in the Nineteenth ,Century, New York: Longmans, 1935, p. 235.

10 The Secret World of History, p. 15.

11 H. B. Adams, 'Leopold von Ranke', American Historical Association Papers, 1888, vol. III, pp. 101-20.

12 G. G. Iggers, 'The Image of Ranke in American and German Historical Thought', History and Theory, 1962, 2(1): 17-40; D. Ross, 'On the Misunderstanding of Ranke and the Origins of the Historical Profession in America', in G. G. Iggers and J. M. Powell, Leopold von Ranke and the Shaping of the Historical Discipline, Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1990, pp. 154-69; G. G. Iggers, 'The Crisis of the Rankean Paradigm in the Nineteenth Century', in ibid., pp. 170-9; D. S. Goldstein, 'History at Oxford and Cambridge', in ibid., pp. 141-53; S. Bann, 'The Historian as Taxidermist: Ranke, Barante, Waterton', in Comparative Criticism, 1981,3(1): 21-49; P. Novick, That Noble Dream: the 'Objectivity' Question and the American Historical Profession, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

13 M. A. Fitzsimons, 'Ranke: History as Worship', Review of Politics, 1980, 42(3): 553.

آثار مهم

Sammtliche Werke, 54 vols, Leipzig: Dunker & Humboldt, 1867-90.

History of the Latin and Teutonic Nations, 1494-1514, trans. G. R. Dennis, London: G. Bell, 1915.

The Ottoman arId Spanish Monarchies in the Sixteenth and Seventeenth Centuries, trans. W. K Kelly, London: Whittaker, 1843.

History of the Popes, their Church and State, trans. E. Foster, London: Whittaker, 1845.

History of the Riformation in Germany, trans. S. Austin, ed. R. A. Johnson, New York: E. P. Dutton, 1966.

Memoirs of the House of Brandenburg and History of Prussia during the Seventeenth and Eighteenth Centuries, trans. Sir A. and Lady Duff Gordon, New York: Haskell House, 1969.

Civil Wars and Monarchy in France in the Sixteenth and Seventeenth Centuries: a History of France, trans. M. A. Garvey, New York: Harper & Brothers, 1973.

History of England principally in the Seventeenth Century, trans. G. W. Kitchin and C. W. Boase, Oxford: Oxford University Press, 1875.

Unillersal History: 1. The Oldest Historical Group of Nations and the Greeks, trans.

G. W. Prothero, London, 1884.

The Theory and Practice of History, trans. and ed. G. G. Igger and K. von Moltke, Indianapolis, IN: Bobbs-Merrill, 1973.

The Secret World of History: Selected Writings on the Art and Science of History, trans. and ed. J. Wines, New York: Fordham University Press, 1981.

همچنین نگاه کنید به

Dilthey, Hegel, Turner.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Gay, P., Style in History, New York: McGraw-Hill, 1974.

Geyl, P., Debates with Historians, New York: Meridian, 1958.

Gilbert, F., History: Politics or Culture? Reflections on Ranke and Burckhardt, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1990.

Gooch, G. P., History and Historians in the Nineteenth Century, New York: Longmans, 1935.

Iggers, G. G. and Powell, J. M. (eds) Leopold van Ranke and the Shaping of the Historical Discipline, Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1990.

Kreiger, L., Ranke: the Meaning of History, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1977.

Novick, P., That Noble Dream: the 'Objectivity' Question and the American Historical Profession, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.

von Laue, T. H., Leopold van Ranke, the Formative Years, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1950.

White, H., Metahistory, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1973.

پل ریکور (۱۹۱۳ -)

ما موجوداتی فراموشکاریم. پندارها به عقاید و اعمالمان شکل می‌دهند. گاهی آنها برای ما قابل درکند؛ می‌دانیم که آنها جای بحث دارند و باید دوباره تعریف شوند. اما بیشتر اوقات، فراموش می‌کنیم که آنها خیالات هستند و آنها را حقایق بدیهی می‌پنداریم. این خردمندانه به نظر می‌رسد، زیرا که در عمل ناممکن است که همهٔ عقاید و اعمالمان را در معرض بررسی دقیق مداوم قرار دهیم. اگرچه در فراموشکاری‌مان، می‌توانیم آنچه را هستیم و آنچه را باید باشیم، نادیده بگیریم. فایق آمدن بر این فراموشکاری، ممکن است مشکل باشد، چون اشیای جلو چشممان، به تعبیری، غالباً دیدنشان سخت دشوار است. برای چنین فراموشکاریهایی، درمانهای بسیاری در طی تاریخ تجویز شده است، اما یکی از آنها که از سوی فیلسوف و تاریخ‌نویس فرانسوی پل ریکور پیشنهاد شده است - لزوم تفسیر متون - امکانات بسیاری در اختیار کسانی که به تاریخ دلبستگی دارند، می‌گذارد.

در عنفوان کودکی، ژان پل گوستاو ریکور[1]، یتیم (متولد در ۱۹۱۳ در ولانس[2]، فرانسه) توسط پدربزرگ پدری و عمه‌اش در رن[3] پرورش یافت. ریکور یکی از دانشجویان برجستهٔ دانشگاه رن بود و تصمیم داشت تحصیلاتش را در رشتهٔ زبانهای یونانی - لاتین دنبال کند. اما یکی از استادانش، رولاند دالبیز[4]، وی را به آموختن فلسفه ترغیب کرد، و ریکور در ۱۹۳۳ در دبیرستانی در برتن به عنوان معلم برای تدریس همین موضوع به کار مشغول شد. او در ۱۹۳۴ در سوربن در کنکور شرکت کرد، و در همان سال با عنوان نفر دوم در دانشگاه رسماً پذیرفته شد. به هنگام تحصیل در سوربن، ریکور با گابریل مارسل[5]، که تحت‌تأثیر افکارش قرار گرفت، آشنا شد. وی همچنین با همبازی دوران کودکی‌اش، سیمون لجاس[6] ازدواج کرد. پیش از جنگ، او در دبیرستان کلمار[7] (نزدیک آلزاس) و لرینت[8] (در کرانهٔ جنوب غربی برتن) فلسفه درس می‌داد و دورهٔ خدمت

---

1. Jean Paul Gustave Ricoeur.
2. Valence.
3. Rennes.
4. Roland Dalbiz.
5. Gabriel Marcel.
6. Simone Lejas.
7. Colmar.
8. Lorient.

اجباری سربازی را می‌گذراند. در آغاز جنگ، ریکور به خدمت در جبهه در سپاه چهل و هفتم پیاده‌نظام فراخوانده شد. در ۱۹۴۰ در دورمانس[1]، روستای کوچکی در درهٔ مارن[2]، به اسارت گرفته شد. او تقریباً پنج سال را در زندانهای مختلف اردوگاههای نظامی گذراند. ریکور در همان حالی که زندانی بود مطالعه می‌کرد، می‌نوشت، و به تدریس فلسفه می‌پرداخت.

وی خطوط کلی پیش‌نویس آنچه را بعداً به صورت رسالهٔ دکتری‌اش درآمد، ترسیم کرد: *Voluntaire et l'involuntaire* (این رساله در ۱۹۵۰ با عنوان آزادی و طبیعت: ارادی و غیرارادی به انگلیسی ترجمه شد.) و ترجمه و تفسیر اثر ادموند هوسرل، I deen I، را ترجمه و تفسیر نمود (۱۹۵۰). بعد از آزادی از زندان، او بسیاری از ایده‌هایی راکه در روزهای زندان در ذهن خود طرح‌ریزی کرده بود، روی کاغذ آورد و انتشار داد (نک کتابهای فلسفه[3]، ۱۹۳۲؛ کارل یاسپرس و فلسفه و وجود[4] (به اتفاق مایکل دوفرن[5])، ۱۹۴۷؛ گابریل مارسل و کارل یاسپرس، سر و فلسفهٔ تضاد، ۱۹۴۸[6]

وی در ۱۹۴۸ برای تدریس تاریخ فلسفه به دانشگاه استراسبورگ دعوت شد و هشت سال بعد هم در سمت استادی کرسی فلسفهٔ عمومی در سوربون جانشین ریموند بایر[7] گردید. در مواقعی که از تدریس تاریخ فلسفه و فلسفهٔ زبان فراغت می‌یافت، تمام نیرویش را صرف نوشتن می‌کرد. این لحظات سودمند و پرثمر بود: او کتاب تاریخ و حقیقت[8] (این کتاب در ۱۹۵۵ به انگلیسی ترجمه شد)، و کتاب[9] در ۱۹۶۰ با عنوان مرد جایزالخطا[10] (که در سال ۱۹۶۰ به انگلیسی ترجمه شد)،[11] نمادگرایی اهریمن[12] (که در ۱۹۶۰ به انگلیسی ترجمه شد)، و نیز [13] فروید و فلسفه: یک جستار توضیحی[14] (این کتاب در ۱۹۶۵ با عنوان به انگلیسی ترجمه شد). ریکور در ۱۹۶۷ به خاطر تأسیس دانشگاه جدید پاریس که در بخش جنوبی حومهٔ نانتر[15] (اکنون دانشگاه پاریس، خیابان

---

1. Dormans.
2. Marne Valley.
3. Philosophie.
4. Karl Jaspers la philosophie de L'existence.
5. Mikel Dufrenne.
6. Gabriel Marcel et Karl Jaspers du mystère et philosophie du paradoxe.
7. Raymond Bayer.
8. Histoire et Vérité.
9. Finitude et culpabilite I: L'homme faillible.
10. Fallible Man.
11. Finitude et culpabilité II: La symbolique, du anal.
12. The Symbolism of Evil.
13. Essai sur Freud.
14. Freud and Philsophy: an Essay on Interpretation.
15. Nanterre.

دهم نانتر) در حال ساختن بود، سوربون را ترک کرد. با آنکه او توانست مجموعه‌ای از مقالاتش را با عنوان اختلاف بر سر تفاسیر: جستارهایی در زمینهٔ هومنوتیک[1] (در ۱۹۶۹ به انگلیسی ترجمه شد) چاپ و منتشر کند، تظاهرات سیاسی آشوبگرانه و حتی مخرب در محوطهٔ دانشگاه تداوم کار علمی را دشوار کرد. در ۱۹۶۹ وی خواست تا برای یک دورهٔ سه ساله از نظام دانشگاهی فرانسه دور باشد. در طی این وقفه، در دانشگاه لوون[2] و دانشگاه شیکاگو به تدریس پرداخت، و کتاب سمبولیسم مذهبی الحاد[3] (۱۹۶۹، با همراهی السداير مک‌اینتایر)[4]، و [5] قاعدهٔ استعاره: نظم چندگانهٔ پژوهشهای آفرینش معنی در زبان[6] در سال ۱۹۷۵ترجمه شد) و سهم تاریخ‌نگاری فرانسوی در نظریهٔ تاریخ[7] (۱۹۸۰) را انتشار داد.

او سرانجام به فرانسه بازگشت، و از هنگام بازنشستگی‌اش از دانشگاه پاریس (۱۹۸۰) و دانشگاه شیکاگو (۱۹۹۱) به بعد، تعدادی کتاب و مقاله را، از جمله کتاب زمان و روایت[8] (در ۱۹۸۳ ـ ۱۹۸۵، در سه مجلد به انگلیسی ترجمه شد.) و خویشتن به جای دیگران[9] (در ۱۹۹۰ به انگلیسی ترجمه شد) منتشر کرد.

موضوعات آثار و نوشته‌های ریکور حول محور «هرمنوتیک» می‌چرخد. پیش از قرن نوزدهم، توجه به هرمنوتیک عبارت بود از پرداختن به تفسیر متون خاص، مانند کتاب مقدس. اما بعد از این قرن، تشخیص اینکه همهٔ گفتارها و کردارها توسط متنهای خاص تاریخی شکل گرفته‌اند، متفکرانی مانند شلایرماخر و دیلتای را به طرح این پرسش واداشت که آیا یک درک بلاواسطه و تحریف‌نشده از آنها امکان‌پذیر است. آنان تقریباً گمان می‌کردند که سوء تعبیر به طور طبیعی پیش می‌آید و دیگر اینکه شناخت فقط از راه تفسیر می‌تواند حاصل شود. از دیدگاه شلایرماخر و دیلتای، تفسیر مستلزم توجه و تأمل روی تجربیات دیگران است. ریکور همچنین علاقه‌مند به بررسی حالاتی است که شناخت را ممکن می‌سازد. این یک جست‌وجوی «شناخت‌شناسانه» است، زیرا مستلزم طرح پرسشهایی است دربارهٔ اینکه چگونه ما به شناخت اشیا نایل می‌آییم. اما او، افزون بر این، از عقاید و آرای اندیشمندانی مانند کانت، فیخته، و هایدگر بهره گرفت تا اثبات کند که چون از یک

1. Le conflit des interprétations: essais d' herméneutique.
2. University of Louvain.
3. The Religious Symbolism of Atheism.
4. Alasdair MacIntyre.
5. La métaphore vive.
6. The Rule of Metaphor: Multi-disciplinary Studies of the Creation of Meaning in Language.
7. The Contribution of French Historiography to the Theory of History.
8. Temps et récit.
9. Soi-même comme un autre.

لحاظ مهم، انسان عبارت است از زبان، در بیان کردن اصول معنی زبان‌شناسی، ما دربارهٔ خودمان چیز می‌آموزیم. این یک جست‌وجوی «هستی‌شناسانه» است، زیرا که مستلزم پرسشهایی است دربارهٔ آنچه «هستیم» و آنچه معنی «بودن» می‌دهد. بنابراین، آثار ریکور در مورد هرمنوتیک توسط جست‌وجوی شناخت‌شناسانه و هستی‌شناسانه شکل گرفته‌اند، با این امید که ما به وسیلهٔ تفسیر، بتوانیم دربارهٔ آنچه هستیم و چگونگی به شناخت رسیدن دربارهٔ جهانمان مطالبی را بیاموزیم (نمادگرایی اهریمن، صص ۳۵۱، ۳۳۵).

در فاصلهٔ میان انتشار نمادگرایی اهریمن (۱۹۶۰) و فروید و فلسفه (۱۹۶۵)، ریکور هرمنوتیک را به عنوان کار کشف کردن معنای اصطلاحات دو معنایی تعریف می‌کند (فروید و فلسفه، صص ۸-۹). وی خاطرنشان می‌کند که اصطلاحات مربوط به زبان‌شناسی، می‌تواند میان مفهومها یا اصطلاحات تک‌معنایی و نمادها یا اصطلاحات دو معنایی تقسیم شوند. مفهومها از یک معنای اصلی، حقیقی، و واضح برخوردارند؛ مثلاً، اگر من بگویم، «آن قالی کثیف شده است،» واضح است مقصودم چیست. درحالی‌که اصطلاحات نمادین معنایی را که کنایی و استعاری است افاده می‌کنند تا حقیقی؛ به عنوان مثال، با گفتن این عبارت، «آن مرد کثیف است،» مقصود من این نیست که او به علت ترشح یک مادهٔ خارجی آلوده شده است. برعکس، ممکن است که من خواسته‌ام با کنایه بگویم که «روح» وی کثیف است (نمادگرایی اهریمن، ص ۱۵). نظر ریکور این است که در بیان نمادین، معنای اصلی به طور غیرمستقیم یک معنای ثانوی است و معنایی نمادین را براساس یک شباهت القا می‌کند. هم قالی و هم مرد آلوده‌اند، اما به طرزی متفاوت. ریکور باور دارد که نمادها دارای یک «بافت مختلط» هستند که هم موجب «هرمنوتیک تردید»[1] و هم موجب «هرمنوتیک ایقان»[2] می‌شوند. وی می‌نویسد:

> به عقیدهٔ من هرمنوتیک به وسیلهٔ [یک] انگیزهٔ مضاعف برانگیخته می‌شود: تمایل به اندیشیدن، تمایل به گوش کردن؛ توجه به سخت‌گیری، توجه به فرمانبرداری. ما در زمانه‌مان به شکستن بتها پایان نداده‌ایم و فقط شروع کرده‌ایم به گوش دادن به نمادها. شاید به همین دلیل است که این موقعیت، با رنج آشکارش، عبرت‌آموز است: این امر ممکن است به این دلیل باشد که بت‌شکنی نهایی به احیای معنی وابسته است.

(فروید و فلسفه، ص ۲۷)

زبان نمادین به ما ثابت می‌کند که ما نمی‌توانیم واژه‌ها را با ارزش ظاهری درک کنیم. این زبان

---

1. Hermeneutics of suspicion.
2. Hermeneutics of belief.

روشهای متفاوت نگاه‌کردن به جهان را توصیه می‌کند. هنگامی که ما به بیانهای نمادین نگاه می‌کنیم، باید مواظب باشیم که نظریات خاص خودمان را بر جهان تحمیل نکنیم. مثلاً، وقتی کسی می‌گوید، «ما سقوط کرده‌ایم،» ممکن است منظورش این نباشد، آن‌طور که ما ممکن است تصور کرده باشیم، که ما به لحاظ جسمی سقوط کرده‌ایم یا اینکه ما از نظر لطف خداوند افتاده‌ایم. یک بیان همچنین ممکن است دارای معنایی باشد که شخص آن را ناآگاهانه به‌کار برده است. بنابراین ما باید «بتها را بشکنیم» و در قبال قرائتهای بیانهای خودمان و دیگران مشکوک باشیم.[۱]

ریکور معتقد است که سه «استاد» در مکتب تردید نفوذ دارند: مارکس، نیچه و فروید (فروید و فلسفه، ص ۳۲). این سه مدعی بودند که انسانها از معنای دین بی‌خبر بودند. مارکس عقیده داشت که وظیفهٔ دین عبارت بود از تدارک دیدن یک «راه گریز از واقعیت غیرانسانی شرایط کار» و ایجاد زمینه‌ای برای «تحمل‌پذیرتر ساختن درد و رنج زندگی»، نیچه آن را پناهگاه افراد «ضعیف» تلقی می‌کرد، و فروید باور داشت که آن آرزویی بود برای داشتن نوعی پدر ـ خدایی. بنابراین آنان باور داشتند که برملاکردن و فاش ساختن یک استنباط که از روی ایمان بیشتر با واقعیت مربوط است، امکان‌پذیر است. بر این اساس وقتی که ما به یک عبارت برمی‌خوریم، باید پرسش کنیم که آن چه چیز را در ارتباط با پیام واقعی‌اش بازگو می‌کند. افزون بر این، ما باید در مورد خودمان مردد باشیم و بپرسیم که آیا ما داریم معنای خاص خودمان را بر عبارتهای مورد بررسی تحمیل می‌کنیم. اما در عین حال ما نیاز به «گوش دادن» به معناهایی داریم که ما را آشکار می‌سازند، زیراکه می‌توانند به ما دربارهٔ فرضهایمان دربارهٔ جهان و دربارهٔ خودمان بیشتر بگویند. عبارتها همچنین می‌توانند به ما برای اندیشیدن راجع به خودمان و جهان با شیوه‌هایی نو یاری رسانند.[۲]

در آثار پس از فروید و فلسفه، شناخت ریکور دربارهٔ هرمنوتیک به طور چشمگیری افزایش می‌یابد.[۳] او از تحلیل «نمادها» برای تفسیر «متنها» فراتر می‌رود. ریکور باور دارد که اصطلاح «متن» می‌تواند در مورد هرچیز که تفسیرپذیر باشد، از جمله رؤیاها، ایدئولوژیها، روایتها و کنشهای انسانی، به کار می‌رود.[۴] بر این اساس علوم اجتماعی و تاریخ بر روشهای هرمنوتیکی مبتنی هستند. متنها، چون از اداهای مربوط به وعظ و خطابه متمایزند، دوام می‌آورند و به آنچه ریکور آن را «خودمختاری متن»[1] می‌نامد، میدان می‌دهند. یک متن، به علت اینکه می‌تواند بیشتر از مؤلفش عمر کند، از نیات مؤلف خود رهایی می‌یابند. یعنی، ممکن است در موردی که اصلاً نیت نویسندهٔ

1. autonomy of the text.

آن نبوده است به‌کار برد، مثلاً، مانند موقعی که یکی از گروههای موسیقی راک شعر شاعری را به نام خود جا می‌زند. همچنین متن بیشتر عمر می‌کند و از خوانندگان اصلی‌اش و از شرایط اصلی‌اش رهایی می‌یابد.

به جست‌وجوی شناخت، خواننده می‌کوشد تا معنایی را که مؤلف آرزو داشته است که متن کتابهایشان افاده و ابلاغ کنند، آشکار سازد. در صحبت کردن دربارهٔ معنا یا نیت مؤلف، ریکور به دنبال قانونگذاری مجدد نیست. بلکه، وی می‌خواهد تا خواننده دریابد که متن، دستاورد یک مؤلف تلویحی است. آن‌گونه که در زمان و روایت می‌نویسد:

> علم معانی و بیان[1] می‌تواند از پرداختن به «سفسطهٔ عمدی»[2] و به طور کلی‌تر، از چیزی جز یک روان‌شناسی مؤلف بودن مصون بماند، تا جایی که آنچه بر آن تأکید می‌کند فرآیند مورد ادعای اثر نیست بلکه راهکارهایی است که به وسیلهٔ آنها یک اثر انتقال‌پذیر شده است. این راهکارها ممکن است در نفس اثر مشهود باشند. نتیجه این است که فقط سنخ مؤلفی که کتابش در اینجا مورد نظر است مؤلف واقعی، موضوع زندگینامه، نیست بلکه مؤلف تلویحی است.

(جلد سوم، ص ۱۶۰)

مؤلف تلویحی هم مؤلف است و هم مؤلف نیست. یعنی، وجود متن دال بر وجود مؤلف است، اما به ما امکان هیچ‌گونه اظهارنظر دقیقی را در مورد تمایلات، روحیات و آرزوهایش نمی‌دهد. این دورنما هدف هرمنوتیک سنتی را در مورد باز یافتن اندیشه‌ها و گرایشهای مؤلف دشوار می‌سازد، اما در عین حال امکان قادر بودن خواننده را برای اینکه متن را «از آن خویش» کند، پدید می‌آورد. ریکور، مانند گادامر، معتقد است که خواننده در یک گفت‌وشنود با متن درگیر می‌شود و می‌کوشد در پرتو تجربه‌هایش سر از آنچه متن می‌گوید، درآورد. به عنوان مثال، من و شما ممکن است با یک برگه از اسناد تاریخی به شیوه‌های متفاوت به گفت‌وشنود بپردازیم. اما وی، برخلاف گادامر، باور دارد که معنای یک متن کاملاً به خواننده متکی نیست. متن از آن خواننده

---

1. Rhetoric.

۲. intentional fallacy: انحراف در نقد کردن و ارزشگذاری یک اثر ادبی با تلاش برای اینکه دانسته شود که نیت نویسنده چه بوده و آیا در متحقق ساختن آن کامیاب بوده است یا نه، به جای پرداختن به خود اثر. ـ م.

نیست، زیراکه متن از یک ساختار عاطفی برخوردار است که خواننده آن را خلق نکرده است. این ساختار کاملاً معنای متن را تعیین نمی‌کند، اما یک جزء جدایی‌ناپذیر از آن معناست. بنابراین خواننده ممکن است یک متن را به اشتباه تعبیر کند.

ریکور مدعی است که خواننده و متن در یک «قوس هرمنوتیکی»[1] با هم تلاقی می‌کنند. در یک سر قوس مختصات متن مستقل از خواننده وجود دارد و در سر دیگر تجربیات زندگی خواننده (هرمنوتیک و علوم انسانی[2]، ص ۱۶۴). وسط قوس هم به گفتمان اختصاص دارد.

مثلاً، با بررسی کردن یک برگه از اسناد تاریخی، امکان دارد من چیزی از «فرضهای فراموش‌شده» را بیاموزم که به افکار و اعمال یک عامل تاریخی شکل داده است. اما همچنین ممکن است من از غفلت خودم خبردار شوم و دریابم که به کار بردن سایر روشها برای بررسی خودم و جهان امکان‌پذیر است. من از تجربه‌های خودم «حرف می‌زنم» اما در عین حال به تجربه‌های دیگران نیز «گوش می‌دهم». بر این اساس، تفسیر می‌تواند به ما برای درک بهتری از جهان، و اندیشیدن دربارهٔ دستورالعمل تازه برای آن جهان کمک کند. چراکه تفسیر می‌تواند به خواننده برای اندیشیدن دربارهٔ هنجارهای عملی و ممکن که ریکور در هرمنوتیک به عنوان یک مسئولیت اخلاقی توصیف می‌کند، یاری رساند (کتاب خویشتن به عنوان دیگران، ص ۱۱۵).

ریکور استدلال می‌کند که نمادها، استعاره‌ها، و روایتها امکانات ارزشمندی را برای خودآگاهی و بررسی افقهای نو در اختیار می‌گذارند (نک قاعدهٔ استعاره). ریکور باور دارد که روایتها بویژه از آیندهٔ درخشانی برخوردارند، چراکه آنها طبیعت موقتی حیات انسانی را برملا می‌سازند. آنها نشان می‌دهند که ما گذشته، اکنون، و آینده را با هم تصویر می‌کنیم: تجربه‌هایمان به وسیلهٔ امیدها و تجربه‌های پیشین شکل گرفته‌اند و بنوبت به تجربه‌ها و امیدهای آینده شکل می‌دهند. آنها همچنین به ما نشان می‌دهند که می‌توانیم مسئولیت فرضهای خودمان را بر عهده بگیریم. ریکور ادعا می‌کند که روایتهای تاریخی می‌توانند به ما برای آگاهی یافتن از مسئولیتهایمان کمک کنند، زیراکه به ما افقهای دیگری را نشان می‌دهند و همواره موقتی‌اند (زمان و روایت، فصل اول، ص ۱۵۵). آنها موقتی‌اند زیرا موقعی که ایده‌ها و واقعیتهای جدیدی مطرح شوند تا توضیحات بهتری دربارهٔ اسناد موجود اقامه شوند، از بیخ و بن متزلزل می‌گردند. وی عقیده دارد اگر ما دریابیم که ایده‌ها و خواستهایی که اساس روایتهای تاریخی را تشکیل می‌دهند ممکن است در معرض بررسی دقیق

1. hermeneutical arc. 2. Hermeneutics and the Human Science.

قرار بگیرند، آنگاه احتمال دارد به این استنباط برسیم که ایده‌ها و خواستهای خاص خودمان نیز جای تردید دارند.

طبق نظر ریکور، نه تنها تاریخ، بلکه همهٔ متنها، خواه متنهای مربوط به ادبیات، رقص، تئاتر یا بازیهای ورزشی، می‌توانند به ما امور واقعی و احتمالی را نشان دهند. درحالی‌که این ادعا، یک دیدگاه موجه و قابل قبول در مورد جهان به نظر می‌رسد، از مشکلات خاص خودش برکنار نیست. اولاً، دیدگاه گستردهٔ ریکور دربارهٔ هرمنوتیک ما را به این سؤال رهنمون می‌شود تا از خود بپرسیم که آیا این دیدگاه اصلاً حد و مرزی دارد، و اگر پاسخ آن مثبت است، آن حد و مرز درکجا واقع است. آیا همهٔ اعمال و رفتارهای انسانی در عداد «متنها» به شمار می‌آید؟ اگر چنین باشد، باید ما برای تفسیر همهٔ اعمال و رفتارهای انسانی تلاش کنیم؟ اگر این امر ناممکن است، بر چه اساسی می‌توانیم استدلال کنیم که برخی اعمال بهتر از اعمال دیگر تفسیر شده‌اند؟ ثانیاً، تصویر ریکور از تفسیر به عنوان یک گفت‌وشنود میان متن و خواننده، شخص را به این پرسش وامی‌دارد که آن چه نوع گفت‌وشنودی خواهد بود. آیا هر دو شرکت‌کننده [خواننده و متن] به طور مساوی در این گفت‌وشنود سهیم خواهند بود، یا مواردی وجود خواهد داشت که در آن موارد تسلط یک شرکت‌کننده «مجاز» است؟ در پایان، بحث ریکور دربارهٔ بررسی تاریخ، تحت‌تأثیر امیدش مبنی بر اینکه بررسی مزبور به خودآگاهی و تأمل در مورد امکانات جدید منجر خواهد شد، قرار گرفته است. آیا بحث کردن دربارهٔ بررسی تاریخ با انگیزه‌هایی دیگر، انگیزه‌هایی فراتر از خودمان، امکان‌پذیر است؟ نظیر چنین پرسشهایی اساس دیدگاه ریکور را دربارهٔ هرمنوتیک بشدت متزلزل نمی‌کند، اما، تقریباً، حکایت دارد از آغاز آنچه به نظر می‌رسد می‌تواند یک گفت‌وشنود ثمربخش باشد.

یادداشت‌ها

1 A. Thisleton, New Horizons in Hermeneutics, Grand Rapids, MI: Zondervan, 1992, p. 26.

2 Freud and Philosophy, pp. 27-34; discussed in D. Stewart, 'The Hermeneutics of Suspicion', journal of Literature and Theology, 1989, 3(2): 296-307. See also G. D. Robinson, 'Paul Ricoeur and the Hermeneutics of Suspicion: a Brief Overview and Critique', Premise, 1995, 2(8); online at http:// capo.org/ premise/

3 'From Existentialism to the Philosophy of Language', in C. Reagan and D. Stewart (eds) The

Philosophy of Paul Ricoeur: an Anthology of his Work, Boston, MA: Beacon Press, 1978, pp. 88-91.

4 See Time and Narrative; Lectures on Ideology and Utopia, ed. G. H. Taylor, New York: Columbia University Press, 1986; and 'The Model of the Text: Meaningful Action Considered as Text', Social Research, 1971, 38(3): 529-62.

آثار مهم

History and Truth, trans. C. Kelbey and others, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1965.

The Symbolism of Evil, trans. E. Buchanan, New York: Harper & Row, 1967.

Freud and Philosophy: an Essay on Interpretation, trans. D. Savage, New Haven, CT: Yale University Press, 1970.

The Corifiict of Interpretations: Essays in Hermeneutics, trans. D. Ihde, Evanston, 11: Northwestern University Press, 1974.

The Philosophy of Paul Ricoeur: an Anthology of his Work, eds C. Reagan and D. Stewart, Boston, MA: Beacon Press, 1978.

The Rule of Metaphor: Multi-disciplinary Studies of the Creation of Meaning in LaHguage, trans. R. Czerny with K. McLaughlin and J. Costello, Toronto: University of Toronto Press, 1978.

Herllleneutics and the Human Sciences, ed. and trans. J. Thompson, Cambridge: Cambridge University Press, 1981.

Tillie and Narrative, 3 vols, trans. K. McLaugWin, D. Pellauer and K. Blamey, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1984-88.

From Text to Action: Essays in Hermeneutics II, trans. K. Blamey and J. Thompson, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1986.

Lectllres On Ideology and Utopia, ed. G. H. Taylor, New York: Columbia University Press, 1986.

Oneself as Other, trans. K. Blamey, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1992.

همچنین نگاه کنید به

Dilthey, Freud (CT), Heidegger, Nietzsche (MP and CT), Sartre (MP), White.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Carr, D., 'Review Essay: Temps et reeit, volume one', History and Theory, 1984, 23(3): 357-70.

Carr, D., Ricoeur, P., Taylor, C. and White, H., 'Round Table on Temps et dcit, volume one', University of Ottowa Quarterly, 1985, 55(4): 287-322.

Clark, S. H., Paul Ricoeur, London: Routledge, 1990.

Gehart, M., 'Imagination and History in Ricoeur's Interpretation Theory', Philosophy Today, 1979, 23(1): 51-68.

Ihde, D., Hermmeutic Phenomenology: the Philosophy of Paul Ricoeur, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1971.

Kellner, H., 'Narrativity in History: Post-structuralism and Since', History and T7/eory, 1987,26(4): 1-29.

Kemp, P. and Ramussen, D. (1989) The Narrative Path: the Later Works of Paul Ricoeur, Cambridge, MA: MIT Press, 1989.

Klemm, D. E. (1983) The Hermeneutical Theory of Paul Ricoeur: a Constructive Analysis, Lewisburg, WV: Associated University Press, 1983.

Pucci, E., 'History and the Question of Identity: Kant, Arendt, Ricoeur', Philosophy and Social Criticism, 1995,21(5-6): 125-36.

Reagan, C. (ed.) Studies in the Philosophy of Paul Ricoeur, Athens, OH: Ohio University Press, 1979.

____, Paul Ricoeur: his Life and Work, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1996.

Robinson, G. D., 'Raul Ricoeur and the Hermeneutics of Suspicion: a Brief Overview and Critique', Premise, 1995, 2(8); online at: http://capo.org/premise/

White, H., The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1987.

Wood, D., On Paul Ricoeur: Narrative and Interpretation, London: Routledge, 1991.

شیلا روباتم (۱۹۴۳ -)

نسبتاً تا این اواخر، اختصاص دادن مدخلی به یک تاریخ‌نویس زن در چنین کتابی، احتمالاً با تعجب و حتی با تمسخر مواجه می‌شد. فعالیتها و نظریات زنان، از دید تاریخ‌نویسان اهمیت چندانی نداشت، زیرا که تصور می‌شد که یا آنان شرکت ناچیزی در وقوع رویدادها داشته‌اند یا اینکه تجربه‌هایشان به اندازهٔ کافی از راه توصیف تجربه‌های متعلق به مردان مورد بررسی قرار گرفته است. اما در پایان دههٔ ۱۹۶۰ بسیاری از سکوتهای تاریخ برجستگی خاصی پیدا کرد. درحالی‌که برخی از تاریخ‌نویسان به زندگی و سرگذشت انسانهایی که قبلاً نادیده گرفته می‌شد، توجه نشان می‌دادند، گروهی دیگر ازجمله شیلا روباتم[1]، نیاتشان را برای نوشتن سبک جدیدی از تاریخ که از تجربه‌های هر دو جنس مردان و زنان سخن بگوید، اعلام کردند.

دختر یک کارمند اداری و یک فروشندهٔ لوازم مهندسی، شیلا روباتم، نخست در دورهٔ دبیرستان به آموختن تاریخ علاقه‌مند شد. وی بعدها به خاطر آورد که شرح زندگی شاهان و شهبانوان، وصف جنگها و اکتشافات او را تحت‌تأثیر قرار ندادند، اما اُلگا ویلکینسون[2]، معلمی که او در متدیست کالج[3] درکلاس درسش حضور یافت، به وی ثابت کرد که تاریخ «به زمان حال متعلق است، نه به کتابهای درسی تاریخ» («پژوهش و موضوع، سرنخ اوضاع و شرایط»، مندرج در کتاب رؤیاها و تنگناها[4]، صص ۱۶۶ - ۱۶۷).[۱] برنامهٔ درسی تاریخی که او در کالج سنت هیلدا[5]، آکسفورد، با آن مواجه شد، برای رشد علاقهٔ مفرطش به زندگی مردم عادی و ارتباط میان حال و گذشته کار کمی انجام داد. این کتاب درسی که ملغمه‌ای بود از آثار بید، مک اولی، توکویل[6] و گیبون و مطالبی دربارهٔ رومی‌ها، آنگلوساکسون‌ها و تاریخ قرن نوزدهم اروپا، وی را سردرگم کرد و از این رو تصمیم گرفت تا به جست‌وجوی دیدگاههای دیگری در مورد تاریخ گذشته برآید. روباتم، از طریق رفقایش در جنبش سوسیالیستی و کمیتهٔ خلع سلاح اتمی، با عقاید و افکار کارل مارکس آشنا شد (همان، صص ۱۶۸ - ۱۶۹).[۲] مارکس در برابر پرسش تردیدآمیزش اعلام داشت که شرایط مادی

---

1. Sheila Rowbotham. 2. Olga Wilkinson. 3. Methodist College.
4. Dreams and Dilemmas. 5. St Hilda's College. 6. de Tocqueville.

و اقتصادی جامعهٔ اقتصادی مدرن، کارگران را مجبور می‌کند تا نیروی کارشان را به عنوان یک کالا برای زنده ماندن بفروشند. برای انجام دادن چنین کاری، آنان باید از تسلط بر آنچه می‌سازند، صرف‌نظر کنند و برای اجتناب از بیکاری و گرسنگی با سایر کارگران به رقابت برخیزند. شماری از تاریخ‌نویسان مارکسیست می‌پنداشتند که سرکوب طبقهٔ کارگر در جامعهٔ مدرن سرمایه‌داری صرفاً از سوی عاملهای اقتصادی انجام می‌گیرد. اما دیگران، مانند دورتی[1] و ادوارد تامپسون[2]، عقیده داشتند که این امر برای کارگران امکان‌پذیر است که از منزلت خود در جامعه آگاه شوند و با اتحاد و دست به دست هم دادن، وضع زندگی خود را تغییر دهند.

نظر مارکس دربارهٔ تاریخ، آنگونه که از سوی دورتی و ادوارد تامپسون تفسیر شد، بر تجربیات و نظریات مردان و زنان معمولی متمرکز است. اما روباتم مدعی است که نظر مارکس در عین حال متضمن روشی برای درک این نکته است که چگونه زنان، گاه‌به‌گاه، از ستمی که در زمینهٔ جنسیت بر آنان روا می‌دارند، آگاهی می‌یابند. در جامعهٔ سرمایه‌داری، طبقهٔ حاکم نه تنها بر شرایط مادی و اقتصادی تسلط دارد، بلکه همچنین بر زبان، اخلاق، قانون و دین سلطهٔ خود را اعمال می‌کند. بنابراین نبرد فرد ستمدیده، هم جنبهٔ مادی و هم جنبهٔ ایدئولوژیکی دارد. روباتم برای ما اثبات می‌کند که فقط در نوشته‌های مارکس به میزان و ماهیت ستمدیدگی زنان اشاره شده است. مثلاً، در کتاب سرمایه، مارکس به جامعه‌هایی که در آنها نیروی کار انسانها به عنوان کالا به فروش می‌رسد، تأکید می‌ورزد. روباتم استدلال می‌کند که در هنگام نوشتن این مطلب، مارکس به نقش مضاعف زنان که خارج از دستمزد دستگاه اقتصادی ایفا می‌شود، توجهی نشان نمی‌دهد. زنان نه تنها تولیدکنندگان زیستی، مربیان، و پرورش‌دهندگان نسل بعدی کارگران به شمار می‌آیند، بلکه همچنین کارشان به عنوان خانه‌دار برای تأمین زندگی روزمرهٔ مزدبگیران ضروری است («پژوهش و موضوع، سرنخ اوضاع و شرایط» مندرج در کتاب رؤیاها و تنگناها، ص ۱۸۵). در نتیجه، تاریخ‌نویسان مارکسیست از توجه به جنسیت، دوران حاملگی، کار بی‌مزد و روابط فردی و اجتماعی درون خانواده غفلت کرده‌اند. از دیدگاه او، یک تاریخ مهمتر و جدی‌تر صرفاً به نقشهایی که مردان و زنان در انقلابها، سازمانهای سیاسی، اتحادیه‌ها و جنبشهای رادیکال ایفا کرده‌اند و اینکه چگونه آنان در قبال دگرگونیها از خود واکنش نشان داده‌اند، نمی‌پردازد. چنین کتاب تاریخی در عین حال به روابط متفاوت مادی، فردی و اجتماعی وقع می‌نهد و آنها را به حساب می‌آورد:

---

1. Dorothy. 2. Edward Palmer Thompson.

در ادوار مختلف تاریخی، تولیدمثل، زندگی جدید، ادامهٔ حیات، را در آینده ممکن خواهد ساخت، کار خانه، تقلا کردن در خانه، کارگران را به بیرون رفتن از منزل و ادامه دادن به کار براساس روشهای پرداخت مزد در نظام سرمایه‌داری قادر می‌سازد، بزرگ کردن کودک، تداوم حیات تولیدکنندگان زندگی نو را امکان‌پذیر می‌کند، و امکان لازم را برای کار زنان در خارج از خانه به خاطر دریافت مزد فراهم می‌آورد.

(«پژوهش و موضوع، سرنخ اوضاع و شرایط» مندرج در کتاب رؤیاها و تنگناها، ص ۱۸۸)[۳]

چنین دیدگاهی دربارهٔ تاریخ اساس مشهورترین آثار روباتم را تشکیل می‌دهد، آثاری مانند زنان، مقاومت و انقلاب: تاریخی دربارهٔ زنان و انقلاب در دنیای جدید[1] (۱۹۷۲) و دور از چشم تاریخ: کشف مجدد زنان در تاریخ از قرن هفدهم تا زمان حاضر[2] (۱۹۷۴). روباتم در این کتابها تجربه‌های زنان را در بریتانیا، فرانسه، اتحاد شوروی، چین، کوبا، ویتنام، و الجزایر مورد بررسی قرار می‌دهد، و جریان مقاومتشان را در برابر ستم و سرکوب با شرکت کردن در جنبشهای رایج رادیکال، سوسیالیستی، آرمانگرایانه، سندیکایی، حق رأی برای زنان، و فمنیستی از قرن هفدهم تا زمان حاضر پیگیری می‌کند.[۴] آنچه از فحوای مطالب این کتابهای تاریخ استنباط می‌شود، پیامی است حاکی از اینکه مبارزه و بحثهای آزادیخواهانه از پدید آوردن هرگونه زمینه و چشم‌اندازی برای رهایی همهٔ زنان، یا آگاه ساختن آنان از هویتشان ناکام ماند. تقریباً، فقط توسط جنبشهای سوسیالیستی انقلابی است که مسئلهٔ آزادی زنان به طور واقعی جدی گرفته شده است (زنان، مقاومت و انقلاب، ص ۲۰۵).

اما، متأسفانه، درحالی‌که مردان شرکت زنان را در براندازی شرایط موجود اجتماعی پذیرفته‌اند، «تمایل دارند جامعهٔ آینده را به عنوان جامعه‌ای در نظر آورند که در آن زنان به طور جدی به سر جایشان برگردانده شوند» (همان). روباتم این موضوع را بروشنی در یک بررسی راجع به دگرگونیهایی که انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ موجد آن بود، بیان می‌کند. به رغم خرافات، گرسنگی، بی‌سوادی و عقیدهٔ عمومی دربارهٔ زنان به عنوان ملک طلق پدران و شوهرانشان، حوزهٔ حزبی زنان[3]

---

1. Women, Resistance and Revolution: a History of Women and Revolution in the Modern World.

2. Hidden from History: Rediscovering Women in History from Seventeenth Century to the Present.

3. Zhenotdel.

از سوی بلشویک‌ها به منظور ترویج مراقبتهای سوسیالیستی بهداشتی در رختشوی‌خانه‌ها و رستورانها ایجاد شد. همهٔ اینها به خاطر این بود تا زنان از کار کردن به خاطر دستمزد اقتصادی رهایی یابند. سقط جنین، طلاق، و جلوگیری از حاملگی مجاز شمرده شد و ازدواج به صورت غیرمذهبی برگزار شد، نه به صورت مذهبی و آیینی. اما چنین تغییرات پردامنه‌ای دیرزمانی نپایید و به پایان رسید. در آخر دههٔ ۱۹۲۰ آنچه زنان به دست آورده بودند، از سوی استالین تحت عنوان پیشرفت اقتصادی ابطال شد. در دههٔ ۱۹۳۰، نه تنها از زنان متوقع بودند که کار کنند، بلکه همچنین از آنان انتظار داشتند که بار کار خانه‌داری و بچه‌داری را نیز به دوش بکشد. روباتم نتیجه می‌گیرد، تاریخ نشان می‌دهد که آنچه مورد نیاز است یک «انقلاب در درون یک انقلاب» است یا، در مورد جهان در حال پیشرفت، آزادی از «مستعمره در درون مستعمره»: واژگون کردن هر دو شرایط سرمایه‌داری و درک آزادی به عنوان قدرت برای کنترل بر چیزهای دیگر. این امر مستلزم یک استحالهٔ اساسی در مورد «اصلاح کردن وضع فرهنگی مردان و زنان، تربیت کودکان، وضعیت مکانهایی که در آنها به سر می‌بریم، ساختار قانونی جامعه، امیال جنسی، و نفس ماهیت کار» است (همان، صص ۲۴۵، ۲۴۹).

برخورد با این آثار از سوی محافل دانشگاهی بوضوح متفاوت بود. درحالی‌که برخی از تلاشهای روباتم در مبارزه با نظریات معاصر دربارهٔ ماهیت و گسترهٔ تاریخ ستایش می‌کردند، برخی دیگر تقریباً از متکی بودنش به اسناد و مدارک دست دوم، برنامهٔ کار سوسیالیستی‌اش و جد و جهدهایش در کش دادن یک تاریخ راجع به آنچه تنها به «درج اطلاعاتی پراکنده به شیوه‌ای کاملاً ناشیانه در خلال سالها» منجر شد، ناخشنودند.[5] اما از دیدگاه بسیاری از زنان، کتابهای زنان، مقاومت و انقلاب و دور از چشم تاریخ، آنان را با یک سنت مربوط به مقاومت که از طریق آن کوشش خودشان زمینهٔ لازم را برای ایجاد تحول فراهم می‌سازد، و شیوه‌های مورد نظر را برای تغییر در روابط جنسی، نژادی، و طبقاتی پدید می‌آورد، آشنا کرد. این کتابها بسرعت به صورت متنهای استاندارد در کلاسهای پژوهشی زنان هم در بریتانیا و هم در خارج درآمد و هنوز هم از سوی پژوهشگران فمنیست کنونی به عنوان آثاری دوران‌ساز به شمار می‌آید.

روباتم در پاسخ به اظهارنظرهای انتقادی از آثارش، کتاب بیداری زن، دنیای مرد[1] را به رشتهٔ تحریر درآورد (۱۹۷۳). وی در این کتاب از تجربهٔ دوران کودکی‌اش و اسناد و مدارک مربوط به

1. Woman's Consciousness, Man's World.

ظلم و ستم اقتصادی و اجتماعی بر زنان تحت سلطهٔ نظام سرمایه‌داری برای جرح و تعدیل کردن اصطلاحات مارکسیسم به صورتی سرراست‌تر بهره می‌گیرد. او همچنین اظهارنظر می‌کند که منشأ سرسپردگی زنان را در محدودهٔ خانواده باید در جامعه‌های پیش از سرمایه‌داری پیداکرد. مثلاً، وی می‌نویسد که «در ارتباط زن و شوهر، نوعی مبادلهٔ خدمات وجود دارد که به التزام میان «مرد» و «مرد» در نظام فئودالی شبیه است» (ص ۶۳؛ نک همچنین صص ۶۴ـ۶۵، و «موقعی که آدم زمین را بیل زد و حوا نخ‌ریسی کرد ...»، مندرج در رؤیاها و تنگناها، صص ۱۹۹ ـ ۲۰۷).[۶] این بخش از کتاب ممکن است به عنوان تأیید این ادعا که زنان باید در برابر نظام سرمایه‌داری و در برابر نظام مردسالاری مبارزه کنند، تلقی شود. اما روباتم در «مشکل پدرسالاری» هشدار می‌دهد که اگر شما تصور روشنی از چیستی و چگونگی آن نداشته باشید مبارزه علیه «پدرسالاری» دشوار خواهد بود:

> این اصطلاح به گونه‌های بسیار مختلف به کار برده شده است: «پدرسالاری» به مثابهٔ یک ایدئولوژی که از قدرت مردان برای مبادلهٔ زنان میان گروههای خویشاوندی ناشی شد مورد بحث قرار گرفته است؛ به عنوان یک اصل نمادین مردانه؛ و به عنوان اقتدار پدر (به معنای تحت‌اللفظی‌اش). از این اصطلاح برای اعمال نفوذ مردان بر جنسیت و زایندگی زنان استفاده شده است؛ و ساختار بنیادین تسلط مرد را وصف می‌کند. اخیراً [متداول شدن] اصطلاح «پدرسالاری سرمایه‌داری» خبر از یک شکل جدید برای نظام سرمایه‌داری داده است.

(رؤیاها و تنگناها، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹)

وی استدلال می‌کند، افزون بر این، کسانی که از مبارزه علیه پدرسالاری حمایت می‌کنند، غالباً از قایل شدن نقشی برای مردان در جهت آزادسازی زنان سر باز می‌زنند.[۸] از نظر روباتم، هم مردان و هم زنان در نبرد علیه نظام سرمایه‌داری به آزادی دست خواهند یافت:

> از آنجا که براندازی قدرت طبقاتی به آزادی انسانهای خارج از طبقهٔ کارگر منجر خواهد شد، از این رو حمایت و دخالتشان در این مبارزه لازم است، در نتیجه جنبش علیه پدرسالاری که از سوی فمنیسم هدایت می‌شود، از آزادسازی یک جنس فراتر می‌رود. این جنبش امکان روابط برابر نه تنها میان زنان و مردان بلکه همچنین میان مردان و مردان، و زنان و زنان، و حتی میان بزرگسالان و کودکان را در خود دارد.

(همان، ص ۲۱۴)

سطرهای منتخب مذکور در فوق نشان می‌دهد، روباتم علاقه‌مند به آزادی برای همگان، نه تنها برای زنان، است.

در زنان، مقاومت و انقلاب، دور از چشم تاریخ و بیداری زن، دنیای مرد، روباتم از طیف گسترده‌ای از اسناد و مدارک، ازجمله ترانه‌ها، داستانها، گزارشهای دولتی و سازمانی، جزوه‌ها، سایر آثار تاریخی و تجربیات خودش کمک می‌گیرد. وی همچنین برای مدارک شفاهی زنان، همان‌گونه که بروشنی درکتاب دختران سربه‌راه[1] (ویراسته با همراهی جین مک کریندل[2] در ۱۹۷۷) می توان دید، ارزش قایل است. روباتم و مک کریندل زندگی چهارده نفر از زنان وابسته به طبقهٔ کارگر و طبقهٔ متوسط سطح پایین با دستمزدهای متفاوت را بررسی می‌کنند. کتاب دختران سربه‌راه، هرچند با این نیت که نمونه‌ای از تجربیات زنان را ارائه کند، فراهم نیامده است، به خواننده گزارشی گیرا و جذاب دربارهٔ اینکه زنان به طور جداگانه چگونه خود را تلقی می‌کنند و چه اهمیتی برای رویدادهای فردی و اجتماعی قایلند، عرضه می‌دارد. این اسناد شفاهی، در این مورد روباتم مواظب است که تأکید نکند، در شمار صفحات مربوط به کتابهای تاریخ قرار ندارند. آنها قلم‌انداز محسوب می‌شوند: نگاههایی گذرا به زندگیهای خصوصی افراد است که با نوشتن به ثبت رسیده است. تاریخ صرفاً موقعی پدید می‌آید که این قلم‌اندازها با سایر اسناد و مدارک به صورت یک روایت تلفیق شوند تا به ما نه تنها برای درک موقعیتی که در آن به سر برده‌ایم، بلکه همچنین برای درک موقعیتی که احتمال دارد در آینده به آن برسیم، یاری رساند (همان، صص ۱ - ۹).

قبول مسئولیت روباتم برای این بررسی از تاریخ، همچنین در فعالیت سیاسی‌اش مشهود است. مثلاً، روباتم، لین سگال[3] و هیلاری وینرایت[4] درکتاب فراسوی قلم‌اندازها[5] گروههای پراکندهٔ چپ را به گردهمایی و اتحاد برای ایجاد جنبشی که به خودآگاهی سوسیالیستی و فعالیت سیاسی توده‌ای در میان کارگران کمک کند، فرا می‌خوانند. این فراخوانی هم در این کتاب و هم در آثاری مانند رفقای آلیس ویلدن[6] (۱۹۸۶)، گذشته پشت ماست[7] (۱۹۸۹)، زنان در نهضت: فمنیسم و کار اجتماعی[8] (۱۹۹۲)، شرافت و نان روزانه[9] (۱۹۹۳)، کارگران خانگی در سطح جهانی[10] (۱۹۹۳) و

1. Dutiful Daughters.
2. Jean Mc Crindle.
3. Lynne Segal.
4. Hilary Wainwright.
5. Beyond the Fragments.
6. The Friends of Alice Wheeldon.
7. The Past is Before Us.
8. Women in Movement: Feminism and Social Action.
9. Dignity and Daily Bread.
10. Homeworkers Worldwide.

زنان در برخورد با فناوری[1] (۱۹۹۵) تکرار شده است؛ همین‌طور در همکاری‌اش با نشریات ادواری «رد رگ»[2]، «اسپر ریب»[3]، «بلک دوارف»[4]، «ایسلینگتن گاتر پرس»[5]، «جابز فور چنج»[6]، «هیستوری ورک شاپ»[7]، «رادیکال امریکا»[8]، «رادیکال هیستوری ریویو»[9] بر این فراخوانی برای اتحاد تأکید شده است؛ همچنین روباتم در همکاری‌اش با نهادهای آموزشی گریتر لاندن کانسیل[10] (۱۹۸۲ ـ ۱۹۸۶)، کالج‌های آموزش فنی و حرفه‌ای، دبیرستانها و دانشگاه گوشزد کرده است که جنبشهای توده‌ای در پیشبرد و پیشرفت جهانی می‌توانند نقش اساسی ایفا کنند.

همان‌طور که از نوشته‌هایش بروشنی استنباط می‌شود، خوانندگان آثار وی عمدتاً در زمرهٔ مردان و زنان عادی قرار دارند. پس نباید تعجب کرد که چرا وی اکثر آثار و نوشته‌های جاری مرتبط با بررسیهای جنسیت، تئوری مارکسیستی، و تاریخ‌نگاری را طرد می‌کند. به عقیدهٔ وی، وارد کردن آرا و افکار ساختارگرایی و فراساختارگرایی فرانسوی نه تنها درک نوشته‌های نظری را برای تودهٔ مردم غیرقابل فهم ساخته است، بلکه همچنین محافل پژوهشی و دانشگاهی را از توجه نشان دادن به مسائل مربوط به جهان در حال توسعه و زندگی و کار مردمانی که از میراثهای فرهنگی متفاوت مخصوص به خود برخوردارند، دلسرد کرده است. تاریخ‌نویسان نباید هرگز هدف دگرگونی اجتماعی راکه، امری که باید به آن واقعیت بخشید، مستلزم اتفاق‌نظر و یگانگی مردان و زنان، چه پیر، چه جوان است از نظر دور بدارند.

با سپاسگزاری از نویسندگانی مانند روباتم، تاریخ‌نویسان، اکنون به «صداهای» بیشتری گوش می‌دهند. اما در این میان شمار اندکی به تعهدش در قبال زنان و مردان عادی ارج می‌نهند؛ اما او فقط از زنان و به خاطر زنان صحبت نمی‌کند. روباتم به ما یادآور می‌شود اینکه به «صداها» گوش دهیم یک چیز است و ایجاد یگانگی میان آنها چیز دیگر.

یادداشت‌ها

1 'Search and Subject, Threading Circumstance' first appeared in the American edition of Hidden from History, New York: Pantheon, 1974.

---

1. Women Encounter Technology.
2. Red Rag.
3. Spare Rib.
4. Black Dwarf.
5. Islington Gutter Press.
6. Jobs for Change.
7. History Workshop.
8. Radical America.
9. Radical History Review.
10. Greater London Council.

2 See also D. Copelman, 'Interview with Sheila Rowbotham', in H. Abelove, B. Blackmar, P. Dimock and J. Schneer (eds) Visions of History, Manchester: Manchester University Press, pp. 50-2.

3 See also Women's Liberation and the New Politics, Nottingham: Bertrand Russell Peace Foundation, 1971.

4 On Rowbotham's view of the suffragettes, see B. Caine, English Feminism 1780-1980, Oxford: Oxford University Press, 1997, pp. 260-1.

5 For reviews of Women, Resistance and Revolution, see M. Foot, Books and Bookmen, August 1973, 18: 106-7; F. Howe, American Scholar, 1973,42(3): 682, 4; anon., The Economist, 3 March 1973, 246: 93-4; anon., Times Literary Supplement, 23 March 1973, 3707: 321. For reviews of Hidden from History, see anon., Times Literary Supplement, 30 November 1973, 3743, 1473; E. Long, New York Times Book Review, 16 March 1975, pp. 12, 14; and P. S. Prescott, Newsweek, 20 January 1975, 85: 74.

6 'When Adam Delved, and Eve Span ... ' originally appeared in New Society, 4 January 1979.

7 'The Trouble with Patriarchy' originally appeared in the New Statesman, 21-28 December 1979, pp. 970-1.

8 See S. Alexander and B. Taylor, 'In Defence of "Patriarchy"', New Statesman, 1 February 1980, p. 161.

آثار مهم

Women, Resistance and Revolution: a History of Women and Revolution in the Modern World, London:. Allen Lane, 1972.

Woman's Consciousness, Man's World, Harmondsworth: Penguin, 1973.

Hidden from History: Rediscovering Women in History from the Seventeenth Century to the Present, New York: Vintage Books, 1976 (English edition 1973).

(ed. with J. McCrindle) Dutiful Daughters, London: Allen Lane, 1977.

Dreams and Dilemmas: Collected Writings, London: Virago, 1983.

A Century of Women: the History of Women in Britain and the United States, London: Viking, 1997.

همچنین نگاه کنید به

Davis, Hobsbawm, Marx, Scott, Thompson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Alexander, S. and Taylor, B., 'In Defence of "Patriarchy"', New Statesman, 1 February 1980.

Caine, B., English Feminism 1780-1980, Oxford: Oxford University Press, 1997. Copelman, D., 'Interview with Sheila Rowbotham', in H. Abelove, B.

Blackmar, P. Dimock and J. Schneer (eds) Visions of History, Manchester: Manchester University Press, 1981, pp. 49-69.

Degler, C. N., Is there a History of Women? Oxford: Oxford University Press, 1975.

Kaye, H. J. (1984) The British Marxist Historians, Cambridge: Polity, 1984. Radical History Review, 1995,63: 141-65.

Seccombe, W., 'Sheila Rowbotham on Labour and the Greater London Council', Canadian Dimension, 1987, 21 (2): 32-7.

Swindells, J., 'Hanging up on Mum or Questions of Everyday Life in the Writing of History', Gender and History, 1990, 2 (1): 68-78.

Zissner, J. P., History and Feminism: a Glass Half Full, New York: Twayne, 1993.

جون والاک اسکات (۱۹۴۱ -)

جون والاک اسکات[1]، تاریخ‌نویس جنسیت و نظریه‌پرداز فمنیستی، در بروکلین در هجدهم دسامبر ۱۹۴۱ به دنیا آمد. پس از دریافت درجهٔ لیسانس علوم انسانی از دانشگاه برندیس[2] در ۱۹۶۲، دورهٔ فوق‌لیسانس را گذراند و بعد هم به دریافت درجهٔ دکترا از دانشگاه ویسکانسن[3] نایل آمد. پس از مشغول شدن به کار در دانشگاه ایلینوس[4] در شیکاگو، دانشگاه نورث‌وسترن[5]، و دانشگاه نورث کارولینا[6] در چاپل هیل[7]، به سمت استادی در دانشگاه نانسی دوک لویس[8] و استادی کرسی تاریخ در دانشگاه براون[9] منصوب شد. در براون، عضو هیئت مؤسس پمبروک کالج[10] برای بررسی آموزشی دربارهٔ زنان شد. اسکات بعدها یادآوری کرد که در پمبروک کالج بود که یاد گرفت «تا دربارهٔ تئوری جنسیت به تفکر بپردازد» (جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ[11]، ص ۹).[۱] از ۱۹۸۵ به بعد وی استاد کرسی علوم اجتماعی در «انستیتو مطالعات پیشرفته»[12] در پرینستون بوده است.[۲] اخراج پدرش - ساموئل والاک[13] - به خاطر امتناع از همکاری کردن در تحقیق و تجسس در مورد فعالیتهای کمونیستی، وی را به لزوم پر کردن فاصلهٔ میان آنچه اکنون آزادی علمی نامیده می‌شود و آنچه باید واقعاً باشد، واداشت.[۳] از ۱۹۳۳ به این سو، وی در انجمن امریکایی وابسته به کمیتهٔ آزادی علمی استادان دانشگاه (کمیتهٔ آ[14]) به خدمت پراخته است. او بالغ بر چهل مقاله و سیزده کتاب در زمینهٔ تاریخ، فمنیسم، و آموزش عالی چاپ و منتشر کرده است، که برخی از برجسته‌ترین آنها عبارتند از کتابهای کارگران کارخانهٔ شیشه‌سازی کارمو[15] (۱۹۷۴)؛ زنان، کار، و خانواده[16] (با همراهی ال. تیلی[17]، ۱۹۷۸)؛ جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ (۱۹۸۸، چاپ دوم ۱۹۹۹)؛ فقط جمع اضداد چیزی برای گفتن دارد: فمنیست‌های فرانسوی و حقوق انسان[18] (۱۹۹۶)؛

---

1. Joan Wallach Scott.
2. Brandeis.
3. Wisconsin.
4. Illinois.
5. North Western.
6. North Carolina.
7. Chapel Hill.
8. Nancy Duke Lewis.
9. Brown University.
10. Pembroke Center.
11. Gender and the Politics of History.
12. Institute for Advanced Study.
13. Samuel Wallach.
14. Committee A.
15. The Glassworkers of Carmaux.
16. Women, Work, and Family.
17. L.Tilly.
18. Only Paradoxes to Offer: French Feminists and the Rights of Man.

و فمنیسم و تاریخ (ویراستار، ۱۹۹۶).

نوشته‌های اسکات با داشتن اراده‌ای استوار برای برملاکردن تعلق خاطر تاریخ‌نویسان غربی به یک نظریهٔ تک‌محور تشخص پیداکرده است. بسیاری از تاریخ‌نویسان، جویای حقیقت و وقوف به سبک مطلوب پژوهش تاریخی هستند. از نظر اسکات، اشکال چنین محورها یاکمال مطلوبهایی این است که مبتنی بر اصل حذف و طرد تشکل پیدا می‌کنند. هرگونه نظریه‌ای دربارهٔ «حقیقت» یا «تاریخ» که با نظریات آن گروه مقتدر مطابقت نکند (در مورد بررسی تاریخی سفیدپوستان، طبقهٔ متوسط، انسانهای فرهیخته) نادیده گرفته یا طرد می‌شود. افزون بر این، به‌رغم اینکه هرگونه کمال مطلوب یا محور «متکی است بر ـ مشتمل است بر ـ مطالب طردشده و نفی‌شده و به همین دلیل بی‌ثبات است نه منسجم، آن طبقهٔ مرفه به وسیلهٔ کمال مطلوبها یا محورها تلاش کرده‌اند تا آن نظریات را با اظهار اینکه «طبیعی»اند یا تنها نظریات مناسب به شمار می‌آیند، تثبیت کنند («مقدمه»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، ص ۷). هدف اسکات این است تا ما را مطلع سازد که نظریات حاکم دربارهٔ موضوع و روشهای بررسی تاریخی بر مبنای امتیاز و حذف استوارند و دیگر اینکه چنین نظریاتی در معرض تغییر قرار دارند. این طرز نگرش به تاریخ‌نگاری از سوی پساساختارگرای فرانسوی ژاک دریدا برچسب «ساخت‌شکنی» خورده است:

> [ساخت شکنی] قدرت تاریخ‌نویس را در مورد دعوی مهارت بی‌طرفانه یا در مورد مطرح کردن هرگونه روایت خاص که انگار آن را کامل، کلی، و با بی‌طرفی مشخص کرده است، از بُن می‌شکنند. در عوض، اگر کسی بپذیرد که مطالب از طریق حذف کردنها نوشته شده است، باید اعتراف کند و مسئولیت آن حذف کردنهای مربوط را در طرح تحقیقاتی متعلق به خود بر عهده گیرد.

(همان)

با وجود این، [ساخت‌شکنی] همچنین به این عقیده که تضادها و اختلاف‌نظرها دربارهٔ محتوا، کاربردها و معناهای شناخت تاریخی مضرند و بنابراین باید به هر وسیله‌ای از آن اجتناب شود اعتراض می‌کند («تاریخ در مرحلهٔ بحرانی؟ دیدگاه روایت دیگران»[1]، مندرج در امریکن هیستوریکال ریویو[2]، ۱۹۸۹، ۹۴ (۳): ۶۸۰ ـ ۶۹۲).[۴]

دلبستگی اسکات را به بحث کردن بر سر امتیاز سفیدپوستان، طبقهٔ متوسط، و آدمهای

1. History in Crisis? The Others Side of the Story.

2. American Historical Review.

درس‌خوانده می‌توان در تمام نوشته‌های تاریخی‌اش مشاهده کرد. در آغاز کارش، کتاب ای. پی. تامپسون با عنوان رمز ترقی طبقهٔ کارگر انگلستان[1] (۱۹۶۳) سرمشقی برای نوشتن «تاریخ متناسب با مسائل اجتماعی» در اختیارش گذاشت («زنان در رمز ترقی طبقهٔ کارگر انگلستان»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، ص ۶۹).

تامپسون، از طریق بررسی‌اش دربارهٔ سنت رادیکالیسم در انگلستان در فاصلهٔ ۱۷۹۰ و ۱۸۳۰، این فرض کلی را مبنی بر اینکه کارگران به علت اینکه از طرح‌ریزی و عمل براساس اندیشه‌های انقلابی عاجز بودند، از عاملهای تاریخی نبودند، مورد تردید قرار داد. به عنوان مثال، اسکات، با همراهی اریک هابزبام[2]، شهرت چشمگیر کفشگران قرن نوزدهمی را به عنوان رادیکالهای سیاسی در سه مفهوم بررسی کرد: به عنوان عاملهای اقدامات ستیزه‌جویانه در جنبشهای اعتراض‌آمیز اجتماعی، به عنوان همدستان جنبشهای چپ سیاسی، و به عنوان نظریه‌پردازان مردم عادی.[۵]وی همچنین، مانند تامپسون، موضوع فرضهایی را در مورد اینکه چه چیز باعث شورش طبقهٔ کارگر شده بود، بررسی کرد. مثلاً، وی در بررسی‌اش از کارگران کارخانهٔ شیشه‌سازی کارمو، واقع در جنوب غربی فرانسه، برای ما اثبات می‌کند که شورش طبقهٔ کارگر را می‌توان نه ـ همان‌گونه که از سوی مقامات دولتی و تاریخ‌نویسان به طور یکسان گمان شده بود ـ به نابسامانی اقتصادی و جغرافیایی، بلکه به ثباتی که از راه نظام زمین‌داری و شناسایی حق مالکیت فرد از جانب یک سازمان یا بنیاد خاص فراهم آمده بود، نسبت داد (کارگران کارخانهٔ شیشه‌سازی کارمو، ۱۹۷۴).[۶] وی همچنین با همراهی لوییس تیلی اثبات کرده است که صنعتی شدن ـ همان‌گونه که بسیاری از مردم پنداشته‌اند ـ تغییر شکل کار زنان یا آزادی آنان را از قید انقیاد تضمین نکرد (زنان، کار، و خانواده، ۱۹۷۸).[۷]

با آنکه اسکات، بسیار مدیون تامپسون بود، آگاهی یافت که کتاب رمز ترقی طبقهٔ کارگر انگلستان، برای کسانی که سعی دارند تا توجهات را به تجربه‌های یک گروه دیگر در حاشیهٔ تاریخ ـ زنان ـ جلب کنند، از فایدهٔ اندکی برخوردار است. همان‌طور که وی بعدها استدلال کرد، کتاب تامپسون اساساً گزارشی است راجع به مردان، و طبقه، حتی در هنگامی که تمام بازیگرانش مرد نیستند، بر مبنای هویتی مردانه ایجاد شده است:

ساخت گزارش و کدهای عمده‌ای که به روایت انسجام داده‌اند، به جای اینکه بازنمود

1. The Making of the English Working Class.

2. Eric Hobsbawm.

> مردانهٔ طبقه را مورد اعتراض قرار دهند، سخت بر جنسیت [مردانه] تأکید کرده‌اند. زنان، به‌رغم حضورشان، در کتاب نقشی حاشیه‌ای دارند؛ آنان برای تأکید کردن و واضح نشان دادن حضور چشمگیر طبقه با خط‌مشی سیاسی کارگران مذکر انجام وظیفه می‌کنند.
>
> («زنان در رمز موفقیت طبقهٔ کارگر انگلستان»،
>
> مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، ص ۷۲)

بنابراین، درحالی‌که او بر امتیازات طبقهٔ متوسط و حقوق انحصاری گروه نخبگان در مقایسه با امتیازات و حقوق طبقهٔ کارگر بسیار توجه نشان می‌دهد، موضوع سلطهٔ مردان بر زنان همچنان غیرقابل بحث باقی مانده است (نگاه کنید نیز به تحلیل انتقادی اسکات دربارهٔ کتاب زبانهای طبقاتی[1] از گرت استدمن جون[2]، با عنوان «زبان و تاریخ طبقهٔ کارگر»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۵۶ ـ ۶۷). اسکات مدعی است که تاریخ زنان نیز نقش مرد را به عنوان محور و زن را به عنوان حاشیهٔ عموماً سالم به حال خود باقی می‌گذارد.

از دیدگاه اسکات، دو شکل عمدهٔ تاریخ زنان ـ تاریخ اجتماعی و «سرگذشت او»[3] ـ به طور جدی خدشه‌دار هستند. در دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تاریخ‌نویسان اجتماعی برای تغییر دادن جهت توجهات از کردار و رفتار رجال سیاسی به سوی تجربیات مردم عادی تلاش کردند. به موازات بررسیهای مرتبط با کشاورزان، کارگران و اقلیتهای قومی و نژادی، بررسیهایی دربارهٔ زنان انجام گرفت. اما چون تاریخ‌نویسان اجتماعی طبق معمول در محدودهٔ سنت مارکسیستی می‌نویسند، گمان می‌کنند که زنان از دیگر گروههایی که اخیراً به عنوان منابع پژوهشی مورد توجه قرارگرفته‌اند، اعم از گروههای مدرن یا استثمارشده، مخالفان قدرت دولت یا اخراج‌شده از یک واحد سیاسی، متفاوت نیستند. درنتیجه مسائل مربوط به متمایز بودن زنان و مرکزیت روابط اجتماعی میان جنسیتها گرایش به جانشین شدن یا هم‌تراز قرارگرفتن با مسائل مربوط به نقش نیروهای اقتصادی در عملیات سرنوشت‌ساز دارند («تاریخ زنان»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، ص ۲۲). از سوی دیگر، تاریخ‌نویسانی که فقط بر عاملیت زن تأکید می‌ورزند، به در هم ادغام کردن ارزش تجربیات زنان و سنجش مثبت هرچیز که زنان انجام داده‌اند، و بررسی جداگانهٔ زنان به عنوان یک موضوع خاص و مجزای تاریخ گرایش نشان داده‌اند. بنابراین تاریخ اجتماعی به ادغام کامل

---

1. Languages of Class. 2. Gareth Stedman Jone. 3. her-story.

میدان می‌دهد؛ «سرگذشت او»، اسکان یافتن در محله‌ای خاص است.[۱] اسکات باور دارد که هیچ‌کدام از این شیوه‌های نوشتن تاریخ زنان، همگی تاریخ‌نویسان را به جدی گرفتن تجربیات زنان و روابط میان جنسیتها ترغیب نمی‌کنند. هیچ‌کدام به یک شکل جدید از تاریخ ـ به عنوان یک شکل متمایز از تاریخ جدید دربارهٔ زنان ـ منجر نمی‌شوند، زیرا که آنها به یک بررسی مجدد انتقادی ساختها و استانداردهای اثر موجود تاریخی میدان نمی‌دهند. بر این اساس، مفهوم «جنسیت» شیوه‌ای خارج از این بن‌بست پیشنهاد می‌کند.[۸]

به طور سنتی، ارتباط میان جنسیتها به عنوان امری «طبیعی» تلقی شده بود، یعنی، دقیقاً مشخص شده به وسیلهٔ آناتومی. از این رو بسیاری از دانشمندان عقیده داشتند که تشریح اینکه چگونه و چرا روابط میان جنسیتها به سلطهٔ جنس مذکر و انقیاد جنس مؤنث منجر شد و اینکه چگونه این حالت از امور جاری ممکن است تغییر کند، کاری است بیهوده. اما در قرن بیستم، استدلال کردند که ارتباط میان زیست‌شناسی و روابط میان جنسیتها را باید رها کرد. با بهره گرفتن از اسناد و مدارک مربوط به انسان‌شناسی و تجربیات افراد تغییر جنسیت داده و اشخاصی که جنسیت زیست‌شناسی‌شان در معرض تردید بود، نویسندگانی مانند اُکلی[۲] و خودورف[۳] اثبات کردند که هویت جنسی در اصل یک طرح‌ریزی اجتماعی و فرهنگی بوده است. تفاوتهای میان جنسیتها در سراسر دنیا وجود دارد، اما آن تفاوتها از فرهنگی به فرهنگی دیگر فرق می‌کند. مثلاً، «زنانگی» ممکن است در یک فرهنگ با عدم وابستگی و در فرهنگ دیگر با وابستگی مشخص شود.[۹] برای گریز از جبرگرایی زیست‌شناسی مفروض در مفهومهایی مانند سکس و «ارتباط میان جنسیتها»، فمنیست‌ها شروع به استفاده از واژهٔ «جنسیت»[۴] برای اشاره به نظام اجتماعی ارتباط میان جنسیتها کردند. «جنسیت» همچنین از این رو ترجیح داده شد زیرا که گمان بر این بود که ماهیت ارتباطی‌اش به یک بررسی انتقادی در مورد بسیاری از نهادهای اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی منتهی خواهد شد. یعنی، چونکه مردان و زنان برحسب یکدیگر تعریف شده‌اند، بررسی اینکه چگونه رابطه برقرار می‌کنند، ممکن است به آگاهی انتقادی دربارهٔ انقیاد زنان بینجامد.

اسکات با توجه به این دستاوردها، آیندهٔ بسیار درخشانی را برای بررسی تاریخی در مورد رابطهٔ میان جنسیتها پیش‌بینی کرد. با این‌همه، او در مقالهٔ «جنسیت: یک مقولهٔ مفید تحلیل

---

1. ghettoisation. 2. Oakley. 3. Chodorow.
4. gender.

تاریخی»[1]، تأکید می‌کند که سه رویکرد عمدهٔ نظری دربارهٔ جنسیت محدودند. نظریهٔ مردسالاری و روانکاوی بر این فرض ضعیف که تفاوت ثابتی میان مردان و زنان وجود دارد تکیه می‌کند، و فمنیسم مارکسیستی روابط میان دو جنسیت را به عاملهای اقتصادی نسبت می‌دهد. در دیدگاه اسکات، روابط میان دو جنسیت در معرض دگرگونی تاریخی قرار دارد («جنسیت: یک مقولهٔ مفید تحلیل تاریخی»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۳۳ ـ ۴۱). افزون بر این، وی با بهره گرفتن از اندیشه‌های میشل فوکو، مدعی است که جنسیت «یک زمینهٔ اساسی است در محدوده‌ای یا وسیله‌ای که قدرت با صراحت بیان کرده است»، زیراکه از استعاره‌های جنسیت برای پرداختن و تأکیدکردن انواع زیادی از روابط نابرابر اجتماعی که هیچ ارتباط منطقی با تمایز جنسی ندارند، استفاده شده است. او می‌نویسد:

> مفهومهای جنسیت به درک و تجسم و سازمان نمادین کل زندگی اجتماعی نظم می‌دهند. تا جایی که این [مفهومها] تقسیم قدرت را برقرار می‌کنند (کنترل یا دسترس به منابع مادی و نمادین)، پای جنسیت در درک و ساختار خود قدرت به میان کشیده می‌شود.

(همان، ص ۴۵)

نظر اسکات این است که تصورات جامعه از جنسیت به شمار زیادی از ساختارهای نهادی مانند خانواده، بازارکار، طبقه، روحانیت، آموزش و پرورش، حکومت، و پژوهش تاریخی تشکل می‌بخشد (همان، صص ۴۴ ـ ۴۵). در واقع، انتخاب جنس مذکر به عنوان محور و جنس مؤنث به عنوان حاشیه تا حد زیادی امری است فراگیر. با در نظر گرفتن محوریت جنسیت در سازمان اجتماعی، در نهایت این نکته به ذهن اسکات خطور می‌کند که همهٔ تاریخ‌نویسان باید نقادانه به روابط جنسیت در تاریخ و در روشهای مربوط به بررسی تاریخی توجه کنند. او عقیده دارد موقعی که تاریخ‌نویسان چنین کنند، پرده برداشتن از نابرابریها و اثبات اینکه آنها قابل بحثند، امکان‌پذیر خواهد بود («مقدمه»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۳، ۶، ۱۱).

اسکات، در بخش دوم و سوم کتاب جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ و در کتاب فقط جمع اضداد چیزی برای گفتن دارد: فمنیست‌های فرانسوی و حقوق انسان، برای ما اثبات می‌کند چگونه مفهومهای مربوط به جنسیت، نهادهای اجتماعی را درگذشته و حال، تحت‌الشعاع قرار داده است.

---

1. Gender: a Useful Category of Historical Analysis.

به عنوان مثال، او در «زبان و طبقهٔ کارگر تاریخ» و «زنان در رمز ترقی طبقهٔ کارگر انگلستان»، استدلال می‌کند که در واکنش به پیدایش سرمایه‌داری صنعتی، کارگران مرد، گروهی صرفاً مردانه برای مبارزه و اتحاد در دفاع از پایگاه اجتماعی و سیاسی‌شان به وجود آوردند. در هنگام انجام دادن چنین کارهایی، آنان (دانسته و گاهی ندانسته) زنان را به حواشی محل کار و جامعه می‌کشاندند (جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۵۳ - ۶۰). افزون بر این، وی مدعی است که بسیاری از مفهومهای جنسیت که از سوی کارگران مرد به کار برده می‌شد، ممکن است در نوشته‌های نظریه‌پردازان اجتماعی و در جراید منتسب به احزاب سیاسی یافت شود. مثلاً، اسکات در فقط جمع اضداد چیزی برای گفتن دارد، جریان عکس‌العمل فمنیست‌های فرانسوی اُلمپ دوگاجس[1]، ژان دروئن[2]، اوبرتین اوکلرت[3]، مالدین پلتیه[4] و لوئی وایس[5] را در قبال میراث تناقض‌آمیز انقلاب فرانسه دنبال می‌کند: یک فرد کلی، انتزاعی، و دارای نشان حقیقت، به عنوان وحدت حاکمیت ملی، متجسم در وجود یک مرد. ایدهٔ یک فرد انتزاعی، این امر را برای زنان ممکن ساخت تا مدعی حقوق سیاسی متعلق به شهروندان فعال شوند، اما تجسمش در وجود یک فرد مذکر یا به خود آن حقوق اشاره داشت، یا دست‌کم به چگونگی و شرایطی که قابل اعمال بودند، که به ویژگیهای جسمی بدنهای مذکر موکول بود. اسکات استدلال می‌کند این تناقض، فمنیست‌ها را به مطالبه یا تصریح برابری (یکسانی) یا به متفاوت بودن سوق داد. در جای دیگر، اسکات این دیدگاه را که برابری و متفاوت بودن دوگانه‌اند مورد تردید قرار می‌دهد، و اشاره می‌کند که برابری ممکن است مستلزم بی‌تفاوتی در قبال تفاوتها باشد. همچنین، در ارزیابی‌اش هر دو متفاوت بودن و برابر بودن امکان‌پذیر است (نک، «حالت پژمرده»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۱۶۷ - ۱۷۷؛ نک همچنین «لوورتر، واژهٔ کفرآمیز، نفرت‌انگیز...»: زنان کارگر در گفتار اقتصاد سیاسی فرانسه، ۱۸۴۰-۱۸۶۰»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۱۳۹-۱۶۳). اسکات همچنین استدلال کرده است که تاریخ‌نویسان در ایالات متحد تحت‌تأثیر «یک سبک بی‌همتا و نمونه که در سوژهٔ مربوط به تایخ‌نویسی مطرح شده است: سفیدپوست، مرد وسترن» تلاش می‌کنند («زنان تاریخ‌نویس امریکا: ۱۸۸۴ - ۱۹۸۴»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، صص ۱۷۸ - ۱۹۸). همچنین دیسیپلین تاریخ یک میراث متناقض در اختیار زنان می‌گذارد.

---

1. Olympe de Gougesa.
2. Jeanne Deroin.
3. Hubertine Auclert.
4. Madeleine Pelletier.
5. Louise Weiss.

نقد اسکات دربارهٔ تاریخ زنان ـ و تاریخ به طور کلی ـ هوشمندانه است و تصورش در مورد تاریخ جنسیت، بدیع و نویدبخش. اما واکنش در قبال آثارش متضاد بوده است. مثلاً، درحالی‌که جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ مورد نقد و بررسیهای بسیار مثبتی قرارگرفت و به دریافت جایزهٔ یادبود جان‌کلی[1] متعلق به بنیاد تاریخ‌نگاری امریکا نایل شد، با انتقادهایی مبنی بر اینکه توجه وی به زبان جنسیت در جامعه از تجربیات مردم عادی نشأت گرفته بود، یا اینکه او در کنار گذاشتن تاریخ اجتماعی غیرمنصفانه رفتارکرده بود و «عقاید دریدایی و نظریهٔ ساخت‌شکنی ادبی را نیز کورکورانه پذیرفته بود» مواجه شد.[۱۰] با این‌همه در مخالفت با نظریات وی، این‌گونه انتقادها چندان بی‌پایه و اساس نیست. شور و شوقش به از آن خود کردن اصطلاحات پساساختارگرایانی، مانند دریدا و فوکو به این معناست که وی همیشه فرضهای آنان را زیر سؤال نمی‌برد. مثلاً، آیا درست است که «واقعیت اجتماعی خارج از یا مقدم بر زبان وجود ندارد»؟ («زبان و تاریخ طبقهٔ کارگر»، مندرج در جنسیت و خط‌مشی سیاسی تاریخ، ص ۵۶). آیا تمایز قایل شدن میان موضوعات ادبی و بررسی تاریخی امکان‌پذیر است؟ آیا محورها وکمال مطلوبها لزوماً بی‌ثبات و ناقصند؟ آیا اسکات در مسائل مربوط به جنسیت مذکر و مؤنث از تئوری قدرت کمک گرفته است؟ و آیا تاریخ رادیکال مستلزم معرفت‌شناسی رادیکال است؟

یادداشت‌ها

1 At the time of writing, the revised edition of Gender and the Politics of History had not been published. Page numbers thus correspond to the 1988 edition.

2 On Scott's appointment to the Institute for Advanced Study, see K. Hinds, 'Joan Wallach Scott: Breaking New Ground', Change, 1985, 17(4): 48-53.

3 J. W. Scott, 'Academic Freedom as an Ethical Practice', in L. Menand (ed.) The Future of Academic Freedom, Chicago, IL: University of Chicago Press, 1996, pp. 163-80; see also E. Abelson, D. Abraham and M. Murphy, 'Interview with Joan Scott', Radical History Review, 1989, 45: 41-59.

4 See also 'Forum: Raymond Martin, Joan W. Scott and Cushing Strout on Telling the Truth about History', History and Theory, 1995,34(4): 329-34; 'The Rhetoric of Crisis in Higher

1. Joan Kelly.

Education', in M. Berube and C. Nelson (eds) Higher Education under Fire: Politics, Economics and the Crisis of the Humanities, New York: Routledge, 1995, pp. 293-304; and 'Border Patrol: a Crisis in History? On Gerard Noiriel's Sur la crise de l'histoire', French Historical Studies, 1998,21(3): 383-97.

5 E. Hobsbawm and J. W. Scott, 'Political Shoemakers', Past and Present, 1980, 89: 86-114.

6 See also J. W. Scott, 'The Glassworkers of Carmaux', in S. Thernstrom and R. Sennett (eds) Nineteenth Century Cities: Essays in the New Urban History, Yale Studies of the City 1, New Haven, CT: Yale University Press, 1969, pp 3-48.

7 See also 'Women's Work and the Family in Nineteenth Century Europe' (with L. Tilly), in Comparative Studies in Society and History, 1975, 17(1): 36-64; L. Tilly, J. W. Scott and M. Cohen, 'Women's Work and European Fertility Patterns', Journal of Interdisciplinary History, 1976, 6(3): 447-76; and J. W. Scott, 'The Mechanization of Women's Work', Scientific American, September 1982: 167-87.

8 Scott also suggests that the feminist 'equality versus difference' debate is another privilege-protecting dead end. See 'The Sears Case', in Gender and the Politics of History, pp. 167-77.

9 A. Oakley, Sex, Gender and Society, New York: Harper Colophon Books, 1972; and N. Chodorow, 'Being and Doing: a Cross-cultural Examination of the Socialization of Males and Females', in V. Gornick and B. Moran (eds) Women in Sexist Society, New York: Basic Books, 1971, pp. 259-91.

10 For reviews of Gender and the Politics of History, see M. J. Boxer, Journal of Social History, 1989, 22(4): 788-90; C. Koonz, Women's Review of Books, 1989,6(1): 19-20; W. H. Sewell, History and Theory, 1990,29(1): 71-82; L. Tilly, 'Gender, Women's History and Social History', Pasato et Presente, 1989,20-1: 14-25; and E. Weber, New Republic, 1988, 199(3848): 43-6.

11 See, for example, N. Hartsock, Money, Sex and Power: Toward a Feminist Historical Materialism, New York: Longman, 1983.

آثار مهم

The Glassworkers of Carmaux: French Craftsmen and Political Action in a Nineteenth Century City, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1974.

(with L. Tilly), Women, Work, and Family, New York: Holt, Rinehart & Winston, 1978.

(with E. Hobsbawm), 'Political Shoemakers', Past and Present, 1980, 89: 86-114. Gender and the Politics of History, New York: Columbia University Press, 1988, revised edition 1999.

'History in Crisis? The Others' Side of the Story', American Historical Review, 1989, 94(3): 680-92.

'Women's History', in P. Burke (ed.) New Perspectives on Historical Writing, London: Polity, 1991, pp. 43-66.

'Forum: Raymond Martin, Joan W. Scott and Cushing Strout on Telling the Truth about History', History and Theory, 1995,34(4): 329-34.

'After History?', Common Knowledge, 1996, 5(3): 9-26.

(ed.) Feminism and History, Oxford Readings in Feminism, Oxford: Oxford University Press, 1996.

Only Paradoxes to Offer: French Feminists and the Rights of Man, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1996.

'Border Patrol: a Crisis in History? On Gerard Noiriel's Sur la crise de l'histoire', French Historical Studies, 1998,21(3): 383-97.

همچنین نگاه کنید به

Davis, Derrida (CT), Foucault, Hobsbawm, Rowbotham, Thompson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Abelson, E., Abraham, D. and Murphy, M., 'Interview with Joan Scott', Radical History Review, 1989,45: 41-59.

Downs, L. L. 'If "Woman" is Just an Empty Category, then Why am I Afraid to Walk Alone at Night?' and 'Reply to Joan Scott', in Comparative Studies in Society and History, 1993,35(2): 414-51.

Fontana, B., 'Review: Only Paradoxes to Offer', Times Literary Supplement, 28 February 1997, 4900: 31.

Goodman, D., 'More than Paradoxes to Offer: Feminist History as Critical Practice', History and Theory, 1997, 36(3): 392-405.

Kent, c., 'Victorian Social History: Post-Thompson, Post-Foucault, Postmodern', Victorian

Studies, 1996, 40(1): 97-133.

Koonz, c., 'Review: Gender and the Politics of History', Women's Review of Books, 1989, 6(1): 19-20.

Scott, J. W., Palmer, B. D., Stansell, C. and Rabinbach, A., 'Class, Sex, and Language in Nineteenth-century Britain', International Labor and Working Class History, 1987,31: 1-36.

Sewell, W. H., 'Review: Gender and the Politics of History', History and Theory, 1990,29(1): 71-82.

Tilly, L., 'Gender, Women's History and Social History', Pasato et Presente, 1989, 20-1: 14-25.

Varikas, E., 'Gender, Experience and Subjectivity: the Tilly-Scott Disagreement', New Left Review, 1995,211: 89-101.

Zissner, J. P., History and Feminism: a Glass Half FillI, New York: Twayne, 1993.

اسوالدا اشپنگلر (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶)

از زمان انتشار کتاب انحطاط غرب[1] اشپنگلر در ۱۹۱۸، تاریخ‌نویسان در مورد اینکه چگونه باید با آن برخورد کنند، سردرگم بوده‌اند. هرچند آنان تقریباً به طور کلی آن را به عنوان اثری بیش از حد نظری، پر از اشتباه و حتی تخیلی، تخطئه کردند، جهانیان مصرانه از پذیرفتن نظریات آنان سر باز زدند. از دیدگاه جهانیان، چنین به نظر می‌رسد که گزارش اشپنگلر دربارهٔ فروپاشی تمدن غرب، اظهار تأییدی است برای عقیده‌شان در مورد «ظلمت این عصر».[۱]

اسوالد اشپنگلر[2] در بلانگ‌کنبرگ[3]، شمال آلمان در بیست و نهم ماه مه ۱۸۸۰ متولد شد. وی ادبیات یونان و روم باستان، ریاضیات و علوم را در دانشگاههای مونیخ، برلین و هاله[4] فراگرفت، و گواهینامهٔ دکتری و استادی‌اش را، یکی به خاطر تحقیقش دربارهٔ فیلسوف پیش از سقراط، هراکلیت و یکی دیگر هم به خاطر مطالعه دربارهٔ «گونه‌های عالی عالم جانوران» دریافت کرد.

وی قبل از پرداختن به کار در یک آموزشگاه عالی در هامبورگ (۱۹۰۸)، مدتی کوتاه در زاربوروکن[5] و دوسلدورف تدریس کرد. از آنجایی که این آموزشگاه تازه‌تأسیس بود و شمار کارمندان آموزشی اندک، اشپنگلر به آموزش درسهایی مانند زبان آلمانی، تاریخ، ریاضیات، و علوم پرداخت. هنگامی که مادرش در ۱۹۰۱ درگذشت برای او ثروتی کافی که می‌شد با آن حوایج مادی‌اش را تأمین کند، به ارث گذاشت. وی یک سال دیگر نیز به تدریس ادامه داد و بعد از آن تمام کوشش خود را صرف نوشتن کرد. با پی‌بردن به اینکه آب و هوای هامبورگ عامل تشدیدکنندهٔ سردردی است که وی از آن رنج می‌برد، تصمیم گرفت به مونیخ نقل‌مکان کند. او در مونیخ مدتی با شعر، نمایشنامه‌نویسی و نوشتن داستانهای کوتاه مشغول بود، اما رویدادهایی که در اروپا پدید آمد وی را به سوی سیاست و تاریخ سوق داد. او بعدها چنین نوشت:

> در آن دوران جنگ جهانی برای من هم به عنوان رویدادی قریب‌الوقوع و هم به عنوان بروز اجتناب‌ناپذیر و نمایان بحران تاریخی به نظر می‌رسید، و تلاش من این بود تا آن را

---

1. The Decline of the West.
2. Oswald Spengler.
3. Blankenburg.
4. Halle.
5. Saarbrücken.

از راه بررسی حالت روحی قرنهای ـ نه سالها ـ گذشته درک کنم.

(انحطاط غرب، ج اول، ص ۴۶)

[اشپنگلر شروع به نوشتن کتابی کرد که بعداً قرار بود با عنوان «محافظه‌کار و لیبرال» منتشر شود، اما با ادامه یافتن بررسی و تحقیقش، گسترهٔ کار وسعت یافت. با آغاز شدن جنگ، ساختار کتابی که در حال حاضر Der Untergang des Abendlandes نامیده می‌شود، شکل نهایی‌اش را پیدا کرد. اشپنگلر، در این اثر یک بررسی مقایسه‌ای را دربارهٔ تولد، رشد، سقوط و انهدام هشت فرهنگ ارائه می‌کند: بابلی، هندی، چینی، مصری، مایایی ـ آزتکی (مکزیکی)، کلاسیک (یونانی ـ رومی)، مغی[1] (عربی، سوری، یهودی، بیزانسی، و اسلامی) و به نحوی هراسناک «فاوستی»[2] (اروپای غربی).

با شروع جنگ اول جهانی، عایدات برون‌مرزی مربوط به ارثیه‌ای که مادرش برای وی باقی گذاشته بود، قطع شد. اشپنگلر دو بار از سوی ارتش به علت عدم سلامت جسمی از خدمت معاف شده بود و از لحاظ وضع معیشتی در موقعیت بدی به سر می‌برد. به رغم این شرایط، او توانست جلد اول انحطاط غرب را در پایان جنگ به اتمام برساند. به لحاظ پیداکردن ناشر با مشکل مواجه شد، اما سرانجام یک شرکت انتشاراتی در وین چاپ و نشر آن را پذیرفت. ولی در زمانی که جلد دوم این کتاب در ۱۹۲۲ به چاپ رسیده بود، نزدیک به صدهزار نسخه از جلد اول فروخته شده بود. اشپنگلر، با تکیه بر موفقیت عمومی کتاب، تصمیم گرفت تا نقشی فعال در امور سیاسی عهده‌دار شود. وی چندان اعتقادی به جمهوری وایمار نداشت. او باور داشت که دموکراسی بزودی راه را برای یک دوران دیکتاتوری و سزاریسم باز خواهد کرد. بر این اساس، وی احساس کرد که وظیفه دارد به جست‌وجو و حمایت از کسی برآید که بتواند آلمان را از مصیبتهایی که ممکن است در پیش رو داشته باشد، نجات دهد. چنین افکاری اشپنگلر را در نظر حزب نازی نوبنیاد جذاب ساخت، و ژرژ شتراسر[3] مرتباً با او تماس می‌گرفت، تا مبلّغ حزب شود. اما اشپنگلر از این دعوت سر باز می‌زد، زیراکه آنتی ـ سمیتیسم[4] تعصب‌آمیز و نژادپرستی هیتلر در او احساس انزجار ایجاد می‌کرد (Politische Schriften، ص ۱۰).[۲] به نظر وی، آلمان به یک دیکتاتور قدرتمند و در عین حال نیکخواه نیازمند بود (نک Preussentum und Sozialismus 1919). او عقیده داشت که ژنرال

---

1. Magian. 2. Faustian. 3. Georg Strasser.
4. Politische Schriften.

فون زیکت[1]، فرماندهٔ سپاه کوچکی که طبق مجوز پیمان ورسای به وجود آمده بود، دقیقاً همان شخصی است که مناسب بر عهده گرفتن چنین نقشی است، اما زیکت از انجام دادن هرگونه عملی برای متحقق ساختن چنین نقشی امتناع ورزید.

با تثبیت اقتصاد آلمان در ۱۹۲۵ و دوران رفاه و آسایش پس از آن، محبوبیت اشپنگلر رو به افول گذاشت. اگرچه درآمد ناشی از فروش انحطاط غرب، پول فراوانی نصیبش ساخت، و او از این پول برای ایراد سخنرانیهایی در سراسر آلمان و در ایتالیا، اسپانیا، لیتوانی، لتونی، و فنلاند استفاده کرد. او پس از این سخنرانی باز هم به تاریخ روی آورد و کتابهای Früzheit der Weltgeschichte (۱۹۲۵) و انسان و فناوری[2] (این کتاب در ۱۹۳۱ به انگلیسی ترجمه شد) به رشتهٔ تحریر درآورد. اشپنگلر در کتاب اخیر نمادهای گدازه، کریستال، و آمیب را برای توصیف ویژگی فرهنگهای متوالی مربوط به پیش از تاریخ (۱۰۰/۰۰۰-۲۰/۰۰۰ ق‌م، ۲۰/۰۰۰-۸۰۰۰ ق‌م و ۸۰۰۰-۳۰۰۰ ق‌م) به کار می‌گیرد.

در نخستین دوره از این ادوار، انسان در سراسر کرهٔ زمین مانند گدازه‌های یک آتشفشان پخش و پراکنده شده‌اند. در «عصر کریستال» آنان اندک‌اندک پی می‌برند که از دیگر جانوران متمایزند. در «عصر آمیب» انسانها از وجود خودشان به عنوان افراد آگاهی می‌یابند، و زبانها و قبیله‌های گوناگون پدیدار می‌شوند. آنان، بسان آمیب‌ها، متحرک و انبساط‌پذیر بودند. از میان این اعصار سه فرهنگ ظهور کرد: آتلانتیس[3] (متمرکز در اسپانیا، مغرب و شمال صحرا)، کاش[4] (متمرکز در خلیج‌فارس، عمان، بلوچستان، و حیدرآباد) و توران (ممتد از اسکاندیناوی به کره).[۳] شگفت اینکه، نظریاتش دربارهٔ انسانهایی که بسان گدازه و آمیب بوده‌اند، توجه متخصصان مطالعات مربوط به پیش از تاریخ را جلب نکرد. اشپنگلر در انسان و فناوری استدلال می‌کند که عطیهٔ فنون صنعتی غرب به کشورهای کمتر توسعه یافته (بیشتر کشورهای خارج از اروپای غربی) مردم این کشورها را به سوی انقلابی جهانی سوق خواهد داد.

اشپنگلر اندک‌زمانی پیش از مرگش به سیاست رو آورد. به عنوان مثال، او در کتاب لحظهٔ تصمیم[5] (۱۹۳۳) پیشگویی کرد که جنگی در راه است که به آلمان حتماً صدمه خواهد زد. این کتاب

1. General Von Seeckt.
2. Der Mensch und die Technik.
3. Atlantis.
4. Kasch.
5. Die Jahre der Entscheidung.

پیش از آنکه نازی‌ها پی ببرند که دربردارندهٔ رد و تکذیبهایی تلویحی دربارهٔ هیتلر و پیروان اوست، از شمارگان بالایی برخوردار بود. در ضمن یکی از علتهای بالا بودن تیراژ کتاب مربوط به این بود که کتاب مزبور غدغن اعلام شد و روزنامه‌ها از بردن نام اشپنگلر منع شدند. وی در هشتم ماه مه ۱۹۳۶ چشم از جهان فرو بست.

اشپنگلر در مقدمهٔ کتاب انحطاط غرب استدلال می‌کند که تاریخ‌نویسان معمولاً تاریخ را «به مثابهٔ گونه‌ای کرم کدو تلقی می‌کنند که یک دوره پس از دورهٔ دیگر به طول خودش اضافه می‌کند» (ج اول، ص ۲۱). از نظر آنان تاریخ، خطی است و در تمدن مدرن غرب به اوج خود می‌رسد. بنابراین اروپا مرکز تاریخ است، و تمام فرهنگهای دیگر به وجود آمده‌اند تا در مدار آن حرکت کنند. اشپنگلر مدعی است که چنین نظریه‌ای بی‌معنی و حاکی از خودمحوری است. او می‌نویسد:

> من، در جای آن توهم بی‌محتوای یک تاریخ خطی که صرفاً می‌تواند با نادیده گرفتن تأسف‌آور انبوهی از واقعیتها تداوم یافته باشد، شور و نشاط چند فرهنگ توانمند را مشاهده می‌کنم، هر کدام در حال رویش با قدرت اولیه از خاک یک مام میهن به طوری که با استواری، مرتبط با سراسر کل چرخهٔ زندگی‌اش به قوت خود باقی می‌ماند. هرکدام مطالب خود را، انسان خود را، در تصویر ذهنی خاص خود رقم می‌زند: هرکدام دارای اندیشهٔ خاص خود، تمناهای خاص خود، زندگی، اراده و احساس، خاص خود، مرگ خاص خود است.... من تاریخ جهانی را چونان تصویری از شکل‌گیریها و دگرگونیهای پایان‌ناپذیر، از طلوع و افولهای شکلهای ارگانیک می‌بینم.

(همان)

تاریخ فاقد مرکز است: سرگذشت چند فرهنگ بالقوه نامحدود است که «با یک بی‌هدفی بسیار خوب، مانند گلهای مزرعه می‌روید» (همان). از دیدگاه اشپنگلر، مانند هِردِر، «روییدن» واژهٔ مناسبی است، وی باور دارد که فرهنگها به طرزی قابل قیاس با چرخهٔ زندگی گیاهان یا جانوران پرورش می‌یابند. او همچنین در اغلب موارد چنین رشد و تکاملی را برحسب توالی چهار فصل سال توصیف می‌کند. فرهنگها در موقعی که زندگی روستایی، کشاورزی، و فئودالی است بهار ویژهٔ خود را دارند؛ تابستانشان هنگامی است که شهرها پدید می‌آیند، اشرافیتی به لحاظ آداب و رسوم شکل می‌گیرد و گروهی به نام هنرمندان جانشین نیاکان گمنام خود می‌شوند؛ پاییزشان هنگامی است که

شهرها و تجارت گسترش یافته‌اند، حکومتهای سلطنتی متمرکز شده‌اند و دین و سنت مورد اعتراض قرارگرفته‌اند؛ و زمستانشان زمانی است که شکاکیت، ماتریالیسم، امپریالیسم، پیوسته با هم اختلاف دارند و «کلان‌شهر» (شهرهای بین‌المللی، با جمعیت کثیری از کارگران) پدید می‌آید. افزون بر این، فرهنگهای کلاسیک و فاوستی «بهار»شان را به ترتیب در دورهٔ هُمری و قرون وسطا گذراندند؛ «تابستان» به هنگام پیدایش دولت ـ شهر، و رنسانس پدید آمد؛ «پاییز» در دوران جنگهای پلوپونزی، و در قرن هجدهم آشکار شد؛ و «زمستان» در دوران سوفسطاییان و سقراط و افلاطون، و در قرن نوزدهم سپری شد. اشپنگلر استدلال می‌کند که هدف باید متوجه پدید آوردن یک «ریخت‌شناسی» تطبیقی «وابسته به علم قیافه‌شناسی» در مورد «فرهنگها» باشد: گزارشی از فرهنگها به مثابهٔ موجوداتی زنده که زاده می‌شوند، رشد می‌کنند، رو به زوال می‌گذارند، و می‌میرند.

اشپنگلر عقیده دارد با اتخاذ چنین روشی برای بررسی، تاریخ‌نویسان امکان می‌یابند تا دربارهٔ آیندهٔ فرهنگهای خاص به پیش‌بینیهای لازم بپردازند. در واقع، اشپنگلر اثر خود را به عنوان اولین تلاش برای از پیش تعیین کردن «استمرار، ریتم، معنی و پیامد مراحل هنوز تحقق‌نیافتهٔ تاریخ غربی‌مان» عرضه می‌دارد (همان، ج اول، ص ۱۱۲). وی حتی تأکید می‌کند که فرهنگها از یک چرخهٔ زندگی تقریباً هزارساله برخوردارند و در حدی قابل توجه دقیق بودن «زندگیها»ی چهار فرهنگ (فاوستی، کلاسیک، چینی، و مصری) را در سه جدول که به جلد اول ضمیمه شده، تفکیک کرده است. اما او عقیده دارد که در مورد جاهای دیگر طول عمر فرهنگها ممکن است به طور چشمگیری تغییر کند. برخی از فرهنگها در یک حالت خاص به طرز قابل ملاحظه‌ای بیشتر از هزار سال دوام پیدا کنند، بنابراین او می‌پندارد که نمونه‌های چین و هند این موضوع را اثبات می‌کند. همچنین یک فرهنگ ممکن است پس از یک دورهٔ نسبتاً کوتاه، به علت تاخت و تاز بیگانگان، همان‌طور که در مورد فرهنگ مایایی ـ آزتک اتفاق افتاد، نابود شود، یا به وسیلهٔ "Pseudomorphosis" از بین برود. "Pseudomorphosis" به آن مواردی اطلاق می‌شود که در آنها یک فرهنگ کهن‌تر بیگانه بر یک فرهنگ نوخاسته تسلط می‌یابد، در حدی که مانع پیشرفت طبیعی فرهنگ نوخاسته می‌شود (همان، ج اول، ص ۱۸۳). اشپنگلر عقیده داشت که شبه ریخت‌شناسی در روسیه بوضوح مبرهن بود، زیراکه با ورود مارکسیسم از رشد و پیشرفت باز ایستاد. وی در عین حال مواظب بود تا خاطرنشان کند که «سرنوشت» یک فرهنگ تا اندازهٔ زیادی «به شخصیت و

شایستگیهای تک‌تک بازیگران» موکول است (همان، ج اول، صص ۳۸، ۱۴۵؛ ج دوم، ص ۴۴۶). متنوع بودن اظهارات اشپنگلر، داوری در این مورد را که بدانیم نظرش دربارهٔ موضوع جبرگرایی چیست، دشوار می‌سازد.

اشپنگلر همچنین باور دارد که فرهنگها توسط «نمادهای بنیادی» مشخص یا ایده‌های کلیدی شکل گرفته‌اند. نمادهایی که به فرهنگها شکل می‌دهند، به قدری از یکدیگر متمایزند که درک بین دو فرهنگ فقط برای برخی از اشخاص امکان‌پذیر است (همان، ج اول، صص ۴، ۱۴۷). اشپنگلر به طور مشخص یکی از این اشخاص است. به عنوان مثال، از دیدگاه مغی‌ها، جهان بسان غاری است که در آن نور علیه ظلمت می‌جنگد. اشپنگلر مدعی است که داشتن چنین دیدگاهی دربارهٔ جهان، در «افسون» جبر و مقابله، دیدگاه بطلمیوسی دربارهٔ کاینات و معماری کلیسای بازیلیک و مسجد، دیده شده است. فرهنگ اروپای غربی (۹۰۰ـ میلادی) به سبب بلندپروازی بی‌حد و حصر مردمانش «فاوستی» است. منارهای مخروطی کلیساهای جامعش سر به فلک کشیده‌اند، نقاشیهایش ژرفایی از چشم‌اندازی را که قبلاً رؤیت نشده است، عرضه می‌دارند، کشتیهایش دریاها را تسخیر می‌کنند، و جنگ‌افزارهایش موجبات پیشگیری از خسارات تا به حال ناشناخته را فراهم می‌سازد.

با خواندن انحطاط غرب شما نمی‌توانید متعجب نشوید که چرا کتاب مزبور این‌همه پرطرفدار بوده است. پاسخ این پرسش به مناسبت زمانی مربوط می‌شود. انحطاط غرب حدس و گمان عمومی را مبنی بر اینکه سقوط آلمان در فاصلهٔ ۱۹۱۸ و ۱۹۲۳ نشانهٔ یک کسالت شدید بود، به زبان آورد. در قرن بیستم، مردم ایمان خود را به ایدهٔ پیشرفت تاریخی از دست دادند. تقریباً، آنان تنازعات فراوان دوران خود را حاکی از انحطاط می‌دانستند. اشپنگلر دیدگاه آنان را در قبال جهان تأیید کرد.

کمتر کسی از پژوهشگران چیزی برای گفتن در انحطاط غرب یافت. حتی کسانی هم که از آثار اشپنگلر جانبداری می‌کردند، نمونه‌ای در این مورد ارائه ندادند. مثلاً، مانفریت شروتر[1] را «قدرت شیطانی» اشپنگلر تحت تأثیر قرار داد، اما عقیده داشت که تعبیرهایش خام و خشن است، و با آنکه ادوارد مایر[2] باور داشت که در مورد داوری اشپنگلر از زمان حال به عنوان لحظهٔ انحطاط مطالب زیادی وجود دارد، از پذیرفتن اینکه همهٔ اعمال از تجلیات یک نماد بنیادی محسوب می‌شوند و اینکه تعامل فرهنگی تقریباً ناممکن است، امتناع ورزید.[۴] در برون‌مرز آلمان، استقبال از وی

1. Manfred Schroeter. 2. Eduard Meyer.

بندرت بهتر بود. بندتو کروچه انحطاط غرب را به عنوان تکرار محض آنچه ویکو در علم جدید دو قرن پیشتر اظهار داشته بود، مردود دانست، آندره فوکسونه[1] وی را به عنوان یک میهن‌پرست افراطی آلمانی متهم کرد، آر. جی. کالینگ‌وود توصیف وی را دربارهٔ «نمادهای بنیادی» و متشبث شدنش را به تاریخ باستان زیر سؤال برد، و جی. تی. شات‌ول[2] این سخن را که دموکراسی به انحطاط بیشتری منتهی خواهد شد، تکذیب کرد. علاوه بر اینها باز هم به فهرست اتهامات افزوده شد. تاریخ‌نویسان جر و بحث کردند که وی برای اثبات طرح خود، جزئیات تاریخی را گلچین و حتی جعل می‌کرد، گفتند که او نتوانست این ادعا را که فرهنگها اساساً از یکدیگر متمایزند، اثبات کند و بالاخره اظهار داشتند استدلال اینکه درک بین دو فرهنگ فقط برای عدهٔ معدودی میسر است، در تاریخی که برای مطالعهٔ عموم مردم نوشته شده بود، کاری بیهوده بود.[۵]

اما افکار عمومی به این‌گونه نظریات اعتنا نکرد. انحطاط غرب به چندین زبان ترجمه شده بود و هرچند فروش آن در دهۀ ۱۹۲۰ رو به کاهش نهاد، همچنان تا اندازه‌ای بازارش رونق داشت. در دهۀ ۱۹۴۰ آثار تاریخ‌نویسان جدید ادواری، ازجمله آرنولد توین‌بی، پیتریم ای. سوروکین[3]، و آلفرد ال. کروبر[4] خوانندگان را به مقایسه و مقابلهٔ تألیفات آنان واداشت.[۶] هرچند این «اشپنگلری‌های نوخاسته» درواقع «ضد اشپنگلری‌ها» بودند، تأیید کردند که اشپنگلر سرمشق رایج خطی تاریخ را از بن برانداخت و دریچهٔ گفت‌وشنود را به روی «زندگیها»ی فرهنگهای جهان گشود. همچنین اندیشه‌های اشپنگلر از سوی شاعرانی مانند تی. اس. الیوت[5]، ازرا پاند[6]، یتیس[7]، و دبلیو. اچ. اُدن[8]، داستان‌نویسانی مانند اف. اسکات فیتزجرالد[9] و فیلسوفانی مانند لودویک ویتگنشتاین مورد اقتباس و پذیرش قرار گرفت.[۷] در دهۀ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، خطرات ناشی از ازدیاد جمعیت و گسترش سریع کمونیسم به داخل قارهٔ آسیا، عدهٔ زیادی را دوباره به سوی آثار اشپنگلر جلب کرد. به عنوان مثال، درکتاب دوران انحطاط سرزمینهای غروب[10]، جیمز فنلی[11] بر این مطلب که دنیای غرب در یک حالت انحطاط به سر می‌برد، بشدت تأکید کرد. به طور مشابه، همچنین می‌توان آثار بدبینانهٔ دیگری را از دهۀ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پیدا کرد.[۸] اندیشه‌های اشپنگلر همچنین در دهۀ ۱۹۹۰ در شماری از شبکه‌های جهانی کامپیوتری نئوفاشیستی و راسیستی[12] پدیدار شد.[۹] با توجه به عقاید و

---

1. André Fauconnet.
2. J. T. Shotwell.
3. Pitrim A. Sorokin.
4. Alfred L. Kroeber.
5. T. S. Eliot.
6. Ezara Pound.
7. Yeats.
8. W.H.Auden.
9. F. Scott Fitzgerald.
10. Twilight of the Evening Lands.
11. James Fennelly.
12. racist.

آرای اشپنگلر در قبال نازیسم، این امر مضحک به نظر می‌رسد. تداوم محبوبیت انحطاط غرب مدیون آنچه اشپنگلر دربارهٔ گذشته می‌گوید نیست، بلکه مدیون مطالبی است که دربارهٔ زمان حال می‌گوید. همان‌گونه که هیوز[1] نتیجه می‌گیرد:

> این کتاب بیش از هر کتاب بی‌همتای دیگر، کسالت مدرنی را که بسیاری آن را احساس می‌کنند و شمار اندکی می‌توانند بیانش کنند به طور همه‌جانبه بر زبان می‌آورد. این کتاب به نمونهٔ موجزی از فلسفهٔ بدبینی هم‌اکنون آشنای غرب قرن بیستم با توجه به آیندهٔ تاریخی ویژهٔ خودش تبدیل شده است.[۱۰]

یادداشت‌ها

1. Wittgenstein, Philosophical Remarks, ed. R. Rhees, trans. R. Hargreaves and R. White, New York: Barnes & Noble, preface.

2 Quoted in H. S. Hughes, Oswald Spengler, a Critical Estimate, New York: Scribner, 1952, p. 127.

3 J. Farrenkopf, 'The Transformation of Spengler's Philosophy of World History', Journal of the History of Ideas, 1991, 52(3): 463-85.

4 M. Schroeter, Der Streit um Spengler: Kritik seiner Kritiker, Munich: C. H. Beck, 1922; id., Die Metaphysik des Untergangs, Munich: Leibniz- Verlag, 1949; id., Spengler-Studien, Munich: C. H. Beck, 1965; E. Meyer, Spenglers Untergang de Abendlandes, Berlin: 1925. For a description of these, see Hughes. Oswald Spengler, p. 93.

5 See, for instance, H. Barth, Truth and Ideology, Berkeley, CA: University of California Press, 1976; D. A. Messer, Oswald Spengler als Philosoph, Stuttgart: Drud von Streder, 1927; E. Heller, The Disinherited Mind. New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1975, pp. 179-96; M. Braun, 'Bury, Spengler and the New Spenglerians', History Today, 1952, 7(8): 525-9; and W. Lewis, Time and Western Man, revised edition, ed. P. Edwards, Santa Rosa, CA: Black Sparrow Press, 1993.

6 A. Toynbee, A Study of History, 12 vols, London: Oxford University Press, 1935-61; P. A. Sorokin, Social and Cultural Dynamics, New York: American Book Company, 1937-41; and

---

1. Hughes.

A. L. Kroeber, Configurations of Culture Growth, Berkeley, CA: University of California Press, 1944.

7 On the influence of Spengler on twentieth-century poetry, see N. Frye, 'The Decline of the West by Oswald Spengler', Daedalus, 1972, 103(1): 1-13. On Fitzgerald and Spengler, see J. S. Whitley, 'A Touch of Disaster: Fitzgerald, Spengler and the Decline of the West', in A. R. Lee (ed.) Scott Fitzgerald: the Promises of Life, London: St Martin's Press, 1990, pp. 157-80; and J. Kirkby, 'Spengler and Apocalyptic Typology in F. Scott Fitzgerald's Tender is the Night', Southern Review: Literary and Interdisciplinary Essays, 1979, 12(3): 246-61. And on Spengler and Wittgenstein, see J. Bouveresse, '"The Darkness of this Time": Wittgenstein and the Modern World', in G. A. Phillips (ed.) Wittgenstein Centenary Essays, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, pp. 11-39; and W. M. DeAngelis, 'Wittgenstein and Spengler', Dialogue [Canada], 1994, 33(1): 41-61.

8 See J. F. Fennelly, Twilight of the Evening Lands: Oswald Spengler a Half Century Later, New York: Brookdale Press, 1972; T. Sunic, 'History and Decadence: Spengler's Cultural Pessimism Today', Clio, 1989, 19(1): 51-62; and K. P. Fischer, History and Prophecy: Oswald Spengler and the Decline of the West, New York: Peter Lang, 1989.

9 On Spengler and the web, see, for example, the article by R. Eatwell of the Manchester Guardian Weekly, 24 September 1995. See also R. C. Thurlow, 'Destiny and Doom: Spengler, Hitler and "British" Fascism', Patterns of Prejudice, 1981, 15(4): 17-33.

10 Hughes, Oswald Spengler, p. 165.

آثار مهم

Heraklit eine Studie, Halle: Kaemmerer, 1904.

Der metaphysische Gnmdgedanke der Heraklitschen Philosophie, Halle: Kaemmerer, 1904.

The Decline of the West, trans. C. F. Atkinson, 2 vols, New York: Alfred A. Knopf, 1926-8.

Preussentum urld Sozialismus, Munich: C. H. Beck, 1926.

Man and Technics: a Contribution to a Philosophy of Life, trans. C. F. Atkinson, New York: Alfred A. Knopf, 1932.

Politische Schriften, Munich: C. H. Beck, 1933.

The Hour of Decision, trans. C. F. Atkinson, New York: Alfred A. Knopf, 1934.

همچنین نگاه کنید به

Ibn Khaldun, Polybius, Toynbee, Vico, Wittgenstein (MP).

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Collingwood, R. G., 'Oswald Spengler and the Theory of Historical Cycles', Antiquity, 1927, 1: 311-25, 435-46.

Costello, P., World Historians and their Goals: Twentieth Century Answers to Modernism, DeKalb, IL: Northern Illinois University Press, 1993.

Farrenkopf, J., 'Hegel, Spengler and the Enigma of World History: Progress or Decline?' Clio, 1990, 19(4): 331-44.

____, 'The Transformation of Spengler's Philosophy of World History', journal of the History of Ideas, 1991, 52(3): 463-85.

Fennelly, J. F., Twilight of the Evening Lands: Oswald Spengler a Half Century Later, New Yark: Brookdale Press, 1972.

Fischer, K. P., History and Prophecy: Oswald Spengler and the Decline of the West, New York: Peter Lang, 1989.

Frye, N., 'The Decline of the West by Oswald Spengler', Daedalus, 1972, 103(1): 1-13.

Hughes, H. S., Oswald Spengler, a Critical Estimate, New York: Scribner & Sons, 1952.

McNeill, W. H., 'The Changing Shape of World History', History and Theory, 1995, 34(2): 8-26.

Sunic, T., 'History and Decadence: Spengler's Cultural Pessimism Today', Clio, 1989,19(1): 51-62.

Toynbee, A., A Study of History, 12 vols, London: Oxford University Press, 1934-61.

سوما چی‌ین (ح ۱۴۵ـ ح ۹۰ ق‌م)

تقریباً آنچه ما از زندگی «تاریخ‌نویس بزرگ چین»، سوما چی‌ین[1]، می‌دانیم، از دو منبع نشأت می‌گیرد: یکی «پسگفتا»ی است که در آخر کتاب وی به نام شیه چی[2] (یعنی، یادداشتهای تاریخ‌نویس بزرگ) درج شده است و دیگری نامه‌ای است که وی به ین شائو ـ چینگ[3] نوشته است.[۱] سوما چی‌ین، فرزند سوما تان[4]، تاریخ‌نویس بزرگ / طالع‌بین دربار هان[5] امپراتور سلسلهٔ وو[6]، از ۱۴۰ تا ۱۱۰ ق‌م، بود.[۲] وظایف مرتبط با منصب طالع‌بینی عبارت بود از انتخاب روزهای سعد برای برگزاری مراسم مهم، همسفر شدن با پادشاه در روزهای مهم مربوط به آیین قربانی و یادداشت کردن شرح وقایع روزانه.

سوما چی‌ین در ده سالگی توانست «نوشته‌های کهن را بخواند» و در بیست سالگی به سیر و سفرهای فراوانی رفته بود («شیه چی ۱۳۰» مندرج در کتاب سوما چی‌ین، تاریخ‌نویس بزرگ چین[7]، ص ۴۸). وی به خدمت دربار درآمد، و پس از مرگ پدرش، به جای او تاریخ‌نویس بزرگ / طالع‌بین دربار شد. او شروع به نوشتن شیه چی کرد ولی پیش از به اتمام رساندن آن، «مصیبت» گریبانگیر وی شد و ناچار شد به «شنیع‌ترین مجازاتها تن در دهد».[۳] به قصد کمک کردن به یکی از امرای نظامی شکست‌خورده لی لینگ[8]، سوما چی‌ین باعث رنجش خاطر امپراتور وو شده بود. امپراتور وی را به مرگ محکوم کرد، ولی بعداً محکومیتش به مجازات اخته شدن کاهش یافت. معمولاً، کسانی که قادر نبودند با پرداخت مقدار معتنابهی پول نقد موجبات تخفیف مجازات خود را فراهم کنند، دست به خودکشی می‌زدند. اما سوما چی‌ین به جای پرداخت پول متعهد شد تا کار نوشتن شیه چی را به پایان برساند.

اساس تصمیم سوما چی‌ین برای به انجام رساندن شیه چی مبتنی است بر احترام قایل شدن برای کنفوسیوس و احساس یگانگی با وی.[۴] سوما چی‌ین برای ما نقل می‌کند که آرزوی پدر متوفایش این بود تا کتاب تاریخی را که شروع کرده بود، به انجام برساند. همچنین ادامه دادن به

---

1. Ssu-ma Ch'ien.
2. Shih Chi.
3. Shao-ch'ing.
4. Ssu-ma T'an.
5. Han.
6. Wu.
7. Ssu-ma Ch'ien, Grand Historian of China.
8. Li Ling.

نوشتن شیه چی با فضیلت کنفوسیوسی ایثار فرزندان [درمورد پدران] سخت مرتبط شده بود. اما پدرش همچنین اشاره کرده بود که در به انجام رساندن شیه چی، کار کنفوسیوس در مورد گردآوری و احیا کردن سنتهای چینی و «لی»[1] یا اصول اخلاقی، تداوم خواهد یافت (همان، صص ۴۹ ـ ۵۰). یکی از نتایج تلاشهای کنفوسیوس، فکر به وجود آوردن سالنامهٔ بهار و پاییز[2] بود. ظاهراً، سالنامه یک وقایع‌نامهٔ مختصر دربارهٔ نواحی متعلق به دوازده دوک ایالت لو[3] از ۷۲۲ تا ۴۸۴ قبل از میلاد است. اما به نظر پژوهشگران که سنتهای سه‌گانهٔ کنفوسیوس ـ تسو[4]، کونگ ـ یانگ[5]، و کو ـ لیانگ[6] ـ را تفسیر کرده‌اند، دستور وی مبنی بر عرضه و گزینش مطالب و حتی اصطلاحات، حاکی از داوری کردن دربارهٔ رویدادهای تاریخ گذشته است. از دیدگاه آنان، سالنامه یک کتاب راهنما در مورد رفتار اخلاقی است. سوما چی‌ین به شیوه‌ای مشابه راجع به سالنامه اظهار نظر می‌کند:

> آنچه را مشکوک و تردیدآمیز است متمایز می‌سازد، درست و نادرست را توضیح می‌دهد، و به موضوعاتی که قطعیت ندارند، فیصله می‌بخشد. بد را بد می‌شمارد و خوب را خوب، برای شخص شایسته احترام قایل است، و آدم ناشایسته را می‌نکوهد. ایالتهایی را که دچار نابسامانی شده‌اند، سامان می‌بخشد و خانوادهٔ در حال متلاشی شدن را دوباره منسجم می‌سازد. آنچه را از آن غفلت شده بود، در معرض دید می‌گذارد و آنچه را از روی بی‌مبالاتی متروک مانده بود، دوباره مرسوم می‌کند.

(همان، ص ۵۱)

کتاب شیه چی سوما چی‌ین با چنین نیتی نوشته شده است. این نیت در سراسر اثر مشهود است، اما بخصوص در فصل ۶۱ بروشنی آشکار می‌شود. آنجا که وی می‌پرسد:

> برخی می‌گویند: «این است راه خداوند، بدون استثناء همهٔ انسانها، پیوسته بر کردار نیک پای فشردن.» آنگاه آیا می‌توانیم بگوییم که پو آی[7] و شو چی[8] انسانهای خوبی بودند یا انسانهای بدی؟ آنان از درستکاری دست برنداشتند و در کردارشان صاف و بیغش بودند... و با این احوال از گرسنگی مردند.... چیه[9] راهزن هر روز انسانهای معصوم را به قتل

1. Li.
2. Spring and Autumn Annals.
3. Lu.
4. Tso.
5. Kung-yang.
6. Ku-liang.
7. Po I.
8. Shu Ch'i.
9. Chih.

> رساند، بدنشان را مُثله کرد.... اما سرانجام از عمری طولانی برخوردار شد. به خاطر کدام فضیلت، وی چنین استحقاقی را به دست آورد؟ ... من خود را بسیار سردرگم احساس می‌کنم. آیا این به اصطلاح «راه خدا» درست است یا نادرست؟

(مندرج در کتاب سوما چی‌ین، تاریخ‌نویس بزرگ چین، صص ۱۸۸ ـ ۱۸۹)

وی در پاسخ به این پرسشها برخی از اندرزهای کنفوسیوس را ذکر می‌کند، ازجمله: این انسان فرزانه از خواب برخاست و تمام کاینات روشن شد.» مقصود سوما چی‌ین این است که، هرچند ممکن است آدم رذل گاهی اوقات در زندگی کامیاب شود و آدم نیک‌سیرت دچار رنج و عذاب شود، تاریخ‌نویسان خردمند سرانجام اعتبار آدمهای نیک‌سیرت را اعاده می‌کنند و به آدمهای رذل ثابت می‌کنند که آنان چیستند.[۵] چنین اعتقادی بروشنی موجب تفسیرهایی مانند مورد ذیل می‌شود:

> سو چی‌ین[۱] و دو برادرش جملگی در میان تیول‌داران به عنوان کارشناسان نظامی سیار به شهرت می‌رسند. خط‌مشی‌شان بیشتر بر شگردها و تغییر مکان دادنهای نیروی نظامی استوار بود. اما از آنجایی که سو چی‌ین به علت اتهام خیانت به وطن شهرتش خدشه‌دار شد، تمام مردم ایالات در مسخره‌کردن وی یکدل و یکصدا شدند.... سو چی‌ین از همان اوایل زندگی برای فرماندهی نظامی شش ایالت متحد قد علم کرد، و بدیهی است که وی در مقایسه با یک آدم معمولی از هوش سرشاری برخوردار بود. به همین دلیل من این گزارش را در مورد شرح کارهایش، با اشاره به این کار برحسب ترتیب زمانی صحیح، به رشتهٔ تحریر درآوردم، به طوری که وی دیگر از اتهام سوء شهرت و منسوب شدن به هر اتهام واهی دیگر معذب نباشد.[۶]

اشاره‌کردن به امور خوب و بد ممکن بود یک نویسنده را به دردسر بیندازد. یکی از راههای اجتناب از چنین دردسری، تبعیت از سنت انتقاد ضمنی و نامستقیم منتسب به کنفوسیوس در سالنامهٔ بهار و پاییز بود. سوما چی‌ین در پایان فصل ۱۱۰ ثابت می‌کند که از این سنت آگاه است:

> موقعی که کنفوسیوس سالنامهٔ بهار و پاییز را نوشت، در رفتار با سلسله‌های پادشاهی ین[۲] و هوان[۳]، دوک‌های اولیهٔ ایالت لو، بسیار آزاد بود؛ اما هنگامی که دوران بعدی دوک‌های

---

1. Su Ch'in. 2. Yin. 3. Huan.

دینگ[1] و آی[2] رسید، نوشته‌هایش جنبه‌ای کنایی پیدا می‌کند. زیرا که در دورهٔ بعدی، او دربارهٔ عصری که خودش در آن زندگی می‌کرد می‌نوشت، از این رو در بیان قضاوتهایش سرراست و صریح نبود، اما با زبانی دقیق و محتاطانه صحبت می‌کرد.

(یادداشتهای تاریخ‌نویس بزرگ، ۱۱۰: دو: ۱۶۲)[۷]

همان‌گونه که واتسن[3] خاطرنشان می‌کند، بعید است که سوما چی‌ین هر کلمه از نوشته‌هایش را با نیت افادهٔ نظریات اخلاقی انتخاب کرده باشد. اما در بعضی از موارد انسان به این نتیجه می‌رسد که وی دارد از دوره‌ای که خودش در آن به سر می‌برد، انتقاد می‌کند.[۸] مثلاً، نظریات سوما چی‌ین راجع به استفادهٔ کنفوسیوس از انتقاد ضمنی و نامستقیم در فصلی درج شده است که مربوط است به اقوام وحشی[4] و ممکن است نشانهٔ عدم توافقش با خط‌مشی سیاسی امپراتور وو در قبال آنان باشد (نیز نک ۱۰: یک: ۳۱۰).[۹]

وی همچنین رهنمود کنفوسیوس را در کتاب تأملات[5] در آنجا که می‌گوید، «زیاد گوش کن، اما به آن سخن که محل تردید است توجه مکن، با هشیاری سخن بگوی و به عواقب آن بیندیش» به‌کار می‌بندد.[۱۰] او مطالبی را که از بینشان نمی‌تواند اطلاعات موثق کسب کند، کنار می‌گذارد. مثلاً، وی توضیح می‌دهد که «ادوار پیش از سلسلهٔ چی‌ین، بی‌اندازه دورند و اطلاعات در موردشان به قدری اندک است که امکان درج یک گزارش مشروح را دربارهٔ آنها در اینجا ناممکن می‌سازد» (همان، ۴۹: یک: ۳۲۴؛ همچنین نک ۱۷: یک: ۴۲۳؛ ۱۸: یک: ۴۲۹؛ ۳۰: دو: ۸۳؛ ۱۲۷: دو: ۴۳۱؛ ۱۲۹: دو: ۴۳۳). او علاوه بر این شک و تردیدهایش را راجع به اطلاعاتی که باورنکردنی به نظر می‌رسند، ابراز می‌دارد. به عنوان مثال، در فصل ۸۶، وی این ادعا را که شاهزاده تان[6] قادر بود از آسمان گندم بباراند و بر سر اسبها شاخ سبز کند، به عنوان مطالبی «مضحک» غیرقابل طرح می‌داند.[۱۱] او باور دارد که موثق بودن اطلاعات می‌تواند از راه مقایسهٔ آنها با شش اثر کلاسیک منتسب به کنفوسیوس به اثبات برسد (کتاب قصاید[7]، کتاب تاریخ[8]، کتاب آیین و مراسم[9]، کتاب موسیقی[10]، کتاب تغییرات جوی[11] و سالنامهٔ بهار و پاییز). سوما چی‌ین تذکر می‌دهد هنگامی که با جزئیاتی مواجه

---

1. Ding.
2. Ai.
3. Watson.
4. Hsiung Nu.
5. Analects.
6. Tan.
7. Book of Odes.
8. Book of History.
9. Book of Rites.
10. Book of Music.
11. Book of Changes.

می‌شویم که در کتابهای کلاسیک مزبور از آنها ذکری به میان نیامده است، آنها را باید با اسناد و مدارکی دیگر سنجید و مقایسه کرد. او در شیه چی به بیش از ۷۵ سند، کتیبه، و بنای یادبود اشاره می‌کند. وی همچنین استفاده از اطلاعات خصوصی را توصیه می‌کند. به نظر می‌رسد که سوما چی‌ین از حرفه‌اش برای پرسش از افراد در پایتخت کمال استفاده را برده باشد (همان، ۷: یک: ۴۷ ـ ۴۸؛ ۹۵: یک: ۲۰۶؛ ۹۷: یک: ۲۳۱؛ ۱۰۴: یک: ۴۹۳). او بسیار سفر می‌کرد، و اغلب از اطلاعاتی که در خلال مسافرتهایش گرد آورده است، یاد می‌کند:

> موقعی که این فرصت را داشتم که از فنگ [۱] و پئی [۲] عبور کنم، از آدمهای کهنسال که به آن محل آمده بودند تا از خانهٔ زیائو هی [۳]، کائوکان [۴]، فان کوئی [۵] و زاهو ینیگ [۶] دیدن کنند، پرسش کردم و دربارهٔ روزهای گذشتهٔ زندگی اطلاعاتی کسب کردم. چقدر این اطلاعات با مطالبی که انسان به طور غیرمستقیم کسب می‌کند، متفاوت بود!

(همان، ۹۵: یک: ۲۰۵؛ همچنین نک ۸۴: یک: ۴۵۱ـ۴۵۲؛ ۲۹: دو: ۶۰)

سوما چی‌ین کهنسال‌ترین منابع خبری در دسترس خود را مورد سؤال قرار داد، زیرا که گمان می‌کرد آنان با پاسخهایشان دقیق‌ترین اطلاعات را در اختیارش می‌گذارند. او همچنین از مکانها و آثار باستانی دیدار کرد و به بررسی آنها پرداخت: وی شرح می‌دهد که با مشاهدهٔ کالسکه، لباسها، و ظروف ارزان‌قیمت کنفوسیوس مبهوت ماند.[۱۲]

سوما چی‌ین در چند مورد مدیون نظریات کنفوسیوس است. اما به لحاظ چهار ویژگی مهم، کتاب شیه چی به مثابهٔ اثری بدیع برجستگی پیدا می‌کند. نخست، برخلاف تاریخ‌نویسان پیشین، که به تمرکز بر یک قلمرو یا یک سلسلهٔ خاص گرایش دارند، شیه چی تاریخی است دربارهٔ جهان شناخته‌شده. یکصد و سی فصل آن، تاریخ چین و برخی از سرزمینهای واقع در مرزهایش را از زمان امپراتور زرد اساطیری (؟۲۶۹۷ـ؟۲۵۹۹ قم) تا به زمان خود سوما چی‌ین در برمی‌گیرد. دوم، سوما چی‌ین در مقایسه با پیشینیانش از منابع و مطالب متنوع‌تری استفاده می‌کند. همان‌گونه که در سطرهای بالا گفته شد، وی به مردم، اشیا و اماکن، همچنین اسناد و مدارک، به عنوان منابع اطلاعات نگاه می‌کند. سوم، شیه چی به فراسوی مرزهای دربار توجه نشان می‌دهد. بالاخره، در شیه

1. Feng.
2. Pei.
3. Xiao He.
4. Cao Can.
5. Fan Kuai.
6. Xiahou Ying.

چی سوما چی‌ین از سنت ترتیب زمانی جدا می‌شود. در عوض این کتاب در چهار بخش تدوین شده است: وقایع سالانهٔ عمده (پن ـ چی[1]، ۱۲ فصل)، جدولهای زمانی (پیائو[2]، ۱۰ فصل)، رساله‌ها (شو[3]، ۸ فصل)، کاخهای موروثی (شیه ـ چیا[4]، ۳۰ فصل) و تذکره‌ها و زندگینامه‌ها (لیه ـ چوان[5]، ۷۰ فصل) («شیه چی ۱۳۰» مندرج در سوما چی‌ین، تاریخ‌نویس بزرگ چین، صص ۵۶ ـ ۵۷). وقایع سالانهٔ عمده به شرح جزئیات کاخهای سلطنتی و امپراتورهای خاص می‌پردازد. بخش بعدی شامل جدولهای زمانی است، که رویدادها را به صورت نمودار نشان می‌دهد. بعد از اینها، رساله‌هایی که دربارهٔ موضوعاتی مانند مهندسی هیدرولیک، نجوم، اقتصاد، تقویم، آداب و رسوم، موسیقی، و امور مذهبی است، قرار دارد. پس از رساله‌ها، کاخهای موروثی می‌آید، که به شرح مفصل تاریخ کاخهای مشهور و موروثی خاندانهای صاحب منصب می‌پردازد. بخش آخر، زندگینامه‌ها، به زندگی افراد، افراد خارجی و افراد دارای گرایشهای مشابه، منزلت یا پیشهٔ اجتماعی (مانند خانواده‌های امپراتورها، فیلسوفان، شاعران ناامید، آدمکشان، مقامات امنیتی، دلقکان، غیبگویان، و کلان‌سرمایه‌داران) اختصاص دارد.[۱۳] در محدودهٔ هرکدام از این بخشها و فصلها به ترتیب زمان مدون شده‌اند.

از طریق چنین ساختاری است که سوما چی‌ین نظریات اخلاقی‌اش را بیان می‌دارد. همان‌گونه که واتسن اظهارنظر می‌کند:

> بخشهای متنوع گسترده و فصلهای یکصد و سی گانهٔ شیه چی صرفاً بخش‌بندیهای من عندی چی‌ین را ارائه نمی‌کند. یک واحد مهم رسمی است که مندرجاتش گزینش شده و با دقت و تعمد تدوین گردیده است.[۱۴]

آنچه او در این کتاب مطرح کرده است، در عین حال اطلاعات زیادی راجع به خودش در اختیار ما می‌گذارد. در فصل آخر، سوما چی‌ین برای ما نقل می‌کند که ترتیب بخشهای کتابش به صورت سلسله مراتبی انجام گرفته است؛ مثلاً، موضوعات زندگینامه‌ها در مقایسه با موضوعات وقایع سالانهٔ عمده دارای اهمیت کمتری است. جایی که سوما چی‌ین نام افراد خاصی را درج کرده، نشانگر آن است که این افراد تا چه اندازه قدرتمند یا از اهمیت برخوردار بوده‌اند. مثلاً، زیان یو[6] و

---

1. Pen-chi. 2. Piao. 3. Shu.
4. Shih-chia. 5. lieh-chuan. 6. Hsian Yü.

شهبانو لو[1] در دوران حکومتهای نخست چی‌او[2] و هوی[3] از سلسلهٔ هان، فرمانروایان واقعی چین بوده‌اند. سوما چی‌ین نام اولی را در آخر وقایع سالانه درج می‌کند. به همین ترتیب، در تعیین جای چی‌ان[4] وی [= زن] و کنفوسیوس درکاخهای موروثی درج می‌شوند، سوما چی‌ین نام این دو را در عداد موضوعات بخش زندگینامه‌هاکه باید نامهایشان در آنجا درج می‌شد، نمی‌آورد. سوما چی‌ین همچنین قادر است نظریاتش را از راه توزیع مطلب ابراز کند، همان‌گونه که ترتیب پنج بخشی به وی امکان می‌دهد تا دربارهٔ شخص یا رویداد یکسانی در فصلهای مختلف کتابش به اظهارنظر بپردازد. همان‌طور که برخی از مفسران خاطرنشان کرده‌اند، او همیشه دربارهٔ وقایع و مسائل مختلف به طرزی یکسان صحبت نمی‌کند. افزون بر این، وی به ذکر جزئیاتی دربارهٔ افراد می‌پردازد که در فصلهای مختص به زندگینامه‌شان نیامده است. این شیوه می‌تواند نمونه‌ای از انتقاد ضمنی محسوب شود، همان‌گونه که در مورد دو امپراتور رقیب کائو ـ تسو زیانگ[5] و ملاحظه می‌شود. شرح این دو در فصلهای مخصوصشان در وقایع سالانهٔ عمده، به طرزی مثبت و مطلوب آمده است. درحالی‌که نظریات منفی‌شان در فصل مربوط به موضوع رقابتشان مشهود است.[۱۵] همچنین تفاوتهایی که در سبک نگارش مشاهده می‌شود، نتیجهٔ لحظاتی است که سوما چی‌ین می‌کوشد تا از تکرار عبارات و کلمات بپرهیزد و یا در موقعی است که می‌خواهد بخشهایی از تاریخهای گذشته را مو به مو رونویسی کند.

سرانجام، سوما چی‌ین همچنین واکنشها و نظریات شخصی‌اش را در تفسیرهای مربوط به هر بخش که در پایان بیشتر فصلها درج شده است، آشکار می‌سازد. مثلاً، وی اغلب راجع به پیامدهای پیروی یا قصور ورزیدن در قبال ارزشهای اخلاقی چینی مانند ثبات، فروتنی، بخشندگی، توجه به فرزندان، و علاقه به مردم عادی به اظهارنظر می‌پردازد (مثلاً، نک ۱۰: یک: ۳۱۰؛ ۵۳: یک: ۹۸؛ ۵۷: یک: ۳۸۰؛ و ۸۴: یک: ۴۵۱ ـ ۲). افزون بر این، ما تا اندازه‌ای با نظرش دربارهٔ ماهیت بررسی تاریخی آشنا می‌شویم. به عنوان مثال، بحث مذکور در فوق راجع به استفاده‌اش از منابع، عمدتاً در بخشهایی است که در آنها «تاریخ‌نویس بزرگ / طالع‌بین سخن می‌گوید».[۱۶]

کتاب شیه چی سوما چی‌ین، بی‌نهایت در چین، ژاپن، و کره تأثیرگذار بوده است. با آنکه از سبکش بندرت تقلید شده، سرمشق بسیاری از تاریخهایی بوده است که به یک سلسله یا چند سلسلهٔ پادشاهی پرداخته‌اند. اما، عقیده‌اش مبنی بر اینکه تاریخ یک مجاهدت اخلاقی است، ممکن

1. Lü.
2. Ch'u.
3. Hui.
4. Ch'en.
5. Kao-Tsu.

است به ذائقهٔ خوانندهٔ عصر ما خوش نیاید. افزون بر این، خواندن شیه چی آسان هم نیست. حجم و ساختارش، کار یافتن همهٔ اطلاعات مربوط به افراد و رویدادها را مشکل می‌کند. اما یکی از چیزهایی که آن را برای خواندن دشوار می‌سازد ـ نداشتن یک آوای روایی هماهنگ ـ ممکن است به آن جذابیت بیشتری ببخشد. همان‌طور که هاردی[1] خاطرنشان کرده است، سوما چی‌ین ممکن است در این کتاب برای تاریخ‌نویسانی مانند دیویس که به آواهای چندبخشی و چندجانبه علاقه‌مندند، چیزهای بسیاری عرضه کند.[۱۷] همچنین جای تأسف است که مقدار بسیار اندکی از کتاب شیه چی به انگلیسی ترجمه شده است. کمتر از نصف این کتاب، که عمدتاً شامل سلسلهٔ هان است، به انگلیسی ترجمه شده است و ساختار پنج بخشی آن ترجمه‌نشده باقی مانده است. تا موقعی که کل اثر و ساختار آن ترجمه‌نشده باقی بماند، ما همچنان با تأسف از درک کامل «تاریخ‌نویس بزرگ / طالع‌بین می‌گوید» محروم خواهیم ماند.[۱۸]

یادداشت‌ها

1 A translation of Ssu-ma Ch'ien's letter may be found on p. xiii of Watson's Records of the Grand Historian, and on p. 101 of C. Birch (ed.) Anthology of Chinese Literature, New York: Grove Press, vol. 1, 1965.

2 There is some dispute over the translation of the office of t' ai shih ling. Watson translated this as 'grand historian', but Dubs and Hardy believe that 'grand astrologer' is more accurate. As the office seemed to entail activities that could be described using both terms, I will opt for 'historian/astrologer'. On this debate, see H. H. Dubs, 'History and Historians under the Han', Journal of Asian Studies, 1961,20(2): 213-15, and G. R. Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', PhD thesis, Yale University, 1988, pp. 1-2.

3 Ssu-ma Ch'ien's letter to]en Shao-ch'ing, in Birch (ed.) Anthology of Chinese Literature, p. 101.

4 S. W. Durrant, 'Self as the Intersection of Traditions: the Autobiographical Writings of Ssu-ma Ch'ien', Journal of the American Oriental Society, 1986, 106(1): 37.

5 Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', pp. 47-63. 6 Chap. 69, as quoted in ibid., p. 156.

---

1. Hardy.

7 Citations refer to the chapter, volume and page number of Watson's translation.

8 B. Watson, Ssu-ma Ch'ien, Grand Historian of China, New York: Columbia University Press, 1958, pp. 93-4; id., 'Introduction', Records of the Grand Historian, p. xviii.

9 Watson, Ssu-ma Ch'ien, pp. 94-5; Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', p. 80.

10 The Analects of Confucius, trans. A. Waley, London: Allen & Unwin, 1989, 15.25. See also 2.18 and Shih chi, chap. 13, quoted in Watson, Ssu-ma Ch'ien, Grand Historian of China, p. 86.

11 Quoted in Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', p. 136.

12 Ibid., p. 127.

13 G. R. Hardy's translation. See 'Can an Ancient Chinese Historian Contribute to Modern Western Theory?' History and Theory, 1994,33(1): 20-38.

14 Watson, Ssu-ma Ch'ien, p. 95.

Ibid., p. 98; Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', p. 96.

16 On the voice of Ssu-ma Ch'ien in the form of the Shih chi, see Watson, Ssuma Ch'ien, pp. 101-34; Hardy, 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi", pp. 84-112; and J. R. Allen III, 'An Introductory Study of Narrative Structure in the Shiji', Chinese Literature: Essays, Articles, Reviews, 1981,3(1): 31-66.

17 Hardy, 'Can an Ancient Chinese Historian Contribute to Modern Western Theory?' p. 38.

18 One chapter is missing and several others appear to be incomplete. See Watson, Records of the Grand Historian, vol. 1, p. xv.

آثار مهم

Records of the Grand Historian, 2 vols, trans. B. Watson, New York: Columbia University Press, 1961, revised edition 1993.

The Grand Scribe's Records, ed. and trans. W. H. Nienhauser, Jnr, T.-F. Chang and others, Bloomington, IN: Indiana University Press, 2 vols, 1944- .

Shi chi 130: the Postface of the Grand Historian', in B. Watson, Ssu-ma Ch'ien, Grand Historian of China, New York: Columbia University Press, 1958, pp.42-69.

Les memoires historiques de Se-ma Ts'ien, 6 vols, trans. E. Chavannes, Paris: E.
Leroux, 1895-1905 and 1969 (vol. 6).

همچنین نگاه کنید به

Davis, Froissart.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Allen, J. R., 'An Introductory Study of Narrative Structure in the Shi ji', Chinese Literature: Essays, Articles and Reviews, 1981,3(1): 31-66.

____'Records of the Historian', in B. S. Miller (ed.) Masterworks of Asian Literature in Comparative Perspective: A Guide for Teaching, Armonk, NY: Sharpe, 1994, pp. 259-71.

Beasley, W. G. and Pulley blank, E. G. (eds) Historians of China and Japan, London: Oxford University Press, 1961.

Dubs, H. H., 'History and Historians under the Han', journal of Asian Studies, 1961,20(2): 213-18.

Durrant, S. W., 'Self as the Intersection of Tradition: the Autobiographical Writings of Ssu-ma Ch'ien', journal of the American Oriental Society, 1986, 106(1): 33-40.

Gardner, C. S., Chinese Traditional Historiography, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1970.

Hardy, G. R., 'Objectivity and Interpretation in the "Shih chi"', PhD thesis, Yale University, 1988.

____'Can an Ancient Chinese Historian Contribute to Modern Western Theory?' History and Theory, 1994, 33(1): 20-38.

Kroll, J. L., 'Ssu-ma Ch'ien's Literary Theory and Literary Practice', Altorientalische Forshungen, 1976, 4: 313-25.

Li, W. Y., 'The Idea of Authority in the Shih chi (Records of the Historian)', Harvard Journal of Asiatic Studies, 1994,54(2): 345-405.

Moloughney, B., 'From Biographical History to Historical Biography: a Transformation in Chinese Historical Writing', East Asian History, 1992, 4: 1-30.

Watson, B. (1958) Ssu-ma Ch'ien, Grand Historian of China, New York: Columbia University Press, 1958.'

تاسیتوس (ح ۵۶ـ ح ۱۱۷ ب‌م)

تاریخ‌نویسان برای ما دربارۀ خوب، بد و زشت روزگاران گذشته سخن می‌گویند. تاریخ‌نویسی که به زشتی رویدادهای گذشته توجه کرد، تاسیت بود، که تاریخها و سالنامه‌اش راجع به وقایع روم از ۱۴ - ۹۶ میلادی با جملاتی زنده و روشن مانند «عصری آکنده از مصایب، مخوف توأم با جنگها و ستیزها، پریشان و آشفته به سبب منازعات داخلی، ترسناک حتی در ایام صلح» (تاریخها، ۱. ۲) توجه را به سوی خود جلب می‌کند.[۱]

جزئیات اندکی از زندگی کرنلیوس تاسیت[1] شناخته شده است. از آنجایی که قانون و قراردادهای رومی با دقتی نسبتاً خوب، سن و سال و مراحل ترقی کسانی را که خواستار شغل سناتوری بودند مشخص کرده است، و به دلیل اینکه ما برخی از تاریخهایی را که تاسیت دارای مناصب مختلفی بوده است می‌دانیم، چنین می‌توان استنباط کرد که وی در حدود ۵۶ میلادی متولد شده است. خواه او در سیزالپین گال[2] (شمال ایتالیا) یا در جنوب گال (پرووانس) متولد شده باشد و بعداً برای اتمام تحصیلاتش به رم نقل‌مکان کرده باشد. در کتاب تاریخها (۱. ۱. ۳)، وی برای ما شرح می‌دهد که مقامش به عنوان عضوی از نظام سناتوری در دورۀ امپراتوری وسپیژن[3] (۶۹ـ۷۹) شروع شد، و در دورۀ امپراتوری تیتس[4] (۷۹ ـ ۸۱) ارتقا یافت، و در زمان امپراتوری دومیشن[5] (۸۱ ـ ۹۶) به مرحلۀ عالی رسید. تاسیت خدمت دولتی‌اش را، پس از اینکه حدوداً در بیست سالگی مدت کوتاهی را در ارتش به عنوان یک گروهبان[6] خدمت کرد، در یک پست کم‌اهمیت دولتی شروع نمود. وی در ۷۷ با دختر گنایوس ژولیوس آگریکولا[7]، کسی که فرمانروای بریتانیا بود، ازدواج کرد. او در حدود ۸۱ برای شغل خزانه‌داری (که به عضویت سنا می‌انجامید) برگزیده شد و در ۸۸ به منصب کنسولی رسید و به عضویت کالجی[8]، متشکل از کشیشان که مسئولیت حفظ کتابهای غیبی سیبولایی[9] را برعهده داشتند، درآمد (سالنامه، ۱۱. ۱۱. ۱). تاسیت، پس از گذشت

---

1. Cornelius Tocitus.
2. Cisalpine Gaul.
3. Vespasian.
4. Titus.
5. Domitian.
6. tribune.
7. Gnaeus Julius Agricola.
8. quindecimviri sacris Faciundis.
9. Sibylline.

چهار سال از مسئولیت خزانه‌داری‌اش، در زمانی که دومیشن کمر به پاکسازی بی‌رحمانهٔ سنا بست، از رم برای انجام دادن مأموریتهایی نامشخص مهاجرت کرد. هنگامی که به رم بازگشت، به مقام کنسول[1] منصوب شد. او در این دوران در مراسم خاکسپاری ویرجینیوس روفوس[2]، سربازی که پس از مرگ نرو[3] [امپراتور] توانسته بود مدعی رسیدن به مسند قدرت شود، اما ترجیح داده بود به خاطر عضویت در سنا از فرمانروایی صرف‌نظر کند، خطابه‌ای ایراد کرد.[۲] همگام با پلینی پسر، او نیز در تعقیب کیفری ماریوس پریسکوس[4] (نایب کنسول افریقا) به اتهام قساوت و سوء مدیریت شرکت جست. طبق گفتهٔ پلینی «کرنلیوس تاسیت سخنانی شیوا بر زبان آورد... با شکوهی تمام که مشخصهٔ سبک سخنوری‌اش بود».[۳] در حدود ۱۱۲ وی به نایب کنسولی پراعتبار آسیا منصوب گشت. او محتملاً در حدود ۱۱۷ چشم از جهان پوشیده است.

تاسیت، پیش از اینکه مشهورترین آثار خود ـ تاریخها و سالنامه ـ را بنویسد، سه رسالهٔ کوتاه تصنیف کرده بود: آگریکولا[5]، ژرمانیا[6] و دیالگس[7]. در میان اینها مقالهٔ اولی، شرحی است درخصوص زندگی پدرزنش، گنایوس ژولیوس آگریکولا. این رساله با یک مقدمه (فصلهای ۱ـ۳) شروع می‌شود، و جزئیات تولد آگریکولا، اوایل زندگی و دوران تحصیلی و سیاسی‌اش را تا هنگام فرمانروایی بر بریتانیا دربرمی‌گیرد که قسمت اخیر در فصلهای ۴ تا ۹ گنجانده شده است. فصلهای ۳۰ تا ۳۴ به بررسی تاریخ عملیات نظامی روم و موفقیت اداری و اجرایی آگریکولا می‌پردازد. فصلهای ۳۹ تا ۴۳ از فراخوانی آگریکولا به رم حکایت دارد، و فصلهای ۴۴ تا ۴۶ به آخرین سالهای زندگی‌اش اختصاص دارد. رسالهٔ آگریکولا اثری است گیرا و جذاب. با آنکه روی زندگی آگریکولا متمرکز است، قسمتهای بسیاری در عین حال به موضوعات تاریخی و قوم‌شناسی اختصاص یافته است: مثلاً، فصلهای ۱۰ تا ۱۲ روی تاریخ، قوم‌شناسی، و جغرافیای بریتانیا متمرکز شده است. در این فصلها، استنباط می‌شود که تاسیت در شرح و توصیف یک ناحیه، عمدتاً از سبکی روایی استفاده می‌کند که در اصل از سوی تاریخ‌نویسانی مانند هرودوت ابداع شده بود. همچنین به نظر می‌آید که آگریکولا تلفیقی است از تاریخ و شرح حال.[۴]

آگریکولا همچنین اجمالاً برای ما شرح می‌دهد که چرا تاسیت این رساله را نوشته است. همین‌طور در آثار بعدی‌اش، تاسیت نظریاتش را دربارهٔ آنچه سناتورها باید و نباید انجام دهند، ابراز

1. suffect.
2. Verginius Rufus.
3. Nero.
4. Marius Priscus.
5. Agricola.
6. Germania.
7. Dialogus.

می‌دارد. توصیف او از نظام سیاسی دوران روم بسیار انتقادی است. همان‌گونه که مارتین خاطرنشان کرده است، چنین توصیفی تناقض‌آمیز است، زیراکه تاسیت تمام مراحل دوران سناتوری را آزادانه و بدون مانع طی کرد و ارتقای مقام یافت.[۵] شماری از مفسران سرگردان مانده‌اند که آیا وی از نیکبختی‌اش در زمان فرمانروایی دومیشن احساس گناه می‌کرده است. اما بیشتر احتمال می‌رود که وی از آن رو می‌توانست دیدگاهی انتقادی داشته باشد که در دورانی که می‌نوشت یک دورهٔ آزادتری تحت لوای امپراتور تریجن[1] (۹۸ ـ ۱۱۷) آغاز شده بود. تاسیت روایت می‌کند که سناتورها می‌توانستند آشکارا از امپراتور انتقاد کنند. اگرچه چنین صراحتی ممکن بود به تبعید یا مرگ منجر شود. با این‌همه، وی همچنان گمان می‌کند که برای سناتورها امکان‌پذیر است که وظایفشان را انجام دهند و از تبدیل شدن خود به ابزارهایی در خدمت خودکامگی امپراتور مصون بمانند. برای انجام دادن چنین کاری آنان باید با فروتنی به کشور خدمت کنند. این روشی است که گنایوس ژولیوس آگریکولا کوشید از آن تبعیت کند:

> به‌رغم گرایش شدید دومیشن به خشمی که هرچه بیشتر در کتمانش کوشش می‌شد چاره‌ناپذیرتر رخ می‌نمود، وی در برخورد با میانه‌روی و فرزانگی آگریکولا، کسی‌که اجازهٔ اظهار چاپلوسی به خود نمی‌داد و این خصیصه‌ای بود که احتمالاً با مرگش خاتمه پیدا می‌کرد، آتش خشمش فرو می‌نشست و تسکین خاطر می‌یافت. بگذار کسانی که دوست دارند آنچه را غدغن کرده‌اند تحسین کنند دریابند که حتی تحت لوای بدترین امپراتوران، مردان بزرگ می‌توانند وجود داشته باشند، اگر آنان از عزم و اراده‌ای قوی برخوردار باشند، می‌توانند به چنان شهرتی دست یابند که بسیاری آن را با روشهای مخاطره‌آمیز کسب کرده‌اند که بدون داشتن هیچ‌گونه سود و صرفه‌ای برای کشور به مرگی متظاهرانه انجامیده است.

(آگریکولا، ۴۲)

تاسیت امیدوار بود که خوانندگانش از راه و روش آگریکولا تبعیت کنند. او همچنین روی کسانی که با خویشتنداری و سعهٔ صدر به کار و کوشش می‌پردازند، در آثار بعدی‌اش انگشت می‌گذارد (مثلاً، سالنامه، ۴. ۲۰؛ ۶. ۲۷؛ ۱۲. ۱۲؛ ۱۴. ۴۷).

1. Trajan.

بعضی از مفسران عقیده دارند که تاسیت دومین اثرش، ژرمانیا، را به قصد مقایسه کردن فضیلتهای قبایل وحشی ژرمنی با رذیلتهای روم روزگار خویش تصنیف کرد.[۶] برخلاف رومی‌ها، مثلاً، ژرمن‌ها به افراد امکان نمی‌دادند که به قدرت مطلق دست یابند (ژرمانیا، فصل ۱۱). بتازگی جر و بحثی علیه دلایل مبتنی بر این عقیده که بر نقاط ضعف ژرمن‌ها همان اندازه تأکید شده است که بر فضایلشان، و اینکه، هرجاکه تفسیر اخلاقی پیش می‌آید، پرداختن به این امر مستلزم انتقاد از سبک زندگی رومی نیست، درگرفته است.[۷] به عنوان مثال، وی می‌نویسد که ژرمن‌ها اغلب اوقات مست و به قماربازی معتاد بودند (فصلهای ۲۳ و ۲۴). به علاوه، بخش دوم کتاب ـ که به قبایل مختلف ژرمنی اختصاص یافته است ـ بندرت به فضایل و رذایل پرداخته است. شماری از مفسران باور دارند که تاسیت ژرمانیا را به خاطر تبیین اینکه ژرمنی نیرومندترین دشمن روم بود، نوشت. مثلاً، وی در گزارش خود در مورد شکست بروکتری [1] به دست ژرمن‌ها چنین اظهارنظر می‌کند:

> بیش از ۶۰۰۰۰ نفر کشته شدند، نه به دست سپاهیان رومی بلکه، آنچه بمراتب مهمتر است، در برابر چشمان مشعوفمان. از خدا می‌خواهم که، اگر نه به خاطر علاقه به ما، دست‌کم دشمنی متقابل در میانشان ادامه یابد، از آنجا که بخت و اقبال نمی‌تواند هدیه‌ای بزرگتر از اختلاف در میان دشمنانمان در اختیارمان بگذارد، بنابراین سرنوشت امپراتوری پیوسته ما را به پیشروی وامی‌دارد.

(همان، فصل ۳۳)

اما چنین می‌نماید که این پیام سیاسی، صرفاً بخش کوچکی از کتاب را دربرگرفته باشد. احتمالاً در ژرمانیا، همین‌طور در آگریکولا، ما با تلفیقی از مضمونهای مکرر مواجه می‌شویم. تاسیت نوشته است که این به خاطر آن است که وی به مردمان ژرمنی، نومید و سرخورده از اعمال معاصرانش و بیمناک از هجوم و تجاوز، علاقه‌مند بود.

سومین اثر تاسیت گفتگوی شفاهی [2] نام دارد، و موضوعش یک مباحثهٔ تخیلی دربارهٔ رو به افول نهادن فن سخنوری است. در این اثر سه نوع سخن با هم مقایسه شده است: نخست، استدلال مارکوس آپِر [3] و ماترنیوس [4] راجع به امتیازهای فن سخنوری و فن شعر (فصلهای ۵ـ۱۳)؛ دوم، آپِر

---

1. Bructeri.
2. Dialogus de oratoribus.
3. Marcus Aper.
4. Maternus.

و ماترنیوس، به ترتیب، درخصوص امتیازهای فن سخنوری معاصر خود و فن سخنوری «عصر باستان» (مانند سخنوری سیسرون و همعصرانش) (فصلهای ۱۴ـ۲۷) بحث می‌کنند؛ و بالاخره، مسالا[1] و ماترنیوس توضیحاتشان را در مورد رو به افول نهادن فن سخنوری ابراز می‌دارند. به نظر مسالا این افول صرفاً ناشی از کاهش ارزشهای اخلاقی و استانداردهای مربوط به آموزش و پرورش است. ماترنیوس با این نظر موافق نیست و استدلال می‌کند که سخنوری متعالی محصول بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی است. با تمرکز قدرت در دست امپراتور، جایی برای سخنوری مهیج وجود ندارد. بنابراین، از مباحثه دربارهٔ این سه نوع سخن، ما درمی‌یابیم که دیالگس صرفاً اثری مربوط به تحلیل ادبی نیست، بلکه در عین حال تلاشی است برای بررسی تأثیر تحول سیاسی.

شیفتگی تاسیت در قبال تحول سیاسی در دو کتاب بعدی‌اش، تاریخها و سالنامه، در دسترس قرار می‌گیرد. این دو اثر، پس از به اتمام رسیدن، به سی مجلد رسید و دوره‌ای را دربرگرفت که از مرگ آگوستوس[2] (۱۴ میلادی) شروع می‌شد و تا مرگ دومیشن (۹۶) ادامه می‌یافت. تاریخها در مقایسه با سالنامه به رویدادهای کهن‌تر می‌پردازد، اگرچه چهارده مجلد آن سالهای بعدی (۶۹ـ۹۶) را دربرگرفته است. از میان این مجلدات، تنها مجلدهای ۱ تا ۴ به طور کامل باقی مانده، درحالی‌که جلد ۵ در فصل ۲۶ (اوت ۷۰) قطع شده است.

تاسیت در مقدمهٔ تاریخهای خود، تمایزی روشن میان تاریخ‌نویسان زبان‌آور و صریح‌اللهجهٔ جمهوری روم و آنهایی که وابسته به امپراتور بودند، کسانی که، طبق ادعای او، از امور سیاسی بی‌خبر بودند، خواه آن گروه که نسبت به رژیم امپراتوری رفتاری چاپلوسانه داشتند یا گروهی که آشکارا دشمنی می‌ورزیدند، قایل می‌شود. او می‌نویسد «کسانی که وفاداری تخطی‌ناپذیری نسبت به حقیقت ابراز می‌کنند، باید دربارهٔ هیچ انسانی از روی دلبستگی یا انزجار قلم نزنند» (۱.۱). این معنایش آن نیست که تاسیت از قضاوت اخلاقی خودداری می‌کند؛ صرفاً به آن معناست که وی در حین نوشتن راجع به افرادی که شخصاً آنان را نمی‌شناسد، در برابر طرفداری یا تنفر مواظب قلم خویش است. تاسیت با چنین هدف و تصوری، سال به سال گزارشی دربارهٔ دورانی که به علت منازعات دچار آشفتگی و پریشانی است، به دست می‌دهد. (۲.۱).

بیش از صد سال ژولیو کلودی‌ها[3] به صورت موروثی بر قلمرو روم فرمانروایی کردند. با آنکه در برخی از مواقع میان سنا و امپراتور تعارضاتی بروز می‌کرد، کشور از ثبات برخوردار بود. اما پس

1. Messalla. 2. Augustus. 3. Julio-Claudian.

از انتحار نرو این موضوع برای اعضای سنا روشن شد که فقط سرداران مختلف سپاه قادرند در مواقعی که گزینهٔ مشخصی برای نشستن بر مسند امپراتوری وجود ندارد، خواستهایشان را عملی کنند. مردم نیز دریافتند که امپراتور می‌تواند از خارج از رم انتخاب شود (۱. ۴)، که همین مطلب در میان سرداران سپاه به نزاعی سخت به خاطر دست یافتن به قدرت در سالهای ۶۹ ـ ۷۰ منجر شد.

چهار مجلد نخست تاریخها به همان سالها اختصاص یافته است. تاسیت در جلد او شرح مختصری دربارهٔ دوران فرمانروایی گالبا[1]، گزینش پیسو لیسینیانوس[2] به عنوان جانشین او، و انقلابی که به بهای جان گالبا و پیسو باعث به قدرت رسیدن سالویوس اتو[3] شد، به دست می‌دهد (۱. ۵ ـ ۴۹). تاسیت در این قسمت، نخست، تأکید می‌ورزد که کنار گذاشتن اتو به عنوان وارث تاج و تخت از سوی گالبا، اتو را واداشت تا با کمک گارد حاکم شهر[4] درصدد انتقام برآید، و دوم اینکه، مردم روم در این جریان کاملاً نقشی بدون توجه به مصالح شخصی ایفا کردند. این قسمت با شرحی در مورد شورش لژیون‌ها[5] در ژرمنی، جایی که ویتلیوس[6] خود را امپراتور اعلام کرده بود، جریان پیشروی این لژیون‌ها به سوی ایتالیا و بسیج اتو برای رویارویی با آنها ادامه می‌یابد (۱. ۵۰ ـ ۹۰). در آغاز مجلد دوم، تاسیت مستقیماً توجه ما را به سوی یکی دیگر از افراد مدعی رسیدن به قدرت جلب می‌کند: وسپیژن[7]. آنگاه تاسیت به ایتالیا عطف توجه می‌کند تا به شرح نبرد میان نیروهای اتو و ویتلیوس بپردازد، که به هزیمت اتو در نبرد مدریاکوم[8] و خودکشی‌اش می‌انجامد (۲. ۱۱ ـ ۵۰). بقیهٔ مجلد دوم، فرمانروایی ویتلیوس را، که فوراً با ادعای وسپیژن مبنی بر امپراتور نامیدن خود در مصر و سوریه مورد تهدید قرار گرفت، در برمی‌گیرد (۲. ۵۱ ـ ۱۰۱). تاسیت بوضوح از ویتلیوس منزجر است: وی به مثابهٔ فردی ضعیف‌النفس، تن‌پرور، که به آسانی آلت دست قائم‌مقامهای خود می‌شود، وصف شده است (۱. ۶۲). مجلد سوم بر نبردهای میان طرفداران ویسپیژن و ویتلیوس متمرکز است. فرد دوم شکست می‌خورد و به سرنوشت فلاکت‌باری در میان گروهی از اراذل و اوباش گرفتار می‌شود. از بقیهٔ صفحاتی که از مجلد پنجم به جا مانده است، از جریان شورش کلادیوس سیولیس در گال و ژرمنی و جنگ مربوط به یهودیان با فرماندهی وسپیژن و پسرش تیتوس آگاهی می‌یابیم.

پس از اینکه تاسیت تاریخها را نوشت، نظری به گذشته، و نه آینده، انداخت. وی علتهای

---

1. Galba.
2. Piso Licinianus.
3. Solvius Otho.
4. Praetorian Guard.
5. legions.
6. Vitellius.
7. Vespasian.
8. Bedriacum.

مشکلات جریان سیاسی را در نخستین سالهای امپراتوری بررسی کرد. نتیجهٔ این بررسی، سالنامه، دورهٔ میان زمان مرگ آگوستوس (۱۴ میلادی) تا مرگ نرو (۶۸) را دربرمی‌گیرد. مرگ آگوستوس و فرمانروایی تیبریوس[1]، شامل شش کتاب می‌شود، که همهٔ آنها جزکتاب پنجم باقی مانده است؛ به گییوس کالیگولا[2] و کلادیوس[3] در شش کتاب دیگر پرداخته می‌شود، که از میان آنها فقط آخرین کتاب و نیمه‌ای از صفحاتی که مربوط به دوران فرمانروایی کلادیوس (۴۷ ـ ۵۷) است، به جا مانده است؛ دربارهٔ فرمانروایی نرو، یک مجموعهٔ سه و نیم جلدی باقی مانده است (کتابهای ۱۳ـ۱۶)، که شرحی است از به قدرت رسیدنش در ۵۴ تا نیمهٔ ۶۶ میلادی.

تاسیت، هم در تاریخها و هم در سالنامه، بیشتر توجهش را روی اعمال و نیات افراد معطوف ساخته است. هرچند وی امیدوار است که از امپراتورها «بدون حب و بغض» بنویسد، اغلب روی صاحبان قدرت، کسانی که وی آنان را مغرض می‌داند، درنگ می‌کند. او گاهی اوقات از این صاحبان قدرت نام می‌برد، اما بیشتر اوقات از آنان با عبارات کلی مخصوص «نویسندگان» صحبت می‌کند، «ما شرح ذیل را دریافت داشته‌ایم» و «اتفاق‌نظر وجود دارد»، «در این مورد محل تردید است که آیا»، «با تبعیت از قاطبهٔ نویسندگان» و «این موضوع پذیرفته شده است / شایع است / گفته شده است» (مثلاً، تاریخها، ۳. ۳۸؛ سالنامه، ۱. ۱۳. ۳. ۷۱، ۴. ۵۷، ۱۳. ۲۰). تاسیت در توافق با عقیدهٔ نویسندگان گذشته، باور داشت که اگر به نظر می‌رسد شخصیت یک فرد دگرگون گردیده است، تنها توجیهی که درخصوص آن می‌توان ارائه داد این است که این‌گونه افراد در مراحل آغازین زندگی‌شان هنوز شخصیت واقعی خود را بروز نداده بودند. چنین دیدگاهی راجع به شخصیت افراد، اساس گزارش تاسیت را در مورد تیبریوس تشکیل می‌دهد. تاسیت باور داشت که تیبریوس شخصیت واقعی‌اش را از انظار اطرافیانش پنهان کند. بر این اساس وی وظیفهٔ خود می‌دانست تا به خوانندگانش اطلاع دهد که تیبریوس واقعاً چگونه آدمی بوده است. مثلاً او می‌نویسد:

> طرز بیان تیبریوس، از روی خوی یا خصلت، همیشه گنگ و مبهم بود، حتی هنگامی که اصلاً نمی‌خواست عقیده‌اش را کتمان کند؛ و حالا، در تلاش برای پنهان ساختن هر اثری از نظریاتش، حتی پیچیده‌تر، نامعلوم‌تر، و دو پهلوتر از گذشته شده است.

(سالنامه، ۱. ۱۱)

1. Tiberius. 2. Gaius Caligula. 3. Claudius.

بنابراین تاسیت به خوانندگانش هشدار می‌دهد که افکار و اعمال یک فرد ممکن است گول‌زننده باشد. افکار و اعمال برخی دیگر بمراتب خطرناکتر است. به عنوان مثال، افکار و اعمال نرو جنبهٔ خودنمایی و بی‌بندوباری داشت. از نظر تاسیت، نرو به طرزی شرم‌آور رفتار می‌کرد:

> یکی از عادات همیشگی‌اش راندن ارابه‌ای چهار اسبه بود، و همچنین به شیوه‌ای مشمئزکننده و نمایشی همراه با نوای چنگ به آوازخوانی پرداختن .... وی دیگر در بازی شطرنج، موقعی که حریف اعلام کیش می‌کرد تا شاهش را حرکت دهد، دقت لازم را نداشت زمانی سنیکا[1] و بوروس[2] به وی راه دادند تا دو خانه حرکت کند؛ و میدانی محصور در درهٔ واتیکان ایجاد شد، به طوری که در آنجا می‌توانست بی‌آنکه مردم او را ببینند با اسبهایش مشق کند. طولی نکشید، مردم رم رسماً به آنجا دعوت شدند، و با خواندن سرود تحسین و تمجیدش کردند، همان‌طور که مرسوم عوام‌الناس است، شیفتهٔ تفریح و سرگرمی، و مشعوف از اینکه فرمانروا نیز به همان شیوه با آنان همسو و همنوا شده است.

(همان، ۱۴. ۱۴)

با آنکه در تاریخها و سالنامه بندهایی وجود دارد که «تضمین می‌کند که به خاطر در نظر گرفتن اصول اخلاقی، گزارش خود را خدشه‌دار نخواهد کرد»، در بسیاری از جاها بخوبی مشهود است که او می‌خواهد «در برابر درج کردن گفتار یا کردار رذیلانه‌ای که باعث نگرانی آیندگان و موجب بدنامی می‌شود، تاب آورد» (همان، ۳. ۶۵). اما درحالی‌که یک امپراتور در دوران حیاتش قادر است کتاب را طعمهٔ حریق سازد، پس از مرگش قدرت نظارت بر آنچه را درباره‌اش نوشته شده است، ندارد. تاسیت به ما می‌گوید، امپراتورها نمی‌توانند از پرتو درخشان [و افشاکنندهٔ] تاریخ در امان بمانند.

بسیاری از معاصران در مورد اینکه آثار تاسیت از غنای ادبی والایی برخوردار است، توافق دارند. او به ما با تفصیلی گیرا نشان می‌دهد که یک امپراتوری چگونه دورهٔ خودنابودسازی را آغاز می‌کند. وی در نظر برخی از نویسندگان «صدای موثق روم باستان» و «بزرگترین نقاش عهد کهن» است. هر برگی از نوشته‌هایش حاکی از خبرگی عمیق در فنون بلاغی است، و این فنون با وضوحی

1. Seneca.

2. Burrus.

تمام در کاربرد کلمات برای شکل دادن و هدایت کردن روایت، نمود می‌یابد. تاسیت از کلمات صریح[1] و کنایی[2] برای توصیف شخصیت، تلخیص عقاید قشرهای مختلف جامعه، نقل کردن شایعات، توجیه دفاعیاتش، و تأکید بر شرایط سیاسی و اخلاقی استفاده می‌کند. چنین مختصه‌ای آثار و نوشته‌هایش را هم برای نمایشنامه‌نویسانی مانند بن جانسن[3] و ژان راسین[4] و هم برای نویسندگانی مانند رابرت گریوز[5] جذاب و گیرا ساخته است. با اقتباس از نوشته‌های گریوز و اجرای سریال تلویزیونی کلادیوس (۱۹۷۶) از روی آنها، تاسیت حتی برای مدتی به صورت نامی آشنا برای خانواده‌ها درآمد. آنچه پژوهشگران درباره‌اش توافق ندارند این است که اگر این آثار را بخواهند در ردیف کتابهای مختص تاریخ قرار دهند آیا بسیار مصنوع و بسیار مبتنی بر نظریات شخصی نیست. مثلاً، از دیدگاه نویسندگانی مانند تورتلین[6] او «هنگامی که شروع می‌کند به دروغ‌پردازی، یکی از آدمهای حراف طراز اول» به شمار می‌آید.[۸] من معتقدم که تاسیت در قبال تلاشهای پژوهشگران برای متمایز کردن تاریخ از موضوعات تخیلی و اخلاقیات شگفتی‌آور خواهد بود.

یادداشت‌ها

1 Citations correspond to book and chapter numbers of the Loeb Classical Library edition.

2 Pliny the Younger, Letters and Panegyricus, trans. B. Radice, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1969, vol. 1, 2.1.6.

3 Ibid., vol. 1,2.11.17-18.

4 On Agricola, see F. R. D. Goodyear, Tacitus, Oxford: Oxford University Press, 1970, chap. 1.

5 R. Martin, Tacitus, Berkeley, CA: University of California Press, 1981, p. 38. 6 For a critical discussion on this view see ibid., pp. 39-49.

7 Ibid., pp. 49-58.

8 Tertullian, Apologetiws, trans. G. H. Rendall, Loeb Classical Library, London, Heinemann, 16.3.

آثار مهم

Tacitus: Agricola, Cerl1lania, Dialogus, Histories, Annals, 5 vols, trans. C. H. Moore, J. Jackson, H. Hutton, R. M. Ogilvie, E. H. Warmington, W. Peterson and M. Winterbottom, Loeb

1. Oratio recta.
2. Oratio obliqua.
3. Ben Johnson.
4. Jean Racine.
5. Robert Graves.
6. Turtellian.

Classical Library, London: Heinemann, 1967-70.

The Histories, trans. K. Wellesley, Harmondsworth: Penguin, 1964.

همچنین نگاه کنید به

Froissart, Gibbon, Herodotus, Livy, Polybius, Thucydides, Vico.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Benario, H. W., An Introduction to Tacitus, Athens, GA: University of Georgia Press, 1975.

Dorey, T. A. (ed.) Tacitus, London: Routledge & Kegan Paul, 1969. Goodyear, F. R. D., Tacitus, Oxford: Oxford University Press, 1970.

I Claudius [video recording], The BBC and London Films, 1976, distributed by Network Video Distribution, 1993.

Luce, T. J. and Woodman, A. J., Tacitlls and the Tacitean Tradition, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1993.

Martin, R., Tacitus, Berkeley, CA: University of California Press, 1981.

Mellor, R., Tacitus, London: Routledge, 1993.

_____ The Roman Historians, London: Routledge, 1999.

Sinclair, P., Tacitus the Sententious Historian: a Sociology of Rhetoric in Annals 1-6, iversity Park, PA: Pennsylvania State University Press, 1995.

Syme, R., Tacitus, 2 vols, Oxford: Oxford University Press, revised edition, 199O.

ایْ. جی. پی تیلور (۱۹۰۶ - ۱۹۹۰)

آلن جان پرسیول تیلور، مانند بسیاری از کسانی که وی در موردشان مطلب نوشت، آدم دردسرآفرینی بود. سگال خاطرنشان می‌کند که او «یک فردگرای متعهد، یک پژوهشگر پرشور بود که بتفصیل به موضوعات عجیب و غریب و نامتعارف در جامعهٔ خویش می‌پرداخت، و در برابر حالت کسل‌کنندهٔ هرگونه شیوهٔ متعارف و کلیشه‌ای در مورد یکدندگی مطلوبش مقاومت می‌کرد».[۱] در عین دشواری، وی امیدوار بود تا برای خوانندگانش بی‌ثباتی و رفتار غیرانسانی نظم قرن بیستمی را اثبات کند.

به شیفتگی تیْلور به ناهمخوانی [در مورد قراردادهای اجتماعی]، خانواده‌اش میدان داد. پدر و مادرش برای افکار و عقاید رادیکال - لیبرال ارزش قایل بودند و تأکید داشتند که تیْلور در آموزشگاههای وابسته به فرقهٔ کواکر [1] درس بخواند. تیلور در بوتام [2]، مدرسه‌ای مشهور در یورک، علاقه‌ای مفرط به باستان‌شناسی کلیسا پیدا کرد، و در ۱۹۲۴ برای گذراندن دورهٔ لیسانس به اریل کالج [3] آکسفورد رفت. در آنجا وی موفق به دریافت درجهٔ لیسانس شد، و پس از یک دورهٔ کوتاه با قناعت زندگی کردن و کار در یک دفتر مشاورهٔ حقوقی در لندن، مدت دو سال را در وین گذراند و به تحقیق و بررسی اسناد و مدارک سیاسی و دیپلماسی مربوط به خاندان سلطنتی هابسبورک [4] مشغول شد. تیْلور، با یاری استاد راهنمایش، آلفرد فرانسیس پریبهام [5]، یک پست آموزش در دانشگاه منچستر به دست آورد. در اینجا، سر لویس نامیر [6] او را به ادامهٔ بررسی اسناد و مدارک بایگانی‌شده و نوشتن آنچه در میان آثار فراوانش نخستین اثرش محسوب شد، ترغیب کرد: مشکل ایتالیا در دیپلماسی اروپایی، ۱۸۴۷ - ۱۸۴۹ [7] (۱۹۳۴). او در ۱۹۳۸ به سمت استادیار در مگدالن کالج [8] آکسفورد منصوب شد. تیلور بررسی‌اش را درخصوص دیپلماسی اروپایی به صورت مقالات متعدد، پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و نوشتن کتابهایی مانند نخستین تلاش آلمان برای به

1. Quaker.
2. Bootham.
3. Oriel College.
4. Habsburg.
5. Alfred Francis Pribham.
6. Sir Lewis Namier.
7. The Italian Problem in European Diplomacy, 1847-1849.
8. Magdolen College.

دست آوردن مستعمرات، ۱۸۸۴-۱۸۸۵[1] (۱۹۳۸)، خاندان سلطنتی هابسبورگ[2] (۱۹۴۱)، روند تاریخ آلمان[3] (۱۹۴۶)، نبرد برای سلطه در اروپا، ۱۸۴۸-۱۹۱۸[4] (۱۹۵۴)، بیسمارک[5] (۱۹۵۵)، ریشه‌های جنگ دوم جهانی[6] (۱۹۶۱) دنبال کرد. آخرین کتاب، در میان این آثار، هنگامی که انتشار یافت، هیاهویی ایجاد کرد و این در زمانی بود که تیلور را از استادی کرسی تاریخ در آکسفورد و مدرسهٔ علوم اقتصادی لندن کنار گذاشته بودند و قرارداد استادیاری‌اش را تمدید نکرده بودند؛ وی در ۱۹۶۴ آکسفورد را ترک گفت. تیلور تا به هنگام در ۱۹۹۰ در یونیورسیتی کالج لندن، پلی تکنیک کالج نورث لندن[7] (دانشگاه نورث لندن فعلی) و مؤسسهٔ مطالعات تاریخی به تدریس پرداخت، در مباحثات رادیو و تلویزیون شرکت جست و به نوشتن برای مطالعهٔ استادان و مردم عادی ادامه داد.

نوشتهٔ تاریخی تیلور اثر تعهدش را به مبحث بررسی دقیق فرضهایی که به جامعه‌ها در نیمهٔ دوم قرن بیستم شکل دادند، بر خود دارد. این تأثیر بوضوح تمام در گفتارش در مورد ریشه‌های جنگ دوم جهانی مشهود است. بعد از جنگ دوم جهانی، تاریخ‌نویسان توجه فوق‌العاده زیادی درخصوص اینکه چرا جنگ شروع شد، از خود ابراز می‌کردند. تصور می‌شد که اگر دلایل وقوع بتواند برملا شود، می‌توان از منازعات آینده اجتناب ورزید. اما تقریباً چند تاریخ‌نویس توجه خود را به بررسی ریشه‌های جنگ دوم جهانی معطوف کردند. زیرا که تیلور درکتاب ریشه‌های جنگ دوم جهانی مدعی بود که اکثر تاریخ‌نویسان «رأی دادگاه نورمبرگ» را بدون هیچ تردیدی پذیرفتند. براساس این رأی، جنگ با اراده و طرح و نقشهٔ آدولف هیتلر به مرحلهٔ اجرا درآمد. تیلور در این خصوص به ما توضیح می‌دهد همهٔ تقصیرها را متوجه هیتلر کردن به لحاظ سیاسی و اخلاقی برای بسیاری از مردم توجیه مناسبی بود. توجیه مزبور به مردم آلمان امکان می‌داد تا بگویند که آنان قربانیان بی‌گناه رژیم نازی بوده‌اند، بدون اینکه به سیاستها و اعمال و رفتار رهبران قبل از جنگ توجه کنند که آلمان را به صورت یکی از شرکای رسمی هر دو کشور اتحاد شوروی و ایالات متحد درآورد. تیلور می‌خواهد در این خصوص داستان متفاوتی ارائه کند. داستان وی داستانی است «بدون قهرمان و شاید حتی بدون شخصیت منفی» (ریشه‌های جنگ دوم جهانی، ص ۱۷). از دیدگاه

1. Germany's First Bid for Colonies 1884-1885.
2. The Habsburg Monarchy.
3. Course of German History.
4. Struggle for Mastery in Europe.
5. Bismark.
6. The Origins of the Second World War.
7. Polytechnic College of North London.

تیلور، «جنگ ۱۹۳۹، مدتها قبل از اینکه برنامه‌ریزی شده باشد، یک اشتباه بود، که از خبط و خطاهای بزرگ هر دو طرف مسئول امور دیپلماسی ناشی شد» (همان، ص ۲۱).

اساس ضد رأی صادرشده از سوی تیلور یک دیدگاه تجدیدنظر شده دربارهٔ هیتلر است. تیلور قبول می‌کند که هیتلر «یک مرد استثنایی بود»، اما عقیده دارد که «خط‌مشی سیاسی‌اش مستعد توجیه منطقی است؛ و براساس چنین توجیهاتی ساختار تاریخ بنا شده است» (همان، ص ۲۱۶). سنگ بنای توجیه تیلور این است که هیتلر مسبب جنگ نبود، زیرا که قصد این کار را نداشت. وی، مانند بسیاری از رهبران، بندرت نقشه‌های گنگ و مبهم طرح می‌کرد. او چند هدف کلی داشت، مانند خواست آزاد شدن آلمان از زیر بار قرارداد ورسای و تبدیل این کشور «به بزرگترین قدرت در اروپا به وسیلهٔ منابع طبیعی‌اش» (همان، ص ۶۸). او همچنین امیدوار بود برای متحقق ساختن این هدف از موقعیتها استفاده کند. اما، همان‌طور که تیلور به ما خاطرنشان می‌کند، تحقق بخشیدن به هدف، به معنای این نبود که بگوییم وی می‌خواست باعث جنگ در اروپا شود. این دیدگاه مورد تأیید هیتلر نبود. تاریخ‌نویسانی مانند آلن بلوک[1]، هیوز تراور-روپر[2]، و الیزابت ویسکمن[3] با توجه به اسنادی نظیر ماین‌کامف[4] و تیبل تاک[5] و یادداشت هوسباخ[6]، به این نتیجه رسیدند که هیتلر نقشه‌ای برای به راه انداختن یک جنگ طراحی کرده بود که در پایان آن خودش خداوندگار جهان می‌شد.[۲] از دیدگاه تیلور، اظهارات هیتلر در ماین کامف در تیبل تاک و چیزی جز خواب و خیال نیست. وی مدعی‌است که چارلی چاپلین «موقعی که در فیلم نشان می‌داد که دیکتاتور بزرگ جهان را به یک اسباب‌بازی بالن‌مانند تبدیل می‌کند و با شست پایش به آن به طرف سقف اتاق لگد می‌زند» به همین ایده چسبیده بود (همان، ص ۶۹).[۳] همین‌طور تیلور باور نداشت که یادداشت هوسباخ بیان‌کنندهٔ نیت هیتلر است. این یادداشت، ثبت اظهاراتی بود که هیتلر در پنجم نوامبر ۱۹۳۷ در نشستی با حضور وزیر جنگ، بلومبرگ[7]، وزیر امور خارجه، نوراث[8]، فرماندهٔ نیروی زمینی، فریش[9]، فرماندهٔ نیروی دریایی، ریدر[10]، و فرماندهٔ نیروی هوایی، گورینگ[11]، ایراد کرد. تیلور به ما توضیح می‌دهد که در این یادداشت، هیتلر از سه ایدهٔ مهم سخن گفت. نخست، او از «فضای حیاتی»[12] صحبت کرد، اما «مشخص نکرد که این فضا درکجا خواهد بود». دوم، او یادآوری کرد که آلمان باید

1. Alan Bullock.
2. Hugh Trevor-Roper.
3. Elizabeth Wiskeman.
4. Mein Kampf.
5. Table Talk.
6. Hossbach.
7. Blomberg.
8. Neurath.
9. Fritsch.
10. Raeder.
11. Goering.
12. Lebensraum.

با «دو دشمن آکنده از نفرت، بریتانیا و فرانسه، دست و پنجه نرم کند» و اینکه «این امر مشکلاتش صرفاً از راه اعمال زور» قابل رسیدگی است، اگرچه «هرگز خالی از خطر نیست». سوم، وی خاطرنشان کرد که اگر فرانسه به علت جنگ داخلی دچار اغتشاش شود، عملیات نظامی باید علیه چکس‌لواکی انجام گیرد، و اگر فرانسه و ایتالیا درگیر جنگ شوند، عملیات نظامی علیه هر دو کشور چکس‌لواکی و اتریش باید انجام شود. در ارزیابی تیلور، سوای این سه مورد، خاطرنشان شده است که هیتلر [صرفاً] خواستار جنگی در قارهٔ اروپا بود که تحقق پیدا نکرد. بنابراین وی می‌نویسد:

> یادداشت مزبور به ما توضیح می‌دهد، آنچه ما از قبل می‌دانستیم، که هیتلر (مانند هر سیاستمدار آلمانی دیگر) قصد داشت که آلمان به صورت قدرت مسلط در قارهٔ اروپا درآید. همچنین به ما می‌گوید که وی تأمل کرده بود که این امر چگونه باید تحقق یابد. تأملاتش در این خصوص اشتباه بود. این تأملات بندرت با شروع جنگ در ۱۹۳۹ ارتباط پیدا می‌کند. یک مشاور شرط‌بندی در مسابقهٔ اسبدوانی کسی‌که بخوبی به حد دقت هیتلر رسیده باشد، نمی‌تواند خواستهای مشتریانش را کاملاً برآورده سازد.

(ریشه‌های جنگ دوم جهانی، صص ۱۳۱ - ۱۳۴)

این قسمت برگزیده از کتاب، یک استدلال دوم علیه این نتیجه‌گیری که هیتلر «مسبب» جنگ بود، مطرح می‌کند: هدفهای هیتلر از جمله هدفهایی بود که از یک رهبر در هنگامی که در مسند قدرت قرار دارد، انتظار می‌رود. به نظر هیتلر، هدفها و روشهای هیتلر «طبیعی» بود، زیرا که رهبران اروپایی در ایام گذشته از منافعشان از راه اعمال زور و ارعاب دفاع می‌کردند. افزون بر این، قرارداد ورسای «منزلت طبیعی» آلمان را در اروپا انکار کرده بود. هیتلر کاملاً از یک سیاست خارجی مثل «آنچه مرسوم پیشینیانش، دیپلماتهای حرفه‌ای در وزارت خارجه، و در واقع تقریباً همهٔ آلمانی‌ها» بود، پیروی می‌کرد (همان، ص ۶۸). آنچه تیلور را شگفت‌زده کرده است، امیدی است که در دل دیگر رهبران اروپایی به وجود آمده بود که با خشنود کردن هیتلر، آنان می‌توانند آلمان را به مدتی نامحدود سر جای خود نگه دارند. درواقع، همان‌طور که تیلور اظهارنظر می‌کند، هیتلر امکان انتخاب محدودی برای عکس‌العمل نشان دادن به اشتباهات بزرگ و ابتکار عملهای دیگران داشت. مثلاً، تیلور معتقد است که هیتلر تقریباً از سوی صدر اعظم اتریش فون شوشنیگ[1]، مجبور شد که

1. Von Schushnigg.

جنبش آلمان ناسیونال را در چکسلواکی ایجاد نکند، و اینکه او به علت لجاجت جوزف بک[1]، وزیر خارجهٔ لهستان، علیه گدانسک[2] دست به اقدام زد (همان، فصلهای ۷، ۸، و ۱۱). در هریک از این موارد وی نقشه‌هایی از پیش طرح نکرده بود؛ به عبارت دقیقتر، هرچه را بـه وی پـیشنهاد می‌کردند، به موقع اجرا می‌گذاشت.

علاوه بر این، پیام بسیاری از مقاله‌ها و کتابهای قبلی تیلور این است که آلمان مدتها پیش از آنکه هیتلر زمام امور را به دست گیرد در آستانهٔ جنگ با اروپا قرار گرفته بود. از دیدگاه تیلور، نقشه‌های آلمان برای سلطه بر سایر کشورها از سوی حکومت سلطنتی هابسبورک طرح شده بود. سلسلهٔ سلطنتی هابسبورک (دودمان اتریش نیز خوانده می‌شود) یکی از سلسله‌های مهم والامقام اروپا از قرن پانزدهم تا قرن بیستم بود. به نظر تیلور افراد این خاندان توجه اندکی به رعایای خود مبذول می‌داشتند و علاقه‌مند به امور فرهنگی، سیاسی، و قرار دادن گروههای مختلف قومی علیه یکدیگر به خاطر حفظ قدرت خود بودند. مثلاً، آنان آلمانی‌ها، مجارها، لهستانی‌ها، و ایتالیایی‌ها را وامی‌داشتند تا خودشان را به مثابهٔ انسانهای روشنفکر «آقا» در نظر بگیرند و مردمان اروپای شرقی را به مثابهٔ آدمهایی «مفلوک» به شمار آورند. در پایان قرن نوزدهم، ملیتهای مختلفی که هابسبورک‌ها بر آنان فرمانروایی می‌کردند، به طور فزاینده‌ای ابراز نارضایتی می‌کردند و با پیوستن به جنبشهای ناسیونالیستی خود را تسکین می‌دادند. یکی از اینها جنبشی بود که برای احیای «آلمان کبیر» تأسیس شده بود و آن، امپراتوری مقدس رومی شارلمانی وابسته به ملت آلمان[3] نام داشت. شارلمانی در قرن نهم میلادی بر اروپای مرکزی و شرقی فرمانروایی داشت (نک سلسلهٔ سلطنتی هابسبورک، ۱۸۱۵-۱۹۱۸). همچنین از نیمهٔ قرن نوزدهم به بعد هابسبورک‌ها به صورت سرمشق سیاست زور و واقع‌بینی[4]، حکومت قدرت و منافع شخصی، درآمدند. تیلور استدلال می‌کند که این سرمشق سوای منازعه میان کسانی بود که خواستار «هماهنگی اروپا» بودند که از طریق آن مجموعه‌ای از قدرتهای سلطنتی بر اروپا فرمانروا می‌شد، و کسانی که خواهان حفظ تعادل تقریبی قدرت در اروپا بودند. ملتهایی که در جست‌وجوی صلح و تعادل در اروپا بودند، در عوض کوشش داشتند تا منافع شخصی‌شان را از راه اعمال زور متحقق سازند (نک مشکل ایتالیا در دیپلماسی اروپا، ۱۸۴۷-

1. Joseph Beck. 2. Danzing.

3. Charlemagne's Holy Roman Empire of the German Nation.

4. realpolitik.

۱۸۴۹ و نبرد برای سلطه بر اروپا، ۱۸۴۸ ـ ۱۹۱۸). در همین دوران بود که یک «آلمان کوچک» پدید آمد. رهبران آلمان از بیسمارک گرفته تا دیگران براساس سیاست زور و واقع‌بینی این عقیده را ترویج کردند که کشور باید از راه اعمال قدرت «بزرگ» شود. هنگامی که مردم عادی آلمان به لحاظ سیاسی آگاه شدند و به آنان حق رأی داده شد، آلمان مسیری را آغاز کرد که به رایش سوم، هیتلر خاتمه یافت (نک بیسمارک، نخستین تلاش آلمان برای به دست آوردن مستعمرات و روند تاریخ آلمان).

همان‌گونه که هت[1] یادآوری کرده است، نوشته‌های تیلور دربارهٔ آلمان یک «حکایت هشداردهندهٔ» اندکی غیرمستقیم در مورد علت جنگ و پیشگیری از آن است.[۴] حتی پس از مرگ هیتلر، حکومت ارعاب و منافع شخصی که موجبات تداوم قدرت او را فراهم کرد، به طور کلی همچنان در جنگ سرد میان ایالات متحد و اتحاد شوروی مشهود بود. تیلور باور داشت که یک نظم جهانی از این قبیل، در قبال نیازهای مردم هم بی‌ثبات بود و هم بی‌قید و بی‌اعتنا. این نظم همچنین به دولتها و افراد امکان می‌داد از برعهده گرفتن مسئولیت در مورد اعمال و رفتارشان شانه خالی کنند (نک نبرد برای سلطه بر اروپا، ۱۸۴۸ ـ ۱۹۱۸).

با آنکه نقد و بررسیهایی که درخصوص نوشته‌های پیشین تیلور به عمل آمد، متنوع و متفاوت بود، واکنش اولیه در مورد ریشه‌های جنگ دوم جهانی بی‌نهایت منفی بود. منتقدان نکات بسیاری را نادیده گرفتند. برخی خاطرنشان کردند که تیلور از اینکه کاملاً بر اسناد دیپلماتیک عطف توجه کرده، در اشتباه بوده است، زیرا که اسناد مزبور بتنهایی علت شروع جنگ را توضیح نمی‌دهند. دیگران مانند لمبرت[2]، دویچر[3]، رینولدز[4]، اسپنسر[5]، سگال و سونتاگ[6] جر و بحث می‌کردند که گزارش تیلور راجع به هیتلر براساس مطالب کذب، سوءاستفاده از اسناد، و حذف اسناد مربوط نوشته شده است. تراور ـ روپر و هودسن[7] تصدیق کردند که هرچند هیتلر نقشه‌های دقیقی برای شروع جنگ در اروپا تدارک ندیده بود، اسنادی مانند یادداشت ماین کامف و تیبل تاک، هوسباخ، اثبات کرده‌اند که وی نقشه‌های قابل تغییر تدارک دیده بود. حتی اگر وی خیال پدید آوردن یک جنگ همگانی اروپایی را در سر نداشت، بخوبی می‌دانست که اعمالش احتمالاً به جنگ منجر

1. Hett.
2. Lambert.
3. Deutscher.
4. Reynolds.
5. Spencer.
6. Sontag.
7. Hudson.

خواهد شد. افزون بر این، تراور-روپر تصور می‌کرد که به این نتیجه رسیدن که هیتلر مجبور به عمل شده بود نامعقول و از سر لجاجت است. اشارهٔ تیلور مبنی بر اینکه باید کسانی را نکوهید که به هیتلر امکان دادند تا دست به چنان اعمالی بزنند، تلویحاً حاکی از آن است که هیتلر خود، شخصاً از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار نبوده است.[۵] همان‌گونه که دِریْ بعدها خاطرنشان کرد، به نظر می‌رسد این امر برخلاف هدف تیلور برای مورد بررسی قرار دادن هیتلر به مثابهٔ یک سیاستمدار «نرمال» است. آنچه در این بحث بر سر انگیزه‌ها بوضوح مسئله بود، در وهلهٔ اول، این بود که چه مواردی به عنوان یک نیت باعث پدید آوردن چیزی می‌شود، و در وهلهٔ دوم، چه مواردی به عنوان «رفتار نرمال» محسوب می‌شود.[۶] برخی از منتقدان حتی به سبک نوشتن تیلور می‌پردازند؛ به عنوان مثال، توصیفش از قرارداد مونیخ به عنوان «یک پیروزی برای همگان که بهترین و روشن‌بینانه‌ترین قرارداد در زندگی سیاسی بریتانیا بود» بیشتر مورد انتقاد قرار گرفت (ریشه‌ها، ص ۱۸۹). حتی اصلاحاتش در چاپ تجدیدنظر شدهٔ ریشه‌های جنگ دوم جهانی که او «بایست یحتمل اضافه می‌کرد ([joke] goak در اینجا)» به شیوهٔ آرتیموس وارد[۱] باعث خندهٔ عده‌ای می‌شد (همان، چاپ دوم، ۱۹۸۴، ص ۷).[۷] برخی از خوانندگان این کتاب را سرگرم‌کننده می‌یافتند زیرا که احساس می‌کردند که نکوهش هیتلر به خاطر شروع جنگ از نام وی به نام چمبرلن[۲] و دالادی[۳] تغییر کرده است. مثلاً، یکی از همین نقدها با کاریکاتوری همراه بود که در آن هیتلر در حال ابراز سپاس به تیلور مشاهده می‌شد.[۸]

بعد از خواندن چنین نقدهایی این نتیجه ممکن است عاید شود که تیلور فردی مخالف با افکار عمومی و فاقد حس مسئولیت بوده است. بسیاری از نوشته‌های تیلور نشان می‌دهد که تیلور اغلب خلاف جهت افکار عمومی اظهارنظر می‌کرده است. با این‌همه، او چنین کرد تا به ما ثابت کند که بسیاری از عقاید و نظریاتی که بر جهان سیاسی سلطه دارند، در معرض تردیدند و دیگر اینکه ما برای تغییر دادنشان به انواعی بهتر مسئولیم. مثلاً، وی در اهالی انگلستان و دیگران[۴] می‌نویسد:

> تاریخ‌نویس کار درستی می‌کند که راه به سوی یک زندگی توأم با تعهد را نشان می‌دهد؛ اما با اینکه متعهد است، در درجهٔ اول یک شهروند باقی می‌ماند. در ضمن از مسئولیت

---

۱. Artemus Ward، طنزنویس و کمدینی بود که در کتابهایش از جمله *His Book of Goaks* به جای اینکه بنویسد «joke» به غلط از روی طنز می‌نوشت «goak». ـ ن.

2. Chamberlain. 3. Daladier. 4. Englishmen and Others.

سیاسی به سرسپردگی[1] تغییر شکل دادن راه را برای خیانت و بربریت مطلق هموار می‌کند.

یادداشت‌ها

1 E. E. Segal, 'Taylor and History', Review of Polities, October 1964, 26: 533.

2 See A. Bullock, Hitler: a Study in Tyranny, New York: Harper & Row, 1952; H. R. Trevor-Roper, 'Introduction' in Hitler's Table Talk, trans. N. Cameron and R. H. Stevens, London, Weidenfeld & Nicolson, 1953; id., The Last Days of Hitler, New York: Macmillan, 1947; E. Wiskemann, Ulldeclared War, London: Constable, 1939; and id., Prologue to War, New York: Oxford University Press, 1940.

3 On Chaplin's The Great Dictator, see G. D. McDonald, M. Conway and M. Ricci (eds) The Films of Charlie Chapli,1, Secaucus. NJ: Citadel. 1973, pp. 204-10; and the cover of E. Hobsbawm, Age of Extremes: the Sl10rt Twentieth Century, 1914-1991, London: Michael.Joseph. 1994.

4 B. C. Hett, '"Goak Here": A. J. P. Taylor and the Origins of the Second World War', Canadiar1Journai of History. 1996.31(2): 257-80.

5 For reviews, see W. R. Louis (ed.) The Origins of the Second World War: A. j. P. Taylor and his Critics, New York: Wiley & Sons, 1972.

6 W. H. Dray, 'Concepts of Causation in A. J. P. Taylor's Account of the Origins of the Second World War', History and Theory, 1978, 17(2): 149-75. 7 Artemus Ward was a comedian who wrote 'goak here' on his scripts - a misspelling of 'joke' - so that no one would miss the punchline. See Hett, '"Goak Here"', p. 257.

8 See the drawing by T. Allen that accompanies W. H. Hale's 'A Memorandum', Horizon, 1962, 4(4): 28-9. Reprinted in Louis (ed.) The Origins of the Secolld World War.

آثار مهم

The Italian Problem. in European Diplomacy, 1847-1849, Manchester: Manchester University Press, 1934.

Germany's First Bid for Colollies, 1884-1885, London: Macmillan, 1938.

---

1. dedication.

The Habsburg Monarchy, 1815-1918, London: Macmillan, 1941, revised edition 1948.

The Course of German History, London: Hamish Hamilton, 1945.

The Strugglefor Mastery in Europe, 1848-1918, Oxford: Oxford University Press, 1954.

Bismarck: the Man and the Statesman, London: Hamish Hamilton, 1955. The Troublemakers, London: Hamish Hamilton, 1957.

The Origins of the Second World War, London: Hamish Hamilton, 1961, revised edition 1984.

English History, 1914-1945, Oxford: Oxford University Press, 1965. Beaverbrook, London: Hamish Hamilton, 1972.

A Personal History, London: Hamish Hamilton, 1983. An Old Man's Diary, London: Hamish Hamilton, 1984.

همچنین نگاه کنید به

Carr.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Bosworth, R. J. B., Explaining Auschwitz and Hiroshima: History Writing and the Second World War, 1945-1990, London: Routledge, 1993.

Boyer, J. W., 'A. J. P. Taylor and the Art of Modern History', Journal of Modern History, 1977,49(1): 40-72.

Cole, R., A. J. P. Taylor: the Traitor within the Gates, London: Macmillan, 1993. Dray, W. H., 'Concepts of Causation in A. J. P. Taylor's Account of the Origins of the Second World War', History and Theory, 1978, 17(1): 149-72.

Great Dictator [video recording], directed by Charlie Chaplin, Universal Pictures, 1940, distributed by Foxvideo FFC.

Hauser, 0., 'A.J. P. Taylor',Journal of Modern History, 1977,49(1): 34-9.

Hett, B. c., '"Goak Here": A. J. P. Taylor and the Origins of the Second World War', Canadian Journal of History, 1996,31(2): 257-80.

Louis, W. R. (ed.) The Origins qf the Second World War: A. J. P. Taylor and his Critics, New York: Wiley & Sons, 1972.

Martel, G. (ed.) The Origins of the Second World War Reconsidered, London: Allen & Unwin,

1986.

Mehta, V., Fly and the Fly Bottle: Encounters with British Intellectuals, London: Weidenfeld & Nicolson, 1962.

Sisman, A., A. J. P. Taylor: a Biography, London: Sinclair-Stevenson, 1994.

Sked, A. and Cook, C. (eds) Crisis and Controversy: Essays in Honour qf A. J. P. Taylor, London: Macmillan, 1976.

Smallwood, J., 'A Historical Debate of the 1960s: World War II Historiography - the Origins of the Second World War, A. J. P. Taylor, and his Critics', Australian Journal of Politics and History, 1980,26(3): 403-10.

Wrigley, C. (ed.) A. J. P. Taylor: a Complete Bibliography and Guide to his Historical and Other Writings, Brighton: Harvester, 1982.

____, Warfare, Diplomacy and Politics: Essays in Honour of A. J. P. Taylor, London: Hamish Hamilton, 1986.

ای. پی تامپسون (۱۹۲۴ - ۱۹۹۳)

از دیدگاه ای. پی تامپسون، تاریخ صرفاً از آن تاریخ‌نویسان دانشگاهی نیست. تامپسون، از راه بررسیهایش دربارهٔ کار و فعالیت مردم عادی در قرن هجدهم و نوزدهم انگلستان، امیدوار بود تا استادان و مردم را یکسان به تأمل کردن و اقدام درخصوص مسائل مربوط به طبقه، فقر، سرکوب، و ستم وادارد.

ادوارد پالمر تامپسون در آکسفورد، در سال ۱۹۲۴ زاده شد.[۱] پدر و مادرش، ادوارد جان تامپسون و تئادوشیا جسوپ تامپسون[1]، وی را با این اعتقاد پرورش دادند که دولتها «دروغگو و امپریالیست» هستند و اینکه «طرز برخورد انسان با دولت باید ستیهنده باشد».[۲] با این‌همه به نظر می‌آید، روی آوردن تامپسون به سوسیالیسم، عمدتاً معلول ایده‌آلیسم فرانک برادر بزرگترش و کشته شدنش به دست فاشیست‌های بلغاری در ۱۹۳۹ بوده است. تامپسون و مادرش در کتاب روحی در اروپا وجود دارد: خاطره‌ای از فرانک تامپسون[2] (۱۹۴۷) از دیدگاهها و نظریات فرانک سخن گفتند. پس از شروع به تحصیل در رشتهٔ تاریخ در دانشگاه کمبریج، تامپسون به دنبال برادرش فرانک به حزب کمونیست پیوست و به سرپرستی باشگاه سوسیالیستی دانشگاه انتخاب شد (۱۹۴۲). اندک زمانی بعد، وی به خدمت سربازی در ارتش بریتانیا احضار شد، و به عنوان فرماندهٔ تانک در شمال افریقا، ایتالیا، و اتریش (۱۹۴۲ - ۱۹۴۵) به انجام دادن وظیفه پرداخت. پس از پایان جنگ، تامپسون به کمبریج بازگشت و دورهٔ لیسانسش را تکمیل کرد (۱۹۴۶). وی بعدها یادآوری کرد که از آثار و نوشته‌های کریستوفر هیل، کریستوفر کالدول[3] و کارل مارکس چیزها آموخت. تامپسون در کمبریج با دُروتی تاورز[4]، با یکی از اعضای حزب کمونیست که به تاریخ طبقهٔ کارگر دلبستگی داشت، دیدار کرد. هر دو با یکدیگر در ۱۹۴۵ همخانه شدند و در ۱۹۴۸ ازدواج کردند. در ۱۹۴۷ تامپسون بریگاد جوانان بریتانیا[5] را در یک تلاش بین‌المللی برای ایجاد خط آهنی به

---

1. Theodosia Jessup Thompson.
2. There is a Spirit in Europe: a Memoir of Frank Thompson.
3. Christopher Cauldwell. 4. Dorothy Towers. 5. British Youth Brigade.

طول ۱۵۰ مایل از ساماک[1] تا سارایوو[2] بسیج و رهبری کرد. تامپسون در کتاب راه آهن: یک ماجراجویی در احداث بنا[3] خاطرنشان ساخت که حین کار کردن در این پروژه، درس ارزشمندی را فراگرفت حاکی از اینکه تلاشهای معین می‌تواند به مردم برای «مفهوم ساختن برحسب ضمیر «مان» بیشتر از مفهوم ساختن برحسب ضمیرهای «ام» یا «شان»» کمک کند.

موقعی که به انگلستان بازگشت، به عنوان مدرس آموزش بزرگسالان در رشتهٔ ادبیات و تاریخ در دانشگاه لیدز مشغول کار شد. وی خوشحال بود از اینکه توانسته است با چنین سمتی استخدام شود، زیراکه بسیاری از دانشگاهها در آن دوران از استخدام کردن کمونیست‌ها خودداری می‌کردند. در آغاز او هیچ برنامه‌ای برای اینکه تاریخ‌نویس شود نداشت اما در دورهٔ تدریس ادبیات، وی «مغلوب» اندیشه‌های ویلیام موریس[4] شاعر و سوسیالیست قرن نوزدهم گردید.[۳] به خاطر همین علاقه کتاب ویلیام موریس: رمانتیک تا انقلابی[5] (۱۹۵۵) نوشته شد. در این اثر، تامپسون، موریس را به مثابهٔ یک انقلابی مارکسیست که از هنر و فن برای افادهٔ نظریاتش بهره می‌گیرد، توصیف می‌کند. دریافت اینکه وی این کتاب را به هنگام عضویت در حزب کمونیست بریتانیا نوشت، دشوار نیست. او فوراً از موریس برای حمایت از آرمانهای حزب، همان‌گونه که در بند ذیل مشاهده می‌شود، استفاده کرد:

> بیست سال پیش حتی در میان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، بسیاری باید توصیف موریس را از «یک کارخانه آنگونه که باید باشد»[6] به مثابهٔ یک رؤیای غیرعملی تعبیر کرده باشند: امروز مسافران از اتحاد شوروی برمی‌گردند با گزارشهایی از رؤیای شاعر که به این زودی تعبیر شده است. دیروز، در اتحاد شوروی، کمونیست‌ها در برابر هر مشکلی برای بنا کردن صنایعشان در سطح صنایع قدرتهای مهم سرمایه‌داری مشغول مبارزه بودند: امروز نقشهٔ استالین پیشروی به سوی کمونیسم را در برابرشان نهاده است.

(ویلیام موریس، ص ۸۴۴)

آن چند نفری که کتاب ویلیام موریس را نقد کردند، بی‌درنگ تعصب تامپسون را تشخیص دادند.

---

1. Samac.
2. Sarajevo.
3. The Railway: an Adventure in Construction.
4. William Morris.
5. William Morris: Romantic to Revolutionary.

۶. عنوان قطعه شعری از ویلیام موریس. ـ م.

مثلاً، منتقدی با نام مستعار در ضمیمهٔ ادبی تایمز تصریح کرد که کتاب بی‌اندازه متأثر از مارکسیسم، بی‌اندازه عصبی، بی‌اندازه طولانی، و کژآهنگ است.[۴] وی، مدتها بعد، موقعی که باکمونیسم قطع رابطه کرده بود، در بررسی‌اش از موریس تجدیدنظر نمود، و در نحوهٔ استدلال خود دقت بیشتری به خرج داد و قسمتهایی راکه به تجلیل از مکتب استالین پرداخته بود، حذف کرد (ویلیام موریس، چاپ تجدید نظر شده، ۱۹۷۷). این چاپ تجدید نظر شده از سوی منتقدان با تحسین مواجه شد: آنان نظر دادند که این اثر گزارشی است مهم از استحالهٔ رمانتیسم بریتانیا، از نقد اخلاقی موریس در مورد سرمایه‌داری صنعتی، و سالهای آغازین سوسیالیسم بریتانیا.[۵]

حتی هنگامی که وی روی چاپ اول ویلیام موریس کار می‌کرد، تردیدهایش دربارهٔ استالینیسم را پنهان کرد. درحالی‌که موریس کارگران را به برعهده گرفتن کنترل کارخانه و بهره‌مند شدن از ثمرهٔ کارشان تشویق می‌کند، استالنیسم با «بی‌بهره بودن از انسانیت» پدیدار می‌شود. این تردیدها در ۱۹۵۶ به منصهٔ ظهور رسید. در آن سال، افشاگریهای خروشچف[1] دربارهٔ رژیم ترور و سرکوب وحشیانهٔ استالین در برخورد با شورش مجارستان بسیاری از انسانها را در سراسر جهان به گسستن ازکمونیسم هدایت کرد. تامپسون از رویدادها و خبرهای ۱۹۵۶ تکان خورد، اما باور داشت که، اگر دستگاه رهبری حزبش به این بحران اعتراف کنند و بتوانند بر آن تأثیر بگذارند اقتدار اخلاقی می‌تواند دوباره برقرار شود. تامپسون و جان ساویل[2]، درحالی‌که از عدم واکنش در قبال این بحران خشمگین گردیده بودند، نشریه‌ای را با نام «نیو ریزونر»[3] به راه انداختند، به امید اینکه به صورت تریبونی برای بحث درخصوص حقوق اخلاقی، عدالت انسانی و سوسیالیسم درآید. تلاشهای آنها موجب اخراجشان از حزب شد و هر دو به دهها هزار نفری پیوستند که آنان نیز حزب را ترک گفته بودند، تا «چپ جدید» را به وجود آورند.

در هنگام ترک حزب، تامپسون استدلال کرد که استالینیسم سزاوار نکوهش بود زیرا که:

> وابستگی استعدادهای اخلاقی و خلاق به قدرت سیاسی و اجرایی اشتباه است: حذف ملاک اخلاقی از ارزیابی سیاسی خطاست: هراس از استقلال رأی، حمایت عمدی از گرایشهای ضد روشنفکری در میان مردم اشتباه است: تشخیص قالبی نیروهای طبقاتی ناخودآگاه، تحقیر کردن روند آگاهانهٔ تضاد فکری و روحی، کلاً اشتباه است.[۶]

وی عقیده داشت آنچه مورد نیاز بود یک «انسانگرایی سوسیالیستی»، یک برداشت به لحاظ

1. Khrushchev. 2. John Saville. 3. New Reasoner.

اخلاقی هشیارانه از مارکسیسم بود که انسان را از قید «اسارت اشیا»، به خاطر سود یا بردگی در قبال «نیاز اقتصادی»، آزاد کند. همان‌گونه که او در مقاله‌ای که برای «نیو ریزونر» نوشت:

> پیروان مکتب استالین بسان سگهای پاولف هستند: اگر صدای زنگی را بشنوند، دهانشان بزاق ترشح می‌کند. اگر یک بحران اقتصادی پیش بیاید، آنان اعتقاد کامل «مارکسیستی - لنینستی» ترشح خواهند کرد. اما راندهد[1]، لولر[2]، کاوالی[3]، چارتیست[4]، و آنتی کوم لاو لیگر[5]، در زمرهٔ چنین سگهایی نبودند؛ اینان اعتقاداتشان در واکنش به محرک اقتصادی بزاق ترشح نمی‌کرد؛ اینان عشق و نفرت ورزیدند، استدلال کردند، اندیشیدند، و به گزینشهای اخلاقی پرداختند. تحولات اقتصادی به تحولات در روابط اجتماعی، در روابط میان مردان و زنان واقعی منجر می‌شود؛ و اینها ادراک و احساس می‌شوند، خودشان را در احساسات نفرت‌آمیز حاکی از بی‌عدالتی، سرخوردگی، آرمانهای مربوط به تحولات اجتماعی بروز می‌دهند؛ همهٔ اینها در خودآگاهی انسان، ازجمله خودآگاهی اخلاقی فیصله داده شده است. اگر چنین نبود، انسانها ـ نه سگها ـ غیر از مورچه‌ها خواهند بود که اجتماعشان را با بالاآمدگیهای زمین سازگار می‌کنند. ولی انسانها تاریخ مختص به خود را به وجود می‌آورند: بخشی از آنان در زمرهٔ کارگزارانند، بخشی در زمرهٔ قربانیان؛ دقیقاً همین مختصهٔ کارگزاری است که آنان را از دیگر جانوران متمایز می‌سازد، که این مختصه، بخش انسانی آدمی است، و این مختصه مربوط به وظیفهٔ خودآگاهی‌مان است برای ارتقا یافتن.[۷]

در ۱۹۵۹ «نیوریزونر» در «یونیور سیتیز»[6] و «لفت ریویو»[7] ادغام شد که حاصل آن ایجاد «نیو لفت ریویو»[8] بود. تامپسون شماری مقالهٔ کوتاه و نقد برای این نشریه نوشت، اما با انتصاب پری آندرسن[9] به عنوان سردبیر، از هیئت تحریریه کنار گذاشته شد.[۸] تامپسون در مقالهٔ «بیرون نهنگ»[10]، خشمش را در مورد دیدگاه هیئت تحریریهٔ «نیو لفت ریویو» مبنی بر اینکه تلاشهای طبقهٔ متوسط و کارگر از قدرت لازم برخوردار نبوده است و آنان به گروهی از روشنفکران مارکسیست

---

1. Roundhead.
2. Leveller.
3. Cavalier.
4. Chartist.
5. Anti-Corn Law Leaguer.
6. Universities.
7. Left Review.
8. New Left Review.
9. Perry Anderson.
10. Outside the Whale.

نظیر خود برای ایجاد اعتماد و کار سیاسی پایدار نیاز دارند، ابراز داشت. تامپسون استدلال کرد که چنین دیدگاهی نه تنها خودخواهانه بلکه پر از اشتباه است. طبقهٔ متوسط و کارگر با اندیشه‌های مارکس آشنا بودند و آنان در گذشته اثبات کرده بودند که از توان ایجاد تحول اجتماعی رادیکال برخوردارند.[۹]

چنین غفلت آشکاری از سوی تاریخ‌نویسان انگلستان، تامپسون را به نوشتن کتابی برانگیخت که نامش را شهرهٔ آفاق ساخت: تشکل طبقهٔ کارگر انگلستان[1] (۱۹۶۳). در این اثر، تامپسون به شرح اینکه چگونه، در فاصلهٔ ۱۷۹۰ و ۱۸۳۰، کارگران انگلستان در میان خودشان احساس یگانگی و اتحاد کردند و در برابر کارفرمایانشان ایستادند، می‌پردازد. او، در بخش نخست، سه سنت موروثی طبقهٔ کارگر را در آغاز انقلاب صنعتی بررسی می‌کند: ابراز مخالفت، بویژه به همان نحوی که از سوی متدیست‌ها تعدیل شد؛ وضع قوانین «توده‌ای» و عدالت عمومی؛ و «حق طبیعی فرد انگلیسی»، ازجمله تضمینهای متنوع قانونی و حقوق وجدان و بیان آزاد. در بخش دوم، وی گزارشی از تضعیف شدن شرایط کار و رشد آگاهی سیاسی، اجتماعی، و سرکوبی مذهبی که انقلاب صنعتی باعث آن بود، به دست می‌دهد. در بخش پایانی، او ردپای عکس‌العملهای کارگران را در قبال این تحولات پی می‌گیرد. همان‌گونه که تامپسون موضوع را بررسی کرد، کارگران به خودآگاهی طبقاتی دست یافته‌اند. حرف اساسی او این است که طبقه یک شیء، محصول تئوریک، ساختار، یا مقوله نیست؛ پدیده‌ای است تاریخی که از روابط انسانی ناشی می‌شود:

> طبقه موقعی ایجاد می‌شود که شماری از مردم، در نتیجهٔ تجربه‌های مشترک (ارثی یا مشترک) یکسانی منافعشان را در بین خود، و همین‌طور علیه شمار دیگری از مردم که منافعشان با مال خودشان متفاوت (و معمولاً متضاد) است لمس می‌کنند و بوضوح از آن سخن می‌گویند.

(تشکل طبقهٔ کارگر انگلستان، ص ۹)

از این رو طبقه «همان اندازه به کارگزاری مدیون است که به شرطی‌سازی[2]». کارگران از سنتهای انگلیسی برای درآوردن خود به صورت یک طبقه استفاده کردند. این قضیهٔ «نیروی بخار و کارخانهٔ نخ‌ریسی = طبقهٔ کارگر جدید» نبود (همان، ص ۱۹۱).

1. The Making of the English Working Class.
2. conditioning.

کتاب تشکل طبقهٔ کارگر انگلستان بی‌درنگ به عنوان یک اثر بسیار مهم شناخته شد. التزام حاکی از همدردی تامپسون به موضوع مورد نظرش، ژرفای تحقیق، سبک انشا و طرز نگرش ایدئولوژیکی و رویکرد روش‌شناسانه‌اش از سوی شماری از منتقدان با گرمی مورد ستایش قرار گرفت. ولی دیگر منتقدان نه تنها از برداشت جنبه‌های خاص تامپسون، مانند لودیسم[1] و متدیسم[2]، و اشاره‌اش مبنی بر اینکه خودآگاهی متجانس طبقهٔ کارگر در اوایل قرن نوزدهم «نضج» گرفته بود خشمگین شدند، بلکه همچنین از اعتبار منطقی یک چنان اثری که در پرتوی تعهد سیاسی استوار با صراحت بسیار به رشتهٔ تحریر درآمده بود، برآشفتند.[۱۰] صرف‌نظر از این‌گونه گله‌گزاریها، کتاب تشکل طبقهٔ کارگر انگلستان همچنان متنی است لازم و ضروری برای کسانی که به مطالعهٔ تاریخ بریتانیا در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم دلبستگی دارند و همچنین اثری است مطلوب برای تاریخ‌نویسان کارگری، تاریخ‌نویسان فمنیست، نظریه‌پردازان فرهنگی، مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان.

در ۱۹۶۵ تامپسون به مدیریت مرکز بررسی تاریخ اجتماعی[3] در دانشگاه نوبنیاد وارویک[4] انتخاب شد. تامپسون نیروی زیادی صرف کرد تا به شاگردانش تفهیم کند که نوشتن تاریخ «برای سلامتی جامعه جنبهٔ حیاتی» دارد و خود نیز همچنان هرچه بیشتر به کندوکاو در تاریخ قرن هجدهم انگلستان ادامه داد. بعد از این اثر تحقیقی، کتاب عمدهٔ دیگرش را[5] (۱۹۷۵) انتشار یافت. در این کتاب، تامپسون به بررسی دستهٔ «بلک اکت» در ۱۷۲۳، نام مردانی مسلح (گاهی اوقات با صورتهای سیاه‌کرده) که درو نیزور فارست[6] و بعضی از نواحی جنگلی همپشایر دست به سرقت می‌زدند، و مرتکب پنجاه حملهٔ ابتکاری بزرگ به اموال مردم شدند، می‌پردازد. به عقیدهٔ تامپسون، درحالی‌که «بلک‌ها» به فقدان حقوق جنگلی سنتی اعتراض می‌کردند، طبقه‌های تازه پا گرفتهٔ جدید از «بلک اکت» به منزلهٔ مستمسکی برای پیشبرد منافع خاص خودشان بهره‌برداری کردند. تامپسون خاطرنشان می‌کند که مردم گاهی اوقات از خود به عنوان یک طبقه آگاهی می‌یافتند. نظرش در این خصوص این است که نخست مبارزه می‌شود و بعد طبقه تشکل می‌یابد: «طبقه‌ها به مثابهٔ موجودیتهای مجزا وجود ندارند، به دور و بر خود نگاه کن، یک طبقهٔ دشمن پیدا کن، و بعد شروع

1. Luddism.
2. Methodism.
3. Centre for the Study of Social History.
4. Warwick.
5. Whigs and Hunters: the Origin of the Black Act.
6. Windsor Forests.

به مبارزه کن».[۱۱] این ایده همچنین اساس نوشته‌هایش را در مورد عدم توافق اجتماعی و کنترل قیمت («اقتصاد اخلاقی»)، مقاومت کارگران فقیر در برابر «مشکل سازمان تازه دادن به عادات کار»، «دری وری» یا «موسیقی راف»، تجزیهٔ سرمشق «پدرانهٔ» بازاریابی (بازاریابی به شیوه‌ای که دلالها، واسطه‌ها، و بورس‌بازها مردم را سرکیسه می‌کنند) و نامه‌های بی‌امضای تهدیدآمیز تشکیل می‌دهد. بر این اساس، تامپسون هدفش را با بررسی روابط طبقاتی در پرتو گزینش اخلاقی، کارگزاری و ارزشها تأیید می‌کند.[۱۲]

با آنکه تامپسون برای «اومانیسم سوسیالیستی» خویش، حامیانی پیدا کرد، معتقد بود که رواج «ضد اومانیسم تئوریک» لوئیس آلتوسر فضای روشنفکری را در بریتانیا خصمانه ساخت. از دیدگاه آلتوسر و پیروانش، «علم تاریخ» به اعمال آگاهانهٔ افراد بستگی ندارد، اما به شیوهٔ تولید (از سازمان اقتصادی) که در یک شکل تغییر جا داده شده در «ساختارهای» اجتماعی یک جامعه وجود دارد، وابسته است. تامپسون، در کتاب فقر تئوری و دیگر جستارها[1]، «نبرد بی‌امان روشنفکرانه» (ص ۳۸۴) را علیه پیروان آلتوسر به خاطر ایجاد یک «افلاک‌نما» (تدارک دیدن مکانیسم توضیح یک رشته از پیوندها یا ارتباطها) که به رفتار غیرانسانی، غیراخلاقی و نامعقول استالینیسم مشروعیت بخشیده است، اعلام داشت. تامپسون نه تنها با تکذیب آلتوسر در مورد کارگزاری انسانی مواجه و طرد شده بود، بلکه همچنین اعتراض اخلاقی‌اش از سوی وی به عنوان ایدئولوژی محض (یک نظام نسبی بستهٔ اعتقادی که در آن اکثر ما از تجربهٔ روزمرهٔ زندگی غافل می‌مانیم) مورد انکار قرار گرفته بود. چنین طرد و کنار نهادنی از دیدگاه تامپسون با «یک عمل سرراست ایدئولوژیکی مأموران پلیس هم‌ارز بود. این نوع برخورد نظریه‌ای را پی می‌افکند که تضمین می‌کند نه تنها اینکه سؤالات رادیکال دربارهٔ استالینیسم، شکلهای کمونیستی، و خود «مارکسیسم» نباید پرسیده شود، بلکه آنها را نمی‌توان پرسید» (فقر تئوری، ص ۳۷۴). تامپسون عقیده دارد که مارکسیسم باید توان خودانتقادی، خودآزمونی، و گفتمان اخلاقی را داشته باشد (همان، ص ۱۴۸). انتشار فقر تئوری توفانی از انتقاد برانگیخت. منتقدان اذعان کردند که تامپسون در قبال برخی از سؤالات اساسی عطف توجه کرده است، همچنین آنان راجع به شیوهٔ جنجالی استدلالش، ارتباطی که وی میان آلتوسریانیسم[2] و استالینیسم برقرار کرده بود و ادعایش مبنی بر اینکه آلتوسریانیسم سخت محکم به دنیای انگلیسی - امریکایی چسبیده است، بحث کردند.[۱۳]

1. Poverty of Theory and Other Essays.

2. Althusserianism.

تامپسون مدعی است که قبول عام آلتوسریانیسم خود نشانه‌ای از این فرض مشترک بود که شوروی و بلوک قدرت وابسته به امریکا سازش‌ناپذیرند (همان، ص ۲۶۶). با این حال حمله به آلتوسریانیسم کافی نبود. تامپسون تا به هنگام مرگ در ۱۹۹۳ کوشید تا توجه عموم را به موضوعات اجتماعی و سیاسی مانند گسترش سلاحهای هسته‌ای، شوروی و امپریالیسم امریکا، تلاش برای تضعیف حقوق دموکراتیک، زیر نظر گرفتن کسانی که در جنبشهای چپ سرگرم مبارزه‌اند، و تباهی محیط‌زیست جلب کند (نک مانیفست روز اول ماه مه[1]، ۱۹۶۸؛ دانشگاه محدود واروبک[2]، ۱۹۷۷؛ اختیار صفر[3]، ۱۹۸۲؛ اعتراض و زنده ماندن[4]، ۱۹۸۰؛ جنگ ستارگان[5]، ۱۹۸۵؛ چشم‌اندازهای یک سیارهٔ آباد[6]، ۱۹۸۷). در آثار مزبور، مانند همهٔ آثار تامپسون، ما اعتقادش را در مورد اینکه تاریخ می‌تواند به عمل سیاسی کمک کند، عقیده‌ای که خود تامپسون با آن زندگی را به سر برد، ملاحظه می‌کنیم.

یادداشت‌ها

1 For an account of Thompson's social and political thought, see Thompson (IRT).

2 M. Merrill, 'Interview with E. P. Thompson', 1976, in H. Abelove et al. (eds) Visions of History, p. 11.

3 M. Merrill, 'Interview with E. P. Thompson', p. 13.

4 Anon., 'Morris and Marxism', Times Literary Supplement, 15 July 1955, p. 391. 5 See, for example, E. Penning-Rowsell, 'The Remodelling of Morris', Times

Literary Supplement, 11 August 1978, pp. 913-14; and P. Stansky, 'The Protean Victorian', New York Times Book Review, 15 May 1977, pp. 7, 48.

6 E. P. Thompson, 'Through the Smoke of Budapest', New Reasoner, 1965,3. 7 E. P. Thompson, 'Socialist Humanism: an Epistle to the Philistines', New Reasoner, 1, 1957: 122.

8 See 'At the Point of Decay', 'Revolution' and 'Outside the Whale', in E. P. Thompson (ed.) Out of Apathy, London: Verso, 1990.

9 Thompson, 'Outside the Whale'.

---

1. The May Day Manifisto. 2. Warwik University Limited.
3. Zero Option. 4. Protest and Survive. 5. Star War.
6. Prospects for a Habitable Planet.

10 For favourable reviews, see (for example) E. Hobsbawm, 'Organised Orphans', New Statesman, November 1963, 66: 787-8; and C. Hill, 'Worker's Progress', Times Literay Supplement, 12 December 1963, pp. 1021-3. Forless favourable reviews, see (for example) J. D. Chambers, 'Making 9f the English Working Class', History, 1 June 1966, pp. 183-9; G. Best 'The Making of the English Working Class', Historical Journal, 1965, 8(2): 271-81; R. Currie and M. Hartwell, 'The Making of the English Working Class?', inM. Hartwell (ed.) The Industrial Revolution and Economic Growth, London, 1971, pp. 361-76; R. A. Church and S. D. Chapman, 'Gravener Henson and the Making of the English Working Class', in E. L. Jones and G. E. Mingay (eds) Land, Labour and Population in the Industrial Revolution, London: Macmillan, 1967, pp. 131-61; S. Thernstrom, 'A Major Work in Radical History', Dissent, 1965, 12: 90-2; J. Gross, 'Hard Times', New York Review of Books, 16 April 1964, pp. 8-10; H. Ausubel, 'The Common Man as Hero', New York Times Review of Books, 26 April 1964, p. 44; and G. Himmelfarb, 'A Tract of Secret History', New Republic, 11 April 1964, pp. 24-6. Thompson's reply to his critics can be found in the 'Posts'cript' to the revised (1968) edition of The Making of the English Working Class.

11 'Eighteenth-century English Society: Class Struggle without Class?', Social History, 1978,3(2): 149.

12 'The Moral Economy of the English Crowd in the Eighteenth Century', 'Time, Work-discipline and Industrial Capitalism', and 'Rough Music: le charivari anglais', all reprinted in Customs in Common, London: Merlin Press, 1991; and 'The Crime of Anonymity', in E. P. Thompson (ed.) Albion's Fatal Tree: Crime and Society in Eighteenth Century England, London: Allen Lane, 1975.

13 See, for example, P. Anderson, Arguments within English Marxism, London: Verso, 1980, pp. 16-58.

آثار مهم

William Morris: Romantic to Revolutionary, London: Lawrence & Wishart, 1955, revised edition, New York: Pantheon, 1977.

The Making of the English Working Class, London: Victor Gollancz, 1963; second edition, with a new postscript, Harmondsworth: Penguin, 1968; third edition, with a new preface, 1980.

Whigs and Hunters: the Origins of the Black Act, London: Allen Lane, 1975; reprinted with a new postscript, Harmondsworth: Penguin, 1977.

(ed.) Albion's Fatal Tree: Crime and Society in Eighteenth Century England, London: Allen Lane, 1975.

The Poverty of Theory and Other Essays, London: Merlin Press, 1978. Customs in Common, London: Merlin Press, 1991.

همچنین نگاه کنید به

Althusser (CT), Davis, Hobsbawm, Marx, Rowbotham, Scott.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Anderson, P., Arguments within English Marxism, London: Verso, 1980. History Workshop journal, 1995,39: 71-135.

Johnson, R., 'Edward Thompson, Eugene Genovese, and Socialist-humanist History', History Workshop journal, 1978, 6: 7-9.

Kaye, H. J., The British Marxist Historians, Cambridge: Polity Press, 1984.

Kaye, H. J. and McClelland, K. (eds) E. P. Thompson: Critical Perspectives, Philadelphia, P A: Temple University Press, 1990.

Merrill, M., 'Interview with E. P. Thompson', in H. Abelove et al. (eds) Visions of Histor)', Manchester: Manchester University Press, 1976, pp. 5-25.

New Left Review, 1993, 201: 3-25.

Palmer, B. D., The Making of E. P. Thompson: Marxislll, Humanism, and History, Toronto: New Hogtown Press, 1981.

____, E. P. Thompson: Objections and Oppositions, New York: Verso, 1994. Radical History Review, 1994, 58: 152-64.

توسیدیدس[1] (ح ۴۶۰-ح ۴۰۰ ق‌م)

با آنکه ما از تاریخ‌نویسان متقدم‌تری آگاهی داریم، بسیاری از نویسندگان توسیدید را پدر تاریخ می‌دانند. به عقیدهٔ این نویسندگان، دلیل این امر آن است که تاریخ جنگ پلوپونزی[2] توسیدید کهن‌ترین نمونهٔ بررسی جدی تاریخی است. از دیدگاه اینان، توسیدید همان دقت و توجهی را در قبال حقیقت و سند از خود نشان می‌دهد که تاریخ‌نویسان دوران مدرن از خود نشان می‌دهند، و در مقایسه با تاریخ‌نویسان متقدم‌تری مانند هرودت کتابش از ویژگی ادبی بیشتری برخوردار است. از این‌رو با بررسی بیشتر ارتباط میان سبک و تاریخ در دوره‌های اخیر، پژوهشگران، دوبارهٔ توسیدید به عنوان یک خبرهٔ سبک نگارش ادبی به تحقیق و تأمل پرداخته‌اند.

بیشتر آنچه ما از زندگی توسیدید می‌دانیم، ازکتابش به نام تاریخ نشأت می‌گیرد. وی احتمالاً در حدود ۴۶۰ ق‌م متولد شده بود. هرچند او یک شهروند آتنی بود، نام پدرش (الروس)[3] حاکی از آن است که وی به لحاظ نژادی تراسی[4] بوده است. توسیدید در تراس صاحب املاک و مستغلات، ازجمله کانهای طلا روبه‌روی جزیرهٔ تاسوس[5]، بود، وی به ما توضیح می‌دهد که در آنجا آدم متنفذی بوده است (۴. ۱۰۵. ۱). تقریباً در همان ایامی که کار نوشتن تاریخ را شروع کرد به طاعون که سراسر آتن را درنوردید، مبتلا گشت (۲. ۴۸). بعدها، در ۴۲۴، یک استراتگوس[6]، یکی از ده فرماندهی که هرساله انتخاب می‌شدند، گردید. او در ناحیهٔ تراس فرماندهی ناوگان دریایی آتنی مستقر در تاسوس را برعهده گرفت. وی نتوانست از تصرف شهر ارزشمند آمفیوپولیس[7] که توسط فرماندهٔ اسپارتی براسیداس[8]، کسی‌که دست به حلمه‌ای غافلگیرانه در وسط زمستان زد، صورت گرفت ممانعت کند (۴. ۱۰۶). توسیدید به آتن فراخوانده شد، مورد محاکمه قرارگرفت و محکوم به تبعید شد. توسیدید، نقل می‌کند درحالی‌که در تبعید به سر می‌برد، فرصت پیداکرد تا راجع به رویدادهای ناشی از حادثهٔ پلوپونزی به تأمل بپردازد (۵. ۲۶. ۵). تبعیدش با سقوط آتن و پیمان

---

1. Thucydides.
2. History of the Peloponnesian.
3. Olorus.
4. Thracian.
5. Thasos.
6. strategos.
7. Amphiopolis.
8. Brasidas.

صلح در ۴۰۴ به پایان رسید (۵. ۲۶). وی به آتن بازگشت، و پیش از ۴۰۰ قبل از میلاد درگذشت.

تاریخ شامل هشت مجلد است: مجلدهای ۱ تا ۴ به نخستین سالهای جنگ پلوپونزی، یا جنگ آرکیدامین[1]، میان آتن و اسپارت و صلح نیکیاس[2] اختصاص دارد (۴۳۱ - ۴۲۱ قم). شرح رویدادهای سالهای سراسر جنگ ۴۲۱ و ۴۱۳ در انتهای کتاب آمده است؛ مجلدهای ۶ و ۷ تلاش آتنی‌ها را برای استیلا یافتن بر سیسیل توصیف می‌کند (۴۱۵ - ۴۱۳)؛ و مجلد ۸ به اشغال دژ دسلا[3] در قلمرو آتنی‌ها از سوی اسپارتی‌ها می‌پردازد (این واقعه با عنوان جنگ دسلین[4] یا ایونی[5] نیز معروف است، ۴۱۳). توسیدید یادآوری می‌کند که این نبردهای متفاوت متشکل بود از یک جنگ منفرد پلوپونزی، زیرا که وی به این مطلب که پیمان نیکیاس به صلحی واقعی و پایدار منجر شد، معتقد نبود. محققان در مورد نظم و ترتیب زمانی تصنیف این اثر توافق نظر ندارند.

توسیدید درخصوص اهمیت موضوعی که برای نوشتن انتخاب کرده بود، تردید نداشت. از این‌رو او در پیشگفتار می‌نویسد:

> [توسیدید] کار را از همان بدو جنگ شروع کرد، با این گمان که این جنگ مخصوصاً از همهٔ جنگهایی که قبلاً به وقوع پیوسته بود مهمتر و قابل توجه‌تر خواهد بود، با نتیجه‌گیری از این واقعیت که هر دو قدرت در آن موقع در بهترین حالت آماده‌باش برای جنگیدن به هر شیوه و شکلی قرار داشتند، و با توجه به اینکه بقیهٔ یونانی‌ها از یک دولت یا دولتی دیگر، برخی بی‌درنگ، برخی با نقشه کشیدن برای انجام دادن چنین کاری، جانبداری می‌کند. این عظیم‌ترین جنبشی بود که تا آن موقع یونانی‌ها را به حرکت درآورده بود، جنبشی که در عین حال تا حدی با بربریت همراه بود، به نحوی که حتی می‌شد گفت که بخش بسیار بزرگی از بشریت را در برگرفته بود.

(۱. ۱. ۱ - ۲)

به این مطلب در مبحث «باستان‌شناسی»[6]، تحلیلی از عوامل مؤثری که اساس تضادهای تحت بررسی را تشکیل می‌دهند، بیشتر پرداخته شده است.[۱] به عقیدهٔ توسیدید، ژرفترین یا «واقعی‌ترین» انگیزهٔ جنگ پلوپونزی عبارت بود از توسعه‌طلبی آتنی‌ها (۱. ۲۳. ۶). توسیدید برای

---

1. Archidamian.
2. Nicias.
3. Decelea.
4. Decelean.
5. Ionian.
6. Archaeology.

ما اثبات می‌کند که آتن و اسپارت با یکدیگر بسیار فرق داشتند. آتن در اصل یک قدرت دریایی بود. همین قدرت دریایی آتن بود که به ایونی امکان داد تا از تسلط ایرانی‌ها خود را رهایی دهد (نک هرودت، تاریخها). آتن برای اینکه خدمهٔ نیروی دریایی‌اش را خشنود نگه دارد، همهٔ حق و حقوقشان را پرداخت می‌کرد و آنان را به عضویت مجلس ملی که از شهروندان مرد تشکیل می‌شد، درمی‌آورد. افزون بر این آتن به طور طبیعی دموکراتیک بود. اسپارت، از سوی دیگر، با کارآیی تمام، یک کشور نظامی بود. اسپارت قادر بود ارتش خود را با پیاده‌نظام سنگین اسلحه (نیروی زمینی سنگین) از راه خدمت اجباری سربازی و سربازگیری از میان رعایای ملاکان و زمین‌داران تجهیز کند. تمام فعالیتها معطوف به این بود که جمعیت مرد در حالت آماده‌باش نظامی باشد. اسپارت در رأس اتحادیهٔ ایالات پلوپونز به انضمام کورنت[1] قرار داشت. به محض اینکه آتن درصدد گسترش دادن نفوذ خود برآمد، بر سر کورکورا (کورفو)[2] و پوتیدایا[3] با کورنت درگیر شد (۱. ۲۴ ـ ۶۵). توسیدید شرح می‌دهد که همین برخوردها، به شروع شدن جنگ پلوپونز انجامید.

توسیدید، با تأسی جستن به هرودت، بر آن است تا بتفصیل همین رویدادها را شرح دهد. اما برخلاف هرودت، او مدعی است که از ملاکهای متعالی‌تری در تحقیق و صحت اسناد تبعیت کرده است:

> از سندی که ارائه شده است کسی دچار اشتباه نخواهد شد تا باور کند که اوضاع در دوران باستان کمابیش مانند آنچه من توصیف کرده‌ام، بوده است، از یک سو، نه با اعتبار قایل شدن بیشتر به روایتهایی که شاعران آنها را منظوم می‌سازند، با صنایع بدیعی می‌آرایند و به مضامینشان شاخ و برگ می‌دهند، و، از سوی دیگر، نه با روایتهایی که وقایع‌نگاران با دیدگاهی نسبتاً خوشایند برای گوشها تصنیف کرده‌اند تا گفتن حقیقت، زیرا که روایتهایشان آزمودنی نیست و اکثرشان با مرور زمان به قلمرو اسطوره‌ای منتهی می‌شود، بدین‌منظور که باورنکردنی جلوه کنند.

(۱. ۲۱. ۱)

توسیدید استدلال می‌کند که این طرز نگرش ممکن است کتابش را «برای گوشها کمتر خوشایند» سازد، اما به احتمال زیاد در درازمدت مقبول واقع خواهد شد (۱. ۲۲. ۱).

---

1. Corinth. 2. Corcyra (Corfu). 3. Potidaea.

توسیدید جزئیات تاریخ خود را با اعتماد به نفس بسیار عرضه می‌دارد. تنها در مجلد هشتم ما مشاهده می‌کنیم که او، مانند هرودت، خوانندگانش را به تحلیل و بررسی شرحهای دیگر فرامی‌خواند (به عنوان مثال، ۸. ۵۶. ۳؛ ۸۷. ۲ ـ ۶).

بر این اساس، ما، در مجموع، راجع به آنچه عملاً روی داده است، مردد باقی نمی‌مانیم. از مجلد یکم ما در بخشهای مختلف به مواردی که توسیدید قصد داشته است رفع شبهه کند، برمی‌خوریم:

> درخصوص واقعیتهای وقایع جنگ، به نظرم رسید که این وظیفهٔ من است که به آنها بپردازم، نه از راه امکان دستیابی به منبع خبر که به نظرم ناممکن می‌نمود، بلکه تنها پس از تحقیق در مورد محتمل‌ترین راه پی بردن به صحت هر جزء از خبر، هم در مورد وقایعی که خودم در آنها شرکت داشتم هم در مورد آنهایی که با توجه به اطلاعاتم که از دیگران به دست آوردم.

(۱. ۲۲. ۲)

اکثر مطالب تاریخ براساس منابع شفاهی گمنام و منابع مکتوب متعلق به کسانی مانند هرودت، آنتیوکوس اهل سیراکوز[1]، هکاتیوس اهل میلیتوس[2]، هلانیکوس[3]، و هومر نوشته شده است. بسیاری از پژوهشگران در عین حال خاطرنشان کرده‌اند که وی عمیقاً از نمایشنامهٔ تراژیک، شعر حماسی، فلسفهٔ سوفسطایی و نظریات پزشکی هیپوکراتس[4] تأثیر پذیرفته بود.[۲]اما، همان‌طورکه ویکو متذکر شده است، این موضوع کاملاً برای دو گروه محتمل است که مستقلاً به اندیشه‌های یکسانی برسند. وی همچنین ازکتیبه‌ها و اسناد موجود در معابد برای پر کردن یا تأیید گزارشهایش در مورد رویدادها استفاده می‌کند. افزون بر این، او از اسناد مادی و ملموس برای تکمیل کردن گزارشهای مرتبط با گذشتهٔ دور بهره می‌گیرد؛ مثلاً، وی از آثار ملموس مربوط به باستان‌شناسی برای اثبات اینکه ساختن دیوارهای شهر آتن در ۴۷۸ با شتاب انجام گرفت، استفاده می‌کند (۱. ۹۳. ۲). اما او این نظر مورد تأیید هرودت را مبنی بر اینکه ساختن دیوارهای آتن نشانهٔ کاملی از ثروت و شکوهش بود، رد می‌کند:

---

1. Antiochus of Syracuse. 2. Hecataeus of Miletus. 3. Hellanicus.
4. Hippocratic.

> فرض کنید که شهر اسپارت از سکنه خالی شود، و فقط معبدها و شالودهٔ بناها باقی بماند، گمان می‌کنم نسلهای آینده، با گذشت زمان، پذیرش این مطلب را که مکان مزبور واقعاً بمراتب بیشتر از آنچه دیده می‌شود، قدرتمند بوده است، بسیار دشوار خواهند یافت .... از سوی دیگر، اگر حادثهٔ مشابهی برای آتن اتفاق بیفتد، شخص از آنچه در برابر چشم مشاهده می‌کند، حدس خواهد زد که شهر دو برابر آنچه اکنون به واقع در مقابل دیدگانش قرار دارد، قدرتمند بوده است.

(۱. ۱۰. ۲-۳)

اسنادی که از آن دوره باقی مانده، دال بر آن است که توسیدید واقعاً در مورد انجام دادن کار پژوهشی خود دقیق بوده است. برخلاف تاریخ‌نویسان متقدمتر، وی کمابیش منحصراً از اسناد و اطلاعات سیاسی و نظامی بهره گرفته است و در هنگام پرداختن به روایت اصلی از حاشیه رفتن و از این شاخه به آن شاخه پریدن پرهیز کرده است. هرچند این مختصه به یک گزارش بسیار مشروح از جریان جنگ انجامیده است، ما تنها اثر و نشان ضعیفی در مورد رویدادهای دیگری که در قلمرو کشورهای مدیترانه‌ای اتفاق افتاده است، ملاحظه می‌کنیم.

لوس[1] خاطرنشان می‌کند که تمرکز توسیدید «یک تمرکز خشم‌آلود، لیزروار[2] روی یک موضوع منفرد، جنگ، بود».[۳] این تمرکز لیزروار او را در میان تاریخ‌نویسان پرطرفدار ساخته است. آنان همگام با توسیدید شکل‌گیری و پیدایش روشهای تحقیق را که همچنان رایج است، ملاحظه می‌کنند. اما در قرن بیستم، تاریخ‌نویسان و مردم هم اندک اندک دریافتند که در توسیدید چیزی فراتر از نظم و دقت روش‌شناسانه وجود دارد. افزون بر همهٔ اینها توسیدید یک متخصص بزرگ ادبی بود. زیرا که «صدایش» را می‌توان از نحوهٔ گزینش و تنظیم و مرتب کردن اطلاعاتش تمیز داد، و می‌توان آنان را بروشنی تمام از طرز رفتارش با کلمات شنید. در مجلد یکم، وی در مورد طرز نگرشش به کلمات اظهار عقیده می‌کند:

> و اما در مورد سخنانی که هرکدام از طرفین خواه به هنگام بسیج برای رفتن به میدان جنگ یا رفتن در حول و حوش آن ایراد کرد، به یادآوردن آنچه دقیقاً بر زبان آمد با توجه به آنهایی که خودم شخصاً شنیدم و آنهایی که به من از منابع دیگر گزارش شد، برایم دشوار

1. Luce. 2. laser-lik.

بود. من سخنانی ایراد کردم نظر به اینکه پنداشتم هر شخص یا هر گروه آنچه را در موقعیتهای مختلف ایجاب کرد بر زبان آورد، و تا آنجا که ممکن بود کوشیدم هرچه دقیق‌تر یک مفهوم جامع از آنچه واقعاً گفته شد، به دست دهم.

(۱. ۲۲)

این یک اعتراف درخور توجه از نویسنده‌ای است که به نظر می‌رسد صرفاً از انتخاب احتمالی پرهیز کرده است. آیا این می‌تواند معنایش آن باشد که «پدر تاریخ» به روال کار سامان داد؟ توسیدید تنها تاریخ‌نویس دوران باستان نبود که سخن غیرمستقیم را ابداع کرد. آنچه وی را از دیگر نویسندگان متقدمتر ممتاز می‌سازد این است که برای ما شرح می‌دهد که چگونه آن نوع سخن را ابداع کرده و نوشته است. موقعی که غیرممکن بود که به آنچه در واقع گفته شده بود پی ببرد، کوشید تا «یک مفهوم جامع» از آن به دست دهد. بر این اساس با نگاهی دقیق به شماری از «عبارات ابداعی» خود، اثبات می‌کند که او از این حد هم فراتر رفته است. توسیدید در بخشهای مختلف کتاب، از سخنان غیرمستقیم برای تشریح انگیزه‌ها و آرزوهای افراد و دولتها، با مطرح کردن مضامین مهم استفاده می‌کند. به عنوان مثال، فیلسوف انگلیسی توماس هابز[1] عقیده دارد که توسیدید از سخنان بدیع غیرمستقیم برای بیان تردیدهایش در مورد دموکراسی بهره گرفت.[۴] اما اکثر نویسندگان دوران اخیر از جمله فینلی[2] خاطرنشان کرده‌اند که توسیدید بر اهمیت دموکراسی در هنگام نوشتن نقاط قوت آتن تأکید کرده است.[۵]

در گزارشش از رویدادهای خاص مانند استاسیس[3] (جنگ داخلی) که کورکورا را در ۴۲۷ قبل از میلاد تکان داد، ما همچنین روش او را در مورد «تاریخ براساس مجاز مرسل[4]» ملاحظه می‌کنیم؛ یعنی، تجربیات کورکورا معرف کل جنگ است. در کورکورا، مردم آداب و رسوم اجتماعی و اخلاقی را نادیده گرفتند و به خاطر منافع شخصی عمل کردند؛ مقامات را توقیف و اعدام کردند؛ پدران فرزندان خود را به قتل رساندند؛ اجساد کشته‌شدگان دفن‌نشده باقی ماند؛ مردان در درون و نزدیک معابد کشته شدند، و عهد و سوگندها شکسته شد (۳. ۸۱). حتی معنی واژه‌ها تغییر کرد:

همان‌طور که آدمها مقتضی می‌دانستند، معانی واژه‌های مصطلح و معمول در ارتباطشان

1. Thomas Hobbes. 2. Finlay. 3. stasis.
4. synecdoche.

> با اشیا تغییر کرد. وقاحت گستاخانه به عنوان وفاداری شجاعانه به حزب تلقی شد، تردید محتاطانه به عنوان ترسویی حق به جانب، خویشتن‌داری و اعتدال به عنوان پوششی برای ضعف زنانه‌وار، و برای حاذق بودن در انجام ندادن هیچ‌چیز معمول شد.... خلاصه، هم آن کس که دست به کار می‌شد تا فردی را از مرتکب شدن کار بد بازدارد و هم آن کس فردی را به ارتکاب کار بد وامی‌داشت، به طور مساوی مورد ستایش بودند.

(۳. ۸۲. ۴ـ۶)

او به ما ثابت می‌کند که نقض‌کردن آداب و رسوم اجتماعی و اخلاقی قبول عام پیداکرده بود. نحوهٔ برخورد توسیدید با رویدادهای کورکورا، در عین حال علاقه‌اش را به آگاه ساختن خواننده از مصیبت الیم جنگ پلوپونزی اثبات می‌کند. وی در مجلد یکم شرح می‌دهد که در مورد جنگ مزبور ارائه دادن اسناد و مدارک مهم و لازم بود. زیراکه «در هیچ دوره‌ای آن همه آدم تبعید نشدند، و آن همه خون انسانها بر زمین ریخته نشد» (۱. ۲۳. ۲). توسیدید خاطرنشان می‌سازد که شناخت این رویدادها می‌تواند ما را «در برخورد با یکدیگر به مآل‌اندیشی بیشتری وادارد» (۴. ۶۲. ۴). از قسمتهایی که از این کتاب انتخاب شده، بخوبی روشن است که توسیدید صرفاً نمی‌خواهد تا ما را در مورد دقت روش‌شناسانه یا مهارت ادبی‌اش به ستایش ترغیب کند. بلکه وی در عین حال ما را به بررسی و به یاد آوردن آنچه در مواقعی اتفاق می‌افتد که مردم دیگر هیچ سرمشق اجتماعی و اخلاقی برای اقدام و عمل ندارند، فرامی‌خواند. این جنبه از نوشته‌های توسیدید است که تضمین می‌کند که آنها «به هر دوره‌ای تعلق» خواهند داشت.

یادداشت‌ها

1 On the similarity between Thucydides' and Foucault's views of 'archaeology', see W. R. Connor, Thucydides, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984.

2 See, for example, F. M. Cornford, Thucydides Mythistoricus, London: Routledge & Kegan Paul, 1965, p. x; C. Cochrane, Thucydides and the Science of History, Oxford: Oxford University Press, 1929, p. 26; C. Macleod, Collected Essays, Oxford: Oxford University Press, 1983, p. 157; and A. J. Holladay and J. c. F. Poole, 'Thucydides and the Plague of Athens', Classical Quarterly, 1979, 299-300.

3 T. J. Luce, he Greek Historians, London: Routledge, 1997, p. 69.

4 See, for ins nèe, L. M. Johnson, Thucydides, Hobbes and the Intelligence of Reason, DeKalb, IL: Northern Illinois University Press, 1993.

5 J. H. Finley, Thucydides, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1942. 6 Luce, The Greek Historians, p. 79.

آثار مهم

Thucydides: History of the Pleoponnesian War, 4 vols, trans. C. F. Smith, Loeb Classical Library, London: Heinemann, 1969.

The Peloponnesian War, trans. R. Warner, Penguin Classics, Harmondsworth: Penguin, revised edition 1972.

Various translations of the History of the Peloponnesian War can be found online at: http://www.perseus.tufts.edu/Texts.html

همچنین نگاه کنید به

Herodotus, Hobbes (MP), Hobsbawm, Polybius, Tacitus.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Adcock, F. E., Thucydides and his History, Cambridge: Cambridge University Press, 1963.

Cochrane, c., Thucydides and the Science of History, Oxford: Oxford University Press, 1929.

Connor, W. R., Thucydides, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984. Cornford, F. M., Thucydides Mythistoriws, London: Routledge & Kegan Paul, 1965.

Finley, J. H., Thucydides, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1942. Fornara, C. W., The Nature of History in Ancient Greece and Rome, Berkeley, CA: University of California Press, 1983.

Gonune, A. W., Andrewes, A. and Dover, K. J., An Historical Commentary on Thucydides, 5 vols, Oxford: Oxford University Press, 1945-81.

Hornblower, S., Thucydides, London: Duckworth, 1987.

____, The History of the Peloponnesian War: an Historical Cornmentary, Oxford: Oxford University Press, 1991.

Luce, T. J., The Greek Historians, London: Routledge, 1997.

Orwin, c., The Humanity of Thucydides, Princeton, NJ Princeton University Press, 1994.

Rawlings, H. R., The Structure of Thucydides' History, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1981.

آرنولد جی. تویین‌بی (۱۸۸۹ - ۱۹۷۵)

حجم خالص و دامنهٔ نوشته‌های تویین‌بی کافی است که حتی دمار از روزگار جان‌سخت‌ترین خوانندگان درآورد. او زیاد نوشت: آثاری فراوان دربارهٔ مذهب، تاریخ‌باستان و مدرن، رویدادهای معاصر و ماهیت تاریخ نگاشت. اما او زیاد هم می‌اندیشید: شخص با مطالعهٔ آثارش درمی‌یابد که وی کوشیده است تا همهٔ مکانها و زمانها را با هم در یک طومار بگنجاند.

آرنولد ژوزف تویین‌بی، متولد ۱۴ آوریل ۱۸۸۹ در لندن، فرزند هِنری ولپی تویین‌بی[1]، یک واردکنندهٔ چای، و سارا ادیث مارشال[2]، یک فارغ‌التحصیل رسماً تأییدنشدهٔ دانشگاه کمبریج بود. تویین‌بی در دوران کودکی نزد مادرش و یک معلمهٔ سرخانه دروس مقدماتی را فراگرفت. بعد به مدرسهٔ ووتن کورت[3] در کنت و وینچستر کالج رفت. تویین‌بی از نظر درسی شاگردی ممتاز بود، و توانست از یک بورس تحصیلی در رشتهٔ ادبیات کلاسیک برای ورود به بالیول کالج[4] آکسفورد برخوردار شود. درحالی‌که از تحصیل در رشتهٔ ادبیات کلاسیک بهره‌مند بود، این آرزو را در سر پروراند که «یک تاریخ‌نویس بسیار بزرگ بشود - نه برای شهرت بلکه به خاطر اینکه انبوهی کار برای انجام شدن در جهان وجود داشت، و من سخت مشتاقم تا آنجاکه می‌توانم سهم بزرگی از آن را به دست بیاورم».[۱] بعد از تکمیل تحصیلاتش در ۱۹۱۲، وی در مکانهای تاریخی یونان و ایتالیا سرگرم تحقیق شد. با آنکه او از مسافرت لذت می‌برد، ناچار شد سفرش را به علت ابتلا به اسهال خونی قطع کند، تا به مداوای خود بپردازد. پس از مرخص شدن از بیمارستان، به عنوان استاد راهنمای تاریخ در بالیول شروع به کارکرد. هرچند وی به آرزوهایش برای کمک به شاگردانش پر و بال داد «از زندگی و تمدنی متفاوت با زندگی و تمدنمان مطلع بود» که هیچ کدام از آن آرزوها نمی‌توانست با آن برابری کند. تویین‌بی تمام نیرویش را به جای پرداختن به شغلی که قرار بود مادام‌العمر به آن مشغول باشد، مصروف کار دیگر کرد: نوشتن. او نوشتن کتابی را دربارهٔ تاریخ یونان از ادوار پیش از تاریخ تا عصر بیزانس شروع کرد، ولی قبل از اینکه آن را به اتمام برساند، به

---

1. Henry Valpy Toynbee. 2. Sarah Edith Marshall. 3. Wootton Court.
4. Balliol College.

علت رویدادهای روزگار خود، ازجمله جنگهای بالکان ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دنبالهٔ کار متوقف ماند.[۲]

درحالی‌که بسیاری از دوستان توین‌بی با شروع جنگ اول جهانی به خدمت سربازی فراخوانده شدند و درنتیجه جانشان را از دست دادند، با تقاضای وی، به دلیل عدم سلامت جسمی برای پیوستن به ارتش موافقت نشد. توین‌بی، خواه به خاطر احساس گناه یا قدردانی از جان سالم به در بردن، مصمم شد به فعالیت در جهت برقراری صلحی عادلانه و پایدار از راه آگاه ساختن عامهٔ مردم در مورد تاریخ گذشته و خط‌مشی سیاسی جنگ بپردازد.[۳] به عنوان مثال، او در کتاب ملیت و جنگ[1] می‌خواهد از برنامه‌ها و حوادثی که در پشت واقعهٔ ترور فرانتس فردیناند[2] [ولیعهد اتریش] در سارایوو پنهان است، پرده بردارد و ثابت کند که یک توافق سخاوتمندانه با آلمان شکست‌خورده می‌تواند اروپاییان را از ناسیونالیسم بازدارد و به سوی تشریک مساعی رهنمون شود.[۴] او در ۱۹۱۵ شغلی را در یک واحد نوبنیاد دولتی تبلیغاتی در لندن عهده‌دار شد. در آنجا به اتفاق لرد برایس[3] توجه جهانیان را به قتل عام ارمنیان به دست ترکان عثمانی جلب کرد. توین‌بی برای یافتن مدارک موثق رنج بسیار کشید، اما بعداً به دلیل یک‌جانبه بودن گزارشهای خودش و برایس دچار زحمت شد (قساوتهای اعمال‌شده علیه ارمنیان: کشتار یک ملت[4]، ۱۹۱۶؛ رفتار ارمنیان در امپراتوری عثمانی، ۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۶[5]؛ و استبداد مرگبار ترکان عثمانی[6]، ۱۹۱۷).[۵] بعدها از برایس و توین‌بی خواسته شد تا در مورد اخبار مربوط به قساوتهای آلمانی‌ها در برخورد با دیگر گروههای قومی به تحقیق بپردازند (نابود کردن لهستان: یک بررسی درخصوص کارآیی آلمانی[7]، ۱۹۱۶؛ نفی بلدهای بلژیکی[8]، ۱۹۱۷؛ و هراس آلمانی در فرانسه[9]، ۱۹۱۷).[۶]

توین‌بی در ماه مه ۱۹۱۷ در ادارهٔ ضد اطلاعات سیاسی به‌کار منصوب شد، اداره‌ای که با هدف تشکل بخشیدن به امور سیاست خارجی بریتانیا در آخرین روزهای جنگ و به هنگام کنفرانس صلح ورسای ایجاد شد.[۷] توین‌بی در جلسات کنفرانس ورسای به عنوان مشاور در مورد مسائل مربوط به امپراتوری عثمانی و مسلمانان آسیای مرکزی حضور یافت. وی پس از بازگشت به

1. Nationality and the War.
2. Franz Ferdinand.
3. Lord Bryce.
4. Armenian Atrocities: the Murder of a Nation.
5. The Treatment of Armenians in the Ottoman Empire.
6. The Murderous Tyranny of the Turks.
7. The Destruction of Poland: a Study in German Efficiency.
8. The Belgian Deportations.
9. The German Terror in France.

انگلستان به استادی کرسی ادبیات و تاریخ بیزانس و یونان مدرن در دانشگاه لندن منصوب شد، اما او در ۱۹۲۴ از این سمت مجبور به استعفا شد زیرا که لحن گزارشهایش در روزنامه‌ها در جریان جنگ میان یونان و ترکیه در آناتولی باعث رنجش‌خاطر حامیان کرسی ادبیات یونان شده بود (۱۹۲۱-۱۹۲۲).[۸] اندکی بعد، وی از سوی مؤسسهٔ بریتانیایی (بعداً سلطنتی) حل و فصل امور بین‌المللی برای نوشتن یک ارزیابی مشروح دربارهٔ رویدادهای پس از توافق ورسای به کار دعوت شد. پیامد آن، کتابی بود با نام ارزیابی امور بین‌المللی، ۱۹۲۰ - ۱۹۲۳[۱] (۱۹۲۵)، که در میان ارزیابیهای متعددی که تا هنگام بازنشستگی‌اش در ۱۹۵۳ انجام داد، نخستین آنها به شمار می‌آید.[۹]

هر سال، توین‌بی موفق می‌شد کارتون اطلاعاتی را (اکثراً از روزنامه‌ها) که جمع‌آوری کرده بود به گزارشهایی دربارهٔ رویدادهای معاصر از سراسر جهان تبدیل کند. وی با اعتمادبه‌نفس حتی در مورد گمنام‌ترین مکانها مطلب نوشت و از این سو به آن سوی مکان و زمان ارتباطهای بسیار برقرار کرد. او، در اوقات فراغت، سخنرانی می‌کرد و مقاله می‌نوشت.[۱۰] وی همچنین به گردآوری مطالب برای نوشتن کتابی که به صورت مشهورترین آثارش درآمد، پرداخت: مطالعهٔ تاریخ[۲] (۱۲ جلد، ۱۹۳۴-۱۹۶۱).

توین‌بی معتقد بود که دانش‌پژوهی معاصر تاریخی اروپامدار[۳] بود، ادای دانشمندان را درمی‌آورد و به موضوعات جزئی و سطحی می‌پردازد (تمدن در آزمون و دیگر جستارها[۴]، ۱۹۸۴، ص ۸۵؛ مطالعهٔ تاریخ، ج ۹، ص ۲۰۵). او استدلال می‌کند که آنچه آنان از دیدنش غفلت کردند عبارت بود از اینکه «جهان به اندازهٔ استعدادمان برای درک کردنش به صورت کامل قابل فهم می‌شود» (تمدن در آزمون، ص ۱۱). توین‌بی، در آن حال و هوا، خود را برای بررسی «تاریخ همهٔ تمدنهای شناخته‌شده، زنده، و مرده»، آماده کرد (همان، ص ۱۴۳). وی مدعی است در میان انبوهی از جزئیات تاریخی به یک مورد آن می‌توان پی‌برد.

طبق نظر توین‌بی، تمدنها گرایش دارند که چهار مرحله را طی کنند: مرحلهٔ رشد؛ مرحله دوران سختیها؛ مرحلهٔ حکومت همگانی؛ و مرحلهٔ فترت و فروپاشی. کلید برای ورود به تمدن «دوران رشد» بنابر قول توین‌بی «مبارزه و عکس‌العمل» است. به زبان ساده، اگر یک «جامعهٔ بدوی» قرار

1. Survey of International Affairs, 1920 - 1923.
2. A Study of History.
3. Eurocentric.
4. Civilization on Trial, and Other Essays.

است در مسیر ورود به عرصهٔ «تمدن» قرار گیرد، باید به مبارزه بپردازد. چنین جامعه‌ای مانند کوهنوردی است که به رگهٔ برجستهٔ فراز سرش یعنی نقطه‌ای که باید از آنجا به رگهٔ بالاتر صعود کند، نرسیده است... این کوهنورد اگر نتواند صعود کند و به رگهٔ بعدی کوه برسد، محکوم به سقوط و مرگش حتمی است (مطالعهٔ تاریخ، ج ۳، ص ۳۷۳).[۱۱] توین‌بی خاطرنشان می‌کند که مبارزه در این مرحله موکول است به عوامل خارجی، مانند شرایط اقلیمی و منطقه. هر عکس‌العمل موفقیت‌آمیزی به بنیهٔ تمدن استحکام می‌بخشد. اما اگر مبارزات بیش از حد باشد، جامعه به حالت رکود تنزل می‌کند. توین‌بی عقیده دارد چنین حالتی را می‌توان در گروههایی مانند اسکیموها که در شرایط اقلیمی سخت زندگی می‌کنند، کشف کرد.

از سوی دیگر، شکست یک تمدن در «دوران سختیها» ناشی از مشکلات داخلی مانند توجه بیش از حد به گذشته یا آینده، ناسیونالیسم، سرمشق قرار دادن یک عکس‌العمل که در مورد تمدن دیگر (تقلید) مؤثر بوده است، بت ساختن از یک فرد، فن یا نهاد، غرور و نخوت درخصوص موفقیتهای گذشته، و نبود خلاقیت عمومی است. به این دلیل است که توین‌بی خاطرنشان می‌کند که اضمحلال یک تمدن در حکم خودکشی است. در این مرحله، جنگها درمی‌گیرد و یک دولت همگانی توسط یک «اقلیت مسلط» ایجاد می‌شود. پیامدهای صلح، همان‌طور که باعث رفاه و آسایش کوتاه‌مدت می‌شوند، در تداوم بخشیدن به تمدن چشم‌اندازی غم‌انگیز دارند. ایجاد یک دولت همگانی صرفاً یک اقدام بازدارنده است و همیشه «اثبات می‌کند... که بایستی آخرین مرحلهٔ جامعه پیش از انقراضش باشد» (همان، ج ۷، ص ۵۴). اگرچه توین‌بی به اندازهٔ اسوالد اشپنگلر خاطرجمع نیست که تمدن غربی در سراشیب سقوط است، عقیده دارد که این تمدن برخی از «گرایشهای انتحاری» را عرضه می‌کند: بت ساختن فناوری، گسترش سلاحهای هسته‌ای، ستیز و منازعهٔ همیشگی، ناسیونالیسم، مصرف‌گرایی افراطی، حرص و آز، طرز برخورد حقارت‌آمیز با کشورهای در حال توسعه، و خودمحوری، (نک مطالعهٔ تاریخ، متن خلاصه‌شده، ۱۹۷۲، پیشگفتار و فصل یکم).

اما وی در هفت سال میان نوشتن جلدهای ۶ و ۷، به این استنباط رسید که «علامتی که قرن بیستم مصیبت‌زده از میان تاریکی رو به رو در حال سوسو زدن می‌بیند، علامت خطر نیست: علامت سؤال است» (مطالعهٔ تاریخ، ج ۹، ص ۴۳۶). این تغییر دیدگاه، نتیجهٔ جرح و تعدیل نظریاتش دربارهٔ نقش مذهب در تمدنهای توسعه‌یافته است. او می‌نویسد:

ما، در تحقیقمان راجع به ارتباط میان کلیساها و تمدنها تا این مرحله، به طور ضمنی در مورد این فرض به کار پرداختیم که در تأثیر متقابل میان جامعه‌های وابسته به این دو نوع، تمدنها قهرمانان اصلی بوده‌اند، و نقش کلیساها، خواه به نحو سودمندی فرعی یا به طور نفرت‌انگیزی زیان‌آور، در زمینهٔ یکی از این دو اجرا، ثانوی و تبعی بوده است. اکنون که عملکردمان روی این سطرها بیهوده و عبث از آب درآمده است، بگذار نتیجهٔ معکوس دیدگاهمان را مورد بررسی قرار دهیم. بگذار چشممان را به روی احتمال اینکه کلیساها ممکن است در شمار قهرمانان باشند و اینکه متقابلاً تاریخهای تمدن ممکن است، نه برحسب سرنوشتهایشان، بلکه برحسب تأثیرشان بر تاریخ مذهب مورد نظر قرار گرفته و تفسیر شده باشند، باز کنیم.

(همان، ج ۷، ص ۴۲۰)

وی مدعی است که «کلیساهای عمومی» جایگزین جامعه‌ها و تمدنهای ابتدایی شده‌اند. در این نوع جامعه، که با خصلت ترحم و ایثار شاخص شده است، افراد به مصاحبت با «حقیقت مطلق روحانی»، یا آنچه او قبلاً آن را خدا اطلاق کرده بود، نایل می‌شوند، توین‌بی، در پرتو این نگرش جدید از تاریخ به مثابهٔ پیشرفت روحانی، دیدگاهش در مورد تمدنها را تغییر می‌دهد. آنها [تمدنها] اکنون «مجاهدتی را برای ایجاد یک نوع جامعه که در آن همهٔ انسانها خواهند توانست با یکدیگر در هماهنگی زندگی کنند»، آغاز کرده‌اند (مطالعهٔ تاریخ، ج ۱۲، صص ۳۰۷ - ۳۰۸؛ نیز نک ج ۴، صص ۴۲۰ - ۴۲۳؛ ج ۶، صص ۳۲۵ - ۳۲۶؛ ج ۷، صص ۴۲۵ - ۴۲۶).

توین‌بی همچنین تعریف خود را در مورد اینکه تمدنها چگونه رو به انحطاط می‌گذارند، تعدیل می‌کند و بسط می‌دهد. وی استدلال می‌کند که فروپاشی تمدنها دارای روندی سه مرحله‌ای است و اینکه در این روند سه گروه درگیر هستند: اقلیت حاکم، پرولتاریای داخلی، و پرولتاریای خارجی. توین‌بی از واژهٔ پرولتاریا «هر عامل یا گروه اجتماعی را که به طریقی «در» اما نه «از» هر جامعهٔ معین در هر مرحلهٔ معین از تاریخ جامعه است»، اراده می‌کند (همان، ج ۷، ص ۱، ۴۱). توین‌بی عقیده دارد که «اقلیت حاکم» آن افرادی هستند که در «دوران رشد» به علت عکس‌العملهای موفقیت‌آمیزشان در قبال منازعات به قدرت می‌رسند. آنان در دوران «سختیها» برای حفظ قدرتشان تلاش می‌کنند. این تلاش بر سر ادامهٔ قدرت موجب کناره‌گیری برخی از افراد از جامعه و تبدیل شدن آنان به «پرولتاریای داخلی» می‌شود. در همان زمان، گروههای خارج از تمدن («پرولتاریای

خارجی») تهدید کردن اقلیت حاکم را آغاز می‌کنند. سرانجام «پرولتاریای داخلی» برمی‌گردد تا اکثریت غیرخلاق را به تبعیت از خودش در مسیری که بازکرده است، وادار کند (همان، ج ۵، ص ۲۹). توین‌بی در موارد بسیار مدعی می‌شود که مذهب کمکی است که موجبات بازگشت پرولتاریای داخلی را فراهم می‌آورد (همان، ج ۹، ص ۳؛ ج ۱۲، ص ۶۰۹؛ نیز نک نگرش تاریخ‌نویس به مذهب[1]، ۱۹۵۶، فصل ۱۷).[۱۳]

استقبال از مطالعهٔ تاریخ، مانند مندرجات آن، چندین بار به طور قابل توجهی تغییر کرد. جلدهای ۱ تا ۳، و در حدی کمتر ۴ تا ۶، از سوی محافل علمی بریتانیا با استقبال خوبی مواجه شد.[۱۴] اما، پس از انتشار جلد ۷ محبوبیت توین‌بی در میان محافل علمی رو به کاهش گذاشت. هرچند چنین برخوردی در حالی صورت گرفت که محبوبیت آثار او در میان تودهٔ مردم، بویژه در ایالات متحد امریکا، رو به افزایش گذاشته بود. نوشته‌های توین‌بی دربارهٔ گرایشهای انتحاری غرب و فراخوانی‌اش از ایالات متحد امریکا برای دخالت در امور بین‌المللی به دل توده‌های مردم نشست. گزینه‌ها و جستارهایی از توین‌بی در مجلات و روزنامه‌های متعدد درج شد، و او در میان مردم به عنوان یک پیامبر قلمداد گردید. ایده‌هایش همچنین در میان نویسندگان داستانهای علمی - تخیلی ازجمله ایساک آسیموف[2] (بنیاد سه بخشی[3]، ۱۹۵۱-۱۹۵۳)، چارلز هارنس[4] (مرد متناقض[5]، ۱۹۵۳)، فرانک هربرت[6] (تودهٔ شن[7]، ۱۹۵۶) و ریْ بردبری[8] (گرماپخش توین‌بی[9]، ۱۹۸۸) پرطرفدار بود. حتی موقعی که جذابیت برخی از نظریاتش در ایالات متحد امریکا رو به کاهش گذاشت، شهرتش در دیگر نقاط جهان مانند ژاپن شروع شد و گسترش یافت.

بسیاری از پژوهشگران باور دارند که نظریات توین‌بی بر اسناد و مدارک ناموثق و حتی غلط متکی است. دیگران معتقدند که مفهومهایش در مورد «تمدن» و «چالش و واکنش» و غیره به قدری گنگ و مبهم است که می‌توان آنها را تقریباً برای هر موقعیتی به‌کار برد. با این‌همه عده‌ای دیگر او را به عنوان یک پیامبر، نه یک تاریخ‌نویس، تلقی می‌کنند.[۱۵] هنوز هم، بسیاری احتمالاً مفهوم یکسانی را از جذابیت ایده‌های توین‌بی احساس می‌کنند همان‌گونه که پیتر خایل، یکی از سرسخت‌ترین منتقدانش، از چنین احساسی برخوردار است:

---

1. An Historian's Approach to Religion.
2. Isaac Asimov.
3. Foundation Trilogy.
4. Charles Harness.
5. Paradox Man.
6. Frank Herbert.
7. Dune.
8. Ray Bradbury.
9. Toynbee's Convector.

شخص به توین‌بی با همان هیجانی نگاه می‌کند که یک نفر به طور شگفت‌آوری به حرکات نرم و بی‌پروای بندباز می‌نگرد. شخص احساس می‌کند آمادگی آن را دارد که با هیجان بگوید: *C'est magnifigue mais ce n'est pas l'histoire*.

یادداشت‌ها

1 Letter, AJT to R. S. Darbishire, 21 May 1911, Toynbee Papers, Bodleian Library, Oxford; quoted in W. H. McNeill, Arnold J. Toynbee: a Life, New York: Oxford University Press, 1989, p. 31.

2 See, for example, Greek Policy since 1882, London: Oxford University Press, 1914; and 'The Slav Peoples', Political Quarterly, December 1914, 4: 33-68. 3 McNeill, Arnold J. Toynbee, chap. 3.

4 Nationality and the War, London: Dent, 1915, p. 29.

5 Armenian Atrocities: the Murder of a Nation, London: Hodder & Stoughton, 1915; The Treatment of Armenians in the Ottoman Empire, 1915-16, London: HMSO, 1916; and The Murderous Tyranny of the Turks, London: Hodder & Stoughton, 1917.

6 The Destruction of Poland: a Study in German Efficiency, London: T. Fisher Unwin, 1916; The Belgian Deportations, London: T. Fisher Unwin, 1917; and The German Terror in France, London: Hodder & Stoughton, 1917.

7 G. Martel, 'Toynbee, McNeill and the Myth of History', International History Review [Canada], 1990, 12(2): 338.

8 R. Beaton, 'Koraes, Toynbee and the Modern Greek Heritage', Byzantine and Modern Greek Studies, 1992, 15(1): 1-18; M. Savvas, 'Arnold Toynbee and the Koraes Chair Controversy', Journal of the Hellenic Diaspora, 1991, 17(2): 115-23; and R. Clogg, Politics and the Academy: Arnold Toynbee and the Koraes Chair, London: Frank Cass, 1986.

9 See S. F. Morton, A Bibliography of Arnold j. Toynbee, New York: Oxford University Press, 1980, pp. 39-52.

10 F. Morton's bibliography lists more than 800 articles alone.

11 See the cover from Time. 23 March 1947.

12 See also 'The Desert Hermits', Horizon, 1970, 12(2): 22-7.

13 C. T. McIntire and M. Perry (eds) Toynbee: Reappraisals, Toronto: University of Toronto Press, 1989, introduction.

14 See, for example, L. Woolf, New Statesman and Nation, 1934, 8(182): 213; and J. L. Hammond. Manchester Guardian. 26 June 1934.

15 See, for example, P. Geyl, P. A. Sorokin and A. J. T oynbee, The Pattem of the Past: Can We Determine It? Boston, MA: Beacon Press. 1949; C. T. McIntire and M. Perry (eds) Toynbee: Reappraisals; M. Samuel, The Professor and the Fossil: Some Observations On Arnold J. Toynbee's A Study of History, New York: Knopf, 1956; M. F. A. Montagu (ed.) Toynbee and History: Critical Essays and Reviews, Boston, MA: Peter Sargent, 1956; D. Jerrold, The Lie About the West: a Response to Professor Toynbee's Challenge, New York: Sheed & Ward, 1953; C. Frankel, The Case for Modern Man, Boston, MA: Beacon Press, 1959; K. Popper, The Open Society and its Enemies, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1950; C. Brewin, 'Research in a Global Context: a Discussion ofToynbee's Legacy', Review ofIntemational Affairs, 1992, 18(2): 115-30; M. Mandelbaum, 'A Note on "Universality" in History'. Revis Univ Madrid, 1957, 12, pp. 51-7; W. H. Walsh, 'Toynbee Reconsidered', Philosophy, 1963,38(143): 71-8; W. H. Dray, 'Toynbee's Search for Historical Laws', History and Theory, 1960, 1 (1): 32-54; V. Purcell, Toynbee in Elysium; a Fantasy in One Act, by Myra Buttle, New York: Sagamore Press, 1959; and H. R. Trevor-Roper, 'Arnold Toynbee's Millennium', Encounter, 1957, 8(45): 14-28.

16 Geyl, Sorokin and Toynbee, The Pattem of the Past: Can We Determine It? p.43.

آثار مهم

A Study of History, 12 vols, London: Oxford University Press, 1934-61.

A Study of History, rev. and abr. A. J. Toynbee and J. Caplan, London: Oxford University Press, 1972.

Survey of Intemational Affairs, 22 vols, London: Oxford University Press, 1925-53.

Civilization on Trial and Other Essays, New York: Oxford University Press, 1948.

The World and the West, London: Oxford University Press, 1953.

An Historian's Approach to Religion, London: Oxford University Press, 1956. Hannibal's Legacy: the Hannibalic War's Effects on Roman Life, London: Oxford University Press, 1966.

Some Problems of Creek History, London: Oxford University Press, 1969.

Mankind and Mother Earth: a Narrative History of the World, London: Oxford University Press, 1976.

همچنین نگاه کنید به

Bergson (MP), Geyl, Hegel, Ibn Khaldun, Marx, Polybius, Spengler, Vico.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Geyl, P., Debates with Historians, New York: Meridian Books, 1958.

Geyl, P., Sorokin, P. A. and Toynbee, A. J., The Pattem of the Past: Can We Determine It? Boston, MA: Beacon Press, 1949.

McIntire, C. T. and Perry, M., Toynbee: Reappraisals, Toronto: University of Toronto Press, 1989.

McNeill, W. H., Arnold J. Toynbee: a Life, New York: Oxford University Press, 1989.

Montagu, M. F. A. (ed.) Tynbee and History: Critical Essays and Reviews, Boston, MA: Porter Sargent, 1956.

Morton, S. F., A Bibliography of Arnold J. Toynbee, Oxford: Oxford University Press, 1980.

Perry, M., Arnold Toynbee and the Crisis of the West, Washington, DC: University Press of America, 1982.

____, Arnold Toynbee and the Westem Tradition, New York: Lang, 1996. Stromberg, R. N., Arnold J. Toynbee: Historian for an Age in Crisis, Carbondale, IL: Southern Illinois University Press, 1972.

Thompson, K. W., Toynbee's Philosophy of World History and Politics, Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press, 1985.

Winetrout, K., Arnold Toynbee: the Ecumenical Vision, Boston, MA: Twayne, 1975.

فردریک جکسن ترنر[1] (۱۸۶۱ - ۱۹۳۲)

فردریک جکسن ترنر به خاطر این اظهارنظر مشهور شده است که:

> تاریخ امریکا تا حد زیادی تاریخ مستعمره‌سازی غرب کبیر است. وجود مساحتی از زمین رایگان، پسروی بی‌وقفه‌اش، و پیشرفت مستعمره‌نشین امریکایی به سوی غرب، روند ترقی امریکا را شرح می‌دهد.

(«اهمیت مرز در تاریخ امریکا»، مندرج در کتاب دوباره‌خوانی آثار فودریک جکسن ترنر[۲]، ص ۳۱)

با این‌همه او همچنین تاریخ‌نویسان هم‌روزگارش را به مورد توجه قرار دادن اهمیت تفاوتهای منطقه‌ای در تاریخ امریکا، به‌کارگرفتن طیفی وسیع از اسناد و مدارک و روشهای تحقیق، شناخت اینکه رویدادها دارای علتهای متعددند، و بررسی گذشته در پرتو زمان حال فراخواند. این نظریات به صورت مختصهٔ «تاریخ جدید» جیمز هاروی روبینسون[۳]، کارل بکر، و کارل برد[۴] درآمد، و تاکنون ادامه دارد.

ترنر در ۱۸۶۱ در پورتیج[۵] در ایالت ویسکانسن به دنیا آمد. مادرش معلم بود؛ پدرش هم روزنامه‌نگار، نقاش، سیاست‌پیشهٔ کم‌اهمیت، و تاریخ‌نویسی متفنن بود. ترنر تحصیلات عالی‌اش را در دانشگاه ویسکانسن در ۱۸۸۰ شروع کرد. او در این دانشگاه در کلاس درس ویلیام اف. آلن[۶]، متخصص تاریخ قرون وسطا که شاگردانش را به استفاده از هر وسیلهٔ مناسب برای کشف علل بسیاری از رویدادها و ردیابی روند تکامل جامعه‌ها ترغیب می‌کرد، حضور یافت و از تعالیمش بهره گرفت. رسالهٔ مربوط به درجهٔ لیسانس ترنر، «مختصه و تأثیر تجارت پوست در ویسکانسن»[۷] (۱۸۸۸)، که وی بعداً آن را بسط داد و به رسالهٔ دکتری‌اش در دانشگاه جانز هاپکینز[۸] تبدیل کرد،

---

1. Frederick Jackson Turner.
2. Rereading Frederick Jackson Turner.
3. James Harvey Robinson.
4. Carl Beard.
5. Portage.
6. William F. Allen.
7. The Character and Influence of the Fur Trade in Wisconsin.
8. Johns Hopkins University.

«مختصه و تأثیر تجارت مربوط به سرخپوستها در ویسکانسن»[1] (۱۸۹۰)، بیشتر از نظریات آلن تأثیر پذیرفته بود. استادان جانز هاپکینز از جمله البیون اسمال[2]، وودرو ویلسن، و ریچارد ایلی[3] نیز ترنر را به بررسی تاریخ مربوط به غرب امریکا تشویق کردند.

ترنر در ۱۸۸۹ برای تدریس تاریخ امریکا به دانشگاه ویسکانسن برگشت. اندکی بعد وی «اهمیت تاریخ» (۱۸۹۱) را انتشار داد، مقاله‌ای که در آن رئوس نظریاتش دربارهٔ اینکه چگونه و چرا تاریخ باید مورد بررسی قرار گیرد، بیان کرد. از دیدگاه ترنر، شهروند خوب بودن مستلزم بررسی و مطالعهٔ تاریخ است. زیراکه تاریخ می‌تواند به ما برای درک رویدادهای معاصر امریکا یاری رساند:

> هر تحول اقتصادی، هر دگرگونی سیاسی، هر سربازگیری اجباری، هر آشوب متمایل به سوسیالیسم در اروپا، گروههای استعمارگری را به جانب ما گسیل کرده است که جلگه‌هایمان را درنوردیده‌اند، تا جامعه‌های خودگردان تازه را تشکیل دهند، یا کسانی را که به جریان زندگی شهرهای بزرگمان پیوسته‌اند. این انسانها به سوی ما همراه با فرآورده‌های تاریخی آمده‌اند، آنان برای ما صرفاً مقدار معتنابهی استخوان و عضله، فقط معتنابهی پول، تنها مقدار فراوانی مهارت یدی نیاورده‌اند، آنان با خود سنتها و هنرهای عمیقاً ریشه‌دار آورده‌اند. آنان عاملهای مهمی در زندگی سیاسی و اقتصادی ملت به شمار می‌آیند. سرنوشت ما با سرنوشتشان درهم تنیده است.

(«اهمیت تاریخ»، مندرج در کتاب دوباره‌خوانی آثار فردریک جکسن ترنر، ص ۲۷)

از آنجاکه بررسی تاریخ با بررسی رویدادهای معاصر به هم مربوطند، هر عصر «تاریخ گذشته را با ارجاع به مهمترین اوضاع شرایط دوران خاص خودش» از نو می‌نویسد. بر این اساس تاریخ پیوسته در حال صیرورت است، هرگز کامل نشده است (همان، ص ۱۸). ترنر استدلال می‌کند که در دورانی که خودش در آن زندگی می‌کند، تاریخ‌نویسان نمی‌توانند در قبال امور مربوط به قارهٔ اروپا بی‌تفاوت بمانند. و نیز، اگر آنان می‌خواهند به درک واقعی جامعهٔ امریکایی نایل آیند، نمی‌توانند خودشان را به بررسی پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی محدود کنند. برای دستیابی به یک

1. The Character and Influence of the Indian Trade Wisconsin.
2. Albion Small.
3. Richard Ely.

دیدگاه کامل دربارهٔ جامعه، آنان باید تمام جنبه‌های جامعه‌های ادوار گذشته را بررسی کنند. این امر مستلزم مورد استفاده قرار دادن طیف وسیعی از اسناد و مدارک و روشهای تحقیق است.

یک سال بعد ترنر استدلال کرد که تاریخ‌نویسان درخصوص «واقعیت اساسی، و مسلط در تاریخ ایالات متحد»، گسترش جمعیت از شرق به سوی غرب غفلت کرده‌اند. او نوشت:

> به تعبیری، تاریخ مربوط به امریکا تا روزگار خودمان تاریخ مستعمراتی، مستعمره‌سازی غرب کبیر بوده است. عقب‌نشینی مداوم و مرز سرزمین رایگان، کلیدی است برای مطالعهٔ روند پیشرفت و ترقی امریکا.

(«مشکلات مرتبط با تاریخ امریکا»[1]، مندرج در کتاب مرز و قطعه‌زمین[2]، ص ۲۹)

وی باور دارد که گسترش به سوی غرب، کلید هویت امریکایی بود. بررسی این موضوع به اثبات اینکه «چگونه زندگی اروپایی در این قاره پذیرفته شد، و چگونه امریکا آن زندگی را تغییر داد و به آن واکنش نشان داد»، کمک می‌کند (همان، ص ۳۰). ترنر نسخه‌هایی از همین مقاله [«مشکلات مرتبط با تاریخ امریکا»] را برای بسیاری از تاریخ‌نویسان ارسال داشت. یکی از آنان، هربرت آدامز[3]، توصیه کرد که ترنر مقاله‌ای را برای گردهمایی ۱۸۹۳ انجمن تاریخ‌نگاری امریکا در نمایشگاه جهانی کلمبیا در شیکاگو آماده کند.

هرچند اکثریت شرکت‌کنندگان به دیدن «بوفالو بیل»[4] و نمایش «غرب وحشی»[5] کودی[6] بیشتر از شنیدن سخنان ترنر دربارهٔ «اهمیت مرز در تاریخ امریکا» علاقه نشان دادند، او [ترنر] سرانجام چنان تأثیر عمیقی بر جا گذاشت که به عنوان مهمترین مقاله در میان آثار نوشته‌شده در ارتباط با تاریخ امریکا با فریاد تحسین مواجه شد.[۱] ترنر در مقالهٔ مزبور این دیدگاه را مطرح کرد که مرز - «نقطهٔ برخورد میان توحش و تمدن» - کلید درک تاریخ و هویت امریکایی بود («اهمیت مرز در تاریخ امریکا»، مندرج در کتاب دوباره‌خوانی آثار فردریک جکسن ترنر، ص ۳۲). مطابق نظر ترنر، همین که مهاجران به سوی غرب برای بهره‌برداری از زمین و منابع رایگان حرکت کردند، دریافتند که سنتها و عاداتشان در محیط جدید نامناسبند. این امر موجب «رجعتی به شرایط بدوی» شد: بیابان بر مهاجران غلبه کرد، عادات و سنتهایشان را بکلی از بین برد، و آنان را به درون وضعیتی نزدیک به

---

1. Problems in American History.
2. Frontier and Section.
3. Herbert Adams.
4. Buffalo Bill.
5. Wild West.
6. Cody.

توحش پرتاب کرد. بعد به دنبال آن برخی از مراحل پیشرفت فرا رسید:

> این مراحل با سرخپوستان و شکار شروع می‌شوند؛ این مراحل با ورود کشتی بازرگانی، پیشگام تمدن، خبر از نابودی توحش می‌دهند؛ ما سالنامهٔ مرحلهٔ شبانی را در مرغزار زندگی می‌خوانیم؛ بهره‌کشی از خاک با کاشت محصولات غیر نوبتی ذرت و گندم در جامعه‌های پراکندهٔ کشاورزی مستقر؛ کشاورزی فشرده در کشتزار انبوهتر مستعمره؛ و سرانجام سازماندهی تولید صنعتی در شهر و سیستم کارخانه.

(همان، ص ۳۸)

ترنر عقیده دارد که این الگوی پیشرفت، پیشینهٔ تکامل اجتماعی بشریت را تلخیص می‌کند. نتیجه یک جامعهٔ نو بود که به طور مشخص از جامعه‌های متعلق به اروپا و کرانهٔ شرقی امریکا متفاوت بود. بر این اساس گسترش به سوی غرب، یک «راه گریز از انقیاد گذشته» بود (همان، ص ۵۹). به محض اینکه مردم در «آزمون سخت مرزبندی به خودشان شکل امریکایی دادند» تمایزات طبقاتی به سستی گرایید و تساوی اجتماعی و سیاسی مورد مطالبه قرار گرفت و روحیهٔ تازه‌ای از فردگرایی و ناسیونالیسم پدید آمد (همان، ص ۴۷).

از این رو ترنر در مورد مرز نتیجه می‌گیرد که:

> خرد امریکایی مدیون مختصات درخور توجه اوست. مختصاتی ازجمله اینکه زمختی و قدرت با تیزهوشی و کنجکاوی درهم آمیخته است؛ اینکه ذهنیت عملی و ابتکاری بی‌درنگ تدابیری اتخاذ می‌کند؛ اینکه درک ماهرانهٔ اشیای مادی، در عین فاقد بودن رفتار هنرمندانه قادر است به حالت نتایج بزرگ منجر شود؛ اینکه بی‌تاب است، و دارای تحرک عصبی است؛ اینکه دارای فردگرایی آشکار، مؤثر بودن در انجام دادن کار نیک و کار بد، و با این‌همه اینکه برخوردار از سرزندگی و شور و نشاطی است که با آزادی ملازم است.

(همان، ص ۵۹)

ترنر معتقد بود که با استقرار در سراسر زمین رایگان در روزگار مرتبط با آن، نخستین دورهٔ تاریخ امریکا به پایان رسیده بود. وی مطمئن نبود که دورهٔ بعدی چگونه دوره‌ای خواهد بود.

در زمانی که این مقاله به چاپ رسید، نظریات ترنر توجه اندکی را به خود جلب کرد. ادوارد

اورت هیل[1] آن را یک «مقالهٔ شگفت‌انگیز و جذاب» خواند و تئودور روزولت[2] نوشت که ترنر را «برخی از اندیشه‌های بسیار متعالی تحت‌تأثیر قرار داده بود و...کوشید تا تعداد زیادی از عقایدی را که به طور سرسری در میان مردم اشاعه داشت به صورت روشنتر بیان کند».[۲] بنابراین بتدریج ترنر توانست عقیده‌اش را به وسیلهٔ چند مقالهٔ کوتاه اما در عین حال در سطحی منطقی و منسجم به تاریخ‌نویسان تفهیم کند. وی زمینهٔ تحقیقش را برای دربرگرفتن سراسر میسی‌سی‌پی غربی گسترش داد و سخت تلاش کرد تا افکار و عقایدش طیف گسترده‌تری از خوانندگان را شامل شود. به عنوان مثال، مقالهٔ «مشکل غرب»[3] که در نشریهٔ ماهنامهٔ آتلانتیک[4] (۱۸۹۶) چاپ شد، با نقدهای مطلوبی مواجه شد، و او براساس این موفقیت مقاله‌های «قدرتهای مقتدر در زندگی غربی»[5] (ماهنامهٔ آتلانتیک، ۱۸۹۷)، «غرب میانه»[6] (ماهنامهٔ اینترنشنال،[7] ۱۹۰۱) و «همکاریهای غرب و دموکراسی امریکا»[8] (ماهنامهٔ آتلانتیک، ۱۹۰۳) را پدید آورد. «رسالهٔ مرزبندی» ترنر، تقریباً یک دهه پس از انتشارش در میان محافل مرتبط باکار تاریخ‌نگاری عموماً شناخته گردید و «به عنوان متنی جذاب در هزاران کلاس درس و کتاب درسی پدیدار و تکرار شد».[۳] رسالهٔ ترنر، همان‌گونه که روزولت استنباط کرده بود، روایات مهیج اسطوره‌شناسی مرز را مورد استفاده قرار داد و تبدیل به مبنایی منطقی برای فرهنگ رایج امریکایی ـ فرهنگ کابوی‌ها و سرخپوست‌ها، «خانهٔ کوچک در جلگه» و «زمین مرزی» دیسنی‌لند[9] و حتی «استارترک»[10] ـ شد.[۴] تاریخ‌نویسان استرالیا، افریقا و روسیه از نظریاتش در هنگام نوشتن مطالب مرتبط با تاریخ استفاده کردند.[۵]

ترنر تا ۱۹۱۰ در دانشگاه ویسکانسن و در هاروارد تا ۱۹۲۴ تدریس کرد. وی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۰ به عنوان مدیر انجمن تاریخ‌نگاری امریکا و از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ در هیئت تحریریهٔ نشریهٔ امریکن هیستوریکال ریویو به خدمت مشغول بود. وی مقاله‌های بیشتری دربارهٔ مرز انتشار داد، اما مفاهیمی که به آنها می‌پرداخت به طور فزاینده‌ای جنبهٔ انتزاعی پیدا کرد و بیشتر ترجیح می‌داد توجهش را به ارزشها و کمال مطلوبهای ابتکاری معطوف دارد. به عنوان مثال، او در مقالهٔ «مطلوبهای مهاجران اولیه و دانشگاه ایالتی»[11] (۱۹۱۰) خاطرنشان کرد که مردم می‌توانند از راه

1. Edward Everett Hale. 2. Theodore Rosevelt. 3. The Problem of West.
4. Atlantic Monthly. 5. Dominant Forces in Western Life.
6. The Middle West. 7. International Monthly.
8. Contributions of the West to American Democracy. 9. Disneyland.
10. Star Trek. 11. Pioneer Ideals and the State University.

پژوهش علمی به تأمل و تغییر دادن کمال مطلوبهای ابتکاری بپردازند (دوباره‌خوانی آثار فردریک جکسن ترنر، صص ۱۱۰ ـ ۱۱۸). افزون بر این، وی در مقالهٔ «قطعات و ملت»[1] (۱۹۲۲) استدلال می‌کند که، هرچند ایالات متحد از تعدادی «قطعات» فرهنگی متفاوت به وجود آمده است، همگی به وسیلهٔ یک میراث مشترک، مرکب از نهادها، قانون، زبان و حالت روحی، قوام پیدا کرده‌اند. امریکا حتی قادر است به اروپا چیزهایی درخصوص همزیستی مسالمت‌آمیز بیاموزد. بنابراین او می‌نویسد:

> به یاد داشته باشیم که همهٔ ما یک پیکریم، هرچند از پیکرهای متعدد تشکیل شده‌ایم. غیرقابل تصور است که ما حتماً باید مسیر زیانبار اروپا را ادامه دهیم و بر نیروی آمیخته با غرور تکیه کنیم. ما دچار بدبینی نخواهیم شد، و خود را متقاعد کرده‌ایم که قطعه‌ها، مانند ملتهای اروپایی، باید بر همسایگانشان مستولی باشند و نخستین و مهلک‌ترین ضربه را بر [دشمن] بزنند. با این‌همه در تحولات عظیم اقتصادی، ما از آرمانها و امیدهای امریکایی‌مان برای تعالی مقام انسان، که در تجربهٔ ابتکاری خاص خودمان ریشه دارد، به سود هر راه‌حل کلیشه‌ای که از سوی نظریه‌پردازان تحصیلکرده در شرایط ظالمانهٔ برّ قدیم عرضه شده است، چشمپوشی نخواهیم کرد.... ما به خواهرمان، قارهٔ اروپا را به عرضه کردن ایده‌های اساسی امریکا به مثابهٔ شیوهٔ بهتری برای حل کردن دشواریها ادامه خواهیم داد. ما صلح امریکایی را نشان خواهیم داد، و مسیر صلح را در روی زمین برای همهٔ انسانها از سر حسن نیت جست‌وجو خواهیم کرد.
>
> («قطعات و ملت»، مندرج در کتاب
> دوباره‌خوانی آثار فردریک جکسن ترنر، ص ۲۰۰)

با آنکه نظریاتش در مورد قطعه‌ها با پذیرش عام مواجه شد، نتوانست مانند نظریاتش در «رسالهٔ مرز» سروصدای زیادی به پا کند. ترنر افزون بر این کتاب پیدایش غرب جدید[2] (چهاردهمین جلد کتاب ملت امریکا[3]: یک تاریخ ویراستهٔ ای. بی. هارت[4]) را نوشت و برخی از مقاله‌هایش را با هم به صورت یک جلد با عنوان مرز در تاریخ امریکا[5] گرد آورد و انتشار داد (۱۹۲۰)، اما تا به هنگام

1. Sections and Nation.
2. The Rise of New West.
3. The American Nation: a History.
4. A.B.Hart.
5. The Frontier in American History.

مرگ در ۱۹۳۲ همچنان مشغول کار روی کتابش با عنوان ایالات متحد، ۱۸۳۰ـ۱۸۵۰: ملت و قطعه‌هایش [۱] بود. کتاب مزبور در ۱۹۳۵ با ویرایش کریسی ملیر[۲]، مکس فراند[۳] و آوری کراوان[۴] انتشار پیداکرد. مجموعهٔ دیگری از مقاله‌هایش با عنوان اهمیت قطعات در تاریخ امریکا[۵] اندکی پس از مرگش منتشر شد، و به ترنر به خاطر آثارش جایزهٔ پولیتزر[۶] اعطا شد، جایزه‌ای پس از مرگ یک نویسنده.

پس از مرگ ترنر، منتقدان با سر و صدای فراوان از مبهم بودن زبان ترنر ـ بویژه استفاده‌اش از واژهٔ «مرز» ـ و اینکه وی برای اصلاح حضور فراگیر «F-word» در فرهنگ امریکایی کاری انجام نداد، شکایت کردند.[۶] ترنر به محض اینکه مورد اتهام قرار گرفت مقصر شناخته شد؛ به عنوان مثال، وی از واژهٔ «مرز» برای اشاره به «حاشیهٔ قلمرو که مسکون شده است»، «کنارهٔ این طرفی زمین رایگان»، «خط منطقهٔ مستعمره‌نشین»، «غرب»، «یک شکل از جامعه» و «یک روند» استفاده کرده است. همچنین پژوهشگران دربارهٔ ضعفهای «رسالهٔ مرز» بحث کرده‌اند. چارلز برد استدلال کرد که «مرز» نتوانست بردگی، رشد شهر یا صنعتی کردن را تشریح کند. بنجامین رایت[۷] و ریچارد وایت[۸] اضافه کردند که به فرهنگ «مرز» توسط ساحل شرقی[۹] و دولت فدرال به ترتیب شکل داده شده بود. جورج ویلسون پایرسِن[۱۰] اظهار ناخشنودی کرد که ترنر آنچه را یک تجربهٔ ابتکاری متفاوت بود، یکدست کرده است.[۷] همچنین ترنر متهم شده بود که میراث اروپا را کم‌اهمیت جلوه داد و به سرخپوستها، زنان، اسپانیولی‌ها، امریکاییان افریقایی‌تبار، و آسیایی بی‌توجهی کرد.[۸] خود وی وابسته به طبقهٔ متوسط، سفیدپوست و دربارهٔ گذشتهٔ امریکا دیدگاهی مردسالار داشت. نویسندگانی مانند کارلتون هیز[۱۱] حتی مدعی بودند که نظریهٔ ترنر به علت اینکه نوعی بی‌تفاوتی را در قبال امور بین‌المللی ترویج می‌کرد، مخاطره‌آمیز بود. از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، ترنر کاملاً یک اسطوره‌ساز بود.[۹] برخی از نویسندگان هم به دفاع از ترنر برخاسته‌اند، اما اکنون مشخص شده است که نظریاتش را نمی‌توان بدون تقریباً برخی جرح و تعدیلهای همه‌جانبه اختیار کرد.[۱۰]

ترنر چهارچوبی را طرح کرد که الهام‌بخش و در عین حال باعث دردسر شمار فراوانی از

1. The United State, 1830-1850: the Nation and its Sections.
2. Merrill H.Crissey.
3. Max Farrand.
4. Avery Craven.
5. The Significant of Sections in American History.
6. Pulitzer Prize.
7. Benjamin Wright.
8. Richard White.
9. East Coast.
10. George Wilson Pierson.
11. Carlton Hayes.

تاریخ‌نویسان ایالات متحد شده است. برخی از پژوهشگران او را ستوده‌اند، برخی دیگر وی را مردود شمرده و نادیده گرفته‌اند، اما هنگامی که آنان از تاریخ گذشتهٔ مربوط به امریکا سخن به میان می‌آورند، نظریاتش همواره در ذهنشان تداعی می‌شود. ترنر، اگر زنده شود، احتمالاً استدلال خواهد کرد، اینکه آنان از نظریاتش بهره می‌گیرند و اقتباس می‌کنند، نشان‌دهندهٔ آن است که «هر عصر تاریخ گذشته را از نو می‌نویسد».

یادداشت‌ها

1 R. White. 'Ftederick Jackson Turner and Buffalo Bill'. in J. R. Grossman (ed.) The Frontier in American Culture: an Exhibition at the Newberry Libmry, Chicago, August 6, 1994-January 7, 1995, Chicago, IL: Newberry Library, 1994, p. 1.

2 R. A. Billington, The Genesis of the Frontier Thesis: a Study in Historical Creativity. San Marino, CA: Huntington Library, 1971, p. 13.

3 White. 'Frederick Jackson Turner and Buffalo Bill', p. 12.

4 On Turner, Disneyland and 'Star Trek'. see P. L. Limerick, 'The Adventures of the Frontier in the Twentieth Century', in J. R. Grossman (ed.) The Frontier in American Culture, pp. 67-102; and W. B. Tyrell, 'Star Trek as Myth and Television as Mythmaker'.Journal of Popular Culture, 1977, 10: 711-19.

5 See, for example, R. Lawson, 'Towards Demythologising the Australian Legend - Turner's Frontier Thesis and the Australian Experience', in Journal of Social History, 1980, 13(4): 577-87; G. Deveneau, 'Frontier in Recent African History', in International Journal of African Historical Studies, 1978, 11(1): 63-85; and J. L. Wieczynski, The Russiml Frontier: the Impact of Borderlands upon the Course of Early Russian History, Charlottesville, VA: University of Virginia Press, 1976.

6 See, for example, G. W. Pierson, 'The Frontier and Frontiersmen of Turner's Essay', in Pennsylvania Magazine of History and Biography, 1940,64: 449-78; and R. Hofstadter, 'Turner and the Frontier Myth', American Scholar, 1949, 18: 433-43. On frontier as the 'f-word', see P. L. Limerick, 'The Adventures of the Frontier in the Twentieth Century', in Grossman, The Frontier in American Culture, p. 72.

7 For a summary of these criticisms, see H. R. Lamar, 'Frederick Jackson Turner', in M. Cunliffe

and R. W. Winks (eds) Pastmasters: Some Essays on American HistorialIS, New York: Harper & Row, 1969, pp. 74-109. See also R. White, 'It's Your Misfortune and None of My Own': A History of the American West, Norman, OK: University of Oklahoma Press, 1991.

8 See the papers by various authors in 'Centennial Symposium on the Significance of Frederick Jackson Turner', in Journal of the Early Republic, 1993, 13: 133-249; S. C. Schulte, 'American Indian Historiography and the Myth of the Origins of the Plains Wars', in Nebraska History, 1980, 61: 437-46; W. G. Robbins, 'The Conquest of the American West: History as Eulogy', in Indian Historian, 1977, 10: 7-13; G. Riley, 'Images of the Frontierswoman: Iowa as a Case Study', in Western Historical Quarterly, 1977, 8: 189-202; L. Graaf, 'Recognition, Racism and Reflections on the Writing of Western Black History', in Pacific Historical Review, 1975,44: 22-51; D. C. Smith, 'The Logging Frontier', injournal of Frontier History, 1974, 18: 96-106; and W. R. Jacobs, 'The Indian and the Frontier in American History - a Need for Revision', in Westem Historical Quarterly, 1973, 4: 43-56.

9 L. M. Hacker, 'Sections - or Classes?', reprinted in G. R. Taylor (ed.) The Tumer Thesis: Concerning the Role of the Frontier in American History, revised edition, Boston, MA: D. C. Heath, 1956; C. J. H. Hayes, 'The American Frontier - Frontier of What" in American Historical Review, 1946, 51(1): 199-216; R. Hofstadter, 'Turner and the Frontier Myth'; and D. Noble, Historians against History: the Frontier Thesis and the National COIJenant in American Historical Writing since 1830, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 1965, pp. 37-55.

10 For examples of re-interpretations of the frontier thesis, see, for example, J. Forbes, 'Frontiers in American History and the Role of the Frontier Historian', in Ethnology, 1968, 15: 205, 207; and H. Lamar and L. Thompson (eds) The Frolltier in History: North America and Southern Africa Compared, New Haven, CT: Yale University Press, 1981.

آثار مهم

Rise of the Nelli West, 1819-1829, vol. 14 of The American Nation: a History, ed. A. B. Hart, New York: Harper & Brothers, 1906.

Tile Frontier in American History, New York: Henry Holt, 1920. Online at: http:// xroads. virginia. edu/ ~HYPER/TURNER/

The Significance of Sections in American History, ed. A. Craven and M. Farrand, New York: Hemy Holt, 1932.

The United States, 1830-1850: the Nation and its Sections, ed. M. H. Crissey, M. Farrand and A. Craven, New York: Henry Holt, 1935.

Frontier arid Section, ed. R. A. Billington, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1961. Rereading Frederick jackson Turner, ed. J. M. Faragher, New York: Henry Holt, 1994.

همچنین نگاه کنید به

Mill (MP), Ranke, Wilson (IRT), Woodson.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Billington, R. A., The Genesis of the Fwntier Thesis: a Study in Historical Creativity, San Marino, CA: Huntington Library, 1971.

____, Frederick Jackson Turner: Historian, Scholar, Teacher, New York: Oxford University Press, 1973.

Carpenter, R. H., The Eloquence of Frederick jackson Turner, San Marino, CA: Huntington Library, 1983.

'Centennial Symposium on the Significance of Frederick jackson Turner, journal of the Early Republic, 1993, 13(2): 133-249.

Grossman, J. R. (ed.) The Frontier in American Culture: au Exhibition at the Newberry Library, August 26, 1994-January 7, 1995, Chicago, IL: Chicago Library, 1994.

Jacobs, W. R., The Historical World of Frederick jackson Turner, with Selections from his Correspondence, New Haven, CT: Yale University Press, 1968.

Marion, W. E., Frederick jacf; Jon Tumer: a Reference Cuide, Boston, MA: G. K. Hall,1985.

Nash, G. D., Creating the West: Historical Interpretations, 1890-1990, Albuquerque, NM: University of New Mexico Press, 1991.

'New Perspectives on the West', by the American Public Broadcasting Service (PBS), online at: http:/www/pbs.org/weta/thewest/

جامباتیستا ویکو (۱۶۶۸ - ۱۷۴۴)

از مدتها پیش باب شده است که ویکو را به عنوان یک نابغهٔ فراموش‌شده تلقی کنند که پیشنهادهای نامتعارف و اسرارآمیزش اکثراً با طرز تفکر غربی هماهنگ نیست. درحالی‌که چنین عقیده‌ای دربارهٔ ویکو به عنوان یک نویسندهٔ «دشوار» او را برای شمار اندکی از محافل علمی جذاب ساخته است، همین مطلب نیز مؤید آن است که وی همچنان فراموش‌شده باقی می‌ماند. این مایهٔ بسی تأسف است، زیراکه نظریات ویکو درخصوص ماهیت شناخت تاریخی و ارتباط میان بررسی تاریخ و خودشناسی قویاً با روزگار ما سخن می‌گوید.

جامباتیستا ویکو، فرزند یک کتابفروش ناپلی، نزد خود زبان لاتین، حقوق، و فلسفه را با حضور کوتاه‌مدت در چند آموزشگاه فراگرفت. در هجده سالگی ناپل را به قصد سِلِرنو[1] ترک کرد تا معلم سرخانهٔ برادرزاده‌های عالیجناب روککو[2]ی حقوقدان شود. ویکو در سِلِرنو طیف وسیعی از آثار متفکرانی مانند افلاطون، گالیله، تاسیت، دکارت، و فرانسیس بیکن را مورد غور و بررسی قرار داد، و به تکمیل و نوشتن یک رسالهٔ دکترا دربارهٔ قانون اقدام کرد. در بازگشت به ناپل در رقابتی که به خاطر تصدی کرسی استادی درس معانی و بیان در دانشگاه ناپل ایجاد شده بود، شرکت جست و برنده شد. ویکو این سمت را در ۱۶۹۹ عهده‌دار شد، اگرچه به تدریس خصوصی و پذیرش سفارشها برای نوشتن کتابهای ادبی که در قبالشان پول چندانی نمی‌پرداختند، ادامه می‌داد (نک خودزندگینامهٔ جامباتیستا ویکو[3]، صص ۱۱۸ - ۱۳۶).

ویکو در دانشگاه ناپل، در فاصلهٔ میان ۱۶۹۹ و ۱۷۰۷ شش سخنرانی ایرادکرد و دلیل آوردکه به حکمت و خردمندی صرفاً می‌توان از راه بررسی هنر و علوم دسترسی یافت. وی تأکید کرد که برای نیل به حقیقت و خودشناسی، ما باید همهٔ رشته‌های معرفت را، هم مربوط به گذشته و هم مربوط به حال، مورد بررسی قرار دهیم (نک «دربارهٔ آموزش و پرورش انسان‌مدارانه»[4]). او در سخنرانیهایش در ۱۷۰۹ و ۱۷۱۰ از نظریاتش دربارهٔ آموزش و پرورش فراتر رفت. در نخستین

---

1. Salerno.
2. Monsignor Rocco.
3. The Autobiography of Giambattista Vico.
4. On Humanistic Education.

سخنرانی «دربارهٔ روشهای بررسی روزگارمان»[1]، ویکو استدلال می‌کند که شناخت مبتنی بر ریاضیات و علم، به آن صورتی که نویسندگانی مانند دکارت مطرح می‌کنند، شیوهٔ مطمئنی نیست. مطابق نظر دکارت، اطمینان در میزان شفافیت و تمایز ریشه دارد. از سوی دیگر، از دیدگاه ویکو، شناخت مبتنی بر ریاضیات و علم تنها شیوهٔ قابل اطمینان است، زیراکه نمادها و مفهومهای مورد استفادهٔ آنها از دستاوردهای ذهن انسانی به شمار می‌آیند (همان، صص ۲۱ - ۲۴). در اینجا ما شکل‌گیری آنچه را بعداً به صورت سنگ‌بنای فلسفه‌اش درآمد، مشاهده می‌کنیم: اینکه ما اشیایی را که توسط انسانها ساخته شده باشند، به بهترین وجه می‌توانیم درک کنیم. افزون بر این، ویکو مدعی است که سیطرهٔ ریاضیات و علم به نادیده گرفتن طیف وسیعی از آموزش و پرورش مورد نظرش انجامیده است. ویکو در این باره توضیح می‌دهد که اگر دانشجویان در همهٔ رشته‌های معرفت آموزش می‌دیدند، آنگاه «آنان درحالی‌که دوران یادگیری و تحصیل خود را می‌گذرانند نسنجیده و بی‌محابا وارد مباحثات نخواهند شد؛ و نیز، با پیروی برده‌وار، از پذیرفتن هر دیدگاه، مگر آنکه از سوی یکی از معلمان مورد تأیید قرار گرفته باشد، امتناع نخواهند کرد» (همان، ص ۱۹).

دیدگاه «ساختارگرایانهٔ» ویکو دربارهٔ شناخت، حتی در سخنرانی‌اش که از ۱۷۱۰ باقی مانده است با شفافیت بیشتری آشکار است: «کهن‌ترین حکمت مردم ایتالیا که از خاستگاههای زبان لاتین نشأت گرفت»[2]. ویکو استدلال می‌کند که خداوند جهان را می‌شناسد زیراکه او آن را آفریده است.[۱] به همین قیاس، ما ـ که در تصور خداوند به شکل خودش خلق شده‌ایم ـ می‌توانیم جهانی راکه آفریده‌ایم، بشناسیم. بنابراین، مثلاً من می‌توانم این کتاب را با اطمینان بیشتری از آنچه یک تخته‌سنگ را می‌شناسم، بشناسم. این به معنای آن نیست که جهان طبیعی به‌هیچ‌وجه قابل شناخته شدن نیست؛ این صرفاً به این معناست که شناخت دانشمندان با «تقلید از خداوند» در تجربیاتی که صرفاً به طور کامل برای خداوند مفهوم است، به دست می‌آید (همان، ص ۹۴). ویکو این ایده را در عبارت «حقیقی به ساخته‌شده قابل تبدیل است»[3] خلاصه کرده است (همان، ص ۴۵).

در ۱۷۱۷ کرسی حقوق در دانشگاه ناپل بلاتصدی ماند، و ویکو می‌خواست برای احراز این مقام صلاحیتش را با انتشار یک اثر چندبخشی در مورد حقوق جنگ و صلح[4] نوشتهٔ گروشیوس[5]

1. Do nostri temporis studiorum ratione.

2. De antiquissima Italorum sapientia ex linguae originibus eruenda.

3. verum et factum convertuntur.

4. The Law of War and Peace.

۵. Grotius: حقوقدان و سیاستمدار هلندی (۱۵۸۳ - ۱۶۴۵). ـ م.

(۱۷۱۷) به اثبات برساند. وی برای تحقق این هدف به نوشتن دو کتاب[1] (در جی. بی. ویکو، ج ۲) اقدام کرد. ویکو، در این بررسیها، استدلال کرد درحالی‌که اصول اساسی قوانین ملتهای مشخص در معرض تغییر و تحول قرار دارد، اصول مزبور با الگوی رشد و زوال مشترک برای همهٔ این ملتها به استثنای ملت یهود مطابقت دارد. ویکو عقیده دارد که این الگو آیتی است از «مشیت الهی». دقیقاً آنچه موردنظر ویکو از «مشیت الهی» است، گنگ و مبهم است و به گیج کردن شارحان می‌انجامد. ویکو از دستیابی به آن کرسی ناکام ماند. وی، در اثر دیگرش[2] (= علم جدید جامباتیستا ویکو)، تلاش کرد تا الگوی رشد و زوال را بتفصیل تشریح کند. ویکو چاپ اول علم جدید را در ۱۷۲۵ منتشر کرد. در ۱۷۲۸، وی اصرار داشت تا چاپ دوم همین اثر را در ونیز، که در آن دوران یکی از مهمترین مرکزهای چاپ کتاب در قارهٔ اروپا بود، انتشار دهد. با تقاضایش موافقت شد، و او با افزودن تعلیقات و ضمایم بسیار به کتاب، حجم آن را بیشتر کرد. اما در هنگام چاپ با اشکال‌تراشیهای ناشر مواجه شد و او ناچار شد تا از حجم آن بکاهد. این چاپ دوم علم جدید در ناپل در ۱۷۳۰ منتشر شد. ویکو به اصلاح این کتاب ادامه داد. یادداشتهایی که در این مورد فراهم کرد، یادداشتهایی که تا آخرین لحظهٔ چاپ کتاب به هنگام مرگش در ۱۷۴۴ به نوشتنشان ادامه داد، اساس چاپ سوم را تشکیل داد (در مورد مراحل تکاملی علم جدید، نک خودزندگینامهٔ جامباتیستا ویکو، ص ۲۱۰).

ویکو در علم جدید استدلال می‌کند که بسیاری از اعصار تاریخ را می‌توان به سه طریق توصیف کرد: «عصر شعر»، «عصر قهرمانان» و «عصر انسانها». او دربارهٔ بنی‌آدم می‌نویسد:

> نخست در هیئت موجودی غول‌پیکر و عجیب، مانند سیکلوپ‌ها، پدیدار می‌شود؛ آنگاه مغرور و سربلند، مانند آشیل، هویدا می‌شود؛ بعد دلیر و دادگر، مانند آریستیدس[3] و آسکیپیو آفریکانوس[4]، نمایان می‌شود؛ نزدیکتر به ما، چهره‌هایی پرصلابت با خصوصیاتی برجسته حاکی از فضیلت و در عین حال توأم با رذیلتهای فراوان، چهره‌هایی که در میان عامهٔ مردم با نامی مشعر بر پیروزی واقعی شاخص گشته‌اند، مانند اسکندر و

1. De constantia iurisprudentis.
2. Principidi Scienza Nuova di Giambattista Vico d'intorno alla Commune Natura delle Nazioni in Questa Terza Impressione (trans. The New Science of Giambattista Vico).
3. Aristides. 4. Scipio Africanus.

سزار؛ همین‌طور بعداً، چهره‌هایی فکور و افسرده، مـانند تـیبریوس، پـدیدار مـی‌شوند؛ سرانجام دیوانگانی هرزه و بی‌شرم، مانند کالیگولا، نرون، و دومیشن[1]، نمایان می‌شوند.

(علم جدید، بخش ۲۴۳)[۲]

در «عصر شعر»، مردم وحشی و نابخردند، اما از نیروی تخیلی بسیار قوی برخوردارند. مردم، از طریق اسطوره‌ها، که آنها را حقایق ادبی فرض می‌کنند، تلاش می‌کنند تا جهانشان را تشریح کنند. اسطوره‌ها زیربنای زبانشان، نهادهایشان، قوانین و آرمانهایشان را تشکیل می‌دهد. انسانها در این عصر همچنین می‌هراسند و به خدایی که قادر مطلق است، ایمان دارند. بنابراین کسانی که مدعی‌اند که می‌توانند با خداوند ارتباط برقرار کنند، مقام و موقعیت ممتازی احراز می‌کنند. در «عـصر قهرمانان»، این‌گونه افراد ممتاز جامعه اندک‌اندک از قدرتشان کاسته می‌شود. مردم دربارهٔ اینکه چنین افرادی قادرند که با خداوند ارتباط برقرار کنند از خودشان شک و تردید نشان می‌دهند. برخوردها و مبارزاتشان بر ضرورت یک نظام سیاسی مبتنی بر اصول انسانی و عدالت تأکید دارد. این نوع نظام در «عصر انسانها» تحقق یافته است. در «عصر قهرمانان» و «عصر انسانها»، مـردم مرحلهٔ ذهنیت اسطوره‌ای و غیرعقلانی را پشت سر می‌گذارند و به مرحلهٔ ذهنیت عقلانی می‌رسند. اما این عصرها به علت فقدان قدرت تخیلی که به بروز شبهات دربارهٔ ذات الهی می‌انجامد، عالی و ممتاز نیستند، و از این رو، ویکو خاطرنشان می‌کند، با ضلالت اخلاقی توأمند. اگر نتوان جلو این بی‌ایمانیها را گرفت یا مسیرشان را تغییر داد، جامعه ممکن است در ورطهٔ «وحشیگری ناشی از تعصبات عقیدتی» سقوط کند: مرحله‌ای که در آن اندیشه، قدرت خلاقش را از دست داده است.[۳] در مرحلهٔ «وحشیگری ناشی از تعصبات عقیدتی»، مردم تلاش می‌کنند تا ایمان را از راه ذهنیت اسطوره‌ای بازآفرینی کنند. به طور نظری، اساس تاریخ جهان بر یک الگوی چرخه‌ای متکی است (همان، بخش ۱۱۴). بنابراین، در واقع امر، عاملهایی مانند شرایط اقلیمی، بیماری، تضاد، و منظره دگرگونیهایی را در این الگو پدید می‌آورند.

ویکو مدعی بود که از راه مطالعهٔ تاریخ، ما می‌توانیم درخصوص ایده‌هایی که به دورانمان شکل داده است، به روشن‌بینی نایل شویم. وی باور دارد که خودشناسی مهم است زیرا که به ما کمک می‌کند تا از سقوط در ورطهٔ وحشیگری اجتناب کنیم. ویکو، در توافق با نوشته‌های اولیه‌اش، عقیده

1. Domitian.

داشت که مطالعهٔ تاریخ گذشته به علت اینکه «حقیقی به ساخته‌شده قابل تبدیل است» امکان‌پذیر شده است. او می‌نویسد این امر «محرز» است که «قلمرو جامعهٔ مدنی به طور حتم به دست انسانها ساخته شده است، و از این رو مبانی‌اش را باید در جرح و تعدیل ذهن یکسان انسانی‌مان پیدا کرد» (علم جدید، بخش ۳۳۱). تاریخ‌نویسان می‌توانند افکار و اعمال کارگزاران تاریخی را به واسطهٔ انسانیت مشترکشان دریابند. آنان می‌توانند تجربهٔ توطئه، عشق و ترس را داشته باشند، درحالی‌که نمی‌توانند از تجربهٔ ماهی آزادی که خلاف جریان آب در حال شناکردن است، برخوردار شوند. اما بازآفرینی افکار و اعمال کارگزاران تاریخی مطلب ساده‌ای نیست، زیراکه درک «عصر شعر»، مثلاً ما را به دانستن و مطالعهٔ اسطوره‌ها به عنوان واقعیتهای محض ملزم می‌کند. پنج چیز می‌تواند امکاناتمان را در دستیابی به شناخت تاریخی محدود کند. نخست، ویکو از مطرح کردن ادعاهای اغراق‌آمیز دربارهٔ ثروت و قدرت اعصار گذشته هشدار می‌دهد. این امر آدمی را به فکر کردن درخصوص یک دوره به عنوان «روزهای خوب گذشته»، یا به عنوان یک «عصر طلایی» وسوسه کند. بر این اساس چنین پیرایه بستنهایی می‌تواند ما را به نادیده‌گرفتن مختصاتی که با این برچسبها در تناقض است، وادارد.[۴] دوم، توجه ما را به «خودبینی ملتها» جلب می‌کند، داشتن این عقیده که پیشرفتهای یک کشور خاص در قیاس با سایر کشورها از عالیترین درجات برخوردار است. در این مورد، شخص اسیر این پندار می‌شود که کشورش به لحاظ فرهنگ، طرز زندگی، پیروزیهای نظامی و غیره بر همهٔ کشورهای دیگر برتری دارد. ویکو به ما یادآوری می‌کند که تاریخهای ملی تمایل ندارند که به شکستها بپردازند. سوم، ویکو «خودخواهی پژوهشگران» را مورد شناسایی قرار می‌دهد. در این خصوص، تاریخ‌نویسان گرایش دارند تا دربارهٔ مردمان اعصار گذشته با کمک معیارها و استعدادهای خاص خودشان به تأمل بپردازند.

چهارم، او بر آنچه کالینگ وود «اشتباه اسناد و مدارک»[1] می‌نامد، تأکید می‌کند.[۵] در این مورد، تاریخ‌نویس تحت این اعتقاد غلط که جامعه‌ها باید دربارهٔ اسناد و مدارک به خاطر داشتن مختصات یکسان صحبت کنند، به شرح و بسط می‌پردازد. از این رو اگر دو جامعه دارای نهادهای مشابه باشند، یکی از آنها باید نهادهای مزبور را از دیگری تقلید کرده باشد، یا هر دو آنها از یک جامعهٔ ثالث پیروی کرده باشند. ویکو استدلال می‌کند که این اعتقاد، قدرت خلاق ذهن انسان را نفی می‌کند. سرانجام، ویکو به خوانندگانش یادآور می‌شود که آنان احتمالاً در مورد رویدادهای تاریخی

1. fallacy of sources.

آگاهی بیشتری دارند تا کسانی که در هنگام وقوع رویدادهای مزبور به مثابهٔ شهود عینی حضور داشتند. در این مورد، ویکو خاطرنشان می‌کند که هر اظهارنظری که از سوی فردی در گذشته ایراد شده باشد، نباید خودبه‌خود به عنوان حقیقت تاریخی پذیرفته شود. تقریباً، حقیقت تاریخی باید از راه بررسی واژه‌ها، اسطوره‌ها، سنتها، و آداب و مراسم به دست آید. اتیمولوژی (بررسی ریشهٔ واژه‌ها) که بویژه از آینده‌ای درخشان برخوردار است. به این مطلب می‌پردازد که بسیاری از واژه‌هایی که ما به‌کار می‌بریم نشانه‌های خاستگاههایشان را در زمانهای دور همچنان با خود دارند. افزون بر این، ویکو باور دارد که تفکر و زبان در هم تنیده‌اند. در نتیجه چنین استنباط می‌شود که واژه‌هایی که مردم به‌کار می‌برند و نحوهٔ به‌کار بردنشان توسط آنان، دلیل بسیار خوبی از شیوه‌های تفکرشان را دربارهٔ جهان در اختیار می‌گذارد.

مطلبی که ما اکنون از ویکو شنیدیم باید عمدتاً باعث خشنودی خاطر متفکران قرن نوزدهمی ازجمله ژوله میشله شده باشد. میشله عمیقاً تحت‌تأثیر عقاید ویکو قرار داشت و خلاصه‌ای ازکتاب علم جدید را در ۱۸۲۷ به زبان فرانسه ترجمه کرد. به واسطهٔ تلاشهای میشله، ویکو به کشف ایده‌های تاریخی، سیاسی و زیبایی‌شناختی که در آن روزگار سراسر اروپا را فراگرفت، متصف شده بود. افکار و عقاید ویکو بعداً از سوی فیلسوفان ایتالیایی جووانی جنتیله و بندتو کروچه مورد بررسی قرار گرفت. برای بررسی کروچه از عقاید و افکار ویکو، حتی اکنون هم، چه در دنیای ایتالیایی‌زبان، به برکت ترجمهٔ آر. جی. کالینگ وود از کتاب او[1] در ۱۹۱۳، چه در دنیای انگلیسی‌زبان ارزش فراوانی قایل می‌شوند. خود کالینگ وود بسیاری از نظریات ویکو را در نوشته‌هایش در زمینهٔ مبانی تاریخ بسط داد. به علت اثرگذاشتن نوشته‌های کروچه و کالینگ وود بر ویکو، تفکیک و محرز ساختن نظریات آنان از یکدیگر غالباً دشوار است. اخیراً، نویسندگانی مانند بادالونی[2]، برلین، بورک[3]، فیسخ[4]، هادوک[5]، مومگیلانو[6]، پمپه[7]، تالیاکوتسو[8] و ورن[9] به درک‌مان از طرز تفکر ویکو بسیار کمک کرده‌اند. یادبود سیصدمین سال تولد ویکو که در ۱۹۶۸ برگزار شد موجبات چند همایش، مجموعه‌های ادبی و بنیاد دو نهاد به نام ویکو (یکی در ناپل و یکی در نیویورک) را فراهم ساخت.

---

1. La filosofia di Giambattista Vico.
2. Badaloni.
3. Burke.
4. Fisch.
5. Haddock.
6. Momgliano.
7. Pompa.
8. Tagliacozzo.
9. Verene.

شرح مفصل دامنهٔ تأثیر ویکو بر نویسندگان بعدی دشوار است. بسیاری از پژوهشگران برداشتی «راهگشا» از معلومات و ایده‌هایش در مورد الگوهای زیربنایی جامعه‌ها ارائه می‌کنند، که شباهتهای بسیار به عقاید و آرای متعلق به هگل، هردر، مارکس، اشپنگلر و توین‌بی دارد. بر این اساس رسیدن به این نتیجه‌گیری، منصفانه به نظر می‌رسد که ویکو دیدگاههای موجود در مورد تاریخ و شناخت را دست‌کم به دو شیوهٔ قابل توجه تغییر داد. نخست، ویکو به وسیلهٔ نظریهٔ «علم جدید» خود اثبات کرد که طرز تفکر راهگشا و انتقادی تاریخی چگونه باید باشد. این «علم» نه تنها به تاریخ‌نویسان امکان می‌دهد تا به گزارشهای پرارزش‌تری از جامعه‌هایی که فقط از طریق اسناد و مدارک مکتوب قابل مشاهده‌اند دست یابند، بلکه همچنین به آنان راه دستیابی به تمدنهایی را که هیچ‌گونه اسناد و مدارک مکتوب از آنها باقی نمانده است، نشان می‌دهد. مثلاً، ویکو اسطوره‌ها را به عنوان اظهارنظرهای کاذب دربارهٔ واقعیت یا گزارشهای موهوم در مورد رویدادهای روزگاران گذشته تلقی نکرد، بلکه از آنها به عنوان مظاهر نگرشها و اعتقادهای اولیه یاد کرد. دوم، با اعتقاد رایج روزگار خویش مبنی بر اینکه تنها ریاضیات و علم می‌توانند راه رسیدن به شناخت قطعی را هموار سازند، به چالش برخاست. اینکه موضوعاتی راجع به کنستراکتیویسم[1] و ارتباط میان علم و تاریخ تا به امروز به تسلط بر بحث مرتبط با تاریخ‌نگاری ادامه داده است، اثبات می‌کند که به زحمتش می‌ارزد که آنچه را ویکو می‌گوید، دوباره تجربه کنیم.

یادداشت‌ها

1 I have described God as a 'he' because Vico did so.

2 Achilles, warrior of the army of Agamemnon in the Trojan War; Aristides, Athenian statesman and general of the fifth century BC; Scipie, Africanus (236-184 BC), Roman general, victor over Hannibal; Alexander the Great, King of Macedonia from 336 to 323 BC; Caesar (100-44 BC), Roman general and statesman; Tiberius, Roman emperor from 14 to 37 BC; Caligula, Roman Emperor from AD 31 to 41; Nero, Roman Emperor from AD 54 to 68; and Dbrnitian, Roman Emperor from AD 81 to 96.

R. G. Collingwood, The Idea of History, revised edition, W. J. Van der Dussen (ed.) Oxford: Oxford University Press, 1993, p. 67.

---

1. Constructivism.

Ibid., pp. 68-9; C. Miller, Giambattista Vico: Imagination and Historical Knowledge, Basingstoke: St Martin's Press, 1993, chaps 1, 7.

Collingwood, The Idea of History, p. 69.

آثار مهم

Opere di G. B. Vico, 8 vols, ed. F. Nicolini, Bari: Laterza, 1914-41.

On Humanistic Education: Six Inaugural Orations, 1699-1707, trans. G. A. Pinton and A. W. Shippe, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1993.

On the Study Methods of our Time, trans. E. Gianturco, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1990.

On the Most Arlcient Wisdom of the Italians Unearthed from the Origins of the Lath, Language, trans. L. M. Palmer, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988.

The Autobiography of Giambattista Vico, trans. M. H. Fisch and T. G. Bergin, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1963.

The New Science of Giambattista Vico, trans. M. H. Fisch and T. G. Bergin, 1744 edn, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1968, revised edition, 1984.

On the Heroic Mind', trans. E. Sewell and A. C. Sirignano, in G. Tagliacozzo, M. Mooney and D. P. Verene (eds) Vico and Contemporary Thought, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1979, pp. 228-45.

Vico: Selected Writings, ed. and trans. L. Pompa, Cambridge: Cambridge University Press, 1982.

همچنین نگاه کنید به

Aristotle (MP), Bacon (MP), Collingwood, Croce, Descartes (MP), Hegel, Marx, Michelet.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Adams, H. P., The Life and Writings of Giambattista Vico, London: Allen & Unwin, 1935.

Bedani, G., Vico Revisited, Oxford: Berg, 1989.

Berlin, I., Vico and Herder, London: Hogarth, 1976.

Burke, P., Vico, Oxford Past Masters, Oxford: Oxford University Press, 1985.

Collingwood, R. G., The Idea of History, revised edition, ed. W. J. Van der Dussen, Oxford: Oxford University Press, 1993.

Croce, B., The Philosophy of Giarnbattista Vico, trans. R. G. Collingwood, London: Howard Latimer, 1913.

Miller, C., Giambattista Vico: Imagination and Historical Knowledge, Basingstoke: St Martin's Press, 1993.

Pompa, L., Vico: a Study of the 'New Science', Cambridge: Cambridge University Press, 1990.

Tagliacozzo, G. (ed.) Vico: Past and Present, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1981.

Tagliacozzo, G., Mooney, M. and Verene, D. P. (eds) Vico and Contemporary Thought, London: Macmillan, 1980.

Tagliacozzo, G. and Verene, D. P. (eds) Giambattista Vico'sScience of Humanity, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1976.

Tagliacozzo, G., Verene, D. P. and Rumble, V. (eds) A Bibliography of Vico in English (1884-1984hBowling Green, OH: Philosophy Documentation Center, Bowling Green State University, 1985.

Tagliacozzo, G. and White, H. (eds) Giambattista Vico: an International Symposium, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1969.

Verene, D. P., Vico's Science of Imagination, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1981.

____, The New Art of Autobiography: an Essay on the 'Life of Giambattista Vico Written by Himself, Oxford: Oxford University Press, 1991.

دبلیو. اچ. والش [1] (۱۹۱۳ - ۱۹۸۶)

دبلیو. اچ. والش در ۱۹۶۲ نوشت، «فلسفهٔ تاریخ هیچ‌گاه در بریتانیای کبیر یک موضوع مورد علاقه نبوده است، خواه نزد فیلسوفان خواه نزد تاریخ‌نویسان، برخی نشانه‌ها به طور واقعی حاکی است که احترام به آن در حال حاضر رو به افزایش گذاشته است.» چنین اوضاعی والش را مجذوب کرد، و در چند مقاله و کتابی که مشهورترین اثرش به شمار می‌آید ـ مقدمه‌ای بر فلسفهٔ تاریخ [2] (۱۹۵۱، چاپ سوم با تجدیدنظر، ۱۹۶۷) ـ کوشید بر اهمیت مسائلی که به‌واسطهٔ تأملات دربارهٔ ماهیت تاریخ مطرح می‌شود، تأکید کند.

ویلیام هنری والش در لیدز در دهم دسامبر ۱۹۱۳ چشم به جهان گشود. پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی، وارد مرتن کالج [3] آکسفورد شد. وی ارتباطی استوار با مرتن داشت: پس از فارغ‌التحصیل شدن با درجهٔ لیسانس در رشتهٔ ادبیات کلاسیک و فلسفه [4]، وی از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۰ هم به عنوان کارمند جزء امور پژوهشی و هم به عنوان مدرس به کار مشغول بود، و بعد از بازنشسته شدن در ۱۹۷۹ به عنوان استاد بازنشستهٔ ممتاز، به مرتن بازگشت. در فاصلهٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۹، والش استاد منطق و متافیزیک در دانشگاه ادینبورگ [5] بود. او در هفتم آوریل ۱۹۸۶ چشم از جهان فرو بست.

والش عقیده دارد، این امر که تاریخ فلسفه اگر مایهٔ بیزاری نباشد، اسباب بدگمانی است ناشی از بخش کوچک پیوند سنتی‌اش با تفکر «مابعدالطبیعی» نیست. تا قرن نوزدهم، آنچه والش «فلسفهٔ نظری تاریخ» می‌نامد، اساساً تنها شکل فلسفهٔ تاریخ بود. او می‌نویسد، هدفش:

> رسیدن به یک شناخت از خط سیر تاریخ به صورتی منسجم بود؛ برای اثبات اینکه، تاریخ، به‌رغم خلاف‌آمدها و بی‌قاعدگیهای بسیار آشکارش که عرضه کرده است، می‌تواند به عنوان شکل‌دهنده به وحدتی دربردارندهٔ یک طرح فراگیر تلقی شود، طرحی که، اگر روزگاری ما آن را به چنگ آوریم، هم خط سیر جامع رویدادها را توضیح می‌دهد و هم ما

---

1. William Henry Walsh.
2. An Introduction to Philosophy of History.
3. Merton College.
4. Literae Humaniores.
5. Edinburgh.

را قادر می‌سازد تا روندهای تاریخی را به عنوان، با مفهومی خاص، دلیل قانع‌کننده تلقی کنیم.

(مقدمه بر فلسفهٔ تاریخ، ص ۱۳)

این‌گونه در جست‌وجوی الگو یا معنا بودن در سیر تاریخ را می‌توان در آثار نویسندگانی مانند ویکو، هردر، کانت، هگل، مارکس، اشینگلر، و توین‌بی مشاهده کرد. والش مدعی است که کاوش نظری به خاطر وحدت «در ذهن محتاط بریتانیایی امری است نفرت‌انگیز» زیرا که طرفدارانش آمادهٔ دستچین کردن و بهره‌برداری از اطلاعات و شواهد برای تطبیق دادن آنها با ایده‌هایشان هستند (همان، ص ۱۴). با این‌همه، در بریتانیا زمینه‌هایی برای احیای «فلسفهٔ تاریخ» وجود دارد، چون شیوهٔ دیگری که به وسیلهٔ آن بتوان چنین اصطلاحاتی را درک کرد، موجود است. درست همان‌طور که واژهٔ «تاریخ» می‌تواند یا به اعمال گذشتهٔ انسان یا به شرح اعمال گذشتهٔ انسان مربوط باشد، همین‌طور نیز، «فلسفهٔ تاریخ» ممکن است یا به بررسی روند رویدادهای تاریخی یا به بررسی روشها و فرضهای تاریخ‌نویسان مربوط باشد. والش به ما توضیح می‌دهد هنگامی که ما دربارهٔ فرضها یا روشهای تاریخ‌نویسان تأمل می‌کنیم، به فلسفهٔ «انتقادی» یا «تحلیلی» تاریخ می‌پردازیم. تقسیم‌بندی والش از فلسفهٔ تاریخ به شاخه‌های نظری و انتقادی در حال حاضر به طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفته است.

با آنکه نوشته‌های والش بر مسائل مختلف فلسفهٔ انتقادی تاریخ متمرکز است، او بویژه به منزلت تاریخ به مثابهٔ یک شکل از شناخت و ارتباطش با دیگر شکلهای شناخت علاقه‌مند است. علاقهٔ والش عقاید دیگر فیلسوفان انتقادی آن روزگار را بازتاب می‌دهد. بر بحثهای آنها این سؤال حاکم بود که آیا شناخت تاریخی به شناخت ادراکی شبیه است یا به شناخت علمی. چنین گمان شده بود که این سؤال باید از اهمیت اساسی برخوردار باشد، چراکه یک جواب ثابت خواهد کرد که آیا هیچ ضرورتی به تأمل جداگانه در زمینهٔ ماهیت شناخت تاریخی وجود دارد. مثلاً، اگر در مورد شناخت تاریخی ثابت کرده بودند که باید متناسب با شناخت علمی باشد، در این صورت فلسفهٔ تاریخ یک بخش از فلسفهٔ علم بود.

از دیدگاه کسانی که ارتباطی میان شناخت تاریخی و شناخت ادراکی ملاحظه می‌کنند، وظیفهٔ اصلی تاریخ‌نویسان عبارت است از کشف کردن و توصیف «آنچه دقیقاً اتفاق افتاده است». آنان خودشان را به توصیف آنچه در یک «روایت ساده از رویدادها» می‌بینند، محدود می‌کنند (همان،

ص ۳۲). والش باور دارد که شمار اندکی از تاریخ‌نویسان از چنین محدودیتی راضی خواهند بود. علت این امر آن است که آنان مایلند که دریابند و تشریح کنند چرا رویدادها به آن صورت که اتفاق افتاد، به وقوع پیوست. به نظر والش این امر مستلزم ایجاد یک «روایت مهم است»، «یک بازسازی از گذشته که هم هوشمندانه و هم قابل فهم است» (همان، ص ۳۳). بنابراین توضیحاتشان چه شکلی پیدا می‌کند؟ «پیروان مکتب تحققی» باور دارند که توضیحات تاریخی مترادف با توضیحات دانشمندان علوم طبیعی است. اینان رویدادها را با گنجاندنشان در ذیل قوانین از لحاظ تجربی به اثبات رسیدهٔ عام توضیح می‌دهند. والش معتقد است که این دیدگاه با آنچه تاریخ‌نویسان معمولاً انجام می‌دهند، مطابقت ندارد. برای شروع، تاریخ‌نویسان با دانشمندان در نظریاتشان راجع به آنچه مجوزها در یک توضیح می‌گنجانند، فرق دارند. در علوم یک مفهوم «ابزاری» مهم باعث می‌شود موضوعات به خاطر آنچه پدید می‌آورند، مهم تلقی می‌شوند. تاریخ‌نویسان همچنین ممکن است از یک معیار مشابه استفاده کنند؛ مثلاً، یک تاریخ‌نویس ممکن است بگوید که انقلاب صنعتی به خاطر اینکه دگرگونیهای گسترده‌ای را در جامعه به بار آورد، یک رویداد مهم در تاریخ مدرن بود. اما این، آن معیار منحصر به فرد گزینه که در تاریخ عمل می‌کند، نیست. یک رویداد ممکن است «فی حد ذاته» مهم تلقی شود؛ مثلاً، یک تاریخ‌نویس به خاطر اینکه می‌خواهد بربریت جنگ را اثبات کند، در مورد جنگ ویتنام بنویسد. از این رو آنچه یک موضوع را در خور گنجاندن [در متن] می‌سازد، به جهت‌گیری‌اش در مورد اینکه یک واقعهٔ فوق‌العاده را پدید آورده باشد، مربوط نیست.

این امر «مهمترین و گیج‌کننده‌ترین» مسئله را در فلسفهٔ انتقادی تاریخ مطرح می‌کند: مسئله‌ای که مربوط است به عینیت تاریخی (همان، ص ۹۳). این مسئله به این علت مطرح می‌شود که تاریخ‌نویسان مدعی‌اند به این دلیل می‌خواهند به ما دربارهٔ آنچه در گذشته اتفاق افتاده است توضیح بدهند، که دسترس مستقیم به آن وجود ندارد. تاریخ‌نویسان نمی‌توانند مانند دانشمندان علوم طبیعی موضوع مربوط به کارشان را مشاهده کنند و سند تاریخی «از لحاظ معانی و مفاهیمش چیزی که قطعی، کامل، و بدون مناقشه باشد، نیست» («حقیقت و واقعیت در تاریخ مورد بازنگری قرار گرفته»[1]، ص ۵۴). سند تاریخی باید موثق و سنجیده باشد. این شرایط، برخی از نویسندگان را به پرسیدن این سؤال که آیا قضاوت شخصی یک جزء ضروری در تحقیق تاریخی است و آیا اصلاً گذشتهٔ مستقل یا واقعی هیچ نقش مثبتی برای ایفا در بررسی تاریخی دارد یا نه، رهنمون شده است.

1. Truth and Fact in History Reconsidered.

مثلاً، گالتشتاین[1] نوشته است: «نیاز به داشتن تعاریف تاریخی که با چنین گذشته‌ای تطبیق کند، نیاز به داشتن چیزی است که نمی‌تواند از قوه به فعل درآورده شود. به جای نادیده گرفتن تمایز میان واقعیتها و تعریف واقعیتها... در تاریخ آن تمایز وجود ندارد.»[۱] والش با استدلالهای «کنستراکتیویستی» گالتشتاین به خاطر اینکه «آنها جا را برای ردیه[2] و اقامه نکردن سندیت باز نمی‌گذارند» و اینکه آنها به اعتقاد دیرین مورد احترام‌مان در یک گذشتهٔ بالفعل صدمه می‌زنند، موافق نیست (همان، ص ۶۲). این امر پمپه را به جر و بحث در پاسخ به اینکه «فلسفه نباید از سوی مذهب، هر اندازه هم عمیقاً دیرینه و ریشه‌دار باشد، در تنگنا قرار گیرد، بلکه از راه استدلال، و استدلالهایی که جا را برای ردیه باز می‌گذارند باید مورد پذیرش قرار گیرد» رهنمون شد.[۲] درنتیجه، تأکیدهای والش و پمپه پرسشهایی را درخصوص خود ماهیت فلسفه مطرح می‌کند.

از دیدگاه والش، همان‌طور که کالینگ وود و دیگر نویسندگان تأکید کردند، تاریخ‌نویسان از دانشمندان به علت اینکه منحصراً علاقه‌مند به تحقیق در مورد اعمال و رفتار انسانها هستند، متمایزند (مقدمه بر فلسفهٔ تاریخ، ص ۳۱؛ همچنین نگاه کنید به «مفهومهای تلفیقی در تاریخ»[3]، صص ۱۲۹ ـ ۱۳۰). اما والش از پیشنهاد دیگر کالینگ وود مبنی بر اینکه برای درک عمل گذشتهٔ انسان، تاریخ‌نویس باید عقیدهٔ مندرج در آن عمل را در ذهنش دوباره اجرا کند، خشنود نیست. وی می‌نویسد:

> این امر درست نیست که ما طرز تفکر اشخاص گذشته را به صورت یک عمل منفرد بصیرت شهودی بفهمیم و درک کنیم. ما باید آنچه را آنان درباره‌اش می‌اندیشیدند کشف کنیم، و به وسیلهٔ سندی که پیش روی ماست دریابیم که چرا آنان آن‌طور می‌اندیشیدند، و این روند تفسیر چیزی است که در آن ما دست‌کم ارجاع ضمنی را برای حقایق عام تدارک می‌بینیم.

(همان، ص ۵۸)

همان‌گونه که دری خاطرنشان کرده است، مشکل والش با ایدهٔ کالینگ وود از فرضش مبنی بر اینکه کالینگ وود مشغول به وجود آوردن روشی برای کشف واقعیتهای سابقاً ناشناختهٔ تاریخی

1. Goldstein.
2. refutation.
3. Colligatory Concepts in History.

بود، ناشی می‌شود. والش می‌پرسد چگونه یک تاریخ‌نویس که از قبل نمی‌داند طرز تفکر یک کارگزار روزگار گذشته چه بوده است، به کشف آن از راه دو مرتبه فکر کردن دربارهٔ آن برآید؟[۳] از دیدگاه وی، تاریخ‌نویسان نیازمند شناخت شیوه‌هایی هستند که مردم به وسیلهٔ آنها در موقعیتهای خاص به عمل و عکس‌العمل می‌پردازند. بر این اساس وضع قانون مجدد کلید منحصر به فرد تاریخ گذشته نیست. تفسیر تاریخی همچنین مستلزم تأمل در مورد حقایق عام است. در واقع عملاً تاریخ‌نویسان از حقایق عام در روند «عمل تلفیق کردن»[1] استفاده می‌کنند.

والش، با کمک گرفتن از کتاب فلسفهٔ علوم استقرایی بر تاریخشان استوار است[2] نوشتهٔ ویلیام هیوئل[3] (۱۸۴۰)، «عمل تلفیق کردن» را به عنوان روند تفسیر کردن یک رویداد «از راه ردیابی ارتباطهای درونی‌اش با دیگر رویدادها و مشخص کردن جای آن در موقعیت تاریخی‌اش» (همان، ص ۵۹) تعریف می‌کند.[۴] این مفهوم را می‌توان در سراسر نوشته‌های والش پیدا کرد، اما در آثار بعدی وی، مفهوم مزبور بیشتر با تفسیر تاریخی مرتبط است تا توضیح تاریخی؛ به عنوان مثال، «قابل فهم بودن تاریخ» (۱۹۴۲) را با «مفهومهای تلفیقی در تاریخ» (۱۹۶۷) مقایسه کنید. در روند عمل تلفیق کردن، رویدادها به وسیلهٔ گروه‌بندی شدن تحت مفهومهای «مناسب» عام تفسیر می‌شوند. والش مدعی است برای انجام دادن این کار، تاریخ‌نویس باید «به جست‌وجوی مفهومهای مشخص عمده یا ایده‌های اصلی برآید و به وسیلهٔ آنها واقعیتهایش را توضیح دهد، تا بتواند ارتباطهای میان خود آن ایده‌ها را پیدا کند، و بعد اثبات کند که چگونه واقعیتهای مفصل در پرتو آنها با نوشتن یک روایت «مهم» از رویدادهای عصر موردنظر قابل فهم می‌شود» (مقدمه بر تاریخ فلسفه، ص ۶۱). مثلاً، والش در مقدمه بر تاریخ فلسفه خاطرنشان می‌کند که اشغال مجدد راینلند[4] توسط هیتلر در ۱۹۳۶ می‌تواند با ارتباط دادن آن با یک کل بزرگتر، مانند خط‌مشیهای اطمینان به خود و توسعه‌ای که هیتلر از همان زمان رسیدن به قدرت به دنبالش بود، قابل فهم شود (ص ۵۹). در اینجا عمل تلفیق کردن مستلزم توجه به برخی از اعمال و افکار در زمینه‌ای وسیعتر است. «عمل تلفیق کردن» ممکن است همچنین به گروه‌بندی اعمال و افکار تحت یک مفهوم مربوط شود. به عنوان مثال، والش خاطرنشان می‌کند که «جنبش رمانتیک»، «رنسانس» و «انقلاب صنعتی» نمونه‌هایی

---

1. colligation.

2. Philosophy of the Inductive Sciences Founded upon their History.

3. William Whewell.

4. Rhineland.

است از مفهومهای تلفیقی. آنچه این حالت تلفیقی را به وجود می‌آورد، عبارت است از شباهت ایده‌هایی که از سوی کارگزاران (اشخاص یا گروهها) بیان شده‌اند. والش با بهره گرفتن از مک کولاف[1] مرز میان مفهومهای تلفیقی «رسمی» و «اختیاری» را مشخص می‌کند. مفهومهایی مانند «انقلاب»، «تکامل» و «انحطاط» تلفیقی رسمی هستند، زیرا که امکان کاربردشان به اهداف و مقاصد کارگزاران درگیر در عمل بستگی ندارد، بلکه به ماهیت تحولاتی که اعمالشان پدید می‌آورد، مرتبط است. از سوی دیگر، امکان کاربرد مفهومهای «اختیاری» تلفیقی به اهداف و مقاصد کارگزاران درگیر در عمل بستگی دارد. به عنوان مثال، «احیا»[2] حاکی از یک خواست عمومی برای بازآفرینی یک سبک کهن است. مک کولاف همچنین استدلال کرد که مفهومهای تلفیقی هم ممکن است در حالت خاص باشد و هم در حالت عام. مثلاً، «انقلاب فرانسه» مربوط است به اعمالی در قرن هجدهم، اما اصطلاح «انقلاب» ممکن است در عین حال به یک نوع عام از اعمال در برخی از زمانها و مکانهای متفاوت مربوط شود.[۵]

والش عمل تلفیق کردن را با پژوهش تاریخی برابر نمی‌داند؛ عمل تلفیق کردن، تا حدی، نقش مهمتری را ایفا می‌کند. از این رو، اندیشیدن درخصوص گزینش مفهومهای تلفیقی از سوی تاریخ‌نویسان کاری است ارزشمند. مثلاً، ما ممکن است از «رنسانس قرن دوازدهمی» حرف بزنیم، اما اصطلاح «رنسانس» برای مردمی که در آن دوران می‌زیسته‌اند، دربردارندهٔ معنایی نبوده است. والش توصیه می‌کند که دو شرط باید برگزینش مفهومهای تلفیقی در تاریخ حاکم باشد. نخست، مفهومها باید نسبت به سند عادلانه رفتارکنند. آنها نمی‌توانند من عندی انتخاب شوند. دوم، آنها باید واقعیتها را توضیح دهند. والش می‌نویسد، «در اینجا آنچه ما اساساً در ذهن داریم مقیاسی است که استفاده از آن گذشته را برایمان واقعی و قابل فهم می‌سازد» («مفهومهای تلفیقی در تاریخ»، صص ۴۰ - ۱۳۹). بر این اساس به‌کار بردن توصیف «رنسانس قرن دوازدهمی» اگر با سند سازگار باشد و به مردم برای درک آن دوران یاری رساند، مناسب خواهد بود. این شرایط کلیدی است برای یک بازسازی هوشمندانه و قابل فهم از گذشته.

به برکت کوششهای نویسندگانی مانند والش، بسیاری از تاریخ‌نویسان و فیلسوفان به فلسفهٔ انتقادی تاریخ، در نیمهٔ قرن بیستم علاقه‌مند شدند. اما در دههٔ ۱۹۷۰ به محض اینکه انتقاداتی در مورد آن مطرح شد، محبوبیتش رو به کاهش گذاشت. برخی از پژوهندگان از این موضوع شاکی

1. Mc Cullagh. 2. revival.

بودند که فیلسوفان انتقادی، با توجه بیش از حد به مفاهیم خاص، از داشتن نظریات جامع دربارهٔ ماهیت و اهداف تحقیق تاریخی بی‌بهره‌اند. برخی دیگر مدعی بودند که فلسفهٔ انتقادی از بن با روال معمول تاریخی نامربوط بود. یک مفهوم واضح دربارهٔ عینیت چه فایده‌ای دارد، به عنوان مثال، اگر شخص از ابداع هرگونه نکات مثبت در مورد روال معمول تاریخی عاجز باشد؟ فیلسوفان انتقادی همچنین به تحلیل کردن مفهومهای نسبتاً بی‌اهمیت و رها کردن مفهومهای مهم در حالت ابهام، و نادیده گرفتن تفاوت درک فرهنگی و تاریخی در مورد مفهومهای خاص متهم شدند. همین تازگی، دیدگاه انتقادی از سوی فمنیست‌ها و کسانی که به اقلیتهای فرهنگی و نژادی وابسته‌اند، در معرض انتقاد قرار گرفته بود. از دیدگاه اینان، دقت و وضوح فلسفهٔ انتقادی تعصب عمیق مردانهٔ انگلوساکسون را می‌پوشاند. چنین گله گزاریهایی ممکن است درست باشد، ولی هرگز نباید آنچه را والش به ما نشان داده است، نادیده بگیریم: اهمیت مورد مداقه قرار دادن فرضهایمان و توضیحشان به صورت روشن برای دیگران.

یادداشت‌ها

1 L. J. Goldstein, Historical Knowing, Austin, TX: University of Texas Press, 1976, p. xxi; quoted in L. Pompa, 'Truth and Fact in History', in L. Pompa and W. H. Dray (eds) Substance and Form in History: a Collection of Essays in Philosophy of History, Edinburgh: University of Edinburgh Press, 1981, p. 172.

2 Pompa, 'Truth and Fact in History', p. 173.

3 For a critical assessment of Walsh's understanding of re-enactment, see W. H.
Dray, History as Re-enactment: R. C. Collingwood's Idea of History, Oxford: Oxford University Press, 1995, pp. 52-7.

4 On the history of 'colligation', see L. B. Cebik, 'Colligation and the Writing of History', Monist, 1969, 53(1): 40-57; C. B. McCullagh, 'Colligation and Classification in History', History and Theory, 1978, 17(3): 267-84; and W. H. Dray, Colligationunder Appropriate Conceptions', in Pompa and Dray (eds) Substance and Form in History, pp. 156-70.

5 McCullagh, 'Colligation and Classification in History', pp. 267-84.

آثار مهم

'The Intelligibility of History', Philosophy, 1942, 17(66): 128-43.

'The Character of Historical Explanation', Proceedings of the Aristotelian Society, 1947,

supplementary vol. 21: 51-68.

An Introduction to Philosophy of History, London: Hutchinson, 1951, third revised edition, 1967. Published in the USA as Philosophy of History: an Introduction, New York: Harper & Row, 1960.

'"Plain" and "Significant" Narrative in History', journal of Philosophy, 1958, 55(11): 479-84.

'"Meaning" in History', in P. Gardiner (ed.) Theories of History, London: Collier˜Macmillan, 1959, pp. 296-308.

'Plato and the Philosophy of History: History and Theory in the Republic', History and Theory, 1962,2(1): 3-16.

'History and Theory', Encounter,June 1962, 18: 50-4.

'Colligatory Concepts in History', in P. Gardiner (ed.) The Philosophy of History, Oxford: Oxford University Press, 1974, pp. 127-44.

'The Notion of an Historical Event', Proceedings of the Aristotelian Society, 1969, supplementary vol. 43: 153-64.

'Collingwood and Metaphysical Neutralism', in M. Krausz (ed.) Critical Essays on fhe Philosophy of R. C. Collingwood, Oxford: Oxford University Press, 1972, pp.134-53.

'History as Science and History as More than Science', Virginia Quarterly Review, 1973, 49(1): 196-212.

'The Causation ofIdeas', History and Theory, 1975, 14(3): 186-99.

'The Logical Status of Vi co's Ideal Eternal History', in Giambattista Vico's Science of Humanity, eds G. Tagliacozzo and D. P. Verene, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1976, pp. 141-53.

'Truth and Fact in History Reconsidered'. History and Theory, 1977, 16(4): 53-71.

همچنین نگاه کنید به

Collingwood, Hempel, Oakeshott, Vico.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Cebik, L. B., 'Colligation and the Writing of History', Monist, 1969, 53(1): 40-57.

Goldstein, L. J., Historical Knowing, Austin, TX: University of Texas Press, 1977. History and Theory, 1977, 16(4).

Levich, M., 'Review of Philosophy and History: a Symposium', History and Theory, 1965, 4(3): 328-49.

McCullagh, C. B., 'Colligation and Classification in History', History and Theory, 1978, 17(3): 267-84.

Pompa, L. and Dray, W. H. (eds) Substance and Form in History: a Collection of Essays on Philosophy of History, Edinburgh: University of Edinburgh Press, 1981.

Thompson, D., 'Colligation and History Teaching', in W.H. Burston and D. Thompson (eds) Studies in the Nature and Teaching of History, London: Routledge & Kegan Paul, 1967, pp. 85-106.

Walsh, B., 'Number Six Merton Street', Oxford Gazette, 1997, second week, Michaelmas term, pp. 5-9.

White, M. G., Foundations of Historical Knowledge, New York: Harper & Row, 1965.

Williams, D. C., 'Essentials in History', in S. Hook (ed.) Philosophy and History: a Symposium, New York: New York University Press, 1963, pp. 37-93.

هایدن وایت[1] (۱۹۲۸ -)

هایدن وایت، منتقد ادبی و تاریخ‌نگاری امریکا، عقیده دارد که بسیاری از تاریخ‌نویسان به آنچه ژان پل سارتر «ایمان بد»[2] نامید، گرایش دارند: امتناع خود و دیگران از پذیرفتن آزادی کاملشان.[۱] آنان با چسبیدن به نظریات دیگر مردمان و نادیده گرفتن حق انتخابهایی که در اختیارشان قرار دارد، چنین می‌کنند. این «ایمان بد» به آنان امکان می‌دهد که از نگرانی تصمیم‌گیری اجتناب ورزند، اما همین «ایمان بد» به آنان فرصت می‌دهد که در مورد افکار و اعمالشان از خویشتن سلب مسئولیت کنند. وایت استدلال می‌کند که به طور سنتی تاریخ‌نویسان مدعی بوده‌اند که تاریخ یک موضوع میانه را در بین علم و هنر اشغال می‌کند. آنان خوشحالند از اینکه مزایای هر دو [علم و هنر] را به خود اختصاص دهند، به شرطی که با خواستشان درخصوص اجتناب از سلف آنالیز انتقادی[3] سازگار باشد. وایت اعتقاد دارد که در عمل این امر به معنای سرسختانه چسبیدن به نظریات منسوخ علم و هنر بوده است. مثلاً، آنان از شناخت اینکه واقعیتها «موجود نیستند بلکه از راه انواع سؤالاتی که پژوهشگر از پدیده‌های پیش روی خویش می‌پرسد، ایجاد می‌شوند» و اینکه آنان باید چیزی از فنون ادبی نویسندگانی مانند جویس، ییتز[4]، و ایبسن[5] بیاموزند، امتناع می‌ورزند («بار سنگین تاریخ»، مندرج در کتاب مدارهای تاریخ[6]، ص ۴۳). به منظور تجدید بنای «منزلت مطالعات تاریخی»، تاریخ‌نویسان باید به فریب دادن خودشان پایان دهند. در وهلهٔ اول، این امر مستلزم درک این نکته است که تاریخهایشان نمی‌توانند دقیقاً با رویدادها، به همان نحوی که «واقعاً اتفاق افتادند»، مطابقت کنند.

نوشتن تاریخ مستلزم گزینش اسناد و مدارک و پرکردن خلأهاست. اما مهمتر از همه چیز، تاریخها «نه تنها در مورد رویدادها، بلکه همچنین در مورد رشته‌های محتمل ارتباطهایی که آن رویدادها را می‌توانند با نمودار به اثبات برسانند، بحث می‌کنند».

(«متن تاریخی به مثابهٔ صناعت ادبی»[7]، مندرج درکتاب مدارهای گفتمان[8]، ص ۹۴). به عنوان

---

1. Hyden White.
2. bad faith.
3. critical self-analysis.
4. Yeats.
5. Ibsen.
6. The Tropics of History.
7. Historical Text as Literary Artifact.
8. Tropics of Discourse.

مثال، ترتیب زمانی *a, b, c, d, e, ..., n* ممکن است از مزیت معانی متفاوت برخوردار باشد:

A, b, c, d, e, ... n;

a, B, c, d, e, ... n;

a, b, C, d, e, ... n;

a, b, c, D, e, ... n;

a, b, c, d, E, ... n

در این ترتیبات، حروف بزرگ نشان‌دهندهٔ مزیت یک رویداد معین یا رشتهٔ رویدادهاست. وایت مدعی است که این رشته‌های ارتباطات جزء ذاتی خود رویدادها نیستند. بلکه، آنها جزء زبانی است که تاریخ‌نویس برای توصیف رویدادها مورد استفاده قرار می‌دهد. وایت یادآور می‌شود که تاریخ‌نویسان از نشانه‌های زبان نمادین، نه تخصصی، استفاده می‌کنند. زبانهای تخصصی، مانند آنهایی که از سوی فیزیکدانها و شیمیدانها مورد استفاده قرار می‌گیرد، تنها برای «کسانی که نحوهٔ استفاده از آنها را آموخته‌اند و صرفاً متعلق به آن رشته از رویدادهاست که متخصصان یک رشتهٔ علمی درخصوص تعریفشان با همدیگر توافق کرده‌اند تا از یک ترمینولوژی همانند استفاده کنند»، قابل فهم هستند (همان). نشانه‌های زبانی قوانینی نیستند که برای همهٔ زمانها و مکانها معتبر باشند؛ آنها فرضهایی هستند که (آگاهانه یا ناآگاهانه) به طور مشترک از سوی یک گروه از اعتبار برخوردارند و در معرض تغییر قرار دارند («مقدمه»، مدارهای گفتمان، ص ۱۳). این فرضها، ایده‌ها و اعمال یک گروه را تعیین نمی‌کنند، بلکه به امکانات بالقوه‌اش نظم می‌دهند.

وایت معتقد است که شمار نشانه‌های قابل دسترس تاریخ‌نویسان بی‌حد و حصر نیست، اما ممکن است بیشتر از شانزده نشانهٔ «امپلوتمان» «بحث‌انگیز»، «ایدئولوژیکی» و «مداری» باشد که وی در کتابهای در پس تاریخ[1]، مدارهای گفتمان و معنی فرم[2] عرضه می‌کند. با تأسی به نظریه‌پرداز ادبی نورثرپ فرای[3]، وایت خاطرنشان می‌کند که سنت ادبیات غربی چهار ساختار امپلوتمان یا شیوه‌های درآوردن رویدادها را به صورت روایت پیشنهاد می‌کند: رمانس[4]، تراژدی، کمدی، و هجو.[۲] رمانس‌ها از گریز افراد و گروهها از یک موقعیت خاص سخن می‌گویند. از سوی دیگر، طنزها «تحت تأثیر این استنباط قرار دارند که آدمی در نهایت اسیر این جهان است تا خداوندگار آن»

---

1. Metahistory.
2. The Content of the Form.
3. Northrop Frye.
4. romance.

(در پس تاریخ، ص ۹). کمدی‌ها پیروزی افراد و گروهها را بر موقعیتشان جشن می‌گیرند، و تراژدی‌ها نیز به واسطهٔ شکستها و ناکامیها به سوگواری می‌پردازند.

همچنین چهار ساختار جر و بحث وجود دارد: فرمیستی[1]، کل‌گرایانه[2]، مکانیستی[3] و بافت‌گرایانه[4]. نویسندگان فرمیستی قصد دارند تا ویژگیهای ایده‌ها و اعمال مختلفی را که در موردشان می‌نویسند، توضیح دهند. وایت می‌نویسد، آنان وظیفهٔ ذره‌بینها را برای خوانندگانشان انجام می‌دهند؛ موقعی که آنان کار نوشتن کتابشان را به پایان می‌رسانند، آن ویژگیها در زمینهٔ مطلب موردنظر روشنتر در چشم (ذهن) نمایان می‌شوند («تفسیر در تاریخ»، مندرج در کتاب مدارهای گفتمان، ص ۶۴). بافت‌گراها عقیده دارند که ایده‌ها و اعمال موقعی به بهترین وجه بیان می‌شوند که در متن یا «اندیشه‌های تلفیق‌شده»، همان‌طور که دبلیو. اچ. والش از آن نام می‌برد، قرار گیرند. موضوعاتی که آنان درباره‌اش می‌نویسند «همچنان پراکنده باقی می‌مانند، اما اکنون به طور موقت در یکدیگر به عنوان کارکنان یک «متن» مشترک ادغام شده‌اند یا، آن‌گونه که بعضی اوقات گفته می‌شود، به عنوان موضوعاتی غرق در یک «جو» مشترک شناخته شده‌اند» (همان، ص ۶۵).

از دیدگاه کل‌گراها، توضیح «باید شکل یک سنتز را پیدا کند که در آن هریک از اجزای کل باید یا در آینهٔ ساختار کلیت نشان داده شود، یا حاکی از شکل پایان کل فرآیند یا دست‌کم آخرین مرحلهٔ فرآیند باشد» (همان). کل‌گراها تلاش می‌کنند تا الگوهایی که اساس تمام رویدادهای تاریخی را تشکیل می‌دهند، کشف کنند. سرانجام، نویسندگان مکانیستی می‌کوشند تا «علتها» و «ملعولها» را شناسایی و نظایر آنها را پیدا کنند (همان، ص ۶۶).

با همان نظم و ترتیب، همچنین چهار ساختار ایدئولوژیکی وجود دارد: آنارشیسم[5]، محافظه‌کار[6]، رادیکالیسم، و لیبرالیسم. وایت، با تأسی به نوشته‌های کارل منهایم[7] جامعه‌شناس، استدلال می‌کند که ایدئولوژیها به «از لحاظ اوضاع و احوال، سازگار» (پذیرندهٔ وضع موجود) و «از لحاظ اوضاع و احوال، متعالی» (انتقادآمیز در برخورد با وضع موجود) تقسیم شده‌اند.[۳] محافظه‌کاران به لحاظ اجتماعی سازگارند، درحالی‌که لیبرال‌ها به اجزای «تنظیم‌کنندهٔ» جامعه علاقه‌مندند. از سوی دیگر، رادیکال‌ها و آنارشیست‌ها خواستار دگرگونی وضع موجودند، اولی در

---

1. formism.
2. organicism.
3. mechanism.
4. contextualism.
5. anarchism.
6. conservatism.
7. Karl Menheim.

تلاش برای تجدید بنای جامعه براساس شالوده‌های نو، و دومی در تلاش برای برانداختن جامعه و جایگزین کردن آن با «جامعه»ای متشکل از افرادی که با حس مشترک «انسانی» خود در کنار هم می‌مانند و زندگی می‌کنند (در پس تاریخ، ص ۲۴).

خواه تاریخ‌نویسان از این امر آگاه باشند، خواه نباشند، آنان به خوانندگان خاطرنشان می‌کنند که برخی از انواع ایده‌ها و اعمال بیشتر از دیگر ایده‌ها و اعمال منطقی‌اند (در پس تاریخ، ص ۲۱؛ «روایت‌پردازی در بازنمایی واقعیت»[1]، مندرج درکتاب معنی فرم، صص ۱ ـ ۲۵). این مطلب وایت را واداشت که خاطرنشان کند، از آنجا که تاریخ‌نویس:

> از میزانی که خود زبانش نه تنها سبک، بلکه همچنین موضوع و معنای گفتمانش را مشخص می‌کند غافل می‌ماند، وی باید کمتر به طور انتقادآمیزی آگاهانه و حتی کمتر از [کل‌گراها] «منصفانه» در مورد رویدادها حکم صادر کند. آخری دست‌کم تلاش می‌کند بر گفتمانش به وسیلهٔ استفاده از یک ترمینولوژی تخصصی که معنای موردنظرش را روشن می‌کند و در معرض انتقاد قرار می‌دهد، کنترل داشته باشد.

(«تاریخ‌گرایی، تاریخ و قدرت تخیل نمادین[2]»،
مندرج در مدارهای گفتمان، ص ۱۱۵)

وی، حتی به طور اساسی‌تر، نتیجه می‌گیرد که «یافتن دلیلی در خود سند تاریخی مبنی بر ترجیح دادن یک شیوه از تفسیر کردن معنایش بر شیوهٔ دیگر وجود ندارد». این حکم براساس ملاکهای تاریخ‌نویس پدید آمده است («خط‌مشی‌های تفسیر تاریخی»[3]، مندرج درکتاب معنی فرم، ص ۷۵).

از لحاظ تئوری، یک قطعه از نوشتهٔ تاریخی ممکن است متضمن تلفیقی از این قواعد باشد. وایت خاطرنشان می‌کند اما در عمل ما ارتباطهای ذیل را پیدا می‌کنیم («تفسیر در تاریخ»، مندرج در مدارهای گفتمان، ص ۷۰؛ در پس تاریخ، ص ۲۹):

سبک امپلوتمان	سبک توضیح	سبک ایدئولوژی
رمانس	فرمیست	آنارشیست

1. Narrativity in the Representation of Reality.
2. History and the Figurative Imagination.
3. The Politics of Historical Interpretation.

کمدی	کل‌گرا	محافظه‌کار
تراژدی	مکانیست	رادیکال
طنز	بافت‌گرا	لیبرال

وجود این الگوها به وایت القاکرد که قواعدی بر مبنای سطحی اساسی‌تر وجود دارد. او نظر داد که این ساختارها «مداری» هستند. از دیدگاه وایت، مجاز عبارت است از:

> هنجارگریزیهای ادبی، سنتی، یا کاربرد زبان «صحیح»، بناگاه به شیوهٔ بیانی تغییر جهت می‌دهد که نه طبق سنت و نه طبق منطق مجاز دانسته شده است. مجازها صنایع ادبی یا سبک بیان را از راه دگرگونی‌شان از آنچه «معمولاً» انتظار می‌رود پدید می‌آورند، و به وسیلهٔ تداعیها، میان مفاهیم معمولاً نامرتبط یا مرتبط شناخته‌شده در شیوه‌های متفاوت با شیوه‌هایی که در مجاز مورد استفاده به وجود آمده، ارتباط برقرار می‌کنند.... بنابراین با توجه به همهٔ جوانب، مجاز هم حرکتی است از یک مفهوم دربارهٔ شیوه‌ای که اشیا با مفهوم دیگر مرتبط شده‌اند، و هم ارتباطی است میان اشیا به طوری که بتوانند به زبانی بیان شوند که امکان وجود بیان‌شده‌شان را به شکلی دیگر به حساب آورد.

(«مقدمه»، مدارهای گفتمان، ص ۲)

بر همگان مبرهن و بدیهی است که مجاز چهارگونه است: استعاره، دگرنامی [1]، بخش‌گویی [2]، و کنایه. چهار صناعت ادبی مزبور با «مجازهای اصلی» که توسط کنیت بورک [3] در کتابش [4] معرفی شده است، مطابقت دارد.[۴] در استعاره یک اسم یا اصطلاح توصیفی به صورت یک شیء درآمده است؛ به عنوان مثال، سگ من یک برهنه آبشش [5] است. در دگرنامی، صفت یک شیء جایگزین نام کل شده است؛ به عنوان مثال، «ده‌سر» به معنی ده نفر است. در بخش‌گویی از یک صفت برای توصیف ویژگی یک حالت متعلق به کل استفاده شده است؛ به عنوان مثال، «او دست و پا چلفتی است». بالاخره، کنایه مربوط است به یک نوع صناعت ادبی که در آن معنای موردنظر در تقابل با آن چیزی است که در واژه‌های مورد استفاده بیان شده است؛ به عنوان مثال «او تماماً شور و احساس

1. metonymy.
2. synecdoche.
3. Kenneth Burke.
4. A Grammar of Motives.
5. sea-slug.

است» به شخصی ربط داده می‌شود که «سنگدل» است (در پس تاریخ، صص ۳۴ - ۳۶).

وایت خاطرنشان می‌کند که حتی طنزنویسان از نوعی نگارش مجازی برخوردارند، زیرا که آنان از این مطلب آگاهند که به آسانی می‌توان معانی واژه‌ها را در جهت عکس به کار برد. آنان از «بلاهت بالقوهٔ همهٔ شخصیت‌پردازیهای زبانی واقعیت» مطلعند (همان، صص ۳۷ - ۳۸). وایت باور دارد تحلیلی از شیوه‌های اصلی تفکر تاریخی در اروپای قرن نوزدهمی، حرکت از نگارش مجازی را، از راه برداشتهای مجاز دگرنامی و مجاز مرسلی قلمرو تاریخی، به یک درک طنزآمیز از کل شناخت نشان می‌دهد (در پس تاریخ، مکرراً؛ «مقدمه»، مدارهای گفتمان، صص ۵ - ۶).

اما در قرن بیستم، تاریخ‌نویسان از پرداختن به جنبه‌های طنزآمیز اعراض کرده‌اند. آنان در انجام دادن چنین کاری، خودشان و خوانندگانشان را فریب داده‌اند. وایت مدعی بود که چنین فریبکاری و نیرنگی می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد. این حالت بروشنی در مورد محو کردن «امر متعالی» مشهود است. در نوشته‌های وایت راجع به همین مطلب، بویژه «خط‌مشیهای تفسیر تاریخی: انضباط و تعالی‌زدایی»[1] (مندرج در معنی فرم، صص ۵۸ - ۸۲)، تئوریهای فیلسوفان آلمانی کانت و شیلر[2] بخصوص از اهمیت برخوردارند. کانت در کتاب سنجش داوری (۱۷۹۰) خاطرنشان می‌کند که تجربه‌مان از پدیده‌های قدرتمند یا مخاطره‌آمیز می‌تواند درنتیجهٔ یک موقعیت مناسب باعث خودآگاهی شود. وی مدعی است که پدیده‌های قدرتمند می‌توانند ما را از نقطه‌ضعفهایمان و از توانایی عظیم وجود عقلانی‌مان آگاه سازند.[۵] به همین ترتیب، از دیدگاه شیلر، مقابله کردن با امر متعالی به خطر انداختن اعتقادات مهم‌مان را در پی دارد.[۶] شیلر آخرین نویسنده‌ای بود که با چنین شیوه‌ای راجع به امر متعالی بحث کرد. وایت معتقد است از آن زمان به بعد تاریخ‌نویسان از شناخت وسعت، بی‌نظمی، و ماهیت کنترل‌ناپذیر تاریخ گذشته امتناع ورزیده‌اند.[۷] این امر باعث دور افتادن آنان، و خوانندگانشان، از یک آیندهٔ آزاد و رهایی‌بخش شده است. وی می‌نویسد، تاریخ‌نویسان:

> تاریخ را از نوعی بی‌معنایی که بتنهایی می‌تواند انسانها را به ساختن زندگیهای متفاوت برای خودشان و فرزندانشان وادارد، بدین معنی که، آنان را از بهره‌مند ساختن زندگیهایشان با معنایی که برای خلق آن بتنهایی کاملاً مسئولند، محروم می‌کنند. انسان هرگز نمی‌تواند با هیچ، به لحاظ سیاسی اعتمادبه‌نفس مؤثری از درک «حالت اشیا آن‌گونه

1. The Politics of Historical Interpretation: Discipline and De-sublimation.
2. Schiller.

که واقعاً هستند یا بوده‌اند» به نوع تأکید اخلاقی که «از جهات دیگر باید باشند»، بدون تجربه کردن احساس تنفر و داوری منفی از حالتی که باید جایگزین آن شود، به حرکت درآید. و دقیقاً تا آنجاکه تأمل تاریخی برای درک تاریخ با چنان شیوه‌ای که بتواند از هرچیز صرف‌نظر کند، یا در بهترین شرایط به تمرین یک نوع از «علاقهٔ بی‌غرضانه» بپردازد، تحت انضباط درآورده شود[،]... آن از هر ارتباطی با یک خط‌مشی سیاسی عمیق دور شده و برای خدمتی که همیشه ماهیتاً ضدآرمانی خواهد بود، در نظر گرفته شده است.

(«خط‌مشی سیاسی تفسیر تاریخی»، صص ۷۲ - ۷۳).

حتی مارکسیسم ضدآرمانی است چراکه چنین می‌پنداردکه تاریخ به طور کامل قابل درک است (همان، ص ۷۳). وایت معتقد است که هیچ کس از طریق برداشتهای سنتی با مسئلهٔ یهودکشی و صهیونیست مدرن و ادعاهای فلسطین برخورد نکرده است. وی توضیح می‌دهد آنچه بدان نیاز داریم داشتن یک نوع تاریخ‌نگاری است که در آن ما با هراس و هرج و مرج تاریخ گذشته مواجه خواهیم بود. این نوع تاریخ‌نگاری ما را مصمم خواهد ساخت تا زندگی متفاوتی برای خودمان و نسلهای آینده تدارک ببینیم (همان، صص ۷۶ - ۸۰). وایت نتیجه می‌گیرد، موقعی که ما چنین کنیم از «بار سنگین تاریخ» نجات خواهیم یافت.

نوشته‌های وایت به لحاظ تاریخ‌نگاری تحریک‌آمیزند. با این‌همه، همان‌گونه‌که قرن[1] استدلال کرده است، به نظر می‌رسد که تئوریسین‌های ادبی به آثار وایت بیشتر از دیگران دلبستگی نشان داده‌اند.[۸] وایت البته توانست استدلال کند که نادیده گرفتن نسبی نوشته‌هایش از سوی تاریخ‌نویسان، گواهی است بر «ایمان بد» آنها. این استدلال ممکن است تا اندازه‌ای واقعیت داشته باشد. اما آنان ممکن است متقابلاً احساس کنند که خود نظریات وایت نمودی است از «ایمان بد». در نظر وایت، تاریخ‌نویسان به «ایمان بد» گرایش دارند زیرا که آنان مصرانه به نظریات کهنه و منسوخ علم و هنر چسبیده‌اند. بنابراین، وایت، برای طردکردن چنین نظریاتی، در تئوری ادبی پناه می‌گیرد، و برای انجام دادن این کار، وی از برخی از امکانات دیگر تاریخ‌نگاری روی برمی‌تابد. به عنوان مثال، کارل[2] این فرض را مبنی بر اینکه هرچیزکه تصویر کاملی ازگذشته نیست، باید موهوم تلقی شود، زیر سؤال می‌برد. وی [کارُل] استدلال می‌کند، غیرعملی بودن تطابق تئوری حقیقت،

1. Vann. 2. Carroll.

تاریخ‌نویسان را باید به بررسی دیگر مفاهیم «حقیقت» وادار کند.[۹] همچنین، گولوب[1] خاطرنشان کرده است که وایت از توجه کافی به بسیاری از نوشته‌های مربوط به تاریخ‌نگاری در مورد درک اعمال انسانی از «درون» غافل می‌ماند.[۱۰]

مندلبوم راجع به این مطلب که آیا نوشتهٔ تاریخی به بهترین وجه با شور و اشتیاق خوانده و درک می‌شود از خود تردید نشان می‌دهد و مندلبوم از ادعای وایت در مورد اینکه چون تاریخ‌نویسان از انواع استعاره استفاده می‌کنند، روایتهایشان نمی‌تواند محل صدق یا کذب باشد، متقاعد نشده است.[۱۱] همچنین این موضوع در معرض تردید قرار دارد که آیا تمایز میان علوم و غیرعلوم منوط به داشتن یک ترمینولوژی تخصصی است و آیا وجود یک فیلسوف کاملاً انسان را به اعتقاد داشتن به فرضهای آگاهانه یا ناآگاهانه وادار می‌کند.

•

یادداشت‌ها

1 J.-P. Sartre, Being and Nothingness: an Essay on Phenomenological Ontology, trans. H. E. Barnes, New York, Philosophical Library, 1956, part 1, chap. 2.

2 N. Frye, Anatomy of Criticism: Four Essays, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1957.

3 K. Mannheirn, Ideology altd Utopia: an Introduction to the Sociology of Knowledge (1936), trans. L. Wirth and E. Shils, San Diego, CA: Harcourt, Brace Jovanovich, 1985, pp. 180-2,206-15.

4 K. Burke, A Grammar of Motives, Berkeley, CA: University of California Press, pp. 503-17.

5 I. Kant, The Critique of Judgement, trans. J. C. Meredith, Oxford: Oxford University Press, 1973.

6 See, for example, On Naive and Sentimental Poetry, trans. J. A. Elias, New York: Ungar, 1966.

7 For an alternative treatment of the sublime by a contemporary writer, see J.-F. Lyotard, Lessons on the Analytic of the Sublime, trans. E. Rottenberg, Palo Alto, CA: Stanford University Press, 1994.

8 R. T. Vann, 'The Reception of Hayden White', History and Theory, 1998, 37(2): 143-61.

9 N. Carroll, 'Interpretation, History and Narrative', Monist, 1990, 73(2): 134-66.

10 E. O. Golob, 'The Irony of Nihilism', History and Theory, 1980, 19(4): 55-65. 11 M.

---

1. Golob.

Mandelbaum, 'The Presuppositions of Metahistory', History and Theory, 1980, 19(4): 39-54; and B. McCullagh, 'Metaphor and Truth in History', Clio, 1993,23(1): 23-49 ..

آثار مهم

Metahistory: the Historical Imagination in Nineteenth-century Europe, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1973.

Tropics of Discourse: Essays in Cultural Criticism, Baltimore, MD: Johns Hopkins University - Press, 1978.

The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1989.

'New Historicism: a Comment', in H. A. Veeser (ed.) The New Historicism, New York: Routledge, 1989, pp. 293-302.

'Figuring the Nature of the Times Deceased: Literary Theory and Historical Writing', in R. Cohen (ed.) The Future of Literary Theory, New York:

Columbia University Press, 1989, pp. 19-43.

'Historical Emplotment and the Problem of Truth' , in S. Friedlander (ed.) Probing the Limits of Representation, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1992, pp.37-53.

'Response to Arthur Marwick', Journal of Contemporary History, 1995, 30(2): 233-46.

همچنین نگاه کنید به

Croce, Hegel, Kant (MP), Nietzsche (MP and CT), Sartre (MP), Vico, Walsh.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

Carroll, N., 'Interpretation, History and Narrative', Monist, 1990,73(2): 134-66. Cohen, S., Historical Culture: on the Re-coding of an Academic Discipline, Berkeley, CA: Universiry of California Press, 1987.

Constan, D., 'The Function of Narrative in Hayden White's Metahistory', Clio, 1981,11(1): 65-78.

'Hayden White: Twenty-five Years On', History and Theory, 1998,37(2): 143-93. Jenkins, K., On "What is History?": from Carr and Elton to Rorty and White, London: Routledge, 1995.

Journal of contemporary History, 1996, 31(1): 191-228.

Kansteiner, W., 'Hayden White's Critique of the Writing of History', History and Theory, 1993, 32(3): 272-95.

Kellner, H., 'Narrativity in History: Post-structuralism and Since', History and Theory, 1987, 26(4): 1-29 ..

____, Language and Historical Representation: Getting the Story Crooked, .Madison, WI: University .of Wisconsin Press, 1989.

La Capra, D., RethinkiJlg Intellectual History: Texts, Contexts, Language, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1983.

McCullagh, B., 'Metaphor and Truth in History', Clio, 1993,23(1): 23-49. Marwick, A., 'Two Approaches to Historical Study: the Metaphysical (including "Postmodernism") and the Historical', Journal of Contemporary History, 1995, 30(1): 5-36.

'Metahistory: Six Critiques', History and Theory, 1980, 19(4).

Momgliano, A., 'The Rhetoric of History and the History of Rhetoric: on Hayden White's Tropes', Comparative Criticism, 1981,3: 259-68.

کارتر جی. وودسون[1] (۱۸۷۵ - ۱۹۵۰)

وجود انسانهایی مانند کارتر جی. وودسون برای ما اثبات می‌کند که تغییر دادن جهان به وسیلهٔ کردار و نوشتار امکان‌پذیر است. او از طریق انتشار تعداد زیادی کتاب و فعالیتهایی که وی به عنوان مدیر کانون مطالعات تاریخ و زندگی سیاهان[2] انجام داد، این پیام را داد که مطالعهٔ تجربیات مربوط به سیاهان امریکا برای نهادهای آموزشی و کانونها و انجمنها در سراسر ایالات متحد ارزشمند بوده است.[۱]

کارتر گادوین وودسون در نیو کانتن[3]، ویرجینیا، در ۱۸۷۵ زاده شد. اگرچه پدر و مادرش، جیمز هنری[4] و آنا الیزا وودسون[5]، جزء بردگان بی‌سواد سابق بودند، در کارتر وودسون و شش خواهر و برادرش شور و شوق به سواد و دانش و احترام قایل شدن به دیگران را القا کردند. وودسون بعداً در ضمن تعریف از خاطراتش گفته بود که پدرش «به فرزندانش آموخت که با همه کس مؤدب باشند اما پیوسته به عنوان انسان بر پاسداری از منش فردی خویش تأکید ورزند؛ و اگر لازم شد برای حفظ و حراست از آن پیکار کنند».[۲] هنگامی که در مزرعهٔ خانوادگی کاری برای انجام دادن نداشت، وودسون در مدرسهٔ یک کلاسه‌ای که توسط عمویش جان مرتن[6] و جیمز بوکن‌آن ریدل[7] اداره می‌شد، حضور می‌یافت. پس از رسیدن به پانزده سالگی، وودسون مدرسه را ترک گفت و به عنوان کارگر کشاورز به کار مشغول شد. وی برای متعادل ساختن دخل و خرج خود به کارهای متفرقه، مانند رانندگی کامیون حمل زباله، می‌پرداخت. وودسون سرخورده از کمی درآمد به دنبال برادرانش برای کار در معادن زغال‌سنگ به ویرجینیا رفت. یکی از معدنچیان، الیور جونز[8]، وودسون را برای خواندن روزنامه و مجله با صدای بلند در یک چایخانه که در خارج از منزلش به راه انداخته بود، اجیر کرد.[۳] کار قرائت نشریات شور و اشتیاق وودسون را برای تداوم تحصیلات برانگیخت، و در ۱۸۹۵ به هانتینگتون[9] نقل‌مکان کرد تا در دبیرستان فردریک داگلاس[10] ثبت‌نام

---

1. Carter Godwin Woodson.
2. Association for the Study of Negro Life and History (ASNLH, now ASALH).
3. New Canton.
4. James Henry.
5. Anna Eliza Woodson.
6. John Morton.
7. James Buchanan Riddle.
8. Oliver Jones.
9. Huntington.
10. Frederik Douglass.

کند. وی یک دورهٔ چهار ساله را در ظرف دو سال به اتمام رساند و بعد هم به تحصیلات خود در کالج بری[1]، کنتاکی، و دانشگاه شیکاگو ادامه داد. پس از فارغ‌التحصیل شدن در ۱۹۰۳، در مدرسهٔ کودکان معدنچیان وینا[2]، غرب ویرجینیا، دبیرستان فردریک داگلاس، و مدارس فیلیپین به تدریس پرداخت. تجربیات وودسون در فیلیپین، کشوری که معلمان در مدارسش از کتابهای درسی امریکایی استفاده می‌کردند و به زبان انگلیسی در کلاسها درس می‌دادند، او را به تأمل انتقادی در مورد تجربیات آموزشی سیاهان امریکا سوق داد. وودسون بعداً در کتاب آموزش و پرورش غلط سیاهان[3] (۱۹۳۳) استدلال کرد که آموزش و پرورش را باید براساس تجربیات و نیازهای دانش‌آموزان ایجاد کرد. افزون بر این، هدف آن باید تخریب موانعی باشد که در بین گروهها در اجتماع به وجود آمده است. وی مدعی بود، آنچه شاگردان مدارس واقعاً نیاز داشتند، مشاهدهٔ گرامی داشتن ارزش دستاوردهای سیاهان امریکا بود. از دیدگاه وودسون، این امر می‌توانست به بهترین وجه از راه نوشتن ارزش فعالیت سیاهان امریکا در تاریخ امریکا حاصل شود.

وودسون به هنگام بازگشتش به ایالات متحد در ۱۹۰۷، در دانشگاه شیکاگو ثبت‌نام کرد. وی دورهٔ لیسانس و فوق لیسانس را به طور همزمان گذراند و رسالهٔ مربوط به دورهٔ فوق لیسانس را با عنوان «سیاست آلمانی فرانسه در سلسله جنگهای اتریش»[4] (۱۹۰۸) به رشتهٔ تحریر درآورد. پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه شیکاگو، وودسون برای گذراندن دورهٔ دکترا در رشتهٔ تاریخ در دانشگاه هاروارد به تحصیل پرداخت. وودسون معتقد بود که برخی از استادانش در هاروارد یا در مورد سیاهان امریکا مسامحه می‌کردند یا اینکه به طور کلی آنان را از تاریخ امریکا کنار می‌گذاشتند. گله‌گزاریهای وودسون دربارهٔ چنین گرایشی، منجر به بروز مشکلاتی با استادان راهنمایش، آلبرت بوشنل هارت[5] و ادوارد چنینگ[6]، شد. سرانجام، تاریخ‌نویس بلندآوازهٔ غرب امریکا، فردریک جسکن ترنر، به وودسون کمک کرد تا رساله‌اش را به پایان برساند. آن رساله، «اغتشاش ویرجینیا»[7]، بسیاری از عقاید و آرای ترنر درخصوص توسعه در جهت غرب [امریکا] و شکل‌گیری هویت امریکایی را دربرگرفت. وودسون در میان سیاهان امریکا دومین نفر (اولین نفر دبلیو. ای. بی. دبوا[8] بود) و نخستین نفر از میان فرزندان بردگان بود که به گرفتن درجهٔ دکترا در رشتهٔ

1. Berea College. 2. Winona.
3. The Mis-education of the Negro.
4. The German Policy of France in the War of Austrian Succession.
5. Albert Bushnell Hart. 6. Edward Channing. 7. The Disruption of Virginia.
8. W. E. B. DuBois.

تاریخ نایل شد. اندک زمانی بعد، وودسون کتابی را انتشار داد که در میان آثار فراوانش نخستین آنها به شمار می‌آید: آموزش و پرورش سیاهان قبل از ۱۸۶۱: تاریخ آموزش و پرورش مردم رنگین‌پوست ایالات متحد از آغاز بردگی تا جنگ داخلی[1] (۱۹۱۰). او در این اثر استدلال می‌کند که وحشت از شورش اجتماعی موجبات تعطیلی بسیاری از مدارس کشتزارها را در قرن نوزدهم فراهم کرد. کتاب آموزش و پرورش سیاهان قبل از ۱۸۶۱، به طور گسترده و با نظر مساعد مورد نقد و بررسی قرار گرفت.[۴]

وودسون در ۱۹۱۵ کانون مطالعات تاریخ و زندگی سیاهان را، با هدف «مورد بررسی قرار دادن اسناد و مدارک مرتبط با نژاد به طور علمی و با قصد نشر نتیجهٔ تحقیقات جهان» برای اجتناب از «تبدیل شدن یک عامل جزئی در طرز تفکر جهان به سرنوشتی شوم» بنیاد نهاد.[۵] چهار ماه بعد، او نخستین شمارهٔ «نشریهٔ تاریخ سیاهپوستان»[2] را بدون خبر یا تأیید شورای اجرایی انتشار داد. شورا از عدم مشورت وودسون خشمگین بود، اما از این خبر که نشریهٔ مزبور با استقبال پرشور محافل علمی مواجه شده است، خشنود گشت. با این‌همه، وودسون بسرعت دریافت که درخواست نوشتن مقاله از دیگران و حمایت مالی کاری است دشوار. اسکالی[3] یادآوری کرده است که وی در برخی از شماره‌های اولیهٔ نشریهٔ تاریخ سیاهپوستان به نوشتن مقالاتی با نام دوستان یا نام مستعار اقدام کرده است.[۶]

در ۱۹۱۸ وودسون کتاب یک قرن از مهاجرت سیاهان[4] را انتشار داد، اثری که وی در آن به بررسی این مطلب پرداخت که پس از جنگ داخلی، سیاهان به کجا و چرا مهاجرت کردند. او همچنین به مدیریت دبیرستان آموزش کارهای دستی آرمسترانگ[5] منصوب شد، به قصد اینکه بتواند برنامهٔ حرفه‌ای آن را بهبود بخشد. اما وی بسرعت از نحوهٔ کار گروه آموزشی و کمبود بودجه ناخشنود گردید و برای اینکه بتواند شغلی در دانشگاه هاوارد[6] به دست آورد، از سمت خود استعفا داد. او زمینهٔ افزایش کیفی شماری از درسهای رشتهٔ تاریخ را که تدریسشان به وی واگذار شده بود فراهم آورد، اما رابطهٔ بد و خسته‌کننده با رئیس دانشگاه، جی. استنلی دورکی[7] به استعفایش در

1. The Education of the Negro Prior to 1861: a History of the Education of the Colored People of the United States from the Beginnings of Slavery to the Civil War.
2. Journal of Negro History (JNH).
3. Scally.
4. A Century of Negro Migration.
5. Armstrong Manual Training High School.
6. Haward University.
7. J. Stanley Durkee.

۱۹۲۰ منجر شد. اندکی بعد از آن به سرپرستی یکی از دانشکده‌های انستیتو آموزش عالی ویرجینیای غربی [1] منصوب شد. وودسون در ضمن سرپرستی خود در این انستیتو، تدریس تاریخ آموزش و پرورش سیاهان را در غرب ویرجینیا برعهده گرفت.[۷] او همچنین «اتحادیهٔ ناشران» [2] را به منظور نشر آثاری در زمینهٔ تاریخ سیاهان که بنگاههای انتشاراتی سفیدپوستان از پذیرفتن و نشر دادنشان اکراه داشتند، دایر کرد. افزون بر این، وی برای ادارهٔ منظم کانون مطالعات تاریخ و زندگی سیاهان تلاش می‌کرد. در ۱۹۲۱، کمکهای مالی بنیاد کارنگی [3] و صندوق یادبود لورا اسپلمن راکفلر [4] این امکان را برایش فراهم آورد تا به طور تمام‌وقت برای کانون به کار بپردازد. او چند برنامهٔ تحقیقی را، بویژه در مورد مسئلهٔ بردگی، سیاهان امریکایی که مالک برده‌ها بودند، کلیسای افریقایی ـ امریکایی باپتیست [5]، و تجربیات سیاهان امریکا در دوران «بازسازی» (بازسازی ایالتهای تجزیه‌شده پس از جنگ داخلی)، شروع کرد. او در عین حال تعداد زیادی مقاله «برای نشریهٔ تاریخ سیاهپوستان» و شماری از روزنامه‌های سیاهان امریکایی، ازجمله «جهان سیاهان» [6] متعلق به مارکوس گاروی [7]، نوشت. اما وودسون هنگامی که دریافت گاروی با رهبران کوکلوکس‌کلان [8] دیدار کرده است، کار نوشتن مقاله برای «جهان سیاهان» را متوقف ساخت.

در فاصلهٔ ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ وودسون چهارده جلد کتاب نوشت: تاریخ کلیسای سیاهان [9] (۱۹۲۱)؛ پنجاه سال شهروندی سیاهان به عنوان انسان شایسته به وسیلهٔ دادگاه عالی ایالات متحد [10] (۱۹۲۱)؛ آموزش و پرورش اولیهٔ سیاهان در غرب ویرجینیا [11] (۱۹۲۱)، مالکان آزاد سیاهپوست برده‌ها در ایالات متحد در ۱۸۳۰: همراه با مالکان غایب برده‌ها در ایالات متحد در ۱۸۳۰ [12] (۱۹۲۴) سرپرستهای آزاد سیاهپوست خانواده در ایالات متحد در ۱۸۳۰: همراه با رفتار قاطع سیاهپوست آزاد [13] (۱۹۲۵)؛ سخنرانان سیاهپوست و سخنرانیهایشان [14] (۱۹۲۶)؛ گردآوری و انتشار ده سالهٔ

---

1. West Virginia Collegiate Institute.
2. Associated Publishers.
3. Carnegie Foundation.
4. Loura Spelman Rockfeller Memarial Fund.
5. African-American Baptist Church.
6. Negro World.
7. Marcus Garvey.
8. Ku Klux Klan.
9. The History of the Negro Church.
10. Fifty Years of Negro Citizenship as Qualified by the United States Supreme Court.
11. Early Negro Education in West Virginia.
12. Free Negro Owners of Slaves in the United States in 1830: together with Absentee Ownership of Slaves in the United States in 1830.
13. Free Negro Heads of Families in the United States in 1830: together with a Brief Treatment of the Free Negro.
14. Negro Orators and their Orations.

اسناد متعلق به سیاهپوستان[1] (۱۹۲۶)؛ نیروی تفکر سیاهپوست آن‌گونه که در نامه‌های مکتوب در دوران بحران، ۱۸۰۰-۱۸۶۰، انعکاس یافته است[2] (۱۹۲۶)؛ سازندگان سیاهپوست تاریخ[3] (۱۹۲۸)؛ اسطوره‌های افریقایی همراه با ضرب‌المثلها[4] (۱۹۲۸)؛ سیاهپوست در تاریخ ما[5] (مناسب برای دانش‌آموزان دبستانی همین‌طور کتاب سازندگان سیاهپوست تاریخ ما[6]، (۱۹۲۸)؛ سیاهپوست به عنوان سوداگر[7] (با همراهی جی. اچ. هارمون[8] و ایْ. جی. لیندسی[9]، ۱۹۲۹)؛ مزدبگیر سیاهپوست[10] (با همراهی ال. جیْ. گرین[11]، ۱۹۳۰)؛ و سیاهپوست روستایی[12] (۱۹۳۰). وودسون، با استفاده از اسناد دولتی، اطلاعات مربوط به سرشماری، روزنامه‌ها، تاریخهای محلی، و نامه‌های خصوصی پنج موضوع مهم را مورد بررسی قرار داد: بردگی به مثابهٔ یک نظام اجتماعی، کارگر سیاه امریکایی در دوران بردگی و بعد از الغای آن، اهمیت توسعه به سوی غرب [امریکا] در تاریخ مربوط به امریکا، مهاجرت به عنوان ابراز مقاومت علیه ستم، و مرکزیت مذهب در فرهنگ سیاهان امریکا.[۸]

کتابهای سیاهپوست در تاریخ ما و سازندگان سیاهپوست تاریخ برای راه یافتن افکار و عقاید وودسون به درون آموزشگاهها و دانشگاهها در سطح کشور در نظر گرفته شده بود. کتاب اولی به چاپ نوزدهم رسید، چرا که وودسون آن را پیوسته به صورت روزآمد نگه می‌داشت. این کتاب دربردارندهٔ موضوعاتی نظیر تمدنهای سیاه در افریقا، برده ساختن و نفی بلد افریقاییان، دوز و کلکهای سیاهان امریکا برای عودت [به افریقا] پس از بردگی، نقش سیاهان امریکایی در جنگ داخلی و بازسازی، و ادعاهای اخیر در مورد عدالت اجتماعی بود. لاک استدلال می‌کند که سیاهپوست در تاریخ ما «جزء آن دسته از کتابهای خاصی است که باعث نوعی انقلاب ذهنی شدند».[۹] کتابهای سازندگان سیاهپوست تاریخ ما اقتباسی است از کتاب سیاهپوست در تاریخ ما برای

1. Ten Years of Collecting and Publishing the Records of the Negro.
2. The Mind of the Negro as Reflected in Letters Written during the Crisis, 1800-1860.
3. Negro Makers of History.
4. African Myths together with Proverbs.
5. The Negro in our History.
6. Negro Makers of our History.
7. The Negro as Businessman.
8. J. H. Harmon.
9. A.G. Lindsay.
10. The Negro Wage Earner.
11. L. J. Greene.
12. The Rural Negro.

دانش‌آموزان دبستانی. در هر دو کتاب، وودسون دانش‌آموزان را به تأمل دربارهٔ سؤالهایی مانند «آیا دنیا به خاطر یک چیز بسیار ارزشمند مدیون افریقاست؟» و «آیا سیاهپوستان آن دوران تاریخی برای نوشتن داشتند؟ آیا اکنون تاریخی برای نوشتن دارند؟» ترغیب می‌کند (سازندگان سیاهپوست تاریخ ما، صص ۲۰، ۲۳۱). اما وودسون خواستار داشتن خوانندگانی حتی بیشتر از این حد بود. برای این هدف، او «هفتهٔ تاریخ سیاهپوستان» را در ۱۹۲۶ در طی مراسمی افتتاح کرد. وی دربارهٔ این مراسم نوشت:

> این نه یک هفتهٔ تاریخ سیاهپوستان بلکه یک هفتهٔ تاریخ است. ما نباید بر تاریخ سیاهپوستان، بلکه باید بر سیاهپوستان در تاریخ تأکید کنیم. آنچه ما بدان نیاز داریم نه یک تاریخ متعلق به نژادها و ملتهای برگزیده است، بلکه تاریخ جهان عاری از گرایش ملی، نفرت نژادی، و تعصب مذهبی است. [۱۰]

عقیدهٔ وودسون با استقبال گرم مواجه شد، و بسرعت مردم یادبود این مراسم را با راهپیماییها، صبحانه خوردنها، مهمانی دادنها، سخنرانیها، شعرخوانیها، خطابه‌ها، نمایشگاهها، و هدیه دادنهای خاص برگزار کردند. این ابتکار عمل، به اضافهٔ کمکش به سیاهان امریکا برای کسب علم و دانش، مدال اسپینگران[1] کانون ملی ارتقای مردم رنگین‌پوست[2] را در ۱۹۲۰ نصیبش ساخت. مراسم هفتهٔ تاریخ سیاهپوستان، که اکنون ماه تاریخ سیاهپوستان نامیده می‌شود، همه ساله در ایالات متحد برگزار می‌شود.

با آنکه وودسون به خاطر تلاشهایش به شهرت رسید، همچنان از لحاظ حمایت مالی در مضیقه بود. در جریان رکود اقتصادی در سطح جهانی در دههٔ ۱۹۳۰، این مضیقهٔ مالی باز هم بیشتر شد.[۱۱] وودسون کانون مطالعات تاریخ و زندگی سیاهان، نشریهٔ تاریخ سیاهپوستان، و اتحادیهٔ ناشران را دایر نگه داشت و حتی برنامه‌های تحقیقی جدیدی را تدارک دید و به کارهای مخاطره‌آمیزی مانند انتشار دادن بولتن تاریخ سیاهان[3] دست زد. انتشار بولتن در ۱۹۳۷ به ضمیمهٔ مطالبی که کانون مطالعات تاریخ و زندگی سیاهان برای دانش‌آموزان و عامهٔ مردم چاپ می‌کرد، شروع شد. وودسون از این بولتن برای بیان نظریاتش در مورد تاریخ امریکا و ترویج ارزشهایی

---

1. Spingarn Medal.
2. National Association for the Advancement of Colored People (NAACP).
3. Negro History Bulletin (NHB).

مانند تساهل و صرفه‌جویی استفاده می‌کرد.[۱۲] با این همه، وی مواظب بود تا از هرگونه جبهه‌گیری سیاسی اجتناب ورزد، زیرا که گمان می‌کرد چنین کاری به اعتبار کارش لطمه خواهد زد و به از دست دادن حمایت مالی منجر می‌شود. افزون بر این، کانون به منزلهٔ دفتر تهاتر عمل می‌کرد، و به پژوهشگران و مردم در امور تحقیقی یاری می‌رساند. وودسون با پول کم کارهای زیادی انجام داد و حتی در دفتر مرکزی کانون به امور سرایداری می‌پرداخت. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۲ وی همچنان فرصت پیدا کرد تا شش جلد کتاب دیگر بنویسد: آموزش و پرورش غلط سیاهپوستان (۱۹۳۳)، متخصص سیاهپوست و جامعه: با تأکید ویژه بر فیزیکدان و حقوقدان[۱] (۱۹۳۴)، بیان مجدد سرگذشت سیاهان[۲] (۱۹۳۵)، پس‌زمینهٔ افریقایی به طور اختصار[۳] (۱۹۳۶)، زنان و مردان قهرمان افریقایی[۴] (۱۹۳۹)، و آثار فرانسیس جی. گریمکی[۵] (۱۹۴۲).

همهٔ این کتابها با استقبال گرم خوانندگان مواجه شد. از سوی دیگر، برنامه‌هایش برای تألیف دانشنامهٔ افریکانا[۶] به جر و بحثهای فراوانی در میان سیاهپوستان امریکایی منجر شد. در دههٔ ۱۹۳۰، صندوق فلپ استوکس[۷] با کمک مالی برای چاپ دانشنامهٔ سیاه[۸] ویراستهٔ دبوا موافقت کرد. وودسون از اینکه برای شرکت در این برنامه دعوت نشده بود، خشمگین بود و بی‌اعتمادی‌اش را از بابت اختلاط سرمایه‌گذاری سفیدپوستان و پژوهشهای سیاهان امریکایی ابراز داشت. وودسون حتی پیشنهاد دبوا را برای یکی کردن پروژه‌ها رد کرد. وودسون پیش از آنکه بتواند کتابی با نام دانشنامهٔ افریکانا را به چاپ برساند، در آوریل ۱۹۵۰ درگذشت.

اکنون خوانندگان نوشته‌های وودسون اندکند. موقعی که این نوشته‌ها را با نوشته‌های معاصران وی ازجمله دبوا مقایسه کنیم، بدیهی است که آثار وودسون فاقد ظرافت و مبنای منسجم فلسفی است. اما برای وودسون چیز بیشتری از کتابهایش وجود دارد. نبوغ وودسون در پدید آوردن کانون مطالعات تاریخی و زندگی سیاهان، اتحادیهٔ ناشران، نشریهٔ تاریخ سیاهپوستان، بولتن تاریخ سیاهان، و هفتهٔ تاریخ سیاهپوستان و در حمایتش از پژوهش ابتکاری نهفته است. وودسون از

---

1. The Negro Professional Man and the Community: with Special Emphasis on the Physician and Lawyer.
2. The Story of the Negro Retold.
3. The African Background Outlined.
4. African Heroes and Heroines.
5. The Workes of Francis J. Grimké.
6. Encyclopedia Africa.
7. Phelp Stokes Fund.
8. Encyclopedia of the Negro.

طریق این کارها شالوده‌های جریان اصلی شناخت تاریخ سیاهان امریکا را به عنوان یک حوزهٔ منطقی برای مطالعه و بررسی بنیاد نهاد و به تأمل انتقادی در مورد دیدگاههای معاصر سیاهان امریکا میدان داد. صرفاً به خاطر همین دستاوردها، وودسون برازندگی داشتن عنوان «پدر تاریخ سیاهان امریکا» را پیدا می‌کند.

یادداشت‌ها

1 Although 'African-American' is the acceptable term for persons of African ancestry today, in Woodson's time the acceptable term was 'Negro'. ASALH stands for Association for the Study of Afro-American Life and History.

2 'Early History of Negro Education in West Virginia', journal of Negro History, 1922,7(1): 23-63.

3 On Woodson's early experiences, see 'My Recollections of Veterans of the Civil War', Negro History Bulletin, February 1944, 7: 115-116.

4 See, for example, M. W. Jernegan's review in American Historical Review, 1916,21(2): 119-20.

5 See journal of Negro History, 1940, 25(4): 422-3; 1925, 10(4): 600. See also journal of Negro History, 1914, 4(4): 474, and 1924, 9(1): 103-9.

6 M. A. Scally, Carter G. Woodson: a Bio-bibliography, Westport, CT: Greenwood Press, 1985, introduction.

7 See Early Negro Education in West Virginia.

8 J. Goggin, Carter G. Woodson: a Life in Black History, Baton Rouge, LA: University of Louisiana Press, 1993.

9 A. Locke, Review of The Negro in our History, in Journal of Negro History, 1927, 12(1): 99-101.

10 'The Celebration of Negro History Week 1927', Journal of Negro History, 1927,12(2): 105.

11 For details of the fmancial history of the ASNLH, see Goggin, Carter G. Woodson., pp. 108-39.

12 These values are clearly reflected in the following children's books on Woodson: F. and P. McKissack, Carter G. Woodson: the Father of Black History, Hillside, NJ: Enslow, 1991; and T. Bolden and L. Knox, Through Loona's Door: a Tammy and Owen Adventure, Oakland,

CA: Corporation for Cultural Literacy, 1997.

آثار مهم

The Education of the Negro prior to 1861: a History of the Education of the Colored People of the United States from the Beginnings of Slavery to the Civil War, New York: G. P. Putnam & Sons, 1915; reprinted by Ayer, 1968.

A Century of Negro Migration, Washington, DC: ASNLH, 1918, reprinted by Russell & Russell, 1969.

The History of the Negro Church, Washington, DC: Associated Publishers, 1921. The Negro in our History, Washington, DC: Associated Publishers, 1922.

Free Negro Owners of Slaves in the United States in 1830: together with Absentee Ownership of Slaves in the United States in 1830, Washington, DC: ASNLH, 1924.

The Mind of the Negro as Reflected in Letters Written during the Crisis, 1800-1860, Washington, DC: Associated Publishers, 1926, reprinted by Russell & Russell, 1969.

(with L. J Greene) The Negro Wage Earner, Washington, DC: ASNLH, 1930. The Mis-education of the Negro, Washington, DC: Associated Publishers, 1969. The African Background Outlined, Washington, DC: Associated Publishers, 1936.

همچنین نگاه کنید به

Diop, Moody, Turner.

منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

ASALH homepage: http://www.asalh.org

Durden, R. F., Carter G Woodson: Father of African-American History, Hillside, NJ:
Enslow, 1998.

Goggin,J, Carter G Woodson: a Life in Black History, Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press, 1993.

Greene, L. J, Working with Carter G Woodson, the Father of Black History: a Diary, 1928-1930, ed. A. E. Strickland, Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press, 1989.

____, Selling Black Historyfor Carter G Woodson: a Diary, 1930-1933, ed. A. E.

Strickland, Columbia, MO: University of Missouri Press, 1996.

Meier, A. and Rudwick, F., Black History and the Historical Profession, 1915-1980, Urbana, 11. University of Illinois Press, 1986.

Scally, M. A., Carter G Woodson: a Bio-bibliography, Westport, CT: Greenwood, 1985.

Stone, E. M., Dr Carter G Woodson, Nashville, TN: Winston Derek, 1996. Thorpe, E. E., Black Historians: a Critique, New York: William Morrow, 1971.

نمایه